﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ﴾ [هود: 88].

**آلفوس**

**ALFOS**

پاسخ عقلی به دروغ‌های تاریخی در فرهنگ شیعه

**(جلد اول)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | آلفوس جلد اول | | | |
| **عنوان اصلی:** | ALFOS | | | |
| **تألیف:** | علیرضا حسینی | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| [contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com) | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[بخش اول: پـاسخ عقلى به دروغ‌هاى تاريخى در فرهنگ شيعه 7](file:///G:\Drive=E\Aqeedeh\كتابها%20براي%20صفحه%20آرايي\عبيد%20الله%20سجودي\26%20كتاب%20صفحه%20أرايي%20شده\alfos-1-Word.doc#_Toc368783026)

[مقدمه 10](#_Toc368783027)

[ریشه‌های تاریخی بحث 25](#_Toc368783028)

[فرضیه 31](#_Toc368783029)

[پیش نیازها 33](#_Toc368783030)

[پیش نیازهای در خصوص احادیث 34](#_Toc368783031)

[پیش نیاز مبتنی بر عقل محض 34](#_Toc368783032)

[پیش نیازهای مبتنی بر اصول روانشناسی 34](#_Toc368783033)

[بدبختی‌ها، دردها و انحرافات 57](#_Toc368783034)

[منابع 68](#_Toc368783035)

[قرآن 68](#_Toc368783036)

[نهج البلاغه 72](#_Toc368783037)

[سیره ابن هشام (یا سیره ابن اسحاق شیعی) 72](#_Toc368783038)

[سخنی كوتاه پیرامون كتاب جعلی سلیم بن قیس هلالی 79](#_Toc368783039)

[تعاریف 90](#_Toc368783040)

[توضیحی كوتاه در خصوص اصحاب نبی اكرم 91](#_Toc368783041)

[روش تحقیق 96](#_Toc368783042)

[موضع نویسنده 98](#_Toc368783043)

[هدف تحقیق 100](#_Toc368783044)

[اشتباهات و انحرافات عمده محققین شیعه 121](#_Toc368783045)

[محققین روانشناس قاضی بازپرس جرم شناس... 136](#_Toc368783046)

[نكته‌ای چند در مورد قرآن 137](#_Toc368783047)

[بخش دوم: خلافت، نص يا شوري؟ 182](file:///G:\Drive=E\Aqeedeh\كتابها%20براي%20صفحه%20آرايي\عبيد%20الله%20سجودي\26%20كتاب%20صفحه%20أرايي%20شده\alfos-1-Word.doc#_Toc368783048)

[رهبري: نص يا شوري؟ 184](#_Toc368783049)

[ضربت علي در روز خندق از عبادت جن و انس برتر بود. به خلافت ربطي ندارد 190](#_Toc368783050)

[غدير خم 192](#_Toc368783051)

[بركه‌اي با آب مسموم. بين راه مكه و مدينه 192](#_Toc368783052)

[سقيفه بني ساعده 195](#_Toc368783053)

[پيش نيازها 203](#_Toc368783054)

[اصحاب 203](#_Toc368783055)

[- چهار نكته بسيار جالب، وجود دارد كه توجه به آنها می‌تواند جلوي بسياري از سفسطه‌ها و مغلطه‌ها را بگيرد. 204](#_Toc368783056)

[فرهنگ مخالفت در اصحاب 218](#_Toc368783057)

[رعايت مصلحت از سوي حضرت علي 225](#_Toc368783058)

[خفقان و ديکتاتوري 228](#_Toc368783059)

[علمداري در بيشتر جنگ‌ها 271](#_Toc368783060)

[ساير قرائن و شواهد و نشانه‌ها 277](#_Toc368783061)

[داستان‌ها و گفتگوها 277](#_Toc368783062)

[عقل و منطق 284](#_Toc368783063)

[احاديث و روايات 290](#_Toc368783064)

[ساير موارد 290](#_Toc368783065)

[علت مخالفت حضرت علي با واقعه سقيفه 296](#_Toc368783066)

[نتيجه‌گيري و جمع‌بندي 297](#_Toc368783067)

[توضيحي كوتاه پيرامون كلمه مولي 301](#_Toc368783068)

[توضيحي مختصر، پيرامون كلمه بيعت 302](#_Toc368783069)

[توضيحي مختصر پيرامون آيات ابلاغ 303](#_Toc368783070)

[سخني مختصر پيرامون آيه انذار و آيه ولايت 305](#_Toc368783071)

[آيه انذار 305](#_Toc368783072)

[آيه ولايت 306](#_Toc368783073)

[حديث منزلت 310](#_Toc368783074)

[بخش سوم: درباره حضرت عمر و حضرت ابوبكر 312](file:///G:\Drive=E\Aqeedeh\كتابها%20براي%20صفحه%20آرايي\عبيد%20الله%20سجودي\26%20كتاب%20صفحه%20أرايي%20شده\alfos-1-Word.doc#_Toc368783075)

[درباره حضرت عمر و حضرت ابوبكر 313](#_Toc368783076)

[1- غصب خلافت (اتهام مشترك بين حضرت عمر و حضرت ابوبكر) 318](#_Toc368783077)

[2- علت اصلي شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن جنين آن حضرت (اتهام حضرت عمر) 320](#_Toc368783078)

[3- غصب فدك (اتهام عليه حضرت ابوبكر!) 332](#_Toc368783079)

[4- تحريف دين و مسير جامعه اسلامي (مشترك بين حضرت عمر و حضرت ابوبكر) 339](#_Toc368783080)

[5- ريشه‌يابي انحراف 367](#_Toc368783081)

[6- سوزاندن احاديث 368](#_Toc368783082)

[7– اتهامات متفرقه ديگر 374](#_Toc368783083)

[افسانه قلم و دوات 379](#_Toc368783084)

[منافقان مدينه 388](#_Toc368783085)

[ماجراي ابلاغ سوره برائت 390](#_Toc368783086)

[آيات قرآن 392](#_Toc368783087)

[نيات و عملكردها 396](#_Toc368783088)

[سب و لعن 398](#_Toc368783089)

[حضرت فاطمه 400](#_Toc368783090)

[خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدينه 402](#_Toc368783091)

[خفقان، ديكتاتوري و اختناق 406](#_Toc368783092)

[سب و لعن 408](#_Toc368783093)

[مختصري از كتاب: ابوبكر، ابرمردي از تبار ابراهيم بت شكن 416](#_Toc368783094)

[ابوبكر در كلام پيامبر و صحاب 416](#_Toc368783095)

[دفاع علي از خلافت ابوبكر 423](#_Toc368783096)

[خصوصيات فردي حضرت ابوبكر 431](#_Toc368783097)

[رأفت و مهرباني ابوبكر 431](#_Toc368783098)

[ابوبكر و كودكان 432](#_Toc368783099)

[زهد و تواضع حضرت ابوبكر 434](#_Toc368783100)

[مختصري از زندگي حضرت عمرابن خطاب از ابن ابي‌الحديد 439](#_Toc368783101)

[بعضي از سخنان عمر 443](#_Toc368783102)

[خبر عمر با عمرو بن معدي كرب 444](#_Toc368783103)

[احاديثي كه در فضيلت عمر وارد شده است 447](#_Toc368783104)

[اخباري كه درباره چگونگي مسلمان شدن عمر رسيده است 449](#_Toc368783105)

[تاريخ وفات حضرت عمر و اخباري كه در اين مورد رسيده است 452](#_Toc368783106)

به نام خدا

با سلام و درود بر حضرت محمد ص و خاندان پاكش و اصحاب وفادارش.

هدف از نگارش اين مختصر، بيان يك سري از افكار و اعمال ضد اسلامي عده‌اي از خرافيون شيعه در مناسك حج است، افكار و اعمالي كه باعث تفرقه ميان مسلمانان مي‌شود، و براي وحدت امت اسلامي خطرناك مي‌باشد.

بخش اول:  
پـاسخ عقلى به دروغ‌هاى تاريخى در فرهنگ شيعه

* **مقدمه**
* **ریشه‌های تاریخی بحث**
* **پیش نیازها**
* **دردها و انحرافات**
* **منابع**
* **تعاریف**
* **روش تحقیق**
* **موضع نویسنده**
* **هدف تحقیق**
* **اشتباهات و انحرافات محققین**

بسم الله الرحمن الرحیم

مطالعه جلد حاضر یعنی جلد اول، اندكی صبر و حوصله می‌خواهد. می‌توانید با مراجعه به جلدهای بعدی متوجه اصل مطلب شوید. ولی برای درك بهتر و شیرین‌تر مطالب، توصیه می‌كنم از همین جلد اول با دقت شروع كنید.

«إن في أیام عمركم نفحات ألا فتعرضوا».

«همانا در برخی روزهای عمرتان، نسیم‌هایی الهی می‌وزد مراقب باشید و در مسیر آن قرار گیرید». پیامبر اسلام.

خدایا! كتاب مرا چنین نسیمی قرار بده.

پیروی از آباء و اجداد + همرنگ جماعت شدن + تقلید كوركورانه + برداشت غلط از افسانه‌های تاریخی + عمل به نتایج حاصله = آتش دوزخ

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء: 81].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابود شدنی است».

حقیقتی بزرگ‌تر از خدا و یگانه‌تر از احدیت، مهم‌تر از انسانیت، راستگوتر از محمد، نابتر از علی، زیباتر از حسین و مظلومتر از اسلام در تمام جهان هستی وجود ندارد و متاسفانه بیشترین خرافات جهان نیز در اطراف همین واژه‌های ناب ساخته شده است. توسط شیطان و شیطان صفتان. هر چند، نسیمی کافیست تا قصر خیالی جهل و خرافه در هم فرو بریزد. خداوندا كتاب مرا چنین نسیمی قرار بده.

شیعه در خواب بسیار دور و درازی فرو رفته، شاید فقط یك شوك بتواند او را بیدار كند. خداوندا امیدوارم آن شوك، این كتاب باشد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11].

«خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا اینكه خودشان تغییر كنند».

﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓ﴾ [الزمر: 18].

«پس مژده ده به بندگان، كسانی كه سخن را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌كنند».

اگر انسانی مذهبی و معتقد هستی و این كتاب را نخوانی كل عمرت بر فنا است به شرافتم قسم می‌خورم پس از خواندن این تحقیق بسیار شاد و خوشحال خواهی شد كه آنرا مطالعه كرده‌اي و از گمراهی و عذاب دوزخ نجات یافته‌ای.

مقدمه

هر كس مرا بر ابوبكر و عمر، برتری دهد بر او حد مفتری جاری می‌كنم. [حضرت علی (روایت شده از هشتاد طریق!)].

در اشعار مثنوی مولوی داستانی وجود دارد به این قرار كه: شخصی به چهار نفر، یك درم می‌بخشد. ترك و رومی و فارس و عرب. هر چهار نفر، دلشان می‌خواسته با آن یك درم، انگور بخرند ولی چون زبانشان متفاوت بوده ندانسته شروع می‌كنند به سر و مغز هم كوفتن. در این كتاب، خواهیم دید كه اختلاف اصلی شیعه با اهل سنت بر سر مساله امامت بوده و اشتباه شیعه این است كه امامت و خلافت را یك موضوع واحد می‌داند در حالی كه در این كتاب، با هزاران دلیل منطقی و عقلی و تاریخی برای شما به خوبی ثابت خواهیم كرد كه امامت و خلافت، دو موضوع كاملاً جداگانه بوده و جنگ و كینه و حتی اختلاف شیعه با اهل سنت، نیز اختلافی بسیار پوچ و عبث است.

من نیز مانند هر شیعة دیگر وقتی كه برای اولین بار با حدیث فوق و احادیثی از این دست، روبرو شدم ابتدا عصبانی شده و بعد به خودم می‌گفتم این هم یكی دیگر از همان روایات جعل شده توسط جاعلین حدیث در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس است. افسوس، زیرا من حتی زحمت خواندن یك كتاب از مخالفان را به خودم ندادم. چون زیر سایة سنگین سالها تلقین روحانیون و صدا و سیما و كتب متعدد شیعه و... قرار داشتم و حتی به خیالم هم خطور نمی‌كرد كه ممكن است حتی یك كلمة خرافی یا دروغ در كتب شیعه وجود داشته باشد.

سال‌ها گذشت تا به صورتی بسیار اتفاقی با یك نفر از برادران اهل سنت وارد بحثی عقیدتی شده و در اثنای بحث به او گفتم: برخی از شیعیان معتقدند كه دو دختر نبی‌اكرم به خاطر اذیت و آزار عثمان (شوهر آنها) جان باخته‌اند. آن برادر عزیز بدون لحظه‌اي درنگ گفت: مگر همین پیغمبر نگفته آدم مومن یا عاقل از یك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؟ اگر دختر اول پیامبر به خاطر آزار عثمان، كشته شده چرا پیامبر اكرم، دختر دومش را هم به عثمان داد؟ و من مات و مبهوت شدم و همین یك كلمه آن دوست خوب بود كه مرا به شك انداخت و خوشبختانه همین شك، باعث شد من وارد مرحله تحقیق شده و روز به روز متوجه خرافات بیشماری شوم كه در مذهب شیعه وارد كرده‌اند و تعجب و تاسفم وقتی بیشتر شد كه فهمیدم روحانیون به هیچ وجه حاضر به شنیدن هیچ‌گونه ساز مخالفی نبوده و مردم عامی نیز چشم و گوششان فقط به سوی این گروه است.

گزارش من درباره مردانی است كه شجاعت و فداكاری و عزم و همت آنها عامل اصلی پیروزی و موفقیت اسلام و گسترش آن در سطح جهان بود[[1]](#footnote-1). و انتظار من این است كه خوانندة عزیز مانند یك قاضی بی‌طرف، گزارش من را بخواند و دست آخر، خودش به دور از هیاهوی مرغ و خروسها و اشباه‌الرجال به قضاوت بنشیند.

تمام فرهنگها و مذاهب در طول قرون متمادی، اشتباهات، انحرافات و خرافات فراوانی را به خود جذب می‌كنند كه این علل فراوانی دارد از قبیل:

تداخل با سایر فرهنگها و ادیان و مذاهب،

سوء‌نیت دشمنان نفوذی،

گذر زمان و تغییرات محیطی و فرهنگی و...،

اشتباهات و سوء تعبیرها،

این تغییرات و تحریفات به حدی است كه اگر مومنین اولیة آن مذهب‌، پس از چند قرن، زنده شوند بی‌شك بسیار متعجب خواهند شد[[2]](#footnote-2). این یك اصل و قانون ثابت در میان تمامی ادیان و مذاهب جهان است و مختص یک دین و یا مذهب خاص نیست و هیچ دین و مذهبی نیز از گزند آن مصون نیست تو گویی سرنوشتی است که گریبانگیر تمامی ادیان و مذاهب جهان شده و می‌شود[[3]](#footnote-3). البته جای تعجب نیست از آنجا كه فرهنگ‌های جهان در یكدیگر تاثیر و تاثر می‌گذارند و دین و مذهب نیز از عناصر یك فرهنگند پس به ناچار دین و مذهب از این امر مستثنی نیستند.

البته علمای شیعه این اصل ثابت را در مورد مذهب شیعه قبول ندارند و حتی اگر به زبان، منكر شوند و دم از اسلام ناب بزنند ولی در عمل، هیچكس حق ندارد كوچكترین ایرادی به خرافات وارده در مذهب تشیع بگیرد[[4]](#footnote-4) زیرا یا دكان عده‌ای بسته می‌شود و یا اندیشة مردم در مسیر درست قرار می‌گیرد. دامنة این اختناق، حتی به داستان‌های تاریخی نیز كشیده شده است![[5]](#footnote-5) فقط و فقط به این دلیل مضحك كه این خرافات در كتب اهل سنت هم وجود دارد! موضوعی كه در دیگر كشورها حتی برای كودكان دبستانی حل شده است در كشور ما برای علماء و محققین و... به عنوان اصولی ثابت و حتمی شناخته شده است كه مثلاً: حضرت عمر، قاتل محسن است!!! در صورتیكه با یك حساب بسیار سادة سرانگشتی می‌توان فهمید پدر هیچ شخصی، دخترش را به قاتل مادر و قاتل برادر آن دختر نمی‌دهد!!! آری 400 سال گذشت تا فهمیدیم قمه زنی حرام است (گرچه فكر می‌كنم بسیاری هنوز هم نفهمیده‌اند! و فقط به خاطر مناسبات بین المللی آنرا بد می‌دانند!!!) آیا باید 400 یا 1400 سال دیگر هم بگذرد تا متوجه بقیة قضایا بشویم!!!.

در قرآن كریم، آیاتی در زمینه نفی تبعیت وراثتی از آباء و اجداد[[6]](#footnote-6) و نفی تقلید کورکورانه از آقا بالاسرها[[7]](#footnote-7) وجود دارد. ولی متاسفانه روح هشیار فرهنگ اسلامی در قرون بعد از صدر اسلام، با ورود خرده فرهنگهای دیگر و تداخل با عقاید سایر ادیان و مذاهب و به خصوص به دست علماء و همچنین توسط دو علم فقه و کلام، مسخ شد و از حرکت افتاد.

متاسفانه در مقوله اسلام، بیشتر مواقع، سخن از تغییر و تبدیل، راه به بدعت و انحراف برده است[[8]](#footnote-8) برای همین در اینجا باید هرگونه تحقیق یا تفكری بر مبنای شناختی عمیق و اصیل از اسلام حقیقی باشد. و درک واقعی پیامی که حضرت محمد 14 قرن پیش برای بشریت به ارمغان آورد. و برای فهمیدن اسلام ناب، چاره‌ای نیست جز اینكه بفهمیم ناخالصی‌های وارد شده در دین، چیست‌؟

برای اینكه بفهمیم اضافات وارد شده در دین (ناخالصی‌ها) و معانی مسخ شده و تحریف شده چیست، ابتدا باید:

در عقاید موجود، شک کنیم، زیرا شک، پله اول و مهم‌ترین گام هر تحقیق است. کسی که همه چیز را برایش به صورت یک تابو و قانون حتمی و قطعی درآورده‌اند نیازی به تحقیق ندارد![[9]](#footnote-9).

در برخورد با حقایق و مدارک مسلم و واضح منطقی و تاریخی در جستجوی یافتن توجیه و تحریف واقعه نباشیم[[10]](#footnote-10) و روحیه‌ای داشته باشیم که براحتی حرف حق را قبول کنیم.

با دید عقل محض و با نگاهی همه جانبه، اطلاعات و اسناد موجود را بررسی كنیم.

در دام تعصبات مذهبی و فرقه‌ای و حتی علاقه مندی‌های شخصی گرفتار نشویم.

زیر نفوذ تلقینات كتابها، سخنرانان، مداحان،‌ فیلمها،‌ اشعار،‌ داستان‌هایی كه قبلاً دیده و شنیده و خوانده ایم، قرار نگیریم[[11]](#footnote-11).

تحت تاثیر كتبی[[12]](#footnote-12) كه بر مبنای انتخاب گزینشی از منابع تاریخی و تحت شرایط سیاسی فرهنگی خاصی نوشته شده‌اند قرار نگیریم[[13]](#footnote-13). زیرا در بهترین شرایط و نسبت به واقع بین‌ترین نویسندگان، مورد فوق (تاثیر پذیری از فرهنگ زمان و محیط اجتماعی[[14]](#footnote-14) و...) صادق است و هیچ فردی (هر چند عناوین علامه، ‌مجتهد و... را داشته باشد) معصوم و عاری از خطا و اشتباه نیست[[15]](#footnote-15). و به هوش باشیم به خاطر حفظ وجهة یك نفر، حق را زیر پا نگذاریم[[16]](#footnote-16).

هنگام مطالعة منابع،‌ به صورت گزینشی عمل نكرده و ملاك انتخاب و تایید سخنان، عقاید و یا داستانها: شخصیت شناخته شده و كلی افراد در همان زمان،‌ فرهنگ همان زمان، نحوه عملكرد‌ها،‌ نتیجه عملكردها، كل آنچه آنها بر زبان رانده‌اند[[17]](#footnote-17) و كل عملكرد آنها قرار داده و از ورود به مقوله‌های مبهم و پا در هوایی (مانند نیات شوم، حسادت،‌ نفاق،‌ توطئه، مصلحت، مماشات، معجزه، توریه، تقیه، خبرها و احادیث واحد و تك و...) و یا انتخاب یك یا دو سخن از آنها و یك یا دو حركت از آنها و بطور کلی از سیاه نمایی و قلب واقعیات، دوری كنیم.

سعی كنیم مدارك و اسنادی را انتخاب كنیم كه: نزدیكترین فاصلة زمانی با اصل موضوع را داشته و بیشتر محققین (غربی، شیعه و سنی) روی آن اتفاق نظر دارند. به عبارتی دیگر به منابع قدیمی رجوع كنیم. البته چنانچه از سایر منابع، اسنادی وجود دارد كه مورد اتفاق شیعه و سنی است می‌توان به آن استناد كرد با این پیش فرض كه حتی در این حالت نیز احتمال اشتباه و دروغ وجود داشته و ضمناً تحت نفوذ و تاثیر تحلیل‌های متضاد متعصبین از دو فرقه، پیرامون یك قضیة واحد، قرار نگیریم.

با غور و تحقیق فراوان در موارد فوق، یكی از مهمترین این انحرافات، برای تحقیق حاضر انتخاب شده است:

تفرقه در امت اسلام، كینة موجود شیعه با اهل سنت بر مبنای قلب روایات و داستان‌های تاریخی[[18]](#footnote-18).

باید دقت داشت كه منظور، اختلاف بین سنی و شیعه است و نه اختلاف بین تسنن و تشیع. زیرا به هر حال، تشیع و تسنن دو مكتب و راه و روش متفاوت است كه متاسفانه از زمانی كه علماء، مسائل تاریخی را به میان مردم كوچه و بازار كشاندند و سیاست وارد گود شد[[19]](#footnote-19)، به تدریج بین سنی و شیعه درگیری به عمل آمد و با وجود اینكه موارد مشترك بین این دو مكتب بسیار فراوان است[[20]](#footnote-20) (‌قرآن واحد، پیامبر واحد،‌ توحید،‌ معاد،‌كعبه، فروع دین و... حتی اكثر برادران اهل سنت امامان شیعه را به عنوان افرادی عالم و متقی قبول دارند) و تنها اختلاف اساسی كه در خصوص جانشینی پیامبر است مربوط به 14 قرن قبل بوده كه اثبات و یا عدم اثبات آن به اندازة ذره‌ای فایده عملی ندارد. ولی وجود اختلافی كه باعث ناسزاگویی و كینه‌توزی میان افراد این دو مذهب می‌شود فواید بیشمار زیادی دارد به خصوص برای صهیونیست بین‌الملل و سرمایه‌دارانی كه چشم طمع به ذخایر نفتی منطقه دوخته‌اند. دولتها[[21]](#footnote-21) نیز از این آب گل‌آلود در مقاطعی برای منحرف كردن اذهان عمومی از مشكلات و دردها و بدبختی‌های داخلی، به سوی مسایل بی‌فایده تاریخی، استفاده فراوان برده، آنرا دامن زده و توسط عوامل خود[[22]](#footnote-22) شاخ و برگ فراوانی به آن داده‌اند. زیرا با وجود تمام تغییرات پیش آمده، عواطف مذهبی همچنان در تودة مردم به عنوان عاملی نیرومند وجود داشته و از آنجا كه متاسفانه این عواطف، با مطالعه و علم و تعقل همراه نیست[[23]](#footnote-23) و فقط ریشه در احساسات دارد و تنها منحصر به پاره‌ای داستانهای تراژیك و سردرهوا می‌باشد، قدرتهای سیاسی به راحتی می‌توانند آنها را جهت‌ دهی كرده و از آن بصورت غیر مستقیم، به نفع اغراض سیاسی و‌ اجتماعی بهره برداری کنند.

البته تند بیشتر حملات و علت اصلی كینه توزیها، به طور مشخص متوجه خلفای اول و دوم یعنی عمر و ابوبكر می‌شود كه در فرهنگ اصطلاحات شیعه تحت عناوینی مانند: اولی و دومی،‌ فلان و فلان از آنها نام برده شده است[[24]](#footnote-24).

در اینجا خالی از لطف نیست كه بگوییم علت مجهول ماندن شخصیت این دو نفر برای مردم ایران و اینكه كسی از ایرانی‌ها تا كنون در صدد بررسی و تحلیل عادلانة موضوع بر نیامده آن است كه: افراد مذهبی در ایران به خاطر سیاه نمایی‌هایی كه به خصوص پس از دوران صفویه در ایران شدت گرفت و توسط روحانیون درباری به آن دامن زده شد در این زمینه حتی حاضر به شنیدن كوچكترین ساز مخالف نیستند. كسانی هم كه مذهبی نبوده و عاشق ایران و درگیر مسائل ناسیونالیستی هستند از عمر به خاطر حمله به ایران و شكست پادشاهی آن و تغییر دین مردم متنفرند‌. نتیجه آنكه هر دو گروه ضد (مذهبی و لا مذهب) در اینجا موضع واحدی اتخاذ می‌كنند و با عمر و ابوبكر دشمن می‌شوند و اگر هم كسی در این میانه حقیقت را بگوید یا تنها می‌ماند و یا آماج لعن و نفرین قرار می‌گیرد.

نكته مهم قابل ذكر برای كسانی كه ممكن است در علوم تاریخی تبحر یا شناخت چندانی نداشته باشند این است كه متون قدیمی تاریخی (به خصوص در زمینه روایات صدر اسلام) به قدری فراوان و متنوع و پراكنده و ضد و نقیض است كه هر كس با هر مرام و عقیده‌ای می‌تواند مطالبی به نفع خود از میان روایات متعدد و مختلف تاریخی جمع آوری كرده و سند قرار دهد. متاسفانه برخی از مستشرقین و اسلام شناسان غربی یهودی یا مسیحی مغرض در تحقیقات خود از موازین علمی خارج شده و با سند قرار دادن برخی از این مدارك تاریخی علیه اسلام و حتی علیه پیامبر گرامی اسلام، تاخته‌اند فقط به این بهانه كه این مطالب در كتب خود مسلمانها نوشته شده و وجود دارد و ما چیزی از خود ننوشته ایم! (مانند افسانه غرانیق یا داستانهای مربوط به با سواد بودن پیامبر و اینكه ایشان معلمانی داشته‌اند و كتبی خوانده‌اند و....!) البته از آنها جای تعجب نیست زیرا شاید وظیفه‌ای بر عهده دارند ولی تعجب من از محققان و نویسندگان شیعه است كه آنها نیز دقیقاً از همین حربة غربیها، علیه برادران اهل سنت استفاده كرده و از بین متون فراوان و ضد و نقیض تاریخی، مطالبی را به نفع خود گردآوری كرده و بعد می‌گویند این مطالب در كتب خود اهل سنت هم وجود دارد! پس صحیح است!.

**نكته 1:**

بیشتر پیامبران (به خصوص اولوالعزم) از محیط جامعه خود دور بوده‌اند. چوپان بوده یا در محیطی غیر از جامعه خود رشد كرده‌اند. آیا علت آنرا می‌دانید؟ شما اگر داخل یك اتاق بسته بنشینید و صبح تا شب شما یا دیگری سیگار بكشید پس از زمانی كوتاه به هوای اتاق عادت می‌كنید و دیگر نمی‌فهمید هوای اتاق كثیف است و در بیرون، ممكن است هوای تمیزی هم وجود داشته باشد. انسانهایی كه یك عمر از كودكی در جامعه‌ای زندگی می‌كنند به زشتی‌های آن جامعه عادت می‌كنند و نه می‌توانند جامعه را اصلاح كنند و نه حتی متوجه انحرافات می‌شوند. اگر كسی هم نغمه خلاف سر داد مانند مشركین مكه یا او را دیوانه می‌نامند یا یاغی و یا زندیق و مرتد و منحرف و... پیامبر وقتی مشاهده می‌كنند كه شخصی مانند ابوجهل ابوالحكم نام دارد!!!‌ در صورتیكه گاو پیش او افلاطون است و عقل یك مرغ از او بیشتر است. اندك اندك تعجب می‌كند كه این دیگر چه محیطی است كه پدر حكمتش این ابله است پس وای به حال بقیه!!! ناچار می‌فهمد این محیط محیط زندگی نیست پس بر آن محیط شورش می‌كند اگر به آن محیط عادت كرده بود دیگر نمی‌توانست متوجه عیب و نقص كار شده و جامعه را از آن عادات خارج كند...

**نكته 2:**

در اینجا لازم است توجه خواننده عزیز را به این نكته جلب كنم كه در تحقیقات علمی جایی برای سرزنشهای بچه گانه و ایرادهای خاله زنكی وجود ندارد. شما اگر سری به كتب قدیمی بیندازید می‌بینید كه بحثهای طولانی بی سر و تهی بین شیعه و سنی وجود داشته كه مثلاً طبق فلان روایت، حضرت عمر چنین گفت و طرف مقابل می‌گوید نه! علت چنان بود. و شما به جز سردرد از این مباحث پوچ، چیزی عایدتان نمی‌شود. برای همین ما سعی می‌كنیم بیشتر به كلیات امور و مواردی كه به تواتر قطعی رسیده بپردازیم و اگر جایی وارد جزئیات شدیم فقط به خاطر پاسخ دادن به ایرادات بچه‌گانه است. و گرنه این نكته‌ای مسلم است كه از بین انبوه كتب تاریخی هر كسی با هر عقیده و مرامی می‌تواند مواردی یك خطی و واحد و كم اعتبار به نفع خود خارج كند. در نتیجه: با صرف یك یا دو روایت كه اساتید دانشگاهی نیز آنها را قبول ندارند نمی‌توان حكم تكفیر كسی را صادر كرد و با ایراد‌گیری نیز نمی‌توان راه به جایی برد. به طور خلاصه بحثهای پامنبری و جدلی را باید دور افكند.

**نكته 3:**

در صفحات آینده مشاهده خواهید كرد كه من به ناچار به برخی از مداحان و وعاظ و روحانیون، ایراداتی گرفته‌ام. این به هیچ وجه به معنای دشمنی با روحانیت یا تشویق مردم به شورش نیست. زیرا من هم مانند مولایم حضرت علی از اختلاف، كراهت دارم[[25]](#footnote-25). و عمیقاً معتقدم انجام هر گونه اصلاحات، فقط وابسته به تغییر فرهنگ مردم است. و شورش و انقلاب نه تنها دردی را دوا نمی‌كند بلكه خود دردی می‌شود روی سایر دردها و مشكلات.

**نكته 4:**

از خوانندة عزیز تقاضایی دارم و آن این است كه ذهن خودش را از تعصبات و علائق فرقه‌ای خالی كند و سعی كند به عمق این نكته برسد كه چنانچه تشیع را پیروی از مرام و روش حضرت علی و سخنان ایشان تعریف كنیم به همان اسلام می‌رسیم و این چیزی خوبی است و حتی اهل سنت نیز در این خصوص با ما اختلافی نخواهند داشت و چنانچه تسنن را پیروی از رسوم و روش‌های نبی اكرم تعریف كنیم باز هم شیعه در این خصوص با سنی اختلافی ندارد و باز هم به اسلام می‌رسیم و آنگاه است كه متوجه می‌شویم تمامی این دعواها بیهوده بوده است و باید همه مسلمان باشیم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الإِسْلامُ».

* + 1. برای رعایت انصاف و عدالت در این تحقیق و رعایت ادب اسلامی نام تمامی شخصیت‌ها و خلفاء و... را با احترام (و عنوان حضرت) آورده‌ام.
    2. من، دشمن باند بازی، فرقه گرایی، دسته بندی و حتی ایجاد تغییر در مباحث دینی هستم. به همین دلیل، هیچكس نمی‌تواند با استناد به مطالب این كتاب، قصد باز كردن دكانی تحت عنوان مسلك یا حتی ایده‌ای نو را داشته باشد. زیرا بزرگ‌ترین هدف من از نوشتن این مطالب، ایجاد اتحاد واقعی و عمیق و یكپارچه در امت اسلامی و در یك كلام: توحید مذاهب اسلامی است. نه براه انداختن یك فرقه و ایده جدید!.
    3. بنا به همین دلایل و با وجود اینكه برای تحقیق حاضر وقت و تلاش زیادی صرف نمودم نام خود را مخفی نگاه می‌دارم و اجر خود را از خداوند متعال خواستارم. تا خواننده عزیز بداند من در پی کسب نامی و نانی، یا باز کردن دکانی نیستم.
    4. چنانچه خواننده عزیز در صدد تطبیق و صحت منابعی كه در پاورقی هر صفحه به آن اشاره نموده‌ام برآمد، سعی كند به كتب قبل از انقلاب مراجعه كند زیرا متاسفانه در برخی از كتب بعد از انقلاب (حتی مانند نهج البلاغه) تغییراتی (اگر مودب باشیم و نگوییم تحریفاتی) صورت گرفته است[[26]](#footnote-26).
    5. تمامی اشعاری كه در این كتاب وجود داشته و به نام شاعر آن اشاره‌ای نشده است از نویسنده این سطور می‌باشد كه تقدیم می‌كند به روح بزرگوار علی پسر ابو طالب. البته آن علی كه من شناختم و می‌شناسم و نه آن علی كه به من شناسانده‌اند.
    6. ممكن است تحقیق حاضر مورد مطالعه برادران اهل سنت قرار گیرد به همین دلیل لازم می‌دانم نكاتی را خدمت این برادران متذكر شوم: ممكن است این برادران با خواندن مطالب این كتاب، فكر كنند این چنین خرافاتی در بین تمامی شیعیان رواج دارد و نسبت به شیعه بدبین‌تر از قبل شوند ولی باید خدمت این برادران عزیز عرض كنم: عده‌ای در ایران، قید دین و خدا را زده‌اند و عمر و ابوبكر و علی در پیشگاه آنها یكسان است و اصولاً در بند دین یا خدا نیستند. عده‌ای نیز مخالف خرافات بوده و مانند من فكر می‌كنند. ولی به شما قول می‌دهم اكثریت شیعیان با خواندن مطالب این كتاب، نظرشان عوض خواهد شد و در نهایت، شاید فقط اقلیت بسیار اندكی از روحانیون و مریدان آنها براه كج خود ادامه دهند البته هر چند اینجانب امیدی واهی به هدایت این گروه نیز دارم ولی می‌دانم حتی اگر پیامبر اكرم نیز زنده شوند و خداوند نیز از آسمان به آنها بگوید دست از حماقت بردارید متاسفانه بیفایده است و به قول شاعر: نرود میخ آهنین در سنگ.
    7. سخنی در باره روحانیون و روحانیت: هر چند من و بسیاری از مردم کشور از عملکرد علمی و عملی و سیاسی روحانیون دل خوشی نداریم ولی من عمیقاً معتقدم که:

به هر حال آنها نیز انسانند و دارای خانه و خانواده و در هر صورت باید کرامت انسانی آنها حفظ شود و هر گونه توهین به این افراد بر خلاف ادب و روحیة انسانی و اسلامی و عقلی و قانونی است.

من معتقد به حذف روحانیت نیستم بلكه معتقد به اصلاح روحانیتم. اگر روحانیت اصلاح شود می‌تواند مردم را تغییر دهد و مردم نیز به راحتی متوجه حقیقت اسلام ناب می‌شوند.

بیشتر روحانیون، نیتی پاک و درست داشته ولی راه را غلط رفته‌اند و افکار و روحیة آنها در محیطی خاص و تحت مطالعة کتبی خاص شکل گرفته است برای همین برای راهنمایی آنها باید حوصله و مدارا و دلیل و منطق و صبر و حوصله به خرج داد و به همین علت از خواننده عزیز عمیقاً خواهشمندم با این افراد وارد درگیرهای لفظی و... نشود.

تمام انقلابها به خصوص در ایران از روی احساس و به صورت عجولانه بوده و نتایج اسفباری به دنبال دارد برای همین هر گونه اصلاحاتی باید آرام آرام و از درون فرهنگ مردم صورت گیرد برکناری قهری و ناگهانی روحانیون بدون داشتن برنامه‌ای جهت جایگزین، هیچ دردی را دوا نمی‌کند و فقط باری می‌شود بر دیگر مشکلات عدیده کشور. برای همین باید بسیار مراقب باشیم دست به حرکتی نزنیم تا اینکه روزی بنشینیم و بگوییم صد رحمت به روحانیون.

**نكته 4:**

در انتها باید بگویم عقیده داشتن به پاره‌ای از اصول، تنها به صرف اینكه گذشته گان ما آنها را قبول داشته‌اند، اندیشة بسیار باطل و خطرناكی است. اندیشه‌ای که ابوجهل و ابولهب را به جهنم کشاند!

ممكن است در پایان این تحقیق، برای خواننده، این سئوال مطرح شود كه نویسنده چه دین یا مذهبی داشته است. این سئوال را شخصی از امام محمد غزالی می‌پرسد و من در اینجا هر چند در خانواده‌ای شیعه متولد شده ام، همان پاسخ غزالی را به شما می‌دهم:

من در شرعیات، مذهب قرآن و در عقلیات، مذهب برهان دارم.

و در این كتاب خواهید دید كه متاسفانه مذهب مردم و روحانیون و نویسندگان ما مذهب جعلیات، موهومات، اشتباهات، احساسات، سوء برداشتها و خرافات تاریخی است. و متاسفانه نه مفاهیم عالیة قرآنی در اعتقادات و علایق آنها نقش پررنگی دارد و نه عقل و منطق، جایگاهی. خدا نیز در قرآن فرموده: دین نزد او فقط اسلام است و سخنی از مذهب در قرآن نیست.

آری در این تحقیق شما متوجه این نكته بسیار ساده خواهید شد كه نبی اكرم و اصحاب ایشان و چهار خلیفه اول در هیچ كجای تاریخ، خودشان را سنی یا شیعه معرفی نكرده و یا نگفته‌اند ما مقلد فلان شخصیم بلكه همه خودشان را مسلمان و مومن دانسته و پیرو قرآن و سنت نبی اكرم.

این مقدمه را با این سخن خداوند به پایان می‌رسانم:

و هنگامیكه به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل كرده و به سوی پیامبر، بیایید می‌گویند: آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است. آیا نه چنین است كه پدران آنها چیزی نمی‌دانستند و هدایت، نشده بودند. مائده آیه 104

این کتاب بر مبنای ادب است. بر پایه عقل محض است. بر اساس منطق است. از تعصب خالی است.هدفش ایجاد اتحاد است. اسناد و مدارکش، قرآن است و نهج البلاغه. سیره ابن اسحاق (شیعه) است و تاریخ یعقوبی (شیعه) و تاریخ طبری. برای کسب نانی و جلب نامی نوشته نشده چون نام نویسنده آن پنهان است. اگر حق باشد دست به دست می‌گردد و تا ابد باقی می‌ماند و اگر باطل باشد غم مخور، مطمئن باش نابود خواهد شد.

با خواندن این كتاب خواهید فهیمد كه چرا در اسلام اینقدر به علم و دانش سفارش شده و چرا اولین كلام خداوند با اقراء یعنی بخوان، شروع شده است.

مژده‌ای برای خوانندة عزیز دارم. گزارشی مانند گزارش حاضر در طول 14 قرن گذشته نوشته نشده است و بسیاری از مباحث پیش روی شما نو و بكر و تازه است و من به شما قول می‌دهم اگر با صبر و حوصله این مطالب را تا انتها دنبال كنید سخن مرا تایید خواهید كرد.

امیدوارم خوانندة عزیز طولانی شدن مطالب این تحقیق را بر من ببخشاید. علت آن نیز مشخص است: وجود توجیهات و سفسطه‌های بی‌پایان برادران روحانی من باعث شد كه من برای توضیح كامل هر مطلب، مجبور شوم تا حد امكان آنرا تحلیل كرده و به تمام ایرادات كلامی و بچه گانه روحانیون پاسخ دهم. تا دیگر جایی برای سفسطه و كلی گویی باقی نماند. هر چند برای گرد و غباری كه شیطان برانگیخته تا فضای حقیقت را مشوش و تاریك كند نیاز است ساعت‌ها باران ببارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عامیان را چونکه مذهب خرخری است |  | ترک عـادت نزد ایشان کافـری است |
| ابلهــــان تکـرار عــادت می‌کـننــد ج |  | در گمـان خـود عبـادت می‌کننــد ج |
| زیـن عبـادتهــــا کسـی آدم نشــــد |  | راز حق را مسجـدی مـحرم نـشــد |
| سعی کن کز پای تا سر حـق شـــوی |  | آدمی گردی به حق ملحــق شــوی‌ |

[ صادق سرمد].

ریشه‌های تاریخی بحث

تحلیل اینكه شیعه چگونه به مرحلة فعلی رسید. در ابتدا چه بوده و چه راه و اندیشه‌ای داشته و اكنون چه شده و چه راه و اندیشه‌ای دارد و در این مسیر، چه مراحل و ادوار مختلف عقیدتی و سیاسی را طی كرده، و چرا این چیز بسیار خوب و این تفسیر آزادیخواهانه و عدالت محور از اسلام، رو به فساد و خرافه و تباهی رفت، بسیار پیچیده و مفصل و از حوصلة این بحث، خارج است ولی به هر حال سعی می‌كنم تا حد امكان و به صورت بسیار خلاصه، گوشه‌ای از آن را توضیح دهم:

در جوامع قبیله‌ای عرب (و چه بسا در سایر جوامع قبیله‌ای در دنیا) چند نكته از افتخارات یك شخص و قبیلة او محسوب می‌شده: یكی كثرت نفرات بوده و دیگری صفات و خصوصیات شاخص معنوی مانند حلم و بخشش و شجاعت و زیركی. یكی دیگر از افتخارات نیز ریاست بوده است. البته باید بدانیم رییس، هیچگاه سوء استفاده‌ای در این مقام نداشته و ریاست، صرفاً شاخصه‌ای اجتماعی و نوعی افتخار برای او و قبیله‌اش محسوب می‌شده است.

با اعلام نبوت پیامبر اكرم، اولین و قوی‌ترین اتهامی كه علیه ایشان از سوی افرادی مانند ابولهب و ابوجهل مطرح می‌شود این است كه محمد با این ادعا قصد فرمانروایی و ریاست بر قریش را دارد. و چه بسا در پاسخ همین اتهامات بود كه چندین بار در قرآن می‌خوانیم: پیامبر از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهد و وظیفه او فقط ابلاغ است و او فقط مذكر است و الگو برای دیگران جهت انتخاب راه و رسم یك زندگی پاك و خدایی.

در اینجا شیعه باید دقت كند كه اعتقاد او به خلافت آن هم به صورت دودمانی در خاندان دختر این پیامبر و پسرعموی او (علی) بسیار شائبه بر‌انگیز خواهد بود(چنانچه خود را به همان مكان و زمان ببریم زیرا در این صورت ادعای ابوجهل تقویت می]شود)

به هرحال، عده‌ای اسلام می‌آورند و همراه پیامبر به مدینه هجرت می‌كنند. در قرآن كلماتی در رابطه با خانواده پیامبران قبلی وجود دارد از قبیل: آل، اهل، قربی و ذریه. این كلمات به نوعی این معنی را در ذهن عده‌ای تداعی می‌كرده كه بهترین شخص برای رهبری پس از نبی اكرم باید از خاندان او باشد. زیرا او حاوی خصوصیات خاص ژنتیكی بوده و حامل صفاتی برای حفظ میثاق الهی است. دقیقا به همین دلیل است كه در زمان خلفای بنی‌امیه، شعار مخالفین این بوده: الرضا من آل محمد: شخص مورد رضایت از خاندان محمد (باید برای خلافت انتخاب شود) كه بنی عباس در این میانه پیروز می‌شوند زیرا اعراب، حرمت و نزدیكی عموی شخص را به او بیشتر از سایرین می‌دانسته‌اند.(عباس عموی پیامبر بوده) در این میانه فرزندان امام حسن و برادران تنی و ناتنی برخی امامان (مانند زید) نیز قیام‌های ناموفقی داشته‌اند. طرفداری شیعیان عراقی و خراسانی از این اشخاص و از بنی‌هاشم و از بنی عباس (در ابتدا) همه مبین این نكته مهم است كه آنها روی شخص خاصی نظر نداشته‌اند. (و حتی تیره خاصی مانند بنی علی یا بنی عباس).

به جز مورد فوق (یعنی آیات قرآن) علت دیگری نیز وجود داشته كه باعث تقویت اینكه خلافت باید در خاندان پیامبر باشد می‌شده است: انصار گرچه در عربستان شمالی ساكن بوده‌اند ولی اصل و ریشة آنها از عربستان جنوبی بوده و در عربستان جنوبی این اندیشه در فرهنگ مردم حاكم بوده كه حكومت باید وراثتی و در خاندان پادشاه باشد. جالب توجه اینكه: عمار یاسر نیز از همین منطقه بوده و سلمان فارسی نیز از كشور ایران با همین اندیشه بوده است!! و رواج تشیع در یمن و ایران نیز موید این نكته است. ولی بر خلاف این فرهنگ، در عربستان شمالی (از جمله مردم مكه و به تبع آن مهاجرینی كه در سقیفه حاضر می‌شوند) این اندیشه حاكم بوده كه انتخاب رییس به شورا و نظر اكثریت بستگی دارد. در اینجا توجه خواننده را به این نكته جلب می‌كنم كه بسیاری از قوانین اسلام: امضایی است یعنی احكامی از قبل در جامعة عرب، وجود داشته و پیامبر اكرم آن دسته از آنها را كه با عرف جامعه و سرشت بشری و قوانین الهی منطبق بوده به فرمان خداوند تایید نموده‌اند (مواردی مانند طواف كعبه، غسل جنابت، حرمت ماههای حرام و... و چه بسا انتخاب رهبر به شوری)

بنابراین، نطفة اولیة شیعه، چیزی بیش از این نبوده كه چون پیامبر اكرم، نظر خاصی روی شخص علی داشته و علی پسر عمو و داماد تنها دختر ایشان بوده و علاوه بر آن: خصوصیات بارز اخلاقی علی، همگی دست به دست هم می‌دهند تا برای اولین بار در سقیفة بنی ساعده برخی از انصار (به خصوص جوانان آنها) بگویند: لا‌نبایع‌الاعلیا: ما بیعت نمی‌كنیم مگر با علی. (و عجیب اینجاست كه هیچكدام به واقعة غدیرخم اشاره‌ای نمی‌كنند و یا اینكه به جای این جمله نمی‌گویند: ما بیعت خود با علی را نمی‌شكنیم! و...).

از بد روزگار، حضرت علی در صحنه حاضر نبوده و از اینكه بدون مشورت با بنی‌هاشم و در غیاب ایشان، چنین تصمیمی گرفته می‌شود اندكی دلخور می‌شوند (كه این دلخوری در حد بسیار كمرنگ تا چندسالی پس از حكومت حضرت عمر نیز ادامه داشته است)

ولی روابط بین ایشان و خلفاء پس از این جریانات رو به گرمی می‌رود به حدی كه ایشان پس از فوت حضرت ابوبكر با همسر او اسماء ازدواج می‌كند و سرپرستی فرزند او را به عهده گرفته و حتی او را چون پسر خود می‌داند. مرتب طرف مشورت حضرت عمر قرار می‌گیرد و حتی دو بار هر بار به مدت یكماه در غیاب عمر، جانشین او در مدینه می‌شود. و به كرات دست به قضاوتهای موفق می‌زند. نشانه‌های زیادی در اینكه این كدورت رفع شده در تاریخ وجود دارد. نامه‌های متعددی از حضرت علی و امام حسن و امام حسین در كتب معتبر و قدیمی تاریخی وجود دارد كه در آن این مضمون تكرار شده كه: ما از اینكه دیگران قرابت ما را با رسول خدا نادیده گرفته و خلافت را به دست گرفتند آزرده شدیم ولی چون آنها طبق سنت و روش نبی اكرم و كتاب خدا عمل كردند این را بر آنها بخشیدیم[[27]](#footnote-27).

چه بسا افزایش سن حضرت علی (34) و نیاز به وجود اصحاب در مركزیت مدینه و در كنار خلیفه باعث می‌شود ایشان در این جنگها حاضر نشوند (ولی فرزندان او امام حسن و امام حسین در فتح اصفهان در خلافت حضرت عمر، حاضر بوده اند) مدتی بعد، حضرت علی دخترش ام كلثوم از فاطمه را نیز به عقد و ازدواج حضرت عمر در می‌آورد. و حتی نام سه فرزند پسر خود را عمر و ابوبكر و عثمان می‌گذارد كه ابوبكربن علی و عثمان بن علی در كربلا به شهادت می‌رسند.

زمان، همچنان می‌گذرد تا حضرت عمر به دست ابولولو به شهادت می‌رسد. و حضرت علی در آخرین لحظات بر بالین عمر حاضر شده و همراه ابن عباس گواهی می‌دهد كه آتش بدن او را لمس نخواهد كرد و پس از شهادت او نیز روبروی بدن او می‌ایستد و می‌گوید: از بین تمام مردم روی كرة زمین، آرزو دارم نامة اعمال من مانند این شخص (یعنی حضرت عمر) باشد. و خطبه‌ای بسیار ستایش آمیز در مدح او ایراد می‌كند. (نهج البلاغه: لله بلاد فلان...)

پس از شهادت حضرت عثمان، مردم با حضرت علی بیعت می‌كنند و دقیقا از همین زمان، یعنی ایراد اتهام دست داشتن حضرت علی در قتل عثمان است كه به نام شیعة علی و شیعة عثمان یا دین علی و دین عثمان یا حزب علی و حزب عثمان در كتب تاریخی به وفور، برخورد می‌كنیم. طرفه آنكه در هیچیك از نامه نگاریها و اشعار و و رجزخوانی‌ها و سخنان آن زمان، طرفداران حضرت علی به آیات قرآن یا واقعة غدیر خم[[28]](#footnote-28) یا سخنان نبی اكرم در خصوص خلافت - منصوص - حضرت علی اشاره‌ای نمی‌كنند.

هر چند حضرت علی در ایام خلافتش هر بار به منبر می‌رفته برای خلفای قبل از خود، طلب آمرزش می‌كرده و حتی به تمامی فرماندارنش اعلام می‌كند[[29]](#footnote-29): اگر كسی مرا بر ابوبكر و عمر برتری داد بر او حد مفتری می‌زنم ولی از عجایب روزگار آنكه كوفه شهری كه حضرت عمر (با مشورت و جستجوی سلمان فارسی و عمار یاسر و..) پایه‌گذار آن بوده مركز دشمنی با خود او و حضرت ابوبكر می‌شود! حضرت علی مقر خود را در این شهر قرار می‌دهد و ما می‌دانیم كه كوفه ملغمه‌ای بوده از طوایف مختلف عرب كه برای نخستین بار در یك جا ساكن شده‌اند در كنار موالی ایرانی. این شرایط باعث می‌شود كه بازار شایعه و حادثه جویی در این شهر بسیار داغ شود و برای اولین بار یكی از اعراب مسافر، وقتی به كوفه بر می‌گردد دچار تعجب می‌شود به سخنان او دقت كنید: دفعة قبل كه به كوفه آمده بودم سخنی درباره عمر و ابوبكر در میان نبود ولی اینبار، مردم چیزهایی در توهین به آنها می‌گفتند![[30]](#footnote-30).

آیا كار كار یهود بوده یا ایرانی‌های زخم خورده از تیغ عمر؟ والله اعلم.

و هنگامیكه این خبر به عایشه می‌رسد می‌گوید: ایرادی ندارد، خدا می‌خواهد به آن دو نفر پس از مرگشان نیز همچنان صواب برسد.

100 سال از هجرت می‌گذرد و در این مدت، هیچگاه هیچ شیعه‌ای در اثبات خلافت حضرت علی به واقعة غدیرخم، اشاره‌ای نمی‌كند بلكه بعضاً اشاره آنها به حدیث ائمه اثنی عشریه و لوح جابر بوده است[[31]](#footnote-31).

ولی همچنان اوضاع چندان حاد نبوده و هر چند شهادت امام حسین و آزارهای عمال برخی خلفاء بر شدت كینه‌توزی شیعیان و رواج احادیث جعلی می‌افزاید ولی آنها همچنان نام عمر و ابوبكر را بر فرزندان خود گذاشته و فقط تعدادی از غالی‌ها بوده‌اند كه با جعل و ترویج زیارتنامه‌هایی مانند زیارت عاشورا به لعن خلفاء دامن می‌زده‌اند.

زمان به همین منوال می‌گذرد و شیعیان به دهها فرقه تقسیم می‌شوند (بر خلاف اهل سنت) كه قوی‌ترین آنها اسماعیلیه و زیدیه بوده (و بقیه: كیسانیه، واقفیه، سبائیه و...) به نحوی كه پس از فوت هر امامی شیعیان به یك شاخة جدید، انشعاب پیدا می‌كرده‌اند. به هر حال، شیعة اثنی عشریه در اقلیت كامل و پراكنده در برخی نقاط ایران (به خصوص: سبزوار، كاشان، طالقان و قزوین و قم) سكونت داشته‌اند تا اینكه شاه اسماعیل صفوی در 400 سال قبل قدرت را در ایران به دست گرفته و با ضرب شمشیر و تهدید و آزار و اذیت اهل تسنن و رواج لعن و نفرین بر خلفاء و... باعث ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه در ایران می‌گردد. دقیقاً در این نقطه بود كه اندیشه غالیان و برخی از آداب و رسوم مسیحی و هندی و حتی افسانه‌های خرافی یهودی كه از سالها قبل چون آتش زیر خاكستر در بطن تودة مردم ایران پنهان بود سرباز كرد و اینگونه شیعه كه در ابتدا چیزی نبود جز: طرفداری عده‌ای از مردم مدینه و كوفه از حضرت علی در برابر طالبین خون حضرت عثمان و همچنین عقیده بر اولویت خاندان پیامبر در تصدی خلافت، با هزار و یك خرافه و خرده فرهنگ دیگر در هم آمیخت.

تمامی مورخین، متفق القولند كه هدف صفویه از اینكار: ایجاد اتحاد و تمركز در بین طوایف و اقوام مختلف ایرانی و یكپارچگی آنها در مقابله با حكومت سنی عثمانی بوده است. از نظر دور ندارید كه دولت اسلامی عثمانی در این زمان می‌رفته كه بساط مسیحی گری را در اروپا بر اندازد كه با رایزنی‌های پنهانی بین پاپها و پادشاهان اروپایی با دربار ایران و متعاقب آن حملة ایران به مرزهای عثمانی این نقشه نقش بر آب می‌شود[[32]](#footnote-32).

و هم اینك با كمال تاسف باید بگویم با رو كار آمدن حكومتی كاملا دینی در ایران و پاگذاشتن به قرن جدید یعنی عصر علم و ارتباطات، نه تنها خرافات و تعصبات در ایران كم نشده بلكه هر روز شاهد بدعت و خرافه‌ای جدید و تازه هستیم تا جایی كه یكی از مداحان در عاشورای سال 82 در ضمن اشعار خود گفت: لا اله الا الزهرا. هر چند او به سزای اعمال خود رسید و به مرض سرطان به دوزخ واصل شد ولی متاسفانه دامنة حماقتهایی از این دست، همچنان در بین بسیاری از جوانان ساده دل و جاهل ایرانی در حال جریان است و تنها نیت نویسنده از نگارش این سطور، اتمام حجت است بر جاهلان. كه ما علی الرسول إلا البلاغ الـمبین.

فرضیه

فرضیه ما برای شروع این تحقیق، بسیار ساده و در عین حال مهم است. در جهان چه چیزی را سراغ دارید كه پس از چند روز آنرا پاك نكنید ولی آن چیز همچنان پاك باقی بماند؟ از حافظة رایانه گرفته تا اتاق‌های خانه و شهر و حتی اخلاق انسان و... در خصوص دین نیز در طول این 1400 سال هركسی رسیده در كنار روخانه شریعت برای خودش كانالی انحرافی به نام مذهب حفر كرده و دكانی باز كرده و تابلوهای دلفریب و عوام فریبی نیز در كنار این جاده‌های انحرافی نصب كرده است. هر كسی رسیده به عمد یا غیرعمد،آلودگی وارد این رودخانه كرده و هیچكس نیز متعرض او نشده ولی از دیگر سو آن یكی دو نفری هم كه قصد اصلاح داشته‌اند را بر دار كشیده و آوارة كوه و بیابان كرده‌اند پس به این نتیجه قطعی می‌رسیم كه در دین خرافات و آلودگی‌ها و انحرافات و سوء تعبیرهای زیادی وارد كرده‌اند و با نیروی كور عوام كالأنعام، اجازه پاكسازی هم نداده‌اند. اكنون اگر از روحانیون سئوال كنی كه خوب به عنوان مثال 5 تا از این موارد را برای من نام ببر، زبانش گیر می‌كند؟ زیرا اینها در مسائل بسیار بدیهی مانند قمه زنی مشكل دارند كجا چشم‌هایشان می‌تواند خرافات بزرگ‌تر و بدتر را ببیند؟

پیش نیازها

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36]. نكته بسیار زیبایی در این آیه وجود دارد مبنی بر اینكه عمل و سخن بر مبنای علم و اطلاعاتی كه مبتنی بر شنیده‌ها (سمع) دیده‌ها (بصر) تفكرات درونی (فواد: احساسات، ذهنیات، پیش زمینه‌های فرهنگی، خیالات، تلقینات، تقلید، ظن و گمان و هواهای نفسانی، و تمام چیزهایی كه جای در دل‌ها دارد) باشد در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و برای انسان مسئولیت دارد زیرا به قول معروف: تمام آنچه می‌شنوی و نیمی از آنچه می‌بینی دروغ است. تنها رفتار و روش و عملی در پیشگاه خداوند مقبول است و انسان، مجاز است كه مطابق آن عمل كند بشنود و ببیند و حتی احساس كند (دوست بدارد و یا دشمن باشد) كه بر مبنای تحقیق منهای تعصب و پیش داوری و هواهای نفسانی و مستند به روح كلی قرآن و عقل محض باشد.

برای هر مسافری در ابتدای مسیر دو راه وجود دارد. و بر سر هر راهی دو تابلو نهاده‌اند. 1- تابلویی است كه مزین است به حب اهل بیت كه صد البته آسان است و رفتن به بهشت بر اساس این حب و شفاعت آنها كه باز هم آسان است. و افسانه‌هایی بی‌اساس كه دلچسب است و شیرین‌. و كینه‌توزی و تفرقه كه باب طبع جانوری بشر است. و دروغ كه برای نوع انسان جذاب‌تر است. و باطل كه شیرین است و شفاعت كه نیازی به عمل ندارد. پس عده فراوانی در همین ابتدا پا در این راه می‌گذارند به این امید واهی كه به راحتی در انتهای راه، وارد بهشت شوند. ولی صد افسوس كه در انتهای راه، دوزخ دهان گشوده است. 2- تابلوی دوم بر سر راه دوم است كه مزین است به شناخت و معرفت قرآن و روش پیامبر و امامان كه دشوار است و حقیقت كه تلخ است و عمل كه همیشه با رنج توام بوده است. و صد البته انتهای این راه دشوار بهشت برین است.

پیش نیازهای در خصوص احادیث

هر روایتی از ما كه مخالف كتاب خدا بود را به دیوار بزنید (حدیث متواتر از پیامبر و ائمه شیعه).

امام حسین به سپاه عمر بن سعد می‌فرماید: شما برای این حرف حق در سرتان نمی‌رود كه شكمهایتان از مال حرام آكنده شده با كمال معذرت خدمت شما باید بگویم چنانچه كسی نتوانست صدها دلیل عقلی و منطقی و قرآنی و تاریخی این كتاب را هضم كند باید در لقمه‌هایی كه پیش از این خورده اندكی شك كند.

احادیث را باید در صورتی پذیرفت كه: متواتر باشد. سلسله راویان آن افرادی درست و خوب باشند. آن حدیث مطابق آیات قران باشد. مفاد حدیث با قرائن و امارات متواتر تاریخی در همان زمان سازگاری داشته باشد. (مثلا حدیث ارتداد تمام اصحاب پس از رحلت نبی اكرم كاملا مخالف روایات و قرائن و گزارشات معتبر و متواتر تاریخی است).

پیش نیاز مبتنی بر عقل محض

مسائلی كه در این كتاب مطرح می‌شود براحتی و سرراستی اصول ریاضی قابل اثبات نیستند كه مثلاً 2 + 2 = 4 تا هیچكس نتواند ضد آنرا ثابت كند. بلكه می‌توان برای هر سئوالی هزار و یك پاسخ، از توجیه و سفسطه تراشید ولی اگر مانند كودكان، نگاهی ساده و كلی به مسائل داشته باشی براحتی به راه حل صحیح و منطقی دست پیدا می‌كنی.

پیش نیازهای مبتنی بر اصول روانشناسی

با تمرین و تكرار، سعی كن هیچگاه، پاسخ‌های تو از طریق احساس نباشد. بلكه با تامل و تانی و از روی عقل و منطق و خالی از هر گونه تعصب و كینه توزی و احساس باشد.

ابن سینا: من قال او سمع بغیر عله خرج من طریقه الانسانیه: هر كه بگوید یا بشنود بدون دلیل، از جرگة انسانیت خارج است.

بزرگ‌ترین عیب، این است كه فكر كنی هیچ عیبی نداری.

شیعه یكی از علل معجزه بودن قرآن و حقانیت اسلام را باقی ماندن قرآن از خطر تحریف و یا كم و زیاد شدن می‌داند ولی نكته بسیار عجیب اینجاست كه همین نكته و ارزش را برای تمامی قصه‌ها و داستان‌های تاریخی مورد علاقه‌اش نیز قائل است (منظورم نه اساتید دانشگاه، بلكه فرهنگ و روح جاری در كالبد توده شیعه است) به بهانه تواتر یا اینكه در كتب اهل سنت هم به این افسانه‌ها اشاراتی شده است!.

تفاوت سنت و بدعت: محققین شیعه در مناظرات و كتاب‌های خود در تایید اصول عقیدتی شیعه، عمدتاً به احادیث و داستانهایی از كتب اهل سنت اشاره می‌كنند كه جزء فروع و استثنائات بوده و بدین طریق می‌خواهند اثبات كنند كه: اصول اعتقادی شیعه درست است ولی در اینجا نكته‌ای ظریف وجود دارد. بهتر است مثالی بزنم: به عنوان مثال: سه مورد از مواردی كه شیعه بسیار به آن استناد می‌كند این است: 1- چند حدیث در كتب اهل سنت وجود دارد كه می‌گوید پیامبر بین نمازها را جمع می‌كرده (یعنی نماز ظهر و عصر را با هم می‌خوانده) پس شیعه می‌تواند همیشه نمازها را با هم جمع كند 2- حضرت عمر، جهت نزول باران به عباس در پیشگاه خدا متوسل شد [[33]](#footnote-33)پس شیعه مجاز است همیشه و در همة امور به اهل‌بیت متوسل شود 3- صیغه در برحه زمانی خاصی از حیات پیامبر مجاز بوده ولی حضرت عمر آنرا در زمان خلافتش ممنوع كرد. پس شیعه مجاز است در همه شرایط و همة زمانها صیغه را مجاز اعلام كند.

اكنون دقت كنید:

روشی كه مردم مدینه (حدود 30 هزار نفر) و سایر شهرها در زمان 10 سال حضور پیامبر در مدینه و پس از رحلت ایشان بر مبنای آن عمل می‌كرده‌اند متاثر از سنت پیامبر بوده یعنی آنها طبق مشاهدات خود از پیامبر، وظایف دینی خود را انجام می‌داده‌اند (روش نماز خواندن، وضو گرفتن، یا عدم جواز صیغه، یا گناه بودن زیارت قبور و ساختمان سازی روی قبرها یا شرك بودن توسل یه غیر خدا و...) ولی استنادات شیعه به روایات ائمه از طرق كتبی است كه اكثر راویان آن، فاسد المذهب و غالی و دروغگو بوده و تازه سالها پس از رحلت نبی اكرم نوشته شده‌اند (محكم‌ترین و قدیمی‌ترین این كتب حدیثی اصول كافی است كه بنا به تحقیق علامه برقعی در كتاب بت شكن و حتی اعتراف علامه مجلسی، اكثر روایات آن، ضعیف است!) پس براحتی می‌توان نتیجه گرفت آنچه طبق مشاهدات مردم مدینه از نبی اكرم در طول تاریخ بین مسلمان‌ها به صورت عرف درآمده و تا كنون باقی مانده سنت است و سایر چیزها بدعت.

نكته دیگر اینكه احادیثی كه شیعه به آنها اشاره می‌كند و در كتب اهل سنت، وجود دارد در مقابل انبوه روایات دیگر، حكم خبر واحد را پیدا می‌كند. مثلاً روایت جمع بین نمازها بیشتر به ابن عباس ختم می‌شود.(یا روایات جواز زیارت قبور كه بیشتر به عبدالله ‌ابن عمر، ختم می‌شود علاوه بر اینكه تمامی آنها مرفوع هستند!!!) و حتی بعضاً با روایات شیعه نیز در تضاد است مانند فرمان حضرت علی كه در نهج البلاغه موجود است: ایشان به تمامی فرمانداران خود دستور اكید می‌دهند كه بین نمازها را جمع نكنند. یا سطح قبرستانها را با خاك، مساوی كنند و...

حتی بر فرض اثبات جواز صیغه یا جمع بین نمازها و حتی توسل و یا زیارت قبور، به خوبی مشخص است كه این موارد جزء اصول و روش‌های تكراری و دائم نبی اكرم نبوده است وگرنه به صورت سنت و عرف در بین مردم مدینه و پس از آن، سایر شهرهای اسلامی عمومیت پیدا می‌كرد. ولی متاسفانه شیعه این فروع را (به فرض صحت) به صورت اصول درآورده است و حتی در خصوص آنها دست به غلو نیز زده است. مثلا در فرهنگ توده شیعه: دعا، ‌نذر و شفاعت، تاثیر بیشتری دارد تا عمل و توبه و جبران مافات. زیرا اولی آسان است و دومی دشوار. یا اینكه اصل بر توسل و یا ولایت ائمه است نه تلاش و كوشش خود انسان، تحت ولایت الله. اصل بر گریه است نه خنده. پس در حقیقت، بدعت گزار واقعی كسانی هستند كه فروع را به جای اصول نشانده‌اند.

عجیب است كه در آیات قرآن كریم نیز تاثیر این مثال‌ها به خوبی مشهود است. در جای جای آیات قرآن و در صدها آیه، ولایت غیر خدا محكوم و باطل اعلام شده است. ولی در یكی دو آیه حكم به دوستی (با واژة: ولی) بین مومنین و رسول خدا در طول ولایت خدا شده (یا حكم به همكاری و دوستی خاندان نبی اكرم) متاسفانه شیعه به همین یكی دو آیه چنگ زده و با غلو درخصوص آنها و شاخ و برگ دادن به آنها اصل موضوع(توحید) را از تاثیر انداخته و اینگونه به مرز شرك نزدیك شده است. یا عدم وجود شفیع در نزد خدا در دهها آیه و لزوم عمل و توبه برای رستگاری در قیامت در صدها آیه و از آن سو، اشاره به وجود شفاعت آن هم به اذن خدا در یك آیه. شیعه با استناد و غلو و شاخ و برگ دادن به همین یك آیه، فاتحه عمل و لزوم توبه و خودسازی و... را به كلی خوانده است. البته منظور من در تمامی این مثالها آن نیست كتب شیعه نیست زیرا در كتاب‌ها بسا چیزهای خوب براحتی نوشته شود. منظور من آن فرهنگی است كه اكنون در سطح توده معتقد شیعه وجود دارد. و صد افسوس كه تاثیرات مشهود این اعتقادات شرك آمیز در تمامی كشور عزیز من به خوبی پیداست: رواج دروغگویی، طلاق، اعتیاد، سست شدن معنویات و روابط انسانی، فزونی تاركین نماز، دشمنی و كین توزی با سنی‌ها و...

البته برای شما مژده‌ای دارم و آن اینكه: ایرانی‌ها روحیه بسیار حق جویی دارند و من مطمئنم با مطالعه این تحقیق، حتی متعصب‌ترین شیعه‌ها راه حق را پیدا می‌كنند. انشاء‌الله.

برای جویای حقیقت، نیت راستین کافی نیست. بلکه همواره باید مراقب اخلاص و نیت خود باشد و به آنها از دیده شک بنگرد. زیرا دلداده حقیقت، حقیقت را به خاطر هماهنگی آن با امیال خویشتن نمی‌خواهد. بلکه حقیقت را تنها به خاطر حقیقت بودن دوست می‌دارد، حتی اگر مخالف باور و عقیده‌اش باشد پس هر گاه اندیشه‌ای متعارض با مبادی‌اش به ذهن او خطور کند باید آنجا بایستد و هرگز در پذیرش آن دودل نشود. [نیچه].

مبادا حایلی شوی میان اندیشه خود و آنچه که با آن در تعارض است و هر اندیشه‌وری که به این توصیه عمل نکند به نخستین مرتبه فرزانگی نایل نخواهد شد. [نیچه].

تو باید هر روز یکبار با خویشتن خویش به جنگ برخیزی و در اینکار نباید برای شکست و پیروزی اهمیتی قایل شوی، چرا که آن به حقیقت مربوط می‌شود و نه به تو. [نیچه].

قبل از خواندن هر مطلبی، انسان به ناچار باید مطالبی را برای درك بهتر و عمیق‌تر و بدون تعصب آن مطلب بداند. و خودش را از حالتی كه پیش از آن در فرهنگ غلط جامعه شكل گرفته خارج كند البته توجه داشته باشید خروج از یک عمر تفکر اشتباه که در مغز انسان انباشته و متراکم شده به صرف خواندن یک کتاب میسر نمی‌شود و کمی چاشنی: جرات دانستن و روحیه حقیقت طلبی نیز لازم است. اینک پیش از شروع، توجه شما را به اصول زیر، جلب می‌كنیم:

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ٣٦﴾ [یونس: 36].

1. و اكثر این مردم، به غیر از خیال و گمان باطل خود از چیزی پیروی نمی‌كنند در صورتیكه گمان و خیالات موهوم، كسی را بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند و به علم یقین نمی‌رساند و خدا به هر چه می‌كنند آگاهست.
2. به زودی دو گروه نسبت به من هلاك می‌شوند: دوستی كه افراط كند و به غیر حق كشانده شود و دشمنی كه در كینه‌توزی زیاده‌روی كند و به راه باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند. از آنها جدا نشوید[[34]](#footnote-34). [حضرت علی].
3. دو كس نسبت به من هلاك می‌گردند دوستی كه زیاده روی كند و دروغ پردازی كه به راستی سخن نگوید[[35]](#footnote-35). [حضرت علی].
4. هرگز دوره‌ای را در تاریخ با بینش دوره‌ای دیگر بررسی نباید كرد و هر مساله را كه به دوران گذشته متعلق است باید با بینش خاص همان دوره نگریست نه با بینش دوره‌ای كه خود در آنید[[36]](#footnote-36). (مانند بیشتر نویسندگان ما كه قضاوت‌هایشان در رابطه با مسائل تاریخ صدر اسلام، بر اساس فرهنگ زمان حال صورت می‌گیرد كه متاسفانه تعصبات مذهبی و احساسات و انتخاب گزینشی حوادث را نیز وارد آن كرده و دست پخت آنها آش شله قلمكاری شده که می‌بینید‌).
5. منتقد باید تشریح كند، نه تجویز[[37]](#footnote-37). متاسفانه بیشتر محققین و نویسندگان و وعاظ شیعه، در مقام انتقاد، تجویز می‌كنند و نه تشریح. ولی بیشترین سعی نویسنده در این كتاب آن است كه موضوعات مورد بحث را تا سر حد امكان، تشریح و ریز ریز كند و از كلی گویی و ارائه پاسخ‌های مبهم و خیالی و پادرهوا دوری كند.
6. حتی واقع بین‌ترین انسان‌ها آنچه در ذهنشان در حال جریان است را حقیقت‌تر و درست‌تر می‌پندارند تا آنچه كه در جهان خارج و در واقعیت وجود دارد.
7. مردم همیشه دوست دارند چیزهای عجیب و غریب و باور نكردنی بشنوند. آنها امور غیر عادی را بهتر از امور واقعی و معمولی قبول می‌كنند. كه این خود یك ریشه روانشناسی در میل وافركودكان به داستان‌های اساطیری دارد. اگر بگویی شتر پرید مردم بیشتر توجهشان به تو جلب می‌شود تا اینكه بگویی شتر دوید! برای مثال: كافری به نام یزید بن غعنب، كه هیچگاه نیز مسلمان نشد می‌گوید دیوار كعبه شكافت و مادر حضرت علی به درون آن رفت و... شیعه این امر غیرعادی را با جان و دل قبول می‌كند ولی سخن پدر همین علی، یعنی ابوطالب كه گفته علی در خانه خود من متولد شد را قبول ندارد. اعراب مثالی دارند: ذم بما یشبه المدح: نكوهشی كه در ظاهر ستایش است. آری برای كوبیدن چیزی به آن خوب حمله نكنید بلكه از آن بد دفاع كنید. براستی علت اینكه افرادی مانند این كافر یا عكرمه چنین موارد به ظاهر جذابی را در حق علی می‌گفته‌اند چه بوده؟ و آیا ستایشگران علی چنین افراد پستی بوده‌اند. یا اینكه نیتی در اینكار نهفته بوده است؟ كه حضرت علی می‌گوید: درباره من دو گروه هلاك شدند دشمن و دوست تندرو!.
8. اولین وظیفه انسان، در برخورد با هر پدیده، موضوع یا پاسخی آن است كه آنرا با معیار عقل محض[[38]](#footnote-38)، محك بزند. مگر در مورد آیات قرآن كریم كه از منبعی ما فوق عقل نازل شده است. و این است معنای سخن امام محمد غزالی كه گفته: من در شرعیات، مذهب قرآن دارم و در عقلیات، مذهب برهان. یعنی موضوعات قرآنی را بدون چون و چرای عقل، قبول می‌كنم ولی سایر موارد را بر پیشگاه خرد، عرضه می‌كنم به عنوان مثال وقتی علت طول عمر امام زمان را از روحانیون سئوال می‌كنی آنها می‌گویند كه نوح نیز 1000 سال عمر كرد ولی: این قیاس است و قیاس در مذهب شیعه باطل است و عمر طولانی حضرت نوح را نیز ما بر مبنای اعتماد به قرآن، قبول داریم به همین علت، برای اثبات طول عمر امام زمان شما باید یك دلیل عقلی و منطقی دیگر ارائه كنید. متاسفانه بسیاری از مواردی كه شیعه (و حتی سایر فرق اسلامی) با استناد به آیات قرآنی سعی در اثبات آن دارند مانند همین مورد، قیاس است كه در محضر عقل و خرد، مردود می‌باشد. (مثل اینكه من بگویم كه فلانی تكه چوبی داشت كه تبدیل به مار شد و وقتی شما باور نكردید بگویم وای بر تو مگر عصای موسی تبدیل به اژدها نشد!!!).
9. تاریخ، علم مستقلی است و اگر اساتید و محققان شیعه علایق دینی و سیاسی و فرقه‌ای شخصی خودشان را از تاریخ و قضاوتهای تاریخی خود جدا می‌كردند همه مشكلات آنها حل می‌شد. و چقدر مسخره است وقتی هنوز بر سر جدا بودن یا نبودن دین از سیاست بحث و مشاجره است كسانی بیایند و تازه این هر دو را با تاریخ، مخلوط كنند!!! (اعتقاد به خلافت و حكومت منصوص و موروثی در خانوادة پیامبر اكرم است).
10. انسان اگر تقلید كند، مرتباً دچار اشتباه و خطا می‌شود ولی اگر به قرآن و عقل محض، رجوع كند درصد اشتباهات او كم‌تر می‌شود. خداوند در قرآن كریم می‌فرمايد كه كاملاً مخالف تقلید و پیروی از ظن و گمان است: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: 36]. این یعنی اینكه خودت باید در باره موضوعات شبهه برانگیز با تحقیق و تلاش به علم و یقین برسی و با تحقیق و علم، فكر كنی، حرف بزنی و عمل كنی نه بر مبنای تقلید كه سرشار از ظن و شك و تردید است كه ﴿إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔا﴾ [یونس: 36].
11. خطرناك‌ترین معجون تاریخ، اشتباه، خطا و خرافه ایست كه به صورت تكرار، وارد عرف شده و از آنجا خودش را وارد مذهب كرده است. این یكی از خطرناك‌ترین و ماهرانه‌ترین، نقشه‌های شیطان برای نوع بشر است.
12. بر خود لازم می‌دانم قبل از ورود به مبحث اصلی به شما متذکر شوم که محقق در امر تحقیق مانند قاضی بوده و باید بی‌طرفی خود را تا انتهای تحقیق، حفظ کند[[39]](#footnote-39) و به همین دلیل اینجانب با وجود اینکه شیعه بوده و از قضا به خاندان پیامبر اکرم به خصوص حضرت علی علاقة بی‌اندازه دارم با این حال، برای اینکه تحقیق من از مسیر حق و انصاف و عدالت خارج نشود از نگاه تقدس و نورانیت به افراد نگاه نکرده‌ام و دقیقاً به همین علت و برای درک صحیح از موضوع، خواننده نیز باید هنگام مطالعه و قضاوت، مواردی مانند اینکه برخی افراد به هیچ وجه اشتباه و خطا نمی‌کنند و تمام علوم را می‌دانند و از تمام وقایع حال و گذشته و آینده، مطلعند را از خود دور کند. زیرا بزودی در مباحث مربوطه و با استناد به آیات قرآن و روایات متواتر، ثابت می‌کنیم که حتی شخص پیامبر اكرم اینگونه نبوده‌اند. و این نه تنها توهینی به شخص پیامبر اکرم نیست بلکه ارزش و مقام ایشان را در نظر ما بالاتر می‌برد. برای همین وقتی ثابت می‌کنیم که پیامبر اکرم از نوع بشر بوده‌اند: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. به تبع اولی حضرت علی و فاطمه نیز از نوع انسان و از نژاد بشر بوده‌اند[[40]](#footnote-40).
13. اگر محققی بینش خود را از رنگ عقاید و رسوم و پسندهای زمان و محیط خویش نزداید و از آفت «قضاوت‌های قبلی» (پیشداوری‌ها) بری نگردد. از دیدن واقعیت آنچنان كه بوده است عاجز می‌ماند و هر چه بگوید بیهوده است[[41]](#footnote-41).
14. پیروی راستین از علی و راه و روش و طرز تفكر علی، نه علی پرستی كردن اما در زندگی و جامعه و طرز فكر و كار، از خیانتكاران اموی و مقدسین نهروانی هم جلو بودن[[42]](#footnote-42).
15. در یك جامعة شیعی بهترین تهمت این است كه شایع كنند: او شیعه نیست، سنی است‌، وهابی است[[43]](#footnote-43). (به احتمال قریب به یقین به اینجانب نیز چنین تهمت‌هایی وارد خواهد شد... باكی نیست، وقتی وجود نازنین پیامبر، دستخوش تهمت جنون،‌ جادوگری، شاعری و خیالبافی و... می‌شد من كه هستم كه بخواهم غصه بخورم. به قول حسنك وزیر: بالاتر از حسین علی كه نیم...).
16. پدر یك فرد، وابسته به گذشته است. شخصیتش در گذشته منعقد شده...نو پذیر نیست. عادت بیشتر از اراده بر او مسلط است. با سنن و عادات مذهبی و اجتماعی و قدمت و اساطیرالاولین خو گرفته و حتی نسبت بدان تعصب پیدا كرده است. محافظه كار است. عقل و مصلحت و متانت و شخصیت و استخوان را همه در تقلید از قدما، تكیه بر گذشته و فرار از آینده و بیزاری از نوی و تغییر می‌بیند. تغییر را با انحراف و تازگی را با جلفی مترادف می‌داند. قدما عمیق و درستند و نو‌اندیشان سطحی و غلط! (اسلام شناسی -دكتر شریعتی- ص 461).
17. اگر قبل از خواندن یا شنیدن ساز مخالف، حس موضعگیری و مقابله و مخالفت در تو گل می‌كند، بهتر است ابتدا این حس شیطانی را بكشی بعد وارد گود شوی. به احتمال زیاد وجود همین حس در ابوجهل و ابولهب باعث بدبختی آنها و نبودن همین حس در افراد پاكی مانند ابوذر و سلمان باعث خوشبختی آنها شد.
18. اولین شرط برای درك حقیقت، پاك كردن تمام تلقینات قبلی از ذهن است.
19. هر جا در این كلمات، تلخی بیشتری دیدی بدانكه همانجا حقیقت‌تر است زیرا حقیقت همیشه تلخ است. حقیقت را همه جا و بر زبان همه كس نمی‌توان یافت. حقیقت گنجی است پنهان در بیغوله‌ها.
20. ریشه‌های خوب، باید ثابت باشد ولی بیا و با شجاعت، شاخ و برگ‌های پوسیده را قطع كن.
21. بیشتر سوء تفاهمات، در بارة تغییر، این است كه برخی می‌پندارند تغییر یعنی عدم ثبات، فساد، ایجاد آشوب و از میان رفتن امنیت. در حالیكه تغییر واقعی آن است كه موجب رشد و شكوفایی شود و آنچه كه موجب عدم ثبات و هرج و مرج می‌شود نامش تغییر نیست (بلكه نامش فساد است. حتی اگر زیر عنوان تغییر پنهان شده باشد) پس در هر سخن، اندیشه كن و اگر دیدی آن سخن: راهی است برای رهایی و شكستن غل و زنجیرها و اتحاد جامعه بشری بدانكه رشد، پیشرفت و شكوفایی است به آن ایمان بیاور. و اگر موجب مختل شدن امنیت جامعه و افسردگی روانی (از نقطه نظر روانپزشكی و نه احساسات عرفی) دیگران است بدان كه نامش فساد است.
22. مسن بودن، نوع لباس، مدرك تحصیلی، سابقه علمی، جنسیت، ملیت، مقام و موقعیت اجتماعی، عقاید دینی و مذهبی، احترام دیگران، زیبایی، دوست بودن با عده‌ای و عضو دار و دسته‌ای بودن و... مراقب باش هیچكدام اینها تو را گول نزند. كه پس من همة رفتارها و سخنان و نظراتم درست است. مراقب باش اینگونه خودت را فریب ندهی بلكه فقط چیزی درست است كه: با معیار عقل سلیم، محك خورده و منطقی و مستدل باشد. یا لااقل حاصل تجارب عده‌ای كارشناس، یا نتیجة یك مشورت درست با اهل فن باشد.
23. تا مردم ما بدون دلیل حرف می‌زنند و یا بدون دلیل حرفی را قبول می‌كنند محال است پیشرفت كنیم.
24. یك دوست حزب الهی داشتم كه حرف جالبی می‌زد. او می‌گفت: روح ما مثل بركه‌ای است كه كتاب‌ها مانند رودها و جویهایی از اطراف به آن می‌ریزد ما باید همه‌گونه كتابی بخوانیم ولی اگر فقط كتب باطل به این بركه بریزد این بركه پس از مدتی فاسد می‌شود. من به او گفتم حرف شما كاملاً درست است ولی از كجا معلوم آنچه كه سال‌هاست در بركه روح شما ریخته‌اند باطل بوده و برای شما حق جلوه داده‌اند و از تاثیر كتاب‌های باطل و سخنرانی‌هایی كه تا كنون در مغز و ذهن پاك و ساده تو فرو كرده‌اند تا كتاب مرا كه می‌خوانی فكر كنی كه اندیشه من بر باطل است؟!!!.
25. من آدمی هستم ضد وسواس، ولی هنگام نوشتن این سطور، نهایت وسواس را به خرج داده‌ام مبادا نكته‌ای خطا بنویسم و كسی گمراه شود. و چنانچه كسی با دلیل و منطق اشتباه بودن این مطالب را به من بگوید با كمال میل می‌پذیرم.
26. محال است اصلاح و جراحی غدد سرطانی یك فرهنگ، بدون درد همراه باشد. غددی كه در طول قرنها در اعماق جان افراد ریشه دوانید ه‌اند. بی‌شك، سیل تهمت‌ها و افتراهاست كه سرازیر می‌شود. تو سعی كن فقط سخن كسی را قبول كنی كه با دلیل و منطق، صحبت می‌كند نه آنكه كارش، توهین هوچی گری، جو‌سازی، مغلطه و بازی با كلمات است. و در نهایت وقتی كم می‌آورد چماق مصلحت را بالا می‌برد.
27. محال است موقع اصلاح و یا تغییر، همه خشنود و راضی باشند به هر حال، جراحی غدد سرطانی، با چاقو و درد و ناراحتی همراه است.
28. پذیرش نقاط ضعف، نهایت مردی و قدرت انسان را می‌رساند، و توبه از انسانهای قدرتمندی چون حر بر می‌آید نه از انسانهای ضعیف النفس و ترسو.
29. كسی كه خود را در راه می‌داند هیچگاه راه را پیدا نمی‌كند و شاید برای همین در نماز مرتب می‌گوییم: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. این را برای كسانی می‌گویم كه تمام كارها و عقاید خود را صددرصد درست می‌دانند. و نادانسته خود را معصوم می‌دانند.
30. میوه یقین ریشه در شك دارد و میوه قاطعیت ریشه در نرمش. اگر بدون شك به یقینی رسیدی بدان كه آن یا تقلید است یا از روی ترس یا تعصبی كور و هر چه هست یقین نیست اگر بدون نرمش قاطع شدی، بدان كه دیكتاتوری. اگر چهره‌ات عبوس و گرفته است بدان كه نادانی. (چون پیامبر اكرم و حضرت علی و همه امامان همیشه خوشرو بوده‌اند) هنر، آن است كه با چهره‌ای بشاش، صلابت داشته باشی. و با طی شك به یقین برسی.
31. (تحت تاثیر مطالعه یا رفیق یا شنیدن سخنان این و آن...) هر چیز كه به ذهنت می‌رسد را حق مپندار و آنرا با تكرار و تلقین به صورت تعصب خشك در نیاور.
32. همیشه در گوشه و زوایای ذهنت این احتمال را داشته باش كه ممكن است فلان عقیده من در باره فلان مطلب، اشتباه باشد، ممكن است نسبت به فلان شخص، اشتباه فكر كنم،‌ممكن است فلان كار من اشتباه باشد، مرز ظریفی است میان اعتقاد به اصول با روشن‌بینی و تغییر، در اصول با اعتقاد محكم پیش برو ولی در مصادیق، جایی برای تامل و شك باقی بگذار. چه بسا در مورد افراد، موقعیت‌ها، سخنان و... اشتباه كنی. هیچگاه اصول را با فروع مخلوط نكن.
33. مرز ظریفی است میان سنت و مدرنیته، میان معیارهای صحیح عرفی و چارچوب‌مندی‌های غلط و پوچ، میان اصول و اعتقادات مثبت و باورهای غلط، و وظیفه مصلح تشخیص این مرز و ارائه تصویری از آن به دیگران است و به خاطر همین ظرافت است كه اكثر مدعیان اصلاحات دچار اشتباه و انحراف می‌شوند. اینك از خداوند می‌خواهم در این راه مرا یاری كند و به این یاری مطمئنم. زیرا نه به خاطر پول می‌نویسم و نه مقام و یا شهرت. فقط درد است كه مرا به نوشتن واداشته و امید آینده‌ای بهتر برای فرزندان كشورم: ایران.
34. حضرت علی می‌فرمایند بالاترین گناه ترس است. شاید علتش این است كه انسان، گاه به خاطر تعصبات و یا اعتقادات غلطی كه دارد می‌ترسد حتی به سخن حق گوش دهد (‌چه برسد به اینكه بخواهد قبول كند) و این باعث سقوط انسان در چاه جهالت و خودبینی می‌شود. شاید بسیاری از كفار نیز از روی ترس، حاضر به پذیرفتن اسلام نمی‌شده‌اند.(متاسفانه بیشتر مذهبیون از ترس آتش دوزخ حتی حاضر به شنیدن این مباحث هم نمی‌شوند و متاسفانه همین موضوع آنها را به دوزخ می‌كشاند!).
35. انسان آنچه را كه دوست دارد می‌شنود و حتی می‌بیند نه آنچه كه در واقعیت خارج وجود دارد. در سال 1357 (ابتدای انقلاب) همة مردم چون عاشق آیت الله خمینی بودند همگی عكس او را در ماه دیدند و در این زمینه یك تواتر 20 میلیون نفری حاصل شد! پس شاید حتی بعضاً تواتر نیز نمی‌تواند مبنای حقیقت قرار گیرد.
36. آیا تا كنون از خودت پرسیده‌ای اگر والدین من، كافر یا مسیحی یا... بودند من هم مثل آنها می‌شدم پس می‌فهمی اسلام تو نیز تقلیدی است و من فكر نمی‌كنم در پیشگاه خداوندی كه در سرتاسر قرآن، انسان‌ها را دعوت به تعقل و اندیشه كرده است، تقلید، جایگاهی داشته باشد.
37. خاطره با رویا شروع می‌شود و در گذر زمان به حقیقت می‌پیوندد. اكثر افسانه‌های شیعه دارای چنین ماهیتی است.
38. مهمترین شرط قبل از شروع هر تحقیقی، شك است. ابوذر و سلمان فارسی و سایر اصحاب پیامبر اكرم و یاران سایر پیامبران اگر در عقاید قبلی خود و عقاید آباء و اجداد و فرهنگ جاهلی زمانة خود، شك نمی‌كردند به همان سرنوشت ابوجهل و ابولهب دچار می‌شدند. در اینجا لازم است متذكر شوم هیچیك از شیعیان (و حتی اهل تسنن) هیچگاه ادعا نكرده‌اند كه علماء و نویسندگان آنها معصوم و به دور از هر گونه خطا و اشتباهی هستند برای همین می‌توان احتمال داد (حتی اگر این احتمال یك درصد باشد) كه مثلاً علامه حلی، شیخ كلینی، علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید[[44]](#footnote-44) و سایر روحانیون گذشته و فعلی ممكن است در برخی زمینه‌ها اشتباه كرده باشند.
39. مقدسات (چه از نوع خوب و چه از نوع انحرافی و غلطش) در قسمتی از روح و ذهن انسان جای دارند که انسان به هیچ وجه حاضر نیست وارد این منطقه شود و یا حتی به کسی اجازه ورود بدهد! به مطلب زیر که نوشته کارل گوستاو یونگ روانشناس و پدر علم روانکاوی و از مخالفان فروید است دقت کنید:

واقعاً تعجب آور است که انسان چقدر درباره چیزهایی که جنبة نورانی و قدسی دارند کم فکر می‌کند و کم در صدد مواجهه با آنها بر می‌آید و این مواجهه چقدر برای کسی که در صدد آن برآید دشوار است. صرف نورانیت یک چیز، تفکر و رجوع به عقل را درباره آن مشکل می‌کند زیرا حالات عاطفی انسان، همیشه در این موارد، دخیل می‌شوند و نفوذ می‌کنند. انسان همیشه در این موارد یا احساس موافق دارد یا مخالف و (بی‌نظری مطلق) اینجا کمیاب‌تر از هر جای دیگر است.

مثلاً اگر انسان، عقیده مذهبی مثبتی داشته باشد یعنی اگر مومن باشد شک و تردید را بسیار ناپسند می‌داند و از آن می‌ترسد و به این جهت ترجیه می‌دهد که موضوع ایمان خود را تجزیه و تحلیل نکند! و از طرفی اگر عقیده مذهبی نداشته باشد اکراه خواهد داشت از اینکه وجود یک احساس کمبود را در خود تصدیق کند. بلکه ترجیه می‌دهد خود را روشنفکر معرفی کند یا لااقل در توجیه عدم اعتقاد خود به خدا اشاره به مزیت و شرافت آزادی فکر نماید. در این مورد اخیر، تصدیق نورانیت یک امر مذهبی دشوار است ولی در عین حال همین نورانیت، فکر انتقادی را نیز دچار زحمت می‌کند زیرا این امکان ناخوش آیند وجود دارد که نورانیت مزبور توسل به آزادی فکر یا عدم اعتقاد به خدا را متزلزل کند. هر دو دسته چه مومن و چه غیر مومن بی‌آنکه این را بدانند ضعف استدلال خود را احساس می‌کنند...

مکتب عدم اعتقاد به خدا به این نکته تکیه می‌کند که انسان هیچ معرفتی را درباره خدا یا هر چیز فوق طبیعی (متصرف) نمی‌تواند شد غافل از اینکه انسان هیچگاه یک ایمان فوق طبیعی را (تصرف) نمی‌تواند کرد بلکه آن ایمان است که وی را متصرف می‌شود. صاحبان این دو نقطه نظر مخالف یعنی آنانکه ایمان مذهبی دارند و آنان که ندارند هر دو در تصرف عقل هستند. و آنرا برترین داور می‌دانند. که با آن نمی‌توان چون و چرا کرد. اما این عقل چیست؟ و چرا باید آنرا برترین داور دانست؟ آیا نه این است که چیزی که هست و برای ما وجود حقیقی دارد حکمش بالاتر از هر قضاوت استدلالی است؟ در تاریخ فکر بشر این حقیقت در موارد متعدد به ثبوت رسیده است.

متاسفانه مدافعین (ایمان) هم نظیر استدلالت بیهوده مخالفین خود را بکار می‌زنند منتهی در جهت عکس. تنها چیزی که نمی‌توان درباره آن شک داشت این است که گفته‌ها و اقوالی از نوع فوق طبیعی وجود دارند که درست موضوع نورانیت آنها با حرارت و شوقی هر چه تمامتر مورد تصدیق و یا انکار قرار می‌گیرد.[[45]](#footnote-45) این نکته یک اساس و پایه حسی برای ما فراهم می‌کند که می‌توانیم آنرا مبدا تحقیق خود قرار دهیم به این معنی که این امر، وجود خارجی حقیقتی دارد و یک پدیده روانی است. البته این را درباره همه اقوال حتی متضادترین آنها که حالت نورانی داشته‌اند یا هنوز دارند می‌توان گفت و از این نقطه نظر لازم است که کلیه اقوال و گفته‌های که از نوع مذهبی می‌باشند در نظر گرفته شوند[[46]](#footnote-46).

1. پذیرفتن موضوعی كه بر خلاف عقاید رایج و ریشه كرده در نهاد جامعه و انسان باشد بسیار دشوار است حتی اگر آن انسان، انسانی تحصیلكرده و آگاه و روشندل باشد. به خصوص اگر آن موضوع بر خلاف عقاید مذهبی باشد كه یك عمر توسط تلقینات روحانیون و وعاظ و نویسندگان و دیگران، آرام آرام در رگ و ریشه انسان جا گرفته است زیرا متاسفانه این عقاید در قسمت احساسات، ریشه می‌كند كه بركندن آن بسیار غیر ممكن است. به همین دلیل، ایرانی‌ها بدون شناخت به كسی محبت می‌ورزند و بدون شناخت، دشمن می‌شوند. امید آنكه دوران این حماقتها به سر آید. و من اكنون با خودم فكر می‌كنم و می‌گویم چقدر بزرگوار بودند 40 نفر اولی كه در مكه به پیامبر ایمان آوردند در آن فرهنگ بدوی وحشی و جاهلی به كسی ایمان آوردند كه هر چه می‌گفت خلاف اعتقادات رایج مذهبی و دینی و فرهنگی و... بود. پس آنها بسیار با شرف‌تر و دل‌آگاه‌تر از عوام و غیر عوام ما هستند. حتی 8 هزار نفر از جمع 12 هزار نفری خوارج با شنیدن سخنان حضرت علی از جنگ كناره گرفتند پس حتی افراد حاضر، از خوارج هم پست‌تر و نفهم‌ترند.
2. اخبار شبكه 3 ساعت 22 مورخ 30/11/84: (محققان خارجی دلیل علمی تعصبات غیرمنطقی هواداران سیاسی جناحها را فهمیده‌اند: در مغز این افراد وقتی نامزد حزبی یا سیاستمدار مورد علاقه آنها حرفهای ضد و نقیض می‌زند مركز كنترل احساسات در مغز بر مركز تعقل تاثیر می‌گذارد و سعی در توجیه رفتار آن نامزد سیاسی می‌كند) من فكر می‌كنم در مغز خوارج حزب‌اللهی و متعصبین مذهبی ما نیز دقیقاً چنین مركزی به طور كامل و شبانه روزی و 24 ساعته در حال فعالیت است! تا حدی كه فكر می‌كنم حتی دیگر مركز تعقلی باقی نگذاشته باشد!.
3. یکی از مهم‌ترین اصولی که هر خواننده یا نویسنده باید در مورد وقایع تاریخی رعایت کند این است که به صورت گزینشی و استثنایی به بررسی و قضاوت ننشیند. تاریخ برای یک مبتدی مانند قطعات پراکنده و در هم یک پازل[[47]](#footnote-47)، مبهم و گنگ است. و فقط در صورتیکه قطعات این پازل به شیوه‌ای علمی و صحیح و دور از تعصب و جهل، کنار هم چیده شود مانند تابلویی زیبا از سرگذشت جوامعی حکایت می‌کند که هم نقاط سیاه داشته‌اند و هم نقاط سفید، هم پیروزی هم شکست و... ولی اگر کسی از روی جهل یا غرض ورزی به صورت عجولانه یکی از قطعات پازل را از روی زمین بردارد و شروع کند به فریاد و هوار که: آقا! نگاه کنید من گفتم که این پازل زشت و سیاه است دقت کنید این هم مدرک! تمام این قطعه پازل سیاه است! پس این علامت آن است که تمام قطعات پازل سیاه است! اصولا روش محققان شیعه و یا تحقیقات برخی از خاورشناسان درباره اسلام بر همین منوال است. به صرف یک یا دو حدیث و یک یا دو داستان، موضوعات تعصبی مورد علاقه خودشان را ثابت می‌کنند ولی باید بدانیم که در منابع تاریخی مانند مغازه عطاری همه چیزی پیدا می‌شود و حتی بعضاً افسانه‌های دروغ در حد تواتر نیز در آنها وجود دارد! چه برسد به سند قرار دادن روایات آحاد. متاسفانه تاریخ نویسی در گذشته جنبه علمی نداشته و بیشتر یا از روی غرض ورزی بوده یا تفنن و سرگرمی و به هر حال، اصول علمی کمتر در جمع آوری مطالب رعایت می‌شده. در کتاب قدیمی و معتبر تاریخ طبری مشاهده می‌کنیم که نویسنده هر آنچه بوده است را برای جلوگیری از نابودی گرد هم آورده و مسلم است که اکنون هر کسی برای تایید عقاید خود می‌تواند از داخل آن داستانها و احادیثی را جمع‌آوری کند. این نکته حتی در مورد قرآن نیز صدق می‌کند. گلدزیهر در کتاب معروفش: «گرایش‌های تفسیری درمیان مسلمین» این نکته را ثابت کرده که در طول تاریخ، تمامی فرق و مذاهب اسلامی می‌توانسته‌اند آراء و عقاید خود را به بهانه تفسیر و تاویل بر آیات قرآن، بار کرده و برای خود از میان آیات قرآن، دلیل و مدرک دست و پا کنند.

نکته جالب اینجاست که اگر کسی از همین روش انتخاب گزینشی بر علیه طرف مقابل استفاده کند موجب ناراحتی و خشم او می‌شود. مثلاً محقق شیعه بسیار ناراحت می‌شود وقتی طرف مقابل با انبوهی از مدارک و شواهد تاریخی که در حد تواتر است به او ثابت می‌کند که پایه‌گذار اصلی افکار انحرافی و غلو آمیز شیعه، شخصی یهودی به نام ابن‌سباء بوده است ولی از سوی دیگر، محقق شیعه مثلاً می‌خواهد به صرف یکی دو روایت (به بهانه اینکه در کتب اهل سنت هم آمده) ثابت کند که تمام قرآن در زمان پیامبر اكرم، مکتوب و جمع آوری شده و خلفاء هیچ نقشی در این زمینه نداشته‌اند[[48]](#footnote-48) در صورتیکه انبوهی از مدارک معتبر و قطعی تاریخی در دست است که این مهم در زمان هر سه خلیفه (به خصوص عمر و ابوبكر) به انجام رسیده است. پس به خواننده عزیز توصیه می‌کنم وقتی دنبال یافتن پاسخ و فهمیدن حقیقتی هستی و مثلاً می‌روی و از روحانی مسجد محله تان سئوال می‌کنی، او از قبل چند حدیث و داستان در این مورد حفظ کرده و تحویل تو می‌دهد ولی این روش به هیچ وجه نمی‌تواند راهی برای حصول به نتیجه باشد. بلکه باید تمامی احادیث و داستانها و شرایط فرهنگی و اجتماعی هر عصر و مکان و نوع برخورد سایر افراد در همان زمان، تطابق با آیات قرآن و چندین و چند عامل دیگر را در کنار هم قرار دهی تا کل موضوع برای تو مانند تصویر کلی یک پازل، روشن شود و فقط آنگاه است که از دیدن حقیقت لذت می‌بری[[49]](#footnote-49). لذتی که من نیز پس از فهمیدن حقیقت بردم و می‌خواهم تو را نیز در آن شریک کنم. به خصوص وقتی که فهمیدم یک عمر است تمامی قطعات این پازل را زشت و سیاه و جا به جا به من، معرفی کرده‌اند.

1. در زمان‌های گذشته بحث‌های عقیدتی بیشتر روی الفاظ و مفاهیم مجرد و انتزاعی دور می‌زد (مانند این بحث بی سر و ته علمای شیعه و سنی كه معنی و مفهوم كلمه مولی در غدیر چه بوده است؟) ولی من به عنوان نسل حاضر مستقیماً می‌روم سراغ اصل مطلب و می‌پرسم: چرا در سقیفه و حتی در مدینه و حتی تا زمان انتخاب عثمان به عنوان خلیفه حتی یك كلمه هم در تاریخ، از غدیر صحبتی نیست و احدی به این موضوع، اشاره‌ای نکرده است؟
2. بیشتر ایردات شیعه كه در قالب سئوال مطرح می‌شود دارای جنبه‌های جدلی و كلامی، حالتی انتزاعی و ذهنی و زمینه‌هایی ایده آلیستی و رویایی است.
3. نقاط منفی یک خانواده را افرادی که بیرون آن خانواده هستند بهتر می‌فهمند. در مورد دین و مذهب نیز تمامی مذاهب و فرق دنیا راه و روش خودشان را بهترین می‌دانند و به خرافات سایر ادیان می‌خندند ولی کسانی که از بیرون به آنها نگاه می‌کنند براحتی سخافت و پوچی عقاید آنها را می‌بینند و می‌فهمند و در دل، می‌خندند. من نیز برای درک و تجزیه و تحلیل خرافات شیعه از زاویه‌ای دیگر به قضایا نگاه کردم.
4. اصول دین، تحقیقی است پس ما موظفیم خودمان بفهمیم كه جهان خدا دارد و آن هم یك خدا. نبوت، معاد، امامت و عدل[[50]](#footnote-50) همة اینها را خودت بفهم، زیرا اگر در آن جهان گفتی با تقلید این اصول را كور كورانه قبول كردم از تو نمی‌پذیرند. من هم به خاطر تعهدی كه خداوند از دانشمندان گرفته موظفم دیگران را آگاه كنم. گر چه می‌دانم تیغ حماقت دوست و دشمن را باید به جان بخرم.
5. ... آن كسی كه به ابوبكر رای داد او رفت. آن كسی هم كه به علی وفادار ماند او هم رفت.... آنهایی هم كه به هیچكدام وفادار نبودند و به كسان دیگری وابسته بودند آنها هم رفتند و تو همه فكر و ذكرت را این قرار داده‌ای كه حكومت حق مال اینها بود و نه آنها و این همه نسبت به حكومت حق حساسیت داری اما در تاریخ![[51]](#footnote-51).
6. ضابطه شناخت مرتجع و روشنفكر از دیدگاه دكتر علی شریعتی: آنها كه عقاید موجود درمیان توده را به همان شكل منحط مسخ شده خرافی‌اش می‌فهمند و باور دارند مرتجع و ناآگاه و آنها كه ریشه اصلی آنها را می‌شناسند و تحول‌ها و زیاده‌ها و نقصان‌هایی كه در طول تاریخ در آن راه یافته و عوامل و علل مختلف سیاسی، سنتی، فرهنگی، اقتصادی، و طبقاتی آنرا بررسی و تحلیل علمی و تاریخی و جامعه شناسی می‌كنند و دست‌هایی را كه در این دگرگونیها و انحراف‌ها در كار بوده‌اند و هستند را پیدا می‌كنند و صورت ذهنی فعلی و نقش عینی اجتماعی آن عقاید را ارزیابی می‌كنند و آن را با حقیقت راستین و نخستین آن -كه با تحقیق و پیگیری و موشكافی آگاهانه و صبور علمی و بی طرفانه كشف كرده‌اند- می‌سنجند. روشنفكرند. و اگر تلاش كنند جامعه را نیز آگاه كنند: روشنفكر مسئوولند[[52]](#footnote-52).
7. در حدیث است: (آخرین چیزی كه از دل راستان و درست مردان دین باور بیرون می‌رود جاه طلبی است) و كسی كه در بحبوحه كشاكشهای اجتماعی و صف بندیهای فكری و نظری و اعتقادی و مذهبی و سیاسی و تظاهر و تصادم احساسات و تعصبات و اعتقادات، در یك جامعه یا یك محیط خاص گرفتار است و در جبهه‌های گوناگون درگیری دارد و در عین حال تحت تاثیر سطح مسائل و ظاهر حرف‌ها و ادعاها و شعارها قرار نمی‌گیرد و در پس این نمودها و پرده‌ها و نقابها،‌ واقعیت‌ها و عقده‌های پنهانی را در می‌یابد و قدرت فكری و مایه علمی تحلیل منطقی و تعلیل روانی و اجتماعی و تاریخی را دارد، بروشنی متوجه می‌شود كه در پشت هر جانبداری و صف بندی و قضاوت و انتقاد و اعتراض و مخالفت و موافقتی، بیش یا كم، خودآگاه یا ناخودآگاه خودخواهی دست اندركار است. و دین و ایمان و حقیقت و علم و مصالح و مردم و مقدسات و حق و باطل غالباً یا پرده‌های زیبایند كه آن را در حجاب گرفته‌اند یا حقیقت خواهی‌اند كه به نسبتهای مختلف با خودخواهی مخلوط شده‌اند. گاه بودن یك موسسه یا یك فرد یا یك فكر به خودی خود جرم است زیرا بودنهای سست را بی‌آنكه خود بخواهد تحقیر می‌كند. و كمبودهای آنها را مشخص می‌سازد و دائماً رنجشان می‌دهد. و هر كمال و موفقیتی، نقص و ضعف را در آنان زنده می‌سازد. و عقده حسد جریحه دارشان می‌سازد و به طور ناخودآگاه روح دشمنی و كینه‌توزی نسبت به آنچه مایة رنج وی است در خود خلق می‌كند. و او را به مبارزه، ‌حمله، عیب‌جویی، تكیه شدید بر روی نقاط ضعف طرف و اگر نبود، ‌جعل و اتهام و تكفیر و تفسیق وا می‌دارد. و این همه را به عنوان خدمت به دین یا علم یا مردم و به نام تقدس و تقوی و... ابراز می‌دارد و این فریبی است كه وجدان ناخودآگاه یك خودخواهی جریحه دار شده، حتی خود فرد را می‌فریبد. اینكه قرآن با دو سوره معوذتین ختم می‌شود و یكی از این دو سوره با پناه بردن به خدا از شر حسود هنگامی كه حسد می‌ورزد پایان می‌یابد تصادفی نیست. دو نكته عمیق و شگفت و علمی كه در همین سوره آمده: اول حسد را از دیگر شرهایی كه باید از آن به خدا پناه برد جدا كرده و به طور مستقل و اختصاصی آن را یك شر مشخص در برابر همه شرهای دیگر عالم وجود نقل كرده. نكته دومی كه عمیق‌تر است... دستهای پنهان دشمن، بهترین راه نابودی را كمك گرفتن از دوست می‌داند. اما چگونه می‌توان دوست را با دست و زبان دوست فلج كرد؟ خودخواهی و حسد و بس!... دشمنان پنهانی توطئه می‌چینند و بندها و باندهای افسون و فریب می‌ساختند و می‌بستند ﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤﴾ و مردم از افسون آنها آگاه نبودند و دوستان از روی حسد و خودخواهی و عقده‌گشایی شخصی بر می‌آشفتند و شر به پا می‌كردند و این یك اصل است كه دوستان حسود همیشه آلت دست دشمنان پنهانكار می‌شوند. و آیه: ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ كه بلافاصله دنبال آیه ﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤﴾ می‌آید به این معنی است چه: دمندگان افسون در گره‌ها، دشمنان توطئه كار پنهانكارند[[53]](#footnote-53).
8. مصلحت‌گویی خوشایند است و فریب دادن و دروغ بافتن و تایید و تعریف كردن، شیرین، اما حقیقت تلخ است و بگذارید به جای تخدیر درد و كتمان بیماری و دلخوش‌كنكهای آرام، رو در روی این بیمار بایستیم و تلخ و تند و راست بگوییم كه: عقده‌های سرطان در خونت، در اعماق مغزت، و دهلیزهای قلبت رخنه كرده و سخت پیش رفته است. فرصت كم است و فاجعه سنگین[[54]](#footnote-54).
9. پیشرفت بدون تغییر امكان پذیر نیست و آنهایی كه نمی‌توانند در تفكر خود تغییر حاصل كنند، نمی‌توانند چیزی را تغییر دهند. به عبارت دیگر شخص بایستی با دید وسیع به مسائل نگاه كند نه با دید كوتاه همچون دید گنجشكی[[55]](#footnote-55). [مثل خوارج].
10. من در این تحقیق در پی اثبات حقانیت حضرت عمر و حضرت ابوبكر نیستم ولی به این نتیجه قاطع رسیده ام كه آنها بر باطل نبوده‌اند. و اگر كسی بپرسد چون حضرت علی حق بوده آنها به ناچار باطل بوده‌اند دقیقاً این سخن جرج بوش را تكرار می‌كند كه گفت: هر كس با ما نیست با تروریستهاست. متاسفانه انسان‌های كودن و كسانی كه دید گنجشكی دارند فقط در جهان، قادر به تشخیص دو رنگ هستند: سیاه و سفید. و نمی‌توانند بفهمند خارج از این دو رنگ، رنگهای دیگری هم وجود دارد. خوارج در زمان حضرت علی و بیشتر به اصطلاح مذهبیون در زمان ما چنین نگاهی به جهان دارند.
11. چون خبری را شنیدید -همانند ژرف اندیشان و نه چون ظاهر بینان- ژرف در آن بیندیشید و تنها به شنیدة خود بسنده نكنید زیرا كه روایت‌گران دانش بسیارند و رعایت كنندگانش، اندك[[56]](#footnote-56). حضرت علی ع (توصیه به مداحان و علمایی كه تمام آنچه در كتب بحارالانوار یا سلیم بن قیس و... را می‌بینند، آن هم به صورت گزینشی انتخاب و قبول نكنند‌).
12. تو نمی‌توانی در روز قیامت همان پاسخ كفار را بدهی و بگویی چون آباء و اجداد و محیط من مشرك و منحرف بودند من نیز گمراه شدم. بنا به اعتراف تمام علمای شیعه و سنی فقط آیات قرآن كریم، قطعیت دارند و در روایات تاریخی جای ظن و گمان بسیار است. هیچیك از علمای شیعه و سنی نیز خود را معصوم و بی‌خطا نمی‌دانند اكنون آیا تو در روز قیامت می‌توانی به پاره‌ای افسانه‌های تاریخی استناد كنی یا بگویی من پیرو فلان مقام بودم؟ یا فقط قرآن به قول حضرت علی تنها حجت و امام توست؟

بدبختی‌ها، دردها و انحرافات

نمی‌دانم ما ایرانی‌ها، چرا وقتی با كسی بد می‌شویم چشم را بر همه نقاط مثبت و كارهایی كه او كرده می‌بندیم و می‌خواهیم او را به لجن بكشیم و تصویری از او ارائه كنیم، یكپارچه سیاه و بد. عزیزانم، بد مطلق و یا خوب مطلق، وجود ندارد. این چیزها مربوط به شخصیت داستانهای قدیمی و قصه‌های شاه پریان و فیلم‌های هالیوودی است. همانطور كه تمام پدیده‌های جهان (دولتها، مكاتب ایدئولوژی‌ها، فرهنگها و...) هم نقاط مثبت دارند و هم نقاط ضعف. انسان‌ها نیز اینگونه‌اند. مطمئن باش هیچكس نمی‌خواهد در تاریخ، نام بدی از خود به یادگار بگذارد. این فقط چشم احساس است كه از نگاه خود، همه چیز را قشنگ یا همه چیز را زشت می‌بیند.

دنیایی به رنگ خاكستری: نظریه مجموعه‌های فازی، نظریه‌ای است برای اقدام در شرایط عدم اطمینان. این نظریه قادر است بسیاری از مفاهیم متغیرها و سیستم‌هایی را كه نا دقیق و مبهم هستند (كه در عالم واقعی در غالب موارد چنین است) صورت بندی ریاضی كند. و زمینه را برای استدلال، ‌استنتاج، كنترل و تصمیم گیری در شرایط عدم اطمینان فراهم آورد در واقع، مجموعه‌های فازی تعمیمی از مجموعه‌های كلاسیك و یا معمولی هستند. چرا كه در ریاضیات كلاسیك فرض بر این است كه مرزها و محدوده‌ها به طور دقیق تعریف شده‌اند بطوریكه هر پدیده‌ای یا درست است یا نادرست یا سیاه است و یا سفید ((آدم به یاد حرف جرج بوش می‌افتد كه گفت: هر كس با ما نیست با تروریستهاست یا كارمندان مذهب كه اگر نكته مثبتی از عمر گفتی تو را سنی و دشمن علی می‌دانند... نهایت آی كیو)) در حالی كه پدیده‌های دنیای واقعی تنها سیاه و سفید نیستند بلكه خاكستری و همواره فازی هستند و سیاه و سفید بودن، تنها دو حالت خاص مرزی از پدیده‌هاست[[57]](#footnote-57) (كه فقط قابل درك توسط آی كیوهای بالاست!!!) در رابطه با بحث ما: بد مطلق و خوب مطلق، فقط مال قصه‌ها و فیلم‌های است.

یكی از دلایل رواج خرافات و اینكه مردم به سختی زیر بار حقایق نمی‌روند این است كه: صنعت چاپ در حدود نیم قرن است كه در ایران فراگیر شده و چاپ كتب تاریخی از این هم كم‌تر و چاپ كتب تخصصی كمتر و مطالعه مردم از همه این موارد كم‌تر! خوب، نتیجه معلوم است 1400 سال است كه علم در انحصار افرادی خاص بوده كه فراغت و توانایی مالی به آنها اجازه خرید و یا مطالعه كتب خطی را می‌داده و این افراد نیز مطابق سلایق، عقاید و تعصبات خود آنرا خورد مردم می‌داده‌اند ولی اكنون نوبت آن است كه ما خودمان بفهمیم نه اینكه دیگران به جای ما بفهمند. و یا اینكه مانند میت، مطالبی را به ما تلقین كنند.

هنگام گفتن عقایدم، نكته‌ای را در خوارج حزب اللهی دیدم كه واقعاً نمی‌دانم بگویم خنده‌دار بود. تاسف آور بود. مسخره بود. زشت بود. واقعاً از یافتن كلمه عاجز شده‌ام و آن نكته این بود كه هر گاه در برابر دلایل و سخنان من هیچ راه فرار و توجیه و تاویل و تفسیری نداشتند حالتی شبیه عصبانیت به خود گرفته و به افكار خود برای یافتن پاسخ فشار آورده سپس چشم عقلشان را بسته و هنگامیكه هیچ راهی برای فرار از افكار منحط خود پیدا نمی‌كردند مانند كبك سرشان را به زیر برف فرو كرده و یا قهر می‌كردند و می‌رفتند و یا در دلشان به منی كه تنها نیتم، نجات آنان از جهل و خرافه بود ناسزا می‌گفتند یا به خود افتخار می‌كردند كه: عجب ثبات عقیده‌ای داریم. هر چند همین ثبات عقیده‌ها بود كه پدر ابوجهل و ابن ملجم را در آورد. مثلاً من از یكی از این افراد پرسیدم: مگر سلمان فارسی و عمار یاسر در زمان عمر، حاكم كوفه و مدائن نبوده‌اند. گفت: بله، من گفتم چطور سلمان و عمار یاسر حاضر شده‌اند عملة ظلم شوند‌؟ و آنگاه آن دوست عزیز همین حالاتی كه گفتم را به خودش گرفت. عرق كرد. به فكر فرو رفت. حالت تدافعی گرفت خشمگین شد و در نهایت قهر كرد و رفت[[58]](#footnote-58). (و پس از چند روز به من تلفن زد و گفت: آنها با اجازه حضرت علی این سمتها را قبول كردند!!!).

یك زمان است كه آدم نمی‌داند. یك موقع است نمی‌خواهد بداند. خوارج حزب الهی اینگونه‌اند اولین شرط تحقیق این است كه آدمی بخواهد بفهمد. وگرنه اگر از همان اول كار، خودش را برحق بداند (مثل ابوجهل) مسلماً نمی‌خواهد و موضع گیری می‌كند و چون نمی‌خواهد، نمی‌فهمد. و آدم نفهم یعنی: ابوجهل.

ممكن است آقایان مانند همیشه در برابر تحقیق حاضر از چماق تكفیر و وهابی بودن نویسنده و اینكه كسانی می‌خواهند شبهه وارد كنند استفاده كنند ولی باید بگویم: نویسنده این كتاب، شب نخوابیده و صبح بیدار نشده كه ناگهان سئوالی به عنوان شبهه مطرح كند بلكه تحقیق حاضر حاصل روزها و ساعتها و ماهها مطالعه و تحقیق و تفكر و تعمق در میان كتب مختلف دینی و تاریخی و گفتگو و بحث با اساتید مربوطه است. ایراد یك شبهه كه براحتی قابل پاسخگویی است بسیار متفاوت است با صدها صفحه دلیل و مدرك معتبر تاریخی و عقلی و علمی كه حتی برای یك صفحة آن هم پاسخ قانع كننده پیدا نخواهید كرد.

دانشمندان، معتقدند برای درک و شناخت هر چه بهتر و دقیقتر یک پدیده باید آنرا به ریزترین قطعات تقسیم و سپس آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. و من اینک در این تحقیق سعی در آنالیز تفکرات خرافی شیعه دارم.

علت اینكه روحانیون می‌ترسند حقایق تاریخی و پوچ بودن افسانه‌های تاریخی را برای مردم بگویند و به جای آن مرتباً در صدد توجیه دروغهای تاریخی هستند این است كه فكر می‌كنند با گفتن حقیقت مردم نسبت به آنها بی اعتنا می‌شوند و حتی ممكن است نسبت به كل دین بد بین شوند. البته شاید در قرون گذشته كه توده مردم بیسواد بودند چنین چیزی اتفاق می‌افتاد ولی من به شما قول می‌دهم اگر حقیقت را برای مردم بگویید ارزش شما نزد مردم دو چندان خواهد شد.

هر چند من، افتخار ملاقات حضوری و تك تك با خوانندگان محترم را ندارم و در نتیجه امكان مباحثه وجود ندارد. ولی ممكن است خواننده عزیز، هنگام مطالعه با من دوم خودش (یا همان وجدان) گفتگوهایی داشته باشد. پس برای اینكه شیطان درونی او را به جای مباحثه به مجادله نكشاند باید تفاوت جدل و بحث، برای خواننده روشن شود:

هنگام جدل، دو طرف تلاش می‌كنند نظرات خود را به یكدیگر تحمیل كنند و هیچ توجهی به نظرات یكدیگر ندارند!.

در بحث، پیرامون روشها و موضوعات اصلی بررسی و تبادل نظر می‌شود و پای افراد و اشخاص به میان نمی‌آید ولی در جدل، از آنجا كه هدف اصلی كوبیدن طرف مقابل است پای افراد و اشخاص نیز به میان می‌آید!.

در مباحثه طرفین از قبل قصد دارند و می‌خواهند به یك نتیجه روشن و واحد دست یافته و حقیقت و راه درست را پیدا كنند ولی در مجادله دو طرف از قبل، خودشان را برای نبرد و پیروز شدن آماده می‌كنند! اینكه حق با آنها باشد یا نباشد چندان مهم نیست. هدف پیروز شدن و به كرسی نشاندن حرف خود است.

هنگام جدل، طرفین، آرام آرام، احساساتی شده و لحظه به لحظه به نقطه دشمنی و تضاد نزدیك می‌شوند ولی در بحث، نتایج به دست آمده مورد رضایت طرفین واقع می‌شود و لحظه به لحظه به توافق و اتحاد نزدیك می‌شوند.

ولی متاسفانه در مسائل مذهبی از آنجا كه پای خدا و پیغمبر درمیان است و معیارها (حق مخلوط با باطل) در عمق و روح افراد ریشه كرده و با باورهای چند صد ساله مردم گره خورده است، تصحیح اشكالات، بسیار دشوار است. و كمتر اتفاق افتاده مشكلی از طریق مباحثه حل شده باشد بلكه متاسفانه در بیشتر مواقع كار به جدل و در نهایت، خشونت و فحاشی و حتی زد و خورد منجر می‌شود.

اعتقاد به اصول دین، باید بر مبنای تحقیق باشد و نه تقلید. برای همین هر شیعه موظف است اصل امامت را با تحقیق برای خود روشن كند. البته با توجه به موضوع زیر:

پیش از ورود به اصل بحث لازم است به این نكته اشاره كنم كه كلمات در ادبیات عرب، غنای فراوانی دارد و همین نكته مثبت در برخی مواقع موجب بروز سوء تفاهماتی شده است كه یكی از این موارد، تشابه ظاهری میان عناوین: امامت، ولایت(با فتح و و با كسر و كه در یكی می‌شود دوست داشتن و در دیگری می‌شود حكومت و خلافت!) و وصایت است. ما در این تحقیق، هیچ بحث و مناقشه و ایرادی پیرامون امامت، ولایت (با كسر واو به معنای دوستی و محبت) و وصایت حضرت علی و سایر ائمه نداریم. عمده تحقیق ما روی مساله خلافت، متمركز بوده و در پی آنیم كه ثابت كنیم خلافت با سه عنوان دیگر، متفاوت بوده و لازمه آن قبول اكثریت جامعه می‌باشد.[[59]](#footnote-59) ضمن اینكه خلافت، محدود به دوره زمانی و مكانی خاص و برای افرادی خاص (اعراب) و تحت فرهنگی خاص بوده ولی امامت (الگو و پیشوا بودن) می‌تواند برای تمام دورانها و همه انسانها باشد.[[60]](#footnote-60) برای همین حضرت علی و سایر انسانها و اصحاب خوب نبی اكرم می‌توانند پیشوای مسلمین باشند.

تمام ترس محقق شیعه این است كه اگر خلافت ابوبكر، تایید شود امامت حضرت علی زیر سئوال می‌رود در حالیكه این دو هیچ ربطی به هم ندارد زیرا:

خلافت، متعلق به دوره‌ای كوتاه است ولی امامت معیار همیشگی یك گروه یا یک ملت است.

خلافت، به تایید اكثریت مردم نیاز دارد ولی امامت متكی به تایید تاریخ است.حتی اگر یک نفر هم انسان را تایید نکند.(خداوند ابراهیم را یک ملت و یک امام می‌نامد در حالیکه او تا زنده بود پیروی نداشت).

خلافت، سرپرستی خزاین مادی و امامت، عهده داری خزاین معنوی الهی است[[61]](#footnote-61).

خلافت، تبعیت در امور سیاسی و لشكری و كشوری است ولی امامت پیروی در اصول دینی و فقهی و معنوی است. مانند سنی‌ها كه امامشان: ابوحنیفه،‌ شافعی و... است.

تشخیص فرد لایقتر از لایق و حتی نالایق، ملاك مشخصی نداشته و منوط به تایید خبرگان و اكثریت جامعه است و حتی طبق شرایط زمانی و فرهنگی متفاوت، می‌تواند متفاوت شود یعنی جامعه ای، مانند اعراب صدر اسلام، ممكن است بیشتر نیاز به فردی مانند حضرت عمر داشته باشد و یا جامعه پر مهر و محبت مانند ایران (البته در 1400 سال پیش) نیاز به شخصی با خصوصیات حضرت علی دارد و...

آیا تا كنون برای لحظه‌ای هم كه شده با خودت فكر كرده‌ای آیا خدا تو را آفریده تا عمر عزیزت را بر سر دعواهای عمر و علی و شیعه و سنی و چپ و راست و مال و منال و... تلف كنی. براستی،آیا خداوند ما را برای این چیزها آفریده؟

اگر شما ساعتها داخل اتاقی باشید كه همه سیگار می‌كشند آنگاه یك نفر وارد شود و به شما اعتراض كند و بگوید این هوا برای شما ضرر دارد و بیرون اتاق، هوای تمیزی وجود دارد متوجه سخنان او نمی‌شوید مگر اینكه با اجبار شما را از آن اتاق، خارج كنند! و پس از یكی دو ساعت به همان اتاق، برگردانند آنوقت متوجه جو كثیف اتاق می‌شوید! من نیز انتظار ندارم به صرف این چند صفحه‌ای كه نوشتم نظر كسانی را عوض كنم كه از كودكی در هوای ضد عمر و ابوبكر، نفس كشیده‌اند. (پس چه بزرگوار بوده‌اند كسانی كه پس از یك عمر زندگی در محیط جاهلی به پیامبر اكرم ایمان آوردند!‌) ولی هدف من، بستن راه عذر و بهانه برای دیگران است تا در روز قیامت نگویند: ما نمی‌دانستیم و فریب آقا بالاسرهای خود را خوردیم[[62]](#footnote-62).

مردم ایران بسیار ساده دل و زودباور هستند و اگر اشخاصی با چهره‌هایی به ظاهر موجه، سخنانی گفتند آنها بدون تحقیق و با اعتماد كامل قبول میظكنند. من با اینكه به تنهایی و با تلاشی شبانه روزی تحقیق حاضر را برای شما آماده كرده ام مصرانه از شما خواهش می‌كنم مطالب مرا بدون تحقیق و تفكر قبول نكنید و به تمام مطالب این كتاب با دیده شك و تردید نگاه كنید. تو را به خدا هر كس می‌خواهد با شما درباره مسائل عقیدتی صحبت كند به دید یك دروغگوی شارلاتان به او نگاه كنید (حتی به من!) و تا مطمئن نشده‌اید حرف هیچكس را قبول نكنید.

روحانیون كه سالها با سخنرانی و نوشتن كتاب در بطن تودة ایرانی جا داشته‌اند با روشهای بسیار پیشرفته تبلیغاتی(مانند چینش غیر علمی و متعصبانة مطالب تاریخی به نفع خود در كنار هم و بزرگنمایی و تكرار شبانه روزی آنها) آنچنان، ذهن مردم ساده لوح را پر كرده‌اند كه اینجا همه فكر می‌كنند مثلا پیامبر اكرم، فقط نظر خاص بر یك نفر داشته و فقط چند نفر را دوست داشته و جای شیعه وسط بهشت است و تمام علماء و كتب علمی متعلق به شیعه است و... اكنون خواننده عزیز اگر با صبر و حوصله این تحقیق را تا انتها مطالعه كند می‌فهمد كه داستان، دقیقاً خلاف اینهاست. كمترین فایدة مطالعة این تحقیق، اضافه شدن اطلاعات عمومی شما و بیشترین فایدة آن رهایی از آتش دوزخ است.

بی نتیجه بودن و بی فایده بوده جدلهای كلامی: تاریخ شیعه پر است از مناظره‌های كتبی و شفاهی كه همگی جنبه كلامی داشته و بعضاً به ضد و نقیض گویی و تناقض منتهی شده است برای نمونه: شیعه یك جا می‌گوید پیامبر اكرم حتما باید در آن شرایط خطرناك (یعنی وجود منافقین و كفار و یهودیان و...) جانشینی برای پس از خود انتخاب می‌كرد و محال است پیامبر اكرم چنین موضوع مهمی را در آن شرایط آشفته، مسكوت گذاشته باشند ولی در جایی دیگر برای اینكه ثابت كند موضوع آیة ابلاغ،چیزی جز خلافت حضرت علی نبوده می‌نویسد: نگرانی پیامبر اكرم و مهمترین موضوع باقیمانده مورد اشاره در این آیه نمی‌تواند منافقین باشد زیرا آنها قلع و قمع شده بودند و كفار نیز نبودند زیرا همة اعراب، مسلمان شده بودند و یهودیان نیز نبودند زیرا همه آنها از شبه جزیره رانده شده بودند! (تفسیر نمونه) برای همین، از خوانندة عزیز می‌خواهم برای اینكه حقیقت را بفهمد، خودش را از این مسائل جدلی و كلامی روحانیون دور نگه دارد.

تفكر تقدس: علت بسیاری از نتیجه گیریهای غلط و تحلیلهای اشتباه نویسندگان شیعه از وقایع تاریخی این است كه برای برخی از افراد، جنبه‌ای خدایی و مافوق بشری قائل شده و معتقدند محال است آنها حتی مرتكب خطا و اشتباه شوند و با این مقدمه چینی غلط، دست به یكسری نتیجه گیریهای غلط دیگر می‌زنند. در حالی‌كه خداوند در مورد نبی اكرم فرموده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. بگو من نیز بشری مانند شما هستم. و ما در تاریخ و حتی در قرآن مجید، موارد متعددی را مشاهده می‌كنیم كه پیامبر اكرم تصمیمی گرفته‌اند كه پس از آن، آیاتی نازل شده كه خلاف نظر پیامبر بوده است (و چه دلیلی محكمتر از این بر صداقت محمد؟) مواردی مانند: آیات عبس و تولی -تصمیم آزاد كردن اسراء بدر- نگفتن انشاء الله در مورد داستان اصحاب كهف -خطاب به پیامبر كه دیگر بر نماز میت منافقین حاضر نشو- خطاب به پیامبر كه دیگر در خصوص واقعه بئر معونه لعن و نفرین نكن) دقت كنید كه به جز پیامبر اكرم بقیه افرادی كه شیعه درباره آنها غلو می‌كند با وحی در ارتباط نبوده‌اند تا از درست یا غلط بودن تصمیمات خود آگاه شوند. براستی اگر سوابق ابوسفیان نبود شیعه اكنون چه تجلیلی از او می‌كرد زیرا او اولین كسی بود كه در تاریخ تشیع، با جدیت و شور هر چه تمامتر می‌خواسته با علی بیعت كند؟ یا اگر زبیر، بعدها در مقابل علی قرار نمی‌گرفت آیا اكنون جزو مقدسین نبود؟ یكی از دوستان می‌گفت: اگر حمزه در جنگ احد كشته نشده بود مسلماً طبق عرف اعراب كه عموی هر فردی را نزدیكترین فرد به او می‌دانند اعراب پس از رحلت پیامبر با حمزه بیعت می‌كردند و شیعه اكنون به جای عمر كشان، حمزه كشان به راه می‌انداخت[[63]](#footnote-63)! پس بنا بر فرمایش حضرت علی افراد نباید ملاك حق و باطل باشند بلكه این خود حق و باطل است كه افراد با آن سنجیده می‌شوند. ممكن است شیعه پاسخ دهد پیامبر اكرم در مورد علی فرموده‌اند: علی با حق است و حق با علی است. ولی سئوال من اینجاست: مگر نعوذ بالله پیامبر اكرم باطل بودند كه آن تصمیمات خطا را گرفته و خداوند ایشان را راهنمایی فرمود؟ آری، صرف چند اشتباه و خطا را نمی‌توان معیار حق و باطل قرار داد زیرا در اینصورت تمامی افراد بشر از آدم تا روز قیامت همگی بر باطلند! بر همین منوال است اختلاف سلیقه‌هایی كه بین حضرت فاطمه و ابوبكر پیش آمده است. زیرا یقیناً هر دو طرف، نیتی پاك و خدایی داشته‌اند زیرا به عنوان مثال در قضیه فدك حتی یك مدرك تاریخی هم وجود ندارد كه عمر و ابوبكر از عواید فدك برای خوشگذرانی خودشان استفاده كرده یا آن را به نزدیكان خود داده باشند بلكه نیت آنها تجهیز سپاه برای دفع شورش رده بوده است. و برای همین نیز عمر ابن خطاب دو سال بعد (تولیت) آنرا پس داد و...

پیامبران و امامان از نظر جسمی و روحی مانند بقیة انسانها هستند ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. بگو من بشری مانند شما هستم. خوشبختانه آقایان دیگر نمی‌توانند در اینجا داستانسرایی كنند) و بلند مرتبه‌گی آنان نیز دقیقاً به همین خاطر است زیرا اگر كسی به طور خودكار، قادر به انجام گناه نباشد و به طور فیزیولوژیكی قادر به تحمل سختی‌ها باشد، هنری نكرده است. این كه این بزرگواران با تكیه بر ایمان و اندیشه‌های والای خود مرتكب گناه نشده و سختی‌ها را تحمل می‌كرده‌اند جالب است ومی‌تواند برای دیگران درس و الگو بوده و قابل ستایش باشد و نه اوهام مالیخولیایی و شرك‌آمیز.

شیعه در بیشتر موارد اصول را رها می‌كند و سرگرم فروع و حواشی می‌شود. اصل در اسلام، اتحاد است ولی او به دنبال جنگ و تفرقه و بازكردن مسائل تاریخی است. یا در مورد قرآن، اصل، خواندن، حفظ كردن و... نیست بلكه اصل تامل و اندیشه در آیات آن و سپس به عنوان اصل مهمتر: عمل به آن است. در مورد روش زندگی، اصل بر تعقل و عمل و ایمان و نیت پاك است ولی او اصل را بر شفاعت و‌ تعبد قرار می‌دهد. در حالیكه بالاترین عبادتها نیز اندیشه و تعقل عنوان شده است. در مورد جریان عاشورا، اصل: ایجاد روحیه حماسی و مبارزه طلبی با ظلم و نشان دادن زشتی و تحقیر ظلم و ظالم است ولی در اینجا آدم فكر می‌كند ظالم همیشه پیروز است و مظلوم شكست خورده. برای رسیدن به هدف، اصل بر تلاش و كوشش و برنامه ریزی و مشورت با اهل فن و تعقل و تدبر است ولی او اصل را بر دعا و نذر و نیاز گذاشته است. اینها كه برشمردم واقعاً در سطح جامعه وجود دارد و كسانی كه می‌دانند و مردم را آگاه نمی‌كنند گناهكارند. و طرفه اینجاست كه خود او به فروع چسبیده و دیگران را متهم می‌كند كه سرچشمه و اصل را رها كرده‌اند!!!!.

اطلاعات و بیان و عمل شیعه بیشتر از روی داستانهای تاریخی است تا احادیث (چه برسد به قرآن) در صورتیكه ملاك همه كارها و حتی ملاك و محك احادیث، قرآن است. آری در قرآن نمی‌توان دستكاری كرد ولی با روایت و داستان و حدیث (كه مردم هم بهتر آنرا دوست دارند و هم بیشتر در آنها اثر می‌گذارد) می‌توان همه كاری كرد. این آقایان گاه حتی یك حدیث یا یك آیه هم از حفظ نیستند ولی تمام قصه‌های دروغین را با تمام شاخ و برگهای آن مو به مو از حفظند.

آدم امروز همه در دعواها و نزاعهایی كه بین دوست و افراد نزدیك رخ می‌دهد نمی‌تواند بفهمد حق باكیست و من نمی‌دانم چگونه عده‌ای از روی چند داستان تحریف شده و دروغین تاریخی درباره افراد قضاوت می‌كنند.

اگر ما براستی پیرو علی هستیم و رفتار او الگوی ما است و ما باید جای پای او پا بگذاریم (و از همین شعارها كه گفتن آن آسان و عمل به آن دشوار است) حضرت علی با حضرت عمر و حضرت ابوبكر و حتی حضرت عثمان، بیعت كرد و حتی از آنها با شمشیر فرزندانش دفاع هم كرد. این یعنی چه؟ یعنی اینكه تو اگر واقعا پیرو او هستی درباره خلفاء، ساكت باش و هیچ نگو. آیا تو كاسة داغتر از‌اش شده ای. من از مردم عامی تعجب نمی‌كنم ولی از كسانی كه ادعای فضل و دانش و ملا بودن می‌كنند در تعجبم مگر اینكه قبول كنم كاسه‌ای زیر نیم كاسه است و این افراد، منافعی دارند و وظیفه‌ای از سوی استعمار برای ایجاد تفرقه.

منابع

قرآن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مــا ز قــرآن مغز را بـرداشتیــم |  | پوست را بهــر خران بگذاشتیـم |
| از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها |  | در نلغـزی و رســـی در منتهــا |
| زانکه از قرآن بسی گمــره شدنـد |  | زان رسن، قومی درون چـه شدند |
| مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود |  | چون تو را ســودای سر بالا نبود ج1÷ |
| که ز قـــرآن گر نبینــد غیر قـال |  | این عجب نبود زاصحاب ضلال |

[مثنوی مولوی]

برای رهایی مسلمین از انحطاط و ذلت كنونی و رسیدن به عزت و سعادت نخستین، لازم است كه اسلام حقیقی شناخته شود و پندارهای بی اساس و اوهام باطلی كه به نام افكار و عقاید دینی در بین توده عوام حتی در میان بعضی از خواص و طبقه روشنفكر و درس خوانده نیز رواج یافته از میان برود... و اینكار منحصراً در اسلام ممكن است و بس. زیرا در میان جمیع كتب آسمانی فقط قرآن است كه بدون هیچ تغییر و تحریفی در همان زبان زنده و رایج.... محفوظ مانده... بنابر این درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفاسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست. و همین است راهی كه پیامبر برای رهایی از گرفتاریها و سختی‌ها نشان داده و فرموده: (فإذا التبست علیكم الفتن كقطع اللیل المظلم فعلیكم بالقرآن): آنگاه كه انواع بلا و شدت مانند پاره‌های شب تاریك در هم آمیخت و شما را فرو‌پوشید به قرآن پناه برید. و پس از چند جمله دیگر فرمود: قرآن راهنماست به بهترین راه دلالت و هدایت می‌كند. خود قرآن نیر همین حقیقت را اعلام می‌كند: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9]. «محققاً این قرآن به راه و روش راست‌تر و استوارتر راهنمایی می‌كند»[[64]](#footnote-64).

اكثر قریب به اتفاق علمای شیعه و سنی معتقدند قرآن موجود همان قرآنی است كه توسط خداوند بر پیامبر نازل شده و حتی یك آیه از آن كم و یا زیاد نشده است[[65]](#footnote-65).

در فهم و عمل به آیات قرآن چند نكته به ذهن می‌رسد كه بیان آن در این تحقیق ضروری به نظر می‌رسد:

استفاده از آیات قرآن برای پیش بردن اهداف سیاسی یا تبلیغ یك مكتب، عملی بسیار زشت و ناپسند است. مانند خوارج كه شعار خود را ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ قرار دادند. یا عمروعاص كه گفت: قرآنها را بر سر نیزه كنند و...

- این فكری بسیار اشتباه است كه فقط هر كس وارد ساختمانی به خصوص شد (به نام دانشگاه یا حوزه یا...) و لباس مخصوصی پوشید، درست فكر می‌كند و اگر افرادی دیگر با مطالعه در خانه یا ضمن تبادل اطلاعات با سایر اندیشمندان به نتایجی رسیدند، سخن آنها اشتباه است. براستی آیا درک تفكر اسلامی یعنی علم به قواعد پیچیده صرف و نحو عربی (كه حتی بین خود علمای سنی و شیعه بر سر معنای یك كلمه مثلاً مولی، قرنها اختلاف نظر و مباحثات بیهوده وجود داشته و دارد) مهمتر است و یا فهم و عمل به روح قرآن و احادیث؟

دکتر علی شریعتی: گفتند هر کس قرآن را با عقل خویش تفسیر کند باید در نشیمنگاهش آتشی فرود آید. در حالیکه سخن پیامبر: من فسرالقرآن برایه فلیتبوء مقعده من النار است یعنی هر کس با نظر خودش (رای خودش) قرآن را تفسیر کند... و این سخنی بسیار علمی و منطقی است و اصل تحقیق است که محقق در جستجوی حقیقت باید ذهنش را از نظریات شخصی و عقاید قبلی و به اصطلاح دانشمندان اروپایی از پیشداوری خالی کند تا وقتی متنی را تفسیر می‌کند معنی حقیقی آن را بتواند دریابد. نه اینکه هر کلمه‌ای و تعبیری را با رای قبلی خود به زور تطبیق دهد و با سلیقه و عقیده خاص خود آن را توجیه و تاویل نماید. می‌بینیم چطور هوشیارانه «رای» را «عقل» معنی کردند و چون خواندن و فهمیدن و عمل کردن به هر سخنی و کتابی جز با «عقل» امکان ندارد مردم را از ترس اینکه مقعدشان نسوزد از خواندن و فهمیدن و عمل کردن به قرآن ترساندند و بعد خودشان در حالی که «تفسیر به عقل» را تحریم کردند بر خلاف همین حدیث، قرآن را سراسر به «رای خود» تحریف و توجیه و تاویل کردند و به صورت کتابی معرفی کردند که همه‌اش در تعریف و تمجید یا فحش و بدگویی نسبت به چند نفر از اشخاص پیرامون پیغمبر است و آن هم چون از آنها می‌ترسد، همه‌اش به گوشه و کنایه و غیرمستقیم است، به طوری که خود آنها هم متوجه نمی‌شوند![[66]](#footnote-66).

منظور خداوند در آیات قرآن و تفسیر قرآن را باید از خود قرآن فهمید كسی كه روحش با آیات الهی عجین شده باشد برای درك منظور خداوند نیازمند دیگران نیست. چیزی كه برای هدایت آمده و مرتباً خودش را نور و هدایت و فرقان و وسیلة نجات معرفی كرده نمی‌تواند نیازمند به هادی و معرف دیگری باشد زیرا درگیر یك دور و تسلسل پوچ می‌شود. خداوند به صراحت اعلام كرده كه این كتابیست كه تفصیل آن نیز داخل خود آن است:

﴿كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود: 1]. و بسیار عجیب است اگر معتقد باشیم چنین كتابی نیازمند تاویل و تحریف توسط دیگران است. و اینگونه باب تحریف قرآن را بروی همه باز كنیم. مانند كشیشها واسطه بین مردم و خداوند نشوید. اجازه بدهید مردم خودشان مستقیما با خداوند مرتبط شوند و فقط او را شاهد و ناظر اعمال و نیاتشان بدانند. نگذارید مردم به مرور دچار شرك و تردید شوند.

تاویل به معنای تحلیل غیر عرفی و خارج از چارچوب معمول معرفتی از یك موضوع است. شاید به همین خاطر باشد كه اصولاً هیچكس تاویل در كلامش را نمی‌پسندد و اهل تاویل معمولاً طرد می‌شوند[[67]](#footnote-67).

عقل: در جایی كه منابعی مانند قرآن و.. وجود دارد، ممكن است استناد به عقل در نزد برخی از متعصبین، كم ارزش تلقی شود ولی باید دقت داشته باشیم كه: قرآن با همین عقل مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.كلینی اولین فصل از كتاب معتبر خود(اصول كافی) را تحت موضوع عقل و با ارائه احادیث معتبر زیادی عنوان كرده و در جای‌جای آیات قرآن نیز از عموم مردم دعوت به تعقل و اندیشه و بینش در مسایل شده است. قاطعانه می‌توان گفت بیشتر سوء‌تفاهمات بین شیعه و سنی و همینطور نگرشهای یك جانبه محققین این دو گروه، به خاطر برخورد احساسی با قضیه بوده و كمتر كسی از دید عقل محض به بررسی وقایع پرداخته است و ریشة اصلی اختلافات فعلی نیز در همین نگرش احساسی به موضوع است[[68]](#footnote-68).

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 38]. «هیچ چیزی را در قرآن فرو نگذاشتیم». آری بسیار بعید است خداوند آخرین دینش را اینهمه كه متكلیمن شیعه نشان می‌دهند غامض و پیچیده و ناقص گذاشته باشد كه نیازمند توضیح و تفسیر افرادی دیگر باشد.

اولین آیه‌ای كه در ابتدای قرآن می‌خوانید: ﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢﴾ [البقرة: 2]. «این كتابی است كه هیچ شكی در آن راه ندارد و هدایتی است برای پرهیزگاران». (یعنی شك و شبهه‌ای در آن نیست كه نیاز به توضیح و توجیه آقایان داشته باشد).

نهج البلاغه

منبع دیگر ما در این تحقیق نهج البلاغه است كه موردتایید تمامی شیعیان می‌باشد.

تاریخ طبری و سیره ابن اسحاق: كه مورد تایید تمامی اساتید و محققین تاریخ اسلام در دانشگاههای شیعه و سنی و حتی غربی می‌باشد.

سیره ابن هشام (یا سیره ابن اسحاق شیعی)

در اینجا سخنان دكتر علی شریعتی را می‌آورم كه به او ایراد گرفته بودند كه چرا در تحقیقات خود‌، از سیره ابن هشام و تاریخ طبری استفاده كرده ای: 1- كسانی كه این ایراد را می‌گیرند به اصطلاح یك كمی وارد نبودند. در تحقیق تاریخی یا در تصحیح نسخ علمی یك رسم است. متد است و آن، سند قرار دادن یك ماخذ یا دو یا سه ماخذ برای محققی است كه كتابی را در موضوعی می‌نویسد. سند قرار دادن غیر از ماخذ قرار دادن و متن قرار دادن برای ترجمه است... سند قرار دادن یك اصطلاح فنی تاریخ نگاری است. مثلاً نسخه‌ای را از دیوان حافظ تصحیح می‌كنم. هزار نسخه از دیوان حافظ در دنیا وجود دارد. هر یك از این نسخ با نسخ دیگر اختلافی دارند. نسخه را دو جور تصحیح می‌كنند...: یكی اینكه یك دفتر سفیدی بگیریم صدتا دویست تا هزارتا نسخه دیوان حافظ را جلویمان باز كنیم و یكی یكی شعرها را بخوانیم و یك شعر را در صد تا دویست تا نسخه قرائت كنیم و هر كلمه‌ای كه در این نسخه هست و در نسخه‌های دیگر نیست و یا جور دیگر است به ذوق خودمان انتخاب كنیم. مثلاً یكجا نوشته شده: به لابه گفت شبی میر مجلس تو شوم. در یك نسخه دیگر گفته: به طعنه گفت. در یك نسخه دیگر مثلا گفته: به شوخی گفت. ما به عنوان مصحح توی این 5 تا 6 نسخه كه این كلمه اختلاف دارد به ذوق خودمان یكی را انتخاب می‌كنیم[[69]](#footnote-69). به صورت تركیبی به ذوق خودمان هر یك از این نسخه‌ها را كه دیدیم زیباتر است درست‌تر است و از لحاظ شعری محكم‌تر است انتخاب می‌كنیم و بعد می‌نویسیم. و بعد این غزل را كه اینجور انتخاب كرده‌ایم غزلی است كه هر مصرعش مربوط به یكی از نسخه‌هاست. این روش تصحیح غلط است. گرچه ظاهرا آدم خیال می‌كند چون هزارتا نسخه با هم مقایسه شده و همه اینها در این نسخه واحد ما منعكس است پس معلوم می‌شود نسخه واحد ما خیلی درست است. بر عكس از نظر علمی این نسخه قابل ارزش نیست. برای اینكه هر نسخه چون احتمال غلط بودن دارد اگر هزار نسخه را با هم بسنجیم و تركیب كنیم و از هر هزارتا انتخاب كنیم احتمال غلط بودن شعری كه در نسخه تصحیح شده ما نوشته شده هزار برابر است! از نظر متد علمی اینكار را می‌كنند كه یك نسخه را بر می‌گزینند. به عنوان نسخه اصل. اگر دیدند یك كلمه‌ای مسلم است كه غلط است همان غلط را در متن حفظ می‌كنند. بعد 999 نسخه دیگر را اختلافاتی كه دارد را با این متن در زیر می‌نویسند. نه در متن. برای اینكه شما با این متد متنی دارید كه احتمال غلط بودنش به اندازه احتمال غلط بودن یك نسخه است. و چون اختلاف نسخه‌ها را در زیر هر كلمه‌ای می‌نویسند شما هم یك نسخه دارید و هم اختلافات دیگر نسخه‌ها را در زیر، ‌جلو چشمتان دارید می‌توانید به ذوق خودتان تالیف كنید و یكی را انتخاب كنید. در كتب تاریخی هم به جای اینكه هزار تا كتاب تاریخی را برداریم و هر گوشه‌ای را طوری كه به ذوقمان رسید آن را انتخاب كنیم (این كتاب ما همان اندازه‌ای كه مجموعه‌ای می‌شود از هزارتا كتاب مجموعه‌ای می‌شود از هزارتا غلط) از نظر متد یك كار می‌كنند و آن این است كه یك یا دو یا سه نسخه اصلی قرار می‌دهند به عنوان سند تاریخی و بعد در موارد اختلاف در موردی كه این نسخه‌ها كمبود دارند یا احتمال غلط بودن درش هست در این موارد به نسخه‌های دیگر به كتابهای دیگر مراجعه می‌شود. بنابر این من سیره ابن هشام و طبری را متن قرار ندادم سند قرار دادم برای تحقیق نه متن برای ترجمه... از نظر تاریخ نویسی انسان بایستی به قدیمی‌ترین نسخه مراجعه بكند و چون سیره ابن هشام و تاریخ طبری قدیمی‌ترین تاریخ است در زمینه سیره نویسی من آنرا عنوان مطلب قرار دادم... در متد تحقیق هر كسی این قانون را نداند متد تحقیق تاریخ امروز را نمی‌داند اینجا اختلاف ذوق و اختلاف سلیقه و بنده عقیده ام اینجوری است و شما عقیده تان آنجوری است نیست!. این یك چیزی است كه باید فرا گرفت. و به آن عمل كرد. و اگر كسی مخالف با این است به خاطر این است كه اصل مورد اتفاق همه مورخین را نمی‌داند و آن این است كه سند را وقتی می‌خواهیم سند بگیریم در تاریخ یك ملاك وجود دارد البته ملاك صحت سند تاریخی چندین ملاك است: ملاك اولش این است كه یك كتاب تاریخی نسبت به كتابهای دیگر نزدیكترین فاصله زمانی را داشته باشد به موضوع تاریخی كه این كتاب درباره‌اش نوشته شده... برای اینكه از نزدیكترین فاصله مدینه را ببینیم جایی است كه طبری و ابن هشام نشسته‌اند... نمی‌شود گفت آنها سنی‌اند یعنی عده‌ای وهابی یا ناصبی... این به آن معنا نیست كه همه از اول تا آخر هر چه را بنویسند تحریف شده دروغ و بر ضد خاندان پیامبر است! مورخین شیعه ما حتی در همین عصر حاضر نشان دادند و احساس كردند كه در قدیمی‌ترین اسناد تاریخی مثل همین طبری یا سیره ابن هشام حتی مسند احمد ابن حنبل یا صحیح بخاری یا صحیح مسلم حساس‌ترین و عالی‌ترین ستایشها و مستندترین روایات خاص شیعه در ستایش و فضیلت و حتی احقیت حضرت علی بر دیگران نوشته‌اند. (امامت،‌ غدیر خم،‌اعتقاد به مهدی و...) اگر اینها همه را بخواهیم نفی كنیم در یك كلمه كه اینها سنی‌اند و قابل اعتماد نیستند هم بی انصافی نسبت به این نویسندگانی كرده ایم كه در دوران اختناق و خفقان بنی عباس و بنی امیه روایات و احادیث و حتی تفاسیری از آیاتی كه در ستایش از اهل بیت و ستایش حضرت امیر هست نقل كرده‌اند... این فقط به خاطر تحریك عوام است كه یك كتاب را بكوبند كه چرا از ماخذ اهل تسنن نقل كرده پس معلوم می‌شود كه سنی است![[70]](#footnote-70).

نكته‌ای كه در رابطه با روایات و احادیث تاریخی وجود دارد این است كه گروهها و فرق مختلف شیعی در طول تاریخ تا زمان صفویه در مقاطعی مورد آزار و شكنجه در مقاطعی دیگر مورد تحقیر و انتقاد و در برخی موارد مجبور به بحث و جدل با رقیبان می‌شده‌اند. و دقیقاً به خاطر همین دلایل، عقل انسان نمی‌تواند قبول كند كه عوام و حتی برخی ناقلان و راویان اخبار و روایات و احادیث شیعی برای مبارزه و یا دفاع، دست بكار جعل داستانهای تاریخی و یا احادیث نشده و یا به روایات و احادیث حقیقی شاخ و برگ نداده باشند. این رفتار می‌تواند دلایل روانشناسی مختلفی داشته باشد: تحقیر حریف و افراد مورد علاقه او. دفاع از افراد مورد علاقه خود برای بالاتر بردن مقام آنها و كوچك كردن افراد مورد علاقه دشمن و... برای همین در استناد به احادیث و داستانهای تاریخی نباید مانند بچه‌های كودكستانی هر چه را كه می‌شنویم به خصوص اگر سرشار از نكات عجیب و غریب و خوشایند ذائقه و احساسات مذهبی ما باشد را قبول كنیم. بلكه تمام داستانها و احادیث را باید با ملاك قرآن و عقل سلیم و احادیث صددرصد و معتبر بررسی كنیم.

اتفاق نظر: به جز منابع فوق، از سایر منابع نیز استفاده شده ولی ملاك قطعی برای تصمیم گیری و تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری و صدور رای فقط همین منابع می‌باشد مگر اینكه در مورد واقعه‌ای بین بیشتر منابع، اتفاق نظر بوده و یا نظر مخالفی از سوی سنی و شیعه پیرامون آن اعلام نشده باشد.

البته برای محقق، امكان اینكه جهت تایید نظریه خود، از لابه لای منابع بیشمار دیگر، به نفع خود، مطالبی پیدا كند به آسانی وجود دارد. ولی طبق این اصل مسلم عقلی و حقوقی كه هنگام استناد به یك سند و یا دلیل یا باید تمام آن را قبول یا تمام آن را رد كرد و برای دور بودن از هرگونه انتخاب گزینشی جهت تایید یك نظر، به سایر منابع مراجعه نشد. بر خلاف منابع اصلی مورد استفاده كه ما تمام مدارك و سخنان موجود در این منابع را به نفع یا ضرر خود در این تحقیق قبول كرده و هر گونه انتقاد و یا ردی را نیز در فقط در چارچوب همین منابع می‌پذیریم[[71]](#footnote-71).

در طول تاریخ، تمام كسانی كه در این زمینه مطلبی نوشته‌اند یا شیعه بوده‌اند و یا سنی و مسلماً در بهترین شرایط نمی‌توانسته‌اند از تعصبات مذهبی دور باشند. به همین دلیل، مراجعه به برخی منابع با این خصوصیات می‌تواند انسان را در كشف حقیقت یاری كند: سیره ابن هشام: نوشته شده توسط ابن اسحاق كه شیعه و معاصر (چند دهه پس از رحلت پیامبر) همان زمان بوده و نزدیكترین ثبت وقایع متعلق به اوست ضمن اینكه گردآوری اثر او توسط ابن هشام سنی صورت گرفته پس به لحاظ نزدیكی تاریخی و اتفاق نظر یك نفر شیعه و یك نفر سنی می‌توان به مطالب آن، اعتماد كرد با توجه به اینكه تمام محققین غربی این كتاب را تایید كرده‌اند. قرآن: كه جمیع مسلمانها از شیعه و سنی صحت آنرا قبول دارند. نهج البلاغه: كه اكثر علمای سنی و تمام محققین شیعه صحت انتساب آنرا به حضرت علی پذیرفته‌اند. و سایر منابع نزدیك به دوران رسالت مانند تاریخ یعقوبی(نویسنده شیعه) و تاریخ طبری به علت نزدیكی به زمان اتفاقات و تضاد كمتری كه در قرون اولیه بین شیعه و سنی وجود داشته [[72]](#footnote-72) می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

متاسفانه بسیاری از خرافات و بهتانهایی كه برخی مداحان و یا نویسندگان به آن استناد می‌كنند متعلق به كتبی مانند بحار الانوار یا كتاب سلیم بن قیس است و علت آنكه این منابع در این تحقیق حذف شده آن است كه: چنانچه می‌دانید بحار الانوار برگرفته از منابع متاخر می‌باشد كه آن هم به صورت جمع آوری كلی بوده و حتی شخص مجلسی به این نكته كه صحت و سقم مطالب آن باید مورد دقت و بررسی قرار گیرد اعتراف كرده. مثلاً: در جلد 11 تا 14 بحار الانوار، آثار صدوق، تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر مجمع البیان و مانند آنها، اخبار اهل سنت كه برگرفته از كسانی چون كعب الاحبار، عبدالله ابن سلام و به ویژه وهب ابن منبه است فراوان آمده است[[73]](#footnote-73). (جالب است بدانیم كعب الاحبار و وهب ابن منبه منبع اخبار یهودیان بوده‌اند) ضمناً باید دانست كه این كتاب در عصر صفویه (‌شاه سلطان حسین) نوشته شده و دولت صفویه تعصبات جاهلانه فراوانی در خصوص تشیع و مبارزه با تسنن داشته است[[74]](#footnote-74) برخی از محققین بی طرف نیز معتقدند كتاب بحار الانوار بر پایه جدلی نگارش یافته است.

در انتها در مورد سیره‌های تاریخی باید گفت: عوامل چندی موجب گردید تا در كنار علاقة شدیدی كه به حفظ سیره رسول خدا و جزییات آن وجود داشت تمایل به تحریف اخبار سیره نیز پدید آید. این تمایلات می‌توانست ناشی از دسته بندیهای سیاسی و فرقه‌ای و همچنین اختلافات قبیله‌ای باشد. همچنانكه بی توجهی عالمان سیره دان به جدا كردن اخبار درست و توجه به گردآوری هرچیز و هر خبر، سبب رسوخ كژیهای فراوانی در كتب سیره گردید. باید توجه داشت كه پس از رحلت رسول خدا در مسایل سیاسی، اختلافهایی میان قریش پدید آمد و جناح بندیهای سیاسی كه ریشه در نزاعهای قبیله‌ای گذشته داشت سبب جدا شدن منافع هر یك از جناحها از دیگری شد. شدت این نزاع پس از روی كار آمدن بنی امیه (سال 41) و دفاع آنان از میراث خلفای نخست در برابر امام علی و انصار می‌توانست نگرش این گروهها را درباره حوادث عهد آغازین اسلام و گروههای شركت كننده در موافقت و مخالفت با رسول خدا متفاوت از هم شكل دهد. نمونه‌هایی وجود دارد كه نشان می‌دهد بخشی از تحریفها و كژیهای موجود در سیره ناشی از گرایشی است كه در تعظیم برخی از جناحها و تخریب برخی دیگر تلاش كرده است‌[[75]](#footnote-75).

اجماع: انسان در طول زندگی موارد بسیاری را با عقل یا مشاهده حاصل نمی‌كند بلكه چون اكثریت به آن اذعان دارند او نیز تصدیق می‌كند به عنوان مثال: گردی كره زمین، وجود شهری به نام نیویورك، امكان شكافتن هسته اتم و... را ما شخصاً تجربه نكرده ایم ولی از آنجا كه از بیشتر منابع و افراد شنیده‌ایم به صحت آن اطمنیان یافته ایم. به همین علت چون بحث ما بیشتر ماهیت تاریخی دارد درست است كه تاریخ دروغگوی بزرگی است ولی از آنجا كه دروغگو فراموشكار است می‌توان با اندكی تعقل (به دور از احساس و تعصب) و تطبیق متون و مدارك مختلف تاریخی با هم، مشت این دروغگو را باز كرد. نكته دیگر اینكه تاریخ در وقایع دچار اشتباه یا دروغ می‌شود ولی هیچگاه (پس از چند قرن) چهرة مطلوبی از یك انسان بد نشان نمی‌دهد. اگر به كتب تاریخی یا فرهنگ سایر ملل مراجعه كنید محال است كسی نرون، چنگیز، هیتلر و... را ستایش كرده باشد. برای همین اگر در تایید یك انسان در تاریخ اجماعی در بین بود این خود نشان دهنده درستی و خوبی آن فرد است.

در خصوص ذكر منابع توجه خوانندگان را به نكته‌ای بسیار مهم و علمی جلب می‌كنم. برخی فكر می‌كنند اگر برای ذكر سند یك متن یا واقعه و روایت صدها منبع از طرق مختلف بیاورند این به متن آنها اعتبار و قوت می‌دهد. البته این پندار غلط است و راه درست آن است كه بفهمیم اولین كتاب یا كتاب‌ها یا اولین فرد یا افرادی كه آن واقعه را گفته‌اند چه كسانی بوده و از چه كسانی یا از چه طرقی نقل كرده‌اند زیرا پر واضح است كه نویسندگان قرون بعدی وقایع را از همین افراد نقل كرده‌اند اكنون اگر نفر اول یا كتاب او دروغ گفته یا اشتباه كرده باشد گفته تمامی ناقلین قرون بعدی نیز بی اثر می‌شود. درست مانند شایعه‌ای كه ناگهان بر سر زبان میلیونها نفر می‌افتد و وقتی بررسی می‌كنی می‌فهمی راوی نخست آن شخصی مغرض و دروغگو بوده است. مثال: در یكی از سایتهای شیعه دیدم كه نوشته بود خطبة فدكیه از حضرت فاطمه در صدها كتاب ذكر شده است و همین دلیل بر صحت این خطبه است ولی هنگامیكه یك نفر به عنوان محقق بی طرف در تاریخ و بین كتب تاریخی به جستجو بر می‌خیزد می‌فهمد این خطبه برای اولین بار 240 سال پس از هجرت در كتاب بلاغات النساء آمده كه احمد ابن ابی طاهر یعنی نویسنده خطبه را دارد از قول كسی نقل می‌كند كه 122 سال قبل كشته شده است!.

سخنی كوتاه پیرامون كتاب جعلی سلیم بن قیس هلالی

بسیاری از استنادات كوبنده نویسندگان شیعه از همین كتاب گرفته شده است كه نویسنده آن یعنی سلیم (برای محكم كاری‌) مدعی مشاهده مستقیم و بلاواسطه وقایع مهم و بیشماری است كه یا آنها را مستقیم نقل می‌كند و یا از قول سلمان، حضرت علی، ابوذر،‌ و از جناح مخالف: پسر عمر و پسر ابوبكر و... البته جای تعجب است كه چگونه ایشان می‌توانسته با تمام سران و افراد شاخص از دوست و دشمن این چنین نزدیك شده و محرم راز همه باشد؟ در ادامه باید گفت:

\* ماسینیون[[76]](#footnote-76) وجود چنین شخصی را موهوم و افسانه‌ای می‌داند:

L.MASSIJNON، EXPLICATION DU PLAN DE KUFA. (PARIS. 1935).P.360

گلدزیهر[[77]](#footnote-77) می‌نویسد: این كتاب از جمله مجهولات منسوب به اهل تشیع است (‌همان منبع ص38)[[78]](#footnote-78).

عجیب است كه این شخص در همه مواقع مهم حضور داشته: به هنگام بیماری ابوذر[[79]](#footnote-79) به همراه سلمان و مقداد بر بالین اوست و مواردی را از آنها ثبت می‌كند از سال 16 هـ تا آغاز خلافت عثمان خبری از او در دست نیست در سال 30 هـ او را در مكه همراه ابوذر می‌بینیم كه سخنان ابوذر را ثبت می‌كند. در سال 34 او را در ربذه بر بالین ابوذر می‌بینیم كه وصایای او را می‌نویسد! در سال 35 همراه حضرت علی از مدینه به كوفه می‌آید. در جنگ جمل حاضر می‌شود. سپس او را در خانه زیاد ابن ابیه می‌بینیم كه خطبه حضرت علی را می‌نویسد. در سال 36 همراه حضرت علی برای نبرد صفین آماده می‌شود. وی در صف مقدم نبرد وقایع را گزارش می‌كند (و مسلما مانند همیشه هیچ آسیبی به او نمی‌رسد!) بعد از جنگ صفین به كوفه بر می‌گردد و از كوفه به مداین می‌رود تا حذیفه استاندار مداین را ملاقات كند. زیرا حذیفه در جریان توطئه سری سقیفه علیه نهضت اسلام قرار داشته و دیده‌ها و شنیده‌های او باید در تاریخ ثبت شود (با چه اعتمادی به سلیم كه هوادار علی بوده چنین اسرار مهمی را می‌گفته‌اند و چرا چنین شخص[[80]](#footnote-80) باید در حكومت علی استاندار مدائن باشد و...؟!) در سال 39 برای نبرد با مارقین آماده می‌شود! در سال 40 شاهد شهادت علی است! سپس به مدینه می‌رود در سال 49 با منشی زیادابن ابیه رفیق شده و بخشنامه سری معاویه را از او گرفته و در كتابش ثبت می‌كند! در سال 50 پس از شهادت امام حسن او را ناگهان در مدینه می‌بینیم او در مجلس گفتگوی معاویه و قیس بن‌سعد بن عباده و... نفوذ كرده و گزارشی از گفتگوها تهیه می‌كند! در سال 52 در كوفه است. در سال 58 در مكه و در منا به سخنرانی تاریخی امام حسین گوش می‌كند! و آنرا گزارش می‌نماید. (‌عجیب است چرا این عاشق اهل بیت و دانای تمام اسرار، همراه امام حسین به كربلا نمی‌رود و شهید نمی‌شود؟) از حوادث بسیار مهم دهه 60 هجری از شهادت امام حسین از قیام توابین و نهضت مختار و... هیچ خبری در كتاب او نیست! در سال 76 می‌میرد[[81]](#footnote-81)!!!.

سر و كله این كتاب در اوایل قرن 4 هجری پیدا می‌شود. راوی مطالب: سلیم است و ابان. به فرض محال كه این كتاب ساخته دست یهودیان (برای ایجاد تفرقه در امت اسلامی و جلوگیری از نفوذ روز افزون اسلام در جهان) نباشد و واقعاً چنین كتابی توسط سلیم نوشته شده باشد (گرچه ما هیچ كتابی از تاریخ صدر اسلام در دست نداریم و تاریخ مكتوب شدن اولین كتابها متعلق به 250 سال پس از هجرت است) آیا چنین انقطاع (فاصله) 300 ساله‌ای از نظر علمی و تحقیقی پذیرفتنی است؟ و آیا امكان ندارد در مطالب آن دست برده شده باشد؟

در یكی از مطالب این كتاب آمده كه در جریان جنگ احزاب، عمر و ابوبكر، داخل خانه خودشان، بتی ساخته بودند كه اگر كفار پیروز شدند آن بت را دلیل بیاورند كه ما الكی مسلمان شده بودیم و ما هم مثل شما بت پرستیم! و پیامبر اكرم از طریق وحی مطلع شده و به حضرت علی فرمود برو آن بت را بشكن و بیاور و عمر و ابوبكر از همان روز كینه علی را به دل گرفتند! براستی یعنی كفار مكه اینهمه احمق بوده‌اند كه می‌شده آنها را اینگونه فریب داد؟ براستی چرا ابوبكر در جریان هجرت به همراه پیامبر اكرم از مرگ نترسید و هنگامیكه داخل غار بودند بیرون نیامد و پیامبر را لو نداد؟ چرا پیامبر اكرم با وجود مشاهده این خیانت آشكار در سالهای بعد امیرالحاجی قافله حجاج و علمداری لشكر تبوك را به ابوبكر می‌دهد آیا سزای كسی كه مرتد شود مرگ است یا اعطای چنین مقامات و مناصبی؟؟ البته در این كتاب، مطالب ضد و نقیض فراوانی از این دست وجود دارد.

مورد دیگر از داستا‌ن‌های خنده دار و مضحك این كتاب آنجاست كه محمد ابن ابوبكر پسر ابوبكر هنگام مرگ پدرش دارد او را نصحیت می‌كند در حالیكه محمد ابن ابی بكر در زمان مرگ پدرش فقط 2 سال داشته یعنی بچه 2 ساله داشته خلیفه مسلمین را در هنگام مرگ نصیحت می‌كرده است؟[[82]](#footnote-82)!!!!!!!!!!.

یكی دیگر از دسته گلهای نویسنده نادان و جاهل این كتاب آن بوده كه می‌نویسد: اولین كسی كه در سقیفه با ابوبكر بیعت كرد معاذ ابن جبل بود. در صورتیكه تمامی مورخین معترفند كه معاذ در آن روز در یمن بوده است!!!!!.

سئوال دیگر اینكه: چگونه سلیم ابن قیس راوی این كتاب، از اینهمه مهلكه جان سالم به در برده و چگونه در تمامی وقایع مهم سر به زنگاه حاضر بوده است؟ و چرا نامی از این فرد مهم، در حوادث تاریخی نیست؟ با وجود اینكه در همه جا حاضر و نخود همه آشی بوده است.

چرا تمام استناداتی كه نویسندگان به كتاب سلیم داشته‌اند متعلق به پس از قرن چهارم هجری است؟ اگر این كتاب در همان روزهای نخستین پس از وفات پیامبر نوشته شده است؟

طبق تمام شواهد معتبر علمی: اولین نوشته‌های مكتوب، متعلق به 250 سال پس از وفات پیامبر می‌باشد اكنون این كتاب سلیم از كجا سر درآورده و چگونه از این قاعده مستثنی شده و چرا مطالب آن با سایر متون معتبر، مخالف است؟

احمدبن حسین بن عبیدالله غضائری معروف به ابن غضائری مولف كتاب الضعفاء، دارای مذهب تشیع، متوفی بین سال‌های 430 تا 450 ﻫ یكی از عالمترین كارشناسان علم رجال هزار سال قبل، در كتاب خود (‌الضعفاء)[[83]](#footnote-83) می‌نویسد: سلیم بن قیس هلالی عامری از ابوعبدالله حسن و حسین و علی بن‌حسین روایت نقل می‌كند و این كتاب مشهور به او منسوب است. اصحاب ما می‌گویند كه سلیم شناخته شده نیست و در خبری هم از او یادی نیست. اما من خود نامش را در مواردی جز كتاب او و جز روایات ابان ابی عیاش از او دیده‌ام[[84]](#footnote-84). ابن عقده در رجال امیرالمومنین احادیثی از او آورده اما خود كتاب منسوب به سلیم بدون شك ساختگی است...(همان منبع ص 43 به نقل از كتاب الضعفاء – خطی مرحوم آیت‌اله نجفی – قم كتابخانه آیه اله نجفی ورق 5 عكسی از مجموعه 155 ورق 234 قهپایی / مجمع 3/156 و نیز در: حلی /خلاصه 82 و 83 + ابن داوود / رجال 1 /106 ش 732- 2/249ش226) و در مورد ابان بن ابی عیاش می‌گوید: ابان ابن ابی عیاش و نام ابوعیاش هارون است تابعی است از انس ابن مالك و علی ابن حسین روایت نقل می‌كند. ضعیف است. مورد توجه نیست‌. اصحاب ما ساخت كتاب سلیم بن قیس را به او نسبت می‌دهند. [‌كتاب الضعفاء، پیشین. ورق 1، عكسی، پیشین 229- قهپایی، مجمع 1، 15-16].

اگر احادیث و روایات منتسب به سلیم صحت دارد چرا در اصول كافی كه متعلق به همان دوران و همان مكان است فقط چند مورد معدود از سلیم نقل شده؟ آیا می‌توان، باور كرد كلینی به كتاب سلیم دسترسی نداشته است؟

وقتی كتاب سلیم را مطالعه می‌كردم شگفت زده می‌شدم كه چگونه اینهمه افراد سرشناس كه متعلق به دار و دسته و طبقه و قبیله‌های مختلف هستند به راحتی همگی اسراری را با سلیم در میان می‌گذارند كه هر كدام از این اسرار، كافیست حیثیت و اعتبار قبیله و تمام سوابق شخص گوینده را بر باد دهد. با اینهمه آقای سلیم مانند شرلوك هلمز، محرم راز همه می‌شود و از تمام رازها پرده بر می‌دارد. با اینكه می‌دانیم رازداری صفت مشخصه اعراب (‌لااقل در صدر اسلام) بوده است. براستی چه صفت مشخص و چه خصوصیتی در سلیم ابن قیس وجود داشته كه همه افراد سرشناس با موقعیتهای مختلف، اسرار مهم خود را به او می‌گفتند. (مانند موردی كه فرزند عمر و یا فرزند ابوبكر، نحوه جان كندن پدرانشان را برای او تشریح می‌كنند!).

شگفتی دیگر من آن بود كه نویسنده این كتاب، ذهن خلاق و داستانسرای بسیار جالبی داشته است. البته از مردمی كه خالق داستانهای هزار و یكشب و غول چراغ جادو و سند باد و... هستند زیاد هم عجیب نیست.

محققین شیعه در باره ابن سباء[[85]](#footnote-85) می‌گویند این ابن سباء كیست كه در همه جا حاضر است و همیشه هم از چنگال دشمن فرار می‌كند و در تمام شهرها حضور دارد و... اینجانب با عرض معذرت، تمام این سئوالات را درباره سلیم بن قیس از محققین شیعه می‌پرسم.

نكته بسیار مضحكی در كتاب سلیم وجود دارد و آن اینكه پیامبر اكرم به كرات، خیانتهای فعلی و نقشه‌های خائنانه آینده عمر و ابوبكر را به طور خصوصی به اطلاع حضرت علی و برخی از یاران نزدیك خود می‌رسانده است. ولی در جایی دیگر از همین كتاب و احادیث دیگر مورد استناد شیعه، می‌خوانیم كه پیامبر روز قیامت، اصحاب خود را می‌بینند كه از ایشان جدا شده و به دوزخ می‌روند و هنگامیكه پیامبر می‌فرماید: اینها اصحاب من هستند خطاب می‌آید: نه! تو نمی‌دانی كه آنها پس از تو چكار كردند و.... جالب است پیامبر اكرم در قید حیات، چهره باطنی و خیانت اصحاب را می‌دانسته‌اند ولی در روز قیامت، از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی می‌كنند!!! و از همه گذشته شما كه معتقد پیامبر و امامان پس از مرگ حاضر و ناظر بر اعمال هستند و به همین دلیل به زیارت قبور آنها رفته و طلب حاجت كرده یا زیارتنامه می‌خوانید پس چطور شد در اینجا پیامبر از اصحاب زمان خودش و از اتفاقات بعد از فوت خودش بی خبر است!!!.

در بسیاری موارد در این كتاب، پیامبر از وجود انحراف در دین اسلام توسط افرادی خاص پرده برداشته ولی این نكته را فقط به طور خصوصی و درگوشی به اطلاع برخی رسانده‌اند زیرا نعوذبالله نمی‌خواهند با گفتن این حقایق برای عموم مردم جلوی انحراف و نابودی اسلام را بگیرند؟ و بعد آن افراد راز دار بر خلاف اصول رازداری این اسرار را در اختیار جناب آقای سلیم ابن قیس می‌گذارند.

برخی از مطالب مندرج در این كتاب اگر از زبان انسان بدبختی مانند من گفته شود سریعاً حكم تكفیر و الحاد و سپس اعدام صادر و به مرحله اجرا در خواهد آمد ولی چون جناب سلیم، مطالبی كه بسیار مورد خوشایند ذائقه عوام شیعه است را نوشته از مطالب كفر آمیز او اغماض می‌كنند. مانند این سخن كه تعداد امامان 13 می‌باشد و یا پیامبر به علی گفت 12 نفر از فرزندان تو امام هستند.... حضرت علی می‌گفت: فقط من می‌توانستم جنب باشم و در مسجد بخوابم و...

صریح آیات قرآن خطاب به مومنین می‌فرماید: وارد جنگ و جدال‌های بی سرو ته نشده و هنگامیكه طرف خطاب جاهلین قرار می‌گیرید فقط به آنها بگویید: سلام علیكم! ولی در این كتاب مشاهده می‌كنیم كه حضرت علی و یا دوستداران ایشان، مرتب و در هر موردی با دیگران وارد بحث و جدلهای بی‌سر و ته می‌شوند! آیا این نشانگر آن نیست كه جاعل احتمالاً یهودی یا ایرانی این كتاب، قصد به هم ریختن جامعه اسلامی را داشته است؟

شیخ مفید، كتاب سلیم بن قیس الهلالی را ضعیف می‌شمارد كلینی و نعمانی وصدوق برای اثبات نظریه (اثنا عشریه) روی كتاب سلیم بن قیس الهلالی تكیه كردند، این كتاب همانطوریكه نعمانی وصفش كرد می‌گـوید: «از اصولیكه شیعیان به آن رجوع و اعتماد دارند»، اما عموم شیعیان در آن زمان، شك و تردید نسبت به وضع و اختلاق كتاب سلیم داشتند، چون این كتاب از طریق (محمد بن علی صیرفی ابو سمینه) كذاب مشهور روایت شده، و از طریق (احمد بن هلال العبرتائی) مغالی ملعون نقل شده، (ابن الغضائری) می‌گوید: «اصحاب ما می‌گـفتند كه سلیم بن قیس معروف نمی‌باشد، و ذكری از او نیست. و كتاب سلیم بی‌تردید مجعول می‌باشد، ما علائمی پیدا كردیم كه این نظر را تقویت می‌كند»[[86]](#footnote-86). شیخ مفید كتاب سلیم را ضعیف شمرده و می‌گـوید: «كتاب، غیر موثوق می‌باشد و عمل به اكثر كتاب را جایز نمی‌شمارد، چون در كتاب تخلیط و تدلیس صورت گـرفته، برای متدین واجب است از عمل به اكثر كتاب احتراز كند، و نباید از این كتاب تقلید و روایت شود، مكلف برای تمییز كردن احادیث درست و نادرست كتاب باید به علماء رجوع كند»[[87]](#footnote-87). مفید از صدوق انتقاد می‌كند بخاطر اعتماد و روایت از كتاب سلیم بن قیس الهلالی. مفید علت استفاده صدوق از كتاب، اخباری بودن آنها دانست، كه در باره آن می‌گوید: «او بر مذهب اصحاب الحدیث و عمل به ظواهر الفاظ می‌باشد، و از طریق اعتبار عدول كرده و این رویه‌ای است كه صاحب آن به دینش ضرر می‌رساند و مانع روشنی و استبصار می‌شود»[[88]](#footnote-88).

نویسنده مدعی است كه در بیشتر جریانات، شاهد عینی بوده و یا از افراد مطمئن نقل قول می‌كند ولی گاه در این كتاب، یك موضوع واحد به چند طریق متفاوت نقل شده است. مانند حمله به‌سوی خانه حضرت علی.

در برخی موارد، پیامبر از توطئه كنار گذاشتن حضرت علی از خلافت مطلع بوده ولی بدون اینكه این توطئه را برای عموم مردم آشكار كنند آنرا به صورت راز، فقط برای حضرت علی و یكی دو نفر دیگر بیان می‌كرده‌اند در حالیكه طبق تحلیل شیعه، نتیجه حتمی بركناری حضرت علی انحراف اسلام بوده پس چرا پیامبر پس از آنهمه مجاهدت، سكوت كردند؟

نکته بسیار جالب و خنده دار در مورد این کتاب آن است که آقای سلیم، مدعی است که در آن زمان، حضور داشته و وقایع را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است. سپس ایشان در جایی از کتاب می‌گویند که بنا به قول یکی از معصومین، تمام مردم پس از پیامبر مرتد شدند به جز علی و ابوذر و سلمان. جالب است که نام خود این شخص در کنار نام این سه تن نیست پس خود این آقا هم مرتد بوده بنابراین ما با چه اعتباری می‌توانیم مطالبی را که یک نفر مرتد، نقل کرده است را قبول کنیم؟!!! و آیا بلال حبشی و عمار یاسر و ام سلمه و ابن عباس و نعوذبالله (فاطمه و حسنین و.‌.‌.) هم مرتد بودند؟

با این اوصاف، كتابی كه تعدادی از علمای طراز اول شیعه و تمامی علمای اهل سنت و تمامی محققین بی طرف غربی، صحت آنرا مخدوش می‌دانند چرا باید وسیله دوزخی شدن ما شود؟ والله‌ اعلم.

ابتدای نسخ چاپی این كتاب، برای محكم كاری یك حدیث منتسب به امام صادق را می‌نویسند به این مضمون كه آن حضرت، نوشته‌های سلیم را تایید فرموده‌اند. ولی:

صحت و اعتبار این حدیث، مشخص نیست.

معلوم نیست كه امام صادق كدام قسمت از نوشته‌ها را تایید كرده‌اند زیرا در این كتاب، مطالب درست زیادی با مطالب دروغ زیادی در هم آمیخته به نحوی‌كه تشخیص راست و دروغ را غیر ممكن نموده است. علاوه بر اینکه نسخ خطی موجود از این کتاب با یکدیگر دارای اختلافات فاحشی است. اکنون امام صادق کدام نسخه را تایید کرده‌اند؟

آیا امام صادق نشسته‌اند تا گوینده تمام مطالب طولانی این كتاب را برایشان قرائت كنند؟ و ایشان هم تمام این مطالب را تایید فرموده‌اند؟

شیخ مفید می‌گوید: «این كتاب قابل اعتماد نیست و در آن تخلیط و تدلیس صورت گرفته است»[[89]](#footnote-89).

در انتهای این بخش، توجه خواننده عزیز را به این نكته جلب می‌كنم كه علمای شیعه چهار اصل: 1- كتاب (قرآن) 2- سنت 3- عقل 4- اجماع را جزو منابع اصلی مورد استناد خود می‌دانند ولی با كمال تاسف باید بدانیم كه علمای اهل سنت به این اصول وفادارتر بوده و در تشیع (به خصوص در مسائل مورد اختلاف با سایر فرق و مذاهب) تمام این اصول ادعایی زیر پا گذاشته می‌شود:

1. **كتاب** (قرآن) از موارد عدم توجه به قرآن در موارد اختلافی می‌توان از: نادیده گرفتن معنای صریح آیات‌ـ تطبیق آیات با احادیث و روایات به جای تطبیق روایات با قرآن ـ خارج شدن از معنای ظاهری و واضح و عمومی كلمات -عدم توجه به آیات قبل و بعد برای فهمیدن منظور و معنای آیه ـ خارج شدن از قواعد كلی دستور زبان عرب و رجوع به استثنائات آن‌- عدم توجه به تفاسیر اولیه مسلمین در رابطه با آن آیه و رجوع به تفاسیر جدید ـ گسترش و یا تحدید معنای واژه‌های مورد اختلاف ـ تعیین مصداق برای منظور خداوند و...
2. **سنت**: بسیاری از موارد مورد اختلاف شیعه با سایر مذاهب، در سنت نبوی و حتی علوی وجود نداشته مانند: جمع كردن بین نمازها در شرایط عادی - گفتن اشهد ان علی ولی الله در اذان - ساختن گنبد و ضریح و هر گونه ساختمانی روی قبور - زیارت مكرر قبور - خودزنی و حتی نوحه خوانی در مرگ دیگران - خمس در منفعت مال - برگزاری مراسم سالگرد جشن یا عزا برای بزرگان دین - تقاضای وساطت و شفاعت از مردگان و...
3. **اجماع**: باید بدانیم كه فقط اجماع عقلاء صحیح است پس اگر كسی كه در كتابش تعداد امامان را 13 نوشته و تفاوت بین 12 و 13 را نمی‌دانسته یا در كتابش نوشته كه الاغ با پیامبر صحبت می‌كرده و... نمی‌توان به عقل چنین انسانی اعتماد كرد. كسانی كه در یك دوره اجماع به اباحه خمس و در دوره‌ای دیگر اجماع به وجوب آن، در دوره‌ای اجماع به وجوب نماز جمعه و در دوره‌ای دیگر اجماع به تحریم آن كرده‌اند و.... به هر حال اگر به اجماع معتقد باشیم مذهب شیعه (لا اقل موارد خرافی و مورد اختلاف آن با سایر مذاهب) به اجماع تمام مسلمین جهان، باطل است.
4. **عقل**: فكر نمی‌كنم در این زمینه نیازی به توضیح و آوردن شاهد و مطلب باشد زیرا پر واضح است كه بیشترین موارد خرافی و دروغ در دنیا در نزد شیعیان است. دقت كنید كه احمق‌ترین انسان‌ها در جهان نیز می‌داند كه نباید به بدن خود آسیبی وارد كنند ولی حتی برخی از مجتهدان شیعه هنوز هم در تحریم قمه زنی شك دارند چه برسد به تحریم زنجیر زنی و سینه زنی! براستی چگونه در عقل این افراد شك نكنیم وقتی علمای اولیة آنها معتقد بودند باید سهم امام زمان از خمس را در زمین چال كرد یا به دریا انداخت تا امام زمان موقع ظهور آنها را خارج كند! از این موارد كه بگذریم اگر نگاهی به كتب علمای! شیعه بیندازید به مقدار فراوان، به داستانهای خرافی و عجیب و غریب در مورد امامان بر می‌خورید كه هیچكدام از آنها ذره‌ای معیار عقلی و منطقی ندارد و جالب اینجاست كه طبق آیات قرآن‌،كفار قریش نیز به طور مكرر از پیامبر اكرم، تقاضای همین معجزاتی را می‌كردند -كه شیعیان غالی برای امامان خود تراشیده‌اند- و هربار نیز از سوی خداوند پاسخ منفی می‌آمده. یعنی معجزاتی كه برای پیامبر -در حضور جمعیت كفار- واقع نشد برای امامان آن هم در حضور یك یا دو نفر شیعة غالی واقع می‌شده است! و...

تعاریف

**قبل از ورود به بحث اصلی برای روشن شدن و درك بهتر موضوعات لازم می‌دانم مطالب را به اختصار بیان كنم:**

1. **تواتر یا متواتر:** باید دقت داشته باشید كه بسیاری از احادیثی كه شیعیان، آنها را متواتر می‌دانند ریشه در آبشخور غالیان و رافضی‌ها و تفرقه افكنان و انسان‌های فاسدالمذهب داشته است. خبر متواتر به خبری می‌گویند كه از طرق مختف و متعدد به قدری بیان شده باشد كه هیچگونه احتمال كذب و دروغ در آن نرود.
2. **غالی، رافضی:** كسانی كه اندیشه‌های خرافی را در بین توده شیعه رواج می‌داده‌اند. اینها از جانب امامان شیعه لعنت شده‌اند. اینها شیعیان تندرو بوده‌اند.
3. **خبر واحد یا آحاد**: خبری كه یك یا دو یا سه سلسله روات داشته یا در صدر سلسله روایات به نام یك یا دو نفر برخورد كنیم. چنین خبری ارزش چندانی ندارد. البته به نظر من اگر خبر واحدی با تمامی شرایط تاریخی و قرائن و شواهد همخوانی داشت و مطابق قرآن نیز بود می‌توان آنرا پذیرفت.
4. **علم رجال:** به دانشی می‌گویند كه درباره خوب یا بد بودن و سایر خصوصیات شخصی و زمانی راویان احادیث می‌پردازد.
5. **دیدگاه و موضع اهل سنت نسبت به ائمه:** با كمال تاسف باید بگویم ملتی كه معتقد است باهوش‌ترین ملل روی زمین است و در اشعار خود می‌گوید: هنر نزد ایرانیان است و بس! در قرن بیستم و حتی در بین علماء و دانشجویان و روحانیون این تفكر وجود دارد كه اهل سنت با ائمه دشمنند! ولی اگر به اندازه ذره‌ای تحقیق كنند متوجه می‌شوند كه حتی نویسندگان و پیشوایان فقهی اهل سنت (مانند احمد حنبل و شافعی و...) نه تنها دشمن ائمه نبوده بلكه برای آنها اشعاری زیبا سروده و شاگرد مكتب آنها بوده‌اند حتی شخصی مانند ابن تیمیه كه بیشترین تضاد را با شیعه داشته \* نوشته:

**اصحاب:** یاران پیامبر اكرم كه دو دسته بوده‌اند: 1- ساكنین مدینه یعنی دو قبیله اوس و خزرج 2- مهاجرین یعنی ساكنین مكه.

**اصول دین:** توحید، نبوت، معاد.

اصول مذهب شیعه: (علاوه بر موارد فوق) امامت و عدل.

توضیحی كوتاه در خصوص اصحاب نبی اكرم

در قرآن كریم به وضوح و روشنی تمام، یكصد آیه در تعریف و تمجید از یاران پیامبر اكرم وجود دارد. و یك آیه نیز در رابطه با محبت با نزدیكان پیامبر اكرم (كه خود این بحث زیادی دارد كه نزدیكان ایشان چه كسانی بوده اند) اكنون شیعه معتقد است تمام اصحاب به جز 3 نفر پس از رحلت نبی اكرم مرتد شدند و برای همین با تمام اصحاب دشمنی می‌كند.

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29].

تمامی آیاتی كه مربوط به منافقین است در مدینه نازل شده و از 23 سال رسالت پیامبر كه 13 سال آن در مكه بوده حتی یك آیه هم در مكه نازل نشده كه در آن كلمه منافق باشد پس متوجه می‌شویم كه منافقان از مردم مدینه بوده‌اند و نه از مهاجرین (شاید برای همین پیامبر می‌خواسته كه پیشوایان از قریش باشند) این با عقل و منطق نیز منطبق است برای اینكه چه دلیلی دارد در آزار و شكنجه دوران مكه، كسی بخواهد مسلمان شود؟ مگر اینكه محقق شیعه مانند همیشه دست به فلسفه بازیهای مسخره و بحثهای كلامی بی سر و ته و غیب گویی و روانشناسی اصحاب و آسمان ریسمان بافی بكند.

اصحاب یعنی كسانی كه یار و همراه پیامبر اكرم بودند و به دو دسته تقسیم می‌شدند انصار (كه از قبیله اوس و خزرج ساكنین مدینه ولی اصلیت آنها از عربستان جنوبی بوده) و مهاجرین یعنی كسانی كه از مكه به همراه نبی اكرم به مدینه هجرت كردند و بیشتر از تیره‌های مختلف قریش بودند.

از آنجا كه در صفحات آینده به طور مكرر از اصحاب پیامبر یاد می‌كنیم باید قبل از ورود به بحث اصلی مختصری درباره این افراد توضیح دهیم. شیعه معتقد است كه اصحاب پیامبر پس از رحلت ایشان علی را تنها گذاشتند و همگی به جز سه نفر مرتد شدند و یا آنها جزو گروه منافقانی بودند كه خداوند در قرآن طی آیات مختلفی به آنها اشاره كرده است. اكنون برای اینكه این افراد را بهتر بشناسیم و بفهمیم آیا واقعاً شخصیت آنها همینطور بوده یعنی آیا منافق بوده‌اند یا روحیه و شخصیتی داشته‌اند كه یك شبه و بلافاصله پس از رحلت نبی‌اكرم همه چیز را فراموش كنند و مرتد شوند به شرح مختصری از زندگی آنها در قبل و بعد از رحلت نبی اكرم می‌پردازیم‌.

لازم به ذكر است ما در اینجا خلاصه سرگذشت اصحابی را بیان می‌كنیم كه یا در سقیفه بنی ساعده و به حكومت رسیدن حضرت ابوبكر نقشی داشته‌اند و یا در زمان خلافت او و یا حضرت عمر، عهده دار وظیفه (مانند جمع‌آوری قرآن) و یا سمت (جانشینی در مدینه به جای خلیفه یا پیشنماز شدن امام جماعت و...) بوده‌اند:

**ابوعبیده جراح:** عامربن عبداله ملقب به امین (پیامبر او را قوی امین لقب داده بود و فرموده‌اند برای هر امتی امینی است و امین این امت ابوعبیده است. این حدیث، قطعی و متواتر است) از مشاهیر صحابه و یكی از عشره مبشره بود. در مكه به دنیا آمد و در جنگ احد به یاری محمد شتافت و جزء كسانی بود كه فرار نكرد و در كنار پیامبر تا آخرین لحظات ایستاده بود. در تمام غزوات همراه پیامبر اكرم بود. ابوعبیده در تعیین حضرت ابوبكر به خلافت او را یاری كرد و حضرت ابوبكر او را به شام فرستاد وقتی حضرت عمر ابن خطاب به خلافت رسید او را به جای خالد بن ولید به فرماندهی لشكر اسلام در شام تعیین كرد. و خالد را كه ابوبكر او را بدین سمت فرستاده بود معزول نمود و ابوعبیده فتح شام را به پایان رسانید. ابوعبیده به بیماری طاعون در شام وفات یافت[[90]](#footnote-90).

**بوسبره:** (ابوسبره) قرشی عامری صحابی و ذوالهجرتین بود. وی سالار سپاه عمر‌بن خطاب در فتح شوش و رامهرمز و شوشتر (تستر) بود و در عهد خلافت عثمان در گذشت[[91]](#footnote-91).

**سعد ابن ابی وقاص:** از صحابه رسول اكرم و از مشاهیر فرماندهان عرب و اسلام. در جنگ احد در كنار رسول الله ماند و فرار نكرد.فاتح قادسیه و مداین. پس از فتح عراق كوفه را بنا به دستور حضرت عمر بنا كرد. و مركز و مقر سپاه خویش ساخت. حضرت عمر او را به ولایت آنجا منصوب كرد. در زمان حضرت عثمان معزول شد و به مدینه بازگشت و در آخر عمر نابینا شد و در همان مدینه در گذشت[[92]](#footnote-92).

**عبدالرحمن ابن عوف:** یكی از بزرگان صحابه حضرت رسول و سابقین اسلام است گویند هشتمین كس بود كه اسلام آورد. در غزوه‌های بدر و احد شركت كرد و در غزوه احد 21 زخم برداشت. و در این جنگ از كنار رسول الله دور نشد و فرار نكرد. وی یكی از 6 نفر كسانی بود كه حضرت عمر ابن خطاب بعد از خود تعیین خلیفه را به شورای آنان واگذاشت. به سن 57 سالگی در مدینه وفات یافت[[93]](#footnote-93).

**عثمان بن عفان:** از مشاهیر صحابه و سومین خلیفه. تاجری ثروتمند از خاندان بنی امیه بود. چند سال پیش از هجرت اسلام آورد. اسلام آوردن او را برخی مربوط به ازدواج او با رقیه دختر محمد دانسته‌اند بعد با یكی دیگر از دختران پیغمبر به نام ام كلثوم ازدواج كرد. و از این جهت به ذوالنورین (صاحب دو نور) لقب گرفت. عثمان از مهاجرین به حبشه بود. وی بعد از قتل حضرت عمر از جانب شورایی كه حضرت عمر تعیین كرده بود به خلافت انتخاب شد[[94]](#footnote-94).

سالم بن معقل مولی ابوحذیفه، اهل صفه را امامت كردی. از مهاجرین است و بدری. در روز یمامه شهید شد. (تاریخ گزیده حمد الله مستوفی) او از طرفداران جدی به خلافت رسیدن حضرت ابوبكر بوده است.

جان استوارت میل می‌گوید: (زمانی كه دولت، شهروندان خود را تحقیر كند و تا حد ابزارهایی مطیع، تنزل دهد درخواهد یافت كه براستی هیچ كار بزرگی را با مردان كوچك نمی‌توان به انجام رسانید.[[95]](#footnote-95)) پس آفرین بر پیامبر نابغه‌ای كه (بر خلاف عقای شیعه) افرادی خلاق و صاحب فكر و رای مانند عمرابن خطاب را طی 23 سال تربیت كرد تا بتوانند پس از او كمر سه امپراطوری را در هم بشكنند. هر چند شیعه انتظار دارد مردم در برابر حكام مورد نظر او، گوسپندانی مطیع، باشند.

برخی نویسندگان شیعه می‌گویند شیعه به ارتداد اصحاب اعتقادی ندارد ولی چرا نام خیابانها و فلكه‌ها و شهركها و موسسات و... فقط نام این سه نفر است؟ (سلمان و ابوذر و عمار).

به مناسبتی خالد بن وليد با عبدالرحمن ابن عوف درگیری لفظی پیدا می‌كند. پیامبر اكرم به او می‌فرمایند: آرام باش و دست از یاران من بدار، به خدا اگر به اندازه كوه احد طلا داشته باشی و همه را در راه خدا خرج كنی مانند عمل یك صبحگاه یا یك شبانگاه یاران من نشود. ص 1201 تاریخ طبری (من نیز همین سخنان را از جانب پیامبر به شیعیان می‌گویم).

شیعه یك جنبة قضیه را دیده ولی از جنبه دیگر غافل بوده است در آیات زیر به وضوح می‌بینیم كه مومنین صدر اسلام باید از پیامبر الگو بگیرند تا آیندگان از جامعة صدر اسلام الگو بگیرند:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21]. «برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است».

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143]. آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد... .

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١١٠﴾ [آل‌عمران: 110]. «شما نیكوترین امتی هستید (امت صدر اسلام) كه بر آن قیام كردند كه مردم را به نیكوكاری وادار كنند و از بدكاری باز دارند و ایمان به خدا آورند و اگر اهل كتاب ایمان می‌آوردند بر آنان چیزی بهتر از آن نبود لیكن برخی از آنها با ایمان و بیشتر آنها فاسق و بدكارند».

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الكفار ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. بینهم: «محمد فرستاده خداوند است و كسانی كه با او هستند با كافران تند و بین خود مهربانند».

این قسمت را با این سخن آقای خمینی به پایان می‌رسانیم تا بدانید كه مباحث ما و اندوه افرادی مانند من، واهی و بر مبنای خیالات نیست:

«من با جرات مدعی هستم كه ملت ایران و تودة میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله و كوفه و عراق در عهد امیرالمومنین و حسین‌ابن علی می‌باشند». (كیهان ص2 شنبه 9 دی 1385 شماره 18703، وصیتنامه خمینی).

روش تحقیق

روش این تحقیق، روشی تركیبی است با استفاده از (به ترتیب اولویت): آیات قرآن، عقل، روایات تاریخی (به صورت مجموعه‌ای دسته بندی شده در كنار سایر روایات و نه به صورت گزینشی) و احادیث.

روشی كه بیشتر محققین و نویسندگان شیعه در تحقیقات خود به كار می‌برند این است كه:

1. آیاتی را به نفع خود انتخاب می‌كنند كه می‌توان آن آیات را با برخی روایات تاریخی به نفع خود اثبات كرد. یعنی عمده استدلال آنها آیاتی است كه می‌شود آنها را با روایات تاریخی اثبات كرد و تنها برگ برنده آنها این موضوع است كه این روایات در كتب اهل سنت نیز وجود دارد.
2. سعی می‌كنند آیات قرآن را با حدیث یا روایت به نفع خود، تفسیر كنند.

در صورتیكه آیات قرآن باید با یكدیگر تفسیر شوند و همچنین با توجه به سیاق آیات قبلی و بعدی آن آیه باید معنای آن را فهمید.

1. چنانچه این آیات را با توجه به سیاق آیات قبلی و بعدی تفسیر و معنی كنیم كل استدلال آنها به هم می‌ریزد برای همین به جرات می‌توان گفت تمامی آیاتی كه شیعه به عنوان دلیل در دست دارد را نباید با آیات قبل و بعد تطبیق داد یا نباید با سایر آیات قرآن تفسیر كرد بلكه باید آنها را با روایات تاریخی و حدیث تفسیر كرد تا با عقاید شیعه جور در بیاید.
2. به تواتر از قول پیامبر و ائمه به ما رسیده كه سخنان ما را با قرآن تطبیق دهید اگر مطابق آن بود قبول كنید و گر نه آنرا به دیوار بكوبید. ضمن اینكه هیچ كجا نگفته‌اند كه معیار صحت روایات و احادیث، جود آنها در كتب اهل سنت است.
3. علاوه بر موارد فوق برای تفسیر و حتی فهمیدن معنی كلمات موجود در این آیات در اكثر موارد باید اصول كلی قواعد عرب و حتی عرف جامعة عرب را زیر پا گذاشته و به استثنائات بیشمار قواعد عربی رجوع كنیم. مثال: در آیه ولایت، منظور از الذین (كسانی كه) فقط یك نفر یعنی حضرت علی بوده منظور از زكوه، زكوه مستحبی بوده، منظور از ولی، خلیفه و جانشین پیامبر بوده، یا در آیه عصمت منظور از اهل بیت فقط حضرات حسن و حسین و فاطمه و علی بوده‌اند در صورتیكه این مخالف كامل عرف و فرهنگ عرب و شواهد بیشمار تاریخی و معنای تحت الفظی این كلمه و همچنین سیاق آیات قبلی و بعدی این آیه است و تنها استدلال شیعه وجود چند حدیث آحاد در كتب اهل سنت است كه اهل بیت را منحصر در خانواده حضرت علی كرده است. یا كلمه رجس (آلودگی) را خارج از معنای ظاهری آن به هر نوع آلودگی جسمی و روحی معنا كرده و شمول آنرا تا حد عصمت بالا می‌برند در حالیكه برای این معنا یعنی دوری از گناه ‌یا آلودگی‌های معنوی كلمات بسیار واضح‌تری در زبان عرب وجود دارد: تقوی، عصمت و... و از اعجاز قرآن، استفاده از كلمات مبهم بسیار بعید است.
4. بیشتر از منابع متاخر استفاده می‌كنند به جای رجوع به منابع قدیمی تاریخی.

بر خلاف روش معمول محققان شیعه روش ما در این تحقیق از این قرار است:

1. سندیت آیات قرآن و تفسیر هر آیه با توجه به آیات قبلی و بعدی.
2. تفسیر كلمات مورد نیاز در آیات با توجه و مراجعه به سایر آیات قرآن.
3. سندیت احادیث و روایات تاریخی در صورتیكه مخالف آیة به خصوصی از قرآن نباشد. یا مخالف روح كلی آیات و تعالیم قرآنی.
4. مراجعه به متون معتبر قدیمی و حداكثر نزدیك به زمان واقعه.
5. بررسی سند (سلسله روات) احادیث و روایات.
6. قرینه یابی برای وقایع تاریخی در لابه لای سایر متون.
7. تواتر روایات و احادیث (البته حدیث آحاد در صورتیكه به طور كامل با قرآن و سایر قرائن تاریخی منطبق شود و با عقل مخالف نباشد می‌تواند در كنار سایر مدارك قرار گیرد).
8. در نهایت برای صدور رای نهایی، تمامی موارد فوق باید عقلی و منطقی بوده و مطابق شرایط عرفی و فرهنگی همان جامعه در همان روزگار باشد.

پس روش كلی تحقیق به طور خلاصه از این قرار است:

1. ابتدا شك كن

2- خودت را در مسیر تحقیق قرار بده نه تحقیق را در مسیر خودت (و امیال و هوس‌های نفسانیت).

موضع نویسنده

پیشوای اول من علی است برای اینكه من عاشق روح دریایی او، عمق و طراوت سخن او، قلب بخشنده و چهرة همیشه خندان او، قلب رئوف او، شجاعت عجیب و دانش عمیق او، صراحت لهجه و نظرات بكر او شده ام. و ایمان دارم در روح دریایی و بلند او حتی به اندازة ذره‌ای كینه نه فقط نسبت به عمر و ابوبكر بلكه نسبت به هیچكس، وجود نداشته و یقین دارم دل او از دست مردم ما و كارهای سبك و بچه‌گانة ما خون است و امیدوارم با این نوشته‌ها او در قیامت شفیع من شود. و من وظیفة امر به معروف و نهی از منكر خودم را انجام داده باشم.

هر گروه از مسلمانان، پیشوا و مقلد خاص خودشان را دارند حتی در بین شعبات شیعه: زیدیه یا اسماعیلیه نیز از این قاعده مستثنی نیستند. شافعی امام عده‌ای بوده و امام محمد غزالی یا ابوحنیفه امام عده‌ای دیگر. من نیز از آنجا که با تحقیق به این نتیجه رسیده ام که علی و فرزندان پاکش دارای بهترین عقاید و دستورالعملهای عقیدتی و فقهی و بهترین روش زندگی بوده‌اند آنها را امام و پیشوای خود قرار داده ام. من عمیقاً معتقدم اگر کسی از صدق دل و خلوص نیت به خداوند و روز جزا و قرآن کریم معتقد باشد -پیرو هر امامی که باشد- و به کسی آزار نرسانده و دستورات دین را عمل کند و معتقد به یک خدا باشد وارد بهشت می‌شود. البته راهی که امامان ما نشان داده‌اند راهی آسانتر و زیباتر و درست‌تر و بی خطرتر و نزدیکتر و عمیق‌تر و خداپسندانه‌تر است. البته به شرطی که شیطان و انسانهای شیطان نما بگذارند و مسیر ما را منحرف نکرده و با اندیشه‌های باطل و زشت، دین ما را فاسد نکنند.و به شرطی که محبت ما نسبت به امامان پس از معرفت و شناخت آنها باشد و با عمل همراه باشد. و این محبت به وادی شرک کشیده نشود. به هر حال مسیر دیگران گر چه ممکن است صددرصد درست و کامل نباشد ولی اگر پیرو آن دقت و خلوص نیت داشته باشد قطعا او نیز از همان راه پر پیچ و خم و دشوار به بهشت خواهد رسید.

خواهش می‌كنم این نوشته‌ها را از دید عقل محض بخوان و هنگام خواندن، هر‌چه در ذهن و اندیشه داری را دور بریز، (زیرا از كودكی ما با داستانها و اوهام زیادی بزرگ شده ایم جایی كه ورد زبان مردم، كلمه لعنت به عمر است شنیدن ساز مخالف بسیار سخت و ناگوار است) گرچه برای روحیة احساساتی ایرانی این كار دشوار است ولی برای درك حقیقت جز این هیچ راهی نداری.

در اینكه حضرت علی در طول زندگی حتی برای یكبار هم مرتكب گناه نشد و از استقامتش در راه حق و حقیقت ذره‌ای كم نشد شك نكن ولی در این هم شك نكن كه: آن انسان بزرگوار، برای یكبار هم حرف زشت و ناشایست از دهانش خارج نشد حتی به كافران و مشركان. (به جز یكی دو مورد به منافقان و آن هم به صورت لعنت و لقب و آن هم در حضور خود آنها) او حتی یك حرف و یك عمل هم كه موجب ایجاد تفرقه در جامعه باشد از خود نشان نداد. او حتی برای یكبار هم در ارائة مشورت و نشان دادن راه درست به دوست و دشمن شك نكرد و به حیله و نیرنگ دست نزد و همیشه در قضاوت درباره اشخاص از دید عقل محض سخن می‌گفت و در نهایت، خداوند را داور رسیدگی به هر ظلم و ستمی معرفی می‌كرد و من اینك در اینجا قصدم باز كردن همین نكات است. هر چند ابوجهل‌ها ناراحت شوند.

حضرت علی امام اول من است و من میان خلافت و امامت قائل به تفاوتم. ایشان مردی برای تمام تاریخ و همه دوران بوده و حتی از زمان خود بسی جلوتر.

من قبل از نوشتن این مطالب، با تمرین و تكرار، سه حالت را در خودم ایجاد كردم كه این حالات را شما نیز برای خواندن و فهمیدن این مطالب باید در خود ایجاد كنید: 1- هر آنچه از قبل در اندیشه و احساس داشتم اعم از سخنرانی مداحان و وعاظ و كتابها و اشعار و فیلمها و... به دور ریختم و ذهنم را از تمام تلقینات پاك كردم 2- با دید عقل محض، به مسائل نگاه كرده و آنها را مورد بررسی قرار دادم. 3- قرآن و نهج البلاغه را ملاك اصلی خودم برای ارزیابی موارد قرار دادم. ضمناً همانطور كه خواهید دید هیچگاه به طور قطع و كامل اظهار نظر نكرده مگر اینكه واقعاً و با در نظر گرفتن تمام شرایط، مطمئن به امری شده باشم.

هرجا در این كلمات، تلخی بیشتری دیدی بدانكه همانجا حقیقت‌تر است زیرا حقیقت همیشه تلخ است.

هدف تحقیق

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: 1-3].

نیت من: بیان حقیقت و سفارش به صبر و دوری از قضاوت عجولانه درباره افراد بر مبنای افسانه‌های جعلی تاریخی است. و دوری از پیش داوری‌ها و رفتارهایی كه نتیجه‌ای جز تفرقه در امت اسلام ندارد. زیرا تنها درو كننده بذر این اختلاف‌ها: برخی دول غربی خواهند بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو می‌بینی كه نابینا و چاه است |  | اگـر خـامـوش بنشینـی گنـاه است |

«بهترین صدقه و احسان به دیگران، اصلاح میان مردم است». [پیامبر اكرم].

فرزندم اگر می‌خواهی به دست هیچ دیکتاتوری گرفتار نشوی، فقط یک کار بکن: بخوان و بخوان و باز هم بخوان.(از نامه شهید دکتر علی شریعتی به فرزندش) جالب است که اولین خطاب قرآن نیز سفارش به خواندن است: اقراء ولی آقایان می‌گویند: اسمع (بشنوید) فقط مقلد باشید. ما برایتان انتخاب می‌کنیم و بجایتان می‌فهمیم. و مبادا نکته جدیدی از لابه لای آیات قرآن بفمید زیرا ما برایتان تفسیر و توجیه و تحریف، می‌کنیم!!! و از فن شریف پرانتز گذاشتن بین آیات قرآن استفاده می‌کنیم.

حرفه من این است كه وقتی دیگران، حقیقت را نمی‌گویند، من بگویم. (برنارد شاوـ از كتاب:تو هرگز نمی‌توانی بگویی).

كسی كه گذشته را فراموش می‌كند مجبور به تكرار آن می‌شود.

وقتی دین فاسد شود همة كارها خراب می‌شود.

نویسنده‌ای كه پیام‌های نو می‌آورد، باید برای پذیرفتن طعن و دشنام مردم آماده باشد. (هاولوك الس)

اصلاح گری در دین به چه معناست؟ برای كاوش و بررسی نسبت آرای مرحوم مطهری با اصلاحات دینی توضیح مقدمه‏ای لازم است كه شاید موجب گردد به ذی‏المقدمه زیاد پرداخته نشود. مرحوم مطهری در كتاب اسلام و مقتضیات زمان، در باب دین تمثیل خوبی به كار می‏برد. می‏فرماید: دین همانند آبی است كه از چشمه‏هایی می‏جوشد و هرچه این آب از سرچشمه خود دورتر می‏شود، آلوده‏تر می‏شود. در برابر این آلودگی دو راه حل پیش پای ماست. یكی اینكه از آن آب كدر استفاده نكنیم، اما راه بهتر آنست كه به تصفیه آن آب بپردازیم. مرحوم مطهری معتقدند دستگاه تصفیه دین، عقل بشری است. این تمثیل مرحوم مطهری گویای دو نكته است: اول آنكه لااقل به نظر وی آلودگی دین اجتناب‏ناپذیر است و دوم آنكه می‏توان آن را تصفیه، یعنی اصلاح كرد. تا اینجا مورد وفاق بسیاری از افراد است، اما بحث از آنجا به اختلاف می‏رسد كه كجای دین فاسد شده است تا قابل اصلاح باشد؟ بحث من پاسخ به این پرسش است و چون اصلاح دین به هر نحو آن، از تلقی ما از اصل دین ناشی می‏شود، لذا ابتدا تلقی خود را از دین عرضه می‏كنم. من از واژه دین سه چیز را اراده می‏كنم: دین 1، دین 2، دین 3 این تقسیم‏بندی برای هر دینی از جمله اسلام صادق است. در بحث حاضر، تقسیم‏بندی من ناظر به اسلام است. دین 1: در هر دین و مذهبی، سخن كس یا كسانی بی‏چون و چرا مورد قبول قرار می‏گیرد؛ مانند پیامبر (نزد اهل سنت) و چهارده معصوم (نزد شیعیان) و اینان اشخاص غایب تاریخی هستند. مجموع سخنان این كس یا كسان در مجموعه‏هایی جمع می‏آید كه به آن «كتب مقدسه» گفته می‏شود. بر این اساس، اسلام 1 عبارتست از قرآن و مجموعه احادیث معتبر و مسیحیت 1 مجموعه عهد عتیق و عهد جدید و بوداییت 1 هم عبارت است از متنِ ذمه پادا. دین 2: دین 1 در طول تاریخ به شرح و تفسیر نیازمند است. دین 2 مجموعه آثار، رسایل، كتابها و مقالاتی است كه متكلمان، علمای اخلاق، فقها، فیلسوفان، عارفان و سایر علمای دینی به رشته تحریر درآورده‏اند. دین 3: تحقق خارجی دین 1 و دین 2، دین 3 را شكل می‏دهد. دین 3 مجموعه افعالی است كه پیروان دین در طول تاریخ انجام داده‏اند به اضافه آثار و نتایجی كه از افعال دینداران در عرصه عینی و عملی ظهور پیدا كرده است. سه نكته درباره سطوح دین: نخست اینكه فقط دین 1 است كه هر دیندار باید از آن جهت كه دیندار است آن را قبول داشته باشد. من هیچ وظیفه‏ای برای دفاع از اسلام 2 و اسلام 3 ندارم. نكته دوم: اگرچه میان اسلام 1 و 2 و 3 ارتباطهایی وجود دارد، اما جدایی‏ها و تفاوتهایی هم میان آنها هست. مثال ساده آن اینكه بخش قابل توجهی از ادبیات دینی ما، ادبیات شعری و عرفان است. اما كیست كه نداند اسلام با شعر و شاعری مخالف بوده است و قرآن در چند مورد با شعر و شاعری مخالفت صریح كرده است. نكته سوم: اسلام 3 و به طور كلی دین 3، روی هم‏رفته فاسدتر از اسلام 2 است و به همین ترتیب اسلام 2 فاسدتر از اسلام 1 است و لذا نیاز به اصلاح‏گری بیشتری دارد؛ لذا از كسی كه قصد اصلاح‏گری در دین دارد باید پرسید قصد اصلاح‏گری در كدام سطح و كدام لایه دین را دارد؟ قصد من آنست كه اصلاح‏گری دین را در سطوح سه‏گانه آن ترسیم كنم. اصلاح‏گری سطوح سه‏گانه دین‏ اصلاح‏گری در دین 1: در دین 1 دو موضع برای اصلاح وجود دارد: نخست قداست متون مذهبی كه علی‏الظاهر ناشی از صاحبان آن متون است كه خود فارغ از چون و چرا هستند. باید پرسید آیا تلقی ما از این كسان درست است یا نه؟ آیا تلقی ما از عصمت درست است یا نه؟ تلقی ما از علم غیب معصوم و یا از مفهوم ولایت تكوینی معصومین‏علیهم‏السلام درست است یا نه؟ موضع دیگر در دین 1 آن است كه چون متون مقدس نهایتاً همانند متون تاریخی هستند، همان چون و چرایی كه در مورد سایر متون تاریخی می‏توان انجام داد، در مورد اصالت و اعتبار سند این متون مقدس هم از آن جهت كه تاریخی‏اند می‏توان اعمال كرد. به هر حال دومین موضع برای اصلاح‏گری در دین 1، نقد تاریخی متنی و فرامینی كتاب مقدس است. اصلاح‏گری در دین 2: در دین 2 هم در دو موضع می‏توان به اصلاح‏گری و مداقه پرداخت. یكی اینكه آیا مفسران و شارحان دین، تلقی درستی از متون مقدس و معانی مندرج در آنها داشته‏اند یا نه؟ در موارد تعارض بین متون مقدس و حكم بین عقل، چه باید كرد و تلقی مفسران در این موارد چگونه بوده است؟ مورد دوم برای مداقه و اصلاح در دین‏2 آن است كه به پیش‏فرضهای علمی، تاریخی و زبانی مفسران و شارحان دین توجه كنیم و نیز اینكه آیا این مفسران، همه واژه‏ها و مفاهیم دینی را ایضاح كرده‏اند؟ به نظر من یكی از ادلّه اصلی دوری عملی از دین نزد برخی از دین‏گریزان، مبهم‏ماندن و ایضاح‏نكردن مفاهیم دینی است. نكته دیگر برای اصلاح این سؤال است كه آیا دین 2 از خصلت سازگاری (consistency) برخوردار است یا نه؟ به طور مثال در قرآن آمده است: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: 286]. یا ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: 29]. بر این اساس سود و زیان آدمی متوجه به عمل خود اوست. اما می‏پرسم اگر اینطور است پس خیراتی كه ما برای اموات انجام می‏دهیم به چه معناست و چه سودی برای آنها دارد؟ مثال دیگر آنكه می‏گوییم خداوند تغییرناپذیر است و از سوی دیگر هم می‏گوییم كه خداوند غضبناك و خشنود می‏شود. مطلب دیگری كه در اسلام 2 باید به اصلاح‏گری تن دهد این است كه آیا در اسلام 2 چیزی كه از جنس خرافه باشد راه پیدا كرده است یا نه؟ از ورود خرافات باید ممانعت كرد. در اینجا به طور استطرادی به مسأله روحانیان و عالمان می‏پردازم. سؤال این است كه چه پارادایم و چه الگویی بر روحانیان و عالمان دین حاكم است؟ به نظر من چهار پارادیم و چهار الگو قابل تصور است: 1. روحانیان كه شارح و مفسر دین‏اند فقط پیام‏رسان هستند. 2. آنان حاكم هستند. 3. قاضی و داور می‏باشند. 4. طبیب‏اند. در قرآن كریم در ذیل آیه: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31]. حدیثی از امام محمد باقر نقل شده است كه شخصی پرسید آیا واقعاً یهود و نصارا علمای خود را می‏پرستیدند؟ حضرت می‏فرماید: منظور آن است كه ایشان با علما و روحانیان خود، چنان رفتاری می‏كردند كه فقط با خداوند می‏توان آن رفتار را داشت، یعنی فقط خدا را می‏توان موجودی دانست كه سخنش فوق چون و چرا باشد، در حالی‏كه این قوم با علمای خود چنین معامله‏ای می‏كردند. این تلقی از روحانیت كه به نظر من روحانیت‏پرستی است به خودی خود یكی از مواضع اصلاح در دین 2 و اسلام 2 است. البته نقد روحانیت‏ پرستی به معنای روحانیت ‏ستیزی نیست. اصلاح‏ گری در دین 3: به نظر من در اسلام 3 چهار دسته خطا امكان وقوع دارد و لذا چهار نوع اصلاح‏گری نیز لازم است. فرد دیندار به چهار شكل ارتباط برقرار می‏كند: رابطه هر فرد با خود، با خدا، با دیگران و با جهان. در هر یك از این ارتباطها نادرستی‏هایی ممكن است رخ دهد كه عبارت‏اند از: رابطه هر فرد با خود: نخستین ناراستی در این مورد احساس بی‏ارزشی فرد است؛ زیرا دین اساساً بر دو چیز، یعنی محدودیتهای انسان و دیگری نیازهای انسان تأكید بسیار دارد و این تأكید به شدت مستعد سوء برداشت است. دومین عارضه، خود محدودسازی است. مورد سوم، خودشیفتگی است كه فرد خود را بیش از آنچه هست بپندارد و مورد دیگر نیز روحیه تقلید و تعبد است؛ رابطه هر فرد با دیگران: ناراستی‏ها در این حوزه عبارت‏اند از: پیشداوری در مورد دیگران، برخورد تبعیض‏آمیز (خواه تبعیض دینی و خواه تبعیض غیردینی) و عدم مدارا و تسامح با دیگران؛ رابطه هر فرد با جهان: ناراستی‏ها و خطاهای ممكن در این بخش عبارت‏اند از: تعصب، التقاطگرایی، خرافه‏پرستی یا ساده‏انگاری، رابطه فرد با خدا: ناراستی‏ها در این زمینه عبارت‏اند از: تصورات ناصواب درباره خدا، عقلانی‏سازی بیش از حد دین، تكه‏تكه سازی دین، آخرت‏گرایی، تحجر. به نظر من مرحوم مطهری در حوزه اسلام 1 هیچ اصلاح‏گری نداشته است. در حوزه دین 2 و اسلام 2 به طور جسته و گریخته اصلاح‏گری‏هایی از ایشان شاهدیم. اما عمده همت اصلاحگرانه مرحوم مطهری در حوزه دین 3 و اسلام 3 صورت پذیرفت. اشاره‏ 1. تقسیم‏بندی ایشان از اسلام به اسلام 1 و 2 و 3 خود جای تأمل و تردید دارد. تا كنون شنیده نشده است كه كسی رفتار مؤمنان و عالمان دینی را «اسلام» بخواند و اساساً چگونه می‏توان اعمال متدینان را كه آمیزه‏ای از رفتارهای گوناگون وبعضاً متناقض است، به اسلام منتسب كرد. تعبیر «اسلام 2» نیز با مبنای ایشان چندان سازگار نیست. كسی كه معتقد است ما می‏توانیم قرآن و روایت را فهم و اصلاح كنیم و تنها باید از آن دفاع كنیم(برخلاف نظریه قبض و بسط كه رابطه ما را با متون دینی منقطع می‏شمارد) نمی‏تواند بر فهمها و برداشت‌های دیگران نام «اسلام» را اطلاق كند. پس بهتر است بگوییم ما با اسلام (یعنی منابع اصیل وحیانی) و تفسیرهای مختلف از اسلام مواجه هستیم. به هر حال معلوم نیست وجه تسمیه اسلام بر مجموعه دوم و سوم چیست؟ 2. اثبات اینكه میان اسلام 1 و 2 و 3 (به تعبیر ایشان) تفاوتهایی وجود دارد، چندان مشكل نیست؛ اما استدلال ایشان به رواج اشعار در فرهنگ دینی درست نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد كه قرآن كریم همه انواع شعر را مردود شمرده باشد و سیره پیامبر و ائمه‏علیهم‏السلام بهترین شاهد بر این مدعاست كه قرآن شعری را مذموم دانسته است كه مایه گمراهی است: ﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ٢٢٤﴾ [الشعراء: 224]. 3. در كلام نویسنده محترم، ناسازگاری دیده می‏شود. می‏پرسیم: اگر اسلام 1 فاسد است و نیازمند اصلاح (نكته سوم)، پس چگونه باید آن را قبول داشت و تنها دفاع از آن را وظیفه خود دانست (نكته اول)؟ و اگر از اسلام 1 با آنكه فاسد است، می‏توان دفاع كرد پس چرا از اسلام 2 و 3 نمی‏توان دفاع كرد؟ 4. بنا بر نظر ایشان، قرآن و سنت قطعی (اسلام 1) نیز فاسد و نیازمند اصلاح است. این نكته علاوه بر اینكه با مبانی مسلم اسلامی و با ادله كلامی سخت منافات دارد، از منظر اصول دین‏شناسی نیز قابل تأمل و تردید جدی است: الف) اساس دین بر تقدس (sanctity) و مرجعیت (Authority) است. اگر این دو ویژگی از وحی و دین گرفته شود، پس دیگر از چه روی آن را دین می‏نامیم؟ و چه فرقی میان دین و دانشهای متداول بشری وجود دارد؟ ب) اگر قرار باشد به زعم نویسنده، متن وحی نیز اصلاح شود، باید پرسید كه چه كسی و با چه علم و معرفتی می‏تواند كلام خداوند حكیم و علیم را نقد كند؟ اگر دانش محدود بشر برای اصلاح متون دینی كافی است، پس چه نیازی به هدایت‏گری دین وجود دارد؟.5 این مطلب كه تلقی ما از عصمت و علم غیب و.. چیست، بنابه تعریف نویسنده گران‏قدر به اسلام 2.مربوط است، نه به اسلام؛ حال آنكه ایشان اصلاح این تلقی را از موارد اصلاح اسلام دانسته‏اند. 6. قرآن كریم یك متن تاریخی صرف نیست كه حجیت و سندیت آن مانند سایر متون تاریخی صرف مورد چالش قرار بگیرد. معجزه‏ بودن قرآن كریم از وجوه گوناگون راه را بر این نوع شبهات كاملاً بسته است. 7. اولاً: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: 286]. و ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: 39]. از آیات قرآن، یعنی اسلام 1 است، نه اسلام 2؛ثانیاً بهره‏برداری اموات از خیراتی كه زندگان برای آنان می‏دهند نیز بر اساس احادیث و سنت، یعنی اسلام 1 است. همچنین مسأله تغییرناپذیربودن خداوند و غضبناكی و خشنودی او نیز از اسلام‏1 است. حال آنكه نویسنده این موارد را از نمونه‏های نیازمند اصلاح در اسلام 2 می‏داند. افزون بر آنكه این موارد و صدها مورد دیگر از این دست از دیرباز مورد بحث قرار گرفته و معمولاً پاسخهای روشن و قانع‏كننده‏ای یافته‏است. (منبع این قسمت: سایت بازتاب اندیشه نویسنده معلوم) هدف من در این تحقیق فاش كردن این سطح سه گانه برای شماست.

من قصد انتشار مطالب این تحقیق را نداشتم ولی چند چیز مرا وادار به انجام این كار كرد: 1- نهی از منكر 2- حدیث: حق را بگو اگر چه هلاك تو در آن باشد كه در حقیقت نجات تو در آن است.

بزرگترین منكر، كسانی هستند كه زیر پوشش دین، در حال فاسد كردن دینند.

من تا 2 سال قبل، مانند میلیونها ایرانی دیگر فكر می‌كردم راه و روش من بهترین است و در روز قیامت جایم وسط بهشت است!‌ ولی دست بر قضا و به لطف دروغگویی عجیب یك روحانی (شاید هم لطف الهی بوده) در راه تحقیقی افتادم و به مرور و با كمال تعجب فهمیدم نه تنها جایم وسط بهشت نیست بلكه با ادامة چنین عقاید و راه و روشهایی، سر از وسط جهنم در می‌آورم! و اكنون یا تمام وجود و با ایمان كامل قلم به دست گرفته ام و می‌خواهم فقط به هموطنانم هشدار دهم.

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن نباش كه نشنید یا شنید.

برخی از شدت بی دینی و بی خدایی، روحانیت و روضه خوانی و عقاید شیعی را می‌كویند ولی من از شدت علاقه به اسلام و خدا و قرآن در این تحقیق به عقائد خرافی و افسانه‌های پوچ شما تاخته‌ام.

دوری از نفاق: آیا این نفاق نیست كه دم از هفته وحدت بزنیم ولی در دل با ابوبكر و عمر و سایر افراد مورد علاقه سنی‌ها كینه داشته باشیم. (عكس این قضیه را مجسم كنید كه مثلاً سنی‌ها با حضرت علی بد بودند ولی می‌خواستند هفته وحدت براه بیندازند!).

طبق اصل تز و آنتی تز، تنها راه بقای روحانیون صفوی، دشمنی با سنی‌ها یا سایر ادیان و ملل و داغ نگهداشتن آتش این دشمنی است پس این کتاب را بخوانید تا بفهمید اولین دشمن این ملت، جهل و نادانی و دومین دشمن آنها کسانی هستند که از این نادانی سوء استفاده می‌کنند.

باز کردن مسائل کهنه تاریخی کار بسیار زشتی است و من واقعاً از آن بیزارم ولی متاسفانه سال‌هاست که این داستان‌ها به صورت متناوب و دوره‌ای مستمسک عده‌ای شده تا دکان خود را با آن داغ نگاه دارند (خاصه هر گاه رو به سردی می‌رود) به همین دلیل من علیرغم میل باطنی دست به کار این تحقیق شدم تا خواننده با مطالعه آن دیگر زیر تلقینات مداحان و نویسندگان متعصب و روحانیون مغرور از خود راضی قرار نگیرد و ناخواسته جزو عمله‌های آنها نشود و تنها خواهشم این است که پس از درک حقیقت، این مسائل کهنه تاریخی را به دور ریخته و از اطراف این جماعت،دور شده و به جای کشمکش بیهوده با سنی‌ها، در راه آبادانی و سربلندی ایران و جامعه بشری تلاش کنند.

هدف من از مطالب حاضر در این كتاب، نه این است كه سنی‌ها شیعه شوند و نه اینكه شیعه‌ها سنی شوند! هدف من فقط این است كه شیعه متوجه كلاهی كه 1400 سال عموماً و 400 سال پس از صفویه خصوصاً سرش گذاشته بشود و بفهمد بسیاری از داستان‌هایی كه خورد او داده‌اند دروغ است.

شک: اولین و اساسی‌ترین اصل شروع هر تحقیق است. به همین دلیل، خوارج و ابوجهل‌ها و متعصبین قشری هیچگاه نمی‌توانند در رابطه با اصول دین (توحید، نبوت، عدل، معاد و امامت) بر مبنای تحقیق، به نتیجه‌ای برسند و هر چه دارند بر مبنای تقلید محض از چرندیات گذشته گان و تاثیر صرف از جو و فرهنگ زمانه است. برای همین به اعتقادات آنها هیچ اعتمادی نیست. شک، اصل اساسی هر تحقیق است[[96]](#footnote-96) برای همین نمی‌توان به کسانی که افسانه‌های قدماء را نشخوار می‌کنند عنوان محقق داد. بسیار مسخره است که می‌گویند تو باید در اصول دینت تحقیق کنی ولی مراقب باش که: باید حتماً به همین نتایجی که ما رسیده‌ایم برسی وگر نه تحقیق تو بی‌اعتبار است و خودت را در مظان ارتداد و کفر و سنی گری و التقاط، قرار می‌دهی! من در تمام عمرم حتی برای یک لحظه در وجود یک خدا، در وجود جهان غیب و معاد، در حقانیت محمد و علی حتی شک هم نکرده ام ولی شک هم ندارم که هر چه به من در این زمینه گفته‌اند دروغ محض بوده است! و خدا و نبی و امام و در یک کلام: اسلامی که معرفی کرده‌اند اسلام حقیقی نیست. البته درک این پارادوکس برای چشم‌های کوته بین گنجشکی بسیار دشوار است[[97]](#footnote-97).

عده‌ای از علمای شیعه در قرن چهارم هجری دست به چند اجماع زدند مانند اینكه رحلت نبی اكرم در روز 28 صفر بوده (بدون در دست داشتن روایتی) و یا اجماع بر لعن و تكفیر عمر و ابوبكر و... حتی شیعه نیز علماء و مجتهدین خود را هر قدر هم خوب بوده باشند معصوم و عاری از خطا و اشتباه نمی‌داند و اكنون خواننده عزیز در این تحقیق متوجه غلط بودن تعدادی از این اجماعهای علماء هزارسال قبل می‌شود و در صورت اثبات چنین چیزی هیچ دلیل عقلی و منطقی وجود ندارد مانند آباء و اجدادمان كه مدت 10 قرن است پاره‌ای اصول غلط را دست به دست می‌گردانند و تحویل نسل بعدی می‌دهند ما نیز چنین روشی را اتخاذ كنیم. لازم به ذكر است ما در این كتاب جعلی بودن تعداد زیادی از روایات و داستان‌های مورد استناد شیعه را قویاً اثبات می‌كنیم.

هدف دیگر من از نوشتن این کتاب برداشتن اولین قدم جهت تشکیل یک امپراطوری مقتدر اسلامی با اتحاد کلیه ملل مسلمان است و از آنجا که هموطنان به ظاهر شیعه من، اصلی‌ترین مانع بالقوه در این راهند من قصد دارم موانع فکری این اتحاد را از مغزهای آنها بیرون بکشم ان شاءالله. (البته اگر خوارجی که چشمهایشان فقط تا نوک نیزه را می‌بیند اجازه دهند).

در كتاب‌های تاریخی قصه‌هایی وارد شده (حتی زیر عنوان مقدس كتب حدیث) كه یا از پایه دروغ است و یا شاخ و برگ زیادی به آن داده شده به نحوی كه اصل ماجرا را دگرگون كرده است. سپس در زمانهای مختلف، عده‌ای افراد سود جو كه انگیزه اصلی آنها: تحریك احساسات مردم جهت كسب شهرت،‌ حفظ موقعیت، بسط منافع مادی و اقتصادی و از همه مهم‌تر: رسیدن به اهداف سیاسی بوده، داستان‌های مشخصی را به نفع مقاصد خود از بین این كتب انتخاب كرده و پس از كم و زیاد كردن و دستكاری كردن در حضور عوام، آن داستان‌ها را با جهت‌دهی خاص خود بیان می‌كرده‌اند و اینك، اولین هدف من در اینجا باز كردن مشت دروغگوها و شیادان است. به این دلیل كه در عصر فعلی بسیار زشت است كه چنین دكان‌هایی هنوز در كشور ما باز باشد. زیرا چنین مواردی به عنوان نشانه بی‌حالی و یا نادانی مردم ما در تاریخ ثبت خواهد شد.

من در این تحقیق به طور قاطع و به طریق کاملاً علمی و مستند و مستدل و به دور از هرگونه کلی گویی و استفاده از کلمات مبهم و سردرهوا برای تو ثابت می‌کنم که حضرت عمر و حضرت ابوبکر نه تنها جهنمی نیستند بلکه وسط بهشتند و اگر کسی جهنمی باشد علامه‌ها و مداحان و نویسندگان دروغگوی تفرقه افکنند. و باز هم می‌گویم من شیعه هستم و تا آخر عمر، شیعه باقی می‌مانم ولی به هیچ وجه خر نمی‌شوم و اجازه هم نمی‌دهم مرا خر فرض کنند.

در زمان‌های قدیم و در کتب نویسندگان گذشته مسائل و موضوعات به صورت کلی و پا در هوا و جدلی قضاوت می‌شد ولی اکنون دانشمندان عقیده دارند برای شناخت دقیق و کامل یک موضوع باید آنرا در حد توان به کوچک‌ترین جزء تقسیم کرد و من در این تحقیق تا حد امکان هر مساله و موضوعی را خرد و کوچک کرده‌ام.

دکتر ازغدی: «نمی‌شود با یقینهای ارثی سپری کرد.این یقینهای ارثی صدبار از شک، شکننده‌ترند. ما با چشم بسته به دنیا می‌آییم و با چشم بسته هم می‌میریم لااقل در این میانه با چشم بسته زندگی نکنیم! نمی‌شود در تاریکی عقلی و معنوی حرکت کرد و وقتی می‌پرسند: چرا؟ ما قهر کنیم و پیاده شویم. همین به ظاهر ساده‌ترین سئوال‌های ساده، مهم‌ترین سئوال‌ها هستند. بچه وقتی سئوال می‌کند او را مسخره می‌کنیم زیرا جوابش را نمی‌دانیم!... آدم‌های ساده لوح وقتی شرک و توحید قاطی می‌شود قادر به درک آن نیستند». (و واعجبا كه همین آقای دكتر، تئوریسین خوارج به اصطلاح حزب اللهی است!!!).

بستن باب دروغ: اگر جلوی دروغ را نگیریم. این خشت كج و پایه بی بنیاد، موجب انهدام پایه و اساس مذهب شیعه یا مسخ شدن و انحراف آن خواهد شد. مثال روشن آن آقای مداحی بود كه در عاشورای 83 گفت: لا اله الا الزهرا!!! و یا شعر آقای عصار درباره علی اكبر: گفت لشکر او رسول الله بود گر خطا نبود خود الله بود!!! یا مداحی كه گفت من سگ حسینم و بعد صدای سگ از خود درآورد!!! ممكن است بگویید چرا اینهمه مته به خشخاش می‌گذاری. گر چه کار از خشخاش گذشته و کوهی شده ولی در زمینه شرك باید مته به خشخاش گذاشت. چون توحید، اولین اصل دین است و خداوند در قرآن گفته: از هر چه خواستم می‌گذرم به جز شرك. به همین دلیل، باید اولین نغمه هر شركی را در نطفه خفه كرد وگرنه به مرور این خشت کج تمام جامعه را در خود فرو می‌برد.

بسیاری از احادیث دروغین آیاتی از قرآن را با شان نزولهایی جعلی به خدا می‌بندد و به قول خداوند: ومن اظلم ممن ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: 93]. «كیست ظالم‌تر از آن كسی كه به خدا دروغ می‌بندد». و یكی از اهداف من در این كتاب، نشان دادن این دروغ‌هایی است كه به خداوند بسته‌اند.

بسیاری از شیعیان معتقد در خلوت تنهایی از خودشان بارها این سئوال را كرده‌اند كه مردم ما بهترین مذهب و روش و اعتقادات خالصانه را داشته‌اند پس چرا اوضاع روز به روز اوضاع فرهنگی و دینی و اعتقادی و سیاسی و اقتصادی و... كشور ما رو به سوی انحطاط می‌رود عزیزان من اگر این كتاب را با دقت و حوصله تا آخر بخوانید علت این موضوع را به خوبی خواهید فهمید.

اعراب، سخنی دارند تحت این مضمون: ذم بما یشبه المدح. توضیح آن یعنی اینكه: برای نابود كردن یك چیز، خوب به آن حمله نكن بد از آن دفاع كن! رضا شاه با تمام توپ و ترشش (و با حمایت انگلستان) نتوانست چادر را از سر زنها بردارد. ولی افراد به ظاهر حزب اللهی خوارج با نهی از منكرهای غلط و احمقانه خود، به خوبی این وظیفه را انجام دادند و اكنون به جایی رسیده‌ایم كه می‌بینید! در مورد دفاع از حضرت علی‌ و آرمان‌های واقعی تشیع و راه آن بزرگوار نیز -دقیقاً با طرفداری‌ها و دفاع‌های بی‌جا و احمقانه- دارد چنین اتفاقی می‌افتد و من می‌خواهم تا دیر نشده به سهم خودم كاری انجام داده باشم.

1400 سال به صورت اعم و 400 سال (از زمان صفویه) به طور اخص،‌ جنگ بیهوده لفظی و تاریخی میان شیعه و سنی شكل گرفته و هر كس در این زمینه چیزی نوشته برای خنك شدن دل خودش و خالی كردن عقده و یا كسب وجهه در میان توده، مقاصد سیاسی و... بوده است (آن هم در پس زمینه‌های قومی و فرهنگی خاص هر دوره) یك نفر نبوده كه بنشیند و خالی از تعصبات فرقه‌ای این موضوع را تجزیه و تحلیل كرده و به این بحث مضر و حتی بیهوده و تفرقه افكن خاتمه دهد و به همین دلیل، این موضوع، همچنان تا به زمان حال، كش پیدا كرده است. امید آنكه با این تحقیق، شاهد ختم این مسائل باشیم.

بدبختی شیعه از زمانی شروع شد كه مسائل مبهم و جعلی تاریخی، بدون كارشناسی علمی، و همراه با تاویل‌ها و غرض ورزی‌های شخصی و جاهلانه برخی افراد، وارد فرهنگ عوام شد و در رگ و ریشه آنها جا خوش كرد.

برای ریشه كن كردن هر مشكلی باید علل اصلی مشكل ریشه كن شود. اگر شخصی از دیگری طلبكار است و به این خاطر با هم قهرند و شما می‌خواهید آنها را با هم آشتی دهید باید پول طلبكار پرداخت شود (توسط شما یا بدهكار و یا شخص ثالث) حتی اگر شما در ظاهر بین آنها آشتی برقرار كنید كینه به قوت خود باقیست. كار دولت ما، هفته وحدت و شعارهای و نمایش‌های ما (كه كار همیشگی ماست) نیز از همین قرار است. چقدر هزینه كه در طول این 25 سال خرج نشد و آنگاه هیات دیوانگان حسین با یك مراسم عمركشان، همه رشته‌ها را پنبه كرد و سی دی این مراسم در كشورهای عربی پخش شده و... برای همین باید ریشه تفرقه را خشكاند. شیخ شلتوت با اینكه برادران سنی ما در اكثریت بوده و این ما هستیم كه خلفای آنها را سب و لعن می‌كنیم با اینهمه مذهب تشیع را رسمی اعلام كرد آیا ما نباید گام بعدی را برداریم. و اكنون هدف من یافتن پاسخی عقلی،‌ تاریخی و منطقی برای كینه‌ها و بغض‌های بی پایان و بیهوده است.

تعریف و تمجید كردن، خیلی راحت است و همه را طرفدار تو می‌كند و همه از تو خوششان می‌آید. ولی تحمل انتقاد،‌ سخت و ناممكن است. زیرا حرف حق تلخ است. ما ادعای تشیع داریم. حضرت علی در نامه خود به مالك اشتر می‌نویسند: باید نزدیكترین افراد به تو منتقد‌ترین و مخالف‌ترین آنها نسبت به تو باشد ولی خدا وكیلی آیا در كشور ما (چه مردم و چه حكومت) اینگونه‌اند؟

كسی كه با نشان دادن دروغها قصد ایجاد اتحاد با سایر مسلمین را داشته و می‌خواهد به حقیقت اسلام پی ببرد منحرف و التقاطی نیست. التقاط و انحراف واقعی آنجاست كه به دروغها پرو بال می‌دهند و در راستای منافع دول استعمار گر حركت می‌كنند كسی كه نه نیت شهرت دارد و نه در پی باز كردن دكان است و نه دنبال منافع مادی است منحرف است یا كسان دیگری كه اینگونه‌اند؟

تشیع را دشمنی با عمر، تعریف کرده‌اند. زیرا او ستون اصلی تشیع یعنی وجود نص در خلافت علی را لگدمال کرد. من می‌خواهم در ابتدا این نکته را از ذهن شما خارج کنم تا آمادگی پیدا کنی که بفهمی تشیع حقیقی چیز دیگری است. و با اطمینان کامل و صد در صد برای تو ثابت می‌کنم که غصب خلافتی در کار نبوده است.

تشیع را خلافت بلافصل حضرت علی معنی کرده‌اند و درد دل علی با چاه به خاطر غصب خلافت و تصرف فدک! من به تو می‌گویم روح و اندیشه علی محو عظمت جهان هستی و خالق مقتدر و بی‌همتای آن و غرقة حیرت بوده و آن غش کردنها در نخلستانهای مدینه به خاطر خلافت نبوده است. به قول مولوی:كار پاکان را قیاس از خود مگیر. علی مثل شما به حکومت علاقه‌ای نداشته است. و باز هم به قول مولوی:

آنكه دشمن را بدین سان پی كند حرص میری و خلافت كی كند.

من در بین توده شیعه بزرگ شدم و خودم نیز شیعه بوده ام. من با افكار هموطنانم از نزدیك آشنایی كامل دارم. تا وقتی كه تنفر از عمر و ابوبكر در رگ و ریشه آنها جا خوش كرده است هیچیك از مردم ما از قاضی گرفته تا دكتر و شهردار و فرماندار و... نمی‌توانند به هموطنان اهل سنت كه یك پنجم جمعیت ایران را تشكیل می‌دهند خدمت كنند و یا نگاهی دوستانه داشته باشند. به همین دلیل این هموطنان عزیز در مظلومیت به سر می‌برند. هدف من از نوشتن این كتاب روشن شدن ذهن متصدیان امور و پاك كردن زنگار كینه‌های بی‌جاست.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: به جز شرک، هر گناه دیگری را اگر خواستم می‌بخشم. و من نمی‌توانم باور کنم که شیطان ما را به حال خود واگذاشته و تشیع صفوی که در رگ و ریشه اشباح الرجال ایرانی جا خوش کرده خالی از شرک است و یکپارچه توحید محض! پس مراقب باشید شیطان، شما را با خوش خیالی‌های واهی به دوزخ نکشاند که عذابش غیر قابل تحمل است.

می دانیم كه مجازات تهمت در اسلام بسیار سنگین است، به خصوص اگر نسبت به كسانی باشد كه مرده‌اند[[98]](#footnote-98) و در شكل گیری اسلام نقشی (هر چند كوچك داشته‌اند‌)[[99]](#footnote-99) با خواندن مطالب این تحقیق و با بدبینانه‌ترین نگاه حتی اگر 5 درصد احتمال بدهیم كه ما در قضاوتهای خود نسبت به این افراد اشتباه كرده ایم آیا شب اول قبر سختی نخواهیم داشت؟ و آیا می‌توانیم بگوییم كه ما پیرو گذشته‌گان[[100]](#footnote-100) یا دنباله رو بزرگانمان بودیم؟[[101]](#footnote-101) و خداوند نمی‌گوید: شما هم عقل داشتید و هم قرآن؟ و مگر من در قرآن نگفته بودم آنچه را كه نسبت به آن علم و یقین ندارید پیروی نكنید؟[[102]](#footnote-102).

می‌دانید اگر فقط چهار كشور مسلمان خاورمیانه با هم متحد می‌شدند می‌توانستند دنیا را به زانو در آورند؟ زیرا هم نیروهای مخلص و از جان گذشته در كشورهای عربستان‌، ایران و عراق و افغانستان وجود دارد. هم منابع عظیم نفت و گاز... ولی صهیونیست و ایادی پیدا و ناپیدای داخلی او مگر اجازه اتحاد می‌دهند؟ در صورتیكه حضرت علی با دست بیعتی كه با حضرت ابوبكر داد باعث شد كمر ابرقدرتهای آن زمان یعنی ایران و روم، توسط مشتی عرب فقیر، در هم شكسته شود و افسوس بر ما كه پیرو واقعی آن حضرت نیستیم و فقط شده‌ایم مایة ننگ.

یكی از سیاست‌های شیطانی، آن است كه عقاید و علایق مردم را به حدی تشدید كنی كه با افراط همه از آن سوی پشت بام سقوط كنند. مخالفت نمی‌كند، موافقت را بیش از حد شدت می‌دهد، در انجام فرایض دینی، در عزاداری، در اظهار عشق و علاقه،‌ من این سیاست شیطانی را برایت افشا كردم دیگر خود دانی.

وقایعی كه در تاریخ نقل شده به هیچ وجه، معیار مناسبی برای شناخت كامل افراد نیست به خصوص اگر درباره آن روایات، اتفاق نظری نبوده و به صورت ضد و نقیض نقل شده باشد. زیرا می‌بینیم در زمان حال با وجود این همه رسانه و تكنولوژی و با اینكه همه ما زنده و شاهدیم، چقدر (به خصوص توسط دولتها و رسانه‌ها و كارمندان مذهب) شاهد قلب مكرر واقعیاتیم. اكنون چگونه بر مبنای اخباری كه قرنها پیش اتفاق افتاده حكم قاطع می‌دهیم، نمی‌دانم؟ (آن هم اخباری كه 250 سال پس از پیامبر اكرم از صورت شفاهی به صورت مكتوب درآمده است)[[103]](#footnote-103).

سنی و تسنن، شیعه و تشیع دو مساله جدا از هم است. و گر نه سنی و شیعه هر دو مسلمانند و انسان و از امت رسول خدا. اگر درست نگاه كنیم خدای ما یكی است. پیامبرمان یكی است. كتابمان یكی است. قبله و... و حتی آنها امامان ما را نیز به عنوان انسانهایی بزرگوار و دانشمند قبول دارند. تمام بدبختی ما از دست علمای نادان دو طرف است كه با كشاندن مباحث فقهی و تاریخی به میان مردم كوچه و بازار، باعث دشمنی میان ملل مسلمان شده‌اند و می‌دانیم كه هیچ چیز نزد خداوند مبغوض‌تر از اختلاف و جدایی نیست پس خدا لعنت كند هر كسی را كه دانسته یا ندانسته بذر اختلاف می‌پاشد تا دول مخالف اسلام، آنرا درو كنند.

نمی‌شود مرتب دم از اتحاد زد و ژست آنرا گرفت ولی جلوی مداحان دروغگو و نویسندگان مزدور را نگرفت. تا آنها با سمپاشی در جامعه به تفرقه میان جوامع اسلامی دامن بزنند و ما هم دلمان خوش باشد كه در طول سال یك هفته به نام هفته وحدت داریم در حالیكه بلندگوها از صبح تا شب و در طول 365 روز سال در جشن و عزا در دست آدمهای بی شعور است.

ممكن است برخی از خوارج بگویند كه با مطالب این كتاب، اساس دین مورد هجوم قرار گرفت. و مردم گمراه شدند و از دین بیزار. ولی باید بدانیم كه خرافات و دروغها و كینه‌ها و تفرقه‌های بیهوده است كه جوانان را از دین زده می‌كند. همین مسائل است كه دین را منحرف می‌كند. التقاط حقیقی مواردیست كه ایجاد تفرقه و نفاق می‌كند. و كسی كه نه نیت مشهور شدن دارد (زیرا خلاف عرف رایج سخن می‌گوید) نه در پی باز كردن دكان است و تمام هدفش ایجاد اتحادیه اسلامی (در برابر اتحادیه اروپایی و صهیونیستی و سرمایه داری جهانی و...) است نمی‌تواند منحرف باشد.

نهج البلاغه را باز كنید در جای جای آن، سخن از این آمده كه مراقب باشید فریب دنیا را نخورید. پس از آن به تقوای الهی و دوری از گناهان سفارش شده. و بعد دقت در نشانه‌های الهی در طبیعت و سرگذشت تاریخ و جوامع و... یعنی اینكه این امور مهمتر از چیزهای دیگر است حالا نگاه كنید ما را سرگرم حواشی كرده‌اند و شیطان هم براحتی كار خودش را پیش می‌برد.

از آخرین وصایای حضرت علی پس از ضربت خوردن: از پیغمبر شنیدم كه فرمود سازش دادن میان مردم و ایجاد وحدت از نماز و روزه افضل است و دین را هیچ چیز مانند اختلاف و نفاق پراكنده نمی‌سازد...[[104]](#footnote-104) (مایه ننگ مداحان و وعاظ نادان دو طرف و نویسندگان متعصب نادان از هر دو طرف).

آن حضرت همچنین در جنگ نهروان به خوارج می‌فرماید: آیا همین كه خدای ما و پیامبر ما و كتاب ما یكی است برای شما كافی نیست (‌جهت حفظ اتحاد در جامعه اسلامی) حال من می‌پرسم: آیا سنی‌ها از خوارج بدترند؟ ما كه در بیشتر چیزها با آنها هم عقیده ایم چرا با رفتارهایی بچه‌گانه آب به آسیاب سرمایه‌داران غربی ریخته و كشورهای همسایه را با خود دشمن می‌كنیم‌؟ (آنها حتی 12 امام ما را بهتر از خود ما می‌شناسند و بیشتر قبول دارند بر خلاف ما كه به عمر و ابوبكر كه مورد علاقه آنهاست ناسزا و لعن می‌فرستیم).

نكته بسیار عجیبی در كتب شیعه وجود دارد و آن اینكه با جد و سعی فراوان از برادران اهل سنت می‌خواهند عقیده شیعه را قبول كنند. روزی خود من به یك نفر سنی همین مطلب را گفتم و او با تعجب پاسخ داد: ما امامان شما را بهتر از خود شما می‌شناسیم و بیشتر از شما قبول داریم، این شما هستید كه به عمر و ابوبكر لعن و ناسزا می‌گویید. و من به فكر فرو رفتم و با خودم گفتم: نه ما نعوذبالله از حضرت علی بهتریم و نه سنی‌ها از حضرت عمر و حضرت ابوبكر. با اینهمه می‌بینیم حضرت علی 25 سال با خلفاء رفت و آمد داشته و به آنها مشورت می‌داده همسر آنها را پس از فوتشان به همسری می‌گرفته و... ولی اكنون شیعه و سنی در نبردی بیهوده‌اند و چه بسا حضرت علی به همراه سایر خلفاء وارد بهشت شوند و متعصبین از هر دو طرف به دوزخ بروند!.

در انتها باید گفت: تاریخ، بهترین قاضی است و گذشت زمان پرده از چهره‌ها كنار می‌زند. ما در بین اكثر ملل جهان، اختلاف نظری درباره خونخوار بودن هیتلر و شارون و چنگیز نداریم. و همینطور بیشتر مواردی كه مقصران آن در تاریخ مشخص و محكوم شده‌اند. حالا اگر از نه دهم مسلمانان و تمام محققین غیر مسلمان، و حتی تعدادی از مطلعین شیعه، نظرشان را درباره عمر و ابوبكر سئوال كنی خواهی دید كه نظر آنها با نظر عوام و مداحكها و علامكها، بسیار متفاوت است.

ایجاد اتحاد واقعی با شعار و نمایش و هفته وحدت و... امكان پذیر نیست. بلكه راه حل اساسی آن است كه دروغهایی كه باعث ایجاد كینه و میان شیعه و سنی شده را ریشه كن كرد و از مغز آنها بیرون كشید. ولی متاسفانه چون این دروغها ریشه در اعتقادات و احساسات مذهبی دارد، نابودی آن بسیار دشوار است. و تا این كار صورت نگیرد برخی از هموطنان احمق من در هیات دیوانگان حسین کاشان، مراسم عمر‌كشان راه انداخته و یك نفر یهودی فیلم این مراسم را به صورت سی دی در كشورهای عربی پخش كرده و ما هنگامی كه خبر سر بریدن شیعه‌ها را می‌شنویم تعجب می‌كنیم و به سنی‌ها فحش می‌دهیم. در صورتیكه اگر آنها یك هزارم رفتار ما نسبت به علی داشته باشند ما هم سر آنها را می‌بریم. و من نمی‌دانم این آقایان، روز قیامت جواب حضرت علی و جواب خداوند را چه می‌دهند. (البته خدمت برادران اهل تسنن باید عرض كنم این عده در ایران در اقلیت كامل بوده و اكثریت مردم ایران و حتی بسیاری از شیعیان تندرو این دیوانگان را قبول ندارند).

برخی از به ظاهر علامه‌ها و مداحان و نویسندگان با استناد به برخی از روایات مجعول تاریخی‌، ‌به راحتی آب خوردن، دروغ‌هایی را از ناحیه آیات الهی بر ساحت مقدس خداوند می‌بندند و یكی از دلایل من از نوشتن مطالب حاضر، پاك كردن این تهمتها از دامن منزه الهی است حتی اگر بنا شود خونم بر زمین ریخته شود. زیرا من می‌دانم و اگر نگویم در آن دنیا نمی‌دانم با چه رویی در پیشگاه خداوند بایستم.

آیا شیعه، حق سب و لعن خلفاء را دارد؟ من عداوت و كینه‌ای شخصی با افراد دروغگویی مانند بنگاه داران و مداحان دارم و یكی از دلایل عمده من از نوشتن مطالب این كتاب، رسوا كردن دروغگویان است[[105]](#footnote-105). البته باید گفت اگر به این سئوال پاسخ منفی بدهیم و آنگاه یك هفته از سال را هفته وحدت اعلام كنیم هیچ دردی دوا نمی‌شود زیرا تا وقتی در رگ و ریشه شیعه این تفكر اشتباه وجود دارد كه عمر قاتل دختر پیامبر و غاصب خلافت بوده است و دستور خدا را زیر پا گذاشته محال است كینه‌ها پاك شود و اتحادی حاصل.

وعاظ و مبلغین شیعه فکر می‌کنند با موضع گیری در برابر حضرت عمر و ابوبکر و در برابر سنی‌ها خود را در گروه حضرت علی ـ شیعه ـ قرار می‌دهند و اینگونه به بهشت می‌روند در حالیکه دقیقاً همین نکته باعث دوزخی شدن آنها می‌شود.

یكی از اصول مذهب ما امامت است. و می‌دانیم كه پذیرفتن اصول دین، تحقیقی است و نه تقلیدی. حال: تفاوت امامت و خلافت در چیست؟ و چرا شیعه این دو را یكی می‌داند؟ آیا امام در مقام خلافت بهتر می‌تواند هادی باشد یا در مقام امامت؟ و آیا مشغله‌های بی سر و ته سیاسی و اقتصادی و جنگی و... اجازه چنین كاری را به امام می‌دهد؟ با فرض این نكته كه خلیفه در تمام امور دستورات امام را اجرا كرده با او مشورت كرده و نظرات او را به كار بسته و باز هم با این فرض كه امكانات و تكنولوژیهای پیشرفته‌ای كه اینك در دست زمامداران است در آن زمان وجود نداشته و همه‌اش بر عهده خلیفه بوده. آیا خدا باید امام را معرفی كند یا مردم خودشان باید او را بشناسند؟ به عبارت ساده‌تر خداوند پس از خاتم النبیین تا چه زمان، باید به معرفی پیشوا جهت مردم ادامه دهد؟ و این ایده آل تا كی باید ادامه داشته باشد؟ و کی به پایان می‌رسد؟اینها سئوالاتی است كه امیدوارم در این تحقیق به پاسخ آن دست پیدا كنیم.

یکی از دلایلی که غربی‌ها و روشنفکرها در تحقیر اسلام و بی‌ارزش بودن دستورات آن در عرصه واقعیت و حکومت دارند این است که: تمام این چیزهایی که شما می‌گویید در خواب و خیال است و ما جایی در تاریخ سراغ نداریم که قوانین اسلام در عرصه حکومت و سیاست راهگشا بوده باشد. پس چه نیازی به آن است؟ دکتر شریعتی در گفتگویی که با یکی از همین متفکرین غربی داشته در پاسخ اشاره به حکومت عادلانه و رو به گسترش پیامبر اکرم و دو خلیفه بعد از او می‌کند با این مضمون که حداقل در تاریخ، مدت 30 سال در عرصه عملی قوانین اسلام راهگشا بوده است. متاسفانه شیعه با نادیده گرفتن حکومت عادلانه و پیشرو ابوبکر و عمر مستمسک خوبی دست دشمنان دین داده است. همانگونه که با توهین به آنها باعث حرمت شکنی و پیدا شدن سرو کله نویسنده‌ای به نام سلمان رشدی شد.

داستان و افسانه تا عمق جان و روح یك ملت نفوذ كرده و در نوع تفكر، روش زندگی عملكرد و تمامی فرهنگ آنها اثر می‌گذارد هدف من نقد احادیث و افسانه‌هایی است كه یا از اصل جعلی و دروغ است و یا شیوة برداشت شیعه از آنها اشتباه است.

من، مطمئن شده ام یکی از دلایلی که ملت ایران، مرتب دچار بدبیاری می‌شود (در بیشتر زمینه‌ها) به خاطر ذهنیت اشتباه آنها نسبت به انسانهای پاکی مانند حضرت عمر و حضرت ابوبکر است. براستی کشوری که اینهمه منابع خدادادی و انسانهای باهوش و فرهنگی کهن دارد چرا باید مرتب دچار مشکلات بی سروته بشود؟ خدا را شکر تا به حال همه جور حکومتی هم داشته ایم: پادشاهی -مشروطه- ریاست جمهوری و ولایت فقیه.آری تا دست از حماقت بر نداریم اموراتمان اصلاح نمی‌شود.

یكی دیگر از اهداف من از نوشتن و انتشار این تحقیق آن است كه پاسخی دهم به افرادی مانند آیت الله‌ها و همفكران ایشان كه سنی‌ها را نجس می‌دانند و اینكه بدانند در حقیقت این جهل و تعصب و عناد و خرافه است كه باعث نجس شدن انسان می‌شود. اگر مشركین نجس بوده‌اند نیز برای این بوده كه به غیر خدا متوسل شده به غیر خدا علاقه داشته گوشهایشان بر حرف حق كر بوده و تعصب داشته و غرق در جهل و خرافه بوده‌اند و هر كه اینگونه باشد (حال هر اسمی روی خودش گذاشته باشد) نجس اندر نجس اندر نجس است.

اشتباهات و انحرافات عمده محققین شیعه

برای آماده شدن بهتر ذهن خوانندگان عزیز ابتدا چند شعر و حدیث در خصوص كج فهمی‌ها و تعصب‌ها و قضاوت‌های یكجانبه می‌آورم و سپس به اصل موضوع می‌پردازیم:

روزگاری بر امت من خواهد آمد که از قرآن جز رسم، و از اسلام جز اسم آن باقی نماند. فقیهان آن زمان بدترین فقیهانند در زیر آسمان، فتنه از ایشان برمی خیزد و به ایشان باز می‌گردد. [نبی اكرم].

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر ندایی كه تو را بالا كشید |  | آن نـدایـی دان كـه از بـالا رسید |
| هر ندایی كه تو را حرص آورد |  | بانگ گرگی دان كه او مردم درد |

[مثنوی مولوی، د 2]

كسی كه از خود راضی باشد، شمار ناراضیان او فراوان است. امام هادی.

* + - ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾. «و (دوزخیان) می‌گویند: پروردگارا، ما از سادات و بزرگان خود اطاعت كردیم پس آنها ما را گمراه كردند». [الأحزاب: 67].
    - ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞۖ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡۚ هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٤﴾ [المنافقون: ٤]. «(ای پیامبر) و آنگاه كه آنها (منافقین) را ببینی جسم‌هایشان تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن گویند گوش می‌دهی. گویی كه چوبی تكیه داده شده هستند كه هر صدایی را علیه خود و بر ضرر خود می‌پندارند. آنها دشمن هشتند از ایشان بر حذر باش. خدایشان بكشد چقدر از حق باز می‌گردند». [المنافقون: 4]

- جنید بغدادی: در حدیث یافتم که رسول فرموده است: در آخرالزمان، زعیم قوم آنکس بود که بترین ایشان بود و ایشان را وعظ گوید![[106]](#footnote-106).

برحذر باش که این «دست و دهن آبکشان» خـانمانسوزتـر از سیـل فنـا می‌بـاشند [صائب تبریزی].

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقیه شهر به رفع حجاب مایـل نیـــست |  | چرا كه هر چه كند حیله در حجاب كند |
| چو نیست ظاهر قرآن به وفق خواهش او |  | رود بـه بـاطن و تفسیـر نـاصـواب كنـد |

#### [ایرج میرزا].

پیش از آنكه انسان، به خود اجازه محكوم كردن دیگران را بدهد، باید مدت مدیدی را وقف سنجش صلاحیت خود كند. [مولیر ـ مردم گریز].

تحقیقی كه از اول، مبنایش كج است كژوهش است نه پژوهش و متاسفانه چون پیامبر اكرم، جانشینی برای خود تعیین نكردند و شیعه مبنای اصلی و اولیة عقاید خود را بر پایة همین پندار دروغ و واهی گذاشته پس به ناچار، تمامی كتابهای او در این رابطه نیز در جادة انحراف رفته است.

شما ای فرزانگان نامدار! همگی در خدمت مردم و خرافاتهایشان می‌باشید. اگر خدمتگزار حقیقت بودید، کسی شما را گرامی نمی‌داشت. از این روی مردم، بی‌اعتقادی نهفته در سخنان شیوایتان را بر نمی‌تابند زیرا همواره برای مردم مایه شوخی و خنده‌ای بیش نبود. انسانی که مردم چون سگ از او بیزارند کسی چون اندیشه ور آزاده‌ای نیست که قید و بندها را دشمن می‌دارد. همو که از بندگی گریزان است و جویای بیغوله‌ها. چیزی را که مردم همواره حقیقت بینی می‌دانند دشمن نهفته و در کمین خفته‌ای برای روح آزادگی بود که تیزدندانترین سگهایشان بر او پارس می‌کردند. همواره خواسته اید بر بندگی مردم مهر تایید بزنید و نام این خواری را حقیقت خواهی نام نهاده‌‌اید. شما ای فرزانگان نامدار.

چون درازگوشان بردبار نیرنگبازی، نمایندگی خویش را بر مردم عرضه داشته‌اید. چه بسیار قدرتمندانی برای سازگار ساختن چرخ خود با گرایش مردم، درازگوشی کوچک یا فرزانه‌ای نامدار را در پی خویش کشیده‌اند[[107]](#footnote-107). [نیچه].

ما معمولاً عقل سلیم را تنها از آن كسانی می‌دانیم كه با نظرات ما موافقت می‌كنند. [لاروشفوكو ـ تفكرات].

در هر مباحثه، انسان در واقع از موضوع مورد بحث دفاع نمی‌كند بلكه از خودش دفاع می‌كند. [پل‌والری].

\* \* \*

بسیاری از نویسندگان و محققین ما در بررسی و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی، مرتكب اشتباهاتی از قرار زیر می‌شوند كه متاسفانه بیشتر آنها ریشه در تفكرات احساساتی، تعصبات مذهبی، تلقینات اجتماعی و محبت بدون معرفت، دارد:

**برخورد گزینشی و از روی احساس با وقایع تاریخی**

برای مثال می‌توان به موضوع عدم بیعت حضرت علی با حضرت ابوبكر اشاره كرد كه محقق شیعه برای اینكه اعتراض آن حضرت را پر آب و رنگتر و شدیدتر جلوه دهد می‌نویسد: حضرت علی تا زمان شهادت حضرت فاطمه یعنی تا 6 ماه بعد، با حضرت ابوبكر بیعت نكرد ولی در جایی دیگر برای اینكه جنبه دراماتیك شدیدتری به رحلت حضرت فاطمه بدهد، می‌نویسد حضرت فاطمه 40 روز پس از پیامبر اكرم بدرود حیات گفت و هنگامی كه به تاریخ مراجعه می‌كنیم می‌بینیم كه این دو تاریخ (یعنی 40 روز و 6 ماه و حتی 8 ماه) به عنوان كمترین و بیشترین زمان حیات حضرت فاطمه (س) پس از پیامبر ثبت شده است كه محقق، با انتخاب گزینشی از آن به نفع احساسات مذهبی خود استفاده كرده است! البته نمونه‌های این برخوردهای گزینشی و متضاد در كتب نویسندگان، فراوان است. به عنوان مثالی دیگر: وقتی سئوال می‌شود كه ممكن است منظور از آیة تبلیغ، بیان مسائلی دیگر و یا وظیفة پیامبر در علنی كردن دعوت باشد محققین شیعه می‌گویند خیر، زیرا اصل ولایت و رهبری مهمتر از مسائلی مانند نماز و روزه و... است و اینها جزو فروع دین است و امامت جزو اصول دین. حال اگر در جای دیگری از ایشان سئوال شود چرا نام حضرت علی در همین آیه (آیه تبلیغ) نیامده می‌گویند‌: بسیاری چیزهای دیگر، مانند نحوة وضو گرفتن و یا نماز خواندن هم نیامده و پیامبر آنرا توضیح داده‌اند. ولی طبق استدلال خود ایشان، امامت و رهبری كه از نظر اهمیت، قابل مقایسه با فروع دین نیست؟ پس این قیاس متضاد برای چیست؟ مثال دیگر مصادیق اهل البیت است. شیعه معتقد است اهل البیت فقط پنج نفر بوده‌اند. و حتی ام سلمه همسر نیكو صفت پیامبر را از شمول آن خارج می‌دانند ولی جایی دیگر برای خرد کردن هر چه بیشتر حضرت عمر و حضرت ابوبکر می‌گویند سلمان فارسی از اهل بیت بوده (طبق حدیث پیامبر: سلمان منا أهل البیت).

* یكی از بزرگترین اشتباهات نویسندگان و علماء و نویسندگان شیعه (اتفاقاً همین اشتباه علت اصلی ورود خرافات و بدبختی شیعه شده است) این است كه فقط نظر عده‌ای خاص از علماء و نویسندگان تاریخی خود را قبول دارند و نویسندگان جدید نیز هر چه می‌گویند تكرار مكررات آنهاست و این در حالی است كه آنها معصومین را فقط 14 نفر می‌دانند و در تئوری قبول دارند كه ممكن است بقیه اشتباه كنند ولی در عمل به جز كتابهایی خاص تاریخی را قبول ندارند (حتی كتاب‌هایی كه در 50 سال اخیر نوشته شده در صورتی مورد تایید است كه با آن كتابهای قدیمی مطابقت داشته باشد!) و این روش تحقیقی در هیچ كجای دنیا حتی در قبایل آمازون جایی ندارد. نویسنده و یا روحانی شیعه[[108]](#footnote-108) سخن و كتب و عقاید نویسندگان سنی را قبول ندارد (البته هر كجا كه به نفعش باشد را قبول می‌كند!!!) زیرا آنها سنی و بنا به اعتقاد او مغرض و دشمن اهل بیتند‌![[109]](#footnote-109) سخن و كتب مستشرقین و اسلام شناسان غربی یا یهودی یا مسیحی را قبول ندارد زیرا آنها اهداف استعمارگرانه و تفرقه افكنانه دارند. طرفه اینجاست كه سخن نویسندگان (حتی شیعه و تندرو ایرانی) خودش را نیز قبول ندارد. نمونه جالب آن دكتر علی شریعتی كه از خانواده‌ای مذهبی بوده و بیشتر تحقیقات و كتابها و سخنرانی‌های او در رابطه با علی و حتی اطرافیان او (ابوذر – حجر و...) بوده و خودش همیشه اعتراف می‌كرده كه در حد افراط عاشق علی است. شریعتی با توجه با اینكه جو ایران برای بیان تعریف از حضرت عمر، بسیار نامساعد است ولی مثلا در كتاب حجر حكومت حضرت عمر و حضرت ابوبكر را پس از حكومت علی بهترین نوع حكومت در دنیا (تا كنون) دانسته یا خطبه لله بلاد فلان را از زبان حضرت علی در ستایش حضرت عمر می‌داند و... ولی محقق و نویسنده شیعه فقط معتقد به اصول مندرج در كتب اصول كافی، بحار الانوار مجلسی و شیخ طوسی است![[110]](#footnote-110).
* اشتباه دیگر محققین شیعه این است كه در بررسی اسناد و متون یك حادثه فقط موارد دلخواه خود را انتخاب و نقل می‌كنند. نمونة بارز آن شان نزول آیات قرآن است. ما می‌دانیم در كتب شیعه و سنی برای بسیاری از آیات قرآن، شان نزولهای مختلف و متعددی نقل شده است ولی شیعه هنگام نقل قول این شان نزولها فقط مواردی كه به نفع عقاید خودش است را انتخاب كرده و سپس در كتابش می‌نویسد این شان نزول در این تعداد از كتب اهل سنت وجود دارد ولی اشاره‌ای به شان نزول‌های مختلف دیگر در همین كتابها نمی‌كند! اشتباه دیگر او این است كه هنگام ارائه یك دلیل و سند از متون تاریخی به منبع و مصدر اولیه آن و سلسله اسناد آن كه چه اشخاصی بوده‌اند اشاره نمی‌كند و فقط می‌نویسد این حدیث یا روایات در صدها كتاب آمده است ولی چه بسا مصدر اولیه آن یك نفر(خبر واحد) و آن هم دروغگو باشد یا انقطاع زمانی زیادی بین شخص گوینده و راوی حدیث وجود داشته باشد و... (مانند خطبه فدك كه اگر در هزاران جلد كتاب هم به آن اشاره شده باشد چون راوی اولیه آن در كتاب بلاغاه النساء می‌گوید این حدیث را از زید ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب شنیدم و این شخص سالها قبل از تولد نویسنده این كتاب در واقعه فخ شهید شده است پس نمی‌توان چندان اطمینانی به اسناد این حدیث داشت).
* یکی از بزرگترین اشتباهات محققین ما این است که به پیامبر اکرم از دید خودشان نگاه می‌کنند و مثلاً اینکه حضرت ابوبکر همراه پیامبر جانش را به خطر انداخت و به مدینه هجرت کرد یا اینکه او مرتب پول خرج می‌کرد، آنها این کارها را کاری عادی و جزو وظایف پیش پا افتاده ابوبکر به شمار می‌آورند در صورتیکه باید ببینیم همین آقایان اگر در آن دوران بودند از جانشان که نه آیا حاضر بودند حتی یک‌ ریال از مالشان در راه اسلام خرج کنند؟ یا به جای آن، با تعصبی کوری که همیشه در وجودشان هست به جمع ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها می‌پیوستند‌!.
* یکی دیگر از اشتباهات رایج و تاسف آور محققین و نویسندگان ما این است که روش برخورد آنها با مسائل و روش پاسخ دادن آنها همان شیوه قدیمی جدل است. آنها هیچگاه طبق موازین و روشهای تحقیق علمی و آکادمیک به بررسی مسائل نمی‌پردازند زیرا علاوه بر اینکه جدل به مراتب راحت‌تر از تحقیق علمی است مشت انسان دروغگو را نیز باز نمی‌کند در حالیکه اگر کسی طبق معیارهای شناخته شده علیم حرکت کند نمی‌تواند بر مبنای تعصب و دروغ سخن بگوید!.
* یكی از مواردی كه باعث خلط مبحث در كتب شیعه شده آن است كه نویسندگان شیعی هیچ تمایزی میان سخنان پیامبر و وحی الهی قائل نیستند و هر دو را نص الهی و اطاعت از آنرا واجب و هر دو را خالی از هر گونه خطا می‌دانند. ولی ما مطابق شواهد متعدد تاریخی ـ كه در جای خود به آن اشاره خواهیم كرد ـ در بسیاری موارد مشاهده می‌كنیم كه در رابطه با مسائل مطروحه آیه‌ای نازل نمی‌شده و امور به رای و نظر شخصی پیامبر و با مشورت ایشان با دیگر اصحاب صورت می‌گرفته است. (زیرا در غیر اینصورت حجم قرآن فعلی باید چندین برابر بود و بسیاری از جزئیات صدر اسلام را در آن می‌دیدیم). طبق صریح آیات الهی و شواهد تاریخی پیامبر اكرم بشری مانند بقیه بوده اند: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «بگو من بشری مانند شما هستم». در موارد متعددی نیز پیامبر اكرم سخنی گفته یا عملی انجام داده و بعد آیاتی بر خلاف آن از جانب خداوند صادر می‌شده است. پس باید برای اینكه دچار خلط مبحث نشویم رغبات شخصی و علاقه‌ها و سلیقه‌های فردی رسول اكرم را از آیات الهی جدا بدانیم. البته ممكن است شیعه در رد این سخنان به این آیه اشاره كند: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم: 3]. «(محمد) از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید». ولی اگر به سیاق قبلی و بعدی این آیات توجه كنیم متوجه می‌شویم كه منظور خداوند این است كه پیامبر اسلام در دریافت و ابلاغ وحی امین و معصوم است و از خوش چیزی را به خداوند نسبت نمی‌دهد بلكه در مقام ابلاغ وحی هر آنچه می‌گوید كلام خداست. البته نعوذ بالله منظور ما این نیست كه پیامبر در برخی مواقع از روی هوی و هوس سخن می‌گفته‌اند بلكه منظور این است كه ایشان طبق سرشت و ماهیت بشری كه داشته‌اند در موارد متعددی عقیده و نظر شخصی خود را بیان می‌كرده‌اند كه ممكن بوده در آن زمینه نظرات دیگری نیز وجود داشته باشد. و گرنه چه تفاوتی است میان بشر و فرشته و خدا! و چرا خداوند گفته: بگو من بشری مانند شما هستم؟ و آیا بشر، چیزی جز آزمایش و خطاست. اگر در كتب معتبر و قدیمی تاریخی (مورد قبول فریقین) دقت كنیم می‌بینیم كه پیامبر اكرم هیچگاه در بیان نظرات شخصی خود (مانند سفارش به پیروی از علی و خلافت او) هیچگاه آیه‌ای را در مقام اثبات سخنان خود استشهاد نكرده‌اند. فهم این نكته یعنی تمایز بین علایق شخصی پیامبر و فرامین الهی می‌تواند كلید حل بسیاری از مشكلات باشد. به عنوان مثال ما در كتب معتبر اولیه و به حد تواتر نمی‌بینیم كه پیامبر پس از گفتن جمله من كنت مولی در غدیر خم به آیه‌ای از قرآن در این زمینه اشاره كرده باشند. یا این جمله پیامبر كه: نبوت و خلافت در یكجا جمع نمی‌شود. كه اگر چنین جمله‌ای صحت داشته باشد بیانگر عقیده و نظر شخصی پیامبر است و وجوبی در آن به چشم نمی‌خورد برای همین گناهی به گردن عمر نیست اگر حضرت علی را در شورای 6 نفره انتخاب كرده باشد. به همین نحو می‌توان پاسخ بسیاری از ایرادات كلامی شیعه را داد.
* مورد بسیار عجیب و جالب دیگر این است كه حتی یك آیه از دهها آیه‌ای كه محققین شیعه در مقام دلیل و مدرك بیان می‌كنند را نباید با آیات قبلی و بعدی آن، سنجید[[111]](#footnote-111)! یعنی تمامی آیات مورد نظر شیعه در صورتی به نفع او كاربرد دارد كه به تنهایی و بدون توجه به آیات ماقبل و ما بعد آن مورد تفسیر قرار گرفته و معنی شود. توجیه شیعه نیز در این زمینه بسیار جالب است: این آیات در راستای ظلم به اهل بیت جابه جا شده اند! و این در حالی است كه بین شیعه و سنی اجماع در موقوفی[[112]](#footnote-112) بودن آیات قرآن است. نكته دیگر اینكه طبق اتفاق نظر تمام علمای شیعه و سنی بهترین روش فهم و تفسیر آیات قرآن، تفسیر آیه به آیه است و حتی روایات نیز باید با محك آیات قرآن مورد نقد قرار بگیرند ولی در برخی مواقع كه قافیه تنگ می‌شود محقق شیعه به جای تفسیر آیات قرآن با یكدیگر و یا به جای اینكه روایات و احادیث را با قرآن بسنجد این آیات قرآن است كه توسط او بوسیله روایات تاریخی تخصیص خورده و تفسیر می‌شود!!! در حالیكه قرآن كریم خود معیار همه چیز است و چیزی دیگری نمی‌تواند معیار قرآن باشد. متاسفانه دامنة انتخاب گزینشی و عدم توجه به آیات قبل و بعد حتی به احادیث پیامبر اكرم نیز كشیده شده است برای مثال: پیامبر اكرم در غدیر خم فرموده‌اند: هر كه من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوست بدار هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او. اكنون علامه امینی به جای اینكه كلمه مولی را با عنایت به شرایط پیش آمده و با توجه به جملات بعدی پیامبر معنی كند می‌گوید بیشتر نویسندگان عرب معنی مولی را اولی دانسته‌اند پس مولی در اینجا یعنی خلیفه و جانشین! ولی ما می‌دانیم كه این كلمه دارای 27 معنی مختلف است و فقط داخل جمله و با توجه به علت بیان می‌توان معنای آنرا فهمید. (و گر نه اعراب در مورد مسایل حكومتی و ریاستی كلمات بسیار روشن‌تر و دقیق‌تری دارند: اولی الامر ـ خلیفه ـ امیر ـ والی ـ‌ امام و...).
* اشتباه دیگر اكثر محققین شیعه (البته به جز افرادی كه تحصیلات دانشگاهی دارند) این است كه در بررسی متون تاریخی به روش تجزیه‌ای عمل می‌كنند و نه تركیبی. برای شناخت درست هر پدیده‌ای ما باید قطعات مختلف آنرا در مكانهای درست آن قرار داده و به صورت یك كل یكپارچه آنرا مورد قضاوت و بررسی قرار دهیم ولی محقق شیعه تاریخ را به صورت قطعه قطعه درآورده و مواردی از آن را كه به نفع خوش است بزرگ كرده و سعی در خدشه دار كردن و بی اهمیت نشان دادن سایر موارد می‌كند و هیچگاه نمی‌تواند وقایع مختلف تاریخی در یك دوره را در كنار هم بچیند و به صورت كلی مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار دهد[[113]](#footnote-113).
* استفاده از فروع در اثبات ادعاهای خود. مثلاً در بیشتر آیات قرآن تنها راه رستگاری عمل صالح و ایمان بیان شده است و شفاعت را منتفی دانسته ولی ایشان در پاسخ اشكالات وارده، به یك آیه كه در مورد شفاعت، نازل شده اشاره می‌كنند! در حالیكه اصل بر عمل صالح است و شفاعت به عنوان یك فرع بسیار بسیار كوچك برای ترمیم عمل است (آن هم مربوط به قیامت است نه این دنیا و تشخیص و تعیین و تایید مصادیق آن با خداوند است و نه ما و...) یا در تمام آیات قرآن، اصل بر تعقل و تدبر و اندیشه در آیات الهی (قرآن، طبیعت، سرنوشت جوامع، شگفتیهای جهان درون انسان و...) است و تقلید، فقط در فروع فروع مسائل دینی جایز شمرده شده (طبق یك آیه: كه از هر قومی باید عده‌ای برای تحقیق در مسائل دینی خارج شوند) یعنی نماز كه فرع دین است شما حتی در این فرع نیز جایز به تقلید نیستی بلكه در شیوه وضوگرفتن باید به كارشناس رجوع كنی. حتی اگر دقیق‌تر هم شویم در شیوة وضو گرفتن و نماز خواندن هم شكی نیست یعنی شكی نیست كه باید وضو گرفت یا مثلا نماز صبح دو ركعت است و... بلكه اگر ابهامی در مواردی برای تو پیش آمد به رساله رجوع كن مثل اینكه نمی‌دانی مسافر، طبق قواعد فقهی به چه كسی گفته می‌شود تا بدانی نماز را باید شكسته بخوانی یا تمام. برای درك بهتر مطلب: در طول سال، چند بار و برای چه مواردی به پزشك مراجعه می‌كنی؟ به همان میزان نیز به روحانیون و كتب آنها مراجعه كن!.
* استفاده مكرر از حصر و قیاس در پاسخ شبهات، یكی دیگر از اشتباهات محققین شیعه است. به عنوان مثال وقتی سئوال می‌كنی چرا به نام حضرت علی به عنوان جانشین پیامبر اكرم در قرآن اشاره‌ای نشده است از قول امام صادق حدیثی نقل می‌كنند مبنی بر اینكه: تعداد ركعات نماز نیز در قرآن بیان نشده و توسط نبی اكرم برای مردم توضیح داده شده است. نكته جالب توجه اینجاست كه از قول امام صادق دهها حدیث وجود دارد كه قیاس را باطل اعلام كرده‌اند و فرموده‌اند در مذهب ما قیاس جایی ندارد! و قیاس عمل شیطان است. ولی تعجب آور اینجاست كه امام صادق در اینجا متوسل به قیاس شده‌اند[[114]](#footnote-114). (به احتمال قریب به یقین، جاعلین غالی جاهل، این حدیث را از قول آن امام همام جعل كرده‌اند) اشتباه دیگر محققین، حصر بسیاری از مصادیق در وجود مبارك حضرت علی یا خاندان حضرت علی می‌باشد به عنوان مثال با استناد به برخی از احادیث معتقدند كه اهل بیت فقط شامل پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌شوند در صورتیكه منظور پیامبر اكرم در آن احادیث حصر مصداق نبوده بلكه چون اتاق خانواده علی در نزدیك ایشان بوده و این افراد از بقیه بنی‌هاشم به ایشان نزدیكتر بوده‌اند پیامبر با تمسك به سیاق وحی آنها را اهل بیت خطاب می‌كرده است و به آنها سلام می‌كرده نكته‌ای كه قویاً ادعای ما را تایید می‌كند این حدیث از نبی اكرم است كه فرموده اند: سلمان منا اهل البیت: سلمان از اهل بیت است. در صورتیكه اگر اهل بیت فقط در همان 5 نفر حصر می‌شد چنین سخنی باطل و بی معنا بود. در این زمینه شواهد تاریخی متعددی نیز در دست است مانند این مورد كه عمر ابن خطاب در هنگام خلافتش هنگام تقسیم بیت المال، ابتدا سهم: زنان پیامبر اكرم، بنی‌هاشم و سلمان فارسی را می‌پرداخته و بعد سهم بقیه مردم را. این یعنی اینكه خاندان پیامبر اكرم (یا همان اهل بیت) از دید مردم آن زمان همین افراد بوده‌اند. نمونه دیگر از حصر مصداق را در آیه ولایت می‌بینیم در این آیه كلمة الذین (كسانی كه) به صورت جمع وجود دارد و منظور تعدادی از مومنین هستند ولی شیعه معتقد است منظور خداوند، فقط حضرت علی بوده‌ است[[115]](#footnote-115) در صورتیكه طبق حدیث امام محمد باقر حضرت علی نیز داخل شمول مومنین و داخل شمول الذین و یكی از آنها هستند و نه همه آنها.
* مسائل مختلف را از آن زوایه‌ای كه دوست دارند و طبق میل و سلیقه‌شان است می‌بینند و می‌فهمند و نه از همة زوایا و نه آنگونه كه واقعا هست بلكه آنگونه كه طبق پیش فرضهای قبلی، خود را برای برخورد با آن آماده كرده‌اند. به عنوان مثال اگر محققی شیعه مذهب بخواهد درباره تاریخ صدر اسلام تحقیقی انجام دهد شكی نیست كه از قبل، ابوبكر و عمر خود به خود، محكوم شده‌اند و برای همین او نمی‌تواند مدارك و مواردی كه به نفع آنهاست را ببیند و اگر هم اندك سعه صدری داشت و دید، به دنبال آن می‌گردد تا به هر طریق ممكن، آن موارد را خدشه دار كند[[116]](#footnote-116)، به همین دلیل، نتیجه چنین تحقیقی - اگر بتوانیم نام تحقیق بر آن بگذاریم- از قبل، كاملاً مشخص و معلوم است...
* نمونه دیگر در تایید انتخاب‌های گزینشی نویسندگان و وعاظ شیعه این مثال روشن است كه من حتی از درس‌خوانده‌ها و كتاب خوانده‌ها وقتی درباره محمد ابن‌ابی بكر سئوال می‌كردم آنها اظهار بی اطلاعی می‌كردند در حالیكه این فرد از كودكی در خانه حضرت علی بزرگ شده و جزء یاران وفادار آن حضرت بوده و حضرت علی پس از مالك اشتر، حكومت مصر را به او داده و او در آنجا به نحو بسیار فجیعی محاصره شده و با لب تشنه به شهادت رسیده و جسدش را در پوست الاغی كرده و آتش زده و خانواده‌اش را و.‌.‌. و حضرت علی از مرگ هیچكس به اندازه او غمگین نشد و... ولی این آقایان، چون این شخص، پسر حضرت ابوبكر بوده از او هیچ سخنی به میان نمی‌آورند بر عكس عایشه (خواهر محمد ابن ابی بكر و دختر ابوبکر) كه همه با اسم او به خوبی آشنا هستند...
* وقتی در باره افرادی مانند حضرت عمر و حضرت ابوبكر و... احادیثی به میان می‌آید كه امكان مخدوش كردن سلسله روات و زیر سئوال بردن صحت آن نیست می‌گویند بله این احادیث درست است ولی متعلق به زمانی بوده كه آنها خوب بوده‌اند ولی پس از مرگ پیامبر بد شدند یا اینكه چهره واقعی خود را بعد نشان دادند... ولی در مواقع دیگر برای تایید افراد مورد نظر خود به روایات و احادیثی كه پیامبر در زمان حیاتشان گفته‌اند اشاره می‌كنند. یا وقتی می‌گوییم چگونه است كه حضرت علی دخترش ام كلثوم را به عمر داد می‌گویند ازدواج در آن عصر مثل حالا نبوده و بنابر مقتضیات خاصی صورت گرفته و چنین ازدواجهایی مانند ازدواج پیامبر با عایشه بی اهمیت است. وقتی می‌پرسی پس چرا شیعه روی ازدواج حضرت علی با حضرت فاطمه اینقدر مانور می‌دهد می‌گویند: این مساله فرق می‌كند و به اذن خدا بوده و... یعنی پیامبر و حضرت علی در بقیه موارد، بدون اذن خدا و نعوذبالله از روی هوی و هوس خود عمل كرده‌اند... (قضاوت به عهده خوانندگان).
* برخی احادیث در كتب اهل سنت وجود دارد ولی راوی آن یك نفر شیعه ضعیف یا دروغگو است. مثال بارز آن روایت‌شان نزول آیه اكمال در غدیر خم است كه در برخی كتب اهل سنت وجود دارد ولی در بین سلسله روات اكثر آنها نام ابوهارون عبدی (عماره ابن جوین) وجود دارد كه هم شیعه بوده و هم متروك و ضعیف (وفات 130 هجری) پس این چه دلیلی است كه این احادیث در كتب اهل سنت هم وجود دارد.
* برخوردهای متضاد با قضایای مشابه: نمونه جالب آن ازدواج عمر با ام كلثوم دختر حضرت علی (از حضرت فاطمه) است. من از یكی از حضرات پرسیدم چطور حضرت علی دختر فاطمه را به آدمی كه غاصب خلافت و قاتل برادر (محسن) و مادر همان دختر[[117]](#footnote-117) و... بود دادند ایشان فرمودند ازدواجها در آن روزگار مثل حالا نبوده[[118]](#footnote-118) و نگاه اعراب به ازدواج با نگاه ما فرق داشته. من گفتم پس چرا شیعه در رابطه با ازدواج حضرت علی با حضرت فاطمه اینقدر مانور می‌دهد. با عنایت به این نكته كه حضرت فاطمه مادرش و برادران و خواهرانش معصوم نبوده‌اند ولی ام كلثوم هم مادرش و هم پدرش و هم برادرانش معصوم و شهید و.. بوده‌اند و پدر‌‌بزرگش نیز پیامبر بوده و پدرش امام و... ایشان گفتند: این فرق می‌كند. ازدواج حضرت علی و فاطمه به دستور خدا بوده[[119]](#footnote-119) و... (‌قضاوت با خوانندگان)
* آیات قرآن را با توجه به علایق شخصی و تعصبات مذهبی به نفع و یا ضرر افراد مختلف تفسیر می‌كنند. به عنوان مثال وقتی می‌پرسیم: خداوند از همراهان پیامبر در جریان بیعت رضوان و جنگ بدر و هجرت به مدینه و... ستایش كرده و آنها را بهشتی دانسته. می‌گویند بله ولی در آیات فوق آمده: (مومنین) و عمر و ابوبكر مومن نبودند[[120]](#footnote-120). می‌پرسیم از كجا متوجه این موضوع شدید؟ می‌گویند از روی روایات تاریخی. می‌پرسیم مگر نه این است كه اگر حتی احادیث با آیات قرآن در تضاد بودند آنها را دور بریزید (چه برسد به روایات مخدوش تاریخی) ضمن اینكه شما از كجا فهمیدید آنها منافقند ولی نعوذ بالله پیامبر و حضرت علی و اصحاب متوجه این موضوع نشدند؟[[121]](#footnote-121) می‌دانید به اینجا كه رسیدم چه پاسخ نغز و حكیمانه و دندان شكنی ایراد فرمودند: ((خدا لعنت كند عمر را)) لعنت، آخرین حربة روحانی صفوی. و من هم گفتم: خدا لعنت كند كسانی را كه در امت اسلامی تفرقه می‌اندازند.
* عدم توجه به سیاق آیات قبل و بعد از آیات مورد اشاره: شاید برای خواننده شیعه جالب باشد كه بداند حتی یك آیه مورد استناد شیعه (در اصول مورد اختلاف با سایر مذاهب اسلامی) را نمی‌توان با در نظر گرفتن سیاق آیات قبلی و بعدی به نفع شیعه مدرك قرار داد و تمامی این آیات باید به خودی خود و به صورت یك جزء منفك از آیات قبلی و بعدی ترجمه و تفسیر شوند (به بهانه‌هایی واهی مانند اینكه خلفاء جای آیات را جابه جا كرده‌اند و یا...!) و این پایان ماجرا نیست زیرا حتی یكی آیه مورد استناد شیعه را نمی‌توان به خودی خود و از روی ظاهر آیه معنی كرد بلكه حتما باید با كمك روایات تاریخی منظور خداوند متعال را فهمید و این بر خلاف دهها آیه دیگر است كه قرآن را تفصیل، فرقان، وسیله‌ای برای اتحاد و جدایی حق از باطل، مبین، روشن، حق و... معرفی كرده است! برای نمونه به آیات زیر كه به طور مكرر توسط شیعه مورد استناد قرار می‌گیرد دقت كنید نه باید به سیاق آیات قبل و بعد توجه داشته باشیم و حتما هم باید یك روایت تاریخی منظور خداوند متعال را توضیح دهد. تازه بعد از همه اینها مشكلات صرف و نحوی و... در بیان معنی برخی از كلمات نیز پیش می‌آید كه باید رجوع به استثنائات قواعد عربی كرد!:

آیة ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [المائدة: 55]. (سیاق آیات قبلی و بعدی درباره این است كه مسلمین نباید افراد سایر ادیان را دوست -ولی- خود بگیرند و صحبت از ولایت به معنای خلافت و حكومت نیست).

آیة تطهير: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33]. (كه طبق نظر شیعه نباید سیاق آیات قبلی و بعدی را در نظر گرفت زیرا سخن از زنان پیامبر اكرم است!).

آیه خمس (سیاق درباره جنگ بدر است پس خمس به غنیمت تعلق می‌گیرد و نه به سود و منفعت مال).

آیه اكمال و ابلاغ (نباید سیاق آیات قبلی و بعدی را در نظر بگیریم).

آیه: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. نباید به جمله فان ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ﴾ توجه كنید مگر می‌شود با امام منصوص منازعه كرد و تازه چرا باید امر را به كتاب خدا رد كنیم؟ مگر امام قرآن ناطق نیست؟.

جالب است كه حتی یكی از آیات مورد استناد شیعه با توجه به آیات قبل و بعد به نفع شیعه قابل استناد نیست!.

* وقتی سخن از لزوم تقلید می‌شود علماء نظر می‌دهند كه همانطور كه در هر رشته‌ای باید به كارشناس آن رشته رجوع كرد، در مورد مسائل فقهی نیز باید از مجتهد جامع الشرایط تقلید كرد. اگر این استدلال را قبول كنیم چرا برخی از سخنرانان و مداحان بدون هیچ تخصص تاریخی، جامعه شناسی و... بالای بلند گو رفته و سخن پراكنی می‌كنند و بدتر از آن نویسندگانی كه بدون مطالعات جامعه شناسی، قوم شناسی، تاریخی و... كتاب می‌نویسند. اگر كسی در امور دینی از مراجع مربوطه تقلید نكند ضررش فقط متوجه خود او می‌شود (آن هم مسائلی كه جنبه اجتماعی و سرنوشت ساز ندارد مانند: شیوه وضو گرفتن، نماز مسافر و...) ولی سخنانی كه ایجاد تفرقه كرده و سراسر دروغ و بهتان است آیا نباید كارشناسانه باشد؟ و كدام یك از این دو مهم‌تر است؟ و چرا برخی علماء در تمام شئونات كشوری و لشكری و قانونگذاری و... دخالت كرده و حتی نظرات خود را به مرحله عمل می‌رسانند. در كل، علت این برخوردهای متضاد و دوگانه آیا ریشه در احساسی بودن و تعصب ندارد؟ و آیا به قول پیامبر اكرم، جایگاه هر تعصبی در آتش نیست؟

محققین روانشناس قاضی بازپرس جرم شناس...

ما می‌دانیم كه برای مطالعه هر كدام از این رشته‌ها باید سالها وقت صرف كرد و كتب دانشمندان مربوطه را مطالعه نمود و در كلاس درس حاضر شد. كار تحقیقی و تجربی كرد و با این حال باز هم می‌بینیم كه یك قاضی با طی همه این مراحل در برخی مواقع مرتكب اشتباه می‌شود. اكنون جالب است وقتی می‌بینیم كه محقق (در ظاهر شیعه) پیرامون عمر و ابوبكر كه متعلق به فرهنگی دیگر و جامعه‌ای دیگر و 14 قرن پیش هستند بر اساس متون در هم تاریخی، روانشناسی می‌كند[[122]](#footnote-122)، قاضی می‌شود و اظهار نظر می‌فرماید كه آنها مثلاً: ترسو و منافق بودند[[123]](#footnote-123). و در نهایت،آنها را روانه دوزخ می‌كند!!!.

نكته‌ای چند در مورد قرآن

برخی از افراد معتقدند كه فهم آیات قرآن فقط از طریق افرادی خاص امكان پذیر است. در صورتی كه این مربوط به آیات احكام و موضوعات فقهی است و همچنین آیات متشابهات. ولی درباره بقیه موارد هر كسی می‌تواند از قرآن درس بگیرد، مویداین مطلب آنكه: بیشتر خطابها در قرآن یا ایها الناس، یا قوم و... است ونه یا ایها الامام و یا ایها الروحانی و در بسیاری از موارد به جملاتی از این قبیل بر می‌خوریم: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24]. چرا در قرآن اندیشه نمی‌كنید (تازه خطاب با كافران جاهلی بیسواد است. مومن و مسلمان درس خوانده قرن بیستمی كه جای خود دارد) در احادیث بیشمار نیز پیامبر اكرم و امامان نیز به مردم سفارش به تدبر در آیات قرآن و عمل به آن، كرده‌اند.

پیامبر اكرم می‌فرمایند: «هر گاه حدیثی از من به شما برسد پس آنرا بر كتاب خدا عرضه كنید پس آنچه با آن موافق بود بپذیرید و آنچه مخالف بود بر دیوارش بزنید»[[124]](#footnote-124). نكات جالبی در این حدیث نهفته است. اول اینكه خطاب پیامبر با عموم مردم است پس تطبیق حدیث با آیات قرآن و فهم و عمل به آن در انحصار افراد خاصی نیست [[125]](#footnote-125) دوم اینكه آیات قرآن، ملاك تایید یك حدیث است. بر خلاف محققین دانشمند شیعه كه احادیث را ملاك توجیه و تحریف آیات قرآن قرار می‌دهند. به طور كلی بهترین روش‌، تفسیر آیات قرآن با آیات دیگر و تبیین احادیث با سایر احادیث و روایات معتبر موجود است.

* بزرگ‌ترین اشتباه محققان و نویسندگان و سخنرانان شیعه این است كه:مسائل تاریخی را مطابق فرهنگ زمان حال، تجزیه و تحلیل می‌كنند. به عنوان مثال در زمانة ما مرگ نزدیكان از مهمترین مسائلی است كه برای آن سوم و هفته و چهلم و سال و مسجد و مداح و تاج گل و شام و... تهیه می‌كنند. ولی در تاریخ می‌خوانیم كه حضرت علی به كسانی كه برای مرگ یك نفر گریه می‌كردند می‌گوید آیا او تا كنون به سفر نرفته بود اكنون هم به سفر رفته منتها دیگر بر نمی‌گردد بلكه شما باید به سوی او بروید. برای همین محقق شیعه عصبانی می‌شود كه چرا مردم مدینه، پیامبر را دفن نكرده مشغول انتخاب خلیفه شدند و نمی‌توانند بفهمند كه افرادی مانند ابوسفیان چه نقشه‌هایی در سر داشته‌اند. نمی‌دانند كه خطر حمله قبایل راهزن به مدینه لحظه به لحظه تشدید می‌شد. نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بفهمند كه ابتدا دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه بر سر انتخاب خلیفه درگیری ایجاد كرده بودند و نمی‌توانند اینگونه تحلیل كنند كه با انتخاب یك نفر از این دو قبیله (‌و با عنایت به سوابق دشمنی بین آنها) و عدم تبعیت قریش از افراد قبیله‌ای دیگر[[126]](#footnote-126)، ممكن بود اسلام در جا ریشه كن شود[[127]](#footnote-127) و زنده نگاهداشتن نوزاد اسلام، مهمتر از به خاك سپردن بدن مطهر پیامبر بوده است كه افرادی نیز برای اینكار (بنا به وصیت پیامبر) وجود داشته‌اند. و وقتی پیامبر حضرت علی را وصی اینكار كرده آیا دیگران حتی اجازه دخالت كردن دارند‌؟ و اصولا در حجره كوچك عایشه جا برای چند نفر وجود داشته است‌؟ و نمی‌توانند بفهمند كه مسائلی از این دست برای ما كه در قرن بیستم و در نظامات خاص شهری و دولتی زندگی می‌كنیم عجیب است و اعراب 1400 سال پیش به مسائل فرهنگی و اجتماعی، به گونه‌ای دیگر نگاه می‌كردند. و درك نمی‌كنند كه در جمع سقیفه كار به زد و خورد كشیده و حتی بعضی دست به قبضة شمشیر برده‌اند چنانچه عمر بعدها می‌گوید من تا وضعیت را اینگونه دیدم دستم را به سرعت به طرف حضرت ابوبكر دراز كرده و با او بیعت كردم. به هر حال اگر حضرت ابوبكر در آن لحظه خلیفه نمی‌شد صد در صد یك نفر دیگر از همان حاضرین خلیفه شده بود و صد در صد حضرت علی خلیفه نمی‌شد و صد در صد اسلام در نطفه نابود می‌شد.

**مثال دیگر:** آقای فضل الله كمپانی در كتاب علی كیست می‌نویسند كه: «این سخن پوچی است كه چون حضرت علی از هر قبیله چند نفر را كشته بود پس كسی از ایشان فرمانبرداری نمی‌كرد زیرا حضرت علی آنها را به فرمان خدا و پیامبر، كشته بود». جالب است ولی اگر آقای كمپانی در آن زمان زنده بودند و برادر یا عموی ایشان به دست حضرت علی كشته می‌شد آیا باز هم ایشان همین نظر را داشتند؟ آری این نكته ساده را عرب بدوی كه پدر و برادر و شجاعان قبیله‌اش به دست حضرت علی كشته شده را نمی‌توانسته بفهمد بر عكس آقای كمپانی كه بعد از 1400 سال و در میان جامعه شیعه و با مطالعه دهها جلد كتاب متوجه این موضوع شده‌اند ضمن اینكه اگر كسی با خلافت حضرت علی مخالف نبوده چرا ایشان می‌گویند اگر در جریان سقیفه 40 نفر یار داشتم حقم را می‌گرفتم‌؟ باید دقت كنیم كه 50 سال بعد یزید پس از كشتن امام حسین (كه در هنگام جنگ بدر حتی متولد هم نشده بودند) می‌گوید امروز انتقام كشته گان بدر را گرفتیم در صورتی كه امام حسین در جنگ بدر حتی متولد هم نشده بودند، آنگاه حضرت علی كه بنا به قولی در بدر 30 نفر (یا 15 نفر) را كشته آیا هیچ مخالف و دشمنی نداشته است؟

* شیعه به تمام مسائل، نگاهی ایده آلیستی و آرمانگرا دارد برای همین می‌گوید بهترین گزینه برای پس از پیامبر اكرم حضرت علی بوده ولی نمی‌تواند درك كند كه طبق شرایط رئالیستی بوجود آمده در جو سقیفه، اگر یك نفر دیگر خلیفه می‌شد ممكن بود فاتحه اسلام در همانجا خوانده شود. و اگر یك نفر از قبایل اوس و یا خزرج و یا بنی‌هاشم و بنی امیه خلیفه می‌شد با توجه منازعات قبیله‌ای میان این چهار قبیله كه از دیر باز وجود داشته و همچنین شورش اهل رده و نقشه‌هایی كه ابوسفیان در سر داشت و خطر حمله قبایل راهزن و... چه اتفاقی ممكن بود بیفتد؟ و با توجه به این جریانات، اینكه به عمر و ابوبكر خبر می‌رسد عده‌ای در سقیفه جمع شده‌اند آیا بیشتر شبیه یك معجزه نیست؟ زیرا فقط قبیله این دو نفر در منازعات سیاسی در تاریخ عرب هیچ نقش (و به تبع آن، هیچ رقیب و دشمنی) نداشته‌اند.
* به صرف یك سخن یا یك حركت از یك نفر، كل شخصیت او را تجزیه و تحلیل كرده و طبق نظر خود یك جریان سیاسی یا یك دسته بندی واهی را پایه گذاری می‌كنند. در صورتیكه برای درك حقیقت باید شرایط فرهنگی، جامعه شناسی و قوم شناسی، و همچنین تمامی سخنان آن فرد در كل عمر او و تمامی عملكردهای او را مطابق همان پس زمینه‌های خاص فرهنگی، بررسی كرد تا مثلا فهمید آن شخص آن جمله خاص را برای چه گفته یا منظور واقعی او از آن حركت و عملكرد خاص چه بوده است؟ مثلا در جریان فدك ما مشاهده می‌كنیم كه بسیاری از قبایل پس از رحلت پیامبر (و انتخاب حضرت ابوبكر) از دادن زكات سرباز زده‌اند و مسلما دولت اسلامی برای سركوبی شورش اهل رده نیاز به بودجه داشته است. با مطالعه سوابق حضرت ابوبكر نیز می‌بینیم كه او از ابتدای اسلام مرتب از اموال خودش جهت آزادی برده‌های مسلمان (مانند بلال و...) تداركات جنگها (جنگ تبوك و...) هزینه می‌كرده در زمان 2 سال خلافتش نیز نه كاخی ساخت و نه... پس فدك را برای خودش نمی‌خواسته است. پس از آنكه حضرت عمر به خلافت رسید و غنایم بی‌شماری از ایران و شام و... به مركز رسید حضرت عمر، تولیت فدك را به حضرت علی پس می‌دهد ولی بین علی و عباس بر سر این تولیت مشاجره می‌شود و هنگامیكه دعوی را به حضرت عمر می‌برند او می‌گوید وظیفه من پس دادن آن بود و بقیه‌اش به من ربطی ندارد و... آنگاه با جمع بندی تمامی این حوادث‌، موضوع فدك برای ما بهتر روشن می‌شود. كه هم در اصل مالكیت آن اختلاف بوده و هم...
* بزرگنمایی وقایع مخدوش و دروغ و پنهان كردن یا مغالطه در وقایع درست و موثق:

یكی دیگر از اشتباهات محققین و نویسندگان شیعه این است كه طبق همان اصل انتخاب گزینشی بر مبنای تعصب و احساسات از وقایع تاریخی، موارد مبهم و دروغ را در نوشته خود بزرگ جلوه داده و اتفاقات یقینی و صددرصد را یا پنهان كرده یا به سرعت از روی آن رد شده و یا بدتر از همه سعی در توجیه و تحریف و مغالطه در آن می‌كنند به عنوان مثال در رابطه با اخذ بیعت از حضرت علی ما طبق متون تاریخی شكی نداریم كه در این رابطه از سوی حضرت علی و بنی‌هاشم و افرادی مانند سلمان،‌ مقداد و... اعتراضاتی بعمل آمده [[128]](#footnote-128) و سپس عده‌ای[[129]](#footnote-129) به سمت خانه علی راهپیمایی كرده و ایشان را به اجبار برای بیعت به مسجد برده‌اند ولی طبق تحلیلی كه پیش از این به عمل آمده به طور قطع و صددرصد شاخ و برگ‌های فراوانی در طول تاریخ به این واقعه داده شده است از جمله اینكه عمر یا قنفذ عامل اصلی شهادت حضرت فاطمه و محسن بوده‌اند ولی آیا ممكن است كسی دخترش را به قاتل مادر و برادر آن دختر بدهد؟ نویسندة شیعه واقعه اخذ بیعت اجباری از حضرت علی را با آب و تاب تمام و با تمام شاخ و برگهای آن نقل می‌كند ولی اینكه عمر (پس از این جریانات) داماد حضرت علی شده است را پنهان كرده و یا مثل شیخ عباس قمی با آن ذهن خلاق داستانسرا می‌فرماید بله این ازدواج واقع شده ولی رابطه زناشویی وجود نداشته است!!![[130]](#footnote-130) و اینگونه با پنهانكاری یا مغلطه سعی در مخدوش كردن واقعه‌ای یقینی می‌كنند.

* چسبیدن به استثنائات و رها كردن اصل

اصل بر تحكیم اتحاد است نه ترویج تفرقه. اصل بر ماهیت سخن است نه شخص گوینده. اصل بر عمل است نه دعا. اصل بر صراحت است نه تقیه و...

* جستجو در لابه لای متون در هم تاریخی و یافتن نكاتی بر ضد افرادی كه هیچكس آنها را معصوم نمی‌داند و پنهان كردن موارد و نكات مثبت. در یك كلام: بی‌طرف و مانند یك محقق عادل قضاوت نمی‌كنند
* برخی از مفسرین با فراموش كردن این حدیث پیامبر كه قرآن 7 بطن دارد و هر بطن آن 7 بطن دیگر و... ولی طبق نظر آنها: یك آیه فقط متعلق به زمان ظهور امام زمان می‌شود. یك آیه در مدح افرادی خاص. یك آیه در ذم افرادی خاص. یك آیه فقط مربوط به زمان پیامبر. یك آیه فقط مربوط به روز قیامت و... و در انتها چیزی برای ما و زمان حال باقی نمی‌گذارند. در صورتیكه قرآن كتابی است جاویدان برای تمام دوران و همه شرایط و مكان‌ها[[131]](#footnote-131).
* رد معنا و مفهوم آیات قرآن با یك حدیث و حتی بدتر از آن با یك روایت تاریخی. در حالیكه در حدیث موثقی از رسول اكرم آمده: اگر حدیثی با مفاد آیات قرآن هماهنگ نبود آنرا دور بیندازید. ولی برخی نویسندگان نه تنها در تحریف آیات از برخی احادیث مجعول استفاده می‌كنند بلكه حتی دست به دامان روایات تاریخی نیز می‌شوند[[132]](#footnote-132) و بدتر از همه اینكه حتی همین روایات تاریخی، روایات معارض خود را دارند. مثلا آیاتی كه در ستایش اصحاب در بدر و بیعت رضوان و هجرت به مدینه و... نازل شده است را با برخی احادیث و یا داستا‌ن‌های تاریخی تحلیل كرده و تلویحاً می‌گویند كه عمر و ابوبكر از شمول این آیات خارجند، در حالیكه حتی همین روایات تاریخی، موارد ضد هم دارد. مانند تعریفی كه حضرت علی در خطبه 219 نهج البلاغه از عمر ابن خطاب دارند.
* نكته عجیب و بچه گانه‌ای كه برخی از محققین در استناد به منابع دارند این است كه وقتی سئوال می‌كنی چرا تاریخ در مورد فلان قضیه ساكت است. با ژستی حق به جانب اظهار نظر می‌فرمایند كه: خفقان موجود در زمان خلفاء اجازه ثبت برخی موارد را نمی‌داده است!!! ولی:

- جای تعجب است كه پس چگونه اینهمه نكات منفی وحشتناك بر علیه خلفاء در كتاب بحارالانوار وجود دارد؟ چگونه جمله سلمان كه گفت: كردید و نكردید ثبت شده؟ چگونه یك غلام خارجی به نام: ابولولو جرات می‌كند، عمر یعنی خلیفه مقتدر وقت را تهدید به مرگ كند و بعد هم تهدید خودش را عملی كند؟ چطور آن عرب بدوی در مسجد در حضور همه بر می‌خیزد و به عمر می‌گوید اگر خواستی كج شوی تو را با این شمشیر راست می‌كنم‌؟ چطور آن عرب دیگر به عمر ایراد می‌گیرد كه این پارچه‌ای كه پوشیده‌ای بیشتر از مقدار بیت المال است و عمر فرزندش را می‌آورد و او شهادت می‌دهد كه من سهم خودم را به پدرم داده‌ام؟ این چه دیكتاتوری است كه فرزندش زیر تازیانه عدل او جان می‌دهد؟!!! و چطور خلیفه زورگو و ظالم و ترسو و... بادی گارد نداشته است؟ زیرا اصولاً حكام -با صفاتی كه شیعه معرفی می‌كند- همیشه در طول تاریخ، محافظ داشته‌اند و دارند.

- آیا اینهمه مطالبی كه بر ضد خلفاء وجود دارد و شما آنرا از لابه لای كتب اهل سنت جمع آوری می‌كنید آیا نشانه خفقان و دیكتاتوری است؟ یا اینكه آنقدر آزادی بوده كه حتی نویسندگان سنی هر داستانی كه بر لب مردم در كوچه و بازار بوده را برای جلوگیری از نابودی نوشته اند؟ و اكنون باید با معیارهای كارشناسی، تایید یا رد شود و صرف آمدن آنها در كتب خود آنها نشانه حتمی بر اتفاق افتادن این وقایع نیست.

- آری اگر تلقی ما از آزادی مانند تلقی آمریكا باشد كه دول اسلامی را به جرم نقض حقوق بشر محكوم می‌كند حرفمان درست است ولی من فكر نمی‌كنم جانی‌ها، شرابخوارها، سارقین، زناكارها و... در حكومت حضرت علی آزاد بوده و از مجازات معاف بوده باشند كه عمر و ابوبكر را دیكتاتور بدانیم.

- اینكه حضرت عمر و حضرت ابوبكر از ضعیف‌ترین و كم اهمیت‌ترین تیره‌های قریش بوده و توانستند خلیفه شوند نشان دهنده فضای آزاد و باز سیاسی در آن زمان است.

- مشورت پذیری بالای حضرت عمر در بیشتر زمینه‌ها از حضرت علی زیرا یك دیكتاتور در هیچ جای تاریخ مشورت پذیر نبوده است.

- عدم قیام و شورش مردمی، حتی در زمان حكومت سخت گیر حضرت عمر. با توجه به روحیه بدوی و عدم انقیاد پذیری اعراب. (بر خلاف زمان حضرت عثمان كه با اندك بهانه ای، تمام مردم علم طغیان بر می‌دارند و ایشان به قتل می‌رسند).

- وابستگی‌ها و عصبیت‌های قومی قبیله‌ای اجازه ظلم و ستم و یا كشتن افراد را نمی‌داده دقیقا برای همین، پیامبر اكرم (و حتی ابوذر كه تمام قبیله‌اش راهزن بوده اند) در مكه سالم می‌مانند. با اینكه به خدایان زمان توهین می‌كرده‌اند.

ما یكی از علل شكست سپاهیان ابرقدرت زمان یعنی ایران را دیكتاتوری و ظلم و ستم پادشاهان ایرانی می‌دانیم. پس چگونه معتقدیم كه: روحیه سلحشور و شهادت طلب سپاه اسلام و پیروزی آنها بر ایران و روم، در خفقان و دیكتاتوری شكل گرفته است!؟.

* گزینش یك قسمت از یك واقعه و پنهان كردن بقیه موارد

نمونه جالب آن جریان فدك می‌باشد كه فقط مدت 2 سال خلافت حضرت ابوبكر و آن هم فقط مالكیت آن و نه استفاده از عین و نمائات آن از اختیار حضرت فاطمه خارج شد و حضرت عمر پس از خلافت آنرا هم پس داد علت كار حضرت ابوبكر نیز شورش اهل رده و عدم پرداخت زكات و نیاز به تجهیز لشكر اسلام برای سركوب شورش بوده است. محقق و نویسنده شیعه با قضاوتی كاملاً یكجانبه یك حكم كلی صادر می‌كند و می‌گوید: فدك را غصب كردند. در حالیكه به احتمال قریب به یقین حتی اگر پیامبر نیز زنده بودند از فدك برای تجهیز سپاه اسلام و سركوب شورش اهل رده استفاده می‌كردند.

* شاخ و برگ دادن به روایات تاریخی یا انتخاب روایاتی كه شاخ و برگ بیشتری دارد یا از همه بدتر: مخلوط كردن چند روایت مختلف كه دارای موضوع واحدی هستند. نمونه مشخص آن اخذ بیعت از حضرت علی در جریان سقیفه است. با بررسی تمامی روایات این نكته مشخص می‌شود كه بنی‌هاشم و در راس آنها حضرت علی به شیوه انتخابات معترض بوده‌اند و نه به اصل انتخابات. آن هم به خاطر اینكه آنها با وجود قرابت نزدیكتر با پیامبر، حضور نداشته‌اند. نكته دیگر اینكه راهپیمایی دسته‌ای مسلح به سوی خانه حضرت علی به این علت بوده كه به حضرت ابوبكر و حضرت عمر خبر می‌رسد عده‌ای در خانه حضرت علی برای شورش تجمع كرده‌اند. ولی به طور قریب به یقین بقیه موارد ساخته ذهن داستانسرایان است. زدن سیلی به گوش حضرت زهرا. سقط جنین محسن. آتش زدن در و...[[133]](#footnote-133) ولی نویسنده شیعه تمام روایات مختلف را كنار هم گذاشته و با تركیب آنها واقعه را جذاب‌تر و دراماتیك‌تر نشان می‌دهد.
* **تحلیل‌های متضاد**

نمونه جالب آن این است كه ایراد می‌گیرند اگر به قول سنی‌ها رسول خدا برای خودش جانشین نگذاشت پس چرا حضرت ابوبكر جانشین گذاشت؟ و چرا حضرت عمر كار را به شوری برگزار كرد؟ و علت این عملكردهای متفاوت چیست؟ من از علامه‌های خودمان در تعجبم كه چرا همیشه مسائل را به نفع احساساتشان تجزیه و تحلیل می‌كنند! ما وقتی سئوال می‌كنیم چرا امام حسن با معاویه صلح كرد ولی امام حسین با یزید جنگید و امام سجاد فقط نیایش می‌كرد و امام صادق تدریس و امام رضا ولایتعهدی را پذیرفت و... می‌فرمایند‌: شرایط و اوضاع و احوال متفاوت جامعه و تفاوت حكام و سیاستهای مختلف در هر زمان، مستلزم یك نوع برخورد متفاوت است. كه البته این پاسخ، كاملاً صحیح است. ولی تعجب اینجاست كه وقتی امام معصوم با آن قدرت روحی و طرفداران از جان گذشته و عنایات الهی، باید طبق مقتضیات زمان عمل كنند چرا ما به حضرت عمر و حضرت ابوبكر برای رفتارهای متفاوت ایراد می‌گیریم؟ حتی درباره برخی رفتارها كه می‌گویند عمر بدعت گزار بوده نیز همین پاسخ جاریست. مگر جمهوری اسلامی حسب شرایط سیاسی زمان، به مدت 3 سال حج واجب را تعطیل نكرد؟ پس حضرت عمر كجا گفته كه برای ابد برخی از احكام را صادر كرده و گناه حضرت عمر چیست اگر دیگران این احكام را ابدی كرده‌اند؟ (البته حضرت عمر حكمی بر خلاف سنت پیامبر صادر نكرده و از حضرت علی به تواتر در كتب تاریخی و نامه‌ها می‌باشد كه آندو به سنت عمل كردند).

* اشتباه ساده لوحانه دیگری كه بسیاری از علمای شیعه مرتكب می‌شوند این است كه‌: به جای آنكه ماهیت و موضوع حدیث را بررسی كرده و به چالش بكشند و آنرا با قرآن تطبیق و با عقل محض (خالی از تعصب) تایید و با فرهنگ آن زمان، هماهنگ كنند به جای اینكارها می‌نشینند و فقط ثقه بودن و یا غیر ثقه بودن سلسله روات را بررسی می‌كنند‌[[134]](#footnote-134). كه این چندان سرنخی به انسان نمی‌دهد زیرا:

هر انسان هنگام نقل قول و هر سخن هنگام دهن به دهن شدن دچار تغییرات زیادی می‌شود. ضمن اینكه طرز برداشت هر كس از یك سخن ممكن است متفاوت باشد.

هر سخن تحت شرایط خاص فیزیولوژیكی كه گوینده داشته گفته شده. چه بسا انسان در هنگام ناراحتی و خشم، سخنی بگوید ولی بعد آنرا نقض كند (مثال بارز آن سخن پیامبر بود كه پس از شنیدن خبر شهادت حمزه و مثله شدن او قسم خورد كه 70 نفر از مشركین را بگیرد و مثله كند ولی بعد، مسلمانان را از اینكار به شدت نهی كرده و سخن خود را ابطال فرمودند) پس وقتی حضرت عمر به آن شخصی كه می‌گوید اگر آب پیدا نكردم نماز را چه كنم و حضرت عمر به او می‌گوید: نماز نخوان. با توجه به روحیه تند حضرت عمر باید متوجه شویم كه این لحن او عتابی بیش نبوده است زیرا تمام متون معتبر تاریخی در حد تواتر حضرت عمر را در برگزاری مناسك دینی فرد سختگیری معرفی می‌كنند.

هر سخن در یك محیط فرهنگی خاص زده می‌شود كه افراد حاضر چون در همان محیط زندگی می‌كنند به خوبی منظور گوینده را می‌فهمند ولی آیندگان در فرهنگها و زمانهای دیگر ممكن است دچار اشتباه شده و آن سخن را مطابق فرهنگ (و یا حتی عقاید و سلایق) خود تجزیه و تحلیل كنند. برای مثال امام خمینی گفتند: راه قدس از كربلا می‌گذرد. در همین زمان فعلی نیز بسیاری از مردم ایران حتی افراد حزب اللهی معنی این سخن را نمی‌دانند و فكر می‌كنند یعنی اینكه اول باید كربلا را گرفت و بعد رفت سراغ قدس. ولی این سخن امام، خطاب به پاسدارانی بود كه در زمان جنگ ایران و عراق برای نبرد به لبنان رفته بودند.

هر انسان در طول عمر خود دارای ایده‌ها و روش‌های متفاوت است. اكنون یك نفر كه تحت عنوان كلی ثقه معرفی می‌شود آیا در تمام طول عمر خود به یك راه و روش ثابت و مشخص بوده و یا... ضمن اینكه دوران جوانی و میانسالی و پیری در طرز برداشت و احساسات انسان و نوع تفكر او بسیار موثر است. اكنون آن سخن در كدام دوره حیات آن فرد گفته شده؟

افراد سوء استفاده گر در طول تاریخ به راحتی می‌توانسته‌اند به نوشتن نام افراد ثقه، تفكر خود را رواج دهند. زیرا بنا به اعتراف بیشتر مورخین، حتی نسخه برداران و كاتبان هنگام مشاهده یك مطلب و یا موضوع در یك كتاب، نقطه نظرات خود را نه به صورت پاورقی بلكه در متن اصلی كتاب می‌نوشته‌اند! پس آیا بهتر نیست متد علمی و تحقیقی جدیدتر و كارآمدتری را جهت استناد به احادیث مد نظر قرار دهیم؟

* یكی دیگر از اشتباهات محققین شیعه آن است كه مسائلی كه طبق شرایط یك دوره ایجاد شده است را به دوره‌های قبل یا بعد سرایت می‌دهند. به عنوان مثال در تبیین بیعت حضرت علی و همكاری ایشان با خلفاء، می‌گویند امام رضا نیز ولایت عهدی مامون را پذیرفت. در حالیكه امام رضا می‌فرمایند بین كشته شدن و قبول این امر مخیر شدم. ضمن اینكه شرایط زمانی و مكانی و حتی فرهنگی این دو امام بسیار متفاوت است. مثال دیگر وقتی است كه می‌پرسیم چرا حضرت علی در رابطه با فلان خلیفه فلان نكته مثبت را گفته یا فلان حركت مثبت را انجام داده. پاسخ می‌دهند از باب مماشات بوده یا تقیه و توریه را پیش می‌كشند. در حالیكه این موارد طبق متون معتبر تاریخی متعلق به زمان امام صادق به بعد بوده است (بصورت گسترده و آن هم توسط توده شیعه و نه رهبران آن مانند امام صادق) و در صدر اسلام به صورت بسیار موردی (فقط عمار یاسر كه آن هم به خاطر نداشتن قبیله مطرح و فقر مادی و زیر شكنجه و خطر مرگ كفار و...) وجود داشته. دلیل محكم ما سخن حضرت علی به عبدالرحمن ابن عوف است كه فرمودند من طبق سنت پیامبر و نظر قرآن و روش خودم عمل می‌كنم كه اگر تقیه و توریه و مماشات جا داشت جایش دقیقاً همینجا بود. ولی حضرت علی می‌خواسته‌اند به ما به ظاهر شیعیان بگویند كه تحت هیچ شرایطی نمی‌توانی مصلحت را فدای حقیقت كنی یا برای یك ریال پول یا یك ذره آبروی نداشته، تحت عنوان تقیه[[135]](#footnote-135)، دست به دروغ و نیرنگ بزنی..
* **منطق غلط**

در بررسی قضایای تاریخی نمی‌توان مانند اصول ریاض گفت 2+2 می‌شود‌4‌[[136]](#footnote-136) زیرا در جهان واقعی بسیار كمند كسانی كه مانند علی 1 باشند و یا مانند ابوجهل 0 بلكه بیشتر انسانها در دامنه‌ای بین 0 و 1 در نوسانند. و مظهر حق كامل و باطل كامل، بسیار كمیاب است (و فقط مخصوص فیلمها است) برای همین، محقق شیعه سئوال می‌كند كه اگر حضرت علی حق بود، حضرت عمر و حضرت ابوبكر به ناچار باطل بودند.[[137]](#footnote-137) ولی مگر حضرت علی در پاسخ ابن عباس در جریان خلافت حضرت ابوبكر نمی‌فرمایند: انی اكره عن اختلاف: من از اختلاف كراهت دارم. این یعنی اینكه ایشان حتی در اندیشه مخالفت هم نبوده‌اند چه برسد به دشمنی و نبرد و تضاد...

* طبق بسیاری از آیات قرآن مانند: ﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ [فاطر: 43]. و قوانین مسلم علمی و تجارب تاریخی، خداوند، جهان را از روی یكسری اصول ثابت اداره می‌كند كه همین نكته نیز یكی از دلایل عدالت و حكمت اوست. ولی برخی محققین تحلیلهای متضاد و منحصر به فردی روی وقایع تاریخی می‌گذارند كه فقط مخصوص زمان و عده‌ای خاص می‌شود! مثلاً می‌گویند عمر و ابوبكر پایه گذار تحریف و تضعیف اسلام بودند ولی پادشاهان و علمای صفویه كه در این زمینه نقش بیشتری داشته و به زمان ما نزدیكتر و متعلق به همین آب و خاك بوده‌اند را فراموش می‌كنند. در حالیكه از دیگر سو هیچگاه یك یا دو نفر نتوانسته‌اند مسیر تاریخ را عوض كنند. یا اینكه عمر و ابوبكر باعث بدبختی مسلمین هستند در حالیكه هیتلر 60 سال قبل آلمان را به ورطه نابودی كشاند ولی اكنون، آلمان یكی از ملل قدرتمند جهان است و...
* **تمسك به استدلالات قدیمی و از كار افتاده نویسندگان ده قرن قبل**

برخی از نویسندگانی كه بر طریق جدل، كتاب می‌نویسند تا جایی كه امكان دارد از این اصطلاحات استفاده نكرده و به قول معروف این كلمات را به عنوان آخرین تیر تركش نگه می‌دارند: تقیه، مصلحت، توریه، مماشات، تقدیر،‌ شرایط زمان. و هر گاه كه به بن بست برخورد كرده و هیچ راهی نداشته باشند دست به دامان این كلمات می‌شوند. البته باید دانست كه مواردی از این دست متعلق به نویسندگان هزار سال پیش است و در زمانة فعلی كاربردی ندارد و فقط می‌تواند تعداد اندكی از طلاب حوزه‌ها و پیرمردها و پیرزنها را قانع كند. و دیگر زمان آن گذشته كه با اصطلاحاتی مبهم و گنگ و پا در هوا مانند مصلحت، معجزه، مماشات، توریه، تسامح، تقیه و از همین قبیل مصالح شیطانی، حقایق تاریخی را ابتدا تجزیه و تحلیل و سپس تاویل و در نهایت، تحریف كرد.

تنهاترین و شاید قویترین مستمسك تمامی نویسندگان شیعه، وجود احادیثی است كه در كتب اهل سنت نیز وجود دارد [[138]](#footnote-138) و در ظاهر به نفع عقاید شیعه و به ضرر اهل سنت می‌باشد. در جای جای كتابهای شیعیان و حتی وبلاگهای فراوانی كه در این اخیر نوشته شده از این مورد به عنوان قویترین دلیل شیعه یاد می‌شود كه اكنون من در رد این ادعای پوچ، موارد زیر را برای روشن شدن ذهن خواننده عزیز بیان می‌كنم البته امیدوارم طولانی بودن این قسمت را بر من ببخشید زیرا مهمترین و بیشترین دلیلی كه نویسندگان شیعه همیشه به آن اشاره می‌كنند همین مورد است و اگر این تنها برگ برنده از دست آنها گرفته شود دیگر هیچ دلیلی برای ادعاهای پوچ خود در دست ندارند[[139]](#footnote-139).

احادیث موجود در كتب اهل سنت كه شیعه به نفع خود به آنها استناد می‌كند.

شاید این دلیل جدلی مهم‌ترین برگه برنده شیعه در تمامی مناظرات و نوشته‌ها باشد كه برای روشن شدن ذهن شما توصیه می‌كنم مطالب زیر را به دقت مورد مطالعه قرار دهید:

1. اولین نوشته‌ها به 2 قرن پس از رحلت پیامبر باز می‌گردد. یعنی حدود 5 نسل بعد. آیا مكتوب كردن نقل قولهای شفاهی احادیث و روایاتی که در کوچه و بازار بر سر زبان غالیان و صدیقان و کذابان و یهودیان و مومنان و... بوده آنهم پس از 250 سال، صد در صد صحیح است و هیچ جای ایراد و خطایی در آن نیست؟ اگر چه نویسنده اش، سنی هم باشد طبق اصول علمی و پژوهشی نمی‌توان برای هر حدیث یا روایت (به خصوص واحد یا بدون قرینه) بدون در نظر گرفتن سایر موارد و شرایط، اعتبار كامل و صد در صد قائل شد[[140]](#footnote-140).
2. ما در كتب شیعه نیز به موارد ضد و نقیض بسیار زیادی بر خورد می‌كنیم (مثلا در جامع الاحادیث بروجردی 5 حدیث مختلف و متضاد از زراره داریم – یا بحارالانوار كه سرشار از احادیث متضاد و متناقض است) این نشان دهنده این موضوع است كه نویسندگان كتب تاریخی و یا حدیثی و حتی مسندها و سایر كتب در نوشتن مطالب اهمیتی به تضاد و تناق‌ضهای موجود نمی‌داده و فقط از باب جمع‌آوری دست به این كار می‌زده‌اند.
3. محققین و اسلام شناسان غربی از بین انبوه كتب و منابع مسلمانان (كه اكثراً متعلق به برادران اهل سنت است) مطالبی را بر علیه اسلام و حتی شخص نبی‌اكرم پیدا كرده و عنوان می‌كنند كه آقا اینها را شما در كتب خودتان نوشته‌اید. جالب است كه تنها نقطه اتكاء شیعه در مناظرات و استدلال علیه سنی‌ها همین نكته است: آقا این مطالب در كتب اهل سنت هم نوشته شده است! گرچه اشتراك این آبشخور‌، برای خودش جای تحقیق و سئوال فراوان دارد!.
4. محققان ما فکر می‌کنند نویسندگان سنی مانند نویسندگان شیعه باید واقعیات ناخوشانید را کتمان می‌کردند و فکر می‌کنند مچ آنها را گرفته‌اند در صورتیکه برادران سنی من مانند محققان شیعه، آرمانگرا نبوده بلکه واقعگرا و رئالیست هستند و واقعیت را می‌نویسند البته شیعه فقط آن واقعیاتی را از کتب سنت، قبول دارد که به نفع او و خوشایند او باشد و موضوعات دیگر را با دیده تمسخر و دروغ نگاه می‌کند.
5. شاید 90 % احادیثی كه از طریق شیعه نقل قول شده یا مورد استناد قرار می‌گیرد مربوط به اهل سنت است پس بیان یك مطلب به نفع شیعه از لابه لای این متون، جایی برای فخر فروشی ندارد زیرا راهی جز این وجود ندارد و بیشتر مطالب از طریق برادران اهل سنت، نقل قول شده، دست شیعه در این زمینه (یعنی اولین منابع روایی یا مكتوب) تا حدود زیادی خالی است.
6. برادران اهل سنت مانند شیعیان، شخصیت عظیمی برای پیامبر قائل بوده و مانند ما ایشان را خاتم انبیاء و بهترین پیامبر و... می‌دانند ولی اگر سری به كتب تاریخی و روایی آنها بیندازی مشاهده می‌كنی كه برخی داستان‌ها و روایات دروغین و تا حدی ناپسند علیه پیامبر اكرم نیز در كتب آنها وجود دارد كه به احتمال فراوان، بدون غرض و فقط به خاطر جمع آوری یا سهل‌انگاری، ثبت شده است. خوب، وقتی در مورد پیامبر اكرم چنین اتفاق افتاده چرا ما فكر می‌كنیم هر چه در كتب اهل سنت بر علیه عمر و ابوبكر آمده راست است؟ با توجه به این نكته كه بر خلاف پیامبراكرم، حضرت عمر و حضرت ابوبكر، هیچگونه قداستی (از نقطه نظر عصمت و یا خلافت منصوص الهی) نزد ایشان ندارد. نتیجه اینكه: آنها پیامبر و حضرت عمر و حضرت ابوبكر را قبول دارند و روایات و داستانهای دروغین بر علیه این اشخاص (و حتی علیه حضرت علی) در كتب آنها وجود دارد ولی شیعه معتقد است روایاتی از این دست، كه مربوط به پیامبر و حضرت علی است دروغ و روایاتی كه علیه حضرت عمر و حضرت ابوبكر است راست است! كه بچه‌گانه و مضحك بودن چنین استدلالی از ظاهر آن به خوبی روشن است.
7. ما می‌دانیم كه مجلسی در بحارالانوار همة احادیث و روایات ضد و نقیض را صرف نظر از صحت و سقم آنها فقط جمع آوری كرده و در برخی موارد، نظر شخصی خود را نیز پیرامون آن حدیث آورده است. نویسندگان سنی نیز (به جز در مورد كتبی كه به نام صحاح معروفند) در كتبشان، شان نزولهای مختلف پیرامون یك آیه و روایات مختلف و بعضا ضد و نقیضی را آورده و بعضاً نظر خود را درباره صحت و سقم و چگونگی آن حدیث بیان كرده‌اند ولی تنها هنر نویسنده یا محقق شیعه آن است كه در این میان، فقط روایات و شان نزولهایی كه به نفع خودش است را از بین كتب اهل سنت جمع آوری كرده و نه به روایات ضد آن اشاره می‌كنند و نه نظر نویسنده سنی را درباره صحت و سقم آن حدیث می‌آورند و صرفاً مانند بچه‌ها با هیاهو مدعی می‌شوند كه در كتب خود آنها هم نوشته شده!.
8. نویسندگان سنی از باب جمع آوری و جلوگیری از نابودی، احادیث موجود را نوشته‌اند. مانند كاری كه مجلسی با نوشتن بحارالانوار انجام داد. اگر كسی پیرامون بحارالانوار تحقیق جامعی انجام دهد می‌تواند مطالب وحشتناك زیادی را بر علیه شیعه جمع‌آوری نماید. ولی آیا این روش علمی است؟ مطالب فراوانی (حتی در حد تواتر) مبنی بر تحریف قرآن (‌در حالیكه می‌دانیم معتقد به این موضوع، كافر است) یا همكاری و اظهار تواضع امامان با خلفای بنی‌عباس و بنی امیه. یا اینكه عدد امامان كه 13 می‌باشد و از این دست، مطالبی كه حتی اظهار آن از سوی یك شیعه، حكم تكفیر او را در پی دارد. به همین دلیل، احادیث را چه در كتب شیعه باشد چه در كتب سنی باید با معیار: قرآن، فرهنگ همان زمان و همان مردم، سنت نبوی و عقل محض مورد سنجش و بررسی علمی همه جانبه قرار داد.
9. به احتمال فراوان، نویسندگان سنی 300 سال پس از هجرت، تحصیلات آکادمیک برای تعیین و تشخیص علمی و کارشناسانه احادیث و روایات و تعیین صحت و سقم آنها نداشته‌اند بلکه صرفاً و فقط برای جلوگیری از نابودی احادیثی که بر سر زبان مردم کوچه و بازار بوده است آنها را جمع‌آوری می‌کرده‌اند. به همین دلیل بهترین روش برای تشخیص صحت و سقم یک حدیث یا قصه، بررسی و سنجش آن در کنار روایات و سخنان و اتفاقات قطعی دیگر است. مثلا روایات توهین آمیز و بسیار زشتی که به حضرت عمر نسبت می‌دهند مبنی بر درهم آمیختن آب با شراب و نوشیدن آن توسط او در زمان خلافتش! ولی مگر ممکن است علی دخترش را به یک شرابخوار بدهد؟ آن هم دختر فاطمه را؟ یعنی نوه پیامبر را؟ مگر می‌شود عربی که به حضرت عمر، گیر می‌دهد که چرا پارچة عبای تو یک وجب بلند‌تر است آنگاه بنشیند تا حضرت عمر شراب بخورد؟ تا او برود در جنگ با ایران یا روم کشته شود؟ مگر می‌شود حاکمی عملی را انجام دهد و بعد جلوی مردم را از انجام همان عمل بگیرد و تازه با کمک همین مردم فاسد و بی‌حال، سه امپراطوری را به زمین بزند؟ پس اگر کمی سلولهای خاکستری مغز خودمان (که ابوجهل‌ها فاقد آنند) را بکار بیندازیم متوجه می‌شویم این احادیث و روایات (یا همان اسرائلیات) در زمانهای بعدی توسط یهودیان مکار برای گسترش فساد در امت اسلامی و موجه جلوه دادن آن، ساخته و از طریق آنها وارد کتب اهل سنت شده است.(البته تهمتهای دیگری نیز علیه حضرت عمر وجود دارد که من به خاطر رعایت ادب و به تمسک از پیشوایم علی از نوشتن آنها خودداری می‌کنم) براستی آیا می‌شود حضرت عمر اینگونه آدمی بوده و آنگاه علی پس از مرگ او آن سخنان را در تعریف و ستایش از او بیان کرده باشد[[141]](#footnote-141).
10. آیا می‌توان باور كرد یهودیان و مسیحیانی كه ضربه شست اسلام را از همان لحظه نخست درك كرده بودند بیكار نشسته و دست به جعل روایات و احادیث نزده باشند؟ به شهادت تاریخ، موارد زیادی كه به اسرایلیات معروف است ناخواسته وارد متون نویسندگان مسلمان شده است. و مسلماً آنها داستان‌هایی می‌ساخته‌اند كه ایجاد تفرقه و نفاق كند و جالب است كه اسلافشان هنوز كه هنوز است دارند از ثمرة آن استفاده می‌كنند.
11. بیشتر این احادیث، احادیث مكمل یا ضد نیز دارند كه حتی ممكن است در كتب شیعه نیز وجود داشته باشد، ولی برادران محقق من، فقط احادیثی كه به نفع خودشان است را جمع‌آوری می‌كنند. و احادیث موجود در كتب شیعه را با بهاینه‌هایی مانند تقیه و مصلحت نادیده می‌گیرند.
12. محققین شیعه در بررسی این احادیث، سلسله روات و راستگو و دروغگو بودن و صحت و سقم حدیث و انطباق یا عدم انطباق آن با آیات قرآن را در نظر نمی‌گیرند، معیار عقل سلیم و به دور از تعصب را فراموش می‌كنند و فقط همینكه یك نفر سنی آن را در كتابش نوشته و به ضرر خود آنهاست، كافی است.
13. اگر كسی اندكی باهوش باشد متوجه می‌شود كه برخی از احادیث منتسب به پیامبر از روی اتفاقات بعدی، جعل شده است. مانند نوشته‌های كتابی كه در قرن چهارم هجری پیدا می‌شود(کتاب سلیم ابن قیس) و در آن از قول پیامبر می‌خوانیم كه عدد ائمه 12 (و در جایی 13) است. یا دلخوری و آزار حضرت فاطمه از حضرت عمر و حضرت ابوبكر و پس از آن این حدیث كه: هر كس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هركه مرا بیازارد خدا را آزرده[[142]](#footnote-142) و... (در حالیكه در جایی دیگر پیامبر اكرم به دخترشان می‌فرماید: فكر نكنی دختر من بودن برای تو سودی دارد فقط عمل توست كه در نزد خدا ملاك است ـ به عبارتی دیگر در دستگاه خداوند، پارتی بازی و تفاوت میان انسانها وجود ندارد ـ‌ آیات قرآن و روش پیامبر و حضرت علی به طور قاطع این نكته را تایید می‌كند و چرا پیامبری كه اینهمه سفارش به عدل و مساوات كرده‌اند باید میان فرزندان خود تفاوت قائل شوند و فقط درباره حضرت فاطمه چنین سخنی گفته باشند و هزاران چرای دیگر كه عقل سلیم پاسخی برای آن ندارد، گرچه عقل مریض می‌تواند پاسخهای فراوانی تحت عنوان: توریه و تقیه و غیب بینی و آینده بینی و مماشات و مصلحت و... برای آن فراهم كند).
14. برای انسان، جای تعجب است كه اگر مطالبی كه در كتب علمای اهل سنت وجود دارد مدرك و دلیلی برای تایید نظریات شیعه است پس چرا آنها خودشان به این مطالب بی‌عقیده‌اند؟! آیا می‌توان گفت: تاثیر علم و ایمان در روحیه آنها ایجاد حالت تعصب و كج فكری كرده؟ پس بهتر نیست كسی دنبال علم نرود؟ یا اینكه می‌گویید آنها نیز منافق بودند و برای كسب مقام خلافت مسلمان شدند!! و یا همه آنها متعصب و كج فكر بوده اند! یا اینكه آنها نیز مانند تمام اصحاب پس از پیامبر (البته به قول سلیم ابن قیس) مرتد شدند‌؟ با اینهمه پس چرا چنین مطالب فراوانی را در تایید مقام والای حضرت علی در كتب خود آورده اند؟ زیرا اصولا متعصبین و حسودان واقعی و حقیقی، سعی می‌كنند فضایل دیگران را كتمان و خدشه دار كنند یعنی دقیقاً همان كاری كه نویسندة شیعه با شخصیت ابوبكر و عمر انجام می‌دهد[[143]](#footnote-143)!!! براستی آیا فکر می‌کنید عطار و مولوی و سعدی و خیام هم، نادان بودند یا مغرض و حسود؟ شاید هم طبق همان کلک قدیمی می‌گویید: تقیه می‌کردند؟
15. برخی از احادیث و روایاتی كه شیعه به آنها استناد می‌كند صحیح است ولی ربطی به كسانی كه اكنون خود را شیعه می‌نامند ندارد. مانند این حدیث پیامبر كه: علی و شیعیانش رستگارند. مسلم است كه منظور پیامبر از شیعه، یاران حضرت علی در همان دوره بوده و ما می‌دانیم حضرت علی در خصوص نبرد با خوارج از سوی پیامبر اجازه داشته و پیامبر از طریق وحی برخی از دشمنی‌های بعدی با حضرت علی را می‌دانسته‌اند و در همین خصوص فرموده اند: یاران علی رستگارند. و این موضوع هیچ ربطی به بهره برداریهای سیاسی شیعه در زمانه فعلی ندارد.
16. اگر صرف وجود حدیث یا روایتی در كتب اهل سنت دال بر صحت آن باشد پس دیگر علم رجال و درایه و روایه و تطبیق احادیث با عقل و قرآن و... چه فایده‌ای دارد؟ و چرا به خودمان دردسر مطالعه این علوم سخت را بدهیم كافی است طبق این اصل عمل كنیم: هر حدیثی كه در كتب اهل سنت بود و به نفع ما هم بود آن حدیث صحیح است و هرحدیثی كه در كتب اهل سنت است و به نفع ما نیست، ساختة امویان و جاعلان حدیث و طرفدران خلفای راشدین است!.
17. ما می‌دانیم كه افرادی با گرایشها و عقاید متفاوت در سپاه حضرت علی وجود داشته‌اند. عده‌ای از آنها انسانهایی خوب و مسلمانانی راستین بوده‌اند و احادیثی كه از زبان پیامبر در فضیلت حضرت علی را به خاطر داشته‌اند مرتب برای احتجاج و كوبیدن حریف به كار می‌برده‌اند در حالیكه در زمان خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبكر و حتی تا قرنها پس از آن كسی نیازی به بازگو كردن احادیثی كه پیامبر به نفع ابوبكر و عمرگفته بود نداشته زیرا این دو نفر دشمنی نداشتند. عده‌ای نیز در سپاه علی بوده‌اند كه تندرو و افراطی بوده و حتی حضرت علی نیز آنها را قبول نداشته‌اند این افراد عمدتا جزو قاتلین و شورشیان علیه حضرت عثمان بوده‌اند و اگر حضرت علی، شكست می‌خورد مطمئن بودند كه به دست بنی امیه و سایر اصحاب پیامبر به قتل می‌رسند مسلم است كه این افراد كه كشتن عثمان و سرپیچی از دستور حضرت علی برایشان كار آسانی بوده دروغ بستن بر پیامبر برایشان كاری داشته است این افراد احادیث زیادی را به دروغ از جانب پیامبر در فضیلت حضرت علی ساخته و نشر می‌داده‌اند. ما در كتب تاریخی قدیمی و معتبر در جریان جنگهای جمل و صفین و نهروان نشانی از این احادیث نمی‌بینیم. در صورتی كه جا داشت حضرت علی و اصحاب ایشان از این احادیث استفاده می‌كردند. (حتی در نامه‌نگاریهایی كه بین حضرت علی با مخالفین وجود داشته) پس مسلم است كه این احادیث از زمان خلافت امام حسن و برقراری صلح و قیام مختار و... ساخته شده است (احادیثی مانند الحق مع علی و علی مع الحق یا علی خیر البشر یا...).
18. حتی تواتر یك قصه نمی‌تواند دلیل قاطعی بر صحت همه جانبه آن باشد حتی اگر در كتب اهل سنت نیز وجود داشته باشد. چند نمونه جالب آن: یكی شیوه وضو گرفتن است كه پیامبر اكرم 23 سال روزی 5 مرتبه وضو می‌گرفتند ولی اكنون در شیوه انجام آن اختلاف است و دیگر تعداد دفعات تكبیری كه در نماز میت گفته می‌شود. پیامبر اكرم در طول 23 سال برای افراد بسیار زیادی (حتی منافقین مدینه كه آیات در منع از آن نازل شد) نماز میت خواندند ولی دقیقا پس از رحلت ایشان در تعداد دفعات تكبیر بین تمام اصحاب، اختلاف بوجود آمد. لازم به ذكر است كه این نمونه‌ها نه داستان است كه به آن شاخ و برگ داده شود و نه دربردارنده منافع سیاسی یا قومی و قبیله ای، با اینهمه درباره آن اینهمه اختلاف وجود دارد وای به حال داستان‌هایی كه در پس آنها منافع و تضادهای سیاسی نیز وجود دارد. مورد دیگر داستان قطام و تحریك ابن ملجم، برای كشتن حضرت علی است[[144]](#footnote-144). ماجرای عریش (سایه بان) در جنگ بدر كه عنوان می‌کند پیامبر، از آنجا جریان نبرد را پی گیری می‌كرد. افسانة غرانیق و صدها داستان دیگر كه اكنون برای محققین، هیچ جای شكی بر دروغ بودن آن باقی نمانده است. البته این موارد از آنجا كه سیاسی نیست و عواطف كور عوام را تحریك نمی‌كند توسط محققین شیعه نیز، رد شده است ولی كسی جرات رد كردن داستان‌هایی كه منبع ارتزاق عده‌ای شده است را ندارد!!!.
19. چه كسی مطمئن است و می‌تواند قسم بخورد كه چه كسی سنی است و چه كسی شیعه؟ سنی‌ها ابن ابی الحدید را كه عاشق علی بوده شیعه می‌دانند و شیعه‌ها در شیعه بودن ابن اسحاق، شك دارند زیرا حقیقت را نوشته و در کتابش به حضرت عمر و حضرت ابوبكر فحش نداده است آری در طول تاریخ، هر كس حقیقت را فهمیده چماق تعصبات مذهبی بر سر او فرود آمده است. (البته از آنجا كه انسانهای فهیم و عالیقدر از شائبه هر گونه فرقه‌ای دور بوده‌اند اكنون نیز در اینكه مثلا فردوسی یا امام محمد غزالی چه دینی داشته‌اند بسیار جای بحث و گفتگوست و بهترین پاسخ همان است كه غزالی می‌دهد: من در شرعیات، مذهب قرآن و در عقلیات مذهب برهان دارم. روحش شاد).
20. ما می‌دانیم در مقام استدلال یا ارائه یك روش و شیوه در هر نوع تحقیقی همان روش استدلالی می‌تواند علیه خود ما نیز بكار گرفته شود اگر این استدلال شیعه درست باشد یعنی هر چه در كتب اهل سنت وجود دارد و به نفع ما و به ضرر آنهاست را باید قبول كرد آنها نیز خواهند گفت در كتب بحارالانوار و حتی اصول كافی و كتب شریعتی (كه بنا به اعتراف خودش در ستایش و عشق به علی و حتی اطرافیان او مانند سلمان و ابوذر، بسیار تندرو بوده) یا من لا یحضر الفقیه شیخ صدوق[[145]](#footnote-145) و كتب: علامه برقعی و آیت الله مصطفی طباطبایی و آیت‌الله غروی (اصفهانی) و آیت الله زنگنه و آیت الله سنگلجی و... كه همگی جزو علمای متخصص و طراز اول شیعه هستند نیز مطالب بسیار زیادی حتی در نقض مهمترین اصل مذهب شیعه یعنی امامت وجود دارد پس طبق استدلال شما این موارد می‌تواند علیه شما مدرك و دلیل واقع شود!.
21. این اصل كه هر فرهنگ و عقیده‌ای در سایر فرهنگها و عقاید تاثیر گذاشته و متقابلاً از آنها تاثیر می‌گیرد اصلی است كه به تجربه و تحقیق ثابت شده است. ما می‌دانیم كه حد اقل تا 4 قرن پیش (یعنی قبل از حكومت صفویه) بسیاری از جوامع سنی و شیعه در شهرهای مختلف ایران براحتی و آزادی كامل در كنار یكدیگر زندگی می‌كرده‌اند (حتی هم اینك نیز در عراق یا نواحی مرزی مانند مهاباد و نقده و... شیعه و سنی در كنار هم زندگی می‌كنند) و مسلم است كه كتب اهل سنت نمی‌توانسته خود را از تاثیر عقاید شیعه مصون نگاه دارد برای همین بسیار محتمل است كه برخی از آراء و عقاید شیعه به صورت مستقیم یا تغییر شكل یافته وارد كتب اهل سنت شده باشد. قرینه محكم برای تایید این فرضیه آن است كه علمای شیعه و سنی متفق القولند كه دروغهایی از جانب یهودیان به نام اسرایلیات وارد كتب روایی و تاریخی مسلمانان شده است دروغهایی حتی در حد تواتر (مانند شاخ و برگهایی كه به واقعه معراج داده شده یا افسانه غرانیق و حتی تحریف و حذف و زیاد شدن قرآن و...) پس وقتی آراء غیر مسلمان‌ها به این راحتی وارد كتب مسلمین می‌شود بسیار محتمل‌تر است كه آراء دو گروه عمده از مسلمانان (یعنی شیعه و سنی) وارد كتب یكدیگر شده باشد. این فرضیه هنگامی محكمتر می‌شود كه ما بدانیم اختلاف عقیدتی و سیاسی ما بین شیعه و سنی به مرور و طی سده‌های بعد و به خصوص از دوران صفویه به این سو شدت گرفته و نویسندگان اولیه اهل سنت (به خاطر كمرنگ بودن شدت اختلافات بین شیعه و سنی و همچنین بدون در موضع اقتدار) دقتی در ثبت این احادیث نداشته‌اند.
22. ما می‌دانیم كه در لابه لای كتب قدیمی اهل سنت به خصوص كتب تاریخی و حدیثی و حتی دو صحیح مسلم و بخاری مطالب اشتباه و خطایی علیه پیامبر گرامی اسلام وجود دارد اكنون آیا درست است كه طبق این استدلال برادران محقق شیعه یك نفر مسیحی غربی بیاید و بگوید: آقای مسلمان در كتب خود شما این مطالب زشت، علیه پیامبر شما وجود دارد؟ (مانند افسانه غرانیق) كما اینكه مستشرقین و اسلام شناسان مغرض غربی در نوشته‌های خودشان، كم از این حیلة كثیف و غیر علمی استفاده نكرده‌اند كه ما بعضاً در كتب شیعه مشاهده می‌كنیم كه نویسندگان شیعه به آنها تاخته‌اند پس چرا نوبت به مجادله بین شیعه و سنی كه می‌شود می‌توان از این حربة كثیف غیر علمی سود جست؟
23. پیامبر اكرم در حدیث معتبر و معروفی فرموده اند: آنچه از من به شما می‌رسد را با قرآن مطابق دهید اگر موافق قرآن بود قبول كنید و اگر مخالف قرآن بود آنرا به دیوار بكوبید! ولی ایشان در هیچ حدیثی نفرموده اند: اگر احادیث من در كتب اهل سنت بود و به نفع شیعه هم بود آنرا قبول كنید! هنگام تطبیق احادیث پیامبر با آیات قرآن نیز باید سیاق آیات قبلی و بعدی را نیز در نظر بگیریم. ولی عجیب است كه حتی یكی از آیات مورد نظر شیعه را نمی‌توان با توجه به آیات قبل و بعد آن تفسیر كرد! و حتما برای فهم آن باید به روایات و افسانه‌های تاریخی رجوع كنیم. تازه كار به اینجا ختم نمی‌شود بلكه باید از بین انبوه داستانها و روایات متضاد و مختلف آن روایتی را گزینش كنیم كه بیشتر با عقاید شیعه جور در می‌آید. باز هم كار به اینجا ختم نمی‌شود و اكثر این آیات اگر با سلیقه شیعه تفسیر شود با اصول و قواعد كلی زبان عرب جور در نمی‌آید پس باید به استثنائات این زبان رجوع كرد و فقط پس از اینهمه دوز و كلك می‌توان عقیده‌ای فرقه‌ای را ثابت كرد.
24. این دلیلی است كه شاید فقط بتوان در مقابل برادران اهل سنت به آن تمسك كرد ولی پاسخ من شیعه را چه می‌دهید كه هم كتب اهل سنت را پر از اشتباه می‌دانم و هم كتب شما را پر از دروغ و غلو و افسانه؟ مانند اینكه به یك مسیحی بی‌اعتقاد بگوییم بیا به مسیح ایمان بیاور زیرا در كتاب قرآن نیز حقانیت او تایید شده! آن مسیحی با پوزخند به تو می‌گوید: خوب من نه اسلام را قبول دارم نه مسیحیت را!.
25. این دلیل در صورتی درست است كه خود برادران اهل سنت تمام مطالب كتب خودشان را قبول داشته باشند ولی در عصر حاضر (و نه در زمانهای پر از تعصب گذشته) محققین خود آنها نیز معترفند كه برخی اشتباهات در كتب قدیمی آنها وجود دارد.
26. برخی از احادیث كه در كتب اهل سنت و به ضرر خلفاء وجود دارد مسلم است كه توسط اطرافیان خلفای بنی امیه و بنی عباس ساخته شده است. مانند احادیثی كه می‌گوید حضرت عمر یا حضرت ابوبكر شراب می‌نوشیده اند! مسلم است كه این احادیث را ساخته‌اند تا سرپوشی باشد برای شرب خمر توسط خودشان! یعنی وقتی ابوبكر و عمر شراب خورده‌اند پس ما هم می‌توانیم و وقتی آنها به اهل بیت ظلم كرده‌اند پس ما هم می‌توانیم!.
27. تمام اعتقادات شیعه یك صحت جزئی و اولیه دارد ولی در قرون بعدی بعلت نفوذ اندیشه‌های غالیان و نفوذ فرهنگ مسیحیت و یهود و ایرانی و هندی به آنها شاخ و برگ داده شده و دچار غلو و خرافه و زیاده‌روی شده و علت اینكه علمای شیعه برای تمام اشتباهات و نتیجه‌گیری‌های غلط خود یك یا چند آیه و حدیث و داستان در چنته دارند وجود همین صحت اولیه و جزئی است.برای مثال: پیامبر اكرم جهت طلب آمرزش و آموزش عبرت گیری به دیگران به قبرستان بقیع می‌رفته‌اند ولی ساختن گنبد و بارگاه و ضریح و زیارتنامه خوانی و دور ضریح گشتن (مانند كعبه) قفل و طلب شفا و بوسیدن درو دیوار و براه انداختن گروه اركستر و... به هیچ وجه در سنت و روش ایشان جایی نداشته و قطعاً از فرهنگ ایرانی مسیحی وارد فرهنگ شیعه شده است. به همین ترتیب زیاده رویهای دیگر را بررسی كنید مانند سفارش به دوستی با علی كه سر از ولایت مطلقه و خلافت و امامت و.. و درآورده است.
28. این استدلال شما در صورتی صحیح است كه شما نیز تمام مطالب موجود در كتب خودتان مانند اصول كافی و یا «بحارالانوار» را قبول داشته باشید ولی به عنوان مثال ما می‌دانیم یكی از چهار كتاب اصلی شیعه كتاب «من لا یحضر الفقیه» شیخ صدوق است او در این كتاب، غالیانی كه جملة اشهد ان علی ولی الله را در اذان اضافه كرده‌اند را لعنت كرده است پس چرا شما فقط می‌گویید نباید این جمله را به نیت اذان گفت (این هم یكی دیگر از همان كلاههای شرعی) یا ازدواج حضرت عمر با ام كلثوم كه در اصول كافی به آن اشاره شده است ولی شما آنرا قبول ندارید و...
29. پیروان باب و مكتب بهاییت نیز مطالب فراوانی به نفع خود از بین كتب شیعه بیرون كشیده‌اند (به خصوص در زمینه ظهور منجی) پس آیا آنها نیز با این ادعای پوچ می‌توانند حرف خود را به كرسی بنشانند.
30. كسی چه می‌داند شاید در برابر آنهمه دلیل قرآنی و روایی و عقلی و اجماعی، وجود این مطالب، فتنه‌ای از سوی خداوند برای گمراهی شیعیان باشد.
31. در مقام تحقیق و دوری از تعصب، به جا و شایسته است وقتی مطلبی از كتب اهل سنت نقل می‌شود مطالب و روایات مخالف آن نیز كه در همان كتاب وجود دارد نقل شود و حتی اگر نویسنده پیرامون آن مطلب توضیحاتی داده آن توضیحات، نوشته شود نه این كه با انتخاب و بیرون كشیدن یك مطلب، مانند بچه‌ها به هو كردن بپردازیم.
32. در انتها باید گفت: مگر سنی‌ها دشمن خونی حضرت علی هستند که می‌گویید آنها در کتاب‌های خودشان هم نوشته‌اند. آنها بر خلاف آنچه که روحانیون در مغز ما کرده‌اند علی را بهتر از ما می‌شناسند و بیشتر از ما دوست دارند. و همانطور كه به نفع حضرت علی مطالبی را در كتب خودشان نوشته‌اند به نفع حضرت عمر و حضرت ابوبكر نیز مطالب زیادی در كتب آنها وجود دارد.
33. در اینكه چرا در كتب اهل سنت یا شیعه مطالبی به نفع طرف مقابل وجود دارد نباید از تاثیر و تاثر و تقابل فرهنگها و عقاید این دو گروه غافل ماند. زیرا این اصل در علم تاریخ و جامعه شناسی با اثبات رسیده كه دین و مذهب و روایات تاریخی یكی از دهها عناصر تشكیل‌دهنده هر فرهنگی می‌باشند و تمام فرهنگ‌های جهان همیشه با یكدیگر در حال تبدل و داد و ستد بوده از یكدیگر تاثیر پذیرفته و در هم تاثیر می‌گذارند. دین اسلام و مذاهب موجود در آن نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد. اگر به كتب روایی شیعه و سنی نگاهی محققانه داشته باشیم به خوبی متوجه می‌شویم كه داستانهایی تحت عنوان اسرایلیات از قوم یهود به آنها راه یافته است. و همینطور از طریق فرهنگ ایرانی و حتی هندی و مسیحی موضوعاتی وارد فرهنگ اسلامی شده است. و حتی یكی از عللی كه باعث شكل گیری مذهب شیعه شد همین نكته است یعنی تئوریسینهای شیعه مطالبی كه به نفع خودشان در كتب اهل سنت بود را انتخاب كرده و عقاید خود را بر مبنای آن پایه ریزی كردند و طرفه اینجاست كه اكنون پس از 14 قرن می‌گویند این مطالب در كتب اهل سنت هم وجود دارد! ولی از این نكته غافلند كه در ابتدا وجود همین موارد در كتب اهل سنت دستاویز شیعه برای اعلام موجودیت شد! نكته دیگر اینكه اهل سنت حضرت علی را به عنوان خلیفه چهارم و صحابی بزرگوار پیامبر قبول داشته و در نوشتن آنچه به نفع ایشان بوده ابایی نداشته‌اند و در ابتدای امر كه هنوز تشیع شكل منسجمی به خود نگرفته بود برای آنها مهم نبوده كه تحقیق و تاملی در صحت و سقم این موارد داشته باشند چون حضرت علی نیز مانند بقیه صحابه برای آنها دارای ارج و قرب خاصی بوده است. خلاصه آنكه: شیعه در ابتدا دانسته یا ندانسته و مستقیم یا غیرمستقیم اصول مورد علاقه خودش را با خرافات موجود در كتب اهل سنت (كه آن هم بر اثر تاثیر فرهنگ یهود و مسیحی و حتی ایرانی و شیعیان كوفی و غالیان و... نوشته شده) وفق داده و از آنها تاثیر گرفته و آنها را در خودش هضم كرده و اكنون می‌گوید این مطالب در كتب خود آنها هم هست! نمونه بارز آن اعتقاد به موعود و منجی می‌باشد. كه از طریق فرهنگ یهود وارد فرهنگ مسیحی و از آنجا وارد فرهنگ اسلامی و كتب اهل سنت شد و شیعه می‌خواهد به نفع خود از آن استفاده كند. طرفه آنكه حدیث منسوب به نبی اكرم می‌گوید: نام آن موعود همنام من و نام پدرش هنمام پدر من است. در صورتی كه نام پدر حضرت مهدی، حسن بوده و نه عبداله!.
34. مبانی نظری، ایدئولوژی و تئوری شیعه بر اساس دروغهای (آحاد) موجود در كتب اهل سنت در قرن اول هجری شكل گرفت و بر همین مبانی در قرون بعدی بسط یافت و در سطح تودة شیعه به جریان درآمد.
35. در کتب شیعه نیز مطالب فراوانی به نفع حضرت عمر و حضرت ابوبکر وجود دارد که شما آنها را با چوب تقیه حراج می‌کنید. حضرت علی در نهج البلاغه پس از کشته شدن حضرت عمر از او تعریف و تمجید کرده و در نامه‌های خود به معاویه، خلافت آن دو نفر را تایید نموده است. شریعتی که شیعه است در کتاب حجر ابن عدی حکومت حضرت عمر و حضرت ابوبکر را بهترین حکومتها دانسته و خطبه موجود در نهج البلاغه را متعلق به حضرت علی و در ستایش حضرت عمر می‌داند در اصول کافی امام صادق در پاسخ آن زن می‌گوید آن دو نفر (عمر و ابوبکر) را دوست داشته باش و...
36. شیخ صدوق یكی از پایه گذاران فقه شیعه است و كتاب «من لایحضرالفقیه» او یكی از چهار كتاب اصلی شیعه است. او در این كتاب غالیان را لعنت كرده كه جمله «اشهد ان علی ولی الله» را وارد اذان كرده‌اند. پس شما كه به كتب اصلی و مرجع خود عقیده ندارید حق ندارید مطلبی را از كتب اهل سنت شاهد بیاورید.
37. در کتب شیعه حتی کتب مرجعی مانند اصول کافی و بحار الانوار مطالب اشتباه، کفر آمیز و خرافی وحشتناکی وجود دارد از قبیل تحریف قرآن، ترس و خضوع امامان در برابر خلفای بنی عباس یا بنی‌امیه، گفتگوی الاغ با پیامبر، هر کس انار بخورد به بهشت می‌رود و... آیا درست است که سنی‌ها شما را به این بهانه تکفیر کنند که آقا در کتب خود شما این مطالب نوشته شده است؟
38. برخی از روایات دروغ از طریق غلاه و رافضی‌ها و باند ابن سباء وارد کتب اهل سنت شده است زیرا

نویسندگان سنی نیز مانند علامه مجلسی از باب جمع آوری هر چه را به دستشان می‌رسیده در کتابهای خودشان ثبت می‌کرده‌اند.

جذابیت داستان گونه برخی از روایات آنها را ترغیب به ثبت می‌کرده است.

از آنجا که تمام برادران اهل سنت حضرت علی را به عنوان فردی بسیار عالم و متقی و خلیفه چهارم قبول دارند و حتی برخی مانند ابن‌ ابی الحدید او را افضل همه صحابه می‌دانسته‌اند در نقل این احادیث تردید نکرده‌اند.

دسته بندیهای فرقه‌ای و سیاسی در قرون بعدی تشدید شده و در ابتدایی که نویسندگان سنی اینگونه روایات را ثبت و نقل می‌کرده‌اند تضادی وجود نداشته است تا آنها دقتی در تعیین دروغ از راست داشته باشند.

ثبت و کتابت بسیاری از کتب قدیمی بدون کارشناسی به عمل می‌آمده به عنوان مثال مورخی (حتی سنی) که سر رشته‌ای از علوم قرانی نداشته روایت «انما ولیکم الله» را منسوب به حضرت علی معرفی می‌کند ولی چنانچه به زودی شرح می‌دهیم ایرادات بسیاری به سیاق آیه و ارتباط آن با خلافت حضرت علی وارد است که فقط یک کارشناس علوم قرآنی از آن مطلع است.

1. نگاه به بسیاری از وقایع از دید مثبت و از موضع قدرت مانند آن شاعری که حمله حضرت عمر به خانه حضرت فاطمه را نقطه مثبتی برای عمر تلقی کرده و حتی در شعرش تعریف و تمجید هم میـکند مسلماً اگر حضرت علی به سمت خانه حضرت عمر حمله می‌کرد شاعر شیعی نیز از اینکار و ایستادن حضرت علی مقابل شخصیتی چون حضرت عمر، تعریف و تمجید می‌کرد.
2. پس به این نتیجه می‌رسیم كه وجود یك مطلب در نوشته‌های برادران اهل سنت دلیل بر صحت آن نیست بلكه معیار صحت یك روایت یا حدیث در هر كتابی:

قدمت آن و نزدیك بودن آن است به شخص گوینده یا زمان اتفاق.

عقلانی بودن آن.

صداقت گوینده یا سلسله روات.(اسناد روایت)

تطبیق آن سخن با قرآن (هم با روح كلی قرآن و هم با آیات مشخص)

تطبیق با سایر احادیث و روایات معتبر‌تر و قطعی‌تر.

تطبیق با شرایط همان زمان و همان فرهنگ.

تطبیق آن سخن یا حادثه با: كل سخنان آن گوینده در طول عمرش و یا با كل روش شخص گوینده در طول عمرش.

درك علت بیان آن سخن یا موضوع كه در چه شرایطی و به چه دلیل و در چه فرهنگی و در برابر چه افرادی و برای چه گفته شده است.

به عنوان یکی از تحلیلهای رایج نویسندگان شیعه این سخن منتسب به پیامبر که در کتب اهل سنت نیز وجود دارد: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. سپس می‌گویند: فاطمه از عمر و ابوبکر، خشمگین بود. آنگاه نتیجه می‌گیرند عمر و ابوبکر موجب خشم پیامبر و خداوند شده و در نتیجه جهنمی هستند. در اینجا این سئوال به ذهن خطور می‌کند که پیامبر برای چه این سخن را گفتند؟ آیا در زمان حیات پیامبر اکرم، مردم مدینه فاطمه را اذیت می‌کردند؟ پاسخ منفی است. مسلماً خواهید گفت: پیامبر با علم غیب می‌دانسته که عمر و ابوبکر پس از او موجب آزار فاطمه خواهند شد! ولی در اینجا مساله پیچیده‌تر می‌شود اگر پیامبر این موضوع را می‌دانسته و می‌دانسته آن دو نفر موجب شهادت فاطمه و غصب خلافت و تحریف اسلام و... می‌شوند پس چرا اینهمه آنها را به خود نزدیک کرد؟ مگر ابوبکر به دلیل همین نزدیکی همیشگی با پیامبر نتوانست در سقیفه خلیفه شود؟ چرا پیامبر در جنگ تبوک او را علمدار لشکر کرد؟چرا در سفر حج سال هفتم هجری او را امیر حجاج کرد؟ چرا هجرت تاریخی و سرنوشت ساز خود را از خانه او شروع کرد و فقط او را از این موضوع آگاه ساخت و فقط او در آن لحظاتی که کفار قصد جان پیامبر را داشتند در غار در کنار او بود؟ چرا همیشه با او مشورت می‌کرد؟ چرا به او اجازه خرج مدوام در زمینه آزادی برده‌ها و هزینه نبردها خرید زمین مسجد و غیره را می‌داد؟ چرا در ایام بیماری ایشان ابوبکر امام جماعت مسجد بود؟ چرا با دختر او و دختر حضرت عمر ازدواج کرد؟ چرا عایشه را اینقدر دوست داشت؟ چرا خواست در ایام بیماری در اتاق عایشه بستری شود؟ چرا طبق سیره ابن هشام (که تردید در صحت آن فقط علامت حماقت است) فقط ابوبکر حق داشت درب خانه‌اش بروی مسجد النبی، باز باشد و در همه خانه‌ها بسته شود؟ و هزاران چرای دیگر که محقق شیعه با هزار جور تفسیر و توجیه و دوز و کلک، قصد تخطئه آنرا می‌کند! ولی برای ذهنی که بیمار نیست این سئوالها بی پاسخ می‌ماند!.

بیایید برای درک بهتر وقایع، خود را به آن زمان ببریم. عایشه دختری تیزهوش و پر جنب و جوش و بسیار جوان بوده. فاطمه با علی ازدواج می‌کند و بچه دار می‌شود ولی عایشه نه! به علت گسترش شایعه‌ای دروغ[[146]](#footnote-146)، حضرت علی به پیامبر، توصیه می‌کند که عایشه را طلاق دهد! آیا همینها کافی نیست عایشه اندوهگین شود؟ اگر نگاهی به ناقل حدیث (هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده) بیندازیم، با تعجب به نام عایشه برمی‌خوریم و آنگاه متوجه می‌شویم پیامبر اکرم تحت چه شرایطی و خطاب به چه کسی و برای چه این سخن را فرموده‌اند! البته در برخی متون دیگر نیز آمده که حضرت علی پس از ازدواج با فاطمه قصد ازدواج با یک دختر از قبیله بنی مخزوم (احتمالا دختر ابوجهل) را داشته که باز مانند همیشه جنجال‌ها و شایعات خاله زنکی باعث آزار حضرت فاطمه شده و پیامبر اکرم می‌گویند: هر کس فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده. و حضرت علی از این ازدواج منصرف می‌شوند[[147]](#footnote-147). اکنون چرا محقق مرد ایرانی قرن بیستمی خودش را داخل دعواهای خاله زنکی 1400 سال پیش اعراب کرده است. و الله اعلم.

(البته در راویان این حدیث، جای حرف و نقل زیاد است و ظاهراً آدمهای درستی نبوده‌اند ولی در اینجا، به عنوان یك موضوع تحقیقاتی، مصرانه از برادران محقق شیعه درخواست می‌كنم كه بیان كنند علت بیان این سخن پیامبر گرامی اسلام ـ هر كس فاطمه را آزار دهد.... ـ چه بوده است؟ زیرا موضوع از دو حالت خارج نیست: اگر این روایت، آحاد است كه به آن اعتباری نیست و اگر متواتر است باید بتوانید به سئوالات زیر پاسخ دهید:

علت بیان این سخنان از جانب پیامبر اكرم چه بوده است؟ یعنی چه اتفاقی افتاد تا باعث شد پیامبر اكرم این سخن را بیان كنند؟ پیامبر كه بدون مقدمه چنین سخنی را نگفته‌اند و اگر هم بدون مقدمه گفته‌اند (یعنی پیامبر اكرم نسبت به آینده خبر می‌دادند) آیا گزارشی در تاریخ ثبت شده كه حاضرین - جمعیت مدینه حدود 30 هزار نفر بوده- كه علم غیب نداشته‌اند علت بیان این سخن را از نبی اكرم سئوال كرده باشند كه یا رسول الله كسی كه فاطمه را اذیت نكرده پس شما برای چه این سخن را فرمودید؟!).

**تحلیل دیگر:** داستان‌ها و روایاتی در منابع سنی و شیعه آمده که حضرت علی خلیفه یا وصی و یا جانشین پس از پیامبر است سنی‌ها نیز این احادیث را قبول دارند ولی می‌گویند منظور پیامبر اكرم، خلیفه بلافصل نبوده بلکه علی خلیفه چهارم بوده است. و در رابطه اقتدا و پیروی از حضرت عمر و حضرت ابوبكر نیز در كتب آنها احادیثی وجود دارد. اگر این داستانها و احادیث بنا بر عقیده شیعه صحیح باشد چرا حتی یک نفر هم در سقیفه به آنها اشاره نکرد ولی ابوبکر با یک حدیث: الأئمة من قریش (امامان از قریشند) توانست انصار را از صحنه بیرون کند؟ چرا علی هیچ کجای تاریخ نه در سقیفه و نه در نهج البلاغه و نه در نامه‌هایی که به معاویه نوشته‌اند به این احادیث متواتر و شایع (البته به اعقتاد شیعه) که همه آنرا می‌دانسته‌اند احتجاج و اشاره نکرده اند؟ شاید بگویید ایشان برای حفظ مصلحت اسلام سکوت کردند ولی ایشان نه در هنگامی که پس از دفن پیامبر از خانه بیرون آمدند و نه در مقابل معاویه و نه هیچ جای دیگر، سکوت نکرده و صحبت کردند ولی اشاره‌ای به آیه تبلیغ و احادیث پیامبر در زمینه خلافت خودشان نداشته‌اند؟ بلکه تمام اعتراض ایشان به خاطر غیبت ایشان در سقیفه و اخذ تصمیم بدون حضور و مشورت با بنی‌هاشم بوده و تمام استدلال ایشان نیز وجود رابطه خویشاوندی و سابقه در اسلام بوده؟

* یكی دیگر از اشتباهات محققین و نویسندگان ما برگزیدن شیوه جدل به جای بحث است. در مجادله هر یك از دو طرف می‌خواهد نظر خود را به هر ترتیب، ثابت كند ولی در بحث و مباحثه دو طرف بدون هیچگونه تعصب و كینه‌ای می‌نشینند و راه حل خوب و منطقی و درست را با مخلوط كردن آراء و نظرات مختلف، به دست می‌آورند. و تا مردم كشور من روش دوم جزء فرهنگشان در نیاید در همه زمینه‌ها شكست می‌خورند از مجلس گرفته تا كابینه و شوراهای شهر و....
* تكیه و بزرگنمایی اخبار واحد و عدم توجه به سایر اخبار واحد یا متواتر كه ضد خبر مورد علاقة آنهاست! مثلا یك قصه را از دل كتب تاریخی بیرون می‌كشند كه حضرت عمر چون حكم تیمم را نمی‌دانسته به شخص سائل می‌گوید: نماز نخوان! ولی حتی به اعتراف اساتید شیعه (تشیع در مسیر تاریخ) حضرت عمر در برگزاری مناسك دینی فردی بسیار سختگیر بوده و حتی وقتی از ضربه ابولولو بیهوش می‌شود با یادآوری نماز او كه دارد قضا می‌شود او را به هوش می‌آورند و صدها خبر متواتر دیگر كه حضرت عمر را در انجام مراسم دینی فردی سختگیر نشان می‌دهد.
* تطبیق افراد یك مكتب، با فلسفه و هدف اصلی آن مكتب: این یك اشتباه بزرگ است زیرا همانطور كه مذهب شیعه حقیقی را نمی‌توان با مطالعه افرادی مانند من شناخت، مذهب سنت را نیز نباید با افراد تندرو و خشن سنی تطبیق داد.
* مسامحه و سهل انگاری در امور مورد علاقه و سخت گیری و دقت در اموری که با آن مخالفند. برای مثال من به یکی از حضرات گفتم برخی از افراد در بین همسایگان و یا اقوام خود افراد فقیر و بیکار و مستحق سراغ دارند ولی بلند می‌شوند و برای چندمین بار به کربلا می‌روند. آیا اگر امام حسین زنده بودند آنها را توبیخ نمی‌کردند؟ و آقا فرمودند: نمی‌شود کاری کرد، مردم عاشقند! یا گفتم چرا به کسانی که اسم خود را عبدالرضا و کلبعلی و... می‌گذارند یا در مراسم عاشورا صدای سگ می‌کنند و... اعتراض نمی‌کنید؟ باز پاسخ فرمودند: مردم عاشقند! آری بی توجهی به بدبختی اطرافیان و گناهان شرک آلود را به راحتی می‌توان با به لجن کشیدن کلمه مقدس عشق، ماست مالی کرد ولی کوچکترین خطای صحابه بزرگوار پیامبر از زیر دید تیز بین محقق شیعه مخفی نمی‌ماند!!!.
* اشتباه دیگر محققین آن است كه همه چیز را با هم مخلوط می‌كنند و قاعده ثابتی در رد یا تایید مطالب ندارند و تمام هدفشان تایید یا رد یك مطلب است از هر طریقی كه شد. به عنوان نمونه: آیه قرآن را با حدیث رد می‌كنند و حدیث را با آیه قرآن.
* برخی از تحلیلهای محققین بر مبنای آراء و نظرات مطرح شده در عصر حاضر است مانند این نظریه‌های احمقانه كه: نظر حضرت عمر درباره حكومت، مانند عقیده ماكیاول بوده و یا اینكه آنها حكومت را جنبه‌ای سیاسی داده و جنبه مذهبی آنرا كنار گذاشته و معتقد به جدایی دین از سیاست بوده‌اند!!! ولی آن زمان، حاكم از مردم و مردم از حاكم جدا نبوده دین جزو فرهنگ مردم و فرهنگ جزئی از دین و همه اینها در داخل هم به عنوان یك مجموعه عمل می‌كرده و این تزها و بحثهای نظری مسخره، متعلق به عصر جدید است[[148]](#footnote-148)...
* **كلی گویی و ابهام:** به عنوان مثال می‌گویند حضرت عمر و حضرت ابوبكر در جنگ احد فرار كردند. سئوال اینجاست:

مگر در صحنه و میدان رزم تمام مسلمانان، دور تا دور پیامبر حلقه زده بودند كه شما می‌گویید پیامبر را تنها گذاشته و فرار كردند؟ سری به سیره معتبر ابن هشام بزنید در این سیره از آنجا كه مربوط به نوشته‌های ابن اسحاق در قرن اول هجری است، تعصب و جاهلیتی وجود نداشته او می‌گوید: آنها به همراه چند تن دیگر با شنیدن خبر رحلت پیامبر، غمگین در گوشه‌ای نشسته بوده‌اند.

به جز حضرت علی و ابودجانه و زبیر و طلحه، چه كسی فرار نكرد كه آنها فرار نكردند‌؟ براستی اگر بناست ایرادهای بنی اسراییلی بگیریم باید سئوال كنیم آیا ابوذر و سعد ابن عباده و سعد ابن معاذ و بلال و سلمان فارسی... هم فرار كردند‌؟ زیرا در متون تاریخی از وجود این افراد نیز در كنار پیامبر خبری نیست! و شیعه نیز همه این افراد را قبول دارد.

* هر جا به اصطلاح معروف، كم می‌آورند موارد فرعی و جزیی را به اصول اساسی و كلی تسری می‌دهند. ما طبق روح كلی آیات قرآن و احادیث و روایات و داستان‌های تاریخی می‌دانیم اصل بر بیان حقیقت است و تقیه فقط به خاطر حفظ نفس، یك مورد بسیار جزیی است كه به ندرت ممكن است برای یك نفر در طول عمرش پیش بیاید. ولی این آقایان هر جا به بن بست بر خورد می‌كنند می‌گویند: امام تقیه كردند (دقت كنید امام و نه یك فرد عادی‌،‌ در كنار آن اضافه كنید به این اعتقاد شیعه كه امام از ساعت مرگ خود و از قاتل خود و از امور غیبی آگاه است و تقیه برای حفظ نفس است. پس امام برای چه باید تقیه كنند؟!!!) مانند موردی كه زنی از امام صادق درباره حضرت ابوبكر و حضرت عمر، سئوال می‌كند امام می‌فرماید: آنها را دوست داشته باش. و آیت الله خویی در توجیه این حدیث می‌گوید‌: امام تقیه كرده‌اند؟[[149]](#footnote-149) نعوذ بالله یعنی در پاسخ به زنها و بچه‌ها نیز، امام تقیه می‌كرده‌اند‌؟ ‌آن هم چنین سئوالات ساده‌ای‌! پس تكلیف هدایت و ارشاد و راهنمایی خلق و تولی و تبری و امر به معروف و نهی از منكر و... چه می‌شود؟ وقتی كه امام حتی -‌نعوذ‌بالله- نمی‌تواند یك پرسش ساده را پاسخ دهد؟ تو را به خدا بیایید و به خاطر اغراض شخصی و فرافكنی بی‌عرضه‌گی‌های خود، دست از تحریف و مسخ كردن چهره والای امامان ما، بردارید.
* قبل از تحقیق یا نوشتن مطلبی با این پیش ذهن شروع می‌كنند كه مقام فرد مورد علاقة خود را بالا ببرند -به هر طریق- و مقام فرد منفور را نیز پایین بیاورند -به هر طریق- باز با این پیش ذهن كه این رفتار آنها مورد رضایت و خشنودی خداوند و ائمه واقع می‌شود. البته برای نابودی یك چیزی نباید خوب حمله كرد بلكه باید: بد دفاع كرد. یكی از علل سست شدن مبانی دینی در جامعه همین بد دفاع كردن‌ها و دروغ بستن‌هاست.
* یكی از دلایل محقق شیعه در رد یا تایید یك نفر، موافقان یا مخالفان آن شخصند در این صورت این سئوال پیش می‌آید كه ملاك شما چیست؟ اگر صرف یك سخن یا یك یا دو حركت می‌تواند مبنی بر دشمنی دو نفر یا حق بودن یك طرف و باطل بودن طرف دیگر باشد در این صورت به عنوان مثال: حضرت عمر با خالد ابن ولید دشمنی خاصی داشته و اولین کاری که پس از به قدرت رسیدن می‌کند این است که او را کنار می‌گذارد! و خالد با حضرت علی ضد بوده پس آیا می‌توان در این میانه با اینگونه استدلالات، چیزی را مشخص كرد؟ و نتیجه گرفت که: پس خالد با علی دوست بوده؟!!!.
* برداشت وقایع گذشته طبق روحیات زمانه حال: وقتی انسان در تاریخ می‌خواند كه خالد ابن ‌ولیدی كه عامل اصلی شهادت 70 نفر از مسلمانان در احد بود براحتی راهی مدینه می‌شود تا اسلام بیاورد و پیامبر نیز اسلام او را قبول می‌كند دچار تعجب می‌شویم. یا وقتی مناسبات بیشماری كه میان حضرت علی و خلفاء بوده است را می‌خوانیم تعجب میكنیم. پاسخ اینجاست: آقای محقق و نویسنده قرن بیستمی، اعراب 14 قرن قبل، مانند ما كینه‌ای نبوده‌اند آنها مانند مردان زن صفت این زمانه زود رنج نبوده‌اند که بر سر هر مساله کوچک و بی اهمیتی دعواهای خاله زنکی راه بیندازند. پس:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كار پاكان را قیاس از خود مگیر |  | گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر |

* خلط مبحث و موضوعات بی‌ربط را به مربوط كردن: بارزترین آنها چسباندن واقعه غدیر به مساله خلافت است. درست است كه واقعه غدیر توسط بیشتر سنی‌ها نقل شده (اصلا شیعه‌ای در آن زمان نبوده برای همین با آب و تاب فراوان می‌گویند: تمام سنی‌ها آنرا تایید كرده‌اند!!!‌) ولی این موضوع، چه دخلی به مطالب انحرافی شما دارد؟
* یكی از روش‌های جدلی بسیار مسخره‌ای كه برخی نویسندگان شیعه از آن استفاده می‌كنند این است كه به یك نفر سنی می‌گویند: بیا با هم مجادله كنیم و مبنای دلایل خود را كتب نویسندگان سنی می‌گیریم. اگر موردی بود كه ما آنرا تایید كردیم و در كتابهای شما هم بود آن را قبول می‌كنیم و شما هم باید نظر ما را قبول كنید. ولی بقیه موارد اختلافی را دور می‌ریزیم. پس اگر دلیلی بر خلافت حضرت علی بود قبول می‌كنیم ولی چون خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبكر محل اختلاف است نقطه اشتراك را پذیرفته و موارد اختلافی را رها می‌كنیم... ولی طبق این استدلال برادران شیعه من ممكن است یك نفر كشیش مسیحی بیاید و به یك نفر مسلمان بگوید آقای مسلمان در كتاب شما یعنی قرآن به این نكته كه عیسی رسول خداست اشاره شده و ما مسیحیان نیز عیسی را پیامبر خدا می‌دانیم ولی ما حضرت محمد را به عنوان پیامبر قبول نداریم و در پیامبری او محل اختلاف است پس شما هم بیایید مسیحی شوید چون هر دوی ما به پیامبری عیسی معتقدیم!!!‌.
* آنقدر مدلول روشن و صریح آیات قرآن را جهت به کرسی نشاندن یک عقیده و کوبیدن یک عقیده یا یک عده دیگر توسط سایر احادیث و شبهات دیگر زیر سئوال می‌برند که دیگر اصولا هیچ آیه‌ای جهت استناد باقی نمی‌ماند. نمونه روشن آن آیاتی است که در ستایش اصحاب پیامبر نازل شده. آنقدر حدیث و دلیل پیرامون این آیات می‌آورند تا مثلا ثابت کنند در بین اصحاب، افراد بد هم بوده‌اند. در صورتیکه این یک فرع و استثناء است و اکثر اصحاب پیامبر، پاک و با ایمان بوده و پاک و مومن هم از دنیا رفتند ولی شیعه مانند همیشه که اصل را رها می‌کند و به سراغ فرع می‌رود اینجا نیز چنین می‌کند (برای بهشتی شدن: اصل بر عمل صالح و ایمان است نه شفاعت. اصل بر عمل است نه دعا. اصل بر خداست و نه امام و اصل بر تعقل و تحقیق است نه تقلید و...)
* سخنان و كتب افرادی كه سال‌ها و قرنها قبل وفات كرده‌اند برای آنها وحی منزل است. صرفاً به این دلیل كه آنها عنوان: علامه را داشته‌اند. مانند اینكه ابوعلی سینا زنده شود و بخواهد بدون طی دوره‌های دانشگاهی و كسب مجوز و... مطب پزشكی دایر كند!!!.
* به جای پاسخ به سئوال شما سئوال جدید مطرح می‌کنند. مثلا می‌پرسی: چرا در سقیفه هیچکس اشاره‌ای به غدیر نکرده؟ آنها می‌پرسند: مگر می‌شود در غدیر در آن گرمای شدید پیامبر مردم را نگهدارد که بگوید علی را دوست داشته باشید؟[[150]](#footnote-150).
* ما می‌دانیم كه:

آیات قرآن 100 %‌ صحیح و درست بوده و از جانب خداوند می‌باشد.

به طور میانگین: امكان صحت روایات و داستانهای تاریخی،‌ 50 % است.

امكان اعتبار یك حدیث بین 0 تا 100 درصد است.

امكان انطباق یك داستان تاریخی (در صورت صحت) با یك حدیث (آن هم در صورت صحت) 20 درصد است.

در انتها امكان انطباق تمامی این موارد (باز هم در صورت صحت) با یك مصداق خارجی (مثلا زید) 10 درصد است.

یعنی احتمال انطباق مفاد یك حدیث با شخص مثلا حضرت ابوبكر یا حضرت عمر و... یك به صد است!!! یعنی محققین ما با چنین احتمالاتی اصحاب پیامبر را روانه دوزخ می‌كنند!

* مردم ما باید بدانند بسیاری از محققین گرانقدر که تعدادی از آنها نیز روحانی هستند در زمینه تجزیه و تحلیلهای تاریخی به هیچ وجه شایسته الگو شدن و پیروی را ندارند زیرا:

در طول 28 سالی که از انقلاب گذشت به خوبی نشان دادند که به اندازه یک سر سوزن قدرت درك شرایط اجتماعی ایران را هم ندارند یعنی حتی درک درستی از جامعه حالی که در آن زندگی می‌کنند، پس به طریق اولی صلاحیت درک مسائل جامعه و فرهنگ عرب 1400 سال پیش را هم نخواهند داشت. جدایی روحانیت از سیاست نیز هیچ ربطی به جدایی دین از سیاست ندارد. زیرا اگر دین این است که آقایان دارند همان بهتر که از سیاست جدا باشد!.

تا به حال حتی یک مورد هم مشاهده نشده که یک نفر روحانی به اشتباهش اعتراف کند.

حتی یک مورد هم دیده نشده که یک روحانی عذرخواهی کرده باشد.

حتی یک مورد هم دیده نشده یک نفر روحانی مشورت پذیر بوده و به سخن دیگران عمل کند ممکن است در ظاهر ژست مشورت پذیری را بگیرد ولی در باطن کار خودش را می‌کند.

* بیان یک سخن درست و نتیجه گیری غلط از آن. به عنوان مثال: درست است که پیامبر گفته از عترتم پیروی کنید و در جایی از قرآن نیز آمده باید از هر قومی عده‌ای برای تفقه و شناخت دین بیرون شوند. ولی این مطالب صحیح، چه ربطی به شما دارد؟ وقتی که روش تفکر و زندگی شما غلط است. وقتی از روی تعصب فکر می‌کنید و هنگامیکه در فرهنگی اشتباه و دروغ رشد کرده اید نمی‌توانید خود را مصداق یک حدیث یا آیه کنید و از آن سخن حق به نفع خودتان نتیجه گیری نمایید. به عنوان مثالی دیگر: درست است که دین از سیاست جدا نیست ولی این چه ربطی به شما دارد؟ چه کسی -به غیر از خودتان- گفته که شما دین هستید؟ و مگر در عمل، دین را رو به انهدام نبردید و ثابت نشد ضد دینید.پس از اتفاق دقیقا به خاطر همین كه می‌گویید دین از سیاست جدا نیست باید شما را از سیاست جدا كرد چون شما و تمای رفتارها و هوادارانتان در عمل ضد دین هستند هر چند در ظاهر و به زبان منكر آن شوند.
* پاسخ‌هایی که به قول خودشان در رد شبهات می‌دهند بافتن آسمان و ریسمان است و سعی و تلاش فراوان نویسنده و پیچیدگی در آن به خوبی پیداست در صورتیکه پاسخ برادران اهل سنت سر راست‌تر و شفاف‌تر و روشن‌تر است.
* سعی و کوشش فراوان در اثبات یک امر کلی برای به کرسی نشاندن یک مصداق جزیی در قالب تعصبات فرقه ای. نمونه جالب آن این است که برخی از محققین سعی در اثبات امی نبودن پیامبر می‌کنند تا افسانه قلم و دوات خواستن پیامبر زیر سئوال نرود زیرا در این افسانه پیامبر می‌فرمایند: قلم و دواتی بیاورید تا برای شما بنویسم!.
* تاکید و اصرار بر موارد مشکوکی که یکبار اتفاق افتاده و ندیده گرفتن موارد ممتد و دامنه داری که بارها اتفاق افتاده و مستمر بوده است. مثال روشن آن: بیان مکرر حمله عمر به خانه علی است که فقط در یک روز و برای چند لحظه (که آن هم مشکوک است)اتفاق افتاده و همانطور که به زودی درباره آن به بحث می‌نشینیم سراسر دروغ محض است. ولی محقق شیعه مرتب روی این قضیه موردی دروغ، مانور می‌دهد ولی موارد متعدد دیگری که حضرت عمر به کرات از علی مشورت گرفته با دختر او ازدواج کرده در هر مجلسی جلوی پای او بلند می‌شده و... را کتمان می‌کنند. براستی آیا موارد دامنه دار و ممتد در دیگران تاثیر گذار است یا موارد لحظه‌ای و موردی؟
* به هر ساز مخالف و هر گونه انتقادی جنبه مذهبی و خدایی می‌دهند تا خشم توده را برانگیزند. همانگونه که همکاران آنها در شعبه سیاست هر صدای مخالفی را با مارکهای سیاسی سرکوب می‌کنند. مثلا اگر توئ انتقادی علیه حکومت کردی به سرعت مارک ضدانقلاب و توده‌ای و منافق می‌خوری در حالیکه حتی روحت هم از وجود چنین تشکیلاتی بی خبر است. به همین منوال محققین شیعه نیز مخالفت حضرت علی با خلفاء را نه مخالفتی انتقادی و یا حتی سیاسی بلکه مخالفتی مذهبی قلمداد می‌کنند. در صورتیکه حضرت علی بنا به گفته دکتر شهید علی شریعتی با شیوه انتخابات مخالف بود و نه با اصل انتخابات. تمام اشعار و سخنان آن حضرت به این نکته اشاره دارد که چرا ما در زمان انتخاب سقیفه غایب بودیم. و بدون مشورت با ما کاری صورت گرفت. اما متاسفانه نوینده شیعه برای تهییج توده رنگ مذهبی به تمام وقایع می‌دهد که نتیجه‌اش چیزی جز تکفیر عمر و ابوبکر نیست.
* خلط مبحث: امامت و خلافت دو امر کاملا جداگانه است ولی محقق شیعه آنها را یک موضوع می‌داند.
* برخی از محققین و بسیاری از مردم عامی فکر می‌کنند فقط کسانی حق اظهار نظر در مسائل تاریخ اسلام را دارند که لباس روحانی پوشیده و وارد مکانی خاص به نام حوزه شده باشند و کتاب‌هایی خاص را خوانده و نزد افرادی خاص تلمذ کرده باشند. البته هر چند دروس حوزوی با اینکه قدیمی است ولی بسیار سخت و دشوار و دقیق و بعضاً عمیق است و حتی اساتید مجربی در آن مکان‌ها سرگرم تدریسند ولی چند نکته مهم در این زمینه وجود دارد:

1. هر کس وارد چنین مکانها و محیط‌هایی می‌شود به مرور زمان محور فکری و نوع تفکر او به شیوه‌ای خاص قالب‌ریزی می‌گردد یعنی: متعصب، دگم، مخالف انتقاد و عاشق هر آنچه قدماء گفته‌اند ضمن اینکه اجازه مطرح کردن برخی سئوالات در حوزه‌ها بر خلاف دانشگاه ممنوع است و یا جو حاکم چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. (مانند سئوالاتی که ما در بخش غدیر و سقیفه مطرح کردیم).
2. چرا باید سایر تحقیقات فردی یا دانشگاهی را باطل یا کم ارزش جلوه داد.
3. در کجای قرآن و یا احادیث آمده که چنین مواردی را از افرادی خاص به نام روحانی فرا بگیرید؟

* شیوه بیان: ممکن است در بسیاری از موارد محقق شیعه هیچ‌گونه سوء نیت و یا غرضی نداشته باشد ولی از آنجا که شیوه او در نگرش به مسائل، احساساتی است و نه عقلانی به همین دلیل تاثیری که بر خواننده می‌گذارد نتیجه‌اش چیزی می‌شود به غیر از آنچه می‌شود که او در سر دارد. درست است که علمائ و وعاظ و نویسندگان شیعه هیچگاه مردم را به عبادت و پرستیدن نبی اکرم یا امام علی یا امام حسین دعوت نکرده‌اند ولی محور فکری و نوع بیان و تکرار همیشگی یک سیری مطالب به گونه‌ای است که آرام آرام عده‌ای از مردم احساساتی را به این سمت می‌کشاند. که نمونه‌های شرک آمیز آنرا به خصوص در فرهنگ مداحان به وفور مشاهده می‌کنیم.
* امام سجاد می‌فرمایند: كم من مفتون بحسن القول... (چه بسیار انسانهای خوبی كه از بس تعریفشان را كردند فریفته شدند! و من توجه علماء و محققین شیعه را به این حدیث جلب می‌كنم).

در انتهای این بحث آیاتی از انجیل را می‌نویسم تا بدانید كه تزویر و حماقت، قصة دیرین انسانهاست.

و من، تو را در رحم مادرت نقش بستم. [مزامیر 13:139].

و تو را به پیش آوردم تا روزی که تو متولد شدی. [مزامیر 6:71].

اگرچه من بطور نادرستی توسط افرادی که مرا نمی‌شناسند به تو معرفی شدم. [یوحنا 41:8-44].

اما باید بگویم که از تو خشمگین و غضبناک نیستم، بلکه منشاء عشق و محبت هستم [اول یوحنا 16:4].

و این آرزوی من است تا تو را مورد محبت و رحمت خود قرار دهم. [اول یوحنا 1:3].

حضرت عیسی مسیح، رهبران دینی خودپسند، ریاكار و دنیاپرست را به شدت سرزنش می‌كرد. همین امر، آنان را برانگیخت تا برای نابودی آن حضرت، توطئه و اقدام كنند. برخی از سخنان او در این باب چنین است:

«...(13) وای بر شما ای كاتبان و فریسیان[[151]](#footnote-151) ریاكار كه در ملكوت آسمان را به روی مردم می‌بندید زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید (14) وای بر شما ای كاتبان و فریسیان ریاكار زیرا خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌كنید؛ از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت (15) وای بر شما ای كاتبان و فریسیان ریاكار زیرا كه بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا كنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید...(29) وای بر شما ای كاتبان و فریسیان ریاكار كه قبرهای انبیا را بنا می‌كنید و مدفنهای صادقان را زینت می‌دهید (30) و می‌گویید اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریك نمی‌شدیم (31) پس بر خود شهادت می‌دهید كه فرزندان قاتلان انبیا هستید، پس شما پیمانه پدران خود را لبریز كنید (33) ای ماران و افعی‌زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید كرد...». [متی 23:1-36، لوقا 11:39-54].

﴿أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ [البقرة: 75]. «آیا انتطار دارید شما را باور كنند با اینكه عده‌ای از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌كردند، در حالی كه علم و اطلاع داشتند؟».

آیه دوم: ﴿وَإِنَّ مِنۡهُمۡ لَفَرِيقٗا يَلۡوُۥنَ أَلۡسِنَتَهُم بِٱلۡكِتَٰبِ لِتَحۡسَبُوهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٨﴾ [آل‌عمران: 78]. «درمیان آنها (یهود) كسانی هستند كه به هنگام تلاوت كتاب زبان خود را چنان می‌گردانند كه گمان كنید از كتاب (خدا) است، در حالی كه از كتاب (خدا) نیست و می‌گویند: «آن از طرف خداست» با اینكه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند، در حالی كه می‌دانند».

آیه سوم: ﴿مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعۡنَا وَعَصَيۡنَا وَٱسۡمَعۡ غَيۡرَ مُسۡمَعٖ وَرَٰعِنَا لَيَّۢا بِأَلۡسِنَتِهِمۡ وَطَعۡنٗا فِي ٱلدِّينِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا وَٱسۡمَعۡ وَٱنظُرۡنَا لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ وَأَقۡوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ٤٦﴾ [النساء: 46].

«بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می‌كنند، و هم می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت كردیم» و «بشنو كه هرگز نشنوی!» و «راعنا» تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آیین خدا طعنه زنند، ولی اگر آنها می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت كردیم» و «سخنان ما را بشنو» و «انظرنا»، به نفع آنها بود و با واقعیت سازگارتر، ولی خداوند آنها را به خاطر كفرشان از رحمت خود دور ساخته و از این رو، جز عده كمی ایمان نمی‌آورند».

آیه چهارم و پنجم: ﴿فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ لَعَنَّٰهُمۡ وَجَعَلۡنَا قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةٗۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦۚ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٖ مِّنۡهُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱصۡفَحۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣﴾ [المائدة: 13].

«ولی به خاطر پیمان شكنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم، و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم، سخنان را از موردش تحریف می‌كنند و بخشی را از آنچه به آنها گوشزد شده بود، فراموش كردند و هر زمان از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده كمی از آنان، ولی از آنها در گذر و صرف نظر كن كه خداوند نیكوكاران را دوست دارد».

بازی با كلمات و درهم ریختن آنها برای اهدافی خاص، یكی از عادات ناپسند یهود است و نمونه‌هایی بی‌شماری از آن، در كتاب تلمود، وجود دارد. همچنین به نقل كتاب‌های سیره، برخی یهودیان، هنگام سلام دادن به حضرت رسول اكرم، می‌گفتند: «السام علیك» یعنی: «مرگ بر تو» آن بزرگوار پاسخ می‌داد: «علیك»[[152]](#footnote-152).

بخش دوم:  
خلافت، نص يا شوري؟

**سقيفه بني ساعده**

**غدير خم**

**پيش نيازها**

**اصحاب**

**فرهنگ مخالفت در اصحاب**

**خفقان و ديکتاتوري**

**داستان‌ها و گفتگوها**

**عقل و منطق**

**علت مخالفت حضرت علي با واقعه سقيفه**

**نتيجه‌گيري و جمع بندي**

**توضيحي كوتاه پيرامون كلمة مولي**

**توضيحي مختصر، پيرامون كلمه بيعت**

**توضيحي مختصر پيرامون آيات ابلاغ**

**سخني مختصر پيرامون آيه انذار و آيه ولايت**

**حديث منزلت**

«بالاترين مصيبت، جهل است».

«آنكه عيب تو را به تو نشان می‌دهد دوست توست».

«دوست مردم، عقل آنها و دشمن آنها جهل و ناداني آنهاست».

«مردم، دشمن آن چيزي هستند که نسبت به آن علم و آگاهي ندارند».

«و اين امت به هفتاد و سه فرقه در مي‌آيد. بدترين آنان: فرقه‌اي است كه خود را به من ببندد و چون من، رفتار نكند». [حضرت علي].

«احب اخواني الي من اهدي الي عيوبي: بهترين برادرانم كساني هستند كه عيوب مرا به من هديه كنند». [امام صادق].

«براي حكومت بر مردم، آنها را در فقر و جهل نگهدار». [جرج ارول].

پيام آوران پيشين، با شما سخنها گفتند و گوش‌هايتان از کلام آنان آکنده است. اما من می‌گويم: گوش‌هايتان را از آنچه شنيده ايد تهي کنيد.

عيسي مسيح [جبران خليل جبران].

من در هر كجا از اين كتاب به شيعه يا محقق و نويسنده شيعه ايراد گرفته‌ام منظورم: شيعه شاه‌عباسي و شيعة صفوي و شيعة قشري و نمايشي و شيعة بدون معرفت و سراپا احساس كور است. وگرنه ياران و پيروان واقعي نبي اكرم و حضرت علي (چه در آنزمان و چه اين زمان) مقامشان بسي والاتر از آن است كه امثال من بخواهند حتي درباره آنها اظهار نظر كنند.

رهبري: نص يا شوري؟

﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧﴾ [النساء: 157].

«و گفتار آنها كه عيسي فرزند مريم فرستاده خدا را كشتيم در حاليكه نه او را كشتند و نه به دار آويختند لكن امر بر آنها مشتبه شد و كساني كه در مورد قتل او اختلاف كردند از آن در شك هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پيروي می‌كنند و قطعاً او را نكشتند»[[153]](#footnote-153).

آري، تحريف تاريخ در سرشت بشر است[[154]](#footnote-154).

بيشتر محققين، سر فصل اختلافات بين مسليمن و منشاء گروه بنديهاي مشخص سياسي و اعتقادي در قرون بعدي را واقعه سقيفه بني ساعده مي‌دانند[[155]](#footnote-155). ولي تحليل و درك درست چگونگي اين اختلاف، بدون بررسي واقعه غدير كه نقطة مقابل سقيفه[[156]](#footnote-156) است (و فقط 70 روز قبل از واقعة سقيفه اتفاق افتاده) امكان پذير نمي‌باشد. هر چند آنگونه كه در ادامه خواهد آمد اين تقابل و تضاد، (به اين شدت) زاييده ساليان بعد و به خاطر تنشهاي شديد و شكل گيري گروههاي (شيعي و سني) بوده است. زيرا تا آغاز خلافت حضرت علي شاهد چنين تضاد و تقابلي (بين غدير و سقيفه) نيستيم. و پس از كشته شدن حضرت عثمان بود كه آن هم توسط عوامل مختلفي (مانند: ابن‌سباء،يهوديان، ايرانيان و...) به اختلافاتي از اين قبيل براي ايجاد تفرقه در سپاه علي‌ و امت اسلامي دامن زده می‌شد[[157]](#footnote-157).

بيشتر سئوالات بي‌جواب و معماهاي سربسته نيز از تجزيه و تحليل و تقابل اين دو رويداد مهم با يکديگر، قابل فهم و درک است. سني، واقعة غدير را از نگاهي ديگر مي‌بيند و شيعه، سقيفه را نوعي كودتا، توطئه و دسيسه چيني بر عليه خاندان پيامبر معرفي می‌كند. پشتوانة غدير به زعم شيعه، آيه تبليغ (سوره مائده است) و متعاقب آن، سفارش پيامبر و بيعت دسته جمعي حدود 120 هزار نفر با حضرت علي‌ است و پشتوانة سقيفه نيز بيعت اكثر قريب به اتفاق ساكنين مدينه (‌انصار و مهاجرين) با ابوبكر است. و اينگونه بود كه پس از دسته بنديهاي سياسي كه در طول دهها سال بعد، شكل گرفت: غدير مستمسك شيعه شد و سقيفه دستاويز سني.

در اينجا بلافاصله دو سئوال دشوار، مانند دو غول بزرگ، روبروي هر محققي قد علم می‌كند. دو سئوالي كه مقابل يكديگر قرار دارند:

1. چگونه ممكن است خدا و يا پيامبر اكرم تكليف رهبري را تعيين نكرده و امت نوپاي اسلامي را به حال خود واگذاشته باشد تا دچار پراكندگي و اختلاف شوند؟ (‌اين سئوال شيعه است).
2. چگونه ممكن است بيشتر مسلمانان ساكن مدينه (اعم از مهاجرين و انصار[[158]](#footnote-158)) پس از آن همه فداكاري در راه اسلام و آيات[[159]](#footnote-159) و رواياتي كه در ستايش آنها وارد شده و عشق شديد به پيامبر اكرم[[160]](#footnote-160) ناگهان همگي با اكثريت تقريبي و بدون هماهنگي قبلي و بدون دليل، به محض رحلت پيامبر اكرم، بيعت خود را با حضرت علي شكسته باشند؟ و چرا حتي يك نفر در سقيفه اشاره‌اي به واقعة غدير نمي‌كند‌؟ و چرا حضرت علي در زمان خلافتشان در نامه‌ها و خطبه‌هاي خود، هيچگاه به اين بيعت‌شكني[[161]](#footnote-161) اشاره‌اي نكرده‌اند‌؟ (اين سئوال سني است).

پيداست كه پاسخ به هر دو سئوال به يك اندازه دشوار است. و از دل اين دو سئوال دشوار است كه سئوالات متعدد ديگري بيرون می‌آيد (كه در ادامه به آن اشاره می‌كنيم) نكتة ديگر در مورد اين دو سئوال، آن است كه نمي‌توان با توجيه و تفسير و دادن جوابهاي مبهم و يا دو پهلو از كنار آن گذشت. بطور قطع يكي از اين دو سئوال، اشتباه است و ديگري صحيح. يعني يا حضرت علي‌ در غدير خم از جانب خدا و توسط پيامبر به عنوان خليفه بلافصل، معرفي شده‌اند و يا انتخاب خليفه به عهده مردم گذاشته شده است و هيچ پاسخ ديگري براي اين دو سئوال وجود ندارد[[162]](#footnote-162). البته شيعه و سني بايد با ديد عقل محض و به دور از هرگونه تعصبي موضوع را مطالعه كرده و مطمئن باشند كه پاسخ به اين دو سئوال و تاييد و يا نقض هر يك از اين دو سئوال، مقام هيچيك از اصحاب (اعم از حضرت علي يا حضرت عمر يا حضرت ابوبكر و...) را پايين و يا بالا نمي‌برد. زيرا پاسخ، هر چه باشد بايد آنرا در كنار شرايط فرهنگي و اجتماعي همان زمان، مورد تجزيه و تحليل قرار داد. و صرف يك پاسخ مثبت و يا منفي نمي‌تواند موجب خوشحالي يك طرف و سركوب شدن طرف ديگر باشد[[163]](#footnote-163) آري شكي نيست كه بيعت با ابوبكر با شتاب[[164]](#footnote-164) و وجود پاره‌اي اعتراضات، صورت گرفت و شكي هم نيست كه حضرت علي به عنوان نزديکترين فرد به نبي اکرم،تا مدتي از بيعت خودداري كرده است. ولي شكي هم نيست كه اكثريت مردم مدينه با ابوبكر، بيعت كردند و حضرت علي نيز[[165]](#footnote-165) پس از مدتي با او بيعت كرد. و شكي هم نيست كه ابوبكر پس از رسيدن به خلافت، با اقتدار كامل، شورش اهل رده را سركوب و جايگاه حكومتي اسلام را آنچنان تثبيت كرد كه پس از او حضرت عمر توانست ظرف مدت 10 سال، سه ابر قدرت روم و ايران و مصر را به زانو در آورده و موجب اسلام آوردن مردم ايران و ساير كشورها شود. تنها گره و نقطة كور -براي شيعه- در اين بين، واقعة غدير است كه در اينجا سعي می‌كنيم به طور كامل، تمامي سئوالات و اشكالاتي كه در اين خصوص، موجود است را بدور از هر گونه تعصبي بررسي و تجزيه و تحليل كنيم.

من اميدوارم با خواندن اين مقدمه، خواننده سني و يا شيعه متوجه شده باشد كه شايد براي نخستين بار، يك محقق، بدون توجه به تعصبات فرقه اي، قلم به دست گرفته و می‌خواهد بفهمد: حقيقت چه بوده است؟

قبل از ورود به موضوع اصلي و بحث برانگيز غدير خم و سقيفه بني ساعده در ارتباط با وجه اختلاف اصلي ميان شيعه و سني لازم است مطلبي را بيان کنم. همه ما می‌دانيم که مذاهب و فرق مختلف اسلامي به قرآن، نبوت پيامبر، قبله واحد، بيشتر فروع دين (مانند نماز و حج) خداي واحد، معاد، معتقدند و عمده اختلاف آنها در زمينه اصول فقهي (فروع فروع دين) است يعني مثلا نحوه وضوء يا شيوه برگزاري مراسم حج.اين اختلافات نيز هيچ‌گاه به نحوي نبوده که باعث جنگ و جدال و ايجاد کينه بين مذاهب مختلف اسلامي باشد زيرا ما در تاريخ حتي سراغ داريم که شيعيان، پشت سر سني‌ها و در مساجد آنها نماز می‌خوانده‌اند (قبل از صفويه) چه برسد به ساير فرق اسلامي! متاسفانه تفاوتي که ميان شيعه اماميه با ساير مذاهب اسلامي در طول تاريخ وجود داشته و روز به روز دامنه آن گسترده‌تر شده و بعضا رنگ سياسي هم به خود گرفته است اعتقاد علماي اين مذهب به اين نکته است که پيامبر اکرم حضرت علي را به عنوان جانشين و خليفه پس از خود معرفي و منصوب کرده است. و نتيجه چنين استدلالي طبيعتاً مرتد دانستن اصحاب پيامبر و ظالم و منافق و غاصب دانستن حضرت عمر و حضرت ابوبکر (نزديکترين و فعال‌ترين ياران پيامبر) است و گرنه، اگر اختلافات شيعه منحصر به اختلافات فقهي بود برادران اهل سنت هيچ‌گاه مثلا به خاطر شيوه وضو گرفتن با ما دشمن نمي‌شدند. ولي آيا اجماع علماي شيعه در قرن چهارم بر چنين موضوعي(لعن خلفاء) درست بوده است؟ و آيا درست است که پايه و ستون تشيع را بر مبناي وجود نص بر خلافت علي بنا نهاده اند؟ با کمال تاسف در اين كتاب، ثابت می‌کنيم که پاسخ هر دو سئوال، منفي است.

علماي شيعه براي اثبات ادعاي خود صدها جلد کتاب، نوشته‌اند كه بيشتر از طريق جدل و علم کلام و نتيجه‌گيري‌ها و تجزيه و تحليل‌هاي شخصي به موضوع دامن زده‌اند. ولي ما قصد داريم موضوع را از طريق شيوه‌اي بينابين و بيشتر بر مبناي اصول علمي و با توجهي همه جانبه به متون تاريخي، احاديث و روايات، آيات قرآن و استدلالات عقلي و علوم اجتماعي و جامعه شناسي و استقراء (در نظر گرفتن ساير قرائن و شواهد تاريخي همزمان) پيگيري نماييم.

ضمناً بايد قبل از پرداختن به موضوع غدير، متذکر اين نکته شوم که علماي شيعه روايات زيادي را در تاييد عقايد خود از قول نبي اکرم مطرح می‌کنند که:

يا به اصل موضوع (خلافت) مربوط نيست. بلکه در بيان فضايل حضرت علي است.

يا اينكه آن سخنان، نظر شخصي نبي اکرم بوده و فرماني الهي (آيه اي) در ارتباط با آن قول، نازل نشده و در ضمن اين احاديث، پيامبر اكرم اشاره‌اي به آيه‌اي از قرآن نفرموده‌اند. (يعني اين سخنان از رغبات شخصي ايشان بوده است) يا سلسله راويان آن مخدوش هستند.

**به عنوان نمونه احاديث زير را نگاه كنيد:**

حديث منزلت «أنت به منزله هارون مني....» جالب است كه بر خلاف باور عمومي شيعه حضرت علي در آن زمان حاكم مدينه نمي‌شوند بلكه حاكم مدينه يك نفر از انصار بوده و حضرت علي نيز زير فرمان اين شخص بوده‌اند و حضرت علي فقط سرپرست خاندان خود و پيامبر اكرم بوده است. پس اين حديث ربطي به خلافت ندارد.

روايت بخشيدن غذا به يتيم و مسکين و اسير. كه ربطي به خلافت ندارد.

روايت: ثقلين «حتي اگر مناقشه‌اي بين كلمه عترتي و سنتي نداشته باشيم» باز ربطي به خلافت ندارد.

روايت: «أنا مدينة العلم وعلي بابها» كه ربطي به خلافت ندارد.

روايت: «أقضاکم علي». كه مربوط به خلافت نيست.

ضربت علي در روز خندق از عبادت جن و انس برتر بود. به خلافت ربطي ندارد

آيه تطهير: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33]. ﴿عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ و... (حتي اگر بحثي نداشته باشيم كه آيا منظور خداوند همسران پيامبر اكرم بوده يا خير يا اينكه بنا به اشتباه از اين آيه برداشت عصمت كنيم) ربطي به خلافت ندارد.

همانگونه که مشاهده می‌کنيد حتي اگر احاديث فوق، ثابت شود (كه حرف و حديث درباره هر كدام از آنها بسيار زياد است: برخي از آنها در صدر روات، فقط يك راوي دارند يا برخي مانند آيه تطهير ايرادات زيادي از جهت اينكه اهل بيت فقط 5 نفر هستند می‌توان به آن وارد كرد و...) ولي با اينهمه و حتي در صورت اثبات، از هيچيک از عبارات فوق، جانشيني بلافصل پيامبر اکرم براي حضرت علي‌ مستفاد نمي‌شود. و اصولاً در اين احاديث، موضوع خلافت، مطرح نيست. مگر اينکه مانند برخي از نويسندگان شيعه، دست به قياس[[166]](#footnote-166) بزنيم و بگوييم در تفسير حديث انت به منزله هارون... چون هارون در ايام غيبت حضرت موسي، جانشين او بوده پس علي نيز پس از وفات پيامبر اکرم، بايد جانشين ايشان مي‌شد! (در حاليكه پيامبر صراحتاً در انتهاي همين حديث می‌فرمايند با اين تفاوت كه پس از من پيامبري نيست. حال آنكه شيعه مقام امامت را بالاتر از نبوت می‌داند موضوع مورد بحث، پيچيده‌تر مي‌شود).

پس تنها مواردي که می‌توان روي آن بحث کرد و تا حدودي در طول تاريخ، شبهه برانگيز شده و علماي شيعه آنرا به موضوع خلافت، مربوط کرده‌اند موارد زير است:

حديث يوم الانذار: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214].

آيه ولايت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [المائدة: 55].

حديث امامت (ذكر نام 12 امام توسط پيامبر يا وجود اين اسامي در لوحي در دست حضرت فاطمه) كه معروف است به حديث لوح جابر.

واقعه غدير خم (كه به نظر شيعه از همه مهمتر است).

دقت کنيد که برادران اهل سنت، هر چهار خليفه از جمله حضرت علي را قبول دارند و در کتب آنها نه تنها سخناني از قول حضرت محمد در تاييد حضرت علي، بلکه به همين ميزان، حديث و روايت در تاييد حضرت عمر و حضرت ابوبکر نيز وجود دارد ولي اهل تسنن، هيچگاه از احاديث پيامبر اكرم، وجود نص در خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبکر يا عصمت آنها را استخراج نكرده‌اند.

براي همين ما در اينجا واقعه غدير خم را که بيشتر مورد استناد قرار می‌گيرد مورد تجزيه و تحليل قرار مي‌دهيم و سپس به آيه ولايت، حديث يوم الانذار و حديث امامت اثني عشريه[[167]](#footnote-167) را (به اختصار) نيز بررسي می‌کنيم.

لازم به ذكر است شرح دو واقعة غدير خم و سقيفه بني ساعده كه در زير به آنها اشاره كرده ايم به طور خلاصه شده از كتاب (تشيع در مسير تاريخ، نوشته دكتر سيد حسين محمد جعفري، استاد دانشگاه‌هاي لكنهو هندوستان و مالزيا در كوالالامپور، ترجمه دكتر سيد محمد تقي آيت اللهي. انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي) برداشت شده است. خوانندة عزيز با خواندن آن، متوجه كارشناسي بسيار دقيق و به دور از تعصب اين استاد بزرگ (كه خوشبختانه شيعه نيز هست) می‌شود.

غدير خم

بركه‌اي با آب مسموم. بين راه مكه و مدينه

وقتي كه پيامبر از حجه الوداع بر می‌گشت در روز 18 ذالحجه سال دهم هجرت (10 مارس 632 م 19 اسفندماه[[168]](#footnote-168)) در غدير توقف كرد تا به حجاجي كه از مكه همراهيش می‌كردند و می‌خواستند در اين نقطه تقسيم و به مقصدهاي خود بر گردند، پيامي بدهد. به دستور پيامبر، جايگاه و يا منبر به خصوصي از شاخه‌هاي درختان براي حضرتش ساختند. پس از برگزاري نماز ظهر، پيامبر بر فراز منبر رفته و آخرين خطابيه عمومي خود را در مقابل بزرگترين اجتماع حدود 2 ماه قبل از مرگش ايراد كرد. محمد در حاليكه علي را با دستش بلند كرده بود از پيروانش پرسيد:[[169]](#footnote-169)

آيا من برتر از شما ـ اولي ـ از جان و داراييتان نيستم؟

جمعيت: آري اي پيامبر خدا چنين است.

هر كس را كه من مولي (آقا - رهبر - سرپرست - اولي به تصرف در جان و مال،‌دوست و ياور و...؟)‌ او هستم علي مولاي اوست. خداوندا كسي كه او را دوست دارد دوست بدار. و آنكس كه او را دشمن دارد دشمن بدار.

تا آنجا كه به صحت خود واقعه مربوط می‌شود اين حديث شريف را حتي نويسندگان معتبر سني كه خودشان هم آنرا ثبت كرده‌اند هرگز مورد سئوال يا انكار قرار نداده‌اند. (مانند‌: امام احمد ابن حنبل در مسند - ترمذي - نسايي - ابن ماجه - ابوداوود - ابن الاثر در اسدالغابة - ابن عبدالبر در استيعاب - ابن عبد ربه در عقدالفريد) حديث شريف غدير خم را حداقل 110 نفر از اصحاب - 84 نفر از تابعين - 355 نفر از علماء و... نقل كرده‌اند.

هرويتز و گلدزيهر در مطالعاتشان در باره حديث غدير، ‌قديمي‌ترين مدرك اين حديث را اشعار كميت می‌دانند و بي هيچ ترديدي آنرا معتبر می‌شمرند[[170]](#footnote-170). ولي در صحت اشعار حسان ابن ثابت شک دارند (به خصوص با عنايت به اين نکته که حسان 2 ماه بعد جزو اولين نفراتي است که در سقيفه حاضر است!!! و براي خلافت حضرت ابوبکر، شعري می‌سرايد حتي پس از قتل حضرت عثمان نيز با حضرت علي بيعت نمي‌كند! ضمن اينكه در سند مورد اشاره توسط علامه اميني بين راويان اشعار حسان بن ثابت، يك انقطاع 300 ساله وجود دارد!!! و اين اشعار در ديوان اوليه و اصلي حسان وجود نداشته است)[[171]](#footnote-171).

به هر حال، هرگز مبناي مجادله بين شيعه و سني، صحت واقعه غديرخم و توجه و عنايت خاص پيامبر به علي آنچنانكه ذكر شد، نبوده و نيست. نكته اختلاف، معني كلمه مولي است كه پيامبر آن را در سخنان خود به كار برده. شيعيان اين كلمه را به معناي رهبر، آقا و سرپرست مي‌گيرند و صريحاً علي را جانشين بلافصل پيامبر می‌نامند. سنيان از طرف ديگر، كلمه مولي را به معناي دوست و ياور و يا محرم راز تفسير مي‌كنند. جاي ترديد نيست كه غناي ادبيات و لغات عربي نتيجتاً ابهام لغتي با دو معني ممكن، در بر دارد. سنيان ضمن اينكه حديث را قبول می‌كنند چنين استدلال مي‌نمايند كه منظور پيامبر تشويق پيروانش به توجه بيشتر و ايجاد قدر و اعتبار و مهر و محبت براي علي پسر عم و شوهر يگانه دخترش فاطمه (س) بوده است. علاوه بر اين، شرايطي را كه به موجب آنها لازم شد تا پيامبر مردم را به اين امر نصيحت و تشويق كند شرح مي‌دهند. جمعي از مردم نسبت به رفتار دقيق، قاطعانه و عادلانه علي در توزيع غنائم هنگام اردوكشي به يمن كه تحت رهبري او صورت گرفته بود غر و لند می‌كردند از هم اينجا بود كه آنان، ‌همراه با علي مستقيماً به مكه آمدند تا با پيامبر در برگزاري حج بپيوندند. پيامبر به خاطر زدودن چنين شكايات و سخناني بيمارگونه نسبت به علي ناچار شد تا در اين زمينه ايرادات فوق را بيان نمايد. با قبول اين توضيح، هنوز اين حقيقت پا برجاست كه با اعلام پيامبر در چنين موضوع فوق‌العاده‌اي، آن حضرت، علي را با خود در قدرت و شخصيت برابر ساخت. حقيقتي كه براي احقاق حق شيعه، اساسي استوار را فراهم آورد. با در نظر گرفتن ماهيت مورد بحث در غدير خم، وقايعي كه در بالا به آنها اشاره شد، تمايل حضرت رسول نسبت به حضرت علي در بين اصحاب آشكار مي‌گردد گرچه شايد به خاطر رسم كهن مردم عربستان شمالي، كه انتخاب رهبر به عهده مردم گذاشته می‌شد، بعقيده بعضي، پيامبر نتوانست علي را صريحاً به جانشيني منصوب كند.... نتيجتاً عقيده به اين موضوع كه مساله جانشيني پيامبر عمدتا جنبه مذهبي دارد تا سياسي محض. اعتقاد معروف قداست موروثي بني‌هاشم. همراه با وقايع فراواني كه در طول زندگي پيامبر به سود علي رخ داد اين ديدگاه را متبلور ساخت كه عده‌اي از اصحاب چنين حس كنند كه علي مناسب‌ترين فرد براي نگهداري ميثاق راستين الهي است. در مشاجرات حادي كه در سقيفه، بلافاصله پس از رحلت پيامبر درگرفت اين اصحاب نسبت به ابراز اعتقاداتشان در اين مورد ترديدي روا نداشتند. نتيجه مخالفت، كه اكنون به آن بر می‌گرديم، موضوعي را كه سرانجام به بسط جدايي دائمي امت به سني و شيعه انجاميد مشخص می‌كند.

(توجه خوانندگان را به نكته مهمي جلب می‌كنم كه در ادامة اين بحث پاسخگوي بسياري از شبهات خواهد بود به متن زير از تاريخ معتبر طبري دقت كنيد: يزيد بن طلحه گويد: وقتي علي ابن ابي طالب از يمن آمد - يعني چند روز قبل از واقعه غدير- كه پيامبر را در مكه ببيند با شتاب بيامد و كسي از ياران خود را به سپاه گماشت و او حله‌هايي را كه از يمن آورده بود به كسان پوشانيد و چون سپاه به مكه نزديك شد علي براي ديدن آنها برون شد و ديد كه حله‌ها را پوشيده‌اند و گفت: چرا چنين كردي؟ گفت: اينان را پوشانيدم كه وقتي آمدند آراسته باشند علي گفت: از آن پيش كه به نزد پيامبر خدا رسند حله‌ها را برگير. گويد حله‌ها را برگرفت و سپاهيان از اين كار آزرده شدند (و بعيد است كه همه ساكت نشسته باشند) ابوسعيد خدري گويد: كسان از علي ابن ابي طالب، شكايت داشتند و پيمبر ميان ما به سخن برخاست و شنيدم كه می‌گفت: اي مردم، از علي شكايت نكنيد كه او در كار خدا -يا گفت در راه خدا- خشونت می‌كند. (تاريخ طبري ص 1276) از اينجا دامنه شايعات گسترش می‌بايد تا حدي كه پيامبر اكرم در منطقه غدير خم مجبور مي‌شوند پس از اقامه نماز با گفتن جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِي مَوْلاهُ» به اين شايعه پراكني‌ها و خصومت‌ها پايان دهند. (همچنين رجوع شود به ابن كثير و كتاب تشيع در مسير تاريخ. دكتر سيد حسين محمد جعفري. دفتر نشر فرهنگ اسلامي ص 37).

سقيفه بني ساعده

سقيفه[[172]](#footnote-172)، محل اجتماعاتي در مدينه بود كه مردم، مسائل حساس خود را در آن مورد بحث و تبادل نظر قرار مي‌دادند. اين محل همان جايي است كه به مجردي كه خبر رحلت پيامبر منتشر گرديد، مردم مدينه براي گزينش رهبرشان با هم در آنجا جمع شدند. در اين محل بود كه گروهي از مهاجرين، عقيده خود را به قبول ابوبكر به عنوان تنها رهبر جامعه به انصار تحميل كردند. در اين جلسه در سقيفه، فريادهايي به حمايت از خلافت علي برخاست[[173]](#footnote-173). بنابراين سقيفه را بايد به عنوان نامي عمومي براي اولين جدايي در ميان مسلمين در نظر گرفت بررسي جريانات سقيفه و كوشش براي اثبات نكته‌هاي مطرح شده كه سرانجام به تاسيس مذهب تشيع در اسلام انجاميد، يك ضرورت تاريخي است.

قبل از اينكه بتوان هر كوششي را براي نشان دادن حادثه سقيفه انجام داد بايد يك مساله ويژه تاريخي را به طور جدي ملاحظه كرد. ممكن است كسي صحت گزارش‌هايي را كه در مورد جزئيات آنچه در انتخاب اولين جانشين پيامبر اتفاق افتاد مورد سئوال قرار دهد. ماهيت بحث انگيز موضوع و اشكال موجود در مآخذ، اين تحقيق را مشكل‌تر می‌سازد.

قديمي‌ترين گزارش موجود درباره اين واقعه به نوشته منظمي كه به بعد از نيمه اول قرن دوم هجري است مرتبط می‌شود. در اين شرايط امكان اين موضوع كاملاً وجود دارد كه گزارش‌هاي مفصل هر گروه (شيعه و سني) از شرح جريانات انتخاب ابوبكر منطبق با تمايلات و علاقه‌مندي‌هاي آن گروه منتشر شده باشد. بنا براين می‌توان ترديد كرد كه گزارش مورخين طرفدار شيعه نظير: ابن اسحاق، يعقوبي و مسعودي تحت تاثير شيعيان و به همين نحو نوشته‌هاي ابن سعد، بلاذري و حتي طبري به دلخواه سنيان نگارش يافته است. با وجود اين،‌ مداقه در مآخذ قديمي فوق الذكر، نشان می‌دهد كه نكات اساسي و خط مشي كلي در ذكر واقعة سقيفه در همه گزارشها يكسان است با اين تفاوت كه در بعضي روي نكته‌اي خاص، تاكيد بيشتري شده است. به منظور انجام مطالعه‌اي با اين ماهيت و كيفيت، مناسب‌ترين راه اين است كه قديمي‌ترين روايت مربوط به اين موضوع، شناخته شده را به عنوان اساس مقايسه با گزارشهاي ثبت شده ديگر نويسندگان، استخراج و بررسي كرد.

قديمي‌ترين تاليف موجود كه حادثه سقيفه را گزارش می‌كند از محمد ابن اسحاق يسار (متولد 85 هجري قمري) است كه كتاب سيرت رسول الله او اولين شرح حال جامع و كامل از زندگي پيامبر اكرم می‌باشد. ابن اسحاق تمام واقعه را در يك خبر طولاني كه حدود سه و نيم صفحه را می‌گيرد، روايت می‌كند. شايسته است كه دربارة اين خبر، نكاتي را مد نظر قرار دهيم:

1. تمام داستان، از كلمات خليفه دوم حضرت عمر و از يكي از خطبه‌هاي جمعه مسجد مدينه نقل می‌شود. حضرت عمر در برگزاري ظواهر دين، مردي سختگير و جدي بود. در نماز جمعه بايد عده زيادي از مردم شركت كرده باشند. و نمايش اين نماز، می‌بايست انعكاس وسيعي در ميان مهاجرين و انصار در بر داشته باشد. بطوريكه پس از آن، هيچگونه مطلبي را در اين موضوع، نتوان از قول او جعل كرد.
2. اين سخنراني را تقريباً اغلب مورخيني كه پس از ابن اسحاق آمده‌اند، نظير طبري و حتي بلاذري كه اغلب از ديدگاههاي اهل تسنن به مساله می‌نگريستند و خبرها را مطابق نگرش خود بر می‌گزيدند، گزارش كرده‌اند.
3. در اين حقيقت، ترديدي نمي‌توان داشت كه حضرت عمر،‌ خود مهم‌ترين نقش را در آن لحظات حساس، ايفا نمود. وي كسي بود كه در واقعه سرنوشت ساز سقيفه ابتكار عمل را در دست داشت. و در واقع، او روح محرك در تعيين ابوبكر بود. از اين جهت كلمات ذكر شده او خبر متفق القولي است كه از اهميت خاص تاريخي برخوردار است.
4. ابن اسحاق، همراه با اين كلمات شروع می‌كند:

«در رابطه با اين وقايع –سقيفه- عبدالله ابن ابوبكر به من گفت...».

همين امر بر اين مطلب دلالت دارد كه علاوه بر خبر حضرت عمر، ابن اسحاق از گزارش‌ها و اخبار مفصل ديگران نيز آگاه بوده ولي به خاطر رعايت اختصار، آن جزيي را كه از معتبرترين و در ضمن آنرا براي بيان كل واقعه به حد كافي جامع و كامل می‌انگاشته، برگزيده است.

اسناد اين روايت نزد ابن اسحاق، كه تنها بر اساس گفته راويان مدينه قرار دارد، كوتاه است و در جلو آن فعل يقيني و تماس شخصي،‌حدثني (به من گفت) قرار گرفته است. به منظور بازسازي وقايع سقيفه، بهترين روش اين است كه، ابن اسحاق را كه نه تنها قديمي‌ترين نويسنده بلكه همچنين آثارش از طريق ابن هشام (متوفي 218 هجري قمري) به ما رسيده است را اساس كار بگيريم. ابن هشام سني متعصبي بوده و قديم‌تر از ساير تاريخ نويسان (يعقوبي، طبري، بلاذري و ابن سعد) زندگي می‌كرده است. ابن هشام هيچ اظهار نظر اضافه يا تصحيحي را در خبر سقيفه ابن اسحاق نمي‌آورد. بنابر اين حديث سقيفه در سيره،‌ خبري است ضبط شده توسط نويسنده‌اي شيعي مآب، تاييد شده توسط مصحح منتقد معتقد سني و همچنين گزارش شده بوسيله اكثر نويسندگاني كه بعد از ابن اسحاق آمده‌اند و همه از نويسندگان مورد اعتماد می‌باشند. قبل از نقل سخنان حضرت عمر، ابن اسحاق بدون اسناد مقدمه‌اي آغاز می‌كند‌:

«وقتي كه پيامبر رحلت كرد، طايفة انصار، دور سعد ابن عباده در سقيفه بني ساعده جمع شدند و علي و زبير ابن عوام و طلحه ابن عبدالله خود را در خانه فاطمه از آنها جدا ساختند. و در حاليكه بقيه مهاجرين به همراهي با اسيدابن حضير با بني عبدالاشهل در اطراف ابوبكر گرد آمدند. سپس جمعي نزد ابوبكر آمدند و عمر به آنان گفت كه طايفة انصار اطراف سعد را در سقيفه بني ساعده گرفته‌اند اگر می‌خواهيد كه فرمانروايي بر مردم داشته باشيد قبل از اينكه عمل آنها جدي شود آنرا بگيريد. در اين حال (جنازه) رسول اكرم هنوز در خانه بود و ترتيبات دفن تمام نشده بود و خانواده‌اش در خانه را قفل كرده بودند.[[174]](#footnote-174) عمر گفت: من به ابوبكر گفتم بگذار به سوي اين برادران انصار برويم و ببينيم كه آنها چه می‌كنند».

بعد از اين، ابن اسحاق سخنان معروف حضرت عمر را بيان می‌دارد. از آن قسمتهايي كه دربارة سقيفه سخني در ميان نيست بگذريم، چنين می‌خوانيم:

«در رابطه با اين وقايع -انتخاب ابوبكر- عبيدالله ابن ابوبكر به من گفت از ابن شهاب الزهري از عبيدالله ابن عبدالله بن عتبه بن مسعود از عبدالله بن عباس كه او گفت: من منتظر عبدالرحمن ابن عوف در اقامتگاهش در منا بودم. در حاليكه او در آخرين سفر حجي كه حضرت عمر انجام داد با وي بود. وقتيكه او –عبدالرحمن- برگشت مرا -‌عبدالله ابن عباس- در حال انتظار يافت. زيرا من به او قرائت قرآن را تعليم مي‌دادم. عبدالرحمن به من گفت: ايكاش مردي را كه نزد اميرالمومنين عمر آمده بود ديده بودي كه گفت: «اي اميرالمومنين، آيا دوست داري مردي را كه گفت: به خدا اگر عمر مرده بود من چنين و چنان می‌كردم وظيفه‌اي كه به ابوبكر داده شد امري بدون مطالعة قبلي بود و تاييد نشد». عمر -وقتيكه اين را شنيد- عصباني شد و گفت: انشاء الله من امشب در ميان مردم بلند خواهم شد و عليه آنهايي كه می‌خواهند قدرت را براي خودشان غصب كنند اخطار مي‌كنم. من -عبدالرحمن- گفتم: اميرالمومنين اين كار را مكن. براي اينكه شادماني هر جزء و كم‌ترين مردم را با هم پيوند می‌دهد. اينان كساني هستند كه در مجمع شما وقتي كه درميانشان بايستي در اكثريت هستند. من از اين بيمناكم كه بايستي و چيزي بگويي كه آنها همه جا آنرا بدون اينكه آنچه شما می‌گوييد بفهمند يا سخنانتان درست تفسير شود، تكرار كنند. پس تا به مدينه برگردي صبر كن، زيرا اين خانه سنت است. و مي‌تواني به طور خصوصي با فقها و اشراف مردم رايزني كني. مي‌تواني آنچه را كه مايل هستي بگويي و فقها آنچه را كه گفتي خواهند فهميد و به صورت مناسبي تفسير خواهند كرد. عمر پاسخ داد: به خدا سوگند، ان شاء الله من اين كار را به مجرد اينكه به مدينه برسيم انجام خواهم داد. ما در آخر ذي الحجه و در روز جمعه به مدينه آمديم. من -ابن عباس- با سرعت -به مسجد- روان شدم در حاليكه خورشيد غروب كرده بود. عمر بر فراز منبر رفت و درحاليكه موذن ساكت بود او خدا را به شايستگي ستايش كرد و گفت: امروز می‌خواهم به شما چيزي بگويم كه خدا اراده كرده است من بگويم و نمي‌دانم كه شايد اين آخرين كلام من باشد. كسي كه آنرا می‌فهمد و محترم مي‌شمرد بگذاريد آنرا بردارد و هرجا برود و كسي كه مي‌ترسد كه آنرا نفهمد برايش امكان انكار آنچه را كه گفته ام وجود ندارد. من شنيده ام كه كسي -احتمالا زبير- گفته است اگر عمر بميرد من،‌چنين و چنان -احتمالا با علي- بيعت مي‌كنم. نگذاريد كسي شما را با گفتن اينكه پذيرفتن ابوبكر اشتباه عجولانه‌اي بود و مورد تاييد قرار گرفت، فريب دهد. مسلماً چنين بود ولي خداوند، شر و بدي را از آن دور كرد. هيچكس در ميان شما چون ابوبكر نيست كه مردم خودشان را وقف او كردند. كسي كه شخصي را به عنوان حاكم بدون مشورت با مسلمانان بپذيرد، چنين پذيرشي براي هيچيك از آنها اعتباري ندارد[[175]](#footnote-175) و آنان در معرض مرگ –تنبيه- قرار دارند. آنچه كه اتفاق افتاد اين بود كه وقتيكه خداوند پيامبرش را از ميان ما برد. انصار به ما اعتراض كردند و با رهبرانشان در سقيفه بني ساعده جمع شدند و علي و زبير و هوادارانشان از ما كناره گيري كردند در حاليكه مهاجرين دور ابوبكر گرد آمدند... من به ابوبكر گفتم كه بايد بسوی برادران انصارمان برويم. از اين رو به سوي آنها رفتيم كه در اين موقع دو شخص صديق -عويم ابن ساعده و معان ابن عدي- ما را ملاقات كردند و ما را از نتيجه‌اي كه مردم در سقيفه بدان رسيده بودند آگاه ساختند آنها از ما پرسيدند كه به كجا می‌رويم و وقتي كه به آنها پاسخ داديم، گفتند كه اصلاً نيازي به نزديك شدن به آنها نيست و ما بايد خودمان تصميم بگيريم. من گفتم: به خدا ما به سوي آنها خواهيم رفت. و وقتيكه رسيديم آنها -انصار- را در سقيفه يافتيم. درميان آنها مردي را ديدم كه به نتيجه رسيده بود. من به منظور استفسار از نام و نشان او پرسيدم. گفتند او سعد ابن عباده است و بيمار بود. وقتيكه در آنجا نشستيم سخنران، شهادتين را بر زبان آورد و خدا را آنچنانكه شايسته بود ستايش كرد. و سپس چنين ادامه داد: ما انصار خداونديم و سربازان اسلام. شما اي مهاجرين خانواده ما هستيد و همراه مردمتان آمده ايد كه درميان ما ساكن شويد. من -در اينجا عمر سخنان او را قطع كرد- گفتم: و نگاه كنيد آنها سعي كردند ما را از ريشه قطع كنند و قدرت را از ما غصب نمايند. وقتي كه سخنان مرد انصاري تمام شد خواستم صحبت كنم براي اينكه سخنانی را در ذهن آماده كرده بودم كه مرا خيلي زياد خشنود می‌ساخت. من خواستم اين سخنان را در مقابل ابوبكر ايراد كنم و درشتي و خشونت سخنران انصار را رد كنم ولي ابوبكر به آرامي پاسخ داد: اي عمر. من دوست نداشتم او عصباني شود و وي چنين صحبت كرد. او مردي عالم‌تر و باوفاتر از من بود و به خدا وي هيچ كلمه‌اي را كه من فكر كرده بودم از قلم نينداخت و آن را به نحو بي نظيري بهتر از آنچه می‌توانستم انجام دهم بيان كرد. ابوبكر گفت: همه چيزهاي خوبي كه درباره خودتان گفته ايد چنان كه بايد و شايد شايسته آن هستيد ولي اعراب هرگز قدرت را جز در قبيله قريش به رسميت نخواهند شناخت. آنان بهترين و شريف‌ترين مردم در نسب،‌خون و كشور ـ در مركز مقيم‌اند ـ بنا بر اين من دو شخص را به شما پيشنهاد می‌كنم هر كدام را كه خواستيد قبول كنيد. با گفتن آن دست مرا و دست ابوعبيده الجراح را كه بين ما نشسته بود گرفت. هرگز هيچ چيزي بيشتر از آن، مرا ناراحت نكرد به خدا قسم، ترجيح می‌دادم كه بميرم يا سرم را مضروب كنم اگر گناه نداشته باشد، تا اينكه بر مردمي كه ابوبكر يكي از آنهاست حكمراني نمايم. يكي از انصار گفت: اي قريش بگذاريد حاكمي از ميان خودتان داشته باشيم -يك حاكم از شما و يكي از ما- نزاعها داغتر می‌شد و صداها بالا می‌رفت تا وقتيكه شكست ترسناكي روي آورد، من گفتم دستت را اي ابوبكر دراز كن. او اينكار را كرد. من با او بيعت كردم سپس مهاجرين و بعد از آن انصار از اين امر تبعيت كردند -در انجام اينكار- روي سعد ابن عباده پريدم و كسي گفت كه ما اورا كشته ايم. من گفتم خدا او را بكشد».

نطق تاريخي حضرت عمر، در اينجا خاتمه می‌يابد. طبري در جلد 1 ص 1818 می‌نويسد: حتي پس از بيعت عمر با ابوبكر برخي از انصار، معترض بوده و می‌گفتند: ما جز با علي با كس ديگري بيعت نمي‌كنيم. خوب است به طور اجمال، اوضاع پيچيده و محيط منحصر به فردي كه انتخاب ابوبكر را ممكن ساخت بررسي كنيم. اولاً رقابتهاي طايفه‌اي در ميان قريش و به خصوص درميان مهاجرين، قبول رهبري ابوبكر را مردي از تيره كم اهميت بني تيم ابن مره بود آسانتر ساخت. به علت موقعيت غير مهم قبيله او در ميان طوائف حاكم در مكه، اينان هرگز در جنگ قدرت و تعارضات سياسي كه قبايل رقيب قريش را به ستوه آورده بود درگير نبوده‌اند. ثانياً مهاجرين به طور كلي از امكان استيلاي مدني‌ها كه در صورت درگيري مهاجرين در رقابتهاي قبيله‌اي و جنگهاي مهلك بين خودشان صورت می‌گرفت بيمناك بودند. از اينرو در نظر آنان، ابوبكر بهترين نامزدي بود كه بر روي آن امكان سازش وجود داشت. ثالثاً تا آنجا كه به انصار مربوط می‌شود بايد دشمني ديرينه و ريشه دار بين اوس و خزرج را مورد توجه قرار داد. سعد ابن عباده رئيس خزرج بود. اوس گردن به رهبري قريش نهادن را مفيد‌تر از اين می‌دانست تا اينكه بگذارند قبيله رقيب بر آنها حكمراني كند. اين امر از اين حقيقت كه در ميان انصار اولين كسي كه با ابوبكر بيعت كرد اسيد ابن حضير يكي از روساي اوس بود آشكار می‌گردد. بنابر اين روشن است كه در نتيجه سياست گروهي، رقابتهاي طايفه‌اي و حسادت‌هاي شخصي بود كه ابوبكر را قادر به مطالبه بيعت از اكثريت مردم كرد. بر اين عوامل نيز بايد اين خاطره كلي را كه در ذهن مردم از ابوبكر وجود داشت افزود. ابوبكر از اعتبار خاصي برخوردار بود و در مقام والايي از متانت، كهولت سن، رابطه نزديك و حمايت از پيامبر و خدمات ارزنده‌اش از ابتداي رسالت نبوي قرار داشت. بدين سبب است كه در تجزيه و تحليل سقيفه، اثر شخصيت او را كه به مرور زمان، تحت نظر پيامبر رشد كرد نبايد ناديده گرفت.

با در نظر گرفتن استدلال‌هاي ضد و نقيض حاضرين در سقيفه، به نظر می‌رسد گزينش ابوبكر، حادثة محيط بوده باشد[[176]](#footnote-176).

پيش نيازها

قبل از تجزيه و تحليل موضوع و طرح سئوالات، تعمق و دقت بر روي نکات زير حائز اهميت بسيار فراواني است:

- فاصله بين دو واقعة غدير و سقيفه، حدود 70 روز است.

- اكثريت قريب به اتفاق انصار (مردم مدينه)و مردم مكه و مردم جنوب عربستان (مانند يمن) در محل غدير خم، غايب بوده‌اند فقط معدودي از مهاجرين و عده معدودي از ساير قبايل در واقعه غدير حاضر بوده‌اند.

- در سقيفه، اكثريت انصار (اوس و خزرج و بني عبدالاشهل) و تعدادي از مهاجرين حاضر بوده‌اند.

- حواشي و حرف و نقلهاي اضافة زيادي در طول تاريخ توسط غاليان و دروغپردازان به اين واقعه افزوده شده است كه يا خبر واحد است يا راوي آن دروغگو وجعال و كذاب است يا با ساير قرائن و مدارك موجود همخواني ندارد آنچه كه به تواتر رسيده و همه بر آن متفقند اين جمله پيامبر است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» (حتي جملات بعدي: وانصر من نصره و اخذل من خذله احتمالاًً پس از آن اضافه شده است) براي همين عمده بحث ما در اين تحقيق در زمينه همين سخن نبي اكرم است ولي در انتها براي روشن شدن ذهن خوانند گان موارد حاشيه‌اي دروغ را نيز بررسي می‌كنيم.

اصحاب

قبل از ورود به بحث اصلي ذكر اين نكته بسيار لازم است كه بدانيم تمام كساني كه در واقعه غدير و به خصوص در سقيفه حاضر بوده‌اند جز اولين و وفادارترين اصحاب پيامبر محسوب می‌شده‌اند (اصحاب به مهاجرين مكه و انصار يعني مردم مدينه گفته می‌شود) اكنون پيش از ورود به بحث اصلي بهتر است نظر پيامبر اكرم و قرآن را در مورد اصحاب بدانيم. البته محققين شيعه براي گريز از پاره‌اي تعارضات سعي می‌كنند اين تعداد از اصحابي كه در سقيفه حاضر شده‌اند را مربوط به آياتي كنند كه در آن خداوند به منافقين مدينه اشاره می‌كند. اكنون بايد بدانيم آيا به واقع اينگونه بوده است.

به طور كلي منافقين نه در زمان حيات پيامبر اكرم و نه بلافاصله پس از رحلت ايشان نقشي در تصميم گيريها به عهده نداشته‌اند. ضمن اينكه بسياري از احاديثي كه از پيامبر اكرم روايت می‌شود و در حقيقت يكي از اركان اصلي دين اسلام يعني سنت را تشكيل می‌دهد از زبان و روش همين اصحاب به ما منتقل شده است و اگر مطابق عقيده شيعه همه اصحاب به جز سه نفر را مرتد بدانيم در صحت نيمي از آنچه به نام اسلام در دست داريم خدشه وارد می‌شود. جالب است که بدانيم خلفاي راشدين، همگي از قريش بوده‌اند و همگي در مکه به پيامبر ايمان آورده و جزو مهاجرين بوده‌اند آياتي که شيعه به عنوان منافقين به آن اشاره می‌کند همگي در مدينه نازل شده و ما در آيات مکي حتي يک آيه هم نداريم که در آن کلمه منافق وجود داشته باشد و اين نشان مي‌دهد منافقين در بين مردم مدينه بوده‌اند و نه در بين مهاجرين (در نتيجه خلفاي راشدين نيز بر خلاف تصورات واهي شيعه -نعوذبالله- مشمول آيات منافقين نمي‌شوند).

- چهار نكته بسيار جالب، وجود دارد كه توجه به آنها می‌تواند جلوي بسياري از سفسطه‌ها و مغلطه‌ها را بگيرد.

1- فاصلة زماني بسيار اندك بين حادثه غدير و سقيفه (حدود 70 روز)

2- فاصلة بسيار اندك ميان واقعه غدير و وفات پيامبر و وفات پيامبر با انتخاب ابوبكر، زيرا اگر فواصل زماني بين اين وقايع زياد بود، می‌شد اتهام توطئه و دسيسه چيني عده‌اي و يا انحراف اخلاقي و عقيدتي جامعه (‌به خصوص انصار) يا فراموشي بيعت و يا... بهانه كرد ولي خوشبختانه همين فاصله زماني اندك، مي‌تواند بيانگر بسياري از ابهامات باشد.

3- نكتة بسيار مهم آنكه: درست است كه نتيجة سقيفه به انتخاب ابوبكر ختم شد ولي پايه‌گذار اولية تجمع در سقيفه، انصار بوده‌اند، (به نيت انتخاب سعد ابن عباده براي خلافت) و اصولاً سقيفه، محل تجمع مردم مدينه، براي تصميم گيريهاي مهم بوده است. و نه محل تجمع مهاجرين (مردم مکه)

4- حضور ابوبكر در روز وفات پيامبر در هاله‌اي از ابهام است. برخي روايات می‌گويد او در منزل زن دومش در سنح (حومه مدينه بوده) برخي روايات می‌گويد او در مدت 13 روزي كه پيامبر اكرم بيمار بوده‌اند امام جماعت بوده. برخي روايات او را در سپاه اسامه می‌داند[[177]](#footnote-177). ولي به احتمال بسيار قوي ايشان در اين ايام امام جماعت بوده‌اند زيرا عمر در سقيفه به اين نكته اشاره می‌كند و كسي هم رد نمي‌كند. (البته شيعه براي رد اين مطلب به يكي دو خبر واحد و بي اعتبار اشاره می‌كند).

سئوالاتي كه با تقابل اين دو رويداد (غدير و سقيفه) براي محقق، مطرح مي‌شود به قرار زير است[[178]](#footnote-178):

* 1. (پرسش كليدي) چرا پيامبر پس از آن جمله معروف در غدير خم به طور روشن، واضح و قاطع نمي‌فرمايند: علي پس از من، اولين خليفه و يا جانشين بلافصل من است و از كلمة مولي كه داراي 27 معني مختلف است استفاده مي‌كنند زيرا مسلم بوده اين موضوع به هر طريق توسط عده‌اي زير سئوال می‌رود و در آن ايجاد شك و شبهه می‌شود و جاي آن داشته كه موضوع دقيقا تفهيم شود با عباراتي نظير اينكه: (علي جانشين و اولين خليفه بلافصل پس از من و تعيين شده از سوي خداست) و در ادامه نيز صحبت از دوستي و دشمني «وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» است و از كلماتي كه اشاره به مبادي حكومتي دارد مانند: خلافت،‌ جانشيني، رياست، امارت و... خبري نيست همچنين به جاي سخن از دوستي و دشمني بايد سخن از پيروي و تبعيت و اطاعت باشد زيرا در موارد حكومتي، مردم بايد از حاكم اطاعت كنند و نه اينكه او را دوست داشته باشند. و اگر معتقد باشيم بيعت (‌خلافت‌) بايد با دوستي همراه باشد و دوستي لازمة بيعت است پس آيا بيعت حضرت علي با خلفاء نيز مبتني بر دوستي بوده است؟ خداوند در قرآن در آيه مربوطه:
  2. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. دوبار مي‌فرمايد: (اطاعت كنيد) يعني لازمه حكومت اطاعت مردم است. ولي پيامبر در ادامه سخنان خود مي‌فرمايند: خدايا دوست داشته باش دوست او را و دشمن باش با دشمن او... چرا طبق آيات الهي به جاي سخن از اطاعت، سخن از دوستي و دشمني است؟ يعني بايد می‌فرمودند: خدايا دوست داشته باش هرکه او را اطاعت کند و دشمن باش هر که از او سرپيچي يا مخالفت کند.
  3. پيامبر به صورت واضح و صريح و به صورت عملي طي 23 سال، روش خواندن نماز و ساير آداب و رسوم اسلام را به مردم ياد داد با اينهمه ميان فرق و مذاهب اسلامي اينهمه تفاوت در برگزاري اين امور مشاهده مي‌شود. چگونه ممكن است در مورد امري كه صددرصد می‌تواند اختلاف برانگيز باشد (خلافت و جانشيني) ايشان از كلمه‌اي (مولي) استفاده كنند كه داراي 22 معني مختلف است و به صورت شفاف بيان نفرمودند كه علي اولين خليفه و جانشين بلافصل من است؟ نكته ديگر اينكه در لزوم انجام هيچيك از واجبات دين بين شيعه و سني اختلاف نيست يعني شيعه و سني متفقا اقرار به توحيد، نبوت و انجام نماز و روزه و حج و جهاد و... را از واجبات می‌دانند و فقط در مورد جانشيني پيامبر اختلاف وجود دارد.
  4. چرا خداوند در آيه ابلاغ، به پيامبر می‌فرمايد تو را از شر مردم حفظ مي‌كنيم (به عبارت ديگر يعني در ابلاغ پيام خداوند به خود ترسي راه مده) ولي نعوذ بالله خود خداوند از آوردن نام حضرت علي خودداري كرده است!.
  5. (پرسش كليدي) می‌دانيم خطاب‌هايي كه در قرآن وجود دارد با توجه به وضعيت اكثريت موجود بوده مثلاً خطاب‌هاي آيات مكي بيشتر با كلمات كافرون، مشركين، مكذبين و... است ولي خطاب آيات مدني بيشتر با كلمات منافقون است. اكنون به انتهاي آيه ابلاغ نگاه كنيد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 67]. خدا گروه كافران را هدايت نمي‌كند. در جمع 120 هزار نفري غدير، حتي يك نفر كافر هم حضور نداشته است! مي‌دانيم مردم در آن لحظه از چند حالت خارج نبوده‌اند: مومنين -تازه مسلمان‌ها- منافقين (با تعداد اندك و نيروي تضعيف شده بدون رهبر) و‌ فاسقين. اكنون منظور از كافرين در اين آيه چه كساني هستند؟ ممكن است پاسخ دهيد هر كس ولايت علي را قبول نكند كافر است ولي اين سخن، مصادره به مطلوب است زيرا همه مجادله‌هاي بر سر معني همين آيه است و هنوز كسي نتوانسته اصل موضوع را ثابت كند. ضمن اينكه كافرين، طبق صريح آيات قرآن، نجس هستند چطور حضرت علي دختر خودش را به آنها داده (ازدواج حضرت عمر با ام كلثوم) و مرتب با آنها نشست و برخاست می‌كرده و حتي پشت سرشان نماز مي‌خوانده است؟
  6. در رابطه با دو آية ابلاغ و اكمال (در سوره مائده) برخي از محققين شيعه معتقدند مفاد اين دو آيه با آيات قبل و بعد مطابق و منطبق نبوده و اين نكته را يكي از دلايل اثبات سخن خود مي‌دانند و به نحو غيرمستقيم، معتقدند اين آيات جا به جا شده، ولي ابن عباس می‌گويد: خداوند همه قرآن را به ترتيبي كه هم اكنون در دست مسلمين است در شب قدر بر آسمان دنيا نازل نمود. پس از آن به تدريج بر حسب احتياج بر پيامبر نازل گرديد و هر كس چنين پندارد كه در هنگام جمع آوري قرآن چيزي از آن افتاده يا با مشورت و راي كسي، سوره‌ها به هم پيوسته و منظم شده است پس بر خدا دروغ بزرگي بسته است[[179]](#footnote-179).
  7. برخي از جدليون شيعه استدلال می‌كنند مگر می‌شود پيامبر اكرم امر به اين مهمي را به سكوت برگزار كرده باشد؟ و امت را بدون سرپرست رها كرده باشد؟ با وجود خطرات موجود؟ و چگونه است كه ابوبكر جانشين انتخاب كرد ولي پيامبر نكرد؟ ولي ما می‌دانيم پيامبر اكرم هيچگاه از جانب خود سخني نمي‌گفته و هر چه می‌گفته مستقيم يا غير مستقيم به اشاره وحي بوده و مسلماً خداوند كه علام الغيوب است می‌دانسته كه با انتخاب ابوبكر و پس از آن عمر نه تنها اسلام در شبه جزيره تثبيت می‌شود بلكه دو ابرقدرت آن زمان نيز به زانو در می‌آيند.همانطور كه در قرآن بر حفظ و نگهداري قرآن تاكيد می‌فرمايد. پس نگراني از ديد شما معنا دارد و با نگاه شما بوجود آمده و نه از ديد خداوند!.
  8. قبل از طرح سئوال بعدي لازم است كه چند دليل از برتري قرآن نسبت به امام آورده شود:

قرآن،‌كلام خدا و كاملا آسماني است برخلاف امام كه لااقل، جسمي زميني دارد.

پيامبر در آن حديث معروف ابتدا می‌فرمايد: كتاب الله و بعد می‌فرمايد: عترتي يا سنتي.

در هدايت و اصل و مرجع بودن قرآن هيچ اختلاف اساسي بين هيچ‌يك از فرق مسلمين وجود ندارد.

قرآن، قابليت نشر و نسخه برداري و در دسترس همه قرار گرفتن را دارد.

قرآن، جاويدان و ابدي تا قيام قيامت است.

سخنان امام و حتي پيامبر كه به ما رسيده چنانچه با قرآن مطابقت نداشته باشد فاقد ارزش است.

قرآن توسط اكثر قريب به اتفاق فرق اسلامي و حتي برخي دانشمندان غربي مورد تاييد قرار گرفته است.

حتي وجود امام، براي تفسير و توضيح قرآن است.

با اين مقدمه اين سئوال مطرح می‌شود: پيامبر مانند عدم تعيين جانشين، امر به اين مهمي را نيز به سكوت برگزار كرد. يعني جمع آوري قرآن را!!! با عنايت به اينكه اگر اكنون، قرآن حاضر به ترتيب شان نزول وجود داشت و پيامبر آنرا جمع آوري کرده بود بسياري از اختلافات ميان شيعه و سني پيش نمي‌آمد (به خصوص در زمينه دو آيه تبليغ و اكمال) ضمن اينكه: تمامي آيات ناسخ و منسوخ، مشخص و واضح بود. به جز اينها اين مورد را بايد اضافه كنيم كه ممكن بود آياتي كه توسط مردم، حفظ می‌شد از خاطره‌ها برود يا چيزي به آن اضافه و يا از آن كم شود. (من كتب قر و من حفظ فر) پس چرا امر بدين مهمي را پيامبر به سكوت برگزار كرد و پس از آن، طي اصرار حضرت عمر به حضرت ابوبكر، قرآن جمع آوري شد. (حتي ابوبكر شك داشته و به عمر می‌گويد: اگر اينكار لازم بود پيامبر آنرا انجام داده بود!‌) ممكن است پاسخ دهيد خداوند، خودش در قرآن، وعده حفظ آنرا داده است و براي همين پيامبر آنرا جمع آوري نكرد ولي:

پس چرا عمر و ابوبكر جمع آوري كردند؟ -با عرض شرمندگي- يعني خداوند وعده حفظ آنرا به دست عمر داده بود؟

مگر پيامبر به آن ساربان نگفت: با توكل زانوي شتر را ببند؟

اگر امام و قرآن، لازم و ملزوم يكديگرند آيا تعجب آور نيست كه خداوند يكي را حفظ كند و ديگري را نه؟ (به اين معنا كه: تحريفي در دين صورت نگرفته و امام علي به حاشيه نرفته است. لااقل از نظر جايگاه ديني و نه از نظر جايگاه سياسي).

اگر خداوند وعده حفظ قرآن را داده، چرا پيامبر، كاتب وحي داشته است؟

و در انتها: اگر قرآن در آن‌ زمان توسط حضرت ابوبكر و حضرت عمر و حضرت عثمان گردآوري نشده بود آيا قرآن فعلي كه در دست ماست مانند ساير كتب آسماني خالي از تحريف بود؟

علت عدم جمع آوري قرآن توسط پيامبر اكرم دقيقاً همان پاسخي را دارد كه در زمينه عدم تعيين جانشين داده می‌شود: پيامبر (بر خلاف ساير انسانها) امور مهم و اساسي را يا به اشاره خداوند انجام می‌داده و يا به مشورت می‌گذاشته و کمتر راساً تصميم گيري می‌كرده تصميمات او يا به اشاره وحي بوده يا با مشورت با اصحاب. و از آنجا كه خداوند در زمينه جمع آوري قرآن و انتخاب جانشين دستوري صادر نكرده پيامبر نيز آنرا به سكوت برگزار كرده است. (اين دو كار به آن اندازه مهم بودند كه در كنار 6660 آيه که از سگ اصحاب کهف تا پشه و مورچه در آن آمده و حتي خدا فرموده هيچ تر و خشکي رادر اين کتاب فرگذار نکرديم. يك آيه نيز به اين دو مورد اختصاص داده شود. البته شايد اين امتحان و آزمايشي براي شيعه باشد كه آخرت خود را بر سر آن بر باد دهد!!!‌) (حتي در خصوص کتابت و ثبت احاديث نيز آيه‌اي و حتي حديثي وجود ندارد که به عمر اعتراض می‌کنند که چرا احاديث را سوزاند!).

* 1. (پرسش بسيار كليدي و اساسي) چرا در مدينه حتي يك نفر از طرفدران حضرت علي كه بنا به قول سيد شرف‌الدين در الفصول الـمهمة،250 نفر از اصحاب بوده‌اند (مانند: عمار، ابوذر، سلمان، ‌مقداد، زبير، ‌فضل بن عباس، بلال،خالد بن سعيد، براء بن عازب، ابي بن كعب، ابان، قيس بن سعد بن عباده و حتي ابوسفيان) هيچ اشاره‌اي به واقعه غدير نمي‌كنند‌؟ (با اينكه فقط 2 ماه از اين واقعه مهم گذشته و با عنايت به اينكه حتي دو كلمه فارسي يك نفر عجم مانند سلمان فارسي كه گفت: كرديد و نكرديد در تاريخ ثبت شده است‌)[[180]](#footnote-180) البته ممكن است اين ايراد بچه گانه و ساده لوحانه وارد شود كه: به واقعه غدير اشاره شده ولي مورخين از ترس حكومتها ثبت نكرده‌اند! ولي آيا اين مسخره نيست كه اصل واقعة غدير در وسط بيابان‌هاي عربستان توسط 110 نفر از صحابه نقل و توسط مورخين ثبت شود ولي اشاره به غدير در سقيفه حتي توسط يك نفر هم نقل يا ثبت نشود!!! و اگر بنا به كتمان و حقيقت پوشي بوده بسيار به جا بود كه اصل واقعه كتمان شود نه اشاره به آن واقعه! نكته عجيب‌تر اينكه به عنوان مثال: علامه اميني در كتاب الغدير موارد متعددي را ثبت كرده كه عمر در زمان خلافتش به كساني كه با علي مخالف بوده‌اند پرخاش كرده و با تندي مي‌گفته: شما كه نمي‌دانيد و نبوديد كه در غدير خم، پيامبر اكرم اين فرد (علي) را مولاي من و هر مرد و زن و مومن، معرفي كرد! براستي آيا مسخره نيست؟يعني عمر به طرف مقابل كه هيچكاره بوده پرخاش می‌كند كه پيامبر گفت اين علي خليفه بعد از من است!!! و من جايگاه او را غصب کرده‌ام در نتيجه تو نبايد به او توهين کني!!! و آنگاه ديگران نمي‌گويند تو چرا به ما پرخاش می‌كني تو خودت خلافت را غصب كرده‌اي! براستي آيا تعجب آور نيست كه مورخان، واقعه غدير را به تواتر نقل كرده‌اند و پس از آن نيز هر كس هر كجا اشاره‌اي به غدير داشته (مانند حضرت عمر يا ساير شعرا ء و...) را ثبت كرده‌اند و فقط اشاره به غدير در روز سقيفه را سانسور كرده‌اند! البته در اين تحقيق، به مرور، شاهد طنزهاي جالبتر از اين نيز خواهيد بود.
  2. همچنين چرا در نهج ‌البلاغه در موارد متعددي كه از آن حضرت درباره خلافت سئوال شده و يا خود ايشان در اين باره صحبت می‌كنند اشاره‌اي به واقعه غدير نمي‌كنند؟[[181]](#footnote-181) از سقيفه كه بگذريم چرا در هنگاميكه مردم پس از مرگ حضرت عثمان براي اخذ بيعت هجوم مي‌آورند و ايشان تا سه روز از بيعت خودداري می‌كردند هيچكدام از مردمي كه در آنجا بودند به واقعة غدير اشاره نمي‌كنند و نمي‌گويند: شما بايد با ما بيعت كنيد و اين وظيفه ايست كه از سوي خدا و پيامبر در غدير خم، به عهده شما گذاشته شد و.. و ديگر اينكه حضرت علي مي‌توانستند براحتي بگويند كه من قبل از اين با 120 هزار نفر از شما در غدير بيعت كردم و همه شما بيعت شكني كرديد و ديگر براي بار دوم فريب شما را نمي‌خورم!!! (با عنايت به حديث‌:‌ مومن از يك سوراخ دو بار گزيده نمي‌شود و با عنايت به اينکه همين مردم به خصوص به ظاهر شيعيان کوفه، خون به دل ايشان کردند و مجددا بيعت شكني كردند).
  3. ممكن است پاسخ دهيد اشاره شده ولي در تاريخ ثبت نشده است! ولي چگونه ممكن است كه واقعه غدير توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده باشد (وسط بيابان گرم بدون قلم وكاغذ و....) به همراه خطبه طولاني پيامبر و اشعار حسان ابن ثابت و سخنان حضرت عمر و قصه سال سائل[[182]](#footnote-182) و... ولي در مدينه و در جريان سقيفه حتي يك كلمه و يك اشاره به واقعه غدير از جانب حتي يك نفر در تاريخ ثبت نشده است؟ آيا اين بدان معنا نيست كه موضوع غدير، چيز ديگري غير از خلافت بوده است؟ و اگر كسي جرات ثبت حتي اشاره‌اي به غدير، در سقيفه را نداشته، پس چگونه 110 نفر، جرات شرح غدير با تمام جزئيات مربوطه را داشته‌اند‌؟!!! ضمناً همين پاسخ را می‌توان در مورد ادعاي سوزاندن احاديث مربوط به فضايل حضرت علي از طرف عمر را داد. (يعني اگر خفقاني بوده بايد احاديث و روايات مربوط به غدير نيز، مكتوم مي‌مانده پس چطور واقعه غدير اينهمه متواتر است ولي حتي يك اشاره هم به آن در سقيفه نشده است؟!).
  4. مي‌دانيم كه در اسلام، شهادت دو مرد عادل براي اثبات امري كافي است مگر بيشتر اهل مدينه با ابوبكر بيعت نكردند؟ حضرت علي و طرفداران ايشان نيز به شيوه انتخابات معترض بودند كه چرا حضور نداشتند و نه به اصل انتخابات.

ممكن است پاسخ داده شود: (خلافت حضرت علي طبق نص بوده و در اين زمينه مردم اجازه شوري نداشته‌اند زيرا اگر امور الهي را تابع نظر مردم شود همه چيز منحرف و مسخ می‌شود) جالب است كه پاسخ شما در همين ايراد نهفته است. اگر مردم مدينه و عموم اصحاب (انصار و مهاجرين) نصوص قرآني را به اين راحتي دستخوش راي و نظر اكثريت قرار می‌دادند كه اكنون ديگر، چيزي به نام اسلام به دست ما نرسيده بود؟ پس چرا فقط همين يك مورد خاص، تابع نظر اكثريت شد؟ و از ديدگاهي ديگر آيا با اين وضعيت نبايد در تمام آنچه از سنت نبوي به دست ما رسيده است شك كنيم؟ زيرا تمام رواياتي كه مبين سنت نبوي است از جانب همين اصحاب، روايت شده و به ما رسيده است. (بيشتر احاديثي كه شيعه نقل می‌كند به اصحاب پيامبر اكرم ختم می‌شود و اگر آنها مرتد شدند و يا اين چنين با آيات قرآن و روايات نبي اكرم در خصوص ولايت علي بازي كرده‌اند هيچ اعتباري به سخنان و نقل قول‌هاي آنان نيست و طبق اصول علم رجال، تمام آنها تضعيف شده و سنديت بيشتر سخنان نبي اكرم زير سئوال می‌رود!).

* 1. اگر 120 هزار نفر (از جمله انصار و مهاجرين) به اين راحتي بيعت خود را در روز سقيفه با حضرت علي شكستند پس چرا عمر و ابوبكر اينقدر اصرار شديد به گرفتن بيعت از ديگران، داشتند؟! زيرا اين نشان می‌دهد بيعتهاي آن مردم‌، امري سرسري و بيهوده بوده و می‌شده براحتي آنرا شكست[[183]](#footnote-183) آن هم وقتي كه می‌شده (البته طبق خيالات شيعه) بيعتي كه طبق سفارش پيامبر و فرمان خدا (آيه تبليغ) بوده را شكست!!.
  2. مي‌دانيم كه عموم انصار و مهاجر، علاقة شديدي به پيامبر داشته‌اند (براي نمونه در جريان صلح حديبيه با پيامبر بيعت می‌كنند كه در صورت لزوم: تا پاي جان بجنگند. به قول فرستاده كفار: آب وضوي پيامبر را براي تبرك از هم می‌دزديدند و مانند يك عاشق، گوش به فرمان پيامبر بودند و...) چرا با اين علاقه شديدي كه نسبت به پيامبر وجود داشته دستور او مبني بر خلافت حضرت علي در همان روز وفات ايشان، توسط همه، بدون هماهنگي قبلي و بدون دليل و به صورت همزمان زير پا گذاشته می‌شود؟ (كه پايه گذار آن: انصار بوده‌اند. گرچه ابوبكر خليفه شد ولي تجمع اوليه، توسط انصار بوده).
  3. برخي از جدليون شيعه در اينجا پاسخ می‌دهند كه: (اصحاب در زمان حيات پيامبر نيز مخالفت می‌كردند و مخالفت آنها در سقيفه امر تازه‌اي نبوده) پاسخ اين شبهه را در بند بعدي در پاسخ شيخ شرف الدين مي‌آوريم.

يكي ديگر از پاسخ‌هايي كه جنبه كلي گويي و سردرهوا بودن و غير علمي بودن آن كاملاً مشهود است و به عنوان نمونه‌اي از طرز استنباط علماي شيعه و نحوه پاسخ آنها به سئوالات آورده می‌شود، پاسخي است كه شيخ شرف الدين به عالم سني می‌دهد. عالم سني سئوال كرده: «براي من جاي تعجب است كه چرا حضرت علي در جريان سقيفه به واقعه غدير اشاره‌اي نمي‌كنند، يعني شما بهتر از ايشان اطلاع داريد!».

پرسش از سوي شيخ سليم بشري مالكي مصري شبرخيتي (1248-1335ﻫ.ق) مطرح مي‌شود او از عالمان بزرگ مصر در سده اخير است كه دو بار به رياست الازهر رسيد. پاسخ دهنده علامه سيد عبدالحسين شرف الدين موسوي عاملي لبناني (1290-1377)[[184]](#footnote-184) از بزرگان علما و مراجع و مصلحين و فقهاي اجتماعي و آزاديخواه شيعه.

ميان اين دو عالم مسلمان، 112 نامه، در مسائل ديني و ايدئولوژيكي اسلامي رد و بدل شده است. نامه‌هاي شيخ سليم شبري نوعاً به صورت پرسش است و طرح موضوع، و نامه‌هاي شرف الدين پاسخ و توضيح. اين نامه‌ها كتاب «الـمراجعات» را پديد آورده است، كه متن عربي آن تاكنون بارها به چاپ رسيده است و به چند زبان نيز گردانيده شده است.

شيخ سليم بشري، در نامه 101، چنين مي‌گويد:

حقيقت محض آشكار شد، خدا را شكر. تنها يك چيز مانده كه ناشناخته است و من از آن تصور روشني ندارم. آن را با تو درميان مي‌گذارم تا پرده از آن برگيري و علتش را بازگويي. چرا امام، در روز سقيفه، با ابوبكر و بيعت كنندگان با او، به نصوصي (احاديث صريحي) كه درباره خلافت او بود، و شما شيعه همواره تكيه‌تان بر اين نصوص است، استدلال نكرد؟ آيا شما شيعه، از خود علي، بهتر از اين امور خبر داريد؟!!!. [پاسخ شيخ شرف الدين (نامه02 1)]:

همه مردم مي‌دانند كه امام و ديگر دوستانش از بني‌هاشم و غير بني‌هاشم در بيعت با ابوبكر حضور نداشتند و پا به سقيفه نگذاشتند. آنان از سقيفه و آنچه در سقيفه مي‌گذشت دور بودند. آنان با همه وجودشان سر گرم مصيبت بزرگ بودند: مرگ پيامبر و به وظيفه واجب و فوري كفن و دفن پيامبر پرداخته بودند[[185]](#footnote-185). و جز به اين حادثه به چيزي نمي‌انديشيدند. از طرف ديگر تا آنان مشغول جمع كردن بدن پيامبر و اداي مراسم نماز و دفن او بودند مردم سقيفه كار خود را كردند و مسئله بيعت با ابوبكر را سر و صورت دادند. و از باب رعايت احتياط و دور انديشي در برابر هر نظر يا حركت مخالف كه باعث درهم ريختن تشكيلاتشان مي‌شد متفقاً ايستادگي مي‌كردند.

بنابراين علي كجا بود و سقيفه كجا؟ علي كجا بود و ابوبكر كجا؟ علي كجا بود و بيعت كنندگان با ابوبكر كجا تا بتواند براي آنان استدلال كند؟ و پس از آنكه جريان سقيفه راه افتاد و زمام امور را آنان به دست گرفتند شد آنچه شد از سويي زيركي كردند و از ديگر سو قلدري و خشونت نشان دادند. و چنان شد كه نه علي و نه غير علي هيچ كس نمي‌توانست به حديث استدلال كند. كسي گوش شنيدن يا امكان انعطاف به طرف مضمون حديث نداشت؟ آيا در زمان ما چند نفر مي‌توانند با كساني كه قدرت را در دست دارند در افتند به طوري كه قدرت آنان را از ميان بردارند و دولتشان را سرنگون كنند؟ و آيا اگر كسي قصد چنين كاري داشته باشد آزادش مي‌گذارند؟ هيهات هيهات. و اكنون تو گذشته را به بازمان حاضر بسنج كه مردم همان مردمند و زمانه همان زمانه است.

از اينها گذشته علي در آن روز براي استدلال و استشهاد نتيجه‌اي نمي‌ديد جز بر پا شدن فتنه و آشوب و در آن شرايط (كه اسلام دوران نخستين خويش را مي‌گذرانيد و نهال دين تازه كاشته شده بود)ترجيه مي‌داد كه حق او ضايع شود اما شر و آشوبي برپا نگردد. علي بخوبي متوجه خطرهايي بود كه دين اسلام و كلمه «لا إله إلا الله» را تهديد مي‌كرد. در واقع علي‌بن‌ابيطالب در آن ايام به مصيبتي گرفتار شده بود كه احدي بدان‌گونه مصيبت گرفتار نشده است زيرا بار دو امر بزرگ بر دوش علي سنگيني مي‌كرد: يكي خلافت اسلام، با آنهمه نص و وصيت و سفارشي كه از پيامبر درباره آن رسيده بود، و اينهمه، متوجه علي بود و در گوش او فرياد مي‌كشيد و با شكوه‌هاي دلگداز و جگر خراش او را به شور و حركت فرا مي‌خواند. دوم آشوبها و طغيان‌هايي كه ممكن بود منتهي شود به از هم پاشيدن جزيرة العرب و مرتد شدن اعراب نو مسلمان، و ريشه كن شدن اسلام و مي‌داند يافتن منافقان مدينه و ديگر اعراب منافق و دو رويي كه به نص قرآن، اهل نفاق و دو رويي بودند و كافر مجرم‌تر و نفاق پيشه‌تر از هر كس ديگر بودند و از هر كس ديگر دورتر بودند از فهم و هضم حدود احكام خدا و اينان با از ميان رفتن پيامبر قوت يافته بودند. آري مسلمانان در آن روز، پس از رحلت پيامبر، مانند گله‌اي بودند سيل زده، در شبي زمستاني، گرفتار شده ميان گرگهاي خونخوار و حيوانات درنده و مسيلمه كذاب و طليحه بن خويلد و سجار بن حرث، و رجاله‌هايي كه دور و بر اينان گرد آمده بودند و براي محو اسلام و مسلمين پاي مي‌فشردند. علاوه بر اين، دو امپراطوري روم و ايران، در آن روزگار، در كمين اسلام بودند. و به جز اينها همه، ده‌ها مانع و مشكل ديگر بود كه همه در حال كينه‌توزي با محمد و خاندان محمد و اصحاب محمد بودند و براي گرفتن انتقام خود از اسلام (كه همه اعتبارات اشرافي و امكانات مختلف استثمار را نابود كرده بود)، به هر وسيله‌اي دست مي‌زدند. مي‌خواستند اسلام را براندازند و ريشه‌اش را بكنند. و در راه اين مقصود، با نشاط و شتاب گام بر مي‌داشتند. چون مي‌ديدند كه با مرگ رهبر اسلام، براي كارشكني و تخريب فرصت خوبي پيش آمده است. از اين رو مي‌كوشيدند تا اين فرصت را مهار كنند و از بي‌سرپرست شدن مسلمانان، پس از استقرار يك نظام داخلي، بهره گيرند. آري، در چنين شرايطي، علي بر سر دو راهي بزرگ رسيد. و طبيعي بود كه مانند علي بن ابيطالب، حق خلافت خويش را فداي اسلام و مسلمين كند و چنين هم كرد. نهايت براي اينكه نظريه خلافت حقه اسلام را، كه خلافت خودش بود، حفظ كند و در برابر كساني كه حق اسلامي خلافت را از او سلب كردند. موضعگيري لازم را كرده باشد -البته آن هم باز به صورتي كه شق عصاي مسلمين نشود و فتنه برنخيزد و فرصت به دست دشمن داده نشود- براي اين مقصود، در خانه نشست و بيعت نكرد، تا اينكه او را بزور -اما بي‌خونريزي- از خانه به مسجد آوردند. در صورتي كه اگر علي خود به پاي خود براي بيعت رفته بود، حجتي براي خلافت او نمي‌ماند و براي شيعه (و هر طالب حقّي) برهان حق آشكار نمي‌گشت. اما علي با اين روش خود، دو كار كرد: هم اسلام را حفظ كرد و هم صورت شرعي‌ خلافت حقه اسلام را نفراموشاند. و چون نگريست كه در آن روز و آن شرايط، حفظ اسلام و خنثي كردن فعاليتهاي دشمنان اسلام، متوقف است بر عدم درگيري او (با سران امت)، چنين كرد و با خلافت سقيفه در نياويخت. و اين همه براي حفظ امت بود، و حراست شريعت، و نگهداشت دين، و چشم‌پوشي از مناصب خويش براي خدا، و اداي امري كه شرعاً و عقلاً بر او واجب بود، يعني علم به اهم (حفظ اسلام و مسلمين) و ترك مهم (حفظ خلافت حقه)، در مرحله‌اي كه دو تكليف تعارض كنند. اين است كه شرايط و محيط آنروز ، نه به علي اجازه می‌داد كه شمشير در ميان مردم گذارد، و نه جامعه آن روز مدينه را -جامعه نو مسلمانان را- زير ضربه‌هاي استدلال و سخنراني و تكفير و تخطئه متزلزل و متشنج سازد. و با اين همه كه گفتيم، علي و اولاد علي و عالمان شيعه، از آن روز تا امروز، همواره با روشي حكيمانه، احاديث وصايت را ذكر كرده‌اند و نصوص روشن نبوي را در اين باره نشر داده‌اند. چنانكه بر مردم آگاه پوشيده نيست. والسلام».

پاسخ شيخ شرف الدين در اينجا تمام می‌شود. محور عمده پاسخ شيخ شرف الدين دور اين سه نکته مي‌چرخد: رعايت مصلحت از جانب حضرت علي -وجود خفقان- وجود فرهنگ مخالفت در اصحاب پيامبر.

ولي سئوال اينجاست‌:

فرهنگ مخالفت در اصحاب

* اگر به كل حوادث زمان رسول خدا و جانفشاني‌ها و هجرت‌ها و گذشتن از مال و فرزند و... نگاه كنيد و بعد چند مورد معدود مخالفت را پيدا كنيد اين ادعا را بسي مضحك خواهيد ديد. چطور آنهمه موافقت و تاييد و از جان گذشتگي فراموش شده و چند مورد مخالفت معدود، شاهد آورده می‌شود؟ و چگونه پيامبر با افرادي که هميشه روحيه مخالفت داشته‌اند توانست بر آنهمه مشکلات (منافقين و يهوديان مدينه و کفار مکه و...) غلبه كند؟ و چرا پيامبر اكرم با اين افراد به دفعات مشورت می‌كرده‌اند؟ در حقيقت، اصحاب پيامبر اكرم با آنهمه تعاريفي كه در قرآن از آنها شده بيشتر روحيه موافقت و همكاري داشته‌اند و گرنه محال بود اسلام با آنهمه مشكلات و كارشكني منافقين و يهود و دشمني‌هاي كفار قريش، پيروز شود اگر مخالفت اصحاب را هم بخواهيم ضميمه اين موارد كنيم! مواردي كه از مخالفت اصحاب در تاريخ ثبت شده نيز يا توسط يكي دو نفر از اصحاب بوده و يا بلافاصله پس از توضيح پيامبر اكرم آن مخالفت به موافقت بدل شده است. بيشتر مخالفتها نيز با نظرات و آراء شخصي پيامبر بوده (شوري يعني مخالفت، در موافقت كامل كه ديگر شوري معنايي ندارد) و چيزي در تاريخ، مبني بر مخالفت اصحاب با نص صريح آيات قرآني وجود ندارد. علاوه بر اين: نبودن اختلاف عقيده و نظر يعني: مرداب. يعني تعفن و گنديدن و همين اختلاف نظرهاست كه باعث رشد و ترقي می‌شود به قول حضرت علي: براي رسيدن به پاسخ صحيح، آراء خود را به هم بكوبيد.
* شيخ شرف الدين در کتاب «الفصول الـمهمة» خود نام تعدادي از مخالفين حضرت ابوبکر را آورده که غير مستقيم چنين نتيجه گيري کند که دليل مخالفت آنها وجود نص بر جانشيني حضرت علي بوده. ولي وقتي به قول شيخ شرف الدين، اصحاب پيامبر اكرم جرات مخالفت با پيامبر را داشته اند چرا انتظار داريم جرات مخالفت با ابوبكر را نداشته باشند؟ پس مخالفت آن عده معدود با حضرت ابوبکر نيز نه به خاطر نص بر جانشيني علي بلکه مبتني بر وجود فرهنگ مخالفت در آنها بوده است!.
* شما در موارد ديگر می‌گوييد تا پيامبر زنده بوده كسي جرات مخالفت با اين امر (‌جانشيني حضرت علي) را نداشت و به محض رحلت ايشان همه جرات مخالفت پيدا كردند! بالاخره تكليف چيست؟ اصحاب در زمان حيات پيامبر مخالفت مي‌كردند يا نه!!! اگر طبق عقيده شما اصحاب حتي در موارد كوچك‌تر از اين در زمان حيات رسول خدا مخالفت می‌كردند چگونه است كه در اين مورد به اين مهمي هيچ‌گونه مخالفتي در تاريخ ثبت نشده است، نه در واقعه غدير، نه قبل از آن و نه حتي بعد از آن، حتي يك مورد اعتراض بسيار كوچك، از اصحاب مشاهده نمي‌كنيم‌؟[[186]](#footnote-186) (به خصوص از حضرت عمر كه در جريان صلح حديبيه آنهمه معترض بود چگونه است كه در غدير جلو می‌رود و به حضرت علي تبريك می‌گويد!!!‌ آيا تمام اين قرائن و نشانه‌ها دال بر آن نيست كه منظور پيامبر، خلافت حضرت علي نبوده و تمامي افراد حاضر نيز همين برداشت را از سخنان ايشان كرده اند؟)
* چرا آن تعدادي كه طرفدار حضرت علي بوده‌اند به واقعة غدير و آيات الهي و سخنان پيامبر، اشاره‌اي نمي‌كنند؟
* آيا چند مورد مخالفتي كه توسط برخي افراد (مانند حضرت عمركه هميشه به سرعت احساساتي می‌شده و سريعاً نيز پشيمان می‌شده) را می‌توان به كل افراد نسبت داد و مخالفت كردن را جزو روحيه و فرهنگ اصحاب پيامبر دانست؟ پس چگونه است كه پيامبر با همين افراد معدود و ضعف مادي و شرايط دشوار (مانند وجود منافقان و يهود و كفار و...) توانست بر همه مشكلات غلبه كنند؟ زيرا يك رهبر نمي‌تواند با كساني كه روحيه و فرهنگ مخالفت دائمي و سرپيچي دارند كاري از پيش ببرد.
* در تاريخ صدر اسلام حتي يک مورد مخالفت اصحاب (به خصوص حضرت علي و حضرت عثمان و حضرت عمر و حضرت ابوبکر و طلحه و زبير و سعد ابن عباده و...) با آيات الهي (نص) را سراغ نداريم. هرگاه مخالفتي بوده با اظهار نظرهاي شخصي پيامبر بوده (مانند جنگ احد).
* نفس شوري يعني مخالفت! و اظهار نظر و اگر بنا شود به صرف هر گونه مخالفت، مارك كفر و نفاق بزنيم (همانگونه كه هم اينك در قرن بيستم نيز: هر مخالفتي را مارك منافق و ضد انقلاب می‌زنند!) پس آيات مشورت و شوري چه معنايي دارد؟
* جالب است كه نگاهي به سردستة مخالفان در سقيفه بيندازيم: ابوبكر -ابوعبيده جراح- عمر. به غير از حضرت عمر از هيچكدام اين افراد، در زمان حيات پيامبر اكرم حتي يك مورد مخالفت هم در تاريخ ثبت نشده بلكه بر عكس هر چه ثبت شده اطاعت محض بوده است (به خصوص در مورد ابوبكر، ‌حتي زماني كه صحبت از طلاق حضرت عايشه به ميان مي‌آيد!!!).
* مخالفتها در زمان حيات پيامبر، هيچگاه جنبه عمومي نداشته (به جز يك مورد بر سر شيوه تقسيم غنائم آن هم توسط انصار،‌ آن هم با سخنراني پيامبر همه انصار، گريه كنان، موافقت خود را نشان می‌دهند!!!) بلكه توسط يك يا دو يا سه نفر مطرح شده يا به آن دامن زده می‌شده است.
* علت تمام مخالفت‌هاي معدودي كه در زمان حيات پيامبر از سوي عده معدودي بعمل مي‌آمده در تاريخ ثبت و مشخص است. ولي علت پيمان شكني اصحاب پيامبر با علي در سقيفه بني ساعده چه چيزي بوده است؟ (آن هم پيمان شكني بيعتي كه متعلق به 70 روز قبل بوده آن هم بدون هماهنگي آن هم به صورت دسته جمعي) به عبارت ديگر اين مخالفت (كنار گذاشتن حضرت علي) و متعاقب آن خلافت ابوبكر چه سودي براي انصار و مهاجرين داشته؟ تا پس از آنهمه فداكاري خودشان را فقط به خاطر خلافت يك نفر ديگر، جهنمي كنند‌؟!!! به خصوص با عنايت به اين نكته كه انصار در بدو ورود پيامبر اكرم از دور عبدالله ابن ابي -كه می‌خواسته پادشاه شود وبعدها سردسته منافقان می‌شود- كنار مي‌روند يعني كسي كه همشهري و از قبيله خودشان بوده پس چگونه به ابوبكر، ماركي زده شود كه بعد بگوييم انصار به خاطر آن، گرد او را گرفتند‌؟
* حضرت علي در نامه خود به مالک اشتر می‌نويسند بايد نزديک‌ترين افراد به تو منتقد‌ترين و مخالف‌ترين آنها به تو باشد. زيرا رهبر و فرمانده نيازي به يک عده بادنجان دورقاب چين چاپلوس ندارد. و وجود انتقاد و مخالفت است که موجب رشد و پيشرفت امور می‌شود. پس چرا نبايد چند مخالفت معدود اصحاب را با گمان فاسد خود تجزيه و تحليل کنيم‌.
* در فرهنگ عرب، نفس بيعت بسيار مهم بوده و بيعت شکني گناهي بسيار بزرگ و نابخشودني به شمار می‌آمده آن هم از جانب کفار جاهلي. آنوقت شما معتقديد اصحاب پيامبر پس از آنهمه جانفشاني، بلافاصله پس از رحلت پيامبر بيعت شکني کردند؟ آن هم بيعتي که بر خلاف بيعت‌هاي دوران جاهلي بر مبناي فرمان مستقيم خداوند و رسول او بوده است؟
* در زمان پيامبر اكرم، ايشان هر گاه سخني می‌گفتند اصحاب سئوال می‌كردند اين دستور خداست يا نظر شخص شما؟ و اگر پيامبر می‌فرمود نظر شخص من، آنها متوجه می‌شدند كه می‌شود مخالفت كرد و نظرات شخصي را ابراز نمود (شوري) و پيامبر نيز از راي اكثريت تبعيت می‌كردند. نمونه مشخص آن جنگ احد است كه بيشتر جوانان معتقد به خروج از مدينه بودند ولي پيامبر و برخي از پيرمردان معتقد به دفاع از داخل شهر بودند ولي چون جوانان تعداد بيشتري بودند موفق به جلب نظر پيامبر می‌شوند.
* نيت افراد، از ابراز برخي مخالفت‌ها در زمان پيامبر اكرم، مشخص بوده يعني بيشتر، از روي خامي و احساسات، مخالفت می‌كردند و چهره منافقان در مخالفت‌ها در تاريخ ثبت و مشخص است (مانند رجوع از بين راه عبدالله ابن ابي و ياران منافقش در جنگ بدر‌).
* سيد شرف الدين در يكي از كتب خود دهها مورد از مخالفتهاي اصحاب در زمان پيامبر اكرم را نقل كرده تا اينگونه تحليل كند كه بنابراين مخالفت آنها پس از پيامبر اكرم در سقيفه بني ساعده امر تازه‌اي نبوده و سابقه داشته است. اكنون در اينجا دو سئوال مطرح مي‌شود: 1- با اين تز و پندار شما نبايد از عدم انتخاب حضرت علي چندان گلايه‌اي داشته باشيد زيرا به قول شما وقتي اصحاب در زمان نبي اكرم با ايشان كه پيامبر خدا و متصل به وحي بوده مخالفت می‌كردند (و در سقيفه نيز 300 آيه قرآن در حق علي و هزاران حديث پيامبر در حق علي را زير پا گذاشتند[[187]](#footnote-187)) چرا بايد انتظار داشته باشيم كه در صورت انتخاب حضرت علي به خلافت يعني جواني 33 ساله كه تازه به او وحي هم نمي‌شود همه موافقت مي‌كردند و بي‌چون و چرا از فرامين ايشان اطاعت می‌كردند؟ 2- محققين شيعه علت اصلي و ريشه‌اي مخالفت‌ها با حضرت علي در زمان خلافت ايشان را روش حضرت عمر و حضرت ابوبكر و حضرت عثمان در زمامداري می‌دانند و اين تحليل جناب سيد شرف الدين را فراموش مي‌كنند كه عمر و عثمان در اين زمينه نقشي ندارند بلكه اصحاب پيامبر اكرم در زمان حيات نبي اكرم نيز چنين روحيه‌اي داشته‌اند پس گناه عمر و عثمان در اين ميانه چيست. البته وقتي تحليله‌ها بر اساس تعصب و يا اشتباه و يا دروغ شكل بگيرد راهي جز تناقض پيش پاي انسان نمي‌گذارد.
* اگر در سقيفه، افراد حاضر، با نيت مخالفت با آيات الهي (آيه تبليغ) و دستورات پيامبر و زير پا گذاشتن آنها گرد هم جمع شده بودند پس چگونه است كه ابوبكر با ذكر يك حديث: «الائمه من القريش»، «امامان از قريشند» (كه فقط خودش و يكي دو نفر ديگر از پيامبر شنيده بودند) توانست براحتي تمام انصار (به خصوص خزرج و در راس آنها سعد ابن عباده كه چيزي نمانده بود خليفه شود) را مجاب كند؟!!! آن هم در شهر خودشان و در محل تصميم گيري خودشان!!!.
* اگر انسان‌ها مخالفت و انتقاد نكنند تفاوت آنها با گوسفند در چيست؟ زيرا فقط حيوانات هستند كه قدرت انتخاب و انتقاد ندارند؟ آيا با اين تحليل، نفس شوري بي‌معني نمي‌شود‌؟ مگر حضرت علي در نامه خود به مالك نمي‌نويسد: بايد نزديكترين افراد به تو منتقد‌ترين و مخالف‌ترين آنها به تو باشند.. پس چرا شما از نزديكان پيامبر در تمام صفحات تاريخ انتظار تبعيت محض بي چون و چرا داريد؟ (يا آنجايي كه حضرت علي به ابن عباس مي‌فرمايد: بر تو است كه نظرت را به من بگويي ولي من در نهايت طبق راي خود عمل مي‌كنم). حتي می‌توان بر همين مبنا مناسبات حضرت علي با خلفاء را تفسير كرد. زيرا ايشان مخالفت و انتقاد می‌كردند و با آنها رفت و آمد و نشست و برخاست هم داشتند. و تنها راه حل اين تناقض -البته تناقضي كه براي شما بوجود آمده- در همين نكته نهفته است‌) در ادامه می‌توان به حديث: اختلاف امتي رحمه (اختلاف در امت من رحمت است) و آيات 118 و 119 سوره مباركه هود اشاره كرد: و اگر پروردگارت می‌خواست همه مردم را امت واحده (بدون هيچ‌گونه اختلاف) قرار می‌داد ولي آنها همواره مختلفند مگر آنچه پروردگارت رحمت كند و براي همين آنها را آفريد: ﴿وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡ﴾ [هود: 119]. و فرمان پروردگارت قطعي است كه دوزخ را از جن و انس پر كند.
* اگر اختلاف و تفاوت نبود هيچگاه چرخ جامعه به حركت در نمي‌آمد و تمدن رو به تكامل نمي‌رفت. درست مانند انگشتان يك دست كه اگر تمام آنها يك اندازه بود انسان به توسط آنها قادر به انجام هيچ كاري نبود. اگر خدا مي‌خواست می‌توانست به راحتي همه را يك شكل و با يك طرز فكر و... بيافريند.
* متاسفانه تحليل‌هاي ضد و نقيض، آفت نويسندگان شيعه است زيرا در جايي مي‌گويند: تا پيامبر اكرم، زنده بود كسي جرات مخالفت و بروز كينه‌هاي ديرين را نداشت براي همين كسي با خلافت علي مخالفت نکرد و در جايي ديگر نمونه‌هاي فراواني از مخالفت‌ها را رديف می‌كنند تا مخالفت آنها در سقيفه را موجه جلوه دهند! بالاخره معلوم نيست اصحاب در زمان حيات نبي اكرم جرات مخالفت داشتند يا نه؟ آري، همه اين موارد متضاد و متناقض، به خاطر نگاه متعصبانه به قضاياست.
* در انتها بايد گفت: اين ايراد كه توسط برخي نويسندگان شيعه عنوان می‌شود مانند بسياري ديگر از ايرادات آنها: جنبه كلي گويي و قياس‌هاي بيجاي هميشگي آنها را دارد و چيزي نيست جز سرآغاز ورود به بحث‌هاي كلامي بي سر و ته!.
* عجيب است که اصحاب پس از آنهمه فداکاري و عشق و علاقه در راه پيامبر اكرم سخن پيامبر و آيه قرآن را زير پا می‌گذارند و مخالفت می‌کنند ولي با حضرت ابوبکر (يعني مردي از کم اهميت‌ترين تيره قريش) موافقت مي‌کنند. آن هم موافقتي که آنها را جهنمي می‌کند اگر آنها روحيه مخالفت داشتند به طريق اولي با حضرت ابوبکر نيز (که نه پيغمبر بود ونه از تيره‌اي سرشناس) بايد مخالفت می‌کردند ولي نه تنها با او بيعت می‌کنند بلکه با اطلاعت کامل از او شورش گسترده رده را نيز سرکوب می‌کنند!.

**نکته:**

* اينهمه خطرات فراوان و مشكلات انبوه و بيشمار كه شيخ شرف الدين به آن اشاره می‌كند که حضرت علي به خاطر آنها با ابوبکر بيعت کرد فقط طي 2 سال خلافت حضرت ابوبكر ريشه كن شد به نحويکه حتي در زمان حضرت عمر اسلام به يک نيروي تهاجمي بدل شد! آيا همين نكته دليلي بر لزوم اينكه ابوبكر بايد خليفه می‌شد و حسن سياست او نيست‌؟ (با عنايت به اينكه قبيله قريش، نيز او را چندان در اين زمينه ياري ندادند!!! زيرا او از كم اهميت‌ترين تيره‌هاي قريش بود و رياست او براي آنها بسيار گران تمام شده چنانچه از سخنان ابوسفيان پس از خلافت ابوبكر، مشخص است) و باز با عنايت به اينکه دو تيره بني‌هاشم و بني اميه از دير باز با هم کينه و عداوت داشتند و خلافت هر يک از اين دو قبيله بر شدت مشکلات می‌افزود. حوادث دوران خلافت حضرت عثمان و حضرت علي شاهد محکمي بر اين مدعاست.
* آيا حضرت علي به مدت چندين ماه سرگرم مراسم تدفين بوده؟ و آيا پس از آن، لااقل از باب ارشاد ديگران و اينكه در روز قيامت نگويند نمي‌دانستيم نبايد حق را بيان كنند و سئوال کنند چرا بيعت غدير را شکستيد؟
* در مورد حمله ايران و روم می‌دانيم كه در شبه جزيره عربستان، چيزي كه آنها را تحريك به حمله كند وجود نداشته و هيچگاه در طول تاريخ اين دو ابرقدرت، نيروهاي خود را داخل بيابانهاي بي آب و علف عربستان نكرده بودند.

رعايت مصلحت از سوي حضرت علي

* چطور حضرت علي بلافاصله پس از حادثه سقيفه، شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش به در خانه انصار مي‌رفته‌اند و آنها را دعوت به بيعت با خود می‌كردند؟ (تقريباً نوعي شورش) آيا اينكار خلاف مصلحت نبوده؟ چرا در آنجا اشاره‌اي به نصوص فراوان مورد ادعاي شيعه نمي‌شود؟ و اين ديگر چه خفقاني است كه يك نفر می‌تواند -در آن حول و ولاي حمله قبايل راهزن و شورش رده- ديگران را دعوت به بيعت شكني و بيعت مجدد كند؟
* چرا وقتي طرفداران ابوبكر براي اخذ بيعت به در خانه حضرت علي می‌آيد و ايشان از منزل خارج مي‌شوند و مطالبي را در حقانيت خود (مانند اين نكته كه چرا بدون حضور بني‌هاشم، تصميمي گرفته شده) بيان می‌كنند باز هم به واقعه غدير اشاره‌اي نمي‌شود؟[[188]](#footnote-188).
* اين چه سكوت يا رعايت حكمت و مصلحت و ترس از خفقاني بوده كه: تا 6 ماه از بيعت خودداري مي‌كند؟ همسرش (يعني يك زن) به مسجد می‌رود و هر چه می‌خواهد به خليفه و حتي انصار مي‌گويد![[189]](#footnote-189)‌ شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش براي جلب حمايت انصار به در خانه آنها مي‌رود‌؟ (چيزي شبيه به اغتشاش و شورش و تحريك ديگران).
* حضرت علي پس از شنيدن ماجراي سقيفه با بيان جملاتي می‌فرمايند: به درخت، اشاره كردند ولي ميوه‌اش را ضايع كردند. چرا پس از بيان چنين جمله كنايه آميزي در ادامه بيان نمي‌كنند: و چه زود عهد خود در غدير را فراموش كردند... آيا واقعاً بيان چنين جمله کوتاهي از سوي حضرت علي می‌توانست خطري جاني براي ايشان داشته باشد كه نيازي به تقيه باشد؟ و مگر حضرت علي، طبق علم غيب و سخن پيامبر از زمان شهادت خود آگاه نبودند؟ که نخواهند تقيه کنند زيرا تقيه در مقام حفظ جان است؟ و مگر پيامبر به ايشان نفرموده بود كه پس از من با مارقين و قاسطين و ناكثين نبرد خواهي كرد؟ پس چرا بايد از ترس جان تقيه کنند؟
* چرا حضرت فاطمه براي موضوع فدك كه امري مادي و كم اهميت بوده رعايت مصلحت را نكرده و با ابوبكر به احتجاج می‌پردازند؟ و حتي به آيات قرآن استناد می‌كنند؟ ولي هيچکس اشاره‌اي به غدير نمي‌کند؟[[190]](#footnote-190)
* بيان واقعة غدير و اشاره به يك آية قرآن (آيه تبليغ) چه خلاف مصلحت و حكمتي بوده؟ آيا بدتر از بيعت نكردن تا 6 ماه بوده است؟ آن هم موضوعي كه متعلق به 2ماه قبل بوده؟ (يعني واقعه غدير)
* چرا حضرت علي در جريان شوراي حضرت عمر در پاسخ عبدالرحمن ابن عوف، رعايت مصلحت را نمي‌کنند و خيلي قاطع و صريح مي‌گويند: نه. که به قول دکتر شريعتي اگر تقيه (و مصلحت) جا داشت جايش دقيقا همانجا بود! چرا حضرت علي در عدم پرداخت مساوي بيت المال رعايت مصلحت را نکرد تا جنگ جمل براه افتاد؟ چرا فقط چند ماه با معاويه نساخت و رعايت مصلحت را نکردند تا طبق مشورت و راي ابن عباس، معاويه را بي‌سر و صدا عزل کنند؟ و چرا براي ساکت کردن خوارج، رعايت مصلحت را نکردند و به عنوان مصلحت و براي جلوگيري از جنگ و كشته شدن هزاران نفر آدمهاي قاري قرآن شب زنده دار و... 4 هزار نفر از آنها را در يکروز کشتند؟
* شيعه، امامت را مهمترين اصل از اصول پنج گانه دين و مذهب خود می‌داند. آيا می‌شود به صرف مصلحت، سكوت كرد تا مهم‌ترين اصل دين زير پا گذاشته شود و حتي كلامي هم در اين باره نگفت. (لا اقل براي روشن شدن ذهن تاريخ).
* شيعه معتقد است كه آيه ابلاغ در روز عرفه نازل شده ولي پيامبر اكرم به علت ترس از مخالفت مردم ابلاغ دستور خدا را تا روز غدير يعني 8 روز بعد به تاخير انداختند. سئوال عجيب اول اينكه آيه‌اي كه شما معتقديد جبرييل در روز عرفه آورده كجاي قران است؟ (البته مسلماً آقايان می‌گويند آيه‌اي در كار نبوده و جبرييل پيام شفاهي آورده! انگار پيام‌هاي قبلي كتبي بوده است!) سئوال عجيب‌تر ديگر اينكه شيخ شرف الدين در يكي از كتب خود دهها مورد از مخالفت‌هاي اصحاب را بر سر مسايلي بسيار جزئي‌تر و كم اهميت‌تر از خلافت، ثبت كرده است پس چرا بر خلاف پيش بيني پيامبر (البته به زعم شما كه مي‌گوييد ايشان از مخالفت می‌ترسيده‌اند) حتي يك مورد مخالفت و اعتراض نيز در تاريخ ثبت نشده است (به جز افسانة خنده دار خوردن سنگ از آسمان به سر يك نفر كه به زودي پوچ بودن آنرا ثابت می‌كنيم) و بر عكس عمر (يعني سردسته مخالفين به زعم شما) جلو می‌آيد و می‌گويد به به بر تو اي علي كه از امروز مولاي من و هر زن و مرد مسلمان شدي؟

خفقان و ديکتاتوري

* اين چه حكومتي بوده كه در اولين ثانيه‌هاي حكومت خود می‌تواند تا اين حد، مقتدر و خفقان زا باشد؟ حتي اگر ديكتاتوري بوده (كه اين بازي‌ها مال زمان‌هاي بعد است) شخصيتي مانند علي با آن شجاعت و نزديكي به پيامبر و قبيله شجاع بني‌هاشم از شمول آن خارج است. و حتي اگر علي نيز مشمول خفقان حكومت بوده مسلماً سخن گفتن براي او ممنوع نبوده است.
* چگونه در چنين حكومت ديكتاتوري و خفقان آوري كه هيچ‌كس حتي جرات اشاره به آيه قرآن در خصوص خلافت علي را نداشته ابوبكر می‌تواند با كمك مردم، بر آنهمه مشكل (شورش رده، جمع آوري قرآن و...) غلبه كرده و سپس به ايران و روم و مصر همزمان حمله كند؟
* چگونه پيامبر اکرم به مدت 13 سال در مکه، بدون يار و ياور در ميان کفار و مردم جاهلي به تمام خدايان آنها و آداب و رسومشان تاخت و اهانت کرد ولي کشته نشد ولي حضرت علي با ياراني که داشت آن هم در مدينه و در اولين ثانيه‌هاي حکومت حضرت ابوبکر حتي نمي‌تواند به واقعه غدير اشاره‌اي هم داشته باشد؟ و آيا اگر تعصب را کنار بگذاريم پاسخ اينهمه اشکال و تناقض، اظهر من الشمس نيست؟
* چگونه عرب‌ها براي حکومت ابوبكر و عمر ديکتاتور آنهمه جانفشاني می‌کردند؟ مگر شما نمي‌گوييد علت شکست سپاه ايران، ديکتاتوري و استبداد پادشاهان ايران بود؟ عجيب است آيا علت رشادت و پيروزي سپاه اسلام نيز خفقان و استبداد ابوبكر و عمر بوده؟ آيا اين مسخره نيست؟
* اين چه خفقاني بوده كه در زمان خلافت حضرت عمر، يك عرب بدوي در مسجد بلند مي‌شود و به حضرت عمر می‌گويد اگر خواستي كج شوي با اين شمشير تو را راست مي‌كنيم؟!!! (آنهم حضرت عمر، نه ابوبكري كه ملايمت و آرامي او زبانزد خاص و عام بوده. آنگاه می‌گوييد علي با آنهمه سرشناسي و طرفدار نمي‌توانسته يک جمله بگويد!).
* اين چگونه خفقاني بوده كه امام حسن، يعني كودكي 10 ساله در مسجد در حضور همه بر مي‌خيزد و به ابوبكر پيرمرد 63 ساله می‌گويد از منبر پدر من، بيا پايين؟! و هيچ اتفاقي هم نمي‌افتد؟
* در زمان خلافت حضرت علي كه ديگر خفقان و مصلحت و تقيه و... وجود نداشته چرا ايشان در هيچ كجاي نهج البلاغه و نامه‌هايي كه به معاويه مي‌نويسند يا افرادي كه از ايشان در مورد سقيفه سئوال می‌كنند و همچنين در خطبه شقشقيه هيچ اشاره‌اي به غدير و آيه تبليغ و خلافت بلافصل خود بر مبناي نص الهي نمي‌كنند؟
* حضرت علي بيشتر مواقع در زمان خلافتشان بالاي منبر می‌گفتند: من تنها كسي هستم كه وصي و برادر محمدم (منظور عقد اخوت در مدينه) و هر كه چنين ادعايي كند بي‌شك دروغگوست. پس چرا حتي يك بار هم به واقعه غدير و آيه قرآن -كه مهم‌تر است-‌ اشاره‌اي نمي‌كنند‌؟
* حتي در همان يكي دو مورد جعلي كه شما معتقديد حضرت علي به واقعة غدير اشاره فرمودند چرا ايشان اشاره‌اي به موضوعيت واقعه يعني خلافت و وجود آيه و فرمان خداوند در اين باب نمي‌كنند (مسلما اگر چنين اشاره‌اي داشته‌اند از باب لزوم رعايت و محبت ايشان بوده و نه خالفت منصوص).
* آيا ابوبكر و عمر به تنهايي توانستند چنان محيط خفقان زايي را ايجاد كنند؟ يا حامياني داشتند؟ حاميان آنها كه بودند؟ مسلماً بني‌هاشم نبودند. بني اميه هم نمي‌توانست باشد (‌زيرا ابوسفيان اولين كسي بوده كه به حضرت علي پيشنهاد بيعت می‌دهد!‌) می‌آييم سراغ سران اصحاب: سعد ابن عباده: كه مخالف بود و از مدينه رفت. مهاجرين: عمار ياسر! سلمان فارسي! بلال! ابوذر! از مهاجرين می‌گذريم و می‌رويم سراغ انصار: براستي آيا انصار، همين افرادي كه با صدق دل و خلوص نيت پيامبر را به مدينه دعوت كردند ناگهان فقط چند ثانيه پس از رحلت پيامبر اكرم همگي ناگهان عملة ظلم و مجري ديكتاتوري و خفقان می‌شوند؟!!!.
* هدف يك ديكتاتور از ايجاد خفقان چيست؟ سودجويي و زراندوزي -موروثي كردن سلطنت- بيان يك تز و ايده جديد... ولي هيچيك از اين موارد در ابوبكر و عمر ديده نشده! شايد گفته شود نيت آنها كتمان فضايل حضرت علي و غصب خلافت بوده! ولي اين كتمان فضايل و غصب خلافت چه سودي براي آنها داشته است؟ مگر علي نگفته كه من در جريان سقيفه حتي 40 ياور هم نداشتم پس چرا بايد از او بترسند و فضايلش را كتمان كنند و اختناق براه بيندازند؟ علي كه لشكر و سپاهي نداشته است؟ اين چه خفقان و كتمان فضايلي بوده كه حضرت عمر 70 بار گفته: اگر علي نبود عمر هلاك می‌شد! اين چه ديكتاتوري بوده كه با دختر رييس مخالفان (علي) ازدواج می‌كند؟!!! پس ايكاش تمام ديكتاتورهاي تاريخ با مخالفان خود همينگونه رفتار می‌كردند!.
* حضرت عثمان روزي در زمان خلافتش به کساني که به او ايراد مي‌گرفتند که چرا اقوام خود را روي کار آورده‌اي در حاليکه عمر و ابوبکر چنين نمي‌کردند پاسخ می‌دهد: آنها از ترس مردم به اقوام خود مقامي نمي‌دادند و من از ترس خدا می‌دهم عجيب است يعني وجدان جمعي جامعه[[191]](#footnote-191) اينقدر بيدار و آزاد بوده که خليفه مقتدري چون حضرت عمر جرات نمي‌کرده به اقوام خود حتي سمت و مقامي بدهد آنگاه شما می‌گوييد خفقان و ديکتاتوري بوده است؟!!!.
* شما به خلفاء ايراد می‌گيريد که چرا از ثبت احاديث جلوگيري کردند ولي: چرا در زمان حضرت علي نيز حديثي ثبت نشده؟[[192]](#footnote-192) چرا شخص پيامبر در زمان حياتشان دستور ثبت و نوشتن احاديث را ندادند؟[[193]](#footnote-193) پس متوجه می‌شويم که حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حتي حضرت علي دقيقا مانند سنت و روش پيامبر اكرم عمل کردند. اگر دقت کنيد بيشتر منازعات و سوء تفاهمات و گمراهي‌ها و فرقه‌بازي‌ها دقيقاً از زماني شروع شد که احاديث و داستانها را مکتوب کردند!.

- داستان‌هاي فراواني در تاريخ وجود دارد كه نشان می‌دهد سخت‌گيري حضرت عمر فقط در زمينه مسائل شرعي بوده و در مواردي كه به شخص خود او مربوط می‌شده حتي ذره‌اي سخت‌گيري به خرج نمي‌داده‌است.

* در لابه لاي متون تاريخي بعد از آن هم سئوال و جوابهايي ميان طرفين ماجرا وجود دارد ولي باز هم اشاره‌اي به غدير نمي‌شود. براي نمونه:

حضرت عمر به مناسبت خاصي از ابن عباس می‌پرسد: «چرا علي به ما ملحق نشد و همكاري نكرد؟ چرا قريش از خاندان شما جانبداري نكردند؟ در حاليكه پدرت عم پيامبر و تو خود پسر عم او هستي؟» ابن عباس پاسخ داد: «نمي‌دانم». عمر گفت: «ولي من از دليل آن آگاهم، زيرا قريش مايل نيستند كه اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود براي اينكه بدينوسيله احساس غرور و شادماني خواهيد كرد»[[194]](#footnote-194). ابن عباس می‌گويد: «اي امير مومنان، در مورد اين مطلب كه قريش خود رهبرشان را انتخاب كردند و به گزينش درستي رهنمون شدند امكان صحت آن در صورتي است كه انتخاب رهبر در قريش در همان مفهوم كه انتخاب خداوند از ميان قريش باشد صورت مي‌گرفت. و در مورد اين جمله كه: قريش مايل نبودند اجازه دهند نبوت و خلافت با ما باشد تعجبي ندارد زيرا خداوند بسياري از مردم را كه آنچه او برايشان فرستاده بود دوست نداشتند و عملشان بيهوده ماند توصيف می‌فرمايد». در اينجا عمر عصباني مي‌شود و می‌گويد: «من چيزهاي زيادي درباره تو شنيده‌ام ولي به خاطر احترامي كه نسبت به تو دارم از آن صرفه نظر مي‌كنم به من گفته شده است كه شما فكر می‌كنيد ما خلافت را با ظلم و به خاطر رشك و حسد از شما گرفته‌ايم». ابن عباس پاسخ می‌دهد: «و اما در مورد ظلم امري است بديهي و در رابطه با حسد و رشك آن هم مسلم است. شيطان بر آدم رشك برد و ما فرزندان آدم هستيم». عمر به شدت متغير شده و متقابلاً می‌گويد: «افسوس اي بني‌هاشم قلوب شما پر از كينه، بدخواهي و دعوي دروغين است». ابن عباس مي‌گويد: «اي اميرالمومنين آرام باش و درباره قلوب مردمي كه خداوند همه گونه ناپاكي را از آنها دور ساخته و آنانرا كاملا ناب كرده است صحبت مكن. علاوه بر اين شخص پيامبر نيز از بني‌هاشم بوده است». عمر گفت: «بگذار اين موضوع را كنار بگذاريم...»[[195]](#footnote-195).

* چرا ابن عباس، همه بني‌هاشم را مشمول آيه تطهير دانسته. در صورتيكه ابولهب، عموي پيامبر نيز از بني‌هاشم است. يا عقيل برادر حضرت علي كه از زمين تا آسمان با آن حضرت تفاوت دارد و... از اينها گذشته چرا شيعه فقط 5 نفر را مشمول آيه تطهير می‌داند؟
* اين چه خفقان و يا ديكتاتوري بوده كه جواني مانند ابن عباس (در حاليکه سنش زير 20 سال است) مي‌تواند به خليفه‌اي مانند حضرت عمر، چنين جملاتي را بگويد!!!.
* چرا در اين موقعيت كه اثري از تقيه و مماشات و مصلحت و... وجود ندارد ابن عباس به غدير و آيات الهي(آيه ابلاغ) و ساير احاديث به قول شيعه منصوص، اشاره‌اي نمي‌كند؟

بنا به فرض محال براي عدم اشاره حضرت علي به واقعه غدير توجيهاتي بتراشيم. چرا آن تعداد معدود از انصار كه در سقيفه علي علي می‌كردند و می‌گفتند: «لا نبايع الا عليا». «بيعت نمي‌كنيم مگر با علي». اشاره‌اي به غدير و آيات الهي نكردند؟ (حضرت ابوبکر که هنوز روي کار نيامده بود تا خفقان براه بيندازد!!!) ولي ابوبكر فقط با ذكر يك حديث، حرفش را به كرسي نشاند؟ چرا 250 نفري كه شيخ شرف الدين در «الفصول الـمهمة» نوشته از طرفداران علي بودند اشاره‌اي به غدير نمي‌كنند؟ آيا همه آنها اهل تقيه و مماشات بودند و رعايت مصلحت را می‌كردند؟ پس متوجه مي‌شويم كلي گويي، بازي با كلمات و قياس‌هاي نا به جا بلاي جان نويسندگان ماست! متاسفانه در رابطه با اين سئوال بسيار مهم، حتي يك پاسخ قاطع و سر راست و مشخص وجود ندارد. زيرا اصولا براي چيزي که وجود خارجي نداشته و نبوده نمي‌توان پاسخ درست پيدا کرد! من تمام كتاب‌هاي تاريخي را در اين زمينه زير و رو كردم و فقط به يك روايت جعلي در اين زمينه برخورد كردم كه آن را به موقع مورد بررسي قرار مي‌دهم.

* البته ممكن است در پاسخ به تمام اين پرسش‌ها اين ايراد بچه‌گانه وارد شود كه تاريخ نويسان از ترس خلفاء يا به عللي ديگر از ذكر اين واقعه (يعني اشاره به واقعه غدير در جريان سقيفه) امتناع كرده‌اند. ولي آيا طنزي جالب‌تر از اين وجود دارد. واقعه غدير كه تمام دعواها پيرامون آن است، در وسط بيابانهاي عربستان اتفاق می‌افتد و توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده و توسط مورخين در تاريخ ثبت می‌شود و پس از 14 قرن به دست علامه اميني می‌افتد تا از آن 11 جلد كتاب بنويسد ولي در جريان سقيفه (در مدينه) و 70 روز بعد همه به آن اشاره كرده‌اند ولي مورخين ثبت نكرده‌اند!!! اصولاً موارد ديگري بر ضد خلفاء در تاريخ ثبت شده پس چرا كسي از آنها نمي‌ترسيده ولي در اين يك مورد خاص همه با هم تباني كرده‌اند تا چيزي را ثبت نكنند! (‌جالب است كه بدانيد عدم اشاره به واقعه غدير در سقيفه بني ساعده در هيچ يك از كتب مورخين شيعه نيز وجود ندارد) به طور خلاصه: چطور اصل واقعه توسط 110 نفر در تاريخ ثبت شده ولي مورخين، اشاره به آن واقعه را از روي ترس، ذكر نكرده‌اند؟
* ممكن است افرادي مانند روحاني مسجد محل بگويد كه در سقيفه به واقعه غدير اشاره شده و به كتب احتجاج طبرسي و يا كتاب سليم ابن قيس استناد كنند ولي اهل فن به خوبي می‌دانند اين دو كتاب جعلي متعلق به شيعه بوده و 3 يا 4 قرن پس از اين وقايع سروكلة اين كتاب‌ها پيدا شده به عنوان مثال دکتر محمد جواد مشکور (شيعه و استاد دانشگاه تهران) در کتاب تاريخ شيعه و فرقه‌هاي اسلامي تا قرن چهارم (انتشارات اشراقي تهران جمهوري اسلامي چاپ سوم 1362 ص13) می‌نويسد: مطلبي که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقيفه کسي از مهاجر و انصار سخني از حديث غدير با وجود مسلميت آن به ميان نياورده است. اگر طرفداران علي به آن حديث ذکري می‌کردند سرنوشت اسلام طور ديگري می‌شد!! آيا ممكن است ايشان كه دكتر شيعه و استاد دانشگاه بوده‌اند از وجود اين دو كتاب بي خبر باشند مسلماً خير. ولي اين دو كتاب ارزشي نزد اهل فن و تحقيق ندارد و مسلماً در واقعة سقيفه هيچ كس به حديث غدير اشاره‌اي نكرده است.

به قول يكي از مورخين بي طرف:‌ در كل تاريخ بشري چنين اتفاق بي سابقه‌اي نيفتاده كه 120 هزار نفر(يا 77 هزار نفر) از روي ميل و اختيار با كسي بيعت كنند و 2 ماه بعد همگي بدون دليل، و باز هم از روي ميل! بيعت را بشكنند و يك نفر هم به اين موضوع اشاره‌اي نكند!!!.

* 1. چنانچه همه می‌دانسته‌اند كه حضرت علي جانشين پيامبر است چطور در همان لحظات اوليه وفات پيامبر اكرم تمام انصار، بدون هماهنگي قبلي در سقيفه جمع مي‌شوند؟ زيرا اگر از قبل، هماهنگي (و يا توطئه اي) در اين زمينه وجود داشته بود، مسلماً پيامبر و يا مهاجرين از آن مطلع می‌شدند و جلوي آنرا می‌گرفتند. ولي ما می‌دانيم كه به ابوبكر و عمر خبر می‌رسد كه انصار در سقيفه جمع شده‌اند. يعني انصار از قبل می‌دانسته‌اند كه خليفه‌اي وجود ندارد و می‌توانند به محض وفات پيامبر در سقيفه براي انتخاب جانشين تجمع كنند. زيرا در صورت وجود جانشين بايد از قبل، توطئه و هماهنگي در اين زمينه صورت گرفته و لااقل يک اشاره کوچک در تاريخ به اين توطئه قبلي وجود داشته باشد. و اگر بگوييد چنين توطئه‌اي بوده چطور پيامبر و حضرت علي و حتي حضرت عمر و حضرت ابوبكر از آن بي خبر بوده اند‌؟ و شما اکنون پس از 1400 سال متوجه آن شده ايد!!![[196]](#footnote-196) و اگر هم پيامبر از طريق ساير مسلمين و يا از طريق وحي از اين توطئه‌ها مطلع بوده چرا با ذكر نام توطئه‌گران آنها را در نظر مردم رسوا نكرده تا به قول شما مهم‌ترين موضوع و اصل دين، يعني خلافت و امامت بازيچه دست آنها نشود و مسير اسلام و حتي تاريخي بشري به عقيده شما رو به انحطاط و انحراف نرود؟ آن هم فقط به خار آبرو‌داري از يك يا دو يا نهايتاً 5 نفر‌! كه بنا به اتفاق تمامي مورخين و نويسندگان از كم اهميت‌ترين قبايل قريش بوده‌اند‌![[197]](#footnote-197) و افشاي نام آنها نمي‌توانست هيچ خطري براي اسلام داشته باشد با عنايت به اينكه به قول شما آنها در نهايت، كار خودشان را كردند و خلافت را غصب كردند و مسير اسلام را منحرف كردند و... پس اين سكوت پيامبر اكرم يا وحي چه فايده و سودي داشته است؟
  2. چرا در مدت 10 سالي كه پيامبر اكرم در مدينه بودند حتي يك مورد هم كه ايشان اشاره‌اي به جانشين بعدي خود نموده باشند وجود ندارد؟ (با عنايت به آيه قرآن كه مي‌گويد: هيچكس نمي‌داند كي و كجا مي‌ميرد. خطري كه در احد نزديك بود پيامبر به درجه شهادت برسند اين ظن را قويتر می‌كند) مويد اين مطلب آنكه ايشان هر بار، جانشين متفاوتي در مدينه گذاشته و هر گاه حضور نداشتند يك نفر را به جاي امام جماعت معرفي كرده و... در صورتي که به جا بود هميشه علي را جانشين خود گذاشته و هميشه او امام جماعت باشد.
  3. چرا پس از غدير خم در آن 70 روزي كه پيامبر اكرم زنده بوده‌اند حتي يك بار نيز به اين واقعه بسيار مهم (از نظر شيعه) و به اين مهمترين اصل دين از جانب پيامبر اكرم حتي اشاره‌اي هم نشده است؟ و در هيچ كتاب تاريخي (حتي كتاب جعلي سليم ابن قيس!) يك جمله هم از پيامبر اكرم نقل نشده كه اي مردم پس از من، علي جانشين و خليفه است و بايد از او اطاعت و پيروي كنيد؟[[198]](#footnote-198).
  4. در جريان سقيفه با آنكه ابوبكر 61 سال سن داشته، هميشه مردم او را در كنار پيامبر ديده‌، در 13 روزي كه پيامبر بيمار بوده‌اند امام جماعت مسجد بوده، دخترش محبوبترين همسر پيامبر بوده و پيامبر در حجره او رحلت می‌كند، هزينه مسجد مدينه و جنگ تبوك و آزاد كردن برده‌هاي تازه مسلمان و... را می‌داده. 2 سال قبل اميرالحاج بوده و سال قبل آن در جنگ تبوك علمدار لشكر و... با اينهمه به دشواري و سختي فراوان زير بار بيعت او می‌روند آيا عقل سليم می‌تواند قبول كند حتي اگر حضرت علي در سقيفه حاضر بودند بيعت با ايشان بدون هيچگونه اعتراضي صورت می‌گرفت؟
  5. طبق عقيده شما 120 هزار نفر در غدير با حضرت علي بيعت كردند چرا ايشان براي جلب كمك به طرف ساير قبايلي كه با ايشان بيعت كرده بودند نمي‌روند و به جاي آن مي‌گويند: اگر 40 نفر ياور داشتم حقم را در سقيفه می‌گرفتم؟
  6. به فرض كه حضرت علي به خلافت می‌رسيد وقتي 40 نفر ياور نداشته چگونه مي‌توانستند حكومت كنند؟ و يا شورش اهل رده را سركوب كنند؟ (با توجه به اينكه حتي با وجود بيعت مشتاقانه و همه گير مردم پس از قتل حضرت عثمان، باز هم ايشان دچار مشكلات فراوان و بيعت شكني‌هاي همين مردم احساساتي شدند).
  7. آيا اعتراض حضرت علي به خاطر عدم حضور ايشان در هنگام انتخابات و اعتراض به شيوه انتخابات نبوده است؟ ولي ما اين پندار را پيدا كرده ايم كه ايشان براي عدم انتخاب خودشان ناراضي بوده اند؟ و مگر ايشان نمي‌فرمايد حكومت نزد من از آب بيني بز كم ارزش‌تر است؟
  8. (پرسش كليدي) در تاريخ آمده كه حضرت علي شبها به همراه حضرت فاطمه و حسن و حسين براي جلب حمايت انصار به در خانه آنها رفته و با آنها گفتگو می‌كرده‌اند و انصار نيز پاسخ مي‌دادند:اگر زودتر آمده بودي با تو بيعت مي‌كرديم ولي اكنون نمي‌توانيم بيعت خود را با ابوبكر بشكنيم. از اين جمله دو نكته را می‌توان فهميد:

چرا انصار می‌گويند اگر زودتر آمده بودي با تو بيعت می‌كرديم. آيا اين حرف مسخره نيست. مگر آنها 70 روز قبل با حضرت علي بيعت نكرده بودند؟ کدام زودتر!.

چطور انصار می‌گويند ما نمي‌توانيم بيعت خود را با ابوبكر بشكنيم (كه نه بر مبناي نص بوده و نه سفارش پيامبر) ولي بيعت خود با حضرت علي كه بر مبناي نص قرآن و فرمان پيامبر بوده را شكستند؟ (آن هم بدون دليل!)

پيامبر اكرم فرموده‌اند آدم عاقل و يا مومن از يك سوراخ دوبار گزيده نمي‌شود چطور حضرت علي می‌خواسته‌اند با اين افراد پيمان شكن، مجددا بيعت كنند؟ يعني اين افرادي كه بيعت70 روز قبل در غدير و در حضور پيامبر را شكسته‌اند! چه اعتمادي به بيعت مجدد آنها بوده؟

* 1. طبق اين پاسخ انصار می‌فهميم كه در آن زمان[[199]](#footnote-199) و در آن فرهنگ، نمي‌شده بيعت را براحتي شكست[[200]](#footnote-200)، حالا چگونه 120 هزار نفر بدون دليل و بدون هماهنگي قبلي بيعت خود را مي‌شكنند؟[[201]](#footnote-201)
  2. چرا حضرت امير در جريان سقيفه و پس از آن در نهج البلاغه يا مواقف ديگر كه از مردم گله می‌كنند اشاره‌اي به اين اتفاق بسيار مهم يعني بيعت شكني دسته جمعي مهاجر و انصار و 120 هزار نفر از قبايل ديگر نمي‌كنند؟ و به جاي آن به تعريف و تمجيد از اصحاب پيامبر مي‌پردازند؟
  3. چرا وقتي مردم پس از قتل حضرت عثمان براي بيعت با حضرت علي هجوم مي‌آورند حضرت علي در رد درخواست خود به اين بيعت شكني اشاره‌اي نمي‌كنند؟ و مگر در حديث نيست كه آدم مومن (يا عاقل) از يك سوراخ دوبار گزيده نمي‌شود حضرت علي با چه اعتمادي مجددا در مدينه با اين مردم سست عهد بيعت كردند؟ می‌توانستند براحتي بگويند من براي بار دوم، فريب شما را نمي‌خورم!.
  4. هنگاميكه پس از پايان جنگ جمل، مروان پسر حكم را نزد حضرت علي مي‌آورند -او حسن و حسين را ميانجي خود كرده بود- آنان به علي گفتند: مروان مي‌خواهد با تو بيعت كند. علي گفت: « مگر پس از كشته شدن حضرت عثمان با من بيعت نكرد، مرا به بيعت او نيازي نيست. چه او بيعت شكن است و غدار با دستي چون دست جهود مكار اگر آشكارا با دست خود بيعت كند روگرداند و در نهان آنرا بشكند»[[202]](#footnote-202). پس چرا در اين مورد خاص، شيعه معتقد است كه حضرت علي براي بيعت و جلب حمايت مجدد از انصار شب‌ها به در خانه آنها می‌رفته؟ (البته اگر بفهميم كه در غدير خم، بيعت خلافتي صورت نگرفته باشد – كه نگرفته - تمامي اين تعارضات حل می‌شود).
  5. ممكن است در پاسخ به اين ابهامات اينگونه پاسخ داده شود كه عمر و ابوبكر با جعل اين حديث از پيامبر اكرم، حضرت علي را از خلافت بركنار كردند: (نبوت و خلافت در يكجا جمع نمي‌شود [[203]](#footnote-203)) ولي باز هم ابهامات زير بوجود می‌آيد:

آيا اين امكان وجود داشته كه آيات قرآن را با يك حديث نسخ كرد؟ (منظور آيه تبليغ است) و اگر مي‌شده چنين عمل كرد چگونه قرآن پس از مدتي متروك نشده و توسط احاديث بيشمار كنار گذاشته نشده است؟ (با عنايت به اينكه اگر چنين امكاني بود بني اميه و بني عباس حتماً در انجام آن كوتاهي نمي‌كردند).

چرا كسي در ميان جمع سئوال نمي‌كند كه آيات قرآن در زمان پيامبر با آيات ديگر نسخ مي‌شده و هيچگاه آية قرآن با سخن پيامبر -آن هم از زبان يك نفر ديگر- نسخ نمي‌شده است؟

زمان نقل اين حديث پس از بيعت با ابوبكر است و نه در مجمع سقيفه، براي بركناري حضرت علي. زيرا اصولاً حضرت علي در آن مكان حاضر نبوده كه نيازي به جعل حديث و اقناع بني‌هاشم يا ايشان بوده باشد.

چرا قبل از اينكه اين حديث گفته شود انصار در سقيفه مشغول انتخاب خليفه بوده‌اند؟ براي اين چه پاسخي داريد؟

پس از انتخاب ابوبكر[[204]](#footnote-204) كه ديگر نيازي به جعل حديث نبوده براي اين چه پاسخي وجود دارد؟

به طور كلي توجه به زمان انتشار اين حديث جالب است. موضوع از دو حال خارج نيست: يا در زمان حيات پيامبر اين حديث جعل و براي سايرين عنوان شده. كه اين غير ممكن است زيرا پيامبر تا آخرين لحظات هوشيار بوده و در صورت شنيدن اين حديث، دروغ بودن آن را اعلام می‌كردند. يا اين حديث پس از وفات رسول خدا جعل شده. اكنون اين سئوال پيش می‌آيد كه هنوز پيامبر دفن نشده ابوبكر به خلافت انتخاب می‌شود. خوب، اين حديث چگونه اعلام شده؟ ما در تاريخ مي‌خوانيم كه در هنگام وفات پيامبر به حضرت ابوبكر و حضرت عمر خبر می‌رسد كه انصار در سقيفه جمع شده‌اند تا يك نفر را به عنوان خليفه انتخاب كنند. و چون انتخاب خليفه و وفات پيامبر مقارن و همزمان بوده نتيجه می‌گيريم بايد در آن زمان وسايل ارتباط جمعي مانند راديو و تلويزيون وجود داشته و همزمان با انتشار خبر وفات پيامبر، گوينده اعلام كرده كه هم اينك خبري به دستش رسيده كه طبق آن: خلافت و نبوت در يكجا جمع نمي‌شود پس به ناچار حضرت علي از حكومت خلع مي‌شوند و با شنيدن اين خبر دو قبيلة اوس و خزرج و پس از آن مهاجرين به همراه ابوبكر و عمر به سرعت در سقيفه تشكيل جلسه داده و يك نفر ديگر را جايگزين مي‌كنند!!![[205]](#footnote-205) می‌بينيد دروغگويي و ياوه بافي دامنه بحث را به چه هذيان‌گوييهاي خنده آوري می‌كشد!.

چرا يك نفر از آن ميان نمي‌گويد: پيامبر سه ماه قبل از 120 هزار نفر با آنهمه تاكيد و سفارش و بر مبناي آيه قرآن، طي سه شبانه روز بيعت گرفته و شما مي‌خواهيد با يك حديث كه فقط 4 نفر آن را شنيد ه‌اند علي را از خلافت خلع كنيد؟

چرا ابوعبيده و انصار (وقتي شبها حضرت علي به در خانه آنها می‌روند) به ايشان می‌گويند اگر زودتر آمده بودي با تو بيعت می‌كرديم و اشاره‌اي به اين حديث نمي‌كنند؟(كه خلافت و نبوت در يكجا جمع نمي‌شود و ما نمي‌توانيم خلاف دستور پيامبر عمل كنيم)

حضرت عمر به حضرت علي می‌گويد: (تو جواني و اگر صبر كني نوبت خلافت به تو هم خواهد رسيد). آيا اين سخن در برابر حديث فوق خنده دار نمي‌شود مگر نمي‌گوييد ابوبكر و عمر و... حديث فوق را براي كنار گذاشتن حضرت علي ساختند پس چرا حضرت علي در جواب عمر نمي‌گويد: اين حرف تو با حديث پيامبر مغاير است و شما می‌گوييد خليفه نبايد از خانواده پيامبر باشد؟

به احتمال قريب به يقين، اصل موضوع جعل چنين حديثي اينگونه بوده: ما با مراجعه به منابع معتبر و دست اول مشاهده می‌كنيم كه حضرت عمر به مناسبت خاصي از ابن عباس می‌پرسد: چرا علي به ما ملحق نشد و همكاري نكرد؟ چرا قريش از خاندان شما جانبداري نكردند؟ در حاليكه پدرت عم پيامبر و تو خود پسر عم او هستي؟ ابن عباس پاسخ داد: نمي‌دانم. عمر گفت: (ولي من از دليل آن آگاهم، زيرا قريش مايل نيستند كه اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود براي اينكه بدينوسيله احساس غرور و شادماني خواهيد كرد[[206]](#footnote-206)). يعني در حقيقت اين عقيده و سخن اكثريت بوده ولي پس از آن جاعليني مانند سليم ابن قيس با تحريف اين سخن آن را از زبان ابوبكر و عمر به پيامبر اكرم نسبت می‌دهند تا توهم توطئه و كودتا را در ذهن خواننده القاء كنند.

در نهايت، اشاره به اين حديث در چنين مواردي، فقط براي خلط مبحث و جدل و مناقشه مناسبتر است تا مباحث علمي و منطقي.

نكته: در برخي متون تاريخي آمده كه معدودي از انصار در روز سقيفه با فرياد علي علي خواستار خلافت ايشان بوده‌اند ولي در اين رابطه بايد گفت:

الف) در جمع سقيفه،اسامي متعددي جهت نامزدي خلافت مطرح بوده. به ترتيب مطرح شدن نام آنها در جريان سقيفه: سعد ابن عباده (رييس طايفه خزرج) - ابوعبيده جراح - عمر - ابوبكر و علي.

ب) آن تعداد از انصار كه نام حضرت علي را می‌بردند هيچ اشاره‌اي به واقعه غدير نمي‌كنند‌.[[207]](#footnote-207) و فقط از باب همخانواده بودن ايشان با پيامبر و ساير فضايل رزمي و... نام آن حضرت عنوان می‌شود. و شايد يكي از دلايل مهم، مبني بر اينكه نظر پيامبر در غدير معرفي حضرت علي به عنوان خلافت نبوده وجود همين طرفداران معدود در جمع انصار است كه با وجود حمايت از انتخاب حضرت علي و عدم تقيه و مصلحت انديشي! هيچ اشاره‌اي به واقعه غدير نمي‌كنند!!! و از طرفي ابوبكر با ذكر يك حديث ساده: «الأئمة من القريش» «امامان از قريشند». انصار را قانع مي‌كند!!!.

ج - ريشه انصار از عربستان جنوبي بوده و در عربستان جنوبي، عقيده به موروثي بودن حكومت و ژنتيكي بودن فضايل، حكمفرما بوده، اين عده از انصار بر مبناي همين عقايدفرهنگي، به حضرت علي‌ اظهار علاقه داشته‌اند. حتي سلمان فارسي نيز متعلق به كشور و فرهنگي بوده كه چنين طرز تفكري در آن حاكم بوده است[[208]](#footnote-208).

د - در عربستان شمالي (قريش و مهاجرين) انتخاب رهبر بر مبناي آراء عمومي بوده است.

1. چرا حضرت علي در نامه‌هايي كه به معاويه در تاييد خلافت خود می‌نويسند مي‌فرمايند همانگونه كه مردم با خلفاي قبلي بيعت كردند با من بيعت كردند؟ و در مقام تاييد خود به آيه تبليغ و بيعت 120 هزار نفر در غدير اشاره‌اي نمي‌كنند؟ و اگر بگوييم ايشان در مقام جدل بوده‌اند آيا بيان آيه قرآن و تعداد نفرات حاضر در غدير كه بيشتر آنها نيز زنده بوده‌اند از باب جدل، محكمتر بوده و يا بيان اين آيات با مفاهيمي كلي كه حضرت در نامه خود نوشته‌اند و آيا در مقام جدل نبايد به دلايل محكم‌تر و فراگيرتر و خاص‌تر استناد كرد؟ تا به دلايل كلي و عام. و اگر معاويه می‌توانسته آيه قرآن (آيه تبليغ) و حضور 120 هزار نفر در غدير را رد كند به طريق اولي براي او رد كردن دلايل و آيات كلي مورد اشاره حضرت علي كه راحت‌تر بوده است!.

نامه 6 نهج البلاغه (به معاويه): كساني كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند به همان طريق با من بيعت كردند و عهد و پيمان بستند. و مشورت (در امر خلافت) حق مهاجرين و انصار می‌باشد و چون ايشان گرد آمده و مردي را خليفه و پيشوا ناميدند و رضاء و خشنودي خدا در اينكار است و اگر بر اثر بدعتي و... او را به اطاعت خدا وادار نمايند و اگر فرمان آنها را نپذيرفت با او می‌جنگند چون غير راه مومنين را پيروي نموده...[[209]](#footnote-209).

در اينجا ديگر نه می‌توان گفت: حضرت،‌تقيه كرده‌اند. نه می‌توان گفت رعايت حكمت و مصلحتي را كرده‌اند. نه می‌توان گفت از باب مماشات بوده و حتي دلايل و پاسخهاي مبهم و سر در هوا و كلي هميشگي را نيز نمي‌توان عنوان كرد.

1. حضرت علي بنا به قول برخي مورخين هر بار كه بر منبر می‌شده‌اند مي‌فرموده اند: من برادر و وصي پيامبرم و هيچكس جز من چنين فضيلتي را نداشته و نمي‌تواند چنين ادعايي بكند. چرا ايشان به واقعه خلافت در غدير كه مهمتر و در حضور جمعيت بيشتري بوده و اينكه ايشان خليفه منتخب خداوند هستند، اشاره نمي‌كرده‌اند؟ و نمي‌گفته‌اند من خليفه پيامبر و خدايم. براستي چرا نمي‌گفته به من به جاي امير المومنين (که عنوان عمر بوده) بگوييد: مولي المومنين (اگر منظور پيامبر از مولي در غدير خم، خليفه بوده)[[210]](#footnote-210).
2. آيا اگر علي در غدير به عنوان خليفه و جانشين معرفي شده بود چرا حتي گزارش يكبار سوء قصد هم عليه ايشان در هيچ كجاي تاريخ ثبت نشده است؟ در حاليكه در منابع تاريخي به دفعات متعدد گزارشاتي از سوء قصد به جان پيامبر اكرم، وجود دارد؟
3. حضرت علي در جاي جاي نهج البلاغه از پيمان شكني كوفيان انتقاد مي‌كنند ولي در هيچ كجاي تاريخ، حتي يك كلمه هم نمي‌توانيد پيدا كنيد كه ايشان به بيعت شكني 120 هزار نفر حاضر در غدير اشاره كرده باشند[[211]](#footnote-211). و از اين باب گله‌اي داشته باشند! اين چه معني می‌دهد؟ در صورتيکه پيمان شکني غدير (اگر موضوع غدير خلافت بوده) مهم‌تر بوده و به قول شما سرمنشاء انحرافات و بدبختي‌هاي بعدي بوده و نقض فرمان خدا و رسولش بوده و از جانب 120 هزار نفر بوده و... براستي نقض پيمان خدا و سيصد آيه قرآن آن هم بدون دليل از جانب مردم بيشتر جاي گله گي داشته تا...
4. خطبه و همچنين سخنان ايشان در سال 37 هجري در جنگ صفين كه شخصي از طايفه بني‌اسد از حضرت علي پرسيد: چگونه شما را از آن مقام كه سزاوارتر از همه بوديد كنار زدند. آن حضرت مي‌فرمايد:

- «اي برادر بني اسدي تو مردي پريشان و مضطربي كه نا به جا پرسش مي‌كني ليكن تو را حق خويشاوندي است و حقي كه در پرسيدن داري و بي‌گمان طالب دانستني. پس بدانكه آن استبدادي كه نسبت به خلافت بر ما تحميل شد در حاليكه ما را نسب برتر و پيوند خويشاوندي با پيامبر استوارتر بود...». می‌بينيم در اينجا نيز ايشان به نزديكي خود با پيامبر اشاره می‌كنند.

- هنگام هجوم مردم براي بيعت با ايشان پس از قتل حضرت عثمان نيز می‌فرمايند: «به هوش باشيد سوگند به آفريدگاري كه دانه را شكافت و به جنبنده‌ها جان بخشيد اگر حضور انبوه مردم در صحنه نبود و اگر وجود اين همه ياران حجت را تمام نمي‌كرد. و اگر نبود آن تعهدي كه خدا از دانشمندان گرفته است تا در برابر شكمبارگي ستمگر و گرسنگي مظلوم بي‌تفاوت نمانند، مهار شتر خلافت را بر كوهانش می‌افكندم و آخرين شتر اين كاروان را به كاسة اولين آن سيراب مي‌كردم[[212]](#footnote-212). در اين مورد نيز ايشان علت پذيرش خلافت را 2 عامل: حضور انبوه مردم و تعهدي كه خداوند از دانشمندان گرفته عنوان می‌كنند. در صورتيكه اگر امامت توام با خلافت، واجب الهي باشد حضور يا عدم حضور مردم هيچ تاثيري در اثبات يا ساقط شدن آن از عهده امام ندارد. و امام در اينجا كه قدرت نيز به دستشان بوده و تقيه را نيز نمي‌توان بهانه كرد بايد به راحتي به اصل مهمتر يعني وجود آيه در خلافت خود اشاره می‌كردند.

1. (پرسش كليدي) می‌دانيم كه: حضرت فاطمه(س) براي اثبات حق خود در زمينه فدك (‌كه موضوعي مادي بوده‌) به آيات قرآن استناد می‌كنند[[213]](#footnote-213) چرا حضرت علي و حضرت فاطمه (س) و ساير ياران آن حضرت، در رابطه با مساله خلافت كه بسيار مهم‌تر از فدك،بوده به آية تبليغ اشاره‌اي نمي‌كنند[[214]](#footnote-214). (فرامين پيامبر كه جاي خود دارد)[[215]](#footnote-215).
2. طبق متون مورد تاييد شيعه و سني وقتي حضرت علي سئوال می‌كنند كه دليل انصار -در سقيفه- بر حقانيت خود چه بود؟ مردم، پاسخ می‌دهند كه انصار خدمات و فداكاري‌هاي خود را در راه اسلام بيان كردند. حضرت پاسخ می‌دهند: «چرا مهاجرين نتوانستند جواب قانع كننده به انصار بدهند و بگويند: مگر انصار فراموش كردند كه پيغمبر به دفعات زياد مهاجرين را خطاب كرده و مي‌فرمود انصار را عزيز بداريد و از بدان آنها درگذريد. اين فرمايش پيامبر دليل اين است كه انصار را به مهاجرين سپرده است. و اگر آنها شايسته خلافت بودند مورد وصيت قرار نمي‌گرفتند بلكه پيامبر مهاجرين را به آنها توصيه مي‌فرمود».

الف - چرا حضرت علي در اينجا اشاره‌اي به بيعت روز غدير نمي‌كنند؟ ضمن اينكه مفاد سخنان ايشان در انتها حاكي از اين است كه پيامبر براي خود جانشيني انتخاب نكرده بودند.

ب – طبق استدلال حضرت علي آيا متوجه نمي‌شويم كه فردي از خاندان پيامبر در زمان حيات آن حضرت و از جانب ايشان، به عنوان خليفه و جانشين معرفي نشده بوده، براي اينكه در روايات و احاديث بيشماري مي‌خوانيم كه پيامبر اكرم، مرتب و به دفعات مختلف، سفارش خاندان خود را به عموم مردم مي‌كرده است، و هيچكس هم از ايشان سئوال نمي‌كند اگر جانشين شما از خاندان شماست (‌آن هم بنا به تاكيد خداوند و آن هم فرد شجاع و قدرتمندي چون علي) ديگر نيازي به اين‌همه نگراني و سفارش نيست‌[[216]](#footnote-216). نمونه:

مسلم بن حجاج روايتي در صحيح خود از پيامبر گرامي آورده كه فرموده‌اند: اي مردم من بشري هستم كه نزديك است فرستاده خدا به سراغم بيايد و من به او پاسخ دهم من در ميان شما دو يادگار گرانبها به جاي مي‌گذارم يكي از آنها كتاب خداست كه نور و هدايت را در بر دارد به كتاب خدا تمسك نماييد. آنگاه پيامبر مردم را به قرآن ترغيب نمود و چنين افزود: و اهل بيت، من شما را به اهل بيتم سفارش می‌كنم. شما را به اهل بيتم سفارش می‌كنم. شما را به اهل بيتم سفارش مي‌كنم‌.[[217]](#footnote-217) به احتمال فراوان اين سخنان هم قبل و هم بعد از واقعه غدير بيان شده است[[218]](#footnote-218) چرا (طبق استدلال حضرت علي) يك نفر از ميان جمع از پيامبر اكرم سئوال نمي‌كند: حضرت علي خليفه و حاكم و جانشين پس از شماست و نيازي به اينهمه سفارش نيست!!! مردم كه مانند پيامبر علم غيب نداشته‌اند كه بگوييد پيامبر می‌دانسته پس از او نسبت به خاندانش بي‌احترامي می‌شود تا در اين مورد سئوالي نكنند. اي پيامبر شما بايد سفارش ما را به علي بکني نه سفارش علي را به ما!!!!.

1. چگونه اين اسلام و قرآني كه اكثريت مردم مدينه (اعم از مهاجر و انصار) مهم‌ترين آيات قرآن و دستورات پيامبرش را با آن سرعت و بلافاصله در زمان رحلت پيامبر، به بازيچه گرفتند اينگونه صحيح و سالم به دست ما رسيده است؟
2. وقتي حضرت علي را براي بيعت به مسجد می‌آورند ابوعبيده به آن حضرت مي‌گويد اگر ما مي‌دانستيم تو راغب امر خلافتي به جاي ابوبكر با تو بيعت مي‌كرديم[[219]](#footnote-219). چرا ابوعبيده اينقدر گيج و بي‌اطلاع بوده كه نمي‌دانسته حضرت علي جانشين پيامبر است و 120 هزار نفر فقط 2 ماه قبل با ايشان بيعت كرده‌اند و در اين زمينه آيه هم نازل شده است؟ و چرا كسي با تمسخر پاسخ او را نمي‌دهد‌؟
3. طايفة خزرج در ابتدا با خلافت ابوبكر موافق نبوده (همينطور ابوسفيان و تمام بني‌هاشم‌) در انسان‌ها چيزي به نام عقل وجود دارد. وقتي قرار است انسان به ناچار زير سيطره دو نفر قرار بگيرد يكي اهل عدالت و تقوي و ديگري منافق و ترسو و ضعيف[[220]](#footnote-220) و... عقل حكم مي‌كند انسان گزينه اول را انتخاب كند[[221]](#footnote-221). چرا در آشوب سقيفه يك نفر از ميان قبيله خزرج نمي‌گويد اين كار شما بيعت شكني است و داريد مخالف فرمان پيامبر و آيات خدا عمل می‌كنيد؟ در حاليكه از اين واقعه فقط چند ماه گذشته است! و اگر ما خزرج را كه نيمه قدرتمندتر انصار را تشكيل مي‌دادند نادان و يا ترسو فرض كنيم بسياري از حوادث صدر اسلام و جانفشاني‌هاي آنها و آيات قرآن در خصوص آنها را زير سئوال برده‌ايم. و اگر بگوييم مورخين به قصد اين مورد را ننوشته‌اند پس چطور حوادث غدير را نوشته‌اند‌؟[[222]](#footnote-222) و چطور اينهمه مطالب وحشتناك بر عليه خلفاء در كتاب بحارالانوار مجلسي موجود است؟
4. چرا ابوبكر با ذكر يك حديث از پيامبر [[223]](#footnote-223)، توانست انصار را ساكت و قانع كند (‌منظور حديث پيامبر: الائمه من قريش: خلفاء فقط از قريشند[[224]](#footnote-224)) و آنها را از دور خارج نمايد ولي كسي نتوانست با ذكر آية تبليغ[[225]](#footnote-225) و جريان غدير(و بيعت 120 هزار نفري) بقيه را از ميدان بدر كند؟[[226]](#footnote-226) با عنايت به اينكه در جمع سقيفه، عده معدودي از انصار نيز، طرفدار انتخاب حضرت علي‌ بودند.
5. اگر عدم اشاره انصار به واقعه غدير به علت عدم حضور آنها در غدير باشد چرا پيامبر در مدينه (يعني مركز خلافت) از آنها بيعت نگرفت و اگر آنها در غدير حضور داشتند چرا انصار به اين راحتي سخن خدا و پيامبر را زير پا گذاشته و زودتر از ابوبكر و عمر، بلواي سقيفه را پايه ريزي كردند. زيرا اگر آنها در سقيفه جمع نشده بودند چه بسا حضرت علي پس از انجام مراسم تدفين، به خلافت می‌رسيد.
6. همان 110 نفر از اصحابي كه شما می‌گوييد به واقعه غدير اشاره كرده‌اند، علت واقعه را اينگونه بيان كرده‌اند: «درگيري بين حضرت علي و سپاه تحت فرمان ايشان بر سر لباس‌هاي غنايم» و علت اينكه پيامبر اكرم، در آخر خطبه‌اي كه براي مردم خوانده‌اند دست حضرت علي را گرفته و می‌گويند: «هر كه من مولاي اويم اين علي مولاي اوست خدايا دوست بدار هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با هر كه با او دشمن است» به علت دفاع از حضرت علي بوده است.
7. برخي از نويسندگان شيعه می‌پرسند: اصحاب (اعم از انصار و مهاجرين) صلاحيت و توانايي انتخاب رهبر براي خود را نداشتند! چگونه است كه اصحاب پس از يك عمر، تفكر جاهلي و زندگي بدوي و همنشيني با كفار[[227]](#footnote-227)، قادر به تشخيص حق و ايمان آوردن به پيامبر اكرم (مردي فقير و امي كه از اهل و ديار خود رانده شده بود و...) و پذيرفتن او به عنوان رهبر،(و نبرد و انفاق و...) بودند ولي پس از 23 سال فداكاري و از خودگذشتگي و زندگي در كنار پيامبر و زندگي اسلامي و قرآني و پخته‌تر شدن در سرد و گرم روزگار، ناگهان، لياقت انتخاب رهبر را از دست می‌دهند!!! مگر آنكه مثل جناب سليم ابن قيس، بگوييم همه آنها منافق بودند و پس از مرگ پيامبر مرتد شدند!!![[228]](#footnote-228).
8. شيعه می‌گويد ابوبكر و عمر در جريان سقيفه بني ساعده، كودتا، توطئه، دسيسه‌چيني و... كردند. البته اين حرف آنها براي اين است كه نتيجه سقيفه منجر به خلافت حضرت ابوبكر شد ولي ما در تاريخ می‌خوانيم كه به ابوبكر و عمر خبر مي‌رسد كه انصار در سقيفه براي انتخاب امير يا خليفه جمع شده‌اند. اين چه توطئه‌اي بوده كه خود آنها از آن بي خبر بوده‌اند!!! سئوال جالب ديگر اينكه ما طبق تحليل محققين شيعه، بايد انصار را مسبب اصلي شهادت امام حسين و انحراف اسلام و جامعه اسلامي و غصب خلافت و... بدانيم براي اينكه اگر آنها در سقيفه جمع نمي‌شدند و به جاي آن به كفن و دفن پيامبر می‌پرداختند. اگر از روي چشم و همچشمي اوس با خزرج، انصار با ابوبكر بيعت نمي‌كردند. اگر بيعت خود را با حضرت علي نمي‌شكستند [[229]](#footnote-229).... حضرت ابوبكر خليفه نمي‌شد و حوادث بعدي اتفاق نمي‌افتاد پس علت تمام بدبختي‌ها انصار هستند. همين كساني كه با پناه دادن به پيامبر و گذشتن از جان و مال خود، باعث اعتلاي اسلام شدند در انتها پايه گذار تحريف اسلام شدند. و همچنين اگر سعد خليفه می‌شد می‌گفتند سعد كودتا كرد!!!.
9. شما معتقديد اين عمر نبود كه ايران را گرفت و مردم آن مسلمان شدند بلكه اين روحية شهادت طلبانه و پاك مسلمانها بود كه با آن سلاحهاي عقب افتاده توانستند بر سپاه قدرتمند ايران پيروز شوند. چگونه است كه اين مسلمانها با اين خصوصيات، در همان روز فوت پيامبر در جريان غصب خلافت و زير پا گذاشتن فرمان پيامبر و آيات الهي، اينهمه از خود بي‌حالي و بي‌غيرتي نشان مي‌دهند؟[[230]](#footnote-230).
10. چرا پيامبر در مكه[[231]](#footnote-231) حضرت علي را به عنوان جانشين معرفي نكردند؟ (اگر علت اين معرفي را تاييد و سفارش آن حضرت به خاطر مسائلي كه در سپاه يمن رخ داده ندانيم و‌: دير رسيدن حضرت علي به مراسم حج و سپس خروج از مكه و پخش شدن دامنه اعتراضات و شايعات نسبت به حضرت علي و لزوم تاييد و سفارش به دوستي با ايشان از سوي پيامبر در انتهاي خطبه).
11. چرا پيامبر در مدينه حضرت علي را معرفي و اخذ بيعت نمي‌كنند؟ زيرا حسب متون تاريخي، مردم مدينه در جحفه از پيامبر جدا شده و در غدير حاضر نبوده‌اند؟[[232]](#footnote-232) (اگر بنا به قول شما می‌شده مردم را سه شبانه روز وسط گرما براي بيعت نگهداشت آيا در مدينه كه پايگاه اسلام بوده، در فراغ خاطر نمي‌شده بيعت گرفت. آن هم از اهالي پايتخت كه بيعت آنها با هر 4 خليفة بعدي مهر تاييد براي خلافت آنها بوده و حجت را بر تمام قبايل تمام مي‌كرده).
12. آيا براي تثبيت و تقويت حكومت يك نفر در آن شرايط، حضور مردم دو شهر مطرح، مهم و استراتژيك مدينه و مكه لازم نبوده؟ زيرا در جريان غدير نه مردم مدينه حضور داشته‌اند و نه مردم مكه. به همين علت اگر منظور پيامبر را سفارش به دوستي با علي و عدم آزاد و اذيت او و بني‌هاشم بدانيم مساله حل می‌شود زيرا مردم مكه به خاطر روابط خويشاوندي با حضرت علي، حضورشان الزامي نبوده و مردم مدينه نيز توسط شمشير حضرت علي دچار آسيبي نشده‌اند پس نتيجه مي‌گيريم كه اصولاً نيازي به حضور مردم مكه و مدينه نبوده است.
13. (پرسش كليدي) در ادامه مطالب فوق بايد گفت: خلافت هر 4 خليفه پس از پيامبر در شهر مدينه صورت گرفته و بيعت مردم اين شهر براي كل جامعه اسلامي ملاك و معيار بوده است. يعني در آن زمان، تاييد و تحكيم و تثبيت خلافت، منوط به بيعت مردم مدينه بوده است[[233]](#footnote-233) و می‌دانيم كه مردم مدينه در غدير حاضر نبوده‌اند در اينجا سئوالات زير مطرح می‌شود:

معرفي حضرت علي به عنوان خليفه در جمعي غير از اهل مدينه چه فايده عملي داشته است‌؟

چرا پس از بازگشت پيامبر از مردم مدينه اخذ بيعت نمي‌شود؟ وقتي كه به زعم شما می‌شده وسط بيابان گرم، مردم را نگهداشت آيا در مسجد مدينه نمي‌شده از آنها بيعت گرفت؟

1. جدليون شيعه می‌گويند: مگر می‌شود پيامبر در آن گرماي شديد مردم را نگهدارد كه بگويد علي را دوست داشته باشيد؟ پاسخ:
   1. در غدير، هيچگاه سرماي شديد حاكم نبوده و همة روزها گرماي شديد بوده هم قبل از آن و هم بعد از آن.
   2. پيامبر اكرم خطبه‌اي طولاني خوانده و مفاد خطبه عرفه را تكرار كرده و فقط در انتهاي خطبه جمله من كنت مولاه را ايراد می‌فرمايند يعني هدف ايشان نه گفتن جمله «من كنت مولاه» بلكه تكرار و سفارش مجدد موارد روز عرفه بوده است. (تكرار از لوازم اصلي تبليغ است).
   3. قبايل عرب، هميشه زير آفتاب سوزان عربستان در حال مسافرت و تجارت بوده يا در جستجوي آب مرتب در حال کوچ بوده‌اند. بعيد است براي کساني که بتها و خدايان خود را شکسته و مسلمان شده‌اند، ايستادن زير آفتاب، خيلي ناراحت کننده بوده باشد.
   4. چطور شما معتقديد موضوع آنقدر مهم بوده که پيامبر اکرم مردم را در آن گرماي شديد نگه داشته ولي وقتي نوبت به بيان اصل مطلب می‌رسد اين موضوع مهم را در پرده‌اي از ابهام و با واژه‌اي (مولي) اعلام مي‌کنند كه داراي 27 معني متفاوت است. و هيچکدام از آن 27 معني معناي خلافت را نمي‌دهد!!!.
   5. ترساندن اعراب از گرما مانند آن است كه اسكيموهاي قطب شمال را از سرما بترسانيم!!! بله گرماي شديد حاكم بوده ولي براي ايراني‌ها نه براي اعراب!.
   6. رسم هميشگي اعراب در مسافرتها اين بوده است كه پس از طي مسافتي براي استراحت، مي‌ايستاده‌اند تا ضمن آن، كاروان پشت سر هم برسد. ولي شما با هياهو می‌گوييد: پيامبر گفت كاروان قبلي بيايد (نيازي به گفتن نبوده است خودش می‌آمده!!!‌) و كاروان رفته برگردد و گرماي شديد حاکم بود و...ولي بالاخره بايد در جايي نماز ظهر خوانده می‌شد يا نه؟ بايد به غائله دشمني با علي و شايعه پراکني‌هاي خالد ابن وليد و باندش عليه علي خاتمه داده می‌شد يا نه؟ ضمن اينکه پيامبر خطبه‌اي طولاني خوانده (که يک کلمه از آن سخن از خلافت و تعيين جانشين نيست) و در انتهاي خطبه مردم را به دوستي با علي سفارش کرده پس هدف از توقف در غدير: خواندن نماز، خواندن خطبه و آخرين سفارش به مردم و در انتها معرفي علي بوده و هدف از توقف فقط سفارش علي نبوده که بگوييد چرا پيامبر در آن گرما مردم را نگهداشت.
   7. بركة غدير با وجود اينكه آبش مسموم بوده ولي مسلماً خنكتر از دل كوير بوده و مسلماً براي اعراب، حالت توقفگاه و استراحت هم داشته است. و چه بسا در آن تاريخ داراي درخت‌هاي نخل و سايه هم بوده است زيرا مي‌دانيم قبل از آن يکي از بت‌هاي معروف اعراب به نام منات در اين محل قرار داشته و به احتمال بسيار زياد سايه بان‌هايي براي عبادت اين بت معروف از قبل در اين محل وجود داشته است.
   8. پيامبر اكرم از آنجا كه هميشه طبق شرايط واقعي (رئال) عمل می‌كرده و بر خلاف ما از خواب و خيال‌هاي ايده آليستي به كلي دور بوده براي همين در هر شرايطي موارد پيش آمده را به بعد موكول نمي‌كرده و طبق مديريت زمان از هر لحظه براي بيان حقيقت يا عملي كردن طرح‌هاي خودش استفاده می‌كرده است. اگر بنا بوده به كارواني حمله كنند دستور حمله مي‌داده اگر بنا بوده آيه‌اي در مذمت منافقان خوانده شود خوانده می‌شده و هيچگاه مسائلي مانند گرماي شديد يا غيره براي ايشان در بيان حقيقت هر قدر كوچك يا بزرگ تاثيري نداشته است. سئوال مهم‌تر اينكه: حقيقت، حقيقت است و كوچك و بزرگ و کم اهميت و پراهميت، ندارد و بيان آن نيز واجب است (به خصوص از سوي پيامبر) ضمن اينكه آن سال، آخرين سال حيات پيامبر بوده و موقعيت ديگري براي بيان حقانيت علي وجود نداشته است. براي نمونه به قرآن کريم نگاه کنيد که مثلا براي دعواي زن و شوهر آيه نازل می‌شود! براي اينکه اعراب صدايشان را جلوي پيامبر بلند نکنند آيه نازل می‌شده! براي يک اخم پيامبر به يک شخص کور،آيه نازل شده و پيامبر به شدت در آن توبيخ شده‌اند[[234]](#footnote-234). پس کم اهميت يا پر اهميت بودن وقايع از ديد ما صحيح نيست و بايد وقايع را طبق شرايط همان زمان و آن هم از ديد الهي بررسي کرد.
   9. پيامبر در آخرين سال‌هاي حيات خود به تبوک، سرزميني با فاصله زياد لشکر کشي کرده و ضمن صرف هزينه‌اي سنگين بدون هيچ‌گونه درگيري و نبردي باز می‌گردند. بله اين عمل ايشان در نگاه ما (در قرن 20) تعجب آور است ولي آيا بايد بگوييم ايشان اهداف و نيات ديگري، مطابق با علايق و سلايق امروزي ما داشتند؟ و چرا در آن گرماي شديد هيچ جنگي صورت نگرفت؟ و اينهمه هزينه بيهوده شد! و هدف پيامبر چيز ديگري بود! آري چنين رفتارهاي خارق العاده‌اي پيش از اين نيز از پيامبر ديده شده ايشان دو بار دستور هجرت به حبشه می‌دهد با 300 نفر در بدر مقابل سپاه 1000 نفري کفار می‌ايستد مسجد ضرار را تخريب مي‌کند. با کفار در حديبيه صلح می‌کند و... پس می‌تواند براي احقاق حق علي و جلوگيري از شايعه پراکني عليه او و سفارش به دوستي با او در گرماي شديد هم مردم را نگهدارد و حتي از آنها بيعت دوستي با علي را بگيرد.
   10. وقتي بناست مردم در آن گرماي شديد حر کت کنند و آنرا تحمل نمايند آيا چند دقيقه کمتر و بيشتر تفاوتي می‌کند.
   11. اگر از نرم افزارهاي رايانه‌اي براي محاسبه زمان واقعه غدير استفاده کنيد[[235]](#footnote-235) متوجه می‌شويد 18 ذالحجه يعني واقعه غديرخم در روز 29 اسفند بوده و نمي‌توانسته چندان گرماي شديدي در محيط وجود داشته باشد. من مدت 2 سال، سايت هواشناسي عربستان را در اين خصوص، بررسي کردم و متوجه شدم از فاصله زماني 25 اسفندماه تا 10 فروردين ماه اين دوسال (سال 1384 و 1385 شمسي) درجه هواي منطقه رابغ (که غدير در آن واقع است) در گرمترين ساعات روز از 30 درجه بيشتر نمي‌شود و با توجه به اينکه هواي زمين در هزار سال گذشته دو درجه گرم‌تر بوده با اطمينان قريب به يقين، می‌توان گفت درجه هواي غدير خم در 29 اسفند سال 10 هجري: 28 درجه يا چيزي نزديک به آن، بوده است و چنين درجه حرارتي نه تنها گرماي شديد و حتي گرماي معمولي بلكه بسيار فرح‌انگير و روح بخش است. (جالب است كه طي اين محاسبه رايانه‌اي معلوم می‌شود غدير خم روز سه‌شنبه يا چهارشنبه بوده و براحتي احاديثي كه می‌گويد غدير در روز پنجشنبه و يا جمعه بوده دروغ محض است هر چند به اشتباه در كتب اهل سنت هم آمده باشد).
   12. در انتهاي اين بحث، علت سفارش به دوستي با علي و نگهداشتن مردم در آن منطقه‌، كاملاً مورد تجزيه و تحليل قرار می‌گيرد.
2. بنا به تاكيد شما، نوع و شيوه حكومت مهم‌ترين اصل در جامعه است. فرد خواهد مرد ولي اصول اساسي باقي می‌ماند. حضرت علي و حتي 11 فرزند ايشان پس از 2 قرن رحلت می‌كردند. چرا پيامبر درباره اين اصل (و در آن لحظه) مهم، روش و شيوه حكومت در جامعه اسلامي را بيان نمي‌فرمايند يعني بطور دقيق و واضح، مشخص نمي‌كنند كه: ولي امر به صورت موروثي از خاندان من است. يا علي‌ بايد نفر بعد از خودش را انتخاب و معرفي كند و نفرات بعدي همينگونه. يا انتخاب به شوري است و يا انتخاب با راي اكثريت است (منظور پس از غيبت امام زمان است زيرا در ساير منابع معتبر می‌خوانيم كه پيامبر، امامان را يك به يك تا امام زمان معرفي كرده و سپس می‌فرمايند ايشان براي زماني طولاني غيبت می‌كنند و... اكنون چرا با وجود اين علم و دانشي كه داشته‌اند -يعني غيبت امام زمان- فقط تكليف رهبري و نوع حكومت و روش انتخاب خليفه را تا 2 قرن معين كرده و پس از آن را به سكوت برگزار كرده‌اند) می‌دانيم حضرت علي جز به آيات الهي و يا فرمان پيامبر عمل نمي‌كرده ا ند در قرآن، آيه مشخصي در اين زمينه نيست در سخن پيامبر هم، براستي علت چيست؟
3. در رابطه با برهان لطف كه برخي از نويسندگان شيعه مطرح می‌كنند و مي‌گويند كه لطف خداوند، ايجاب می‌كند كه مردم را هيچگاه به حال خود رها نكند و...

* پس چرا 1400 سال است مردم به حال خود رها شده‌اند و چرا برهان لطف فقط مخصوص زمان خاصي بايد باشد؟ آري لطف واقعي آن است كه زير دست خود (بچه، دانش آموز، كارآموز و...) را مستقل و متكي به خود بار بياوري براي اينكه تا ابد متكي و ضعيف بار نيايد و براي تصدي عنوان خليفه اللهي آماده شود، درست مانند كودكي كه مهر و محبت بيجاي پدر و مادر، او را سربار و متكي به ديگران بار می‌آورد...
* آيا استدلال شما مخالف برهان حكمت نيست. زيرا مخالف حكمت خداوند است كه پس از آنهمه: سختي و هجرت و نبردها و شهادت و معجزات و امدادهاي غيبي و.‌.‌. ناگهان هنگام نتيجه دادن كار، ادامة وظايف پيامبر، ابتر و ناقص شود؟

1. در ادامه بحث فوق، آيا نعوذبالله پيامبراكرم، بالاتر و بهتر از خداوند می‌تواند فرماني صادر كند‌؟ اكنون 1400 سال است مردم روي كره زمين (لااقل از لحاظ داشتن رهبر) به حال خود رها شده‌اند و اين خود جواب بسياري از شبهات و ايرادات جدليون شيعه با اين مضمون تقريبا واحد است كه: مگر می‌شده پيامبر، امت اسلام را به حال خود و بدون سرپرست رها كند؟ آري وقتي 600 سال قبل از آن (از زمان عيسي تا رسول اكرم كه هيچ پيامبري مبعوث نشد) و 1400 سال پس از آن از ناحيه خداوند، سرپرستي تعيين نشده، به طريق اولي پس از دريافت آخرين مراحل وحي و قوانين الهي توسط حضرت محمد و ابلاغ آن به مردم، نبايد هم سرپرستي تعيين شود[[236]](#footnote-236). اكنون نيز فقط (و آن هم شايد) سردمداران واتيكان چنين ادعايي داشته باشند و لا غير...
2. مي‌دانيم كلمات در آيات قرآن به صورت بسيار دقيق و به جا مورد استفاده قرار گرفته است چرا در آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. با يك كلمه به تمام اين مساله بسيار مهم، خاتمه داده نشده كلمه‌اي مانند: وأولي الأمر من أهل بيت نبيكم يا أولي الأمر من نبيكم و يا أولي الأمر منا و يا... زيرا می‌دانيم از خطاب: منكم (يعني از خودتان‌) می‌توان اين چنين تفسير كرد كه: از بين خودتان و نه از بين قبيله‌اي خاص يا افرادي به خصوص و يا.‌.. زيرا خطاب: منكم[[237]](#footnote-237) با كل جامعه است. و اينکه خودتان انتخاب کنيد (منا يعني از جانب ما و ما انتخاب مي‌کنيم و منكم يعني از خودتان) در جايي ديگر نيز خداوند مي‌فرمايد مراد از منكم: مهاجرين ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡ﴾ هستند.
3. چرا در آية ابلاغ امامت، نام حضرت علي نيست؟ آيا نعوذ بالله خدا از تغيير و تبديل آيات هراس داشته؟ معرفي حضرت علي به صورت شفاهي در حضور همه دشوارتر بوده و يا بيان يك اسم در يك آيه؟ حتي می‌بينيم در موارد بسيار كم اهميت‌تر (‌مانند جريان زيد) خداوند نام افراد را آورده است. البته ممكن است پاسخ دهيد كه مواردي مانند نحوه وضو گرفتن و يا نماز خواندن نيز در قرآن نيامده ولي ذكر يك نام سه حرفي (علي) چه نيازي به توضيح و تفسير داشته است؟[[238]](#footnote-238) (آن هم موردي كه بر خلاف نماز و روزه، اين چنين از حساسيت خاص اجتماعي و سياسي برخوردار بوده و به خوبي مشخص بوده كه بسياري زير بار آن نخواهند رفت ضمن اينكه در نحوه و شكل وضو گرفتن و نماز خواندن نيز بين سني و شيعه تفاوت وجود دارد و اين مورد اختلافي نمي‌تواند به عنوان شاهدي بر مقايسه گرفته شود. در ادامه شما حتي اگر از يك بچه دبستاني، دليل اعتقاد او به معاد و نبوت و توحيد را سئوال كنيد با توجه به آيات بي‌شمار و واضحي كه در اين زمينه وجود دارد پاسخ شما را می‌دهد براستي چرا در مورد امامت چنين شرايطي صدق نمي‌كند؟ آيا ما گرفتار هياهوي علماي صفويه و مورخين داستانسرا و سياستمداران جاه طلب، نشده‌ايم؟ در آيات قرآن به تناوب خطاب به رسالت پيامبر، وجود معاد و يگانگي خداوند سخن رفته و همين تاكيد فراوان دليل بر شناخته شدن اين موارد به عنوان اصول دين است ولي امامت با تلقي كه شيعه از آن دارد...

* با عنايت به شرايط قومي قبيله‌اي كه فاصله نزديكي با عصر جاهليت داشته - بر خلاف نماز و وضو كه پذيرش آن فقط كرنش در برابر خدا را به دنبال دارد و نه اطاعت از يك انسان ديگر را و مسلماً انسان زير بار فرمان خدا راحت‌تر می‌رود تا زير بار فرمان يك انسان ديگر. حتي در موارد متعددي در تاريخ صدر اسلام مي‌خوانيم كه وقتي پيامبر، سخن و يا دستوري را ارائه مي‌كردند مسلمانان از ايشان سئوال مي‌كردند‌: اين نظر شخصي شماست و يا دستور خداوند و هنگاميكه پيامبر مي‌فرمودند نظر شخصي خودم است آنها می‌فهميدند كه می‌شود مخالفت كرد‌[[239]](#footnote-239) ضمن اينكه شيعه ولايت و امامت را بسيار برتر و مهم‌تر از نماز و روزه و فروع دين دانسته و آنرا در كنار اصول دين ذكر می‌كند پس نمي‌توان آنرا با نماز و وضو قياس كرد.
* مفهومي كه شيعه از امامت دارد به اين معناست كه: مقام امامت، بالاتر از نبوت است. ولي ما می‌دانيم كه پيامبر اكرم، آخرين پيغمبر بوده‌اند، چگونه يك امام (‌با‌زهم تاكيد می‌كنم: امام با معنايي كه شيعه از آن دارد) قبل از اينكه نبي شود امام شده؟! از باب مثال و مقايسه در مقام و درجات: مانند اينكه يك سرگرد قبل از سرهنگ شدن، تيمسار شود. ممكن است در پاسخ گفته شود: بلي، مقام امامت بالاتر از مقام نبوت است. اما شرط برگزيده شدن براي امامت، نبوت نيست. اگر اينگونه بود، با بسته شدن باب نبوت بعد از رسول اکرم ديگر کسي نبايد به امامت برگزيده شود. در صورتيکه خداوند در آيه پنج سوره قصص مي‌فرمايد: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥﴾ [القصص: 5]. و اراده ما بر آن است که منت گذاريم بر کساني که روي زمين به استضعاف کشيده شده‌اند و آنان را امامان و وارثان قرار دهيم. ولي شما كه معتقديد اين آيه مربوط به دوران ظهور امام زمان است ضمن اينكه اين سئوال پيش مي‌آيد كه آيا امام، نعوذبالله مستضعف است؟ زيرا نه از نظر مادي و نه از نظر معنوي هيچكدام از امامان مستضعف نبوده‌اند!!!.

1. مي‌دانيم شيعه معتقد است كه آيه اكمال: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3][[240]](#footnote-240). پس از معرفي حضرت علي در غدير نازل شده ولي مطابق تاريخ يعقوبي [[241]](#footnote-241) اين آيه پس از سخنراني پيامبر در مكه نازل شده است.
2. اگر انتخاب حضرت علي از ناحية خداوند و وظيفه‌اي الهي بر دوش ايشان بوده[[242]](#footnote-242) چرا ايشان در ابتدا كه مردم پس از مرگ حضرت عثمان براي بيعت، هجوم مي‌آورند از پذيرفتن خلافت، ابا می‌كنند (با توجه به روحيه آن حضرت كه روحيه‌اي صريح داشته و اهل تعارف و بازار داغي و... نبوده‌اند) و پس از انتخاب نيز علت قبول خلافت را بيعت اكثريت و حمايت از مظلوم، بيان مي‌كنند و نه چيز ديگر؟ ممكن است پاسخ داده شود 25 سال از زماني كه بايد حضرت علي خليفه می‌شده‌اند گذشته بوده ولي: آيا گذشت زمان يا مرور زمان، موجب سقوط احكام و واجبات الهي می‌شود؟
3. در سوره حجرات براي اينكه اعراب صدايشان را جلوي پيامبر بلند می‌كرده‌اند، چندين آيه از جانب خداوند نازل می‌شود و به آنها در اين مورد تذكر داده می‌شود يا در سوره مجادله كه يك درگيري خانوادگي بين زن و شوهر بوده و آيات متعدد ديگري از اين دست كه براي اتفاقات ساده آيه نازل مي‌شده[[243]](#footnote-243) اكنون چرا بايد در اين مورد خاص كه به زعم شيعه جزو اصول دين (و آن هم يكي از مهم‌ترين اصول دين) است فقط يك آيه آن هم به صورت ابهام و در پرده و... نازل شده باشد؟!!! و حتي يك حديث متفق القول ميان شيعه و سني مبني بر لزوم امامت بلافصل حضرت علي پس از پيامبر وجود ندارد؟

**- نكته:** چطور خداوند براي پايين آوردن صداي اعراب، آيه نازل كرده ولي پيامبر در غدير نمي‌تواند براي جلوگيري از آزار علي (و حتي احتمال كشته شدن او) و بيان حقانيت علي در انتهاي خطبه و سخنان خود مردم را به دوستي با علي سفارش كنند و هزار يك دليل از جمله گرمي هوا و... را پيش می‌كشيد تا بگوييد ايشان منظور مهمتري داشتند؟

1. خداوند در قرآن كريم آيات اين كتاب را اينگونه معرفي می‌كند:

* ﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 2]. «اين كتاب كه هيچ شكي در آن نيست راهنمايي براي پرهيزكاران است».
* ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٧﴾ «شايسته نيست كه اين قرآن بدون وحي الهي به خدا نسبت داده شود ولي تصديقي است براي كتب آسماني قبلي و تفصيلي است براي آنها و شكي در آن نيست كه از پروردگار جهانيان است». [يونس: 37].
* ﴿... وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾... «قرآن كتاب هدايت و بشارت براي مومنان است». [البقرة: 97].
* ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِ﴾ «و ما اين قرآن را در ماه رمضان فروفرستاديم براي راهنمايي مردم و نشانه‌هاي هدايت و فرق ميان حق و باطل در آن نازل شده است». [البقرة: 185].
* ﴿هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ ١٣٨﴾ «اين بياني است براي عموم مردم و هدايت و اندرزي است براي پرهيزكاران». [آل‌عمران: 138].
* ﴿... فَقَدۡ جَآءَكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ﴾ «اينك آيات و دلايل روشن از جانب پروردگارتان براي شما آمد». [الأنعام: ‌157].
* ﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢﴾ «ما كتابي براي آنها آورديم كه با آگاهي (اسرار و رموز) آنرا شرح داديم (كتابي) كه مايه هدايت و رحمت براي جمعيتي است كه ايمان مي‌آورند». [الأعراف: 52].
* ﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾. «ما قرآن را بر تو نازل نكرديم مگر براي اينكه آنچه را در آن اختلاف دارند براي آنها تبيين كني[[244]](#footnote-244) و مايه هدايت و رحمت است براي گروهي كه ايمان دارند». [النحل: ‌64].
* ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ﴾. «و ما اين كتاب را بر تو نازل كرديم كه بيانگر همه چيز است و مايه هدايت و رحمت و بشارت براي مسلمانان است». [النحل: 89].
* ﴿... قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ ٩٨﴾ «... ما آيات خود را براي كساني كه می‌فهمند[[245]](#footnote-245) به تفصيل بيان داشتيم». [الأنعام: 98] ﴿...قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ١٢٦﴾ [الأنعام: 126].
* ﴿... وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا ١﴾ «و ما هر چيزي را به طور مفصل و مشخص (و آشكار) بيان كرديم». [الإسراء: ‌12].
* با توجه به اين آيات و آيات و احاديث بيشمار ديگر، انسان متوجه می‌شود كه خداوند هيچگاه -نعوذ بالله- قصد به شك انداختن و گمراهي نوع بشر را نداشته آن هم توسط كتابي كه از آن به عنوان نور و فرقان(وسيله تشخيص حق از باطل) و تذكر و هدايت ياد كرده است. كتابي كه بر طرف كننده اختلاف است و مايه هدايت و... يعني آيات آن به قدري ساده و روشن و واضح است كه از كودكي كه هنوز به سن بلوغ نرسيده تا دانشمند و پيرمرد 100 ساله آنرا می‌فهمد تا نتواند در آن جهان بهانه بياورد كه آيات قرآن، گنگ و مبهم و سربسته و نامعلوم بود و من اي خدا منظور تو را نفهميدم! در مورد تمامي اصول دين در قرآن آيات و مثال‌هاي واضح و روش فراواني آمده ولي چرا خداوند در اين يك مورد خاص، يعني معرفي شخصي به عنوان جانشين با ذكر نام او سخن را به ايهام و ايجاز برگزار كرده است؟
* پس چرا با تمام اين توصيفات شيعه فكر می‌كند امامت اصل دين است و طبق نص در قرآن پيرامون آن آيه‌اي وجود دارد؟ چرا آيه‌اي مشخص و واضح در اين زمينه وجود ندارد؟

1. در رابطه با آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 67].
2. خدا می‌فرمايد: «ما تو را از شر مردم نگاه می‌داريم». ما می‌دانيم كه در اوايل بعثت، اسلام ضعيف بود ولي چند سال بعد، هنگامي كه سفير كفار از حديبيه به مكه بر مي‌گردد مي‌گويد محمد ياراني داشت كه براي او حاضر به هرگونه فداكاري بودند و آب وضوي او را جهت تبرك از هم می‌ربودند و... حالا پس از فتح مكه و اسلام آوردن تمام شبه جزيره، پيامبر در ابلاغ يك آيه بايد از چه قدرتي واهمه داشته باشد؟ (با اين همه نيروي فداكار و جانباز) ضمن اينكه:
   * پيامبر در تخريب مسجد ضرار از چه كسي واهمه كردند. با اينكه منافقان حاضر از اهل مدينه بوده و مورد تخريب نيز، مسجد بوده است.
   * پيامبر در مكه و در محيطي كه حتي يك ياور هم نداشتند از چه كسي واهمه كردند‌؟
   * پيامبر در جنگ بدر كه تعداد نيروها 3 به 1 بود آيا ترسيدند؟
   * پيامبر در ابلاغ سوره برائت (كه توسط حضرت علي انجام شد) از چه كسي واهمه كردند؟ (زيرا در اين سوره سخن از وجوب كشتن مشركان است در هر جا كه يافت شوند و عدم ورود آنها به مكه و... است).

آيا با مجموع اين شواهد، به اين نتيجه نمي‌رسيم كه اين آيه، مربوط به الزام پيامبر از ناحيه خداوند به دعوت آشكار اسلام بوده است (پس از 3 سال دعوت مخفيانه در مكه‌) كه مشاهده می‌كنيم نگراني پيامبر به جا بوده و آزار و اذيت قريش دقيقاً از همين زمان شدت می‌گيرد.

1. در انتهاي آيه آمده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 67]. آيا در روز غدير، كافري در شبه جزيره عربستان و يا در اجتماع 120 هزار نفري مسلمانان آنروز وجود داشته است؟ زيرا ابلاغ، بايد به همان افراد حاضر در همان زمان صورت می‌گرفته است. و اگر بگوييد هر كه مخالف ولايت علي باشد كافر است اين مصادره به مطلب است زيرا تمام دعواها بر سر همين قضيه است كه منظور پيامبر چه بوده؟ و آيا شان نزول اين آيه در ارتباط با خلافت حضرت علي است يا نه؟[[246]](#footnote-246).
2. پادشاهان ايران و انگليس و پاپها در قرون وسطي و بسياري ديگر از حكام در طول تاريخ، ‌خودشان را سايه خدا و يا دست خدا و يا جانشين و نماينده خدا بر روي زمين دانسته و يا حكومت را وديعه‌اي الهي (و از همين قبيل كلمات‌) دانسته و با همين دستاويز، مرتكب جنايات بيشمار شده و مخالفان را براحتي از دم تيغ گذرانده‌اند. حال اگر به واقعه غدير جنبة الهي بدهيم (يا پيامبر اينكار را می‌كرد) آيا پايه گذار چنين طرز تفكر خطرناكي در جامعه اسلامي نمي‌شديم؟ (‌نه در رابطه با حكومت حضرت علي بلكه در رابطه با حكامي كه پس از امام زمان و فقط 2 قرن بعد تا قيام قيامت خواهند آمد... گرچه به احتمال قريب به يقين، منظور پيامبر چيز ديگري بوده كه افراد حاضر نيز متوجه منظور ايشان شده‌اند و فقط با همين نظر مي‌توان به تمام شبهات فوق پاسخ داد).
3. پيامبر اگر درس‌خوانده بود می‌گفتند: قرآن را از پيش خود گفته. اگر در مراكز علمي و شهرهاي مطرح دنيا متولد شده بود می‌گفتند: تحت تاثير ساير اديان و مكاتب فلسفي قرار گرفته. اگر پس از قدرت در مدينه براي خود كاخ و حرمسرا می‌ساخت، می‌گفتند: هدفش دنيا و مطامع مادي بوده. اگر پس از فتح مكه، دشمنان را قتل عام می‌كرد می‌گفتند: هدفش انتقام بوده. و اگر كسي از نزديكان خود را جهت جانشيني معرفي می‌كرد آيا نمي‌گفتند: تمام هدفش موروثي كردن پادشاهي در خاندان بني‌هاشم بوده است؟ آري به همين دليل، پيامبر اكرم در طول دوران نبوت خود هيچگاه سخن يا عملي را انجام نداد كه هدف و نيت پاكش را زير سئوال ببرد. و دقيقا به همين علت، وقتي پس از فتح مكه حضرت علي‌ به ايشان می‌فرمايند: «پرده داري كعبه و سقايت حجاج را به دست ما بسپار» پيامبر از انجام اين كار خودداري می‌كنند و كليد‌ها را به صاحب قبلي كه تازه مسلمان شده بود پس می‌دهند[[247]](#footnote-247). و شايد به همين دليل وقتي ابن‌عباس چند روز پيش از رحلت پيامبر به حضرت علي مي‌گويد برويم و از پيامبر دربارة جانشين او سئوال كنيم حضرت علي می‌فرمايد: نه اگر ما را منع كنند براي ما در اين امر حقي نخواهد بود.
4. چنانچه بيعت با حضرت علي بيعت خلافت بوده است چرا ما قبل از بيعت غدير در هيچ كجا بيعت شكني (حتي از كفار) در اين سطح (120 هزار نفر) مشاهده نكرده ايم؟ چگونه 120 هزار نفر فقط حدود 2 ماه بعد پيمان شكني كردند؟[[248]](#footnote-248).

ممكن است اين شبهه ايجاد شود كه مردم در زمان حضرت عثمان نيز بيعت شكني كردند ولي:

* + زمان حضرت عثمان 25 سال بعد بوده و مسلماً مردم در گذر زمان تغيير كرده بودند.
  + كساني كه بيعت خود را با حضرت عثمان شكستند و عليه او شورش كرده و او را كشتند مردم مدينه نبودند بلكه اراذل و اوباش شهرهاي بصره و كوفه و اهالي مصر بودند.
  + حتي همين افراد، قصد بيعت شكني نداشتند بلكه به عنوان اعتراض از ستم واليان در آن مكان، جمع شده بودند و حضرت عثمان به دست برخي افراد ناشناس به قتل رسيد در حاليكه قصد اكثريت اين نبوده است.
  + حتي اگر اين عمل را بيعت شكني بدانيم، توسط برخي افراد صورت گرفت ولي در سقيفه طبق استدلال برادران شيعه من 120 هزار نفر بيعت شكني كردند.
  + شورش يا اعتراض عليه حضرت عثمان با هماهنگي قبلي كه توسط افرادي مانند مالك و محمد ابن ابوبكر و عمار ياسر و طلحه و زبير و... بود صورت گرفت. ولي در بيعت شكني غدير (اگر بيعت حكومت بوده باشد) هماهنگي قبلي به چشم نمي‌خورد.
  + شورش عليه حضرت عثمان دليل داشته ولي علت بيعت شكني غدير، چه بوده است؟
  + بيعت با حضرت عثمان فقط پشتوانه مردمي داشته ولي بيعت با حضرت علي (البته به زعم و خيالات شيعه) پشتوانه الهي و رسول خدا و جميع اصحاب را داشته است. پس جاي مقايسه نيست چون تشابهي در كار نيست.

1. چرا در وجوب هيچيك از اصول و حتي فروع دين بين شيعه و سني اختلاف نيست مگر همين يك‌مورد؟[[249]](#footnote-249).
2. عالم شيعي، امامت را بالاتر از نبوت می‌داند آيا اعتقاد به وجود نص در اين زمينه، با اصل خاتميت، تعارض ندارد؟[[250]](#footnote-250).
3. كدام يك از پيامبران براي پس از خود جانشين تعيين كرده اند؟ (البته جانشين به معناي خلافت و حكومت و نه وصي يا رهبري معنوي يا قضاوت، نبرد، فرمانده سپاه و...).
4. چنانچه كسي براي پس از خود جانشين تعيين كند تفاوت آن شخص با تمام پادشاهان تاريخ كه صفت مشخصه آنها تعيين جانشين بوده در چه خواهد بود؟[[251]](#footnote-251).
5. برخي محققين شيعه معتقدند وجود دو ضلع خطرناك امپراطوريهاي ايران و روم و نوپا بودن اسلام ايجاب می‌كرده است كه پيامبر براي خود جانشيني معرفي كنند و مساله را در سكوت برگزار نكنند. ولي چرا محققين ما هميشه به شرايط قبل از اتفاقات نگاه می‌كنند؟ مگر ابوبكر(به اعتراف تمام محققين غربي، سني و شيعه بي طرف) شورش اهل رده را با قاطعيت سركوب نكرد؟ و مگر حضرت عمر هر دو امپراطوري را شكست نداد؟[[252]](#footnote-252) ضمن اينكه پيامبر در جريان جنگ خندق پس از ضربه زدن به آن تخته سنگ و جرقه‌هاي كه می‌پرد می‌فرمايد: در جرقه اول كاخهاي مدائن و در جرقه دوم.... و اشاره به پيروزي اسلام بر تمام ابرقدرتها می‌كنند. پس چرا بايد نگران آيندة اسلام باشند؟ اگر هم ايشان از آن ناحيه‌، احساس خطر براي از هم پاشيدگي اسلام می‌كردند آيا عداوت ديرينه ميان بني‌هاشم و بني اميه در صورت خلافت يك نفر از بين اين دو خاندان، اين احساس را تشديد نمي‌كرد؟
6. چرا در رابطه با همه واجبات الهي در قرآن، نص مستقيم و مشخص و بدون ابهام وجود دارد ولي در مورد جانشيني پيامبر كه به زعم شيعه جزو بالاترين واجبات الهي و مهمتر از فروع دين بلكه از اصول اساسي دين است[[253]](#footnote-253) هيچ آيه‌اي وجود نداشته و تنها مورد اختلاف در انجام واجبات همين يك مورد است؟[[254]](#footnote-254).
7. خداوند در قرآن وعده حفظ آنرا داده با اينكه حفظ اينهمه كلمه كه روي پوست و چرم و استخوان و كاغذ و... نوشته شده بوده بسيار مشكلتر بوده (آن هم توسط اشخاصي مانند ابوبكر و عمر و عثمان) آيا حفظ خلافت براي حضرت علي مشكل‌تر از حفظ قرآن بوده است؟
8. خداوند در آيات متعددي از قرآن كريم، شديداً به كساني كه به ساحت مقدس او دروغ بسته و فرشتگان را دختران او و عيسي را پسر او معرفي كرده‌اند تاخته است. آيا دروغ بستن به خدا با تمسك به اين دو آيه (آيه ابلاغ و اكمال) چه مجازاتي را در روز قيامت به همراه دارد؟ و چرا علماء و روحانيون از عواقب خطرناك چنين عملي نمي‌ترسند‌؟
9. در احاديث بيشماري (مانند بعثت لأتمم مكارم الأخلاق) و تمام آيات قرآن، هدف از رسالت پيامبر اكرم اين عنوان شده: تذكر ﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ٢١﴾ [الغاشیة: 21]. انذار، بشارت، و در هيچ كجا به اينكه ايشان براي رياست، حكومت و انتخاب رييس براي مردم،‌ از سوي خداوند فرستاده شده‌اند اشاره‌اي نشده است.
10. باز هم ممكن است يك پاسخ مبهم و كلي و پا در هوا از سوي برخي حضرات به سئوالات فوق داده شود مبني بر اينكه: ابوبكر و عمر براي كتمان فضايل حضرت علي دستور سوزاندن احاديث و ممنوعيت نقل حديث، كتك زدن عبدالله ابن مسعود... را دادند ولي‌:
    * با اين وجود: اين همه حديث مخالف، با جزئيات دقيق كه مثلاً سلمان گفت: كرديد و نكرديد و يا برخي روايات ديگر كه حتي پرده از نيات و افكار باطني همه‌!!! بر می‌دارد چگونه ضبط شده است؟
    * در آن زمان، معيار و محك ثابتي براي تعيين حديث درست وجود نداشته. شهادت دو نفر براي تاييد مطلبي كافي بوده چه برسد آن دو نفر از صحابه هم باشند. مجسم كنيد دو نفر دو نفر مي‌آمدند و هر كس يك چيز مخالف ديگري می‌گفت آيا نظم عمومي جامعه به هم نمي‌ريخت؟[[255]](#footnote-255) با عنيات به اينکه طبق حديث مشهور حضرت علي ممکن بود يک نفر حديثي را بشنود ولي وقتي پيامبر در موضعي ديگر حديث اول را نسخ کرده حضور نداشته يا اينکه شرايط و موقعيت محيطي بيان هر حديث، متفاوت بوده و...
    * چگونه واقعة غدير،توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده است؟
    * چگونه همين آقاي عبدالله ابن مسعود[[256]](#footnote-256) در زمان حضرت عمر از سوي او به همراه عمار ياسر به عنوان تعليم عمومي و مشاور عمار (امير كوفه) به سوي كوفه می‌رود؟
    * ما می‌دانيم كه بلافاصله پس از وفات پيامبر اكرم در مسائل بسيار جزيي مانند تعداد تكبيري كه بايد براي ميت گفته شود ميان تمام اصحاب اختلاف پيش آمد آيا در گير و دار حمله قبايل راهزن به مدينه و شورش اهل رده و هزار و يك عامل ديگر نبايد باب اختلاف و حديث‌سازي بسته شود. ابوبكر و عمر به قول شما چنين كردند و با اينهمه شاهد اينهمه حديث جعلي و ضد و نقيض هستيم اگر چنين نمي‌كردند آيا آيات قرآن در سايه هزاران هزار حديث جعلي و حقيقي، از ميان نمي‌رفت يا مسخ و بي محتوي نمي‌شد؟
11. اکنون آيا اين ترديدها بيانگر اين نكته نيست كه موضوع و علت واقعه چيز ديگري بوده است.

شايد علت سفارش مردم به دوستي علي (به غير از ماجراي سپاه يمين كه چند روز، قبل از اين واقعه بوده و عده‌اي از مسلمين با حضرت علي درگير شده بودند) موارد زير باشد‌:

* + كشته شدن جنگ آوران و سران نامي هر قبيله به دست حضرت علي و علمداري و ايشان در جنگ‌ها[[257]](#footnote-257):

پيامبر مي‌دانسته كه بزودي به جوار رحمت حق خواهد رفت[[258]](#footnote-258) و مسلماً ايشان عادات بد قومي و قبيله‌اي جاهليت را به خوبي می‌دانسته‌اند (‌كه اولين طليعه و نشانه آن هنگام پس گرفتن غنايم توسط حضرت علي از سپاه يمن رخ می‌كند) و مي‌دانيم كه حضرت علي از هر قبيله‌اي چندين نفر از افراد مشهور و سران آنرا به خاك و خون كشيده و پس از پيامبر ممكن است اين كينه‌ها سر بر كشد و براي حضرت علي و خاندان پيامبر مشكل ساز شود و شايد تاكيد و سفارش پيامبر، جهت جلوگيري از كشته شدن حضرت علي و شروع جنگ‌هاي داخلي بوده است. يا اينكه سفارش ايشان جنبه توصيه در انتخاب حضرت علي داشته و نه وجوب (مانند جنگ احد كه مي‌فرمايند عدم خروج از شهر، نظر خودم است و اكثريت مخالفت می‌كنند و...).

علمداري در بيشتر جنگ‌ها

حتي در زمان فعلي هم اگر كسي از هر خانواده چند نفر را كشته باشد امنيت جاني ندارد چه برسد به قبايل بدوي در عصر جاهليت.[[259]](#footnote-259) دقيقاً به همين دليل، پيامبر در انتهاي خطبه می‌فرمايد: خدايا دوست بدار هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با هر كه با او دشمن است.

* + سن پايين حضرت علي (33) و احترامي كه فرهنگ عرب به افراد مسن داشته است.
  + جلوگيري از درگيري بين بني‌هاشم با ساير تيره‌ها به خصوص بني اميه.
  + سرمشق قرار دادن علي براي ساير مسلمين در رفتار و كردار.
  + امضاء فضايل و ارزشهاي والاي حضرت علي

پيامبر فرموده‌اند من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق. در اينجا موقعيت بسيار به جا و مناسبي بوده كه از خدمات 23 ساله حضرت علي قدرداني شود.

* + پيامبر اکرم در حديث موثقي فرموده اند: هر آنچه از من به شما ميرسد را با قرآن محک بزنيد اگر موافق قرآن بود آنرا قبول کنيد و اگر مخالف بود آنرا به ديوار بزنيد. اکنون مشکل شيعه و سني در اين است که: آيا کلمه مولي، معني دوست می‌دهد يا معني والي و حاکم و خليفه و جانشين رسول الله؟ ما می‌دانيم که حضرت علي داماد پيامبر و پسرعموي او و از قبيله بني‌هاشم بوده است. و به عقيده شيعه در قرآن می‌خوانيم: اي پيامبر بگو من از شما پاداش و اجري نمي‌خواهم جز دوستي و مودت و مهرباني با خاندانم. اگر کلمه مولي را با اين آيه تطبيق دهيم غير از وجوب دوستي و اظهار محبت نسبت به علي، به معناي ديگري دست پيدا نمي‌کنيم. دقت کنيد که درخواست اجر و پاداش بايد در انتهاي کار باشد و ما می‌دانيم که پيامبر اکرم 70 روز پس از اين واقعه رحلت فرمودند پس درخواست دوستي با علي به عنوان نماينده بني‌هاشم و اهل بيت و خاندان پيامبر نمي‌تواند زياد تعجب آور باشد زيرا پيامبر در مقام آنند که مزد خود را طبق آيه قرآن از مردم دريافت کنند مزدي که چيزي نيست جز اظهار دوستي و محبت نسبت به خاندان پيامبر که آن هم به نفع خود مردم است. حتي در ادامه حديث نيز پيامبر اكرم براي اينكه كسي معناي ديگري از سخنان ايشان به خصوص كلمه مولي برداشت نكند (كه با كمال تعجب عده‌اي از افراد سودجو و يا جاهل در آينده و پس از دو قرن چنين كردند) كلمه مولي و منظور اصلي خود را چنين توضيح و تفسير می‌كنند: خدايا دوست داشته باش(وال) هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با هر كه با او دشمن است. و خدا شاهد است كه نويسنده اين سطور، علي را حتي از پدرش بيشتر دوست دارد. محبتي با شناخت و معرفت و از اعماق وجود نه محبتي زباني و ظاهري و نمايشي.
  + توصيه ايشان جهت تصدي امور وصايتي نبي اكرم.

همراه با معرفي حضرت علي به عنوان وصي (معناي وصي با خليفه بسيار متفاوت است) و عهده‌داري امور پس از رحلت پيامبر توسط ايشان.

در اينجا ذكر اين نكته لازم است كه پيامبر از اولين روز دعوت علني بني‌هاشم حضرت علي را به عنوان وصي خود معرفي كرد و هيچكس (‌افرادي مانند ابولهب و...) در آن لحظه ايشان را مورد تمسخر قرار نداد كه شما هنوز در مكه هم امنيت نداري چگونه براي پس از رحلت خودت و براي تمام قبايل شبه جزيره، جانشين (خليفه) معرفي می‌كني؟ بلكه ابوطالب را مسخره می‌كنند كه از اين به بعد بايد از بچه ات (حضرت علي) پيروي كني. پاسخ، ساده است منظور پيامبر در آن روز و موارد بعدي كه چنين اشاراتي داشته‌اند (مانند وصي و جانشين و... در خصوص حضرت علي) اين بوده است كه:

* + حضرت علي فرزند ابوطالب بوده و ابوطالب حامي جدي پيامبر و رييس قبيله بني‌هاشم.
  + پيامبر اكرم، فرزند پسر (كه زنده مانده باشد) نداشته‌اند.
  + مسلم بوده كه پس از ابوطالب، رياست قبيله بني‌هاشم به حضرت محمد مي‌رسيده است.
  + علي از كودكي در دامان پيامبر تربيت شده و پيامبر با آن روحيه قدرشناس خود مي‌خواسته علي را براي پس از خود به عنوان جانشين (يعني رييس قبيله بني‌هاشم) معرفي كنند. زيرا در مواردي كه ايشان به اين نكته اشاره كرده‌اند هيچ اميدي به پيروزي اسلام و ايمان آوردن تمام قبايل نبوده (كه كسي بخواهد براي همه آنها خليفه تعيين كند) و براي همين نيز افراد حاضر، منظور پيامبر را می‌فهميده‌اند يعني مي‌فهميده‌اند منظور پيامبر از معرفي جانشين، معرفي شخصي به عنوان رياست قبيله بني‌هاشم است، نه رييس تمام قبايل. البته شايد اين نكات براي ما كه در قرن بيستم و در جوامع صنعتي شهري زندگي می‌كنيم كمي عجيب يا حتي مضحك باشد. ولي براي كساني كه همه چيزشان، قبيله و تفاخرات قبيله‌اي بوده و همه گوش به فرمان رييس قبيله‌ بوده و رياست، نوعي افتخار محسوب می‌شده و عصبيتها و همبستگي‌هاي قبيله‌اي و هزاران نكته ديگر، آري براي اعراب 1400 سال پيش اين چيزها مسخره يا عجيب نبوده است. در ادامه ذكر اين نكته جالب توجه است كه طبق آية قرآن، پيامبر در آن روز بايد دعوت را از خويشاوندان نزديك خود شروع می‌كرده ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء : ٢١٤] و در جمعي كه پيامبر اكرم حضرت علي را به عنوان جانشين خود معرفي نمود به غير از بني‌هاشم كسي حضور نداشته و منظور پيامبر از جانشين سرپرستي و رياست بني‌هاشم بوده (يعني همان افراد حاضر) حاضران نيز همين برداشت را از سخنان ايشان می‌كنند و كسي ايراد نمي‌گيرد كه تمام قبايل عربستان فرمانده و رييس واحدي ندارند و اگر هم داشته باشند كسي شما را حتي در قبيله خودتان قبول ندارد كه شما تازه می‌خواهيد جانشين هم برايشان معرفي كنيد.[[260]](#footnote-260) مجدداً بايد متذكر شوم كه ما نبايد اوضاع و احوال را طبق شرايط بعدي يا شرايط زمان خودمان، تجزيه و تحليل كنيم بلكه فقط بايد شرايط همان زمان را در نظر بگيريم‌. بله پيامبر تمام قبايل را مسلمان كرد ولي 23 سال بعد... پس از پايان مهماني نيز ابولهب و سايرين ابوطالب را مسخره می‌كنند كه از اين پس بايد از فرزندت پيروي كني!.

1. در انتها: شما ابن سباء را شخصيتي موهوم و افسانه‌اي می‌دانيد[[261]](#footnote-261). چطور مي‌شود يك نفر را كه نامش در بيشتر كتب تاريخي (وحتي کتب شيعه) آمده و حتي فرقه‌اي به اين نام وجود داشته (‌سباييه‌) جعلي و موهوم و دروغ دانست ولي نمي‌توان در نحوه برداشت (‌آن هم برداشت فعلي) از يك واقعة تاريخي(يعني غدير) شك كرد و آن برداشت را تحريف شده دانست؟[[262]](#footnote-262).
2. اگر ملاک انتخاب رهبر را شوري ندانيم و بگوييم بايد لايقترين فرد انتخاب شود به تناقض بر می‌خوريم زيرا ملاک تشخيص فرد لايق، نسبي و بسته به نظر مردم است.
3. چنانچه موضوع آيه تبليغ، انتخاب حضرت علي به خلافت نبوده باشد آيا اينهمه هياهو و تفرقه افكني با استناد به اين آيه، بستن دروغ و افتراء به ذات مقدس خداوند نيست و آيا دروغ بستن به خداوند، گناه كبيره و غيرقابل بخشش نيست؟ به اين دليل كه:
   * + 1. در اين رابطه اجماعي بين عموم مسلمين وجود ندارد. و اكثريت مسلمين، نظري خلاف اين دارند.
       2. مي‌دانيم كه در عربستان شمالي انتخاب رييس يا حاكم بنا به نظر اكثريت و به صورت شوري بوده[[263]](#footnote-263) (حتي شخص پيامبر نيز بنا به نظر اكثريت مردم مدينه به رياست انتخاب می‌شوند) و می‌دانيم كه اسلام هر قانوني كه مربوط به دوران جاهلي بوده و پسنديده و مثبت بوده را تاييد می‌كرده (مانند لزوم غسل جنابت، حرام بوده 4 ماه، حج و...).
       3. در مفاد آيه نيز، تصريحي به نام شخص يا حتي اينكه موضوع ابلاغ چيست نشده است.
       4. قرآن در موارد شك برانگيز و شبهه ناك[[264]](#footnote-264) مي‌فرمايد: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36]. «آنچه را به آن علم و اطمينان نداري پيروي نكن همانا گوش و چشم و دلها همگي در پيشگاه خداوند مسئولند».
       5. در آيات قرآن آمده كه: اين قرآن به زبان فصيح عربي و به صورت روشن و واضح و بدون هيچ شك و شبهه‌اي فرو فرستاده شده و جدا كننده حق از باطل و فرقان و... است. آيا همه اين آيات، دال بر اين نيست كه سخنان خداوند، خالي از ايهام و دوپهلويي و شك برانگيزي است؟ و مردم براي فهم آن نياز به قيم و عقل ديگران ندارند. و آيا نعوذ بالله خداوند كه علام‌الغيوب است نمي‌دانسته كه اگر در اين آيه ذكري از خلافت نشود يا نامي از خليفه برده نشود ممكن است امت دچار تفرقه و گمراهي شده و به قول شما مسير انحراف را طي كند؟ اگر واقعاً به اين راحتي مي‌شده جلوي انحراف را گرفت چرا خداوند چنين نكرد؟ پس آيا منحرف واقعي خود ما نيستيم؟
       6. موارد اختلافي بايد با معيار قرآن حل و فصل شود.
       7. طبق احاديث معتبر، آيات قرآن بايد با آيات قرآن تفسير شود و هرگاه روايت و حديثي خلاف آيات قرآن باشد بايد آنرا به ديوار بزنيم. تفسير اين آيه در كجاست؟
       8. به طور كلي برادران شيعه با شنيدن اين موضوع، غضبناك می‌شوند و فكر می‌كنند مقام حضرت علي[[265]](#footnote-265) خدشه دار می‌شود ولي فراموش مي‌كنند از طرف ديگر اگر اين سخن، دروغ باشد به ساحت مقدس خداوند، دروغ بسته‌اند و گناه آن به مراتب سنگين‌تر است. آن هم دروغي كه چنين عواقب تفرقه افكني دارد. و مسلماً حتي حضرت علي نيز راضي به اين امر نيستند.
       9. در انتها يک سئوال ساده مطرح می‌شود: پيامبر اکرم چون وظيفه دريافت و ابلاغ وحي را داشتند بايد از جانب خداوند تعيين شوند ولي خليفه چه ارتباطي با خدا دارد که بايد از سوي خدا و نه مردم انتخاب شود؟ و اين اعلام جانشين از سوي خداوند تا کي بايد ادامه داشته باشد؟

علاوه بر سئوالات بيشمار و شک برانگيزي که در مورد عقيده شيعه مبني بر انتخاب جانشين توسط پيامبر و بر مبناي اشاره خداوند وجود دارد در ميان کتب تاريخي و روايات مورد تاييد شيعه و سني به مواردي بر می‌خوريم که ظن ما را عدم وجود چنين چيزي تقويت مي‌کند زيرا اگر ابوبكر و عمر غاصب خلافت بوده و فرمان خدا و رسولش را زير پا گذاشته باشند بايد تمامي اين موارد را يا دروغ بدانيم يا حمل بر تقيه کنيم. البته بعيد است اين موارد دروغ باشد چون هم علماي شيعه و هم سني و هم محققين غربي آنها را تاييد کرده‌اند در بسياري از موارد نيز با حيله تقيه نيز نمي‌توان سئوال کننده را دست به سر کرد زيرا هيچ قرينه‌اي مبني بر خطر جاني براي امامي که بنا به عقيده شيعه از زمان و مکان مرگ و شخص قاتل خود و... با خبر است، وجود نداشته است:

ساير قرائن و شواهد و نشانه‌ها

قرائن و شواهد را می‌توان با اصول جدلي و کلامي خدشه دار کرد ولي وقتي كه تعداد آنها انبوه و بيشمار شد حتي از علم جدل و کلام نيز کاري بر نمي‌آيد. نشانه يا قرينه به خودي خود نمي‌تواند دليل محسوب شود ولي مي‌تواند در كنار ساير دلايل، واقعيت را براي انسان روشن كند. قرينه و اماره به دلائل و مداركي گفته می‌شود كه به صورت غير مستقيم، گمان ما را در مورد مساله‌اي به يقين تبديل می‌كنند:

داستان‌ها و گفتگوها

ابوجعفر طبري از ابن عباس روايت می‌كند كه می‌گفته است: علي بن‌ابي طالب از حضور پيامبر در بيماري رحلت آن حضرت بيرون آمد. مردم به او گفتند: اي اباالحسن، پيامبر چگونه است؟ گفت: سپاس خدا را كه بهبود يافته است. عباس دست او را گرفت و گفت: گويا نمي‌بيني و معتقد نيستي كه تو پس از سه روز ديگر بنده چوبدستي (درمانده) خواهي بود. من مرگ را در چهره فرزندان عبدالمطلب مي‌شناسم، پيش رسول خدا برو از او بپرس حكومت براي چه كسي خواهد بود كه اگر براي ما مي‌باشد آن را بدانيم و اگر براي ديگران است در مورد ما به او سفارش فرمايد. علي گفت‌: می‌ترسم از او بپرسم و آن را از ما باز دارد كه در آن صورت هرگز مردم آن را به ما نخواهند داد[[266]](#footnote-266).

حسين بن زيد بن علي بن حسين‡ می‌گويد: از پدرم زيد شنيدم كه مي‌گفت: پيامبر قطعه كوچكي از گوشت يا خرما را نخست در دهان مي‌نهاد و ملايم مي‌كرد و سپس به دهان علي، كه كودكي خردسال و در دامنش بود، می‌نهاد و پدرم علي بن حسين نسبت به من همينگونه رفتار مي‌فرمود و چيزي از گوشت ران كه بسيار گرم بود برمي داشت و آنرا در هوا سرد مي‌كرد، يا بر آن می‌دميد تا سرد شود، سپس در دهان من می‌نهاد. آيا بر من از حرارت يك لقمه می‌ترسيد و از حرارت آتش دوزخ من نمي‌ترسيد. اگر آنچنان كه اين گروه می‌پندارند برادرم به وصيت پدرم امام بود، پدرم اين موضوع را به من می‌گفت و مرا از آتش دوزخ حفظ می‌فرمود. (جناب حسين بن زيد پس از كشته شدن پدر بزرگوارش و برادر گراميش يحيي، تحت كفالت حضرت صادق قرار گرفت و بسيار بهره‌مند شد و از شدت گريستن به ذوالدمعه ملقب شد. آن بزرگوار در هفتاد و شش سالگي درگذشت. به ص 159 المجدي چاپ استاد محترم دكتر احمد مهدوي دامغاني قم 1409 ق.)

مكالمات و روايات بيشمار زيادي در متون تاريخي ثبت شده كه برخي به نفع ابوبكر و عمر و برخي ديگر، شايد به ضرر آنهاست. ولي حتي يك مورد هم وجود ندارد[[267]](#footnote-267) كه در همان زمان، كسي گفته باشد كه حق علي توسط ابوبكر و عمر، غصب شده است!.

در تمامي كتب قديمي و معتبر تاريخي به تواتر آمده كه طرفداران خاندان نبي اكرم و ومخالفان بني اميه در خراسان و كوفه و... مردم را اينگونه براي سقوط خلفاي بني اميه و جانشيني يك نفر ديگر دعوت مي‌كرده‌اند: الرضا من آل محمد: رضايت به يك نفر از خاندان پيامبر. براستي چرا نمي‌گويند: الرضا من آل علي يا من آل فاطمه. اگر در قرن اول و دوم احاديث غدير و لوح جابر و... دال بر خلافت حضرت علي بود و مردم، همين برداشت را داشتند به خاندان علي دعوت می‌كردند نه اينكه به كل خاندان نبي اكرم تا اينكه بني عباس روي كار بيايند!.

معاويه در مكه می‌خواهد از امام حسين و عبدالله ابن زبير و عبدالله ابن عمر و عبدالرحمن ابن ابي بكر براي يزيد بيعت بگيرد. فرزند زبير به او می‌گويد: تو از ما يكي از سه پيشنهاد را بپذير: يا چون رسول اكرم رفتار كن كه هيچكس را براي خود به جانشيني تعيين نكرد و مردم خود با ابوبكر بيعت كردند يا چون ابوبكر رفتار كن كه مردي از قريش را به خلافت نامزد[[268]](#footnote-268) نمود و از فاميل خود كسي را در اين امر خطير شركت نداد و يا اين كه چون عمر باش كه خلافت را به شورايي 6 نفره واگذار نمود كه فرزندش در ميان آنها قرار نداشت[[269]](#footnote-269). امام حسين در حضور داشته‌اند و سخن او را رد نمي‌كنند. البته من اين مورد را براي نمونه آوردم و از اين نمونه‌ها در لابه لاي كتب تاريخي به حد وفور وجود دارد كه نشان می‌دهد پيامبر اكرم براي پس از خود جانشيني تعيين نكردند.

حضرت ابوبكر در هنگام مرگ، اظهار تاسف می‌كند كه ايكاش سه چيز را از پيامبر پرسيده بودم. از ايشان سئوال می‌كنند چه چيز؟ می‌گويد: ايكاش از پيامبر پرسيده بودم كه اين كار (خلافت) پس از او بر عهدة كيست؟ و آيا انصار را در اينكار حقي هست يا نه و سئوالي در خصوص ارث[[270]](#footnote-270).

يكصد هزار نفر در جنگ صفين و نبرد با معاويه حاضر بوده‌اند و موضوع نبرد نيز خلافت حضرت علي يا معاويه بوده است. عجيب است كه حتي يك نفر هم به خلافت منصوص حضرت علي و آيات قرآني مربوطه و يا احاديث پيامبر اكرم در اين زمينه كوچك‌ترين اشاره‌اي نمي‌كند! و صحابه بزرگي مانند ابن مسعود و... بي‌طرف می‌نشينند تا اينكه عمار ياسر به شهادت می‌رسد آنگاه آنها طبق اين حديث پيامبر: عمار را گروه ياغي مي‌كشند مي‌فهمند كه حق با حضرت علي است! و به سپاه علي ملحق می‌شوند. ولي عجيب است كه 300 آيه درباره حضرت علي و واقعه غدير و بيعت خود با علي و صدها حديث در رابطه با حضرت علي و... را فراموش كرده بودند! آيا طنزي مضحك‌تر از اين در تاريخ وجود دارد؟

چگونه است كه اصحاب پيامبر حديث كم اهميت شهادت عمار به دست گروه ياغي را پس از 27 سال به خاطر دارند ولي واقعه مهم غدير (اگر موضوع غدير خلافت بوده است) را فقط بعد از 70 روز فراموش كرده و هيچكس در سقيفه و يا پس از آن به آن اشاره‌اي نمي‌كند؟!.

شما روش و شيوه حكومتي حضرت علي را دقيقاً طبق سنت نبي اكرم می‌دانيد چرا ايشان در سه روز آخر عمر خود كه ضربت خورده بودند مانند پيامبر در غدير خم، جانشين خود يعني امام حسن را معرفي نكرده و از مردم كوفه براي اوبيعت نگرفتند؟ و به جاي اينكار در پاسخ مردم كوفه گفتند: خود دانيد می‌خواهيد با حسن بيعت كنيد می‌خواهيد بيعت نكنيد. براستي چرا امت را مانند گله بي چوپان رها كردند؟ آن هم در شرايطي كه به مراتب بدتر از آخرين روزهاي حيات پيامبر اكرم بود. (وجود خونخواهان حضرت عثمان و خوارج مخالف با همه و شيعيان غالي و تندرو و...).

در تمامي كتاب معتبر و قديمي می‌خوانيم كه هر گاه عده‌اي قصد بركناري يكي از خلفاي بني اميه يا بني عباس را داشته‌اند ابتدا در حضور جمع او را خلع می‌كرده‌اند چرا در هيچ كجاي تاريخ سخني از خلع حضرت علي و سپس تجمع در سقيفه به چشم نمي‌خورد؟

در اشارات و دلايل حضرت علي براي پذيرفتن خلافت، هيچ کجاي تاريخ، نكته‌اي مبني بر وجود نص و يا تاكيد پيامبر و... نمي‌بينيم بلكه فقط دلخوري ايشان از عدم حضور در سقيفه با عناين به قرابت به رسول الله بوده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت بالشورى ملکت أمورهم |  | فکيف بهذا والـمشيرون غيب |
| وإن کنت بالقربى حججت خصيمهم |  | فغيرك أولى بالنبي وأقرب |

[حضرت علي]

به هوش باشيد سوگند به آفريدگاري كه دانه را شكافت و به جنبنده‌ها جان بخشيد اگر: حضور انبوه مردم در صحنه نبود و اگر وجود اينهمه ياران حجت را تمام نمي‌كرد. و اگر نبود آن تعهدي كه خدا از دانشمندان گرفته است تا در برابر شكمبارگي ستمگر و گرسنگي مظلوم بي‌تفاوت نمانند، مهار شتر خلافت را بر كوهانش می‌افكندم و آخرين شتر اين كاروان را به كاسة اولين آن سيراب مي‌كردم[[271]](#footnote-271).

در سال 37 هجري در صفين شخصي از طايفه بني اسد از حضرت علي پرسيد چگونه شما را از آن مقام كه سزاوارتر از همه بوديد كنار زدند؟ آن حضرت فرمود‌:

«‌اي برادر بني اسدي تو مردي پريشان و مضطربي كه نا به جا پرسش مي‌كني ليكن تو را حق خويشاوندي است و حقي كه در پرسيدن داري و بي گمان طالب دانستني. پس بدان كه آن استبدادي كه نسبت به خلافت بر ما تحميل شد در حاليكه ما را نسب برتر و پيوند خويشاوندي با پيامبر استوارتر بود جز خودخواهي و انحصار طلبي چيز ديگري نبود كه گروهي بخيلانه به كرسي خلافت چسبيدند و گروهي سخاوتمندانه از آن دست كشيدند داور خداست و بازگشت همه ما به روز قيامت است (آنگاه شعر امراء القيس را خواندند: واگذار داستان تاراج آن غارتگران را و به ياد آور داستان شگفت‌انگيز دزديدن اسب سواري را) بيا و داستان پسر ابوسفيان را به ياد آور كه روزگار من را به خنده آورد از آن پس كه مرا گرياند...».

چنانچه واقعه يوم الانذار و آيه ولايت و حادثة غدير در ارتباط با خلافت حضرت علي مي‌بود وقتي پيامبر در سال آخر به جنگ تبوك رفتند و علي را در مدينه بالاي سر خانواده خودشان می‌گذارند منافقان نمي‌گفتند: پيامبر همراهي علي را خوش نداشت. زيرا اگر خدا و نبي‌اكرم، علي را خليفه اعلام كرده بوده‌اند، گفتن چنين شايعه‌اي بيشتر شبيه طنز بود تا شايعه! ضمن اينكه حضرت محمد حضرت علي را در اين آخرين روزها جانشين خود در مدينه می‌كرد نه اينكه سباع ابن غفاري را جانشين خودشان در مدينه كنند و خليفة آينده را! زير نظر او قرار دهند!!! براستي چرا علي به جاي اينكه براي گله‌گذاري از مدينه خارج شده و به‌سوي پيامبر بروند براي منافقان، اشاره به واقعه يوم النذار و آيه ولايت و... نكردند؟ و چگونه آنها نترسيدند كه علي که در آينده خليفه می‌شود و تلافي می‌كند؟ در جريان جنگ تبوك حضرت علي، سرپرست خانواده پيامبر بوده و نه بيشتر و همين نشان می‌دهد منظور پيامبر در مواقف ديگر (مانند يوم النذار و...) وصايت بر خانواده و جانشيني در بني‌هاشم بوده و نه خلافت و حكومت.

در نامه‌هاي متعددي كه بين حضرت علي و معاويه رد و بدل می‌شود حضرت علي در اثبات حقانيت و خلافت خود می‌فرمايند: همان مردم و همان انصار و مهاجريني كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند با من نيز بيعت كردند پس خلافت من بر حق است و هيچگاه به آيات ابلاغ و اكمال و ولايت و... اشاره‌اي نمي‌كنند و اين نشان می‌دهد شان نزول اين آيات چيز ديگري بوده و نه موضوع خلافت.

و چنان بود كه علي در زندگاني فاطمه؛ جمعي را اطراف خود داشت و چون فاطمه درگذشت كسان از دور وي پراكنده شدند. درگذشت فاطمه 6 ماه پس از پيامبر بود. يكي به زهري گفت: علي 6 ماه با ابوبكر بيعت نكرده بود؟ گفت: نه علي بيعت كرده بود و نه هيچ يك از بني‌هاشم بيعت كرده بودند (عجب خفقاني) و چون علي ديد كه مردم از دور وي پراكنده شدند با ابوبكر از در صلح درآمد و كس فرستاد كه پيش ما بيا و هيچكس با تو نيايد كه خوش نداشت عمر بيايد و خشونت وي را مي‌دانست. اما عمر گفت: تنها پيش آنها مرو. ابوبكر گفت: به خدا تنها پيش آنها می‌روم، چكارم می‌كنند؟ گويد: ابوبكر پيش علي رفت كه بني‌هاشميان به نزد وي فراهم بودند علي برخاست و چنانكه بايد ثناي خدا كرد و آنگاه گفت: بازماندن ما از بيعت تو از اينرو نيست كه فضل تو را انكار مي‌كنيم يا خيري را كه خدا سوي تو رانده به ديدة حسد می‌نگريم ولي ما را در اينكار حقي بود كه ما را نديده گرفتيد. آنگاه از قرابت خويش با پيامبر و حق بني‌هاشم سخن آورد و چندان بگفت كه ابوبكر گريست. و چون علي ساكت شد ابوبكر شهادت اسلام بر زبان آورد و چنانكه بايد حمد و ثناي خدا كرد آنگاه گفت: به خدا خويشاوندان پيمبر خدا را از رعايت خويشاوندان خودم بيشتر دوست دارم. درباره اين موال كه ميان من و شما اختلاف است نيت خير داشتم و شنيدم كه پيمبر خدا می‌گفت از ما ارث نمي‌برند هر چه به جا گذاريم صدقه است خاندان محمد فقط از اين مال می‌خورند و من در پناه خدا هر كاري را كه محمد پيامبر خدا كرده باشد همان می‌كنم. آنگاه علي گفت: وعدة ما و تو براي بيعت امشب باشد. و چون ابوبكر نماز ظهر بكرد روي به مردم كرد و سخناني در عذر خواهي از علي بر زبان آورد. پس از آن، علي برخاست و از حق و فضيلت و سابقه ابوبكر سخن آورد و پيش رفت و با او بيعت كرد (پس داستان اخذ بيعت اجباري و... دروغ است هيچگونه جانبداري و تعصب و يكطرفه نگري در اين روايت وجود ندارد) و مردم به علي گفتند: صواب كردي و نكوكردي. گويد: و چون علي به جمع پيوست، مردم به او نزديك شدند. تاريخ طبري ص 1336.

هنگامي كه امام علي، پس از ضربت خوردن شمشير مسموم «ابن ملجم» در بستر مرگ بود، مورد سئوال قرار گرفته، و از ايشان پرسيدند كه چه كسي بعد از ايشان بخلافت مي‌رسد؟ و ايشان در جواب گفتند: «شما را ترك مي‌كنم، همانگونه كه رسول خدا شما را ترك گفت» «أترككم كما ترككم رسول الله».

گروهي حضرت ابوبكر و عمر را سب و شتم می‌كردند وقتي كه خبر به حضرت علي رسيد آنها را تعقيب كرد ولي آنها به قرقيزستان فرار كردند.

هنگامي كه حضرت امام حسن خلافت را به حضرت معاويه واگذار نمود يكي از شرايطش اين بود كه به كتاب خدا و سنت رسول و سيره خلفاي راشدين عمل كند. [ملا باقر مجلسي، جلاء العيون، ج: 1، ص: 393، چاپ تهران 1398 ﻫ، الفصول الـمهمة في معرفة أحوال الأئمة ص: 163 منتهي الامال، عباس قمي، ص: 314].

در روايتي از حضرت علي نقل شده است كه فرمود: «اگر رسول خدا مرا به جانشيني خود بر می‌گزيد، من از جنگ دست بر نمي‌داشتم تا حق خود را بگيرم»، نيز می‌فرمايد: «به خدا سوگند اگر من تنها با دشمن روبرو شوم و جمعيت آنها به قدري باشد كه همه روي زمين را پر كنند، باكي نداشته و نمي‌هراسم» [نهج البلاغه، صبحي صالح، نامه: 62].

عقل و منطق

* + به خاطر تكرار و تواتر در ساير اصول و فروع دين مانند: نماز، حج، معاد، و حتي حب اهل بيت، هيچ اختلافي بين شيعه و سني نيست ولي در ساير مواردي كه تواتر وجود ندارد يا موارد ضد و نقيض در كنار ساير موارد به چشم می‌خورد ما شاهد اختلاف هستيم مواردي مانند: جواز متعه(صيغه زنان)- خمس و امامت (البته به معناي خلافت و چيزي بالاتر از نبوت) آيا همين امر نشانة دروغ بودن يا تحريف چنين مسائلي نيست؟
  + برخي محققين بر اين عقيده‌اند كه: علت شيوع بيش از حد احاديث (جعلي و صحيح) در كتاب تاريخي و روايي (شيعه و سني) اين بوده كه در موضوع خلافت ابوبكر و عمر و عثمان چندان بحث و مناقشه‌اي وجود نداشته ولي چون خلافت حضرت علي از ابتدا تا انتها(5 سال) با جنگ و عدم پذيرش اين خلافت توسط مارقين و ناكثين و قاسطين صورت گرفت. همين نكته باعث گرديد كه احاديث بسياري از سوي طرفداران حضرت علي (به راست يا دروغ) رايج شده و بر سر زبانها بيفتد و چون در آن سالها چيزي به نام شيعه و سني وجود نداشته اين احاديث وارد كتب اهل سنت نيز شده است.
  + چگونه می‌توان باور كرد كه پيامبر اكرم فقط 2 ماه مانده به رحلتشان، تمام رسالت 23 ساله خود را هم در نگاه اعراب تازه مسلمان و هم در نگاه تاريخ زير سئوال ببرند و با تعيين پسرعمو و دامادشان به عنوان جانشين (چون همه چيز در قدرت نهفته است) اين سئوال را در اذهان بيمار مطرح كنند كه هدف ايشان خدايي نبوده و...
  + طبق صريح آيات قرآن كريم و شواهد متعدد تاريخي يك قوم و جامعه وقتي دچار عذاب‌هايي مانند حكومت حاكمان غاصب و ظالم و ستمگر مي‌شوند كه خود آن جامعه مدت زمان مديد و طولاني دچار انحرافات و سستي‌هايي شده و نتيجة طبيعي چنين عواملي منجر به روي آمدن چنان حاكماني خواهد شد. سئوال اينجاست اصحاب پيامبر اكرم كه عمدتا در مدينه ساكن بوده و نقش عمده‌اي در تثبيت و روي كار امدن ابوبكر و عمر داشته‌اند در طول 10 سال اقامت پيامبر اكرم در مدينه مرتكب چه انحرافات و سستي‌ها و گناهاني شدند كه ناگهان به محض رحلت نبي اكرم دچار چنين بلاي آسماني شدند؟!‌ (البته به زعم خيالات شيعه!).
  + چرا شخص دوم و جانشين پيامبر در برخي موارد زير نظر و مامور شخصي ديگر بوده (مثلا در تبوك حضرت علي در مدينه و زير نظر و فرمان يکي از انصار بوده و در ابلاغ سوره برائت نيز مامور و زير نظر ابوبكر بوده‌اند؟!).
  + چنانچه حكومتي از دين و خدا به خودش تقدس و وجهه بدهد و در بوق و كرنا كند كه ديانت ما عين سياست ماست. آنگاه اگر بنا به هر دليلي وجهه اين حكومت خراب شود، خود به خود، وجهة دين و خدا نيز در نزد توده عظيمي از مردم از ميان می‌رود يا بي‌ارزش و بي‌روح و خوار می‌شود. علت عدم وجود نص و عدم تعيين جانشين توسط خداوند براي رسول گرامي اسلام نيز دقيقاً در همين نكتة ظريف، نهفته است. و آن هم در ارتباط با حكومت علي يا فرزندان او بلكه در حكومت اعقاب آنها در طي يك يا دو قرن بعد.
  + در هيچ كجاي تاريخ بشري هيچ زمامدار و حاكمي اين چنين بي‌مقدمه و ناگهاني در يك اجتماع بزرگ بيرون از شهر و پايتخت اصلي، جانشين خودش را معرفي نكرده است. (منظور غدير خم است)
  + چرا وقتي كفار قريش در ليلة المبيت به خانه پيامبر می‌ريزند و حضرت علي را در بستر پيامبر می‌بينند او را نمي‌كشند؟ (اگر به قول شما حضرت علي جانشين پيامبر بوده؟ مگر نمي‌گوييد در يوم الانذار پيامبر علي را به عنوان خليفه معرفي كرد؟).
  + احاديث فراواني از پيامبر اكرم وجود دارد كه از حد تواتر هم گذشته است در اين احاديث، پيامبر اكرم به مبادي و مسائل حكومتي و مشخصات و صفات حاكم و وظايف او و... اشاره فرموده‌اند وجود همين احاديث فراوان، نشان دهندة اين موضوع است كه پيامبر اكرم، شخص خاصي را براي پس از خود معرفي نكرده‌اند زيرا بنا بر عقيدة شيعه، امامت منصوص در علي و فرزندان او از جانب خداوند و بوسيله پيامبر به مردم ابلاغ شده است ولي در اين صورت، وجود چنين احاديث بيشماري بي‌معنا می‌شود زيرا در هيچ كجاي تاريخ، نوشته نشده كه مردم پس از شنيدن چنين احاديثي از پيامبر اكرم، اظهار تعجب از وجود تضاد و تقابل اين احاديث با احاديث مربوط به خلافت علي و امامت اثني عشريه كرده باشند!.
  + از مسلمان شدن انصار (مردم مدينه) تا رحلت نبي اكرم 10 سال فاصله بوده. شيعه معتقد است انصار ابتدا از قرنها جاهليت خارج شده و با جان و دل اسلام آوردند سپس با مال و جان از رسول خدا حمايت كردند و در راه او جنگيدند. و دقيقاً در سال دهم هجري ايمان آنها كمرنگ شد و ناگهان به محض فوت پيامبر اكرم همه آيات قرآن و سفارشات پيامبر در حق علي و بيعت با او را يك شبه زير پا گذاشتند و همه مرتد شدند! جالب است كه بدانيد تا كنون در هيچ كجاي تاريخ بشري چنين تغيير سريعي از بي نهايت بدي به بي نهايت خوبي و سپس به بي نهايت بدي مشاهده نشده است!!! حتي در جامعة دمدمي مزاج ايراني هنوز پس از 30 سال كه از انقلاب مي‌گذرد ثلث شيعيان، طرفدار روحانيون هستند. (اين نكته را از 7 ميليون نفري كه به ناطق نوري راي دادند فهميدم).
  + واژه‌هايي مانند: پيامبر، نبي، منذر، مذكر و رسول، همگي دال بر اين است كه وظيفه انبياء، ابلاغ پيام خداوند به مردم بوده است و نه حكومت و تعيين جانشين. در صورتيكه شيعه مهم‌ترين وظيفة نبي اكرم را تعيين جانشين می‌داند.
  + شيعه چون از همان ابتدا در اقليت و ضعف بوده است مجبور می‌شود براي اصلي‌ترين پايه عقيدتي خود مستمسكي بسيار قوي و پيوند خورده با آيات قرآن و سخنان نبي اكرم پيدا كند و آن چيزي نبود جز اعتقاد به خلافت منصوص و بلافصل حضرت علي. ولي افسوس كه اين روش، راه را كج‌تر و مسائل را درهم‌تر كرد.
  + قاعده‌اي عقلي و تجربي و كلي وجود دارد و آن اين است كه امور مهمي مانند اصول دين بايد براحتي قابل فهم و اثات باشد و مقدمه چيني و نتيجه گيري از آن بسيار ساده و سرراست باشد. نگاه كنيد كه قرآن براي اثبات مهم‌ترين اصل دين يعني توحيد چگونه استدلال می‌كند: ﴿أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [ابراهیم: 10]. «آيا در وجود خدا كه آفريننده زمين و آسمانهاست شك می‌كنيد». يا آنجا كه می‌فرمايد اگر در جهان دو خدا وجود داشت حتماً فساد رخ می‌داد. اكنون موضوع نص بر خلافت بلافصل حضرت علي را نگاه كنيد: حتي نيم آيه بصورت روشن و واضح بدون نياز به روايات تاريخي در قرآن وجود ندارد. عالم شيعه هزار و يك موضوع را كنار هم می‌چيند تا ثابت كند منظور پيامبر از كلمه مولي يعني خليفه و امام! و بعد تازه بايد طبق چند روايت واحد ثابت كند كه پس از آن آية اكمال و قبل از آن آيه ابلاغ نازل شده است. اگر سئوال كني چرا در سقيفه كسي به واقعه غدير اشاره نكرد می‌گردد و يك حديث جعلي واحد ديگر پيدا مي‌كند و... براستي آيا مهمترين اصل مذهب بنا به عقيدة شيعه اينگونه و با اين آسمان و ريسمان بافي‌ها بايد ثابت شود؟ و بعد اين نتيجه گيري طبيعي كه تمام ياران پيامبر را مرتد اعلام كنيم؟ و بعد ناچار شويم سران آنها يعني ابوبكر و عمر را هر روز و هر هفته طي زيارتنامه‌هايي جعلي، لعن و نفرين كنيم؟ و سپس مراسم عمر كشان راه بيندازيم و در نهايت، تمامي مسلمان‌هاي جهان را با خودمان دشمن كنيم؟
  + اگر پيامبر اكرم، خلافت را در خاندان خود بصورت منصوص و طبق حكمي از خداوند قرار می‌داد و آنگاه نسلها می‌گذشت و بالاخره يكي از آنها بد از آب در می‌آمد می‌دانيد چه اتفاقي می‌افتاد؟ مردم نسبت به كل دين و خدا بدبين مي‌شدند! و می‌گفتند خدا و پيامبر اين شخص را معرفي كرده پس همه اينها دروغ است! ضمن اينكه آن شخص معرفي شده از سوي خداوند دست به هر كاري می‌زد سنت و فرمان الهي محسوب می‌شد و به صورتي قانوني لازم الاجرا براي هميشه در می‌آمد و چون پس از نبي اكرم كسي با وحي در ارتباط نيست اگر ان فرد دچار اشتباه يا خطا می‌شد تكليف چه می‌شد؟[[272]](#footnote-272).
  + پيامبر اکرم، قبر صحابي خود را با چنان دقتي ساخت که موجب تعجب همه شد. قبر! يعني چيزي بي‌اهميت که زير خاک می‌رود! آنگاه در معرفي جانشين براي پس از خود از کلمه‌ا‌ي استفاده مي‌کنند که 27 معني مختلف دارد و نعوذبالله در اين زمينه بسيار مهم و حياتي اينقدر ابهام و سهل انگاري به خرج می‌دهند؟
  + شيعه معتقد است عيد غدير بالاترين اعياد است ولي جاي تعجب است كه از دو عيد قربان و فطر در قرآن به صراحت نام برده شده ولي از عيد غدير نه! شيعه همچنين امامت را بالاتر از نبوت می‌داند ولي حتي نيم آيه به طور روشن و واضح (يعني بدون نياز به تفسير و قصه تراشي) در اين زمينه در قرآن وجود ندارد.
  + صحابه پيامبر اكرم با جان و دل چيزهايي بسيار عجيب و غريب‌تر مانند: شكستن بتها، وحي، فرشته، وجود يك خداي ناپيداي واحد، بهشت و دوزخ، زنده شدن مردگان در قيامت و حتي حكومت و اطاعت از ايشان... را از پيامبر، قبول می‌كنند ولي در مورد يك امر عادي و مادي مانند خلافت علي از دستورات ايشان سرپيچي می‌كنند؟ ما مي‌دانيم كه خداوند هر آنچه غير تجربي و غير عقلي (از نظر بشر) بوده است را در قرآن آورده است پس ما اين امور را باور داريم ولي چون به ما عقل داده و در همان قرآن، مكرراً به تعقل و تفكر سفارش كرده هر چيزي كه توسط عقل ثابت نشود و در قرآن هم نباشد را نمي‌توانيم قبول كنيم و حجت قاطع ما در روز قيامت همين نكته است.
  + شيعه معتقد است 300 آية قرآن در حق علي نازل شده و احاديث فراواني نيز از قول پيامبر در حق علي وجود دارد ولي جاي تعجب است كه حضرت علي در نهج البلاغه حتي يك اشاره هم به اين آيات قران يا احاديث مورد نظر شيعه نداشته‌اند. همچنين در نامه‌هاي فراواني كه به معاويه و... می‌نويسد به اين روايات و آيات مهم كوچكترين اشاره‌اي نمي‌كند.
  + اگر خلافت با امامت يكي بود با بيعت منعقد نمي‌شد. حضرت علي با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت نمي‌كردند. حضرت علي پس از مرگ حضرت عثمان حق نداشت از آن شانه خالي كند. امام حسن حق صلح با معاويه را نداشت. مردم در خصوص آن حق شور نداشتند.
  + در قرآن كريم، يكصد آيه به وضوح و روشني تمام، در تعريف و تمجيد از اصحاب و ياران پيامبر اكرم وجود دارد. ولي حتي نيم آيه روشن و واضح درباره امامت اثني عشريه و يا خلافت حضرت علي وجود ندارد و ما مي‌دانيم كه در قرآن كريم فقط در مورد اصول اساسي دين مانند: توحيد ـ نبوت و معاد تكرار فراوان شده است و فروع دين كمتر از آن تكرار شده است (نماز ـ حج ـ زكوه) و موارد ديگري مانند روزه بسيار كمتر، ولي جاي تعجب است كه به مهمترين اصل دين يعني ولايت و خلافت و امامت به زعم شيعه حتي يك اشاره مستقيم هم نشده است. نكته ديگر اينكه تكرار آياتي كه در تعريف و تمجيد از ياران پيامبر نازل شده دال بر اهميت اين موضوع است.
  + امامت (يعني پيشوايي در امور ديني) موضوعي كاملاً جدا از خلافت مي‌باشد زيرا اگر مانند نبوت (با توجه به اينكه شيعه امامت را بالاتر از نبوت می‌داند!) طبق نص و فرمان خداوند بود هيچگاه با بيعت منعقد نمي‌شد (مثل نبوت) حضرت علي پس از مرگ حضرت عثمان حق شانه خالي كردن از آن را نداشت (مثل نبوت) امام حسن حق صلح و واگذاري آن به معاويه را نداشت. در خصوص آن (خلافت مبتني بر امامت) دست كم يك آية مستقيم و واضح و روشن با ذكر نام خليفه و مصداق امام، وجود داشت. مردم در خصوص ان حق شور و راي گيري نداشتند (مانند نبوت) منحصر به زمان محدودي نبود (مثلا حدود 2 قرن تا زمان امام حسن عسكري) و به خصوص امام حق مشورت و يا سكوت و همنشيني با غاصبان خلافت را نداشت.

احاديث و روايات

* + از پيامبر اكرم احاديث متعددي در لزوم اتحاد و داشتن رهبر و حاكم و همچنين عدم تبعيت از حاكم ظالم و احاديث متعدد ديگري وجود دارد كه همه آنها نشان دهنده اين است كه ايشان جانشيني براي پس از خود تعيين نفرموده بودند زيرا در اينصورت تمامي اين احاديث بي معني شده و لااقل اگر جانشيني معرفي كرده بودند بايد هنگام ايراد چنين سخناني مردم و اطرافيان ايشان (كه علم غيب نداشته و از آينده بي اطلاع بودند) اظهارتعجب می‌كردند (كه علي و خاندان شما كجا و ظلم و ستم كجا؟!) در صورتيكه چنين اظهار تعجبي حتي يك مورد هم در تاريخ ثبت نشده است.

ساير موارد

* + **شخصيت حضرت عمر و حضرت ابوبکر:**

کسي که روايات و داستانهاي تاريخي مربوط به حضرت عمر و حضرت ابوبکر قبل و بعد از خلافت آنها را به دقت مطالعه کند متوجه می‌شود شخصيت و نوع تفکر و طرز رفتار آنها به گونه‌اي نبوده که اگر آية قرآن و يا سخني از پيامبر در رابطه با خلافت حضرت علي وجود داشت آنها به خاطر هيچ، آنرا زير پا گذاشته و خودشان را جهنمي کرده باشند با اين مدرک قوي که آنها به اندازه يک سر سوزن در زمان خلافتشان کوچکترين سوء استفاده‌اي به نفع خود يا اقوامشان انجام ندادند. در اين زمينه می‌توان داستانهاي بيشماري بيان کرد مانند داستان تقاضاي حضرت عمر براي دفن شدن در کنار پيامبر اکرم را بيان کرد. ضمناً در قسمت مربوط به بررسي شخصيت و سوابق و عملکرد حضرت عمر و حضرت ابوبکر به اين نتيجه قطعي می‌رسيم که نوع تفکر و شخصيت آنها به گونه‌اي نبوده که به خاطر چيزي که در آن هيچگونه منفعتي هم نداشته‌اند دستور خدا را زير پا گذاشته باشند. دقيقاً به همين دليل اگر افرادي مانند عمرو عاص يا ابوسفيان و حتي سعد ابن عباده پس از پيامبر اکرم خليفه می‌شدند می‌توانستيم به نيت آنها مشکوک شويم ولي در مورد حضرت عمر و حضرت ابوبکر و به خصوص حضرت ابوبکر، نکته سوئي وجود ندارد نه در زمان قبل از خلافتش و نه در زمان بعد از خلافتش.

* + شيعه معتقد است كه پيامبر اكرم در صبح روز رحلت خود (دوشنبه) وارد مسجد شدند و ابوبكر را كنار زدند و خودشان به جاي او امامت جماعت را عهده دار شدند (روايات در زمينه پيشنمازي ابوبكر، مختلف و گوناگون است) و ما می‌دانيم كه ابوبكر در همان روز رحلت نبي‌اكرم به خلافت انتخاب شد. در ابتداي اين بحث، جريان دقيق و كامل واقعه سقيفه بني‌ساعده را مطالعه نموديد چرا هيچ كس از افراد مخالف حاضر در سقيفه به اتفاقي كه صبح همين روز (يا روز قبل) اتفاق افتاده اشاره‌اي نمي‌كند و نمي‌گويد پيامبر اكرم تو را (ابوبكر) حتي براي پيشنمازي كنار زد و قبول نداشت چطور تو می‌خواهي خليفه شوي؟ و به جاي اين سخن، همگي با او بيعت كردند؟ آيا اين نشان دهنده آن نيست كه او در ايام بيماري نبي اكرم واقعا امام جماعت بوده است؟ به هر حال باز اين سئوال مطرح است كه چرا در آن ايام بيماري، حضرت علي پيشنماز و امام جماعت نبودند؟ اگر به عقيده شما ايشان خليفه منصوب از جانب خدا بوده و 120 هزار نفر در غدير من جمله مردم مدينه با ايشان قبلاً بيعت كرده بودند لااقل براي آماده كردن زمينه لازم بود ايشان در ايام بيماري نبي اكرم و در آخرين روزهاي حيات پيامبر امام جماعت مسجد باشند پس چرا در هيچ كجاي تاريخ چنين اشاره‌اي وجود ندارد‌؟ ضمناً در برخي از منابع تاريخي حضرت عمر در جريان سقيفه به امام جماعت بودن ابوبكر در ايام بيماري پيامبر اكرم اشاره می‌كند. و همين موضوع را دال بر خلافت می‌گيرد.
  + شيعه (طبق برخي روايات) معتقد است پيامبر اكرم در غدير خم مدت حدود 3 ساعت سخنراني كردند زيرا موضوع بسيار مهم و حياتي بود. ولي تنها چيزي كه از مجموع اين سخنراني 3 ساعته وجود دارد يك جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» است و حتي يك جمله درباره شئون حكومتي و سياسي و اهميت خلافت و جانشيني پيامبر اكرم و لزوم پيروي و اطاعت از اين جانشين و... در اين خطبه طولاني به چشم نمي‌خورد!. (در حد تواتر و در منابع قديمي فريقين)
  + از غدير خم تا رحلت نبي اكرم چيزي حدود 70 روز فاصله است چرا به زعم شيعه در اين مدت و به خصوص در مدينه، پيامبر اكرم خطبه‌اي نخواندند و سفارش مجدد به پيروي از علي نكردند؟ مگر ابوبكر فرداي سقيفه مجددا با مردم مدينه بيعت نكرد پس چرا نه تنها با علي در فرصت مناسب در طول اين 70 روز تجديد بيعتي نشد بلكه حتي اشاره‌اي از سوي نبي اكرم به اين مساله نشد؟ حتي در آخرين روزي كه نبي اكرم آخرين خطبه خود را خوانده و سه درهم بدهي را داده و آن پيرمردي كه تقاضاي قصاص می‌كند و بعد روي بدن پيامبر می‌افتد و آنرا بوسيد و... چرا به جاي چنين كارهاي كم اهميتي به چنان مساله به قول شيعه مهم نپرداخته و حتي اشاره‌اي كوچك به خلافت علي و لزوم تبعيت از او نكردند؟
  + به عقيده شيعه در قرآن آيه‌اي وجود دارد مبني بر دوستي با خاندان پيامبر در عوض اجر رسالت نبي اکرم. آيه‌اي نيز در مورد دور بودن ناپاکي‌ها از خاندان پيامبر، وجود دارد. پس وقتي دوست داشتن خاندان پيامبر در قرآن به صراحت بيان شده بنابر طريق اولي چرا موضوع خلافت در خاندان پيامبر اكرم به صراحت، ذکر نشده است؟ که موضوعي بسيار مهمتر از دوست داشتن آنها يا دور بودن آنها از ناپاكيهاست! (يعني آيه تطهير).
  + بسياري از سخنان و اشعار و نامه‌هاي حضرت علي غير مستقيم مويد اين نكته است که پيامبر اکرم جانشيني براي خود تعيين نفرمودند. حضرت علي در يکي از نامه‌هاي خود خطاب به فرماندار استاني می‌گويد: إن هذه الإمارة أمانة ومن جعل فيها خيانة فعليه لعنة الله إلى يوم القيامة: همانا اين امارت امانت است و هر کس در آن خيانت کند لعنت خدا بر اوست تا روز قيامت. ولي ملاک شيعه جز اين است: هر کسي به جز خاندان پيامبر به امارت برسد خود به خود خيانتكار است و خيانت کرده است! ايشان در جايي ديگر مي‌فرمايند: حتي فکرش را نمي‌کردم سراغ غير من براي خلافت بروند در حاليکه اگر موضوع غدير خم خلافت بوده بايد مي‌فرمودند: من حتي فکر نمي‌کردم آنها بيعت شکني کنند. معدودي از انصار نيز در سقيفه مي‌گفتند: «لا نبايع إلا عليا» «ما جز با علي با کس ديگري بيعت نمي‌کنيم». در حاليکه بايد مي‌گفتند‌: ما بيعت خود را با علي نمي‌شکنيم. ابوسفيان نيز به علي می‌گويد: دستت را بده تا با تو بيعت کنم در حاليکه بايد می‌گفت: دستت را بده تا با تو تجديد بيعت کنم. و صدها تناقض از اين دست كه قرينه‌هايي قوي بر اين نكته است كه در غدير خم بيعتي صورت نگرفته است.
  + اگر به قول محقق شيعه پيامبر اکرم در آن گرماي سوزان غدير مردم را براي تعيين خليفه نگه داشت بسيار به جا بلکه لازم و واجب بود پيامبر اکرم، ضمن معرفي حضرت علي به عنوان خليفه و جانشين، تکليف نوع حکومت پس از حضرت علي را نيز براي مردم مشخص و تعيين مي‌فرمودند تا آنها به قول شما دچار اختلاف و درگيري نشوند. زيرا حضرت علي با وحي در ارتباط نبوده و چه بسا مردم، پس از رحلت پيامبر اكرم، سخن ايشان را درباره خلافت امام بعدي قبول نمي‌کرد. مثلا جا داشت پيامبر اکرم مي‌فرمودند که خلافت تا ابد به صورت موروثي در خاندان بني‌هاشم است. براستي تعيين ماهيت و شيوه حکمراني در اسلام، مهمتر بوده يا تعيين مصداق؟ و چرا پيامبر اکرم به جاي تبيين اصل موضوع فقط به معرفي اجمالي مصداق (آن هم با كلمه‌اي در 27 معني متفاوت) بسنده کردند؟
  + چرا پيامبر اکرم پس از معرفي حضرت علي نمي‌گويند اين اعلامي از طرف خدا بوده (تا مردم بهتر قبول کنند) و آية مورد نظر شما را نيز تلاوت کنند. البته صرف اشاره به يکي دو حديث آحاد از کتاب بحارالانوار نمي‌تواند چاره گشا باشد زيرا حديث غديرخم به قول شما توسط 110 نفر از صحابه نقل شده پس موضوع آيه که سخن و تاييد خداست و مهم‌تر از سخن پيامبر است آيا نبايد لااقل توسط 20 نفر از همين صحابه روايت شده باشد؟
  + در آيه ابلاغ آمده: خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد. ولي پيامبر که مي‌دانسته‌اند روزهاي آخر عمر‌شان است پس چرا بايد از چيزي بترسند (ضمن اينکه شما عقيده داريد پيامبر اکرم علم غيب داشته‌اند و تمام وقايع آينده را می‌دانسته‌اند و...).
  + چگونه است كه واقعه غدير و جملات پيامبر «من كنت مولاه...» توسط 110 نفر از اصحاب روايت شده ولي‌شان نزول آيه كه مهم‌تر بوده (زيرا كلام و تاييد خداست) فقط توسط ابوسعيد خدري روايت شده (و يك روايت از ابوهريره) كه نام ابو‌هارون عبدي نيز در بين بيشتر سلسله روات،قرار دارد. (اين شخص از نظر علماي علم رجال اعتباري ندارد) شان نزولهايي هم وجود دارد كه به ابن عباس ختم می‌شود كه جا دارد خواننده عزيز در صورت تمايل پيرامون سلسله روات آن تحقيقي شخصي انجام دهد.
  + همين نكته كه روايت خطبه غدير توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده و به صورت مكرر حضرت عمر و سايرين به آن اشاره كرده‌اند نشان دهنده اين است كه در غدير خم خلافتي صورت نگرفته است زيرا چرا بايد اين افراد به خيانت و بيعت شكني خود اشاره كنند؟ و چه كسي اجازه اين اشاره را به آنها داده است؟
  + براي بيعت حضرت علي با 120 هزار نفر، حد اقل بايد 5 شبانه روز آن افراد در آن گرماي شديد (به قول شما) متوقف می‌شدند چرا چنين موضوع مهمتري توسط 110 نفر از اصحاب روايت نشده است؟
  + يكي ديگر از ايرادات شيعه به خلفاء اول و دوم آن است كه مي‌گويند اگر پيامبر اكرم، جانشين تعيين نكرد پس چرا ابوبكر جانشين تعيين كرد و اگر ابوبكر چنين كرد چرا عمر كار را به شوري واگذاشت؟ البته من چون شيعه متعصبي نيستم در ادامه سئوال برادران شيعه ادامه می‌دهم و چرا علي براي خودش جانشين تعيين نكرد‌؟ آن هم با آن اوضاع آشفته زمان شهادت ايشان؟ و هنگاميكه در بستر شهادت بود در رابطه با خلافت امام حسن به كوفيان، فرمودند «نه به شما امر مي‌كنم و نه نهي، خود دانيد!». پاسخ شيعه دقيقا در همين ايرادي كه مي‌گيرد نهفته است. چنانچه روش جانشيني پيامبر اكرم توسط ايشان يا در قرآن بيان شده بود با اينهمه شيوه و روش متفاوت روبرو نبوديم و همين روش‌هاي متفاوت در انتخاب خليفه بهترين دليل بر اين مدعاست كه نبي اكرم اين موضوع را به سكوت برگزار كرده بودند. (كه البته در جاي خود به علت بسيار عميق و زيباي آن اشاره خواهيم كرد).
  + سياق قرآن که يک كتاب تبليغي است بر اين قرار گرفته که موضوعات در آن تکرار شوند (به خصوص موضوعات مهم) و توضيح و تفسير و تبيين شوند. توضيح يک معني واحد در قالب تمثيلات و کلمات مختلف. ضمن تعيين مجازات براي منکرين.
  + پيامبر اكرم در نامه‌اي كه به سران كشورهاي اطراف نوشته و آنها را به اسلام دعوت نمودند با اينكه سالهاي آخر عمر‌شان بود به اين موضوع مهم يعني اينكه جانشين ايشان چه كسي می‌باشد اشاره‌اي نكردند (زيرا شما امامت را امتداد نبوت می‌دانيد و مهمترين اصلي كه دين فقط با آن تكميل می‌شود و... پس چرا پيامبر در اين نامه‌ها به اين موضوع مهم به زعم شما اشاره‌اي نفرموده اند؟ ولي به نبوت خود و وجود خداي واحد اشاره داشته‌اند!).
  + چنانچه 1400 سال پيش، برخي از شيعيان رافضي و يا غالي در گوشه و کنار ايران و عراق، طرفداراني براي نظريه حكومت الهي خود پيدا نمي‌کردند حکومت شاهنشاهي در ايران به محض ورود اسلام براي هميشه ريشه کن شده بود و دموكراسي در همان بدو ورود اسلام در ايران جامه عمل به خود می‌پوشاند. ولي متاسفانه شيعه با تفکر حکومت موروثي و الهي که در سر داشت و جايگاه راي اکثريت و نقش مشورتي مردم در انتخاب حاکم را نديده گرفت باعث قوام و دوام 1400 ساله حکومت شاهان در ايران و تبديل آن پس از 14 قرن به ولايت مطلقه فقيه شد كه به مراتب بدتر از حكومت شاهنشاهي است زيرا به زعم خود پشتوانه خداوندي را نيز يدك می‌كشد و مسلم است كه كسي از ترس آتش جهنم اعتراض كه سهل است،‌ جرات هيچگونه انتقادي هم به خود نمي‌دهد.
  + 80 سند متواتر از حضرت علي وجود دارد كه در آن ايشان، براي خلفاي قبلي طلب آمرزش كرده‌اند. 80 سند متواتر نيز وجود دارد كه فرموده‌اند اگر كسي را نزد من آورديد كه مرا بر عمر و ابوبكر برتري داده من او را حد مفتري می‌زنم!!! آيا چنين سخناني در مورد غاصبين خلافت و كساني كه آيات قرآن را زير پا گذاشتند صحيح است.

علت مخالفت حضرت علي با واقعه سقيفه

مسلماً اين نكته، مهم‌ترين و اولين سئوالي است كه به ذهن شما خطور می‌كند. براستي براي من جاي تعجب است كه چگونه دست تقدير باعث شد 70 روز قبل در غدير خم چنان اتفاقي بيفتد و سپس حضرت علي به خاطر حضور در مراسم تدفين پيامبر، در سقيفه حاضر نشده و پس از آن، مخالفت و انتقاد ايشان از شيوه انتخابات (نه اصل انتخابات) تا همه اين موارد دست به دست هم بدهد و علماي شيعي در طي قرون بعدي بتوانند سناريوي خود را بر پايه اين جريانات، جفت و جور كنند! اين دو جرياني كه در واقع، هيچ ارتباطي با يكديگر نداشته و از زبان حضرت علي و اطرافيان ايشان و ساير اصحاب پيامبر در هيچ تاريخ معتبري از وجود رابطه بين اين دو موضوع، صحبت و حتي اشاره‌اي بعمل نيامده است. (يعني ارتباط بين واقعه غدير و سپس انتخاب ابوبكر و مخالفت حضرت علي با شيوه انتخابات نه اصل انتخابات يا فرد منتخب) اكنون در پاسخ اين سئوال، بهتر است به جاي تحليل از روي تعصبات فرقه‌اي و شرايط فعلي از زبان حضرت علي علت اين مخالفت و انتقاد را جويا شويم:

حضرت علي در تمامي اشعار و سخنان و خطبه‌ها و اشارات و نامه‌ها در خصوص موضوع خلافت مي‌فرمايند: چون ما به پيامبر اکرم، نزديک‌تر بوديم سزاوار نبود بدون مشورت با ما دست به انتخاب خليفه بزنند و ما را ناديده بگيرند. و اين موضوع بدون حتي يك استثناء همين گونه از جانب ايشان، نقل شده است!.

نكته مهم ديگر اين كه حضرت علي، منتقد يا حداكثر مخالف اين طرز راي گيري و انتخاب حاكم و خليفه بدون مشورت با بني‌هاشم و نزديكان پيامبر بودند ولي پس از پاره‌اي گفتگوها و اطمينان از اينكه راه پيامبر به دست حضرت ابوبكر و حضرت عمر ادامه خواهد يافت با كمال ميل و اراده با حضرت ابوبكر و پس از آن با حضرت عمر دست بيعت می‌دهند. و پس از آن مرتب، طرف مشورت قرار گرفته و در كنار آنها بوده‌اند. گو اينكه هيچگونه سخن يا مخالفتي از ايشان با خلافت حضرت عمر در ايام خلافت حضرت عمر، در تاريخ ثبت نشده است.

نتيجه‌گيري و جمع‌بندي

با بررسي دلايل دو طرف (سني و شيعه) به نتايج زير می‌رسيم:

* + دست شيعه از يک سو پر است و از يکسو خالي! در داشتن مدارك معتبر، جهت نشان دادن فضايل حضرت علي‌ بسيار پر است ولي او نمي‌تواند از اين دلايل به نتيجه‌اي كه در ذهن خودش دارد برسد يعني: وجود نص (فرمان الهي) بر خلافت حضرت علي. به عبارتي ديگر از مفاد هيچ يک از احاديث شيعه، خلافت حضرت علي استنباط نمي‌شود و حتي يکي دو مورد معدودي نيز که در آن کلمه خليفه وجود دارد پيامبر اکرم به آيه‌اي از قرآن کريم (حتي در غدير خم) و اينکه اين موضوع، فرمان خداوند است اشاره‌اي نداشته و يا فرموده‌اند خليفة في أهلي (يعني جانشين من در خاندانم) و حد اکثر مي‌توان اينگونه برداشت کرد که خلافت حضرت علي، نظر شخصي و ميل باطني نبي اكرم بوده و فرماني الهي در کار نبوده است.(گر چه به احتمال فراوان وجود کلمه خليفه يا جعلي است يا راويان اين روايات ضعيفند و يا مقصود پيامبر از کلمه خليفه، جانشيني در قبيله بني‌هاشم بوده مانند ابوطالب که رياست بني‌هاشم را عهده دار بود و...) يا اينكه اين جانشيني مانند هنگام جنگ تبوك، جانشيني حضرت علي بر خانواده پيامبر اكرم بوده است.

به هر حال، حلقه واسطي كه مدارك محكم شيعه را به يك نتيجه قاطع (خلافت بلافصل پس از پيامبر) برساند وجود ندارد. زيرا چنانچه در مطالب بالا ديديم: تمامي سخنان و وقايع تاريخي مورد اتفاق بين شيعه و سني بر زيان اعتقادات شيعه است. بر خلاف سني‌ها كه می‌توانند به خوبي مشروعيت انتخاب خلفاء را برحسب شرايط و وقايع تاريخي اثبات كنند. به بياني ديگر مدارك شيعه در زمينه‌هاي ايده‌آليستي قوي است و استدلال برادران سني در زمينه‌هاي رئاليستي.

* + در صحت واقعه غدير هيچگونه شكي وجود ندارد ولي در اينكه منظور پيامبر از معرفي حضرت علي نصب و جانشيني ايشان به خلافت باشد هيچ‌گونه سرنخ قاطع و حتي غيرمستقيمي به چشم نمي‌خورد. به خصوص اينکه شيعه می‌گويد هر کجا آيات قرآن نياز به تفسير و توضيح داشته باشد بايد تفسير آنرا از نبي اکرم سئوال کنيم ولي تعجب اينجاست که پيامبر اکرم در توضيح آيه ابلاغ، از کلمه مولي با 27 معني متفاوت استفاده مي‌کنند و موضوع همچنان لاينحل و محتاج به تفسير باقي می‌ماند! پس مسلماً موضوع خلافت در کار نبوده و آيه قرآني نيز در اين زمينه نازل نشده است[[273]](#footnote-273). زيرا بنا به قول شيعه موضوع بسيار مهم بوده است. (حتي شيعه امامت را بالاتر از نبوت می‌داند و اينها همه تناقض در تناقض است).
  + اگر كسي ذره‌اي انصاف داشته باشد شك نمي‌كند كه با توجه به اوضاع درهم و خطرناك سقيفه و خطر حمله راهزنان به مدينه و سرپيچي و ارتداد قبايل و... انتخاب حضرت ابوبكر به قول حضرت عمر، امري عجولانه (فلته) و حادثه محيط بوده است و نه از روي نقشه قبلي يا به نيت كنار گذاشتن حضرت علي از صحنه حكومت. زيرا حتي يك روايت يا حديث مبني بر تاييد ادعاي شيعه (غصب خلافت) وجود ندارد و با كمال تاسف بايد گفت: علماء و نويسندگان و وعاظ و مداحان، دانسته يا ندانسته با برخي رفتارهاي كودكانه خود، مذهب شيعه را تبديل به فرقه كرده‌اند.
  + وجود يا عدم وجود نص بر خلافت حضرت علي، ذره‌اي بر فضايل والاي انساني اين شخصيت والا، كم يا اضافه نمي‌كند. آري: اين خلافت است كه از وجود او زينت گرفت.
  + اعتراض حضرت علي در اين زمينه بر شيوة انتخابات در سقيفه بوده و نه بر اصل انتخابات. آن هم به خاطر عدم حضور ايشان در سقيفه. (گر چه به احتمال فراوان حتي در صورت حضور ايشان در سقيفه باز هم ابوبكر خليفه می‌شد) در انتها سخنانم را با يک دليل بسيار محکم و قوي از زبان حضرت علي به پايان مي‌رسانم:

طبق متون مورد تاييد شيعه و سني وقتي حضرت علي پس از واقعة سقيفه بني‌ساعده كه منجر به انتخاب حضرت ابوبكر شد سئوال می‌كنند كه قريش و مهاجرين با چه دليلي بر انصار پيروز شدند؟ مردم، پاسخ می‌دهند با حديث «الائمه من القريش». «امامان از قريشند» حضرت پاسخ مي‌دهند: «چرا مهاجرين نتوانستند جواب قانع كننده به انصار بدهند و بگويند: مگر انصار فراموش كردند كه پيغمبر به دفعات زياد مهاجرين را خطاب كرده و مي‌فرمود: انصار را عزيز بداريد و از بدان آنها درگذريد. اين فرمايش پيامبر دليل اين است كه انصار را به مهاجرين سپرده است. و اگر آنها شايسته خلافت بودند مورد وصيت قرار نمي‌گرفتند بلكه پيامبر مهاجرين را به آنها توصيه می‌فرمود»[[274]](#footnote-274).

طبق استدلال حضرت علي آيا متوجه نمي‌شويم كه فردي از خاندان پيامبر در زمان حيات آن حضرت و از جانب ايشان، به عنوان خليفه و جانشين معرفي نشده بوده، براي اينكه در روايات و احاديث بيشماري مي‌خوانيم كه پيامبر اكرم، مرتب و به دفعات مختلف، سفارش خاندان خود را به عموم مردم مي‌كرده است، و هيچكس هم از ايشان سئوال نمي‌كند اگر جانشين شما از خاندان شماست (‌آن هم بنا به تاكيد خداوند و آن هم فرد شجاع و قدرتمندي چون علي) ديگر نيازي به اين‌همه نگراني و سفارش نيست‌‌[[275]](#footnote-275). يعني دقيقا با همين استدلال علي ادعاي شيعيان در خصوص خلافت منصوص حضرت علي رد می‌شود. نمونه ديگر:

مسلم بن حجاج روايتي در صحيح خود از پيامبر گرامي آورده كه فرموده‌اند:‌اي مردم من بشري هستم كه نزديك است فرستاده خدا به سراغم بيايد و من به او پاسخ دهم من در ميان شما دو يادگار گرانبها به جاي مي‌گذارم يكي از آنها كتاب خداست كه نور و هدايت را در بر دارد به كتاب خدا تمسك نماييد. آنگاه پيامبر مردم را به قرآن ترغيب نمود و چنين افزود: و اهل بيت من شما را به اهل بيتم سفارش می‌كنم. شما را به اهل بيتم سفارش می‌كنم. شما را به اهل بيتم سفارش مي‌كنم‌[[276]](#footnote-276). به احتمال فراوان اين سخنان پس از واقعه غدير بيان شده است[[277]](#footnote-277) چرا (طبق استدلال حضرت علي) يك نفر از ميان جمع از پيامبر اكرم سئوال نمي‌كند: حضرت علي خليفه و حاكم و جانشين پس از شماست و نيازي به اينهمه سفارش نيست!!! مردم كه مانند پيامبر علم غيب نداشته‌اند كه بگوييد پيامبر می‌دانسته پس از او نسبت به خاندانش بي‌احترامي می‌شود تا در اين مورد سئوالي نكنند.

توضيحي كوتاه پيرامون كلمه مولي

* + اگر عنوان مولي از سوي خدا و رسولش، معناي خليفه و امير را می‌داده، و عنواني بوده الهي، چرا در ايام حكومت حضرت علي به ايشان نمي‌گفته‌اند: مولي المومنين؟!!!.
  + علامه اميني با تمام تلاشش نتوانسته مولي از صيغه مفعل را اولي در صيغه افعل تعريف و ثابت كند. البته نكته قابل بحث در توجيه ايشان آن است كه گفته‌اند بيشتر لغويون عرب، معني مولي را اولي‌بالتصرف دانسته‌اند ولي سئوال ما اينجاست 1- اولي بالتصرف در چه؟ 2- اين در صورتي است كه كلمة مولي، به تنهايي آورده شود ولي وقتي در داخل جمله قرار می‌گيرد يكي از معاني 27گانه خود را پيدا می‌كند وگرنه داشتن 27 معني براي اين كلمه چه فايده‌اي دارد؟ براي پي بردن معناي مولي بايد شرايط را ببينيم كه سپاه يمن با حضرت علي درگيري پيدا می‌كند و پيامبر براي رفع كدورت می‌فرمايد هر كه را من يار و دوست اويم علي را نيز بايد دوست و ياور خود بداند. در ادامه نيز می‌فرمايند خدايا دوست بدار هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او. پس صحبت از دوستي و دشمني است نه رياست و حكومت! دستي هم كه داده شده (بايعوا) مصافحه و دست دوستي و آشتي كنان بوده و نه بيعت خلافت. براي فهم بهتر فارسي زبانان، مثالي ميزنم: شما اگر بگوييد شير يعني چه؟ شايد بيشتر مردم يا لغويون ايراني بگويند يعني شير خوراكي ولي اگر گفتي شير بيشه می‌گويند منظور تو شير درنده است. ولي اگر گفتي: شير بيشة پيكار، آنگاه همه مي‌فهمند منظور تو يك نفر انسان شجاع است. شايد مولي به تنهايي معنايي اولي بالتصرف را داشته باشد(كه در اين نكته هم حرف و حديث زياد است) ولي با توجه به شرايط آن زمان و كلمات بعدي نبي اكرم متوجه می‌شويم كه منظور نبي اكرم از مولي معناي دوست و يار و ياور بوده است زيرا بنا به اعتراف تمامي عرب زبانان، پيامبر اكرم، فصيح‌ترين، فرد عرب بوده و در زبان عربي هيچ پادشاه و خليفه و حاكمي قبل يا بعد از پيامبر اسلام، براي معرفي جانشين خود از كلمة مولي استفاده نكرده است. بلكه كلمات زيادي مانند: اولي الامر -ولي امر- خليفه –والي- امير و... در ادبيات عرب براي بيان اين منظور به قول شيعه بسيار مهم وجود دارد. (به نظر من، نزديك‌ترين معناي مولي در فارسي كلمه سرور و آقا می‌شود).
  + عجيب است كه در قرآن كريم نيز، اين كلمه چندين بار به كار رفته كه هميشه به معناي يار و ياور و دوست و همنشين بوده و هيچ كجا به معناي خليفه و جانشين نيامده است!.
  + احاديث فراواني در متون شيعه و بعضا سني وجود دارد دال بر ولايت خاندان نبي اكرم. بايد دقت كنيد كه ولايت به فتح واو يعني دوست داشتن و به كسر واو يعني خلافت و حكومت و سرپرستي. هيچيك از مسلمين اعم از سني و شيعه مخالف دوست داشتن و حب خاندان نبي‌اكرم نيستند و اين بدعت و اشتباه بزرگي است كه ولايت را با كسر واو و به معناي خلفات بگيريم پس، اگر هم برخي از اين احاديث صحت داشته باشند ولايت در آنها به معناي حب است و لا غير.

توضيحي مختصر، پيرامون كلمه بيعت

بيعت در فرهنگ اعراب بر چند نوع بوده است: بيعت حرب و بيعت زنان و بيعت خريد و فروش و بيعت امان و بيعت خلافت و... در برخي كتب اهل سنت آمده كه مردم پس از سخنان نبي اكرم با علي بيعت كردند ولي هيچكدام نگفته‌اند بيعت خلافت. ريشه مشكل به همان نگاه هميشگي شيعه بر می‌گردد كه به وقايع به صورت منفك و گزينشي نگاه می‌كند ما اگر كمي به عقب بر گرديم خواهيم ديد چند روز قبل، حضرت علي با سپاه يمن و خالد ابن وليد و... بر سر غنايم درگيري لفظي و حتي فيزيكي داشته‌اند. اين عده با ايشان قهر می‌كنند و دشمن می‌شوند و در مجمع حج، بازار شايعه داغ می‌شود. به مرور تا غدير خم اين شايعات و دشمني‌ها به اوج خود مي‌رسد و پيامبر پس از اقامه نماز ظهر و سخنراني و تكرار موضوعاتي كه در عرفه و چند روز قبل گفته بودند براي پايان دادن به اين شايعات و دشمني‌ها می‌فرمايند: هركس مرا دوست دارد بايد علي را هم دوست داشته باشد خدايا دوست داشته باش هر كه او را دوست دارد و دشمن باش هر كه او را دشمن دارد. و پس از آن، مردمي كه با علي قهر كرده بودند يا دلخوري بين آنها با علي بوده با او مصافحه می‌كنند و دست مي‌دهند (بيعت) و آشتي می‌كنند.

توضيحي مختصر پيرامون آيات ابلاغ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: 67]. ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

1. مانند ساير آيات مورد استناد شيعه، اين نيمه آيات (زيرا اينها قسمتي از يك آيه هستند) را نيز نبايد در كل آيه و همچنين با آيات قبل و بعد تفسير كرد. در صورتيكه آيات قبلي دارد احكام فقهي اسلام و برتري آنها را بر قواعد مسيحي و يهودي بيان می‌كند.
2. آيات قرآن بنا بر اجماع علماي سني و شيعه موقوفي هستند يعني نه تنها در آنها تحريفي صورت نگرفته بلكه حتي مكان و جاي هر آيه را پيامبر اكرم تعيين نموده‌اند. (البته براي به خاطر سپردن ولي كتابت و جمع آوري كلي و همه جانبه در زمان خلفاء انجام گرفته است) پس چرا ايشان ابتدا آيه اكمال را در اول سوره مائده قرار داده و آنگاه در اواسط سوره آن هم در ميانه يك آيه آية ابلاغ را تعيين كرده‌اند؟
3. آن دسته از روايات متواتري كه شان نزول آيه ابلاغ را در غدير خم می‌داند به دو نفر(ابوسعيد خدري و ابن عباس) ختم می‌شود پس خبر، واحد است و حجيت ندارد.
4. چرا ابوسعيد خدري پس از شورش عليه حضرت عثمان، تا مدتي با حضرت علي بيعت نمي‌كند؟ (تاريخ طبري)
5. در ميان اكثر سلسله روات اين حديث، نام ابوهارون عبدي (عماره ابن جوين، با مذهب تشيع) وجود دارد. كه علماي علم رجال سني و برخي از علماي علم رجال شيعه او را تضعيف كرده‌اند. (ذهبي در الميزان و امام احمد و سليمان او را ضعيف و دروغگو و شيعه متروك دانسته‌اند) به هر حال وجود نام او بين سلسله روات اين احاديث اندكي جاي تامل دارد. جالب است بدانيم برخي ديگر از احاديث مورد دستاويز شيعه نيز از طريق همين شخص، نقل شده است.
6. احاديث ديگري وجود دارد كه به حضرت علي و حضرت عمر ابن خطاب و معاويه می‌رسد كه گفته‌اند آيه اكمال در عرفه و چند روز قبل از واقعه غدير نازل شده است. (البته شيعه براي فرار از اين تناقض می‌گويد اين آيه دو بار نازل شده! يك بار در عرفه و يكبار در غدير خم! قضاوت با شعور خوانندگان).
7. با اينهمه تهديد اگر آيه مربوط به غدير است چرا پيامبر در ابلاغ ما انزل من ربك (نعوذ بالله) دچار ترس و سستي و تقيه شده و موضوع به اين مهمي را هم تاخير انداخته و هم با كلمه‌اي (مولي) بيان كرده‌اند كه داراي 27 معني متفاوت است كه هيچكدام معني خليفه و امير و جانشين را نمي‌دهد؟
8. حديث واحدي از ابن عباس وجود دارد كه می‌گويد اين آيه هنگام اعلام خداوند به دعوت علني اسلام (پس از سه سال دعوت مخفي) نازل شده هر چند اين روايت واحد است ولي كاملا با مفاد آيه همخواني دارد زيرا:

خدا در اين آيه می‌فرمايد: ما تو را از شر مردم حفظ می‌كنيم در صورتيكه در غدير خم پيامبر اكرم دهها هزار نفر طرفدار از جان گذشته داشته چرا بايد از كسي بترسند. ولي در ابتداي دعوت در مكه آشكار كردن دعوت و رد خدايان و باطل دانشتسن عقايد آباء و اجدادي انها واقعاً جاي ترس هم داشته. تمامي آزارها و شكنجه‌ها نيز با اين دعوت علني شروع می‌شود.

در انتهاي آيه خدا می‌فرمايد: همانا خدا گروه كافران را هدايت نمي‌كند. نه تنها در غدير خم بلكه در آن لحظه در هيچ كجاي عربستان كافري وجود نداشته است. در صورتيكه در ابتداي دعوت همه اعراب كافر بوده‌اند. اگر هم می‌گوييد عدم پذيرش ولايت علي كفر است اين مصادره به مطلوب است زيرا هنوز شما نتوانسته‌ايد اصل قضيه را ثابت كنيد تا بخواهيد از آن نتيجه‌گيري كنيد.

خدا می‌گويد: اي پيامبر برسان آنچه بر تو نازل شده. يعني تمام آنچه در اين سه سال به تو گفتيم را به مردم، ابلاغ كن. شما بايد به ما بگوييد آنچه مورد نظر شماست در كجاي قرآن وجود دارد كه پيامبر بايد آن را ابلاغ كند ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ «برسان آنچه از خدا بر تو نازل شده است».

البته روايات متواتر ديگري وجود دارد كه می‌گويد اين آيه در جريان يكي از جنگ‌ها نازل شده ولي چندان با شرايط موضوع وفق نمي‌كند. هرچند اكثر براردان اهل سنت اين روايات را در خصوص‌شان نزول اين آيه قبول دارند ولي از نقطه نظر تاريخي اين آيه به نظر من با آن خبر واحد ابن عباس بيشتر جور در می‌آيد. والله اعلم. نكته بسيار مهمي كه من دوست دارم بدانم روحانيون چه توجيهي براي آن می‌تراشند اين است كه اگر اين آيه در غدير خم و در جمع 70 يا 120 هزار نفر از مسلمانان نازل شده است چرا در انتهاي آيه آمده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 67] «خداوند گروه كافران را هدايت نمي‌كند؟». مگر در آن لحظه و در آن جمع و حتي در كل عربسستان، ديگر كافري وجود داشته است؟

سخني مختصر پيرامون آيه انذار و آيه ولايت

آيه انذار

﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214].

در سال سوم بعثت خداوند به پيامبر دستور علني كردن رسالت را می‌دهد با اين خطاب: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. و خويشاوندان نزديكت را انذار كن. شيعه طبق يك خبر واحد معتقد است پيامبر در اين روز خليفه و جانشين خود را (يعني حضرت علي 13 ساله) را نيز معرفي نمود ولي:

خدا به پيامبر فرموده: ابلاغ رسالت كن و نه اعلام خلافت. نام حادثه نيز يوم الانذار است و نه يوم تعيين خليفه!.

چگونه در همين اولين روز، هنوز پدري ثابت نشده پيامبر ناگهان بخواهند حكومت بر اعراب را در خاندان بني‌هاشم موروثي كنند و همه هم قبول كنند؟

در تاريخ طبري در كنار همين خبر، خبر ديگري نيز از حضرت علي وجود دارد كه فرموده‌اند پيامبر در اين روز مرا به عنوان وصي (كسي كه ارث می‌برد و وصايت می‌شود) معرفي كرد و اشاره‌اي به خلافت بر كل قبايل عرب نمي‌كنند. به احتمال فراوان اگر هم كلمة خليفه در سخن پيامبر بوده منظور خليفه في اهلي (يعني جانشين در خاندانم بوده است مانند جنگ تبوك و سرپرستي خاندان پيامبر توسط حضرت علي در مدينه).

چرا در ليله المبيت كه 40 نفر از كفار، شمشير كشيده به خانه پيامبر مي‌ريزند و جانشين جوان ايشان (يعني حضرت علي) را می‌بينند ايشان را به قتل نمي‌رسانند؟ اگر می‌دانسته‌اند علي در سال سوم بعثت، جانشين پيامبر است؟

بزرگ‌ترين شائبه و اتهامي كه از سوي سران كفر، مانند ابولهب و ابوجهل بر نبي اكرم وارد می‌شد (پس از علني كردن ابلاغ) اين بوده كه او مي‌خواهد رياست مكه و قريش را به دست بگيرد آيا امكان دارد پيامبر با چنين سخني مهر تاييد بر تفكرات آنها زده باشند؟

آيه ولايت

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55]. سرپرست و رهبر شما تنها خداست و پيامبر او و آنها كه ايمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و زكوت می‌دهند در حاليكه راكعند. شيعه معقتد است حضرت علي در حال ركوع در نماز انگشتري كه ارزش ان خراج يكسال يمن بوده است را به گدايي می‌دهد و اين آيه نازل می‌شود كه يعني علي خليفه است ولي:

حتي در صورت قبول اين شان نزول، خلافت بلافصل علي از آيه استنباط نمي‌شود. زيرا در آيات قبلي آمده كه با يهود و نصاري و منافقين دوستي نكنيد و در اينجا فرموده دوست و ياور شما فقط خداوند و رسولش و مومنان هستند. حتي در آيات بعدي نيز سخن از همين موضوع است.

گداپروري در سيره بزرگان نبوده آن هم اعطاي اين مبلغ كلان! براحتي می‌شده انگشتري به اين قيمت را فروخت و بين فقرا تقسيم كرد.

چگونه در يك زمان واحد دو نفر ولي (پيامبر و علي) بر امت اسلامي تعيين شده است.

تاخير در پرداخت زكوه واجب گناه است و بعيد است حضرت علي در اينكار تاخير كرده باشند اگر هم زكوه مستحب بوده كه نيازي نبوده اركان نماز را به خاطر آن به هم ريخت.

شما می‌گوييد در حال نماز تير از پاي حضرت علي بيرون كشيدند و ايشان متوجه نشدند چگونه در حال نماز، متوجه درخواست گدا شدند؟

آيا در آن واحد امكان دارد دو ولي و حاكم بر مسلمين حكومت كنند؟ (نبي اكرم و حضرت علي؟)

كلمه الذين يعني كساني كه و جمع است. چگونه فقط در خصوص حضرت علي نازل شده (شما عنكم در آيه تطهير را مذكر می‌دانيد يعني منظور زنان پيامبر نيستند ولي در اينجا می‌گوييد الذين استثناء است و براي تكريم فرد. خوب عنكم هم در آنجا استثناء است!)

در بسيار از آيات قرآن كريم، صلوه همراه زكوه و حتي كلمه راكعون و ركوع آمده است كه منظور خشوع و خضوع بوده نه اين كه كسي بايد در حال ركوع زكوه بدهد!.

به همين دليل حتي يك روايت هم در تاريخ وجود ندارد كه نبي اكرم در حال ركوع زكوه داده باشند براستي چرا ايشان به اين آيه عمل نكرده و در حال نماز زكوه نداده‌اند!!!.

از امام محمد باقر سئوال می‌كنند آيا منظور خداوند در اين آيه از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ حضرت علي بوده؟ ايشان می‌فرمايند حضرت علي نيز داخل در شمول مومنين است.

چرا حضرت علي در خطبه‌ها يا نامه‌هايي كه بين ايشان و مخالفين رد و بدل می‌شود به اين آيه مهم كه در تاييد خلافت ايشان بوده است اشاره‌اي نمي‌كنند. (و همچنين ياران ايشان در جنگ‌ها و مخاصمات به اين آيه اشاره‌اي نمي‌كنند).

اين روايت يا شان نزول از دو طريق نقل شده پس خبر واحد است.

در بين سلسله روات اين روايت اين نام‌ها وجود دارد: ايوب ابن سويد و عتبه ابن ابي حكيم و غالب بن عبيدا الله: ايوب را امام احمد و ابن معين و غيره ضعيف می‌دانند و نجاري در تفسيرش گفته: «يتكلمون فيه» و عتبه را ابن معين و احمد سست دانسته‌اند (ولي ابن حبان او را در ثقات ذكر كرده) غالب ابن عبيداله نيز منكر الحديث متروك بوده است.

از سوي ديگر، روايات متواتر و صحيح السندي وجود دارد كه شان نزول اين آيه را در خصوص عباده ابن صامت می‌داند (كه داستان داوري او و شهادتش و اينكه پيامبر به دست خودشان، قبر او را حفر كردند و... در نزد شيعه بسيار معروف است).

در انتها اميدوارم برادران هموطن من از مباحث اين قسمت خشمگين نشوند زيرا همان علي که پيشواي من و تمام برادران اهل سنت است (در كنار بقية اصحاب بزرگوار نبي‌اكرم) فرموده است: حق را بگو هر چند تلخ باشد. پس من با استمداد از الطاف بي‌نهايت الهی اين قسمت را با اين حديث به پايان می‌رسانم:

**سخن حق را بپذير حتي اگر از دشمنت باشد و باطل را رها کن حتي اگر از دوستت باشد.**

گر چه من هيچگونه تلخي در اين مباحث نمي‌بينم و اگر هم چيزي تلخ باشد به مذاق انسانهاي دگم و متعصب و کج فهم است و کساني که تنها راه باز ماندن دکانشان، طرح همين مسائل تفرقه برانگيز بوده و هست[[278]](#footnote-278). براستي مگر نبي اكرم ـ نعوذبالله ـ پادشاه بودند كه بايد براي خود، جانشين تعيين كنند؟

در اينجا الزم می‌دانم پيرامون كلمه‌اي كه شيعه زياد آنرا به كار می‌برد توضيحي بسيار مختصر دهم: به نظر من اعتقاد به ولايت داراي سه بعد است كه مرحله اول آن بسيار خوب و پسنديده و مرحله دوم آن ظلم و مرحلة سوم آن شرك و موجب خلود جاويدان در آتش جهنم می‌شود:

1. اعتقاد به ولاء (با فتح واو) و موه و مولي بودن نزديكان پيامبر به خصوص فرزندان حضرت علي و دوست داشتن آنها و طبق مرام و روش آنها عمل كردن. اين بسيار امر خوب و پسنديده‌اي است و در اين زمينه نيز هيچ اختلافي بين شيعه و سني وجود ندارد. (البته به عنوان مثال شما بايد احاديث منتسب به امامان را با سلسله روات صحيح و منطبق با قرآن براي اهل سنت ثابت كنيد).
2. اعتقاد به ولايت با كسر واو و اعتقاد به وجود نص و فرمان الهي از سوي خدا در خلافت بلافصل حضرت علي. اين چون دروغ است و آن هم دروغي كه به ذات اقدس الهي بسته‌اند و منشاء لعن و نفرين به اصحاب، پس ظلم است ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾.
3. اعتقاد به ولايت تكويني و اينكه ائمه صفات الهي دارند (مانند خدا همه جا حاضر و ناظرند و صداي همه را می‌شنوند در حيات و ممات و هيچگونه امكانو احتمال خطايي در مورد آنها متصور نيست و)و داستانهاي آنچناني و... اينها همگي شرك محض و از نوع شرك جلي و آشكار بوده و معتقد آن مستقيماً وارد دوزخ می‌شود بي هيچ شكي.

حديث منزلت

**خلاصه حديث انت به منزله هارون كه پيامبر در جريان جنگ تبوك به حضرت علي فرمودند. از تاريخ طبري:**

منافقان در هر سه جنگ مهم: احد و بدر و تبوك، پيامبر را ترك می‌كنند حضرت عمر و حضرت ابوبكر در هر سه اين جنگ‌ها حضور داشته‌اند. (توبه 82 و 83) سال نهم هجرت جنگ تبوك: ابن اسحاق (شيعي) گويد پيمبر، علي ابن ابي‌طالب را به سرپرستي خانواده خود در مدينه به جاي گذاشت و گفت با آنها بماند و سباع ابن عرفطه غفاري را در مدينه جانشين خويش كرد (وقتي موضوعي را ابن اسحاق و طبري متفقاً بگويند نمي‌شود آنرا انكار كرد) و منافقان شايعه انداختند كه علي ابن ابي طالب را به جاي گذاشت از آنرو كه همراهي وي را خوش نداشت و چون منافقان اين سخن بگفتند علي سلاح برگرفت و بيرون شد و در جرف به پيامبر رسيد و گفت: اي پيمبر خدا منافقان پنداشته‌اند كه مرا به جاي گذاشتي (شايعه پردازي عليه حضرت علي را مقايسه كنيد با شايعه سازي در آخرين حج كه منجر به توقف در غدير و بيان جمله من كنت مولاه شد) از اين رو كه همراهي مرا خوش نداشتي گفت: دروغ گفته‌اند ترا براي كارهاي اينجا واگذاشتم برگرد و مراقب خانة خويش و خانه من باش مگر خوش نداري كه براي من چنان باشي كه هارون براي موسي بود جز اينكه از پي من پيمبري نيست. علي سوي مدينه بازگشت. ص 1236 تاريخ طبري.

نبي اكرم فرموده‌اند: «اختلاف امتي رحمة» «اختلاف امت من ماية رحمت است». ما در هيچ كجاي تاريخ سراغ نداريم كه حتي بين نزديكترين و صميمي‌ترين دوست‌ها و دوستي‌ها هيچ‌گونه اختلافي پيش نيامده و هميشه همه با هم اتفاق نظر داشته باشند (البته در مدينه فاضله و در اوهام و خيالات ايده آليستي شيعه بايد اينچنين باشد) حتي در يك خانواده نيز بعضاً اختلاف شديد بين اعضاي آن پيش می‌آيد در مجالس قانونگذاري و... نيز شاهد چنين مواردي بوده‌ايم. هر چند در جريان سقيفه حضرت علي به ابن عباس می‌گويد: «إني أكره عن اختلاف» «من از اختلاف كراهت دارم». پس چرا بايد اين اختلاف سليقه را دشمني ايشان با خلفاء و وسيله‌اي براي كوبيدن و تكفير صحابه و به كرسي نشاندن عقائد فرقه‌اي و اغراض سياسي خود كنيم. آري هر جا اختلافي نباشد سكون و سكوت فرا می‌رسد و همه چيز می‌گندد و از بين می‌رود. البته انتقاد سازنده و با نيت پاك.

ربنا أصلح لنا إن أخطأنا أو نسينا

بخش سوم:  
درباره حضرت عمر و حضرت ابوبكر

1- غصب خلافت.

2- علت اصلي شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن، و..

3- غصب فدك.

4- بنيانگذاري ظلم به اهل بيت كه منجر به شهادت امام حسين شد.

5- تحريف دين و مسير جامعه اسلامي.

6- سوزاندن احاديث. 7- ريشه يابي انحراف.

8- سوزاندن احاديث. 9- اتهامات متفرقه ديگر.

10- افسانه قلم و دوات. 11- منافقان مدينه.

12- ماجراي ابلاغ سوره برائت. 13- آيات قرآن.

14- نيات و عملكردها. 15- سب و لعن.

16- حضرت فاطمه. 17- خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدينه.

18- خفقان، ديكتاتوري و اختناق.

19- مختصري از كتاب: ابوبكر، ابرمردي از تبار ابراهيم بت شكن.

20- خصوصيات فردي حضرت ابوبكر.

21- مختصري از زندگي حضرت عمرابن خطاب از ابن ابي الحديد.

22- بعضي از سخنان عمر.

23- احاديثي كه در فضيلت عمر وارد شده است.

درباره حضرت عمر و حضرت ابوبكر

تا مردم ايران از سياستمدار و مدير و کارمند و کارگر و استاد دانشگاه و روحاني و... ياد نگيرند که در برابر حرف حق، تسليم شوند، اين کشور روز به روز مراحل بدبختي را يکي پس از ديگري طي می‌کند.

مشت مداحان دروغگو باز مي‌شود، دكان شيادان حيله‌گر، بسته.

پايان تحليل‌هاي كودكانه از افسانه‌هاي تاريخي.

اگر مطالب اين كتاب را نخوانيد و ندانيد در جهل مركب، ابدالدهر بمانيد.

قبل از تولد، چشمانمان بسته است. پس از مرگ هم. لااقل سعي كنيم در اين ميانه چشمانمان باز باشد.

تعصب، چشم عقل را كور و افسار احساس را باز مي‌كند و اينگونه راهي جز سقوط در دره‌هاي جهنمي جهالت، پيش پاي انسان، باقي نمي‌ماند.

حضرت عمر و ابوبكر[[279]](#footnote-279): شبه لهم يا قلب لك الأمور؟

- ﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧﴾ [النساء: 157].

و گفتار آنها كه عيسي فرزند مريم فرستاده خدا را كشتيم در حاليكه نه او را كشتند و نه به دار آويختند لكن امر بر آنها مشتبه شد و كساني كه در مورد قتل او اختلاف كردند از آن در شك هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پيروي می‌كنند و قطعاً او را نكشتند.

- ﴿لَقَدِ ٱبۡتَغَوُاْ ٱلۡفِتۡنَةَ مِن قَبۡلُ وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَظَهَرَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ٤٨﴾ [التوبة: 48].

«آنها پيش از اين نيز اقدام به فتنه انگيزي كردند و كارها را براي تو دگرگون ساختند (و به هم ريختند) تا زماني كه حق فرا رسيد و فرمان خدا آشكار گشت در حاليكه آنها كراهت داشتند».

شبه لهم:‌ به خطا و اشتباه رفتن در مورد واقعه اي، قضاوت اشتباه و بدون علم از اتفاق يا اتفاقاتي.

قلب لك الأمور: سياه نمايي (بزرگ نمايي، كوچك نمايي) -قلب واقعيات- افراد خوب را بد و بد را خوب جلوه دادن‌ـ درهم آميختن حق و باطل براي فريفتن ديگران و...

«مردم را از همنشين آنها بشناسيد». [پيامبر اكرم].

«انسان در روش و شيوه زندگي، از دوست خود تاثير می‌پذيرد پس لازم است كه هر يك از شما درباره انتخاب دوست دقت كنيد». [رسول اكرم].

«همواره مومن می‌ترسد از اينكه آينده‌اش بد شود و عاقبتش شر گردد». [پيامبر اكرم].

پيامبر به محض اسلام آوردن حضرت عمر فرمودند: خدايا ايمان را در قلب عمر پايدار كن. در جايي ديگر نيز فرموده‌اند عمر اولين كسي است كه از صراط رد شده وارد بهشت مي‌شود. ولي حضرت عمر می‌گفته ايكاش به دنيا نيامده بودم و يا اگر يك پايم داخل بهشت باشد هنوز مطمئن از آينده خودم مطمئن نيستم كه اين سخنان با روايت فوق از حضرت نبي اكرم قابل توضيح و فهم خواهد بود يعني مومن كسي است كه همواره بين بيم و اميد باشد.

«همنشين بد، اخلاق تو را فاسد مي‌كند». [حضرت علي].

الناس أعداء ما جهلوا: «مردم دشمن آن چيزي هستند که نسبت به آن آگاهي ندارند». [حضرت علي].

هر گاه حكومتي عدالت را اجرا نكند از چشم مردم می‌افتد(؟)

انسان بر روش و اخلاق دوست خود پرورش می‌يابد و شناخته مي‌شود پس متوجه باشيد با چه كسي دوست و همنشين می‌باشيد. (پيامبر اكرم) [امالي طوسي: ج 2 ص 132 و بحار: ج 71].

در قرن 20 يک اصل قاطع در بين متفکران جهان شايع شد و به اثبات رسيد که: مردان بزرگ را نه به آنچه در نيت آنهاست و نه به کاري که شروع مي‌کنند بلکه در آنچه به سرانجام مي‌رسانند، مي‌شناسند. شيعه مرتب به حضرت عمر و حضرت ابوبکر و شيوه انتخاب شدن آنها گير می‌دهد ولي اگر بدون تعصب به شيوه حکومت آنها نگاه کني و آنچه هنگام مرگ به جا گذاشتند، و همنشيني هميشگي آنها با پيامبر و علي و اصحاب بزرگوار بي‌شک به آنها نمره 20 می‌دهي.

در عرف نويسندگان و مداحان شيعه نكاتي پيرامون اين دو نفر به قرار زير وجود دارد:

مطالبي از لابه لاي كتب تاريخي (سني و يا شيعه) به صورت گزينشي و بر ضد اين دو نفر انتخاب شده و مواردي كه به نفع آنها بوده يا ناديده گرفته شده و يا به هر طريق ممكن، زير سئوال رفته و تخطئه شده است.

چنانچه در سلسله روات يك حديث يا واقعه به نام الف برخورد كنند كه فردي كذاب يا منفي بوده و آن موضوع به نفع حضرت عمر و حضرت ابوبكر باشد، جريان را مورد خدشه قرار مي‌دهند ولي اگر به حديث يا واقعه‌اي برخورد كنند كه به ضرر حضرت عمر و حضرت ابوبكر باشد و نام همان الف يا فرد كذاب ديگري در سلسله روات وجود داشته باشد آن موضوع را بر ضد خلفاء قبول كرده و استدلالشان اين است كه اين واقعه و يا حديث، در كتب اهل سنت وجود دارد پس صحيح است. به طور كلي چارچوب يكساني براي تجزيه و تحليل حديث وجود ندارد. و انتخاب مستندات، بر پايه جدل است و نه عقل محض.

مستنداتي كه از منابع متاخري مانند بحار الانوار و سليم ابن قيس گرفته شده است چنانچه در قسمت منابع به آن اشاره كرديم نمي‌تواند مدارك مطمئني براي ارزيابي حوادث باشد ولي متاسفانه بيشتر استنادات شيعه، از اين دو منبع گرفته مي‌شود.

تحليلهاي عوام پسند خود را بر وقايع بار می‌كنند. مانند اين تحليل مشهور كه اگر عمر به گوش زهرا سيلي نمي‌زد امام حسين در كربلا شهيد نمي‌شد [[280]](#footnote-280)(البته به زودي ثابت می‌كنيم كه اينگونه افسانه‌ها با شاخ و برگهاي مربوطه، قطعاً و به طور صددرصد، دروغ محض است و تحليلهاي اين چنيني بچه گانه‌تر از آن افسانه‌ها!!!).

اشتباه بزرگ ديگر عموم مردم و نويسندگان ما در بررسي و موضع گيري در برابر اين دو نفر آن است كه آنها را (خواسته يا ناخواسته) در كنار حضرت علي يا پيامبر اكرم می‌بينند و تجزيه و تحليل می‌كنند در حاليكه شيعه پيامبر يا حضرت علي را معصوم می‌داند ولي حتي برادران اهل سنت، حضرت عمر و حضرت ابوبكر را معصوم و عاري از خطا و اشتباه نمي‌دانند. يا اينكه به اين حديث پيامبر استناد می‌كنند كه علي با حق است و حق با علي است. ولي ما می‌دانيم خود حضرت علي در جايي فرموده اند: افراد، ملاك و معيار شناخت حق نيستند بلكه حق و باطل را معياري است كه بايد افراد طبق آن شناخته شوند. ولي ما بر خلاف سخن حضرت‌علي و فقط به صرف نام افراد، حق و باطل را مي‌شناسيم. و حتي محققين ما اسناد و مدارك تاريخي و آيات قرآن و... را با اين مبنا (يعني نام افراد) و با اين پيش ذهن، بررسي و تجزيه و تحليل می‌كنند[[281]](#footnote-281).

اكثر قريب به اتفاق عوام و علماء و محققين شيعه بنا به 6 دليل اصلي، با حضرت عمر و حضرت ابوبكر دشمن بوده و آنها را تكفير كرده و جهنمي می‌دانند. اين دلايل عبارتند از:

* + 1. غصب خلافت.
    2. علت اصلي شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن، جنين او.
    3. غصب فدك.
    4. بنيانگذاري ظلم به اهل بيت كه منجر به شهادت امام حسين شد.
    5. تحريف دين و مسير جامعه اسلامي.
    6. سوزاندن احاديث.
    7. اتهامات متفرقه ديگر

اكنون اين موارد را با مراجعه به متون معتبر تاريخي و حوادث و سخناني كه مورد تاييد علماي شيعه است و همچنين با ديد عقل محض و آيات قرآن و نهج البلاغه و به دور از تعصبات مذهبي، مورد تجزيه و تحليل قرار مي‌دهيم. با عنايت به اين نكته كه: عمل و سخن، پرده از نيات دروني بر مي‌دارد و چهرة واقعي افراد را نشان می‌دهد.

در اينجا ذكر اين نكته خالي از لطف نيست كه يك نفر محقق بايد مانند يك قاضي يا بازپرس، بي‌طرف باشد و اگر شخصي را به عنوان متهم (و نه مجرم) دستگير كرد و يا به او ظنين شد بايد تمامي شواهد و مداركي كه به نفع يا به ضرر اوست را با بي طرفي كامل جمع آوري كند و تحويل محضر دادگاه دهد. ولي متاسفانه محقق شيعه از آنجا كه پيش از شروع تحقيق، اين دو نفر را محكوم كرده است فقط مداركي را جمع آوري مي‌كند كه به ضرر اين دو نفر است آن هم بدون بررسي صحت و سقم راويان و اسناد و متن اين مدارك و يا اعتبار نويسنده و كتابي كه اين مدارك در آنها بوده و از سوي ديگر سعي مي‌كند تمام مداركي كه به نفع اين دو نفر است را به هر طريق ممكن زير سئوال ببرد. ما در اين روش، شيوه علمي و بي طرفانه را انتخاب كرده ايم. و هر چند نويسنده اين سطور، شيعه است ولي خود را حين نوشتن اين مطالب، كاملاً از پوستة مذهبي خارج مي‌كند.

1- غصب خلافت  
(اتهام مشترك بين حضرت عمر و حضرت ابوبكر)

با توجه به سئوالات بيشماري كه در بخش غدير و سقيفه، و تقابل آن دو بيان كرديم و اينجانب، موفق به يافتن پاسخي مناسب و منطقي براي آنها نشدم‌ مي‌توان با اطمينان کامل، اين موضوع را منتفي دانست. زيرا با وجود چنين سئوالات و قرائن فراوان و بدون جواب، نه تنها انسان در اين موضوع شك نمي‌كند بلكه به يقين مي‌رسد كه هدف و منظور سخنان پيامبر در غدير، انتصاب حضرت علي به عنوان جانشيني خودشان نبوده است. البته هضم اين موضوع براي اينجانب (كه شيعه هستم) بسيار سخت و سنگين است ولي از گفتن حقيقت، چاره‌اي نيست. اگر ما انتظار داريم برادران اهل سنت، شيوه و روش امامان ما (علي‌الخصوص حضرت علي) و اصول تئوري و ايدئولوژيكي مكتب تشيع را قبول كنند، يا لااقل اتحاد واقعي حاصل شود، راهي جز پذيرفتن واقعيت و كنار گذاشتن دروغ و بهتان نيست. ضمن اينكه بايد به اين نكته توجه كنيم كه نبودن نص بر انتخاب حضرت علي ذره‌اي از كمالات والاي ايشان كم نمي‌كند و ماهيت و هدف تشيع اصيل و واقعي و جوهرة اصلي اين مذهب ظلم ستيز و پويا بر مبناي وجود نص بر انتخاب حضرت علي نمي‌باشد. نكتة قابل ذكر ديگر اين كه ما ساحت مقدس آفريدگار جهان را بالاتر از تمامي مخلوقات و حتي بالاتر از پيامبران و امامان و... مي‌دانيم پس نبايد براي كوبيدن حريف يا خوشايند اطرافيان و يا هر دليل ديگر، دروغي بر خداوند وارد كنيم كه گناه آن بسي بزرگتر و نابخشودني‌تر است. ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: 21]. «كيست ظالم‌تر از آنكه بر خدا دروغ می‌بندد؟».

اينكه چرا حضرت عمر و حضرت ابوبكر با وجود شخص لايق‌تر از خود منصب خلافت را رها نكردند. مرا به ياد سخن دختر بچه‌اي می‌اندازد كه می‌پرسيد: چرا اين فلسطيني‌ها بلد نيستند چكار كنند همه با هم اسلحه به دست بگيرند انصار حزب‌الله هم از لبنان حمله كند آنها از داخل و حزب الله هم از خارج و اسراييل را بگيرند. ايران هم که به آنها کمک می‌کند! براي ما پس از 1400سال، صدور حكم، بسيار راحت است ولي بايد ديد آيا در آن شرايط و در آن مكان و زمان و در بحران سقيفه، وضعيت به همين راحتي بوده يعني اگر حضرت ابوبكر از خلافت كناره می‌گرفت حضرت علي خليفه مي‌شد؟ بسيار بعيد است سران مقتدر دو قبيله اوس و خزرج و حتي افراد مكاري كه در تيرة بني‌اميه بودند چنين اجازه‌اي به يك نفر جوان 33 ساله که تمامي بزرگان و دلاوران آنها را کشته بود مي‌دادند[[282]](#footnote-282). و تنها‌: مسن بودن و سالخورده بودن و همراهي هميشگي ابوبكر با پيامبر و رابطه خويشاوندي او با پيامبر و روحيه مصلحت نگر و نرم او و سخني كه او از زبان پيامبر گفت «الأئمة من قريش» و از همه مهم‌تر اينكه قبيله او در تعارضات سياسي و منازعات قبيله‌اي هيچ جايگاهي در تاريخ عرب به خصوص قريش نداشته[[283]](#footnote-283)، و باز مهمتر از همه اينكه او در سقيفه حضور داشت توانست اكثريت را مجاب به پذيرفتن خلافت او كند (آن هم به سختي و دشواري و مخالفت‌هاي فراوان).

مي‌دانيم كه از نظر شيعه، عدالت يكي از شروط امام جماعت است و می‌دانيم كه حضرت علي پشت سر خلفاء نماز می‌خوانده‌اند. اگر غصب خلافت، مانع عدالت باشد اين قضيه چگونه توجيه پذير است؟ مگر اينكه به همان حيله قديمي توريه و تقيه و مصلحت و مماشات و... متوسل شويم.

حضرت علي در تمامي مواردي كه از ايشان درباره خلافت حضرت عمر و حضرت ابوبكر سئوال شده مستقيم يا غير مستقيم به سئوال كننده گفته‌اند اين موضوع ربطي به تو ندارد و اين امر را موضوعي بين خود و خلفاء تلقي كرده‌اند كه ايشان آنرا بخشيده‌اند و در مواردي نيز به عدم حضور و غيبت خود در جمع سقيفه اشاره كرده‌اند يعني ايشان به نحوه انتخابات معترض بوده‌اند و نه به اصل انتخابات.

در انتها در پاسخ ايرادهاي بچه گانه شيعه و چشم بستن آنها بر موارد مثبت خلفاء، بايدگفت:

املاء ننوشته غلط ندارد.

2- علت اصلي شهادت حضرت فاطمه (س) و محسن جنين آن حضرت (اتهام حضرت عمر)

* + بسياري از آه‌هايي كه می‌شنويم تحريف شده‌اند. (استانيسلاو يرزي لي)
  + ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. «محمد فرستادة خداست و آنانكه همراه اويند با كفار شديد و بين هم مهربانند».
  + آنكه تواناتر است آسان‌تر می‌بخشد. [حضرت علي].

اگر بگوييم يكي از علل تنفر شديد عوام از حضرت عمر، همين موضوع است شايد سخن گزافي نگفته باشيم گرچه متاسفانه اين افسانه يكي از رواياتي است كه در متون تاريخي بسيار شك برانگيز و مخدوش است براي اينكه:

* + **تناقض در افراد:** گاه در يك متن واحد (مانند كتاب جعلي سليم) در رابطه با اين موضوع چندين نقل قول مختلف وجود دارد از قرار اينكه قنفذ به همراه خالدبن وليد به سمت خانه حضرت علي حركت كردند و قنفذ با ضربه غلاف شمشير موجب آزار دختر رسول خدا و شهادت محسن شد / حضرت عمر با ضربه تازيانه اينكارها را انجام داد / حضرت زهرا گريه كنان از درون خانه به جلوي مهاجمين آمد و آنها برگشتند و...
  + **تناقض در محل و موقعيت مکاني:** شايد يکي از جالب‌ترين طنزهاي تاريخ همين موضوع باشد. دقت کنيد: حضرت عمر همراه عده‌اي به طرف خانه حضرت فاطمه حمله کرد. افسانه از همان اولش با دروغ و غلو شروع مي‌شود: خانه! و شنونده بيچاره خانه‌اي مانند خانه خودش با باغچه و حياط و اتاقهاي متعدد و دري با قفلي آهني و محکم در نظرش مجسم مي‌شود! ولي خانه‌اي در کار نبوده! محل زندگي فاطمه اتاقکي بوده (و حتي اتاق هم نه!) در ضلع غربي مسجد مدينه در کنار بقيه اتاق‌هاي زنان پيامبر. خانه عايشه با يک ديوار فاصله در کنار خانه فاطمه بوده است. از اين موضوع می‌گذريم و به دروغ بعدي می‌پردازيم: حضرت عمر همراه عده‌اي به سوي خانه علي حمله کرد و علي را با طناب بست و کشان کشان به سوي مسجد براه افتادند! ولي: اتاق فاطمه داخل مسجد بوده و درب آن مستقيماً داخل صحن مسجد باز مي‌شده يعني صحن حياطش، همان صحن مسجد بوده. شما می‌گوييد ابوبکر پس از بيعت در سقيفه همراه دار و دسته‌اش به مسجد مدينه وارد شد در حاليکه هنوز نزديکان پيامبر سرگرم کفن و دفن آن حضرت بودند پس: 1- آنها در خانه عايشه بودند نه در خانه فاطمه، زيرا همه متفق القولند که پيامبر اكرم در اتاق عايشه رحلت کردند. 2- آيا عايشه اجازه باز کردن در خانه خودش را نداشته که حضرت عمر بخواهد با زور وارد شود و آنجا را آتش بزند؟ 3- اينهمه آدم چگونه در اين اتاق کوچک جا شده بودند؟ 4- حضرت عمر از داخل مسجد به سوي کجا براه افتاد و علي را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟! اتاق فاطمه که همانجا داخل مسجد بوده است!!!و درش هم مستقيم به صحن مسجد باز می‌شده؟[[284]](#footnote-284) (البته به زودي ثابت می‌كنيم كه در آن زمان آن اتاقها در هم نداشته است و به جاي در، پارچه آويزان می‌كرده‌اند!).
  + **تضاد با عقل سليم و آيات محکم الهي:** می‌گويند نام جنيني که سقط شد محسن بوده عرب کي و کجا براي کودکي که هنوز به دنيا نيامده و جنسيت او معلوم نبوده اسم می‌گذاشته است؟ اگر هم می‌گوييد طبق علم غيب می‌دانسته‌اند مگر حضرت علي در پاسخ آن شخصي که مي‌گويند مگر شما علم غيب داري نمي‌فرمايند که علم غيب يعني اينکه داخل رحمها چيست نر است يا ماده شقي است يا سعيد و... و اينها منحصرا نزد خداست. (آيات آخر سوره لقمان)
  + ممکن است محقق شيعه بگويد حضرت علي يک خانه ديگر هم کنار قبرستان بقيع داشته‌اند که پس از رحلت پيامبر به آنجا نقل مکان مي‌کنند! (البته از لابه لاي متون تاريخي همه چيزي می‌توان بيرون کشيد) ولي:
    1. اين سخن بسيار ضعيف است و فقط در يک متن تاريخي آمده است. و تمام متون ديگر می‌گويند اتاق فاطمه داخل همان مسجد مدينه بوده است.
    2. اکثر متون شما حمله به خانه فاطمه را در همان روز رحلت پيامبر می‌دانند. (تعداد کمي هم يکي دو روز پس از آن).
    3. علي و خاندانش به گفته شما به قدري فقير بوده‌اند که طبق آيات سوره دهر سه روز متوالي غذاي خود را به فقير و يتيم و اسير دادند به نحوي که حسن و حسين به حالت مرگ افتاده بودند آنوقت شما معتقديد: خانه دوم!!!.
    4. حضرت علي شايد در زمان خلافت حضرت عمر ابن خطاب كه غنايم به مدينه سرازير شده خانة ديگري خريداري نموده باشند.
    5. امام صادق در حديثي مي‌گويد اگر کسي خانه‌اي داشته و نيازي به آن نداشته باشد و آنرا به برادر نيازمندش ندهد خدا هيچ نظري به او ندارد. آنگاه با وجود اصحاب صفه که حتي جا و مکان هم نداشتند: خانه دوم. و اگر هم خانه تحت تصرف کسي بوده آيا حضرت علي همان روز وفات پيامبر اكرم، حکم تخليه خانه را صادر می‌کنند؟
    6. پيامبر اکرم از آويختن پرده‌اي رنگين جلوي اتاق فاطمه خشمگين مي‌شود و در جايي ديگر تقاضاي دخترش براي استخدام کنيز را رد می‌کند آنگاه: خانه دوم؟
  + پيامبر در آخرين وصيت در گوشي به دخترش مي‌گويد تو اولين كسي هستي كه از خاندان من به من ملحق می‌شوي در صورتيكه اگر محسن، شهيد شده باشد محسن، اولين نفري بوده كه به پيامبر ملحق شده است. و اگر بگوييد جنين، شخص حساب نمي‌شود، می‌پرسيم: چطور شهيد حساب مي‌شود؟
  + اگر مادري حامله باشد و خبر مرگ قريب الوقوع خودش را بشنود حداقل نگران جنين داخل شكم خودش مي‌شود ولي ما در تاريخ مي‌خوانيم كه حضرت فاطمه(س) با شنيدن اين خبر، خوشحال شدند و لبخند زدند! نكته ديگر اينكه از سرنوشت كودك خود و اينكه آيا زنده می‌ماند يا نه، چه كسي به او شير می‌دهد چه كسي او را بزرگ مي‌كند و... از پيامبر اكرم، سئوال نمي‌كنند.
  + هيچ سخني از حضرت فاطمه در اين رابطه (يعني سقط محسن) در تاريخ ثبت نشده حتي در خطبه (جعلي فدكيه) كه پس از اين وقايع، شيعه معتقد است حضرت فاطمه در مسجد مدينه و در حضور ابوبكر ايراد كرده‌اند در صورتيكه بهترين مدرك براي رسوا كردن مخالفين و برانگيختن مردم و آگاه كردن آنها اشاره به همين موضوع بوده است. كه بهانه تقيه نيز دركار نيست!.
  + در متون معتبر تاريخي آمده كه پيامبر اكرم، اسم محسن را روي او گذاشته و داخل گوش او اذان گفته‌اند يعني اينكه محسن در زمان حيات پيامبر زنده بوده است.
  + در برخي متون معتبر تاريخي آمده كه محسن در كودكي مبتلا به بيماري شده و درگذشته است[[285]](#footnote-285).
  + حضرت فاطمه در 3 سال محاصره اقتصادي در شعب ابي طالب حدود 1 سال سن داشته‌اند شما مجسم کنيد آيا چنان فشار شديدي که در تاريخ آمده نمي‌توانسته در ضعف جسماني ايشان موثر باشد. مشکلات هجرت به مدينه و شرايط دشوار بعدي را نيز به اين موارد اضافه کنيد.
  + آيا امكان دارد يك نفر (‌آن هم زن و آن هم در آن شرايط بهداشتي و پزشكي) با وجود اين ضربة مهلك (كه ظرف فقط 40 روز يا سه ماه بعد منجر به رحلت او شده آن هم ضربه‌اي که به قول شما موجب شکسته شدن استخوان سينه و...) قادر باشد شب‌هاي بعد (هر شب) همراه همسرش به در خانه انصار برود و با آنها درباره خلافت گفتگو كند؟! از صبح تا شب نيز به بيرون از مدينه (به بقيع) برود و گريه كند. به مسجد برود و درباره فدك آن سخنراني را ايراد كند و...؟ جالب است كه برخي مورخين داستانسرا اين موارد را فراموش كرده و می‌نويسند بر اثر اين ضربت، حضرت فاطمه به بستر رفته و تا آخر عمر از بستر بيماري خارج نشدند! اكنون دم خروس را بايد ديد يا قسم حضرت عباس را؟
  + شيعه می‌پرسد: اينكه محل قبر فاطمه مشخص نيست نشانة چيزي است و آن چيز يعني اعلام دشمني با حضرت عمر و حضرت ابوبكر! پاسخ: براي هر محقق بي‌طرفي مسلم است كه قبر و مقبره در قرون بعدي اهميت و بر اساس تبليغات غاليان و انديشه‌هاي هندي، ايراني و مسيحي، اهميت پيدا مي‌كند. و به طور قطع، قبر در نزد مسلمانان صدر اسلام مساله مهمي نبوده است. پيامبر در مورد حمزه سيدالشهداء می‌فرمايند اگر نبود كه اين امر سنت شود جسد تو را در همين بيابان رها می‌كردم و می‌رفتم! حتي روي قبر پيامبر اكرم، چيزي نساخته و چيزي وجود نداشته است. و اگر داخل اتاق عايشه نبود چه بسا مكان آن هم براي ما مجهول می‌ماند. البته شايد هم حضرت فاطمه از شدت حجب و حياء نمي‌خواسته هنگام تشييع و دفن، بدن مطهرشان را كسي مشاهده كند. و براي همين در تاريكي اين كار صورت گرفته است. (ما می‌دانيم كه حضرت فاطمه حتي از آن شخص كور رو می‌گيرد با عنايت به اينكه تابوتهاي آن روزگار روباز بوده است) شايد هم حضرت علي يا حضرت فاطمه از بيم منافقين مدینه و باقيماندة اندك يهوديان مغرض و ساير كساني كه از پيامبر كينه‌اي به دل داشته‌اند و امكان داشته بدن حضرت را از قبر خارج كنند اينگونه مخفيانه به خاك سپرده شدند. موردي كه اين ظن را تاييد مي‌كند نامشخص بودن محل قبر حضرت علي در جريان شورش و آشوب و بلواي خوارج و بني اميه است. اين احتمال باز هم قوي‌تر مي‌شود وقتي در تاريخ مي‌خوانيم كه شورش اهل رده و احتمال حمله آنها به مدينه در همين روزها (يعني زمان وفات حضرت فاطمه) رخ داده‌است. و بسياري از قبايل كينه همسر و پدر حضرت فاطمه را به دل داشته‌اند. شورش رده كه در همين زمان اتفاق می‌افتد ظن ما را در اين خصوص قوي‌تر مي‌كند. (البته اهل سنت قبر فاطمه را همين قبري می‌دانند كه در كنار قبور ائمه بقيع وجود دارد. شيعه اين قبر را متعلق به فاطمه مادر حضرت علي می‌داند. والله اعلم)
  + در تاريخ يعقوبي (شيعه) آمده: برخي از زنان پيامبر در بيماري فاطمه نزد او آمدند و گفتند: اي دختر پيامبر ما را از حضور در غسلت بهره مند ساز. گفت: آيا می‌خواهيد چنانكه دربارة مادرم گفتيد درباره من نيز بگوييد؟ نيازي به حضور شما ندارم. (فكر می‌كنم انسان هر قدر هم احمق باشد با خواندن همين يك دليل متوجه درخواست حضرت فاطمه از كفن و دفن مخفيانه در شب شده باشند. هر چند احاديثي نيز داريم كه حضرت ابوبكر بر ايشان نماز خواند) (مورد ديگر درخواست حضرت فاطمه از اسماء همسر حضرت ابوبكر است كه براي ايشان تابوتي بسازند كه بدن ايشان پيدا نباشد كه اگر دفن در شب و مخفيانه بوده اين درخواست بي‌معناست! ابن عبد البر، معقتد است اين اولين بار بوده كه براي يك نفر از مسلمانان چنين تابوتي ساخته شده است.
  + عبدالرزاق صنعناي از قدماي شيعه از ابن طاووس روايت كرده: پيامبر از اينكه بر قبر مسلمين بنايي ساخته شود و يا گچ كاري و يا بر روي آن زراعت شود نهي نموده و فرمودند: بهترين قبور شما قبري است كه شناخته نشود. [الـمصنف: 3/506] و شايد حضرت فاطمه و حضرت علي به اين علت و به خاطر رعايت اين دستور نبي اكرم مي‌خواسته‌اند قبرشان مخفي باشد (زيرا شاهد برخي جريانات غلو و انحرافي در زمان حياتشان بوده‌اند).
  + براي من بسيار جاي تعجب است كه تاريخ براي عقايد ضالة شيعه چه خوب وقايع خودش را مرتب كرده است. از سويي سپاه يمن با حضرت علي قهر می‌كنند و دامنه شايعات بدانجا می‌كشد كه پيامبر اكرم مجبور می‌شوند در غدير حضرت علي را مبري كرده و همه را سفارش به دوستي با علي كنند. از ديگر سو 70 روز بعد علي بايد به خاطر حضور در مراسم سوگ پيامبر در سقيفه حاضر نشود و همه ابوبكر را انتخاب كنند و حضرت علي به خاطر قرابت نزديكتر با پيامبر، اندكي مخالفت كنند و ناراحت شوند و بعد از 150 سال كه از اين وقايع مي‌گذرد شيعه اين دو واقعه را به هم پيوند بزند و بگويد علت مخالفت حضرت علي اين بوده كه او در غدير خليفه شده بود! بعد شورش اهل رده و بيم حمله راهزنان به مدينه رخ دهد و حضرت فاطمه شبانه و مخفيانه به خاك سپرده شوند و باز هم شيعه اين اتفاق را ربط دهد به دشمني ميان فاطمه با ابوبكر!.

(البته اهل سنت معتقدند قبر حضرت فاطمه مشخص است و همان قبري است كه كنار قبر ائمه بقيع قرار دارد و شيعه مي‌گويد قبر فاطمه مادر حضرت علي است!).

* + لطفاً بيان بفرماييد قاتلين: ابراهيم (فرزند پيامبر) و همچنين بقيه دختران و پسران پيامبر چه كساني بوده اند؟ زيرا تمام فرزندان آن حضرت در سنين پايين و پيش از آن حضرت، رحلت كرده اند؟ (حضرت امام صادق فرموده‌اند بالاي قبر ابراهيم شاخه نخلي بود كه با خشكيدن آن محل قبر نيز گم شد و اين نشان ميدهد قبر در زمانه فعلي و ان فقط براي شيعيان داراي اهميت شده است)
  + چرا حضرت علي در زمان خلافت خودشان كه ديگر خلفاء هم زنده نبودند قبر حضرت فاطمه را نشان ندادند (همه قرائن و شواهد بيانگر آن است كه قبر براي شيعه موضوع خيلي مهم و اساسي و حياتي می‌باشد و در ديدگاه پيامبر و علي و... اين امور بسيار بي اهميت بوده است)[[286]](#footnote-286).
  + شيعه، ابن سباء را که يک جريان ممتد تاريخي در قسمت اعظم ممالک اسلامي آن روزگاران بوده و حتي فرقه‌اي به اين نام وجود داشته (سباييه) و توسط بيشتر مورخين (حتي شيعه) ثبت شده است را دروغ و جعلي و افسانه سرايي مورخين می‌داند چگونه جريان حمله به خانه فاطمه که 15 دقيقه بيشتر طول نکشيده را وحي منزل دانسته و حتي می‌دانند در آن لحظات، در مغز حضرت عمر چه افکاري در جريان بوده؟!!! و حضرت عمر دقيقا کجا ايستاده بوده و حضرت فاطمه دقيقا در چه محلي قرار داشته اند؟!!! و حتي از هر يک از افراد حاضر چه حرکاتي سر زده و چه سخناني رد و بدل شده. و جزئيات را آنقدر دقيق می‌نويسند و بالاي منبر می‌گويند که هيچ فيلمنامه نويس زبردستي توان اين را ندارد که به اين دقت ما وقع را تشريح کند!.
  + ما می‌دانيم كه ام كلثوم همسر حضرت عمر بوده و دختر حضرت فاطمه و حضرت علي! آيا امكان دارد يك دختر با قاتل مادرش و برادرش حاضر به زندگي باشد؟ آيا امكان دارد حضرت علي اجازه چنين ازدواجي را بدهند.
  + پيامبر اكرم، افراد امت خود را بهترين تمام دوران و قرآن كريم نيز آنها را امت نمونه: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143]. معرفي می‌نمايد آيا اين امت در همان روز وفات پيامبر، اينقدر بي حميت شده‌اند كه حاضر می‌شوند يك نفر سيلي به گوش دختر پيامبر بزند و جنين او سقط شود و در خانه را آتش بزند[[287]](#footnote-287) و...
  + آيا علت وفات حضرت فاطمه آزار و اذيتهاي وارده بر ايشان به خاطر فوت مادر (خديجه) و ستم كفار در مكه نسبت به پيامبر و سه سال زندگي سخت در شعب ابيطالب و رنج سفر هجرت به مدينه و در نهايت رحلت پدر بزرگوارشان نبوده است مسلماً هر كسي چنان پدر نازنيني داشته باشد (كه كس ديگري در تاريخ نداشته و نخواهد داشت) مرگ آن پدر، كمرشكن خواهد بود.
  + اگر خواننده فهيم بر من ببخشد من در اينجا تحليلي می‌كنم كه بر خلاف قاعده اين كتاب، هيچ سند و مدرك تاريخي براي اثبات آن جز تحلیلات عقلانی ندارم: ما مي‌دانيم پيامبر اكرم در حجره عايشه از دنيا رفت و در همانجا به خاك سپرده شد. و می‌دانيم حجره عايشه اتاق بسيار كوچكي بوده است و افراد مختلفي مانند زنان پيامبر و برخي از بني‌هاشم در آن حاضر بوده‌اند. مردم مدينه علاقه وافري به پيامبر داشته‌اند مجسم كنيد تنها پيامبر و آخرين پيامبر به آن نازنيني از دنيا رفته و خبر وفات او در شهر پيچيده است آيا مردم (آن هم اعراب با آن روحيه تند و تيز و احساسي) با شنيدن اين خبر هولناك، همينطور ساكت نشسته يا به طور خيلي منظم پشت حجره عايشه صف كشيده‌اند؟ بسيار بعيد است و احتمال زيادي وجود دارد عده‌اي به سمت حجره هجوم آورده و در اين گير و دار، دختر پيامبر يعني حضرت فاطمه كه مسلماً در آن لحظات، حال و روز خوشي هم نداشته در آن اتاق كوچك و فشار جمعيت و... دچار آزار و اذيتي جزئي شده باشند و پس از آن، بازمانده‌هاي قوم يهود كه در پي ايجاد نفاق و اختلاف در جامعه اسلامي بودند اين واقعه را به صورت فعلي تحريف كرده باشند. البته تمام اينها كه من گفتم طبق خيالات خودم بود ولي چه بسا همين خيالات، از هر راستي راست‌تر باشد. والله اعلم[[288]](#footnote-288).
  + حتي به فرض اينکه بنا به هر دليلي کدورتي بين حضرت فاطمه و حضرت عمر و حضرت ابوبکر بوجود آمده باشد ما می‌دانيم که خداوند در قرآن کريم مي‌فرمايد: اي پيامبر بگو من بشري مانند شما هستم فقط با اين تفاوت که به من وحي نازل مي‌شود. اکنون سئوال من اينجاست وقتي پيامبر با آنهمه علو مقام و مرد بودن وکبر سن و کرامات و اخلاق والا از سوي خداوند به عنوان يک بشر[[289]](#footnote-289)، معرفي مي‌شود که مانند ساير انسان‌ها داراي روحيات و عواطف بشري است (البته از نوع تکامل يافته‌تر و برتر) چرا دختر ايشان (يعني زني با احساسات طبيعي زنانه) نبايد داراي طبيعت بشري بوده و مثلا عصباني نشود يا اشتباه نكند؟
  + در آيه‌اي از قرآن خطاب به اعراب آمده كه پشت اتاق‌هاي صدايتان را بلند نكنيد. علت مشخص است چون دري وجود نداشته كه آنها به در بزنند صدايشان را بلند كرده و به خاطر كوچك بودن اتاقها موجب آزار و اذيت ديگران را فراهم مي‌آوردند.
  + در آيه 52 سوره احزاب آمده كه اي كساني كه ايمان آورده‌ايد داخل خانه‌هاي نشويد مگر اينكه به شما اجازه داده شود. (و اين آيه به خوبي نشان می‌دهد كه اتاق‌هاي (سوره حجرات: حجره = اتاق) نبي اكرم در نداشته و به جاي در پارچه آويزان می‌كرده‌اند.
  + درب خانه: طبق تحقيق اينجانب اصلاً در آن زمان اتاقهاي همسران پيامبر دربي نداشته و اتاقکهاي زنان و حضرت فاطمه كه داخل مسجد بوده‌اند درب نداشته است و به جاي درب از پرده استفاده می‌كرده‌اند. به اين علت كه وجود خود مسجد، حايل و حفاظ بوده است. ولي در جاهاي ديگر مثل منازل يهوديان در خيبر يا اشخاص ثروتمند درب بوده است و اما دلايل:
  + اگر شما حتي هم اينك به محلات قديمي شهر يا به روستاها برويد و درهاي چوبي را كه همين 50 يا 80 سال قبل ساخته شده است ببينيد متوجه می‌شويد كه چقدر شرايط مكانيكي و اصولي اين درها مسخره و معيوب است. (قفل، لولاها و...) حتي برخي مناطق فقير به جاي در، پارچه آوزيان كرده اند! اكنون چگونه ممكن است 1400 سال قبل در محيطي كه نه نجار داشته و نه درختي به جز درخت خرما، دري چنان محكم بر در اتاقك محقر و فقيرانه‌اي نصب شده باشد كه فقط با آتش زدن مي‌شده آن را از جا كند؟ و آيا كسي مي‌تواند پشت دري كه در حال سوختن و دود كرده است بايستد؟ و آيا مردي داخل آن اتاق نبوده (دقت كنيد كه خانه‌اي در كار نبوده و فاطمه و ساير زنان داراي حجره‌هايي كوچك يا همان اتاقك بوده‌اند) كه حضرت فاطمه را از چنين شرايطي دور كند؟ (البته حتي در كتب اهل سنت چند حديث معدود است كه به وجود درب براي اتاق پيامبر اشاره دارند ولي دلايل نبودن درب بسيار بيشتر مي‌باشند- البته حتي اين احاديث نيز مربوط به اتاق عايشه است و نه اتاق حضرت فاطمه).
  + دكتر ابوالقاسم پاينده (شيعه) در مقدمه نهج الفصاحه نوشته اتاق زنان پيامبر از شدت فقر درب نداشته و جلوي آن پارچه آويزان می‌كرده‌اند (همچنين رجوع كنيد به داستان‌هايي كه مي‌گويد پيامبر از سفر برگشت و ديد فاطمه پارچه‌اي رنگي جلوي اتاقش گرفته و... يا آياتي كه مي‌فرمايد از وراء حجاب يا پرده با زنان پيامبر سخن بگوييد [الأحزاب: 53] دقت كنيد كه تمامي اين آيات در مورد اتاق پيامبر و همسران پيامبر مي‌باشند كه مورد نظر ما است نه جاهاي ديگر كه ممكن است درب بوده باشد.
  + مرتضي مطهري در كتاب مساله حجاب می‌نويسد: از نظر اسلام، هيچكس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلي به خانة ديگري داخل شود. در بين اعراب، در محيطي كه قرآن نازل شده است معمول نبوده كه كسي براي ورود در منزل ديگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همانطوري كه الان در دهات ديده می‌شود.... اولين كسي كه دستور داد براي خانه‌هاي مكه مصراعين يعني دو لنگه در قرار دهند معاويه بود و هم او دستور داد كه درها را ببندند. (خلافت معاويه هم كه متعلق به 30 سال پس از اين وقايع است!).

در آيه 27 سوره نور آمده: اي كساني كه ايمان آورده ايد به خانه ديگران داخل نشويد مگر آنكه قبلاً آنان را آگاه سازيد. و مسلماً اگر خانه‌ها در داشت خداوند می‌فرمود اي كساني كه ايمان آورده‌ايد در خانه‌هايتان را ببنديد. (البته به احتمال فراوان، خانه‌هاي برخي از افراد يهودي متمول و برخي از مسلمانان پولدار، در چوبي داشته است) مطهري در كتاب مساله حجاب ص 170 در تفسير آية 53 سورة احزاب چنين می‌نويسد: عرب‌هاي مسلمان بي‌پروا وارد اتاق‌هاي پيامبر می‌شدند. زن‌هاي پيامبر هم در خانه بودند. آيه نازل شد كه اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پيغمبر نشويد و ثانيا وقتي مي‌خواهيد چيزي از زنان پيامبر بگيريد از پشت پرده بخواهيد بدون اينكه داخل اتاق شويد.

* + در تاريخ طبري آمده: و چنان شد كه دريا كشتي‌اي را كه از آن يكي از بازرگانان رومي بود به جده انداخت كه درهم شكست و چوب آنرا بگرفتند و براي سقف كعبه آماده كردند و يك مرد قبطي در مكه بود كه نجاري می‌دانست و مقدمة كار فراهم آمد ص 838 (يعني در آن روزگار: كساني مانند يهوديان و اشراف قريش و كلاً كساني كه وضعيت مالي خوبي داشته‌اند و داخل خانه نيز لوازم قيمتي، خانة آنها در چوبي داشته ولي اكثر خانه‌ها بدون در بوده است. حتي براي ساختن سقف كعبه چوب وجود نداشته است و نجار هم قبطي بوده و اعراب نجار هم نداشته‌اند).
  + آيات قرآن: برخي از اعراب می‌آمدند و پيامبر را از پشت در خانه بلند صدا مي‌کردند و با سر و صدا موجب آزار ديگران می‌شده اند. در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد بدون اجازه وارد اتاق نشويد و يا ماجراي آن رييس قبيله‌اي كه بدون اجازه در حضور نبي اكرم، وارد اتاق عايشه مي‌شود و... همه اينها بيانگر آن است كه اتاق‌ها درب نداشته است.
  + خود پيامبر که هنگام ورود می‌گفته‌اند: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة و... زيرا دري وجود نداشته كه بخواهند با كوبيدن بر آن در، اعلام ورود كنند! و به جاي آن، اين سخن را می‌گفته‌اند.

تنها آيه‌اي كه به درب و كليد اشاره دارد آيه61 از سوره نور می‌باشد 1- همانطور كه قبلا نيز گفتيم بحث ما فقط پيرامون اتاق حضرت فاطمه و اتاقهاي همسران پيامبر است نه جايي ديگر و اين آيه به طور عام براي كل مسلمين آمده تا بدانند در صورت داشتن كليد حق ورود دارند مثل منازل يهوديان در جنگهاي با يهوديان و جنگ خيبر و... و يا حتي پس از فتح ايران و روم و مصر كه در آن كشورها به طور حتم درب بوده است و آياتي كه ما براي عدم وجود درب آورديم مربوط به خانه پيامبر و همسران او است. 2- از ابتداي آيه تا انتها 9 مرتبه از كلمه بيت و بيوت استفاده شده ولي در موردي كه كلمه كليد آمده (مفاتحه) به جاي بيوت كلمه ملكتم آمده و ملكتم را می‌توان به چيزي كه مالك آن هستي معني كرد مثل صندوق يا صندوقچه. 3- شما براي جايي درب به همراه كليد می‌گذاريد (آن هم در 1400 پيش) كه شي ء يا چيزي قيمتي در آن باشد نه اتاقك حضرت فاطمه و همسران پيامبر كه به طور حتم از جواهرات و چيزهاي قيمتي خالي بوده و زندگي زاهدانه‌اي داشته‌اند. حضرت علی در خطبه160 نهج البلاغه در مورد راه و رسم زندگی پیامبر فرموده: بر روی زمین می‌نشست و و غذا می‌خورد و چون برده ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه خود را می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می‌کرد پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود این پرده را از جلوی چشمانم دور کن که هرگاه نگاهم بدان می‌افتد به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.

3- غصب فدك (اتهام عليه حضرت ابوبكر!)

امام صادق در حديث مشهوري می‌فرمايند: علماء وارثان انبياء هستند مفهوم اين سخن يعني اينكه: انبياء علم و دانش از خود به ارث می‌گذارند. كه با ساير آيات قرآن و روايات نبي اكرم همخواني دارد. اصولاً پيامبران وقتي براي جمع آوري مال و منال نداشته‌اند كه تازه بخواهند چيزي هم به ارث بگذارند[[290]](#footnote-290).

ضمناً مگر در آية قرآن نيامده وقتي قرض می‌دهيد نوشته کتبي يا شاهد بگيريد چرا در اين مورد به اين مهمي نه نوشته کتبي وجود داشته و نه شاهدي؟ (اگر حضرت ابوبکر به صرف اينکه فاطمه دختر پيامبر است سخن او را قبول می‌کرد از فردا مجبور بود سخن ساير مسلمانها را نيز در هر زمينه‌اي قبول کند و بدين‌ترتيب رشته امور از دست او مي‌رفت و بلوا و بي‌نظمي در جامعه حادث می‌شد در تاييد اين سخن بايد گفت وقتي حضرت عمر در زمان خلافتش، توليت فدک را پس می‌دهد بر سر آن بين حضرت علي و عباس اختلاف مي‌شود يعني اگر ابوبکر هم پس می‌داد غائله خاتمه پيدا نمي‌کرد. و اگر ابوبکر خلاف قاعده عمل می‌کرد از فرداي آنروز هر کس براي هر چيزي ادعايي داشت. با عنايت به اين نکته که در آنزمان، دفاتر ثبت اسناد رسمي نيز وجود نداشته است!).

وقتي پيامبر اکرم از سفري بر گشته و ديدند فاطمه پرده‌اي را جلوي اتاق آويزان کرده با او قهر کردند و وارد اتاق نشدند يعني اينکه پيامبر از اينکه فاطمه آرام آرام آلوده دنيا شود نگران بودند چرا بايد ابوبکر نگران چنين چيزي نباشد؟ دقت کنيد نگاهي که ما به حضرت ابوبکر داريم با نگاه سني‌ها متفاوت است ابوبکر حتي در نظر آنها مقامي بالاتر از حضرت علي دارد براي همين از شما خواهش می‌كنم، پاسخ‌ها را از اين ديد نيز نگاه کنيد. با عنايت به اين نكته كه حضرت ابوبكر چندين بار گفته بوده فاطمه را بيشتر از دختر خودش عايشه دوست دارد.

پيامبر اكرم در طول 23 سال رسالت خود كوچكترين كاري كه نبوت ايشان را زير سئوال ببرد نكردند آيا امكان دارد فدك (يعني چندين روستاي حاصلخيز و آباد) را براي خودشان برداشته و سپس آنرا فقط به دخترشان بدهند؟ (يا خلافت را به علي بدهند و...) ما بايد متوجه اين نكته باشيم كه موضع حاكم و رفتار او در موقعيت حكومت با رفتار ساير مردم بسيار متفاوت است درست به همين دليل است كه در تاريخ می‌خوانيم: از ابوبكر هفتصد درم مانده بود (پس از رحلت او) عمر دستور داد تا آن را به بيت المال بردند و به وارثان نداد. [تاريخ گزيده حمدالله مستوفي].

حضرت علي در خصوص فدك فرموده اند: إني لأستحيي من الله أن أرد شيئاً منع منه أبوبكر وأمضاه عمر (ابن ابي الحديد ج 16 ص252) من از خدايم شرم می‌كنم چيزي را كه ابوبكر آنرا منع كرد و عمر بر آن صحه گذاشت استرداد نمایم. (به همين دليل حضرت علي در زمان خلافتشان فدك را تصرف نمي‌كنند).

البته روحانيون در ذهن شيعيان اينگونه القاء كرده‌اند كه ملكيت زمين فدك متعلق به نبي اكرم بوده و ايشان آن را به حضرت فاطمه داده‌اند ولي بايد بدانيد كه طبق اعتراف تمامي مورخين معتقدند كه: وقتي سپاه اسلام، يهوديان خيبر و ساير نقاط را شكست مي‌دهد پيامبر اكرم، سفيري به نام محيط را نزد رؤساي فدك می‌فرستد. يوشع‌بن‌نون، رياست منطقه را به عهده داشته و فردي صلح طلب بوده او به پيامبر تعهد مي‌دهد كه هر سال، نيمي از محصول فدك را به پيامبر بدهد و بعد از اين در زير پرچم اسلام زندگي كند و بر ضد مسلمانان، دست به توطئه نزند و حكومت امنيت منطقه را تامين نمايد. (از كتاب روشن‌تر از خورشيد آبي تر از دريا -زندگي رسول اكرم. نوشته مظفر سربازي- شركت توسعه كتابخانه‌هاي ايران – 1383).

پس بر خلاف ذهنيت اشتباه و بيمار روحاني شيعه، ملكيت فدك، در زمان رحلت نبي‌اكرم، تماماً متعلق به يهوديان بوده و فقط، نيمي از محصول به صورت ساليانه در اختيار پيامبر قرار مي‌گرفته است. و ملكيت فدك متعلق به كسي نبوده كه بخواهد غصب شود! ضمن اينكه: (فاطمه گرچه حق استفاده از عين و نمائات آن را داشته نمي‌تواند حق مالكيت آنرا محفوظ دارد)[[291]](#footnote-291).

پيامبر اكرم، اين محصول را بين فقراء از جمله خاندان دخترش فاطمه تقسيم مي‌كرده. احتمالاً خانوادة حضرت علي نيز در اين وظيفه (يعني توليت اين كار) نقش اصلي را داشته‌اند. حضرت ابوبكر و عمر نيز دقيقاً همين روش را دنبال می‌كنند.

به محض خلافت حضرت ابوبكر شورش گسترده رده واقع می‌شود و همانگونه كه در متن تعهد فوق (كه از كتب شيعه نقل شده) می‌بينيم: حكومت، وظيفة حفظ امنيت منطقة فدك و ساير مناطق را عهده‌دار بوده و در ازاي دريافت نيمي از محصول، بايد امنيت را حفظ مي‌كرده است. ولي تمامي قبايل از دادن زكوه خودداري می‌كنند و حكومت مجبور می‌شود عوايد فدك را هزينه تجهيز سپاه براي دفع شورش رده كند (يعني براي نجات ديني كه پدر همين دختر -حضرت فاطمه- آنهمه براي آن رنج و سختي ديده بوده است و نه براي خوشگذراني و عيش و نوش).

ام كلثوم همسر حضرت عمر (و دختر علي) در زمان خلافت حضرت عمر، هديه‌اي را براي همسر پادشاه روم می‌فرستد و همسر پادشاه روم نيز در مقابل، گردنبندي قيمتي براي او به پيك مسلمين مي‌دهد. حضرت عمر مسلمانها را در مسجد جمع می‌كند و مي‌پرسد: اين گردنبند را چه كار كنم؟ مسلمين می‌گويند: اشكالي ندارد و اين متعلق به ام كلثوم است. حضرت عمر اندكي فكر می‌كند آنگاه می‌گويد: نه! اگر قدرت مسلمين نبود و اگر پيك مسلمان‌ها نبود ام‌كلثوم، هيچگاه چنين هديه‌اي را دريافت نمي‌كرد. و گردن بند را به بيت المال می‌فرستد. سئوال من از آخوندهاي بي شرم اين است: اگر نبود قدرت سپاه اسلام و اگر پيامبر اكرم در مكه مانده بودند آيا يوشع‌بن نون از مدينه به مكه می‌آمد و فدك را به حضرت محمد می‌داد؟

آيا حضرت فاطمه در قبال دريافت نيمي از محصول فدك می‌توانستند به تعهدات پيامبر، عمل كرده و امنيت منطقه را حفظ كنند؟ و آيا ديگر خوردن چنين مالي حلال بود؟ (پس آنچه حضرت فاطمه طلب كرده همان سهم قبلي بوده كه به ايشان پرداخت می‌شود و توليت اين كار كه 2 سال بعد حضرت عمر به حضرت علي پس می‌دهد).

اكنون بايد براي ما مشخص كنيد پيامبر اكرم، عوايد فدك را در زمان حياتشان به حضرت فاطمه، هبه كرد (يعني بخشيد) و يا اين عوايد به صورت ارث به حضرت فاطمه رسيد. (البته به ارث رسيدن عوايد نيز از آن حرفهاست. به احتمال فراوان حضرت فاطمه طبق نيات بشردوستانه خود می‌خواسته‌اند ثواب دريافت و تقسيم اين عوايد بين فقراء را عهده دار شوند كه حضرت عمر نيز اينكار را 2 سال بعد به حضرت علي رد می‌كند).

اگر هبه بوده چرا هيچيك از مردم مدينه از اين موضوع مهم، خبري نداشته‌اند. زيرا فدك، ارزش مالي بالايي داشته است. اين موضوع از آنجا معلوم می‌شود كه به جز يك نفر، كسي حاضر نمي‌شود به نفع حضرت فاطمه در اين خصوص، شهادت دهد. سئوال دوم: اگر هبه بوده چرا پيامبر اكرم، جانب انصاف و عدالت را رعايت ننموده (البته بنا به اعتقاد شما) و به 9 همسر ديگر خود، چيزي نمي‌بخشند. با توجه به اين نكته كه زن، فقط از يك هشتم ابنيه و درختها (و نه زمين) ارث می‌برد. تكليف تامين زندگي آتي همسران پيامبر چه مي‌شده؟ زيرا طبق نص صريح قرآن، زنان پيامبر پس از رحلت ايشان، حق ازدواج نداشته‌اند پس به طريق اولي، واجب‌تر بوده كه به آنها چيزي بخشيده شود و نه به حضرت فاطمه كه همسري كاري و دلير داشته‌اند. و اين فرض، وقتي قوت می‌گيرد كه بنا به نص صريح قرآن، مردها در صورتي مي‌توانند با بيش از يك زن ازدواج كنند كه بين آنها عدالت را رعايت كنند! پس كو عدالت نبي اكرم (البته طبق عقيده منحط و خرافي شيعه و گرنه نبي اكرم مجسمة عدل بوده‌اند).

اگر ارث بوده چرا حتي يك نفر از همسران پيامبر در اين خصوص، ادعايي نمي‌كند؟ (به خصوص با اين فرض جالب كه همسر فقط از يك هشتم درختها و زراعت و نه زمين ارث می‌برد اين ادعا می‌توانسته محكم‌تر باشد) و همچنين چرا كسي از اين موضوع، بي خبر بوده تا براي شهادت، حاضر شود؟

علماي شيعه مي‌گويند حضرت فاطمه مانند بقيه از پدرش ارث می‌برد ولي در اصول كافي باب صفه العلم حديثي آمده به اين عنوان: همانا پيامبران درهم و دينار ارث ننهادند. در خصوص آية و و رث سليمان داوود بايد بگوييم اگر منظور خداوند، وراثت مادي بوده پس چرا ساير فرزندان حضرت سليمان ارث نبرده‌اند و چرا فقط: ورث داوود؟ پس معلوم است كه منظور نبوت است و پاره‌اي علوم (مانند لسان طير) حضرت زكريا خطاب به خداوند می‌گويد:

﴿وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩﴾ [الانبیاء: 89]. يعني: «خدايا مرا تنها مگذار كه تو بهترين وارثين هستي». يعني خدا مال به ارث می‌برد؟ حضرت ابراهيم نيز به خدا می‌گويد آيا اين نبوت در ذرية من خواهد بود كه خداوند پاسخ می‌دهد در ظالمين آنها: نه. يعني حتي به ارث رسيدن همين علم و حكمت نيز شرايطي دارد.

پيامبر در برخي موارد ديگر نيز با بقيه تفاوت داشته‌اند مثلا همسران ايشان نمي‌توانسته‌اند پس از رحلت ايشان با كسي ازدواج كنند. يا ايشان از يك تاريخ معين به بعد حق ازدواج نداشته‌اند يا صدقه بر ايشان حرام بوده و نماز شب بر ايشان واجب بوده و...

چرا وقتي 2 سال بعد حضرت عمر، فدك را به حضرت علي پس داد بين حضرت علي و عباس، عموي پيامبر بر سر (احتمالا توليت آن) دعوي می‌شود و وقتي آن دو نفر، دعوي را به حضرت عمر، ارجاع می‌دهند حضرت عمر، می‌گويند اين ديگر به من مربوط نيست، خود دانيد! پس، موضوع، همچنان لاينحل باقي می‌ماند؟

چرا حضرت علي، در زمان خلافت خودشان، فدك را تصرف نكردند؟ (البته پاسخ‌هاي جدلي و كلامي در اين خصوص بي‌فايده است).

به احتمال فراوان، اين نيم محصول فدك، وقف نبي اكرم بوده كه حضرت علي توليت آنرا به عهده داشته و عوايد آن به مصرف فقرا می‌رسانده‌اند. حضرت ابوبكر نيز مالكيت را تصرف نمي‌كند بلكه عوايد آن را براي تجهيز سپاه در سركوبی شورش رده تصرف مي‌كند و حضرت عمر نيز توليت آنرا دو سال بعد به حضرت علي پس می‌دهد.

روزي حضرت فاطمه حسن و حسين را به حضور نبي اكرم می‌برند و مي‌گويند: چيزي براي اين دو نفر به ارث بگذاريد. پيامبر می‌فرمايند: و اما حلمم را براي حسن و اما شجاعتم را براي حسين به ارث می‌گذارم. امام صادق نيز می‌فرمايند: علماء وارثان انبياء هستند و... اين يعني اينكه پيامبران علم و دانش و ايمان و... از خود به ارث می‌گذارند نه مال و منال!

در دهها آية قرآن، می‌خوانيم كه خدا به نبي اكرم می‌فرمايد: اي پيامبر به مردم بگو من مزد و اجر رسالت از شما نمي‌خواهم. چگونه ممكن است خداوند به پيامبر، فرمان تصرف فدك را به نفع تنها دخترش، داده باشد؟ آيا در اين صورت، رسالت ايشان، زير سئوال نمي‌رود (و بعد هم، فرمان موروثي كردن خلافت در خاندان همين دختر از جانب خدا و الزام مردم به اطاعت از آن! چه مزدي بهتر از قدرت و حكومت و همچنين، تصرف عوايد منطقه مرغوب و حاصلخيز فدك؟) براستي اگر قدرت اسلام و مسلمانان و مقام نبوت ايشان نبود آن يهودي، به مكه می‌آمد و فدك را به ايشان مي‌داد؟

مساله دلخوري حضرت فاطمه با حضرت ابوبكر حتي اگر صحت هم داشته باشد نمي‌تواند دليل محكمي در رد و تخطئه كسي باشد زيرا پيامبر اكرم، حضرت عايشه را نيز بسيار دوست داشته‌اند. حضرت فاطمه را نيز دوست داشته‌اند. پس از رحلت نبي‌اكرم، اين دو نفر (يعني حضرت فاطمه و حضرت عايشه) با حضرت ابوبكر و حضرت علي مخالفت‌هايي (اگر روايات تاريخي صحت داشته باشد) پيدا می‌كنند. آيا اينكه پيامبر آنها را دوست داشته دال بر صحت قضاوت آنهاست؟ به اين سخن ام سلمه خطاب به عايشه دقت كنيد: ستون دين اگر شكست با زنان برپا نشود و پراكندگي اگر در دين حاصل شد با زنان به جمعيت مبدل نگردد. در آيه صريح قرآن نيز خطاب به پيامبر اكرم كه هم مرد بوده‌اند و هم پيامبر و هم سن بالايي داشته‌اند می‌فرمايد: بگو من نيز بشري مانند شما هستم (با اين تفاوت) كه به من وحي می‌شود. چرا بايد در خصوص قضاوت و تحليل دختري 18 ساله (اگر به فرض محال چنين افسانه‌هاي وجود داشته باشد) اين همه هياهو براه بيندازيم؟

به عنوان آخرين سئوال: يوشع ابن نون با در نظر گرفتن كدام يك از عناوين نبي‌اكرم نيمي از عوايد فدك را به ايشان اعطاء كردند؟ پاسخ از سه حالت خارج نيست:

الف: به خاطر شخص پيامبر: كه اشتباه بودن اين پاسخ اصلا نيازي به توضيح ندارد.

ب: به خاطر پيامبر بودن ايشان: اين پاسخ نيز اشتباه است زيرا اگر يوشع بن نون، پيامبري ايشان را قبول داشت كه بايد مسلمان می‌شد و نيازي به باج دادن نبود.

ج: به خاطر جايگاه حكومتي نبي اكرم و قدرت اسلام و سپاه اسلام. (دقت كنيد: وقتي سپاه اسلام، يهوديان خيبر و ساير نقاط را شكست مي‌دهد پيامبر اكرم، سفيري به نام محيط را نزد رؤساي فدك می‌فرستد... و يكي از مواد مصالحه نيز تامين حفظ امينت منطقه توسط سپاه اسلام بوده و...) اين پاسخ كاملا منطقي و درست و منطبق با تمامي قرائن تاريخي و عقلي است. و نتيجه‌اي كه از اين پاسخ گرفته مي‌شود اين است كه اين عوايد متعلق به حكومت و عموم جامعة اسلامي بوده است.

نكته: در اينجا توجه خوانندگان را به نكته‌اي بسيار مهم جلب می‌كنم. اعراب، بسياري از وقايع شاخص و مهم را به صورت شعر و ضرب المثل در می‌آورده‌اند و در اين زمينه هيچگونه خفقان يا تحريفي در تاريخ وجود نداشته و تمامي موارد ثبت شده است. براي من به عنون يك محقق بسيار جاي تعجب است كه مثلا عده‌اي بياييند خلافت را بر خلاف دستور خدا و پيامبر او غصب كرده و بيعت 120 هزار نفر را در غدير خم زير پا بگذارند بعد هم بيايند به قول شما فدك را از تنها دختر بازمانده پيامبر غصب كنند و با اينهمه در خصوص اين اتفاقات بسيار مهم نه ضرب المثلي ساخته شود و نه شعري سروده! (البته توسط مردم همان زمان نه زمانهاي بعدي كه تحت دروغ‌ها و تعصبات فرقه‌اي اشعاري سروده‌اند).

4- تحريف دين و مسير جامعه اسلامي (مشترك بين حضرت عمر و حضرت ابوبكر)

هر گاه امت من، به دنيا بهاء دهد شكوه اسلام از آنان گرفته مي‌شود. پيامبر گرامي اسلام[[292]](#footnote-292).

متاسفانه اشتباهي شيطاني در سر برخي از محققين و نويسندگان و وعاظ شيعه جاي گرفته است كه معتقدند يك يا دو نفر به تنهايي می‌توانند موجب صلاح يا فساد يك جامعه شوند (بحث خواص نيز براي توجيه همين تفكر اشتباه براه افتاده است البته به ناچار بايد بقيه مردم را عوام كالأنعام بدانيم تا منطق ما درست باشد ولي...) در صورتيكه نگاه تك بعدي و نگاه از يك زاويه همان چيزي بود كه باعث بدبخت شدن شيطان شد شيطان نيز آدم را از يك بعد ظاهري يعني خاك ديد و گفت من از آتشم و او از خاك و همين نگاه تك بعدي باعث بدبختي خوارج و ابن ملجم و ابوجهل و بقيه گمراهان تاريخ شده است ولي بياييد به جوامع انساني و همچنين جامعه و امت صدر اسلام نگاهي همه جانبه و از همه ابعاد و آن هم نگاهي عميق و دقيق و موشكافانه داشته باشيم. خلاصه می‌كنم اگر جامعه صدر اسلام (و هر جامعه ديگر را) شبيه يك كالبد انساني بدانيم پيامبر گرامي اسلام چشم و چراغ آن و قرآن راه نجات اين انسان است و بقيه ياران نبي اكرم نيز در اين كالبد، جايگاه به خصوصي دارند. حضرت عمر، قوه قهريه و با هوش با روحي ساده و كودكانه و سمج[[293]](#footnote-293)، علي قوه جنگنده، ابن مسعود و سالم حافظان قرآن ابوذر و سلمان روح متقي و راستگوي اين كالبد، طلحه و زبير و ابودجانه و حتي خالد ابن وليد قواي جنگي وفادار ابوبكر قوه مشورتي و مصلحت بين و پول خرج كن و.... و اين مجموعه كامل بود[[294]](#footnote-294) كه توانست با هماهنگي و يكپارچگي مخلصانه باعث پيروزي اسلام (آن هم در آن شرايط جاهلي با كينه‌توزي‌هاي خاص خودش) و اعتلاي آن در سطح جهان و شكست سه امپراطوري عظيم آن روزگار بشود ولي متاسفانه در سر شيعه اينگونه جا انداخته‌اند كه كل امت اسلامي در يك نفر يعني علي خلاصه می‌شده است ولي اين تفكر، خلاف تمامي قوانين تاريخي و اصول علمي و منطقي و عرفي و اجماع تمام جوامع بشري و خلاف بسياري از آيات قرآن و تجارب شخصي تك تك هر انساني است. و عجيب‌تر و مضحك‌تر از اين تفكر اين است كه معتقد باشيم يك يا دو نفر می‌توانند در اين سيستم يكپارچه و يكدست، اختلال و يا انحرافي ايجاد كنند.

از بين 124 هزار نفر پيامبري كه خداوند فرستاده است تنها پيامبري كه ياران او توانستند كتاب آسماني او را از خطر تحريف نجات داده و حتي بر مبناي انديشه‌هاي آن پيامبر حكومتي تشكيل داده و بلافاصله ساير ملل را نيز به اسلام دعوت كنند ياران پيامبر اسلام بوده‌اند. اكنون چرا شيعه انتظار معجزه بيشتر دارند و می‌گويند بايد بر خلاف تمام اصول و قوانين مسلم تاريخي تمدن اسلام فقط مراتب پيروزي و كمال را طي می‌كرد و به هيچ وجه منحرف نمي‌شد و تازه مسئوليت اين موارد نيز به عهده مسلمانان صدر بوده آيا اين عقايد مسخره و خنده‌آور نيست؟ براستي آيا شعارهاي مدعيان اسلام ناب و حكومت عدل علي و جامعه‌اي كه ما اول انقلاب داشتيم حتي قابل مقايسه با زمان فعلي هست؟ پس: ﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ٢﴾ [الحشر: 2].

مردم ايران در سال 1357 انقلاب كردند و در فروردين سال 58 با 98 درصد به جمهوري اسلامي راي دادند. در طي 8 سال نبرد با عراق از فرزند و جان و مال و خانه و زندگي و همه چيز خود گذشتند. تمامي شئونات كشوري و مملكتي و مجلس و... را به دست روحانيون دادند يا به مشورت آنها. ولي فقيه نيز روي كار بود. عقيده هم داريد كه مذهب شما بهترين مذهب است و همه چيز را هم خوب می‌دانيد و مروج و مفسر آراء و عقايد اهل بيت هستيد. خدا و امام زمان هم حافظ شماست! با اين همه ظرف 20 سال تعداد نمازنخوانها چندين برابر شد و آنها هم كه به ظاهر مسلمانند اسلامشان بسيار قشري و پوك شده. از وضعيت فساد و فحشاء هم كه ديگر نگو. آيا بايد طبق تحليل‌هاي خودتان كه حضرت عمر و حضرت ابوبكر را مسئول حوادث 50 سال بعد در فرسنگ‌ها آن سوتر مي‌دانيد ما هم بايد شما را مسئول اين وقايع بدانيم؟

جامعه و تمدن بشري مانند رودخانه‌اي عظيم و در حال حركت است كه يك سنگ يا حتي تخته سنگ نيم تواند در مسير آن تغيير يا مزاحمتي ايجاد كند. حتي اگر سدي بدون دريچه روي آن بستي فشار آب سد را از جا مي‌كند. پس يك يا دو نفر نمي‌توانسته‌اند مسير جامعه اسلامي را منحرف كنند و اين از توهمات عالم صفوي است.

كل دوران نبوت پيامبر اكرم 23 سال بود كه 13 سال آن در مكه سپري شد و با وجود اينكه اين شهر شهر پيامبر بود و افراد سرشناسي مانند حمزه و حضرت عمر و ابوطالب و خديجه و ابوبكر حامي ايشان بودند اسلام ذره‌اي پيشرفت نداشت ولي در مدينه بود كه اسلام پيشرفت كرد آن هم در عرض 10 سال. اين يعني اينكه كل يك جامعه در تثبيت و رشد يا نابودي و عدم موفقيت يك ايده يا پديده موثر و مسئولند نه يك يا دو نفر!.

اگر مسير دين را قابل تحريف يا تحريف شده می‌دانيم پس تكليف اين آيات چه مي‌شود:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائدة: 3]. «امروز دين شما را كامل كردم و نعمتم را بر شما تمام كردم و رضايت دادم براي شما دين اسلام را».

﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء: 81].

﴿وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣﴾ [الصف: 13].

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥﴾ [القصص: 5].

تمام اين آيات يعني اينكه حفظ اسلام مانند قرآن براي هميشه تضمين شده است و اصولاً آيا افراد، ضامن حفظ اسلامند و يا اسلام پاسدار افراد است؟

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة: 134]. به عبارتي: سرنوشت هر امتي آنچنان است كه خود به دست خويش می‌سازد مخصوصاً كه ياد آور مي‌شود: ﴿وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾[[295]](#footnote-295).

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11]. (و نمي‌گويد سرنوشت هرقوم در گرو رفتار پيشينيان آن قوم است)[[296]](#footnote-296).

اين يعني اينكه يك يا دو نفر نمي‌توانند اسلام را تحريف كنند نعوذبالله خدا با آنهمه عظمت و قدرت و محبتش مي‌گويد: خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمي‌دهد مگر اينكه آنها خودشان را تغيير دهند.

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «همانا ما قرآن را فرو فرستاديم و ما خود حافظ و نگهدار آنيم. اين يعني قرآني كه در دست ماست دچار هيچ تغيير و كاهش يا افزايشي نشده».

در جاي ديگري از قرآن آمده:

﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30]. «و رسول مي‌گويد اي پروردگار همانا قوم من از اين قرآن دوري جستند».

در جايي ديگر نيز می‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11]. «خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمي‌دهد مگر آنكه خود آنها سرنوشت خود را تغيير دهند».

از مجموع اين نكات انسان می‌فهمد كه: اسلام و قرآن صحيح و درست به دست ما رسيده و ما نمي‌توانيم بي‌حالي و بي‌عرضه‌گي خودمان در عمل به دستورات آن را به گردن حضرت عمر و ابوبكر بيندازيم و بگوييم اسلام را تحريف كردند! بلكه جامعه خودش بايد براي نجات خودش تغيير كند.

وقتي ارادة جمعي پشت سر كاري باشد نه يك نفر مي‌تواند جلوي آنرا بگيرد و نه تاثير شگرف و اساسي در آن داشته باشد.

خداوند در قرآن كريم پيامبر اكرم را رحمة للعالمين معرفي كرده چطور مرگ اين رحمه للعالمين سرآغاز تحريف خوبترين چيز يعني اسلام شد. زيرا اگر بنا شود مرگ چيزي يا كسي موجب نابودي چيزي خوبي شود در اين صورت آن شخص به دنيا نيايد بهتر است! ولي اگر سري به تاريخ بزنيد می‌بينيد اين افراد بد و شرند كه حتي مرگشان نيز سرآغاز دردسر براي ملتشان مي‌شود مانند صدام يا طالبان يا شاه خودمان و...

نه راننده بد مي‌تواند با اتوموبيلي پيشرفته و خوب درست رانندگي كند و نه راننده‌اي خوب مي‌تواند با اتوموبيلي بد و از كار افتاده رانندگي كند علت موفقيت حضرت عمر و حضرت ابوبكر در زمينه خلافت و عدم موفقيت حضرت علي در همين نكته نهفته است[[297]](#footnote-297). كه در زمان خلفاي نخستين هم جامعه خوب بود و هم پيشوا.

حضرت سليمان، حضرت داوود و حضرت موسي و پيامبر اکرم، رهبري جوامع خود را عهده دار بوده‌اند پس طبق استدلال شما بايد جوامع آنها تا روز قيامت مسير رشد و تعالي را طي کنند ولي کو؟!.

طبق اصول صد در صد علمي و تاريخي و جامعه شناسي تمامي تمدنها و جوامع در طول عمر خود يک منحني اوج و سقوط را طي کرده‌اند و تا کنون حتي يک مورد هم سراغ نداريم که يک جامعه يا تمدن، هميشه در مسير تکامل و رشد بوده باشد.

هيچگاه در هيچ کجاي تاريخ يک نفر نتوانسته فرهنگ يک جامعه را در مسير خوب يا بد تغيير دهد مگر اينکه خود آن مردم خواسته باشند ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11].

اگر توهيني به خانواده پيامبر شده باشد (که در جاي خودش اشاره کرديم همه اينها دروغ است) و اين توهينها موجب واقعه عاشورا شده باشد. سئوال می‌کنيم 13 سال اذيت و آزار بيشماري که در مکه نسبت به پيامبر شد منجر به چه وقايعي شد؟ و اگر می‌گوييد با پيروزي پيامبر و تصرف مکه آن مسائل منتفي شد خوب با خلافت 5 ساله حضرت علي نيز مسائل 15 دقيقه‌اي روز سقيفه که متعلق به 25 سال قبل بود نيز منتفي شد!!!.

برخي ايراد می‌گيرند كه چرا در قرآن، مسائل سياسي اندك است. بايد گفت: مسائل پزشكي، اقتصادي، جنگي و... نيز در قرآن اندك است. براي اينكه قرآن مدرسه انسان سازي است و هنگاميكه اكثريت جامعه، انسان شوند، تمام مشكلات خود به خود حل مي‌شود. به جامعه صدر اسلام كه ساخته و پرداخته دست پيامبر بود نگاه كنيد. ابوبكر با كمك همين مردم، شورش گسترده اهل رده را سركوب كرد و اسلام نوبنيان را از خطر فروپاشي حتمي نجات داد. حضرت عمر با كمك همين مردم دو ابرقدرت آن زمان را به زانو در‌آورد. اگر حضرت علي نيز به عنوان اولين خليفه انتخاب می‌شدند با كمك همين مردم همين كارها را (شايد هم تا حدودي بهتر) انجام می‌دادند... پس مشكل و بدبختي جامعه وقتي شروع شد كه مسير انحطاط را طي كرد و از دستورات اسلام فاصله گرفت. و نمي‌توان گناه آنرا به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبكر انداخت بلكه اين خاصيت زمانه است[[298]](#footnote-298). همانطور كه نمي‌توان گناه بي‌رنگ و بو شدن اسلام و كمرنگ شدن انسان دوستي و كمك به همنوع در مردم ايران پس از انقلاب را به گردن روحانيون انداخت و شرايط روز جهان، اينترنت، ماهواره، دنياطلبي مديران و هزاران عامل ديگر را ناديده گرفت. در مورد مسائل پزشكي و اقتصادي و... نيز وقتي عموم جامعه انسان شوند مشكلات خود به خود حل مي‌شود...

چطور دو نفر به قول شما (نعوذبالله) ترسوي نادان، توانستند مسير اسلام را منحرف كنند ولي پيامبر و حضرت علي و عموم اصحاب اعم از مهاجر و انصار نتوانستند از اينكار، جلوگيري به عمل آورند؟

اگر ابوبكر در سقيفه حاضر نشده بود نمي‌شد بدون شك سعد ابن عباده خليفه مي‌شد (نه حضرت علي) و با توجه به كينه و رقابت و دشمني‌هاي طولاني ميان اوس و خزرج آيا ريشه اسلام در همان مدينه كنده نمي‌شد؟ ما می‌دانيم بين بني‌هاشم و بني‌اميه نيز رقابتها و كينه‌هاي تاريخي ريشه داري وجود داشته و حتي اگر يك نفر از اين دو قبيله نيز خليفه مي‌شد نتيجه يكي بود: فروپاشي اسلام. اينكه با ابوبكر مخالفتي نمي‌شود و به قول معروف بر سر انتخاب او مصالحه مي‌شود اين است كه او از تيره بسيار كم اهميت بني تيم بوده. مويد نظرات ما اين است كه پس از انتخاب عثمان، تمام طايفه بني‌اميه مصادر امور را به دست گرفته و نهايتاً كار با شورش و قتل عثمان پايان مي‌گيرد و پس از به خلافت رسيدن حضرت علي بني‌اميه از در مخالفت با آن حضرت بر می‌آيند، با توجه به اين كه پس از قتل عثمان: 1- انتخاب حضرت علي با هجوم و استقبال چشمگير نمايندگان اكثر شهرها صورت گرفته 2- حضرت علي در سن سالخوردگي بودند 3- ماجراي خونهايي كه ايشان از بني‌اميه در بدر و احد و... ريخته بودند تا حدودي فراموش شده و... با اينهمه بني اميه ساز مخالف می‌زنند. مجسم كنيد ايشان در سن جواني (33 سالگي) بدون اقبال عمومي به خلافت مي‌رسيد و ماجراي خونهايي كه ريخته بود نيز هنوز در خاطره بني اميه بود، آيا مي‌توان تصور كرد آنها ساكت مي‌نشستند‌؟ و آيا اصرار ابوسفيان بر بيعت با حضرت علي دانستن همين نكات نبوده است. به خصوص با توجه به پاسخي كه حضرت علي به ابوسفيان مي‌دهد‌: چقدر كينة تو نسبت به اسلام، طولاني شد‌!!! البته برادران عزيز من كه يد طولاني در مغالطه كاري و تفسير و تحريف و توجيه دارند مثلاً ممكن است بگويند كه حضرت عمر با دادن حكومت شام به معاويه، باعث بروز مشكلات بعدي براي حضرت علي شد ولي عين اين ايراد را عثمان به حضرت علي مي‌گويد و حضرت پاسخ مي‌دهند‌: «آيا تو نمي‌داني كه معاويه از يرفا غلام حضرت عمر، بيشتر از خود حضرت عمر مي‌ترسيد؟» به همين نحو بررسي كنيد مشكلات عظيمي كه پس از رحلت پيامبر اتفاق افتاد و با وجود عدم همكاري برخي از انصار و بيشتر بني‌هاشم، ابوبكر با قدرت كامل توانست اين مشكلات را برطرف كند...

متاسفانه برخي از نويسندگان شيعه وقتي در برابر يك سري سئوالاتي قرار می‌گيرند كه پاسخي براي آن ندارند دست به دامن استدلال‌هاي بسيار بچه گانه‌اي می‌شوند مانند اينكه حضرت عمر و حضرت ابوبكر براي نابودي احاديث مربوط به حضرت علي و غدير و..‌. نوشتن حديث را ممنوع كرده و احاديث موجود را سوزانده و از ميان بردند. ولي جاي تعجب است كه پس چگونه فقط واقعة غدير توسط 110 نفر از اصحاب روايت شده و به دست ما هم رسيده است؟ مگر اينكه معتقد باشيم فقط مواردي كه اكنون امكان داشته مورد پاسخ واقع شود از ميان رفته و مواردي كه به نفع ما مي‌تواند واقع شود از ميان نرفته است. گرچه فقط يك ذهن بيمار ماليخوليايي چنين استدلال مغشوشي را قبول مي‌كند.

شيعه معتقد است پيامبر اكرم توسط جبرييل از غيب خبر داشته و همچنين چهره باطني افراد را می‌ديده‌اند. شما معتقديد حضرت عمر و ابوبكر باعث تحريف اسلام شدند. با اين وجود، چگونه ممكن است پيامبر آنها را اين همه به خود نزديك كرده. از آنها دختر گرفته، علمدار لشكر و امير حجاج و امام جماعت قرار داده. اجازه داده براي خريد زمين مسجد و تدارك جنگ‌ها و آزاد كردن برده‌ها هزينه كنند... در حاليكه پيامبر آخرين رسول خدا بوده و پس از آن همه سختي‌ها و شهدا اين دو نفر بيايند موجب تحريف اسلام (اين آخرين دين) شوند؟!!! با عنايت به اينكه مي‌دانيم ابوبكر به پشتوانة مواردي كه ذكر شد توانست به خلافت برسد. چگونه است كه خداوند براي حفظ اسلام (در موارد متعددي مانند نبرد خندق و غار ثور و ليله‌المبيت و نبرد بدر و...) به طرق مختلف حافظ اسلام بوده ولي دقيقاً آنجا كه بايد ميوه و ثمرة كار چيده شود با زمين قهر مي‌كند؟ براستي آيا انتخاب حضرت ابوبكر از امدادهاي الهي نبود. به خصوص با توجه به وقايع بعدي و شورش اهل رده و احتمال نابودي اسلام و متعاقب آن تثبيت اسلام به نحوي كه در زمان حضرت عمر دو ابرقدرت ايران و روم به زانو در مي‌آيند.

خداوند دشمن پيامبر را ابتر و دم بريده می‌نامد و می‌فرمايد: پيامبر نسلش دائم و برقرار است. وقتي خداوند بقاء نسل پيامبر را تضمين كرده چگونه ممكن است -بنا بر اولي- بقاء آيين او را تضمين نكند؟

اگر جامعة ما منحرف نشده و ما سني‌ها را منحرف شده می‌دانيم، انصافاً و بالاغيرتاً اكنون: ما مسلمان‌تريم يا سني‌ها؟

اگر بناست كوچك‌ترين خطاي هر رييس حكومتي دامنه‌اش تا قيام قيامت كشيده شود به اين ترتيب، جايگاه بيشتر مسئوولين جمهوري اسلامي در اعماق جهنم خواهد بود!.

هيچ كجاي تاريخ سراغ نداريم كه يك تمدن يا ابرقدرت پس از طي مراحل قدرت و اوج، سقوط نكرده باشد. شايد اين يكي از قوانين و سنن تغيير ناپذير الهي است. از تمدن ايران گرفته تا روم و مصر و چين. در زمان خود ما ابرقدرت شوري كه براحتي از هر فرو پاشيد و مطمئن باشيد چنين بلايي بزودي بر سر آمريكا نيز خواهد آمد. پس چرا علت انحطاط تمدن اسلامي را حضرت عمر و حضرت ابوبكر می‌دانيد؟

امام خميني در اوايل انقلاب مي‌گفتند: «ما نمي‌گوييم می‌توانيم اسلام را كامل پياده كنيم زيرا ما وارث قرنها خرابكاري و ظلم و ستم و... هستيم». پس چرا ما از حضرت عمر و حضرت ابوبكر، انتظار داريم فرهنگ چند هزارساله اعراب جاهلي را يك شبه تغيير داده باشند تا به شهادت امام حسين منجر نشود؟

با اين شيوة استدلالات بچه گانه، به نظر می‌رسد منحرفين و پايه‌گذاران اصلي خط انحراف، بسيار زيركانه از ديد محققين تيز بين! شيعه فرار كرده‌اند. زيرا ما طبق متون معتبر كه مورد تاييد شيعه و سني است می‌دانيم كه ابتدا انصار در سقيفه مشغول انتخاب خليفه بودند و بعد از آن به حضرت عمر و حضرت ابوبكر، خبر می‌رسد و آنها با عجله خود را به آن محل مي‌رسانند. پس اين انصار، بودند كه قبل از دفن پيامبر به فكر انتخاب خليفه افتادند و آنها بودند كه باعث تحريك حضرت عمر و حضرت ابوبكر و روي كار آمدن حضرت ابوبكر شدند‌. آنها (‌به خصوص قبيله اوس) بودند كه ابتدا با ابوبكر بيعت كردند (براي چشم و همچشمي با خزرج و خليفه نشدن سعد ابن عباده) و در يك كلام، آنها سنگ اول بدعت و شكستن بيعت و انحراف را گذاشتند[[299]](#footnote-299). همانطور كه آنها اولين حاميان و بيعت كنندگان با پيامبر بودند!!![[300]](#footnote-300).

شايد هم پايه گذاران خط اصلي انحراف، مالك اشتر و محمد ابن ابي بكر و عمار ياسر و طلحه و زبير[[301]](#footnote-301) باشند زيرا اگر محققين سني بخواهند مانند محققين شيعه قضاوت كنند دستشان بسيار پر‌تر از ماست. ما می‌دانيم كه حضرت علي به عثمان مي‌گويد: از پيامبر شنيدم در اين امت امامي كشته مي‌شود كه با مرگ او باب اختلاف تا قيامت در اين امت گشوده مي‌شود... و می‌دانيم كه ايشان براي جلوگيري از اين امر، مرتب با شورشيان صحبت كرده و بين حضرت عثمان و آنها حالت ميانجي را داشته و فرزندانش حسن و حسين را براي دفاع از خانه او می‌گمارد (و حتي در جايي خواندم كه پس از مرگ عثمان، فرزندانش را ضرب و شتم مي‌كند) خوب، چه كساني سركرده شورشيان بودند: طلحه، زبير، عمار ياسر، مالك اشتر نخعي و محمد ابن ابي‌بكر. (و اگر كمي به عقب برگرديم ابوذر!!!) پس طبق تحليل نويسندگان شيعه اين افراد پايه‌گذار تحريف و گشاينده باب اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامي شدند. زيرا می‌بينيم دقيقاً شهادت عثمان، دستاويز و علت العلل سه جنگ داخلي ميان مسلمانان پس از خلافت حضرت علي شد (جنگ جمل، صفين و نهروان) سخنان حضرت علي به عثمان نيز ادعاي ما را تاييد مي‌كند. اتفاقات و شرايطي كه بلافاصله پس از آن مي‌افتد نيز سخن ما را تاييد مي‌كند. ضمن اينكه به طور قطع مي‌دانيم آب را به خانه عثمان، بستند، پس از چند روز به خانه‌اش ريخته زن او نائله دستش را جلوي شمشيري كه مي‌خواسته عثمان را بكشد می‌گيرد و دستانش قطع مي‌شود و عثمان را با آن وضع فجيع می‌كشند يعني كسي كه پيرمرد و سالخورده بوده و خليفه بوده و داماد[[302]](#footnote-302) پيامبر بوده و... حتي اجازه دفن جسد او را در قبرستان مسلمانها نمي‌دهند و...[[303]](#footnote-303) در اينكه اين وقايع اتفاق افتاده هيچ شكي هم نيست ولي از ديد شيعه هيچكدام از اينها پايه گذار و علت تحريف و بدبختي مسلمين نيست ولي قضيه حمله حضرت عمر به سمت خانه حضرت علي كه تمامي آن با حواشي و شاخ و برگهاي مربوطه، دروغ محض است مي‌تواند علت العلل واقعه عاشورا و تحريف اسلام باشد‌؟‌!!! و آيا قتل يك پيرمرد و قطع انگشتان زن او، قتل خليفه، قتل داماد پيامبر با آن وضع فجيع (بستن آب و..‌.‌) كمتر از درشت صحبت كردن با دختر پيامبر بوده است؟ و تاثير آن در انحراف اسلام و واقعه عاشورا كم‌تر است؟ انصافاً كدام يك از اين موارد مهمتر است؟ (‌لااقل از ديد مردم آن زمان كه نه شيعه به معني قرون بعدي آن، وجود داشته و نه سني) با اينهمه محققين سني چنين تحليلهايي از وقايع ندارند... پس آفرين بر انصاف و هوش محقق شيعه!!! و صد آفرين بر عقل خوانندگان كتاب‌هاي آنها... ممكن است بگويند كه عثمان ستم كرد و مستحق كشته شدن بود ولي سخن حضرت علي خلاف اين است. ايشان می‌فرمايند: من ماجراي عثمان را برايتان به طور خلاصه بيان می‌كنم، عثمان در خلافت خودسري نمود (‌بي‌مشورت و رضاي امت هركاري می‌خواست انجام می‌داد) پس بد كرد و شما بي تابي كرديد (و او را به قتل رسانديد) پس شما هم در اين بي تابي بد كرديد و خداوند را حكم ثابتي است درباره كسي كه استبداد و خودسري كرد و كسي كه در كشتن او بي تابي كرد[[304]](#footnote-304).

اين بدان معني است كه او نبايد كشته می‌شد. اينها سخنان و تجزيه و تحليل من نيست بلكه عين عبارات گفته شده توسط حضرت علي است[[305]](#footnote-305). پس اگر بنا باشد مقصري در تاريخ براي حادثه عاشورا پيدا کنيم قاتلين عثمان، بهترين مسببان اوليه اين واقعه هستند زيرا بر خلاف زمان سقيفه: قاتلين امام حسين همان قاتلين عثمان (شورشيان بودند) ـ وقتي قبح خليفه کشي و آن هم کسي که داماد پيامبر بوده با آن سن بالا ريخته مي‌شود مسلماً کشتن نوه پيامبر هم امري ساده و عادي جلوه می‌کند -زمان وقايع به واقعه کربلا نزديکتر است- ولي چرا محقق شيعه اين وقايع را فراموش کرده و در باب علت عاشورا به حادثه سقيفه اشاره می‌کند که دخالت حضرت عمر در جريان حمله به خانه علي و ضربه به در (اگر راست باشد) در هاله‌اي از ابهام است زيرا برخي از متون خالد و قنفذ را مسئوول اين کار معرفي کرده‌اند؟

نويسندگان شيعه علت اصلي فرقه فرقه شدن اسلام را غصب خلافت، توسط ابوبكر مي‌دانند. پس اين سئوال مطرح مي‌شود كه علت اصلي فرقه فرقه شدن ساير اديان الهي مانند مسيحيت چه كساني بوده‌اند؟ زيرا هيچ مذهبي در جهان وجود ندارد كه فرقه فرقه نشده باشد. و البته سئوال بعدي اينجاست كه چرا سخن از اين فرقه‌ها فقط پس از شورش عليه عثمان در تاريخ به گوش می‌رسد.

حضرت علي قبل از مدتي قبل از وقايع جنگ جمل می‌فرمايند: «خداي ما را به اسلام گرامي داشت و بدان سربلندمان نمود و از پس خواري و با يكديگر كينه ورزيدن و از هم دور بودن و بي مقداري با هم برادرمان نمود. چندانكه خدا خواست مردم بر دين اسلام بودند و حق در ميان آنها بود و كتاب خدا را پيشواي خويش نمودند تا آنكه اين مرد (عثمان) به دست اين مردم كشته شد. شيطان آنان را به نافرماني برانگيخت و امت را به يكديگر در آويخت بدانيد كه اين امت همچون امتهاي گذشته فرقه فرقه خواهد شد...»[[306]](#footnote-306). اين جملات صريحاً نشان مي‌دهد كه:

* + سرآغاز تحريف اسلام شهادت عثمان بوده است.
  + علت آن نه انتخاب حضرت عثمان توسط شورا بلكه طبق سخنان حضرت در خطبه 30 كه پيش از اين ذكر شد به خاطر بي تابي شورشيان بوده است.
  + در دوران حضرت عمر و حضرت ابوبكر: مردم بر دين اسلام بودند و حق در ميان آنها بود و كتاب خدا را پيشواي خويش نمودند. پس آنها پايه‌گذار تحريف و ظلم و... نبوده‌اند. باز هم بايد خاطر نشان كنم اين سخنان، تجزيه و تحليل من نيست بلكه عين عبارات و سخنان حضرت علي است.
  + حضرت علي در زمان خلافتشان در جايي در پاسخ كسي كه مي‌گويد چرا اين اتفاقات و هرج و مرجها در زمان حضرت عمر و حضرت ابوبكر و حضرت عثمان نمي‌افتاد می‌گويند: براي اينكه آنها بر همچون مني حكومت می‌كردند و من بر همچون تويي! اين سخن نشان می‌دهد كه مردم به خصوص مردم مدينه در زمان حضرت عمر و حضرت ابوبكر و حتي عثمان خوب بوده‌اند ولي امان از شيعيان كوفه كه مقر حكومتي حضرت علي كوفه بود و...

يكي از دلايلي كه شيعه پافشاري زيادي روي آن دارد، اين است كه اگر حضرت علي به عنوان اولين خليفه انتخاب شده بود آن فجايع بعدي پيش نمي‌آمد و اسلام منحرف نمي‌شد و... اگر سئوال كنيم كه حضرت علي بالاخره خليفه شد مي‌گويند: ديگر در آن زمان و شرايط دير شده بود و اوضاع قابل تثبيت نبود ولي:

* + اوضاع و شرايط پس از خليفه شدن ابوبكر بسيار بدتر از قتل عثمان بوده زيرا:
    1. تعداد اندكي از انصار با او مخالف بودند ضمن اينكه بني‌هاشم و در راس آنها حضرت علي در ابتدا مخالف حكومت او بودند.
    2. انتشار وفات پيامبر اكرم (كه پس از او نيز پيامبري نخواهد آمد) موج مخالفت گسترده‌اي را در شبه جزيره بوجود آورد و باعث شد اكثر قبايل تازه مسلمان شده از اسلام برگشته و مرتد شوند.
    3. خطر دو قدرت ايران و روم مرزهاي اسلام را به شدت تهديد مي‌كرد.
    4. منافقان مدينه و يهوديان گرچه تار و مار شده و نيروي آنها به شدت تضعيف شده بود ولي مانند آتش زير خاكستر هر لحظه امكان برافروخته شدن آنها مي‌رفت.
    5. با وفات پيامبر، افرادي مانند ابوسفيان هنوز در خواب و خيال انهدام اسلام بودند.

آري تمام اين شرايط در صورت انتخاب حضرت علي به خلافت براي ايشان نيز با شدت بيشتري پيش می‌آمد با اين تفاوت كه ايشان بر خلاف ابوبكر: جوان بوده، از هر قبيله چند نفر از بزرگان آن را كشته، بين قبيله ايشان (بني هشام) و بني اميه هميشه بر سر قدرت درگيري و اختلاف بوده. پس آيا می‌توان تصور كرد انتخاب بلافصل ايشان می‌توانسته بدون دردسر همراه باشد؟ به هر حال اگر ايشان به عنوان اولين خليفه هم انتخاب می‌شد و اتفاقات ناگواري می‌افتاد و اسلام شکست می‌خورد مسلما محققين شيعه باز هم تمام اين عواملي را که برشمرديم در ذکر علل ناکامي حضرت عليعنوان می‌کرد!.

اگر 1400 سال پيش، وسايلي مانند رسانه‌هاي جمعي، راديو و تلويزيون، روزنامه‌، مجالس وعظ و منبرهاي متناوب و گسترده در هر شهر و روستا، اينترنت، امكان مطالعة كتاب و كتابخانه براي عموم جامعه و... وجود داشت می‌توانستيم بگوييم كه سران حكومتها با استفاده از اين وسايل، اسلام را منحرف و بي محتوي كردند. البته محقق شيعه براي يافتن سرنخ انحراف، چشم به تاريخ دوخته و شرايط فعلي كه اينهمه وسايل مختلف را در اختيار دولتها قرار می‌دهد، فراموش كرده است!.

طبق احاديث بيشمار وارده و آيات موجود در قرآن بهترين چراغ راهنما و بهترين وسيله معيار و محل حق از باطل و... قرآن كريم می‌باشد. اين كتاب در طول قرون متمادي ميان مسلمين بدون ذره‌اي تحريف، وجود داشته. چرا نبايد علت تحريف و بدبختي و... جامعه اسلامي را عدم توجه به تعاليم انسان ساز قرآن بدانيم‌؟

حضرت عمر و حضرت ابوبكر دو نفر بودند و شما آنها را مسئوول تمام انحرافات و بدبختي‌هاي بعدي می‌دانيد اكنون بيش از 28 سال است تمام شئونات كشوري در دست روحانيون شيعه است كه از حوزه‌هايي با پشتوانه صدها سال كار آكادميك بيرون آمده‌اند‌. انصافاً‌: وضعيت حجاب، رباخواري، تبعيضات شديد طبقاتي، روگرداني مردم از دين و كاهش تعداد نماز خوانها و... اكنون به هم‌ريخته‌تر شده يا در زمان شاه‌؟‌[[307]](#footnote-307).

آيا تفاوت در نحوه وضو گرفتن و يا تغيير يك جمله در اذان و يا ممنوعيت صيغه زنان به اسلام ضربه وارد مي‌كند، يا مسخ و منحرف كردن كلمات مقدس ديني و عملكردهاي غلطي كه باعث تنفر مردم از دين مي‌شود؟

در مورد خطاهاي اين دو نفر بايد گفت: جاي تعجب است كه ما حضرت عمر و ابوبكر را معصوم نمي‌دانيم ولي انتظار داريم در بحراني‌ترين حوادث و شرايط، مانند يك معصوم رفتار كنند.(هرچند بر محققين بي‌طرف پوشيده نيست كه عملكردشان عالي بوده).

اگر اولين خشت كج را حضرت ابوبكر گذاشت و سست شدن اخلاق و گمراهي جامعه در نسل‌ها و سا‌ل‌هاي بعدي به خاطر اين خشت كج بود پس چرا انصار و مهاجرين كه تربيت شده 23 سال كار مداوم و همنشيني با پيامبر و قرآن و جهاد و فداكاري بودند همان روز وفات رسول خدا[[308]](#footnote-308) همه با هم مبادرت به بيعت شكني و زير پا گذاشتن آيه قرآن (آيه تبليغ) و فرمان رسول خدا كردند؟[[309]](#footnote-309) گناه اينهمه سستي و دروغ و تزوير در ميان جمع گسترده انصار و مهاجرين بر عهده كيست؟ (حتماً ابوجهل!!!) زيرا به تبع اولي و در حقيقت، خشت كج اولي توسط انصار گذاشته شد كه زودتر از حضرت عمر و حضرت ابوبكر در سقيفه جمع شده بودند پس گناه تمام امت تا روز قيامت و مقصر اصلي كشته شدن امام حسين و... به گردن انصار است[[310]](#footnote-310) با اين فرض حتمي كه اگر ابوبكر و حضرت عمر در صحنه حاضر نشده بودند مسلماً سعدابن عباده خليفه شده بود و بقيه ماجرا...

پيامبر اكرم می‌فرمايند: اگر و مگر كردن از علائم منافقان است آيا نويسندگاني كه در كتب خود مرتب می‌نويسند: اگر حضرت عمر چنان نكرده بود و اگر ابوبكر چنان نگفته بود، 50 سال بعد، چنين و چنان نمي‌شد آيا بر شعبه‌اي از نفاق نيستند؟

چرا محققان ما هميشه نيمه خالي ليوان را می‌بينند. چگونه ما معتقديم كه حضرت عمر و ابوبكر باعث تحريف مسير دين و واقعه عاشورا و... شدند و گناه همه بدبختي‌هاي جامعه اسلام را به گردن آنها می‌اندازيم ولي ثواب تثبيت اسلام و جلوگيري از نابودي آن (ابوبكر: سركوب شورش اهل رده و...) و اسلام آوردن ساير كشورها در زمان حضرت عمر را به گردن آنها نمي‌اندازيم[[311]](#footnote-311). اگر گناه تحريف اسلام بر گردن آنهاست به ناچار پاداش تثبيت[[312]](#footnote-312) و ترويج [[313]](#footnote-313) اسلام نيز بر آنهاست[[314]](#footnote-314). و به طور كلي طبق تحليل‌هايي از اين دست، اسلام ما ريشه در حمله حضرت عمر به ايران و بقاي اسلام ريشه در سركوب شورش اهل رده توسط ابوبكر دارد. مگر اينكه بگوييم نه و آنها فقط و فقط مسبب انحراف اسلام شدند و ثواب بقيه كارها براي سپاهيان اسلام است!!!.

باز چرا نيمه خالي ليوان را می‌بينيم و اعتراف نمي‌كنيم كه اگر ابوبكر در جمع سقيفه حاضر نشده بود صد در صد سعد ابن عباده خليفه شده بود و دقيقاً مشخص است كه چه اتفاقي بين دو قبيله اوس و خزرج و بعد از آن بين بني‌هاشم و بني اميه پيش می‌آمد.

روزي در يك مسابقة فوتبال، مهاجم تيم خودي بر اثر گير افتادن ميان سه مدافع تيم حريف،‌ توپ را لو داد(البته او يك گل هم زده بود) تيم حريف، خط‌ها فبك تيم مقابل را رد كرد، دفاع را دور زد و بر اثر غافلگير شدن و ضعف دروازه بان توپ را به دروازه دوخت. البته تشويق بي‌امان تماشاچيان تيم حريف و ضعف داور در نگرفتن آفسايد مشكوك را هم بايد به اين موارد اضافه كنيم. بعد از بازي همه افراد حاضر(‌خبرنگاران، هواداران تيم، مربي، بازيكنان و مسئولين باشگاه) به فوروارد بيچاره حمله كردند كه اگر تو توپ را لو نداده بودي ما گل نخورده بوديم!!! فوروارد بيچاره می‌گفت: اي بابا، تمام تيم و كادر داوري و... تنبلي و اشتباه كرد چرا فقط من را مقصر مي‌دانيد؟ و همه تقصيرات را به گردن من می‌اندازيد؟ ولي همه از اين شكست، عصباني بودند و دربه در دنبال پيدا كردن يك نفر مقصر! و اين تعصب پرده‌اي روي عقلشان كشيده بود تا (مانند ابوجهل) واقعيت را نفهمند! ماجراي تحريف اسلام و انداختن گناه آن به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبكر نيز بر همين منوال است.

1. مي‌گويند حضرت عمر و حضرت ابوبكر،‌ مسير اسلام را منحرف و باعث ايجاد بدعت در دين شدند سئوال اينجاست: آيا در آن زمان كه مخابرات و تلويزيون و منبر و بلندگو (و حتي وقت آزاد و مفت براي اينكارها نبوده) و كتاب و اينترنت و تبليغات و مدرسه و سخنراني و مد و تجمل و... نبوده بهتر می‌شده در دين بدعت ايجاد كرد يا اكنون؟).
2. آيا آن زمان كه همة مردم شيوه و روش پيامبر را از نزديك ديده و در همان فرهنگ زندگي می‌كردند امكان بدعت بيشتر بوده يا اكنون؟ و چطور انصار و مهاجريني كه در قرآن آنقدر از آنها ستايش شده و پيامبر آنقدر از آنها تعريف كرده و در راه اسلام آنقدر از جان و مال خود گذشتند در همان هنگام رحلت پيامبر اينچنين سست و بي حال می‌شوند آن هم نسبت به مسائل ديني؟ و باعث تحريف اسلام؟
3. آيا آنها كه باعث شدند ايراني‌ها از دين زرتشت دست بكشند هنرمند‌تر بوده‌اند يا كساني كه اكنون باعث می‌شوند مردم دست از دين بكشند؟
4. اين بدعت‌ها كه موجب فاجعه و بروز خسارات جبران ناپذير به اركان دين اسلام بوده چيست‌؟ براي كساني كه نمي‌دانند می‌نويسم: ممنوع شدن صيغه كردن زنها!!! و گفتن: الصلوه خير من النوم به جاي حي علي خير العمل!!![[315]](#footnote-315) می‌بينيد حضرت عمر، چقدر ماهيت و باطن دين را تحريف و نابود كرده است؟ درست بر عكس ما‌! و حضرت علي هم در برابر آن سكوت كردند! (ضمن اينكه در دوران صفويه هيچگونه تغيير و تبديل و تحريف و دروغي توسط علامه‌ها! وارد اسلام نشده است! البته به استثناي ملاصدرا كه به سزاي اعمال خود رسيد!!!).
5. چگونه است كه حضرت عمر 1400 سال پيش كه باني مسلمان شدن ما بوده و عرب هم بوده و ساكن سرزميني دوردست، باعث تحريف دين ما شده ولي شاه عباس و علامه‌هاي دور و برش كه در قلب ايران ساكن بوده و هموطن و همزبان و متعلق به 400 سال پيش، هيچگونه تحريف و تبديل و دروغي وارد تاريخ و دين ما نكردند؟ براستي چرا كساني كه معاني واقعي كلمات والايي چون: شهادت، امامت، جهاد، عاشورا، صبر و... را تخدير و تحريف كردند اينهمه در نظر ما ارجمندند؟ (و ايكاش نابود كرده بودند!‌).
6. بدعت يا شرايط زماني؟ پيامبر مسجد ضرار را تخريب کرد. علي 4000 نفر عابد قرآن خوان را کشت. پس نعوذبالله آنها نيز کار اشتباهي کردند؟ پس متوجه می‌شويم آنها معنا و باطن و نيت پنهاني در بطن امور را می‌ديدند و مانند قشري‌هاي احمق ما ظاهربين نبوده‌اند.
7. با اينگونه تحليل‌ها، اينك، هيچ جامعه پيشرفته‌اي در جهان نبايد وجود داشته باشد. زيرا بالاخره در مقاطعي در تاريخ هر ملتي افرادي بسيار ضعيف‌تر (اگر حضرت عمر و حضرت ابوبكر را ضعيف بدانيم) و خونخوارتر و ظالم‌تر حكومت می‌كرده‌اند. پس آنها نيز بايد عقب افتاده و بدبخت باشند ولي به عنوان نمونه به آلمان نگاه كنيد كه 45 سال قبل به دست فرد ديوانه‌اي به نام هيتلر (و حزب نازي) مبدل به ويرانه‌اي شد ولي اكنون يكي از ملل صنعتي و پيشرفته است و يا ژاپن با آن حاكمان ميليتاريسم خود و... اگر هم بگوييم كه آنها فقط باعث و پايه گذار انحراف در دين شدند پس سكوت حضرت علي چه معنايي دارد. آيا عقل سليم حكم نمي‌كند يك چيز نابود شود بهتر است تا منحرف شود؟ ديگر اينكه اين انحرافات كه توسط خلفاء در دين بعمل آمد چه بود؟ به زودي در اين‌باره هم بحث خواهيم كرد.
8. در روانشناسي بحثي وجود دارد به نام فرافكني. يعني شما به عنوان مثال: ناخودآگاه مي‌خواهيد علت عقب افتادگي و بدبختي و سستي و اهمال و حتي انحرافاتي كه توسط شما يا افراد مورد علاقة شما در دين بوجود آمده است را به گردن ديگران بيندازيد. مثلاً آمريكا و غرب را متهم به استعمار و... می‌كنيد[[316]](#footnote-316) و از خود نمي‌پرسيد: چرا من بايد نادان يا ضعيف باشم تا ديگران بتوانند مرا استعمار كنند؟ مگر اسلام وقتي قدرتمند بود به تمام كشورها حمله نكرد؟ اين قانون طبيعت است كه ضعيف پايمال مي‌شود. پس آيا بهتر نيست به جاي فرافكني و انداختن گناه به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبكر، سري به خودمان و آقابالاسرهاي فعلي خودمان و علامه‌هاي مورد علاقه خودمان در تاريخ بزنيم؟
9. طبق اينگونه تحليلها آيا پايه گذار اولين خط انحراف و مايه بدبختي تمامي نوع بشر (‌نعوذبالله) حضرت آدم و حضرت حوا نبودند؟ زيرا اگر از بر خلاف دستور مستقيم الهي از آن ميوه ممنوعه نمي‌خوردند به زمين نمي‌آمدند و نوع بشر را اين چنين گرفتار شيطان و شرايط زميني نمي‌كردند؟ اميدوارم مرا مسخره نكنيد من طبق تحليل خودتان تحليل كردم ضمن اينكه در اينجا دلايل من (آيات قرآن) بسيار محكم‌تر از دلايل شماست (كتاب موهوم و جعلي سليم ابن قيس) و استدلالم نيز قويتر و قابل قبول‌تر توسط تمام نوع بشر..

ما می‌دانيم كه ابوبكر، اولين مرد بالغي بود كه بدون لحظه‌اي درنگ و تامل به پيامبر ايمان آورد[[317]](#footnote-317) و ابوبكر بود كه با اسلام خود در آن شرايط حساس باعث مسلمان شدن عثمان، طلحه، زبير، سعد بن ابي وقاص و عبدالرحمن ابن عوف[[318]](#footnote-318) شد و بردگان تازه مسلمان را می‌خريد و آزاد می‌كرد[[319]](#footnote-319) و براي خريد زمين مسجد و تدارك سپاه اسلام[[320]](#footnote-320) هزينه می‌كرد و همراه پيامبر در شرايطي خطرناك به مدينه هجرت كرد، پس از رسيدن به خلافت مقتدرانه و با درايتي عجيب، شورش رده را سركوب كرد و... آيا طبق تحليل برادران شيعه كه اعمال و رفتار يك نفر، مي‌تواند در حوادث بعدي نقش داشته باشد آيا ابوبكر باعث تقويت و تثبيت و پيروزي اسلام نبود يا لااقل يكي از مسببين آن؟ و اگر بگوييد اين اراده الهي بود كه می‌خواست اسلام پيروز شود، پاسخ می‌دهيم پس همين اراده الهي بود كه مي‌خواست اسلام در قرون بعدي تحريف و ضعيف شود. (البته به زعم اعتقاد شما) و اگر بگوييد اگر ابوبكر كمك نمي‌كرد خداوند شخص ديگري را براي كمك مقدر می‌فرمود، پس چرا خداوند اين شخص ديگر را براي خلافت پيامبر مقدر نفرمود؟

شيعه معتقد است علت تمام فجايع و مشكلات بعدي براي اسلام و مسلمين از عدم انتخاب حضرت علي نشات مي‌گيرد اگر يك نفر و يا حتي يك گروه، مي‌تواند مسير سرنوشت بشريت را عوض كند پس چرا:

* اكنون امام زمان با اينهمه خيل مشتاقان -ظاهري- ظهور نمي‌كنند؟
* آيا با اين نحو استدلال، نمي‌توان سلسلة مقصرين را تا قابيل كشاند‌؟
* اگر هم اكثريت مردم را مقصر بدانيم گناه حضرت عمر و حضرت ابوبكر چيست؟ به قول حضرت علي‌: هر جامعه ناگزير از داشتن اميريست.
* اگر خلافت و امامت دو امر جدا از همند و لازمه خلافت، قبول اكثريت است اين گناه اكثريت بوده و نه گناه حاكم. و اصولا در آن ابتدا (يعني فقط يكروز پس از رحلت پيامبر) مسلماناني كه آن همه حماسه و رشادت از خود به خرج داده‌اند چگونه به اين سرعت آنقدر بي حميت می‌شوند كه اقليتي بر خلاف نظر اكثريت بتوانند بر آنها حكومت كنند؟[[321]](#footnote-321)

**اگر مقصر اوليه و اصلي واقعة عاشورا اين دو نفرند:**

* چرا امام حسين به سپاه عمر سعد مي‌فرمايد: براي اين سخنان مرا نمي‌فهميد كه دل‌هايتان از خوردن حرام سنگدل شده است؟ و در آن جايگاه كه ديگر تقيه معنايي ندارد حضرت عمر و حضرت ابوبكر را رسوا نمي‌كنند براستي چه جايي بهتر از آنجا براي رسوايي غاصبان خلافت و پايه ريزان ظلم به اهل بيت (!!!!)
* چرا يزيد پس از شنيدن خبر شهادت 72 نفر سپاهيان حسين مي‌گويد: امروز انتقام كشته شدگان احد را گرفتيم و باز می‌بينيم ريشة قضيه به نزاع تاريخي بين بني‌هاشم و بني اميه برمي‌گردد.
* چگونه حر كه باعث اصلي توقف و تغيير مسير كاروان كربلا بود بخشيده مي‌شود ولي افرادي كه 50 سال قبل در شهري ديگر و مكاني ديگر زندگي كرده‌اند مقصرند؟
* اگر پاسخ می‌دهيد كه حر توبه كرد و پشيمان شد. ما طبق قوي‌ترين متون (كه حتي شيعه نيز آنرا تاييد مي‌كند) می‌دانيم ابوبكر با اينكه خليفه بوده همراه حضرت عمر براي عذرخواهي به خانه حضرت فاطمه (س) می‌روند.[[322]](#footnote-322)و ابوبكر حتي با آن مقام و موقعيت گريه هم مي‌كند[[323]](#footnote-323) (با اينكه طبق متون صحيح بي تعصب و خالي از شاخ و برگ، مرتكب جنايتي نشده) چگونه است كه اين عذر خواهي و حركت آنها در وقايع بعدي بي‌تاثير است و فقط برخي حركات آنها مورد تقليد و تبعيت قرار می‌گيرد. اگر هم اين بهانه آيندگان بوده مسلماً انسانهاي فاسق در آينده هرچيزي را مي‌توانند بهانه كنند، براي همين اگر حتي حضرت عمر و ابوبكر مرتكب آن رفتار نمي‌شدند آيندگان گنهكار و ظالم براي توجيه رفتار خود مستمسكي از گذشته پيدا می‌كردند[[324]](#footnote-324).
* علت و مسبب اينكه كوفيان ابتدا 18 هزارنامه براي حسين فرستاده و با عقيل بيعت كرده و سپس خلف وعده می‌كنند در چيست و چه كسي بوده؟ آيا اين نشانه دمدمي بودن و ملون بودن مردم اين شهر نيست كه از: طوايف و قبايل نامتجانسي تشكيل شده و حدود ثلث آنها نيز ايراني‌ بوده‌اند؟[[325]](#footnote-325) در حاليكه حكام قبلي اين شهر نيز عمار ياسر (به كمك عبدالله ابن مسعود صحابي با وفاي پيامبر) و حضرت علي و امام حسن بوده و با اينهمه موفق به تربيت آنها نشده‌اند گناه حضرت عمر و حضرت ابوبكر كه در 40 سال قبل در مدينه بوده‌اند چيست‌؟[[326]](#footnote-326).
* چه كساني براي اولين بار روبروي امام حسن و امام حسين شمشير كشيدند؟ اگر نمي‌دانيد براي شما می‌گويم: شورشيان عليه عثمان كه از شهرهاي بصره و مصر و كوفه بوده اند! زيرا امام حسن و امام حسين مقابل خانه عثمان براي دفاع از او ايستاده بودند و نبرد مي‌كردند! كساني مسبب واقعه عاشورا هستند كه جنگ جمل يعني اولين برادركشي را در داخل امت اسلامي براه انداختند و طبق صريح متون تاريخي اينها نبودند مگر كساني از سپاه علي كه می‌دانستند اگر صلح شود آنها به خاطر شركت در قتل عثمان قصاص مي‌شوند پس آتش جنگ را شعله ور كردند در حاليكه تا شب قبل، همه اميد صلح داشتند‌! كساني كه آب را بروي عثمان بستند و او را در حال خواندن قرآن كشتند و انگشتان زنش را قطع كردند و خليفه كشي را باب كردند و حرمت‌ها را ريختند مسبب واقعة عاشورا نيستند ولي حضرت عمر و حضرت ابوبكر كه صدها حديث در فضيلت حضرت علي از آنها نقل شده مسبب واقعة عاشورا هستند فقط به اين توهم پوچ و بچه گانه كه پيامبر اكرم براي پس از خود به فرمان خدا جانشين تعيين كردند و اينها آمدند و خلافت را غصب كردند!.
* اگر بنا باشد مثل منطق شيعه تحليل و قضاوتي آبگوشتي داشته باشيم بايد بگوييم كه ياد و خاطره جنگهاي مستمر و مداوم و كشته‌ها و... كه در زمان حضرت علي و امام حسن بر سر مردم كوفه آمد در ياد و خاطر آنها بوده و آنها براي همين و براي دوري از دردسر و كشمكشهاي مجدد با بني اميه با پسر علي يعني حسين بيعت نكردند و... زيرا در اينصورت ادعاي ما قويتر است زيرا حضرت علي فقط چند سال قبل در اين شهر فرمانروا بوده ولي حضرت عمر 50 سال قبل در شهري ديگري حكومت مي‌كرده و... ولي ما حتي همين تحليل را هم قبول نداريم[[327]](#footnote-327). بلكه يكي از دلايل واقعة عاشورا اين بود كه:
* كساني كه از مهاجر و انصار در ابتدا به پيامبر اكرم ايمان آوردند از روي خلوص نيت و با رضاي دل، مسلمان شدند ولي در زمان حضرت عمر كه فتوحات فراواني به عمل آمد، عده‌اي به زور يا به طمع غنيمت يا ندادن جزيه و... مسلمان شدند و بيشتر دردسرهاي بعدي از ناحيه همين افراد بوجود آمد. اگر سري به سپاه عمر ابن سعد بزنيد از اين دست افراد در آنجا زياد خواهيد يافت.
* باز هم اگر بخواهيم مانند برخي محققين شيعه تحليل‌هاي عوضي داشته و گناه شهادت امام حسين را به گردن حضرت عمر بيندازيم می‌توانيم تز محكمتري بر خلاف اين ارائه كنيم مبني بر اينكه: ما می‌دانيم پدر عبيد الله ابن زياد يعني زياد ابن ابيه در زمان خلافت حضرت علي از جانب ايشان حاكم فارس بوده است. و در بصره هم سمتهايي داشته. مسبب و صادر كننده دستور جنگ و قاتل اصلي امام حسين عبيد الله فرزند همين شخص مي‌باشد. حالا آيا نعوذ‌بالله بايد بگوييم اگر حضرت علي پدر اين شخص را قدرت نداده بود فرزندش جرأت كشتن امام حسين را پيدا نمي‌كرد؟ در اين صورت استدلال ما قويتر نيز هست چون زمان اين وقايع نزديكتر به عاشورا بوده و مسبب نيز نزديكتر! بر خلاف حضرت عمر كه 50 سال قبل در مكاني ديگر حكومت می‌كرده! ولي ما حتي همين تز را نيز قبول نداريم.
* مگر حضرت علي در طول خلافت خود به وسيله همين مردم كوفه، سپاهيان پرشور و پر ادعاي جمل و نهروان را شكست نداده و حتي سپاه معاويه را تا آستانه شكست سوق نمي‌دهد؟ اگر بناست كه بي وفايي و پليد بودن و سستي اخلاق و... كوفيان را به گردن عمر و ابوبكر بيندازيم؟ پس دليل رشادت اينها چه بوده؟
* چرا ما هميشه نيمه خالي ليوان را می‌بينيم: چطور ازدواج حضرت عمر در زمان خلافت و اوج قدرتش با ام كلثوم دختر علي ـ 70 بار مشورت با علي ـ اينكه می‌گفت: لولا علي لهلك عمر ـ ورود علي به مجالس و خضوع و خشوع عمر در برابر او در زمان خلافتش ـ جانشيني علي در مدينه و مسافرت عمر به مدينه در زمان خلافتش ـ قرار دادن علي در شوراي انتخاب خليفه و صدها مورد ديگر نمي‌تواند دلايل مثبتي بر اكرام و احترام به خاندان پيامبر باشد ولي فقط يك حركت عجولانه در روز سقيفه كه آن هم توسط خالد ابن وليد صورت گرفت نه حضرت عمر مي‌تواند منجر به واقعة عاشورا شود؟!!! زيرا تمام وارد مثبتي كه گفته شد بر خلاف جريانات روز سقيفه مقطعي نبوده بلكه دامنه دار و طي زماني طولاني (10 سال خلافت حضرت عمر) اتفاق افتاده و اگر بناست تاثير گذار بوده باشد تاثير بيشتري در فرهنگ مردم داشته است. آيا اتفاقات مستمر در اذهان مردم بهتر نقش می‌بندد يا اتفاقي كه در يك روز از روي شتاب و... صورت گرفت و تمام شد؟

روحاني صفوي جدل را جانشين عقل، تعصب را جانشين آزادانديشي، مصلحت را فداي حقيقت، آرمان را به جاي واقعيت، امامزاده‌ها را به جاي كعبه، مفاتيح را به جاي قرآن، تكيه را به جاي مسجد، وسيله را به جاي هدف، شخصيت را به جاي سخن، محبت را به جاي معرفت، دعا را به جاي عمل، تقيه را به جاي شهامت، توريه را به جاي صداقت، تقليد را به جاي تحقيق، تعبد را به جاي تعقل، انتظار را به جاي انتقام -از ستمگر- شفاعت را به جاي تزكيه، زنجير زني و قمه زني را به جاي امر به معروف و ظلم ستيزي و در يك كلام، دين را وسيله كسب نان كرد تا دولت صفوي بتواند اختلاف را جانشين اتحاد كرده و مردم را براي نبرد با دولت عثماني بسيج كند تا اينگونه خيال اروپاي مسيحي از تهاجم دولت متعصب و مقتدر سني مذهب عثماني آسوده شود. پس سرآغاز بدبختي و زوال جامعه مسلمين و قطعه قطعه شدن سرزمينهاي مسلمان و اقتدار اروپا و تحريف مباني والاي تشيع، دولت و روحاني صفوي بود نه حضرت عمر و ابوبكر. آري روحاني صفوي با فرافكني اين موضوع و با زرنگي تمام، حضرت عمر و ابوبكر را به جاي شاهان صفوي[[328]](#footnote-328) در جايگاه اتهام قرار داد‌.[[329]](#footnote-329).

در نهايت بايد گفت كه بسياري از قضايا در جهان [[330]](#footnote-330) از ديد ما اينگونه تحليل مي‌شود ولي از ديد خداوند تحليل قضايا به گونه‌اي ديگر است[[331]](#footnote-331).

5- ريشه‌يابي انحراف

انحراف واقعي از زمان صفويه آغاز شد و از زماني كه:

- روايات مجعول تاريخي، اخبار ارجاف و اسرائيليات، بدون هيچگونه كار علمي و تحقيقي توسط به ظاهر علامه‌ها وارد كوچه و بازار و منبر و تكيه شد و آرام آرام اينگونه دروغها در عمق جان و فرهنگ مردم ريشه كرد. از وقايع تاريخي برداشتهاي غلط مطابق با زمان حال صورت گرفت. صحبت فقط از نبرد و تفرقه بود و ساير نكاتي كه می‌توانست باعث اتحاد شود به بوتة فراموشي سپرده شد.

- از زماني كه اولين دسته بنديهاي سياسي تحت عنوان دين عثمان و دين علي شكل گرفت. بر اثر تلقينات دشمنان حضرت علي در راستاي ايجاد تفرقه در عراق.

- از زماني كه روايات و احاديث اسلامي مطابق فرهنگ مرز و بوم ايراني تجزيه و تحليل شد.

- از زماني كه دين توسط دولت‌ها و حكومت‌ها وسيله‌اي شد براي انحراف توده از بدبختي‌هاي موجود به مسائل قرنها قبل. يا جهت بسيج عمومي براي نبرد با دول سني (مثلا عثماني در زمان شاه عباس).

- از زماني كه دين دكان عده‌اي شد و وسيله‌اي شد براي ارتزاق مداحان و شهرت برخي علماء كه فقط جهت خوشايند پادشاهان ترياكي [[332]](#footnote-332)صفويه كتاب می‌نوشتند.

- از زماني كه طريقة جدل به جاي مباحثه و تعصب به جاي منطق در گفتگوها و كتاب‌ها جا باز كرد.

- از زماني كه علماء و نويسندگان موظف شدند مقصراني در تاريخ براي بدبختي و ضعف و اهمال خودشان و پادشاهانشان، پيدا كنند.

* از زماني كه جاسوس انگليسي مستر همفر وارد ايران و تركيه و عراق شد و گزارش كاملي از وضعيت موجود براي دولت متبوع خود فرستاد و آنها هم به او دستور دادند سعي كن: داستان حمله حضرت عمر به سمت خانه علي را با آب و تاب فراوان و... بين شيعه رواج دهي و...[[333]](#footnote-333) (جهت جلوگيري از اتحاد بين دول و ملل مسلمان).

6- سوزاندن احاديث

ماجراي سوزاندن احاديث در زمان حضرت عمر

* حضرت عمر تمام احاديث اعم از جعلي و غير جعلي را از ميان برد و طبق روايات اصول کافي امامان هر چه می‌گويند از امام قبلي است تا برسد به پيامبر و چيزي از خودشان نمي‌گويند. آيا به اين طريق، حضرت عمر، کمک بزرگي به شيعيان نکرد. زيرا لااقل می‌دانيم احاديثي که در دست ماست اگر جعلي باشد متعلق به قرن دوم است و نه دوران حضرت عمر و ابوبکر!.
* چرا حضرت عمر و ابوبکر قرآن، را که مهمتر بود جمع‌آوري کردند در حاليکه قدرت دستشان بود و کافي بود کاري نکنند و بنشينند تا قرآن خود به خود تحريف و نابود شود.(چون شما آنها را مغرض و معاند می‌دانيد).
* چرا در قرآن بر لزوم يادداشت يا ثبت سخنان پيامبر (اگر اينقدر مهم است و حياتي و...) اشاره‌اي نشده در صورتيکه بر لزوم بلند حرف نزدن در حضور پيامبر چندين آيه نازل مي‌شود‌؟
* چرا فقط عبدالله بن عمرو بن عاص تنها كسي بوده كه از رسول خدا اجازه نوشتن احاديث را داشته است؟ (روايات بحار را رها كن سخن من از روايات معتبر كتب قديمي تاريخي و بدون تعصب است).
* به فرموده حضرت علي رسول خدا روزي خطبه‌اي خواندند و فرمودند: دروغ بستن بر من بسيار شده است.... هر كه عامدانه بر من دروغي بگويد بايد كه جايگاهش را در دوزخ بگيرد. (پس به تبع اولي پس از فوت ايشان بازار دروغ گويي و دروغ نويسي می‌توانسته رايج باشد و براي حضرت عمر در آن شرايط و اوضاع چه چاره‌اي جز اين بوده؟).
* شيعه معتقد است كه تمام صحابه پس از پيامبر مرتد شدند (به جز 3 نفر) و همه حق علي را پايمال كردند و آيات قرآن كه دال بر خلافت او بود را زير پا گذاشتند و... پس چگونه در اينجا می‌گويند كه هدف حضرت عمر از منع نوشتن احاديث يا گفتن حديث در ساير بلاد، جلوگيري از نشر فضايل علي و احاديث منصوص خلافت او توسط صحابه بوده است؟! و آيا تا كنون تناقضي بالاتر از اين در تحليل تاريخ وجود داشته؟ عده‌اي آمدند و حق علي را غصب كردند و بقيه در مقابل اين غصب خلافت، سكوت كردند و بعد همين عده‌اي كه سكوت كرده بودند می‌خواستند فضايل علي را بنويسند يا نقل كنند ولي حضرت عمر مانع شد!!!!‌.
* ما می‌دانيم كه خداوند در قرآن وعده حفظ قرآن را داده كه قرآن نيز محفوظ ماند آيا نعوذ بالله خداوند نمي‌توانست وعده حفظ احاديث را بدهد (گر چه بيشتر احاديث پيامبر به مدد حافظه قوي اعراب باقي ماند باقي ماندن قرآن نيز بيشتر منوط به حفظ آن توسط اصحاب بود و نه كتابت آن زيرا در آن زمان كاغذ و به طور كلي انسان‌هاي بيكاري و باسواد براي نسخه برداري بسيار كم بوده‌اند).
* در عربستان زمان پيامبر اكرم نه باسوادي بوده و نه وسايل نوشتن و كتابت. و حتي باقي ماندن قرآن كه خداوند حفظ و بقاي آنرا تضمين كرده (البته به دست اصحاب) خود نوعي معجزه است اكنون سخن از سوزاندن احاديث چه تصوري را در شنونده ايجاد مي‌كند. جايي كه قرآن به آن اهميت و مثلا سوره توبه آن نه نوشته شده بوده و فقط يك نفر آنرا حفظ بوده ديگر چه كساني احاديث را مكتوب كرده بودند. مسلماً اگر هم چنين موردي وجود داشته در سطحي بسيار اندك و محدود بوده كه شيعه مانند هميشه در اينجا نيز دست به بزرگنمايي زده است.
* آيا تعجب آور نيست: ما در تاريخ می‌خوانيم كه اصحاب پيامبر در جمع آوري يا عدم جمع‌آوري قرآن شك داشته‌اند و ابوبكر و ديگران به اصرار بيش از حد حضرت عمر به اين كار رضايت می‌دهند. حال اين چه هياهويي است كه شيعه در اين زمينه براه انداخته است! سوزاندن احاديث، حديث يعني سخن آيا سخن را مي‌شود سوزاند! مطهري در كتاب سيري در امامت اعتراف مي‌كند كه (نقل حديث در زمان حضرت عمر ممنوع نبوده بلكه كتابت آن ممنوع شده) كه آن هم به خاطر عدم مخلوط شدن آن با آيات قرآن كه به تازگي جمع آوري و مكتوب شده بوده است و اگر حضرت عمر چنين نكرده بود هم اكنون قرآني كه در دست ما بود با احاديث جعلي و غير جعلي منسوب به پيامبر مخلوط شده بود. نكته جالب توجه ديگر اينكه در تمام روايات می‌بينيم گوينده يا راوي مي‌گويد: شنيدم، گفت، و هيچ كجا سخن از خواندم و نوشتم نيست! اين يعني اينكه عرف جاري در عربستان و بين اعراب بر گفتن و شنيدن بوده و اعتماد آنها بر حافظه قوي خودشان. در نهايت اگر هم حديثي توسط حضرت عمر جمع آوري مي‌شد محال بود كه شيعيان، احاديثي كه زير نظر حضرت عمر جمع آوري شده را قبول كنند زيرا برخي از علماء آنها تا همين اواخر در صحت قرآن جمع آوري شده توسط حضرت عمر و ابوبكر و عثمان نيز شك داشتند چه برسد به احاديث!.
* ما می‌دانيم به محض وفات پيامبر، در تعداد دفعات تکبير بر ميت اختلاف شد. ضمن اينکه شما غصب خلافت و پيمان شکني مردم را نيز پيش می‌کشيد پس وقتي مردم به اين سرعت همه چيز را: فراموش و قاطي کردند و يا زير پا گذاشتند و به قول شما همه مرتد شدند به جز 3 نفر اين سئوالات پيش می‌آيد:
  + حضرت عمر و ابوبکر کار بسيار خوبي کردند که دستور دادند احاديثي که توسط مرتدين نوشته شده بود سوزانده شود تا جلوي تحريف اسلام گرفته شود!!! و لااقل مردم نسلهاي بعد که مرتد نيستند اين کار را انجام دهند!!! زيرا چه اعتمادي است به: مکتوبات و منقولات يک عده مرتد که هنوز کفن پيامبرشان خشک نشده بيعت با علي را شکستته‌اند و رفته‌اند در سقيفه تا خليفه‌اي ظالم و غاصب را انتخاب و با او بيعت کنند؟
  + تيجاني مي‌گويد: «مگر آيات قرآن و احاديث شکر و نمکند که با هم قاطي شوند؟» ولي شما سنت نبوي و آيات قرآن را چون شير و شکر آميخته به هم مي‌دانيد. اکنون پيامبر در موقفي خاص و شرايطي خاص يک سخن را گفته و يک عده حاضر بوده‌اند و در موقف و شرايطي ديگر سخني ديگر گفته و افرادي ديگر حاضر بوده‌اند. مي‌شود با اين حساب بيان بفرماييد که در صورت ضبط و ثبت اين احاديث بلافاصله پس از ايشان چه بلايي بر سر اسلام می‌آمد؟ (آن هم زماني که حوزه‌هاي علميه و علماي عظام و دانايان علم رجال و روايه و درايه و... نبوده است) و چرا اين افراد حيله‌گر و خائن و مستبد و حاکم (اين چهار شرط لازم انجام اين کار است:) به جاي سوزاندن احاديث، نقشه جعل و ورود احاديثي به نفع خودشان را نکشيدند (با کمک بقيه مرتدين) يا آزادانه به همه اجازه كتابت و نشر و گفتن احاديث را می‌دادند تا اسلام دچار تشتت و انحراف و نابودي شود؟ (و آن اتفاقي كه با ثبت احاديث در 2 قرن بعد افتاد و اسلام يه صدها فرقه تبديل شد در همان سالهاي اول پس از وفات پيامبر بيفتد!).
  + شما در جريان افسانه قلم و دوات می‌گوييد طبق آيه قرآن: پيامبر هر چه مي‌گفته طبق کلام وحي بوده: و ما ينطق عن الهوي و از پيش خود چيزي نمي‌گفته پس چرا نبايد سخنان ايشان با آيات قرآن مخلوط شود؟ و اگر چنين شده بود آيا نمي‌نشستيد و حضرت عمر و ابوبکر را به اين خاطر، لعن و نفرين نمي‌کرديد که آنها از روي عمد و به قصد تحريف و نابودي قرآن احاديث را جمع‌آوري كردند؟ دقت کنيد که اعراب معتقدند پيامبر گرامي اسلام فصيح‌ترين سخنان را در بين عرب داشته‌اند و امكان تخليط سخنان نغز ايشان با آيات قران وجود داشته است.
* جمع‌آوري قرآن در زمان خلافت ابوبکر به اصرار حضرت عمر شروع شد[[334]](#footnote-334) و 20 سال بعد در زمان خلافت عثمان و توسط او اينکار به پايان رسيد. قرآن، يعني چيزي که همه بر آن متفق القول بودند فقط جمع‌آوري آن 20 سال طول کشيد چگونه از حضرت عمر در زمينه احاديث انتظار ديگري داريد؟ پس چه خوب است در تحليل وقايع تاريخي خودمان را به آن زمان ببريم و طبق شرايط و امکانات همان زمان به قضاوت بنشينيم.
* در اينجا بايد به نكتة مهمي اشاره كنيم و آن اينكه: شيعه با احاديث زير مخالف است و اين احاديث را جعلي می‌داند: اصحاب من مانند ستارگانند به هر كدام از آنها می‌توانيد اقتدا كنيد -همه اصحاب عادلند- بهترين مردم مردم و امت زمانه منند و... و به جاي آن دركتب شيعه احاديثي از اين دست می‌بينيم كه همه اصحاب پس از پيامبر مرتد شدند مگر 3 يا 5 نفر! ما نيز در اينجا با شيعه همصدا می‌شويم و از او می‌پرسيم پس چرا می‌گوييد حضرت عمر بايد به چنين افراد بدي اجازه نقل حديث از پيامبر می‌داد؟ و چه تضميني بود كه آنها (براي لجبازي و دهن كجي به حضرت عمر كه خليفه‌اي بوده در زمينه اجراي احكام، عادل و خشن وقاطع) دروغ به هم نبافند و يا دروغ ننويسند (حالا به ضرر او يا به نفع رقباي او) البته به نظر من در اين زمينه، سني و شيعه هر دو راه افراط و تفريط پيموده‌اند. از حماقت است كه همه اصحاب پيامبر را مرتد و بدنيت بدانيم و حسن ظن بيش از حد (يا آبروداري زيادي است) اگر بگوييم همة اصحاب پيامبر، نيتي صددرصد خالصانه داشته و از نظر علمي كامل و بدون امكان اشتباه بوده‌اند. من به خوبي متوجه نيت حضرت عمر در اينكه چرا كتابت احاديث را ممنوع كرده (و حتي در برخي موارد نقل آنها را) شده‌ام:
  + 1. حضرت عمر، شخصيتي داشته كه به راحتي نمي‌توانسته به كسي اعتماد كند مانند مورد عدم انتخاب جانشين براي پس از خودش. و حتي شايد همين عدم اعتماد او را واداشت كه مرتباً به ابوبكر اصرار كند تا آيات قرآن را جمع آوري كنند. او پيش از اين و در طول 23 سال رسالت و 2 سال خلافت ابوبكر از اصحاب پيامبر اشتباهات و تخلفات و برخي غرض ورزيها را ديده بوده و می‌دانسته نيت همه آنها مانند هم نيست. بالاخره خو و طبيعت بشري است. او حتي شاهد شورش رده و مرتد شدن بسياري از قبايل (به جز مدينه و مكه) بوده است. خوب، وقتي براي قرآن كه سياق الهي بودن آن معلوم بوده و بايد دو شاهد آنرا تاييد می‌كرده اينهمه دقت به كار بردند چگونه براحتي به همه اجازة نقل يا كتابت حديث را بدهند. يكي از افرادي كه حضرت عمر او را از اينكار بازداشته ابوهريره بوده و مگر نه اين است كه شيعه هيچ يك از احاديث ابوهريره را قبول ندارد (مگر اينكه به نفع حضرت علي باشد!) امكان اينكه فقط عده‌اي را از اينكار بازمي داشت نيز وجود نداشته و با عدالت حضرت عمر و شرايط آن روز سازگار نبوده است. از نظر ساير امكانات (كاغذ و قلم و افراد با سواد و...) نيز در مضيقه بوده‌اند.
    2. پيامبر هر حديثي را به مناسبتي خاص فرموده بودند (مشهورترين آن: حديث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه».

كه پيامبر، آنرا به خاطر کدورت عده‌اي با حضرت علي فرمودند ولي شيعه از آن برداشت خلافت منصوص كرده است) خوب ما می‌دانيم كه نقل همين حديث باعث وجود چه تفرقه عظيمي در امت اسلامي و انشعاب دائمي آن به شيعه و سني شد و چه خونها كه ريخته نشد و... خوب اگر حضرت عمر اجازه می‌داد هر كسي هر حديثي را به دلخواه خود بيان كند و تحليل خودش را بر آن بار كند كه ريشة اسلام در همان قرن اول هجري كنده شده بود!.

* + 1. با روحيه‌اي كه از اعراب و شرايط آن روزگار سراغ داريم بسيار محتمل بوده كه آنها احاديث را با آيات قرآن مخلوط كنند زيرا گوينده و ناقل هر دوي آنها پيامبر اكرم بوده است. البته براي ما كه در قرن بيستم هستيم شايد اين نكته‌اي عجيب باشد ولي مطمئن باشيد اگر حضرت عمر اجازه مكتوب كردن احاديث را داده بود اكنون قرآني كه در دست ما بود داراي چنين درجه‌اي از خلوص و اطمينان نبود و چه بسا سرنوشتي بدتر از تورات و انجيل را پيدا می‌كرد. يك نفر عرب بدوي براي آموختن قرآن، به نزد عبدالله مسعود می‌آيد (شيعه اين شخص را خيلي قبول دارد) عبدالله ابن مسعود آنچه تلاش مي‌كند نمي‌تواند تلفظ طعام الاثيم را به آن عرب بياموزد پس در انتها عصباني مي‌شود و به آن عرب مي‌گويد: می‌تواني بگويي طعام الفجار؟! و آن عرب مي‌گويد: آري!!! خوب، حتماً رگهاي گردن هر شيعه يا سني با شنيدن اين موضوع سرخ مي‌شود. پس مطمئن باشيد اگر همين سهل‌انگاري‌ها در كتابت قرآن يا احاديث رخ می‌داد چها كه می‌شد؟ و چها كه نمي‌شد!!!.
* پيامبر‌ اکرم هر حديثي را در موقعيتي خاص بيان می‌کردند و برخي احاديث نيز ناسخ و منسوخ دارد آيا تصميم حضرت عمر بازتاب طبيعي از چنين شرايط رئاليستي نبوده است؟
* در زمان حيات پيامبر اکرم يکي از کاتبان وحي به نام عبدالله ابي سرح در آيات قرآن دست می‌برد و بعد فرار می‌کند و به مکه می‌رود خوب وقتي کسي از خدا نمي‌ترسد و جلوي چشم پيامبر چنين کاري آن هم با قرآن می‌کند چه تضميني است براي وقتي که پيامبر اکرم از جهان رفته‌اند و نمي‌توانند مچ دروغگو را بگيرند؟ آن هم با احاديث كه بلاغت قرآن را نداشته و امكان جعل آن بوده است.

7– اتهامات متفرقه ديگر

* + برخي می‌گويند: چرا هنوز بدن مبارك پيامبر دفن شده عده‌اي در سقيفه مشغول انتخاب خليفه بودند؟ البته براي ما كه در قرن بيستم در نظامات خاص شهري و دولتي زندگي می‌كنيم مساله عجيب است زيرا ما از زاويه ديد خود به موضوع نگاه می‌كنيم ولي لحظه‌اي به آن زمان برويم:
* تمام مورخين متفق القولند كه قبل از هجرت پيامبر، بين دو قبيلة اوس و خزرج نزاعي تاريخي و طولاني وجود داشته و حتي يكي از علل موفقيت پيامبر در جلب دعوت انصار و هجرت به مدينه ريشه در همين اختلاف آنها دارد.
* ابوبكر از كودكي با پيامبر همنشين بوده و در طول 23 سال بعثت پيامبر، لحظه‌اي از كنار او دور نشده است. ضمن اينكه او در همان فرهنگ رشد كرده و دقيقاً عادات قومي و قبيله‌اي را به خوبي می‌دانسته. او مرد مصلحت انديش و پخته‌اي بوده و قريش در همه زمينه‌ها با او مشورت می‌كرده است. آيا می‌توان تصور كرد كه او از رقابت ديرينه اوس و خزرج با يكديگر و احتمال نزاع بين اين دو قبيله در صورت انتخاب خليفه از بين يكي از دو قبيله، بي خبر بوده است؟ پس آيا تشخيص او درست نبوده كه اگر به سقيفه نرود و سرگرم تدفين پيامبر اكرم شود ريشه اسلام در جا كنده خواهد شد. (با عنايت به اتفاقات بعدي، احتمال حمله قبايل راهزن به مدينه، شورش گسترده اهل رده و سرپيچي از خواندن نماز و پرداختن زكات به اضافه نقشه‌هايي كه ابوسفيان در سر داشته و اقوام پراكنده و زخم خورده يهود و...) (آري براي ما كه در قرن بيستم، گوشه گرم اتاق خود نشسته ايم و از شرايط 14 قرن پيش بي خبريم بسيار راحت است كه حكم تكفير ديگران را صادر كنيم).
* در آن زمان در عربستان شمالي (از جمله مدينه[[335]](#footnote-335)) شيوة انتخاب رهبر بر مبناي شوري و آراء اكثريت مردم بوده است. و مانند اكنون، روز انتخابات از قبل تعيين نمي‌شده و صندوق راي و ابطال آراء و از اين موارد وجود نداشته و اگر مردم با كسي دست بيعت می‌دادند ديگر كار تمام می‌شد و محال بود بيعت خود را بشكنند[[336]](#footnote-336). با توجه به نكات فوق، مجسم كنيد اگر ابوبكر و حضرت عمر در صحنه حاضر نمي‌شدند چنانچه يك نفر از بني اميه خليفه می‌شد و يا يك نفر از قبيله خزرج، آنوقت چه بلايي بر سر اسلام مي‌آمد؟ و مسلماً به جاي اخذ بيعت اجباري از حضرت علي، تمام بني‌هاشم را از دم تيغ مي‌گذراندند.
* مي‌دانيم كه شرايط با رحلت پيامبر بسيار حساس شد و تعدادي از قبايل پس از شنيدن خبر وفات پيامبر، مرتد شدند و هر لحظه امكان گسترش اين ارتداد وجود داشت. به علاوه امكان حمله قبايل راهزن به مدينه و...
* افرادي مانند ابوسفيان بسيار علاقه داشتند كه اوضاع به وضعيت سابق برگردد و مهمترين دليل آن: اصرار ابوسفيان با بيعت با حضرت علي بوده كه تمام مورخين آنرا تاييد كرده‌اند و حضرت علي نيز به او پاسخ می‌دهند كه چقدر كينة تو نسبت به اسلام طولاني شد. اكنون بايد پرسيد ابوسفيان چه نقشه‌هايي در سر داشته‌؟[[337]](#footnote-337) والله اعلم.
* اكنون در كنار اين مسائل بحراني در تاريخ می‌خوانيم كه در سقيفه ضمن جر و بحثهاي حادي كه ميان انصار و مهاجرين در خصوص انتخاب خليفه در می‌گيرد دست‌ها به قبضه شمشير نزديك مي‌شود![[338]](#footnote-338) اكنون با جمع بندي تمام اين موارد: تدفين پيامبر مهم‌تر بوده يا انتخاب خليفه‌؟ ضمن اينكه حضرت علي و ابن عباس و... عهده دار اين وظيفه بوده‌اند[[339]](#footnote-339). و ضمن اينكه پيامبر اكرم صلح ميان مسلمانان و جلوگيري از تفرقه و خونريزي را برترين و مهمترين وظيفه هر مسلمان می‌دانسته‌اند...
* در انتها لازم به ذكر است كه در برخي از منابع آمده كه عمر و ابوبكر پس از نماز بر پيامبر به سقيفه رفتند. البته احتمال صحت اين روايت زياد است زيرا در رواياتي ديگر می‌خوانيم كه ابوعبيده جراح و زيد ابن سهل، قبر پيامبر را ترتيب دادند و طبق روايات قطعي می‌دانيم كه ابوعبيده در سقيفه حاضر بوده و جزء اولين نفراتي بوده كه با ابوبكر بيعت كرده و در پيروزي او سهم به سزايي داشته است. پس محال است كه در هر دو مكان حضور داشته باشد[[340]](#footnote-340).
* در زمان حضرت عمر، وضع مسلمان‌ها به خاطر فتوحات بي‌شمار خوب شده و مسلماً عرب بي‌ظرفيت با استفاده از جواز صيغه، بنيان خانواده را رو به ضعف و سقوط و تهديد برده است.
* از آنجا كه برخي از زنان عرب هنوز در حال و هواي دوران جاهليت بوده‌اند مسلم است كه از اين طريق براي خودشان دكان باز كرده و موقع دستگير شدن، صيغه را بهانه مي‌كرده‌اند. و هزاران دليل ديگر كه ما به علت اينكه در آن زمان نبوده‌ايم آن را نمي‌دانيم و فقط نشسته‌ايم و تهمت و افتراء می‌زنيم.

در افسانه‌هاي شيعه و مداحي مداحان[[341]](#footnote-341) به نكاتي از اين قبيل بر می‌خوريم كه حضرت عمر و حضرت ابوبكر: حسود، ترسو، بخيل، منافق، كافر و... بوده‌اند[[342]](#footnote-342) و صد البته اين سئوال براي من مطرح مي‌شود كه چگونه يك نفر حسود، 70 بار درباره رقيبش گفته اگر علي نبود حضرت عمر هلاك می‌شد؟ و يا ابوبكر كه مرتب می‌گفته مرا رها كنيد و با ديگري بيعت كنيد. چطور ابوبكر بخيل، مرتب برده‌هاي تازه مسلمان (‌مانند بلال) را در مكه با آن مبالغ گزاف می‌خريده و آزاد می‌كرده است؟ مي‌گويند ترسو بوده‌اند ولي ما می‌بينيم پيامبر با اينكه از قبيله مطرح قريش بوده آنهمه در مكه مورد آزار و اذيت قرار می‌گيرد آنگاه آيا می‌توان باور كرد كه حضرت عمر و ابوبكر كه از دو قبيله كم اهميت بوده‌اند براحتي در مكه زندگي مي‌كرده‌اند‌؟ و چگونه است كه عمربن عبدود وقتي از خندق به اين طرف می‌پرد نام حضرت عمر را صدا می‌زند، اگر حضرت عمر آدم ترسويي بوده آيا مسخره نيست كه قهرمان عرب، نام يك نفر ترسو را براي مبارزه صدا كند؟ می‌گوييد آنها براي اينكه بعدها خليفه شوند مسلمان شدند. چگونه است اين آدمهايي كه شما آنها را نادان و كم اطلاع معرفي می‌كنيد در اين مورد خاص، اينقدر زرنگ می‌شوند كه پي‌مي‌برند مي‌شود 23 سال ديگر خليفه شد؟ علاوه بر اينكه اين دو نفر چه سوء استفاده‌اي از خلافت كردند كه نيتشان خلافت بوده تا آخرت و حتي دنياي خود را براي آن به باد داده باشند؟ آيا پس از خود، خلافت را به فرزند يا قبيله خود دادند‌؟ آيا كاخي ساخته يا كنيزكاني خريدند؟ يا تبليغ گر دين و انديشه جديدي بودند‌‌؟

آيا منافق، حاضر است براي چيزي كه به آن ايمان ندارد مرتب پول خرج كند؟ از جانش بگذرد؟ ما ايراني‌ها حتي در مواردي كه به آن ايمان داريم می‌ترسيم پول خرج كنيم و از بذل جان نيز بعضاً ابا داريم.

در طول تاريخ، تمام تلاش‌ها، جنايت‌ها، و اهداف شوم يك ريشه و مبناي اقتصادي داشته است زيرا با پول است كه می‌توان به ساير اهداف رسيد. اكنون ما در تاريخ مي‌بينيم كه عمر و ابوبكر از مال و جان و وطن و خانواده و... گذشتند و حتي در طي خلافت خود يك نفر از اقوام خود را منصب نداده و يك دينار از بيت المال برداشت نكردند. پس خدا به داد شما در شب اول قبر برسد.

توزيع ناعادلانه بيت المال يكي ديگر از ايرادات شيعه به حضرت عمر است زيرا او سهم زنان پيامبر را بيشتر داده نام سلمان را در فهرست اهل بيت ثبت مي‌كند (بر اساس حديث پيامبر: سلمان منا اهل البيت) سابقين و مهاجرين در اسلام را سهم بيشتري می‌دهد و... من كاري به اينكه كار حضرت عمر درست بوده يا اشتباه ندارم زيرا از شرايط و اوضاع و احوال آن زمان بي‌اطلاعم (بر خلاف برخي نويسندگان شيعه كه از تمامي شرايط اجتماعي و حتي روانشناسي افراد در تمام دوران‌هاي تاريخ مطلعند‌!‌) ولي شما هم كه مانند ايشان عمل می‌كنيد شما هم براي خانواده‌هاي شهدا هزار و يك امتياز و وام و... قائل شده‌ايد براي رزمندگان براي جانبازان و... پس شما هم كه مانند او عمل می‌كنيد حق ايراد گرفتن به او را نداريد... «دقت كنيد كه مثلا طلحه در احد، دستش را جلوي شمشيري كه به طرف پيامبر می‌آمده می‌گيرد تا پيامبر كشته نشود و دستش از همانجا شل مي‌شود و... تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل».

افسانه قلم و دوات

همچنين ابوجعفر طبري مي‌گويد: سعيد بن جبير روايت مي‌كند و مي‌گويد ابن عباس كه خدايش رحمت كناد! می‌گفت: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌يي! سپس چندان گريست كه اشك چشمش ريگها را خيس كرد، به او گفتيم: آن روز پنجشنبه چه بود؟ گفت: روزي بود كه بيماري رسول خدا سخت شد و فرمود براي من لوحه و دوات يا فرمود استخوان كتف و دواتي بياوريد تا براي شما چيزي بنويسم كه پس از من گمراه مشويدآنان ستيز كردند. فرمود برخيزيد و بيرون رويد و در حضور هيچ پيامبري شايسته نيست نزاع شود آنان گفتند: او را چه مي‌شود، آيا هذيان مي‌گويد؟! بپرسيد چه مي‌گويد آنان خواستند سخن خود را تكرار كنند فرمود: رهايم كنيد كه آنچه من در آنم بهتر از چيزي است كه مرا به آن فرا می‌خوانيد و سپس در سه مورد سفارش كرد و فرمود مشركان را از جزيرة العرب بيرون كنيد، و به نمايندگان همان گونه كه من جايزه می‌دادم جايزه دهيد پيامبر در مورد وصيت سوم عمدا سكوت كرد در صورتي هم كه فرموده است من فراموش كردم.

در برخي متون شيعه و سني آمده[[343]](#footnote-343) كه پيامبر اكرم در آخرين روزهاي عمر خود در حضور برخي از مهاجر و انصار درخواست قلم و كاغذ كردند تا چيزي بنويسند كه آنها تا قيامت گمراه نشوند! ولي حضرت عمر مانع اينكار شد![[344]](#footnote-344) در اينجا برخي سئوالات در ذهن انسان، مطرح مي‌شود:

* + چرا پيامبر اكرم كار به اين مهمي (يعني عدم گمراهي امت تا روز قيامت) را زودتر و در شرايط مناسب‌تري انجام ندادند؟ مثلا در حضور همه در مسجد مدينه تا كسي جرات مخالفت نداشته و يا بعداً نتواند انكار و حاشا كند؟
  + ما طبق صريح آيات قرآن كريم می‌دانيم كه پيامبر اكرم حرف بيهوده نمي‌زنند: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم: 3]. ولي در اينجا نعوذ بالله پيامبر اكرم چند كار بيهوده كرده‌اند: 1- گفتن كلمه اكتب يعني بنويسم به جاي املي يعني بگويم تا شما بنويسيد در صورتي كه ايشان طبق صريح آيات قرآن و شواهد تاريخي، سواد نوشتن نداشته‌اند. ايشان افصح عرب بوده‌اند و اعراب براي بيان هر مقصودي كلمه‌اي خاص دارند كه اينجا بايد می‌گفتند: أملي 2- جاعل دروغگوي اين حديث، در ادامه از زبان پيامبر مي‌گويد: چيزي بنويسم كه تا ابد گمراه نشويد: كه چنين چيزي هم طبق صريح قرآن و شواهد متعدد تاريخي محال است. هر تمدني دوران تولد و رشد و زوال را طي مي‌كند و تعالي هر جامعه‌اي بسته به خود آن مردم است. همانگونه كه صرف وجود قرآن نمي‌تواند جلوي بدبختي يك جامعه را بگيرد به طريق اولي صرف سخن پيامبر نيز نمي‌تواند جلوي گمراهي را بگيرد. تا كنون نيز حتي يك تمدن هم نداشته ايم كه هميشه در مسير پيشرفت و تعالي بوده باشد. 3- به تاخير انداختن چنين سخن مهمي كه جلوي گمراهي امت تا قيامت را می‌گيرد آن هم تا آن شرايط (يعني نزديك مرگ) گناهي نابخشودني است. 4- اگر سخن ايشان فرمان خدا بوده كه بايد هم زودتر می‌گفتند و هم در همان شرايط به هر حال می‌گفتند. و اگر درخواست شخصي ايشان بوده كه فبها. 5- نهايتا راوي مي‌گويد سومي را نگفتند كه در صورت صحت همين نشان می‌دهد كه ايشان امر خلافت را به سكوت برگزار كردند.
  + اگر منظور پيامبر در غدير خم، اعلام خلافت حضرت علي بوده و در هنگام نوشتن وصيت نيز قصد نوشتن همين موضوع را داشته‌اند آيا حضور و شهادت و بيعت 120 هزار نفر در غدير و تصريح به اين موضوع توسط پيامبر در آن لحظه و پشتوانه خداوندي طي آيه تبليغ (كه نوشته هم شده) محكم‌تر و پر اعتبار‌تر بوده يا نوشتن مطلبي در بستر بيماري در اتاقي كوچك و در حضور عده‌اي معدود؟
  + شيعه معتقد است كه اگر پيامبر اين وصيت را می‌نوشت يا حتي می‌گفت (البته طبق برخي روايات سفارشات خود را گفته‌اند) انحرافي در اسلام حادث نمي‌شد. اين سخن يعني اگر پيامبر می‌نوشت و يا می‌گفت همه قبول می‌كردند. چطور شما معتقديد يك سخن پيامبر در بستر بيماري در حضور عده‌اي معدود مورد قبول واقع می‌شده و حضرت عمر نگذاشت بنويسند ولي آية قرآن (آيه تبليغ) كه در روز غدير در حضور 120 هزار نفر همراه با بيعت و سفارش پيامبر صورت گرفت توسط همه زير پا گذاشته شد؟!!! پس اگر نوشته می‌شد از بيعت غدير که محکمتر و پرشاهدتر نبود آنرا هم نقض مي‌کردند پس چرا اينهمه غصه و داد و فرياد؟
  + ما در تاريخ، وقايع بيشمار و كم اهميتي را سراغ داريم كه حضرت عمر با آن روحيه عجول و تند و تيز خود مخالفت می‌كرده ولي كسي به او توجه نداشته و او هم به سرعت متوجه اشتباه خود شده و عذرخواهي می‌كرده است چطور در اين مورد به اين مهمي حرفش را به كرسي می‌نشاند؟
  + شيعه معتقد است 70 روز قبل از اين با نصب حضرت علي در غدير خم به خلافت آيه زير نازل شد: ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. امروز دين شما را كامل كردم... اكنون اگر دين اسلام كامل شده و نعمت تمام، پيامبر اكرم چه چيز ديگري را مي‌خواسته‌اند بيان كنند كه نعوذبالله خداوند آنرا فراموش كرده باشد! و آيا با عدم بيان آن دين اسلام را ناقص رها نكردند!.
  + ما در طول زندگاني پيامبر حتي يك مورد هم سراغ نداريم كه ايشان از تصميم خود صرفه نظر كرده باشند. حتي در جنگ احد با اينكه می‌دانسته‌اند شكست مي‌خورند از سخن خود بر نگشته و می‌فرمايند درست نيست پيامبري لباس رزم بپوشد و آن را از بدن خارج كند. چگونه است كه در اين مورد به اين مهمي (يعني عدم انحراف امت تا قيامت) ايشان به خاطر حرف يك نفر سكوت می‌كنند!!!.
  + يكي از دلايل محكم و معتبر و قوي مسلمانان در برابر پيروان ساير اديان و دليلي بر اعجاز قرآن، امي و بيسواد بودن پيامبر اكرم است[[345]](#footnote-345) آيا با قبول اين روايت كه بيشتر شبيه افسانه است اين اصل مهم و قطعي زير پا گذاشته نمي‌شود؟ زيرا پيامبر در متن اين افسانه می‌فرمايند: أکتب يعني بنويسم و نمي‌فرمايند أملي يعني می‌گويم تا شما بنويسيد.
  + پيامبر در موارد كم اهميت‌تر از اين هم با وجود خطرات جاني و... سكوت نكرده نا‌اميد نشده و پيام خود را ابلاغ كرده است چرا در اين مورد يعني عدم گمراهي امت تا قيامت، فقط به خاطر حرف يك نفر (كه همه روحيه او را مي‌دانسته‌اند) ناراحت شده و سكوت می‌كنند.
  + آيا صرف نوشتن يك جمله حتي اگر منظور تعيين حضرت علي به خلافت بوده باشد مي‌تواند جلوي گمراهي و عدم انحراف مسلمين تا روز قيامت را بگيرد؟ و اگر چنين چيزي امكان پذير است بسيار شايسته و به جا بلكه لازم و واجب بوده كه چنين جمله‌اي در قرآن و از سوي خداوند ذكر شود. نه از نقطه نظر علمي و نه از نظر تاريخي چنين چيزي محال است كه يك جمله بتواند تا قيام قيامت باعث سعادت ملتي شود[[346]](#footnote-346).
  + چرا می‌گويند حضرت عمر در جريان غدير ناراحت نشد و حتي به علي گفت به به كه تو اي علي از امروز مولاي من و هر زن و مرد مسلمان شدي ولي در اينجا هنوز پيامبر لب از لب باز نكرده اعتراض مي‌كند.
  + حضرت عمر به شهادت اكثر روايات تاريخي مردي بسيار ساده دل بوده چگونه در اينجا اينقدر باهوش مي‌شود كه می‌فهمد قصد پيامبر انتخاب حضرت علي به خلافت است.
  + شما در داستان ديگري معتقديد كه عمر و ابوبكر در آخرين روزهاي حيات پيامبر اكرم در سپاه اسامه در بيرون مدينه بوده‌اند و آنقدر تعلل می‌كنند كه پيامبر فوت كند و آنگاه با شنيدن خبر فوت به مدينه بر می‌گردند پس عمر و ابوبكر در آن لحظه كنار پيامبر چكار داشته اند؟! يا در جايي ديگر می‌نويسيد وقتي خبر رحلت پيامبر گفته شد حضرت عمر شمشير كشيد و گفت هر كس بگويد پيامبر مرده من او را می‌كشم و او اينكار را كرد تا فرصت باشد ابوبكر از منزل همسر دومش در سنح -بيرون مدينه- به مدينه بيايد و زمام خلافت را به دست بگيرد. براستي عمر و ابوبكر در آن روزها كجا بودند؟ در مدينه، در سنح، در سپاه اسامه، امام جماعت مسجد و... براستي به چه دليل، در مورد داستانهايي كه اينهمه درباره آنها شك و شبهه وجود دارد آخرت خودمان را به باد می‌دهيم؟!.
  + روزي ابن عباس حضرت عمر را در بازار مدينه می‌بيند كه لباسش را بالا می‌زند و چند ضربه شلاق روي پاي خودش می‌زند. حضرت عمر، متوجه ابن عباس مي‌شود و به او مي‌گويد: علت اينكار را می‌داني؟ ابن عباس مي‌گويد: نه. حضرت عمر مي‌گويد: (‌خودم را به خاطر آن حرفي كه گفتم پيامبر نمرده و... دارم تنبيه می‌كنم) يعني به خاطر يك برداشت اشتباه داشته خودش را تنبيه می‌كرده آن وقت ممكن است در حضور پيامبر چنين سخني را گفته باشد؟ (يعني: اين مرد دارد هذيان مي‌گويد. در حقيقت اين ماييم كه داريم هذيان می‌گوييم!!!).
  + اگر انتخاب حضرت علي در قرآن اشاره و در غدير تصريح شده ديگر چه نيازي به نوشتن آن بوده است؟
  + چرا پيامبر در غدير (يا حتي در مدينه يا مكه) اين نوشته را با اخذ تاييد ساير روساي قبايل كه حاضر بودند انجام ندادند؟ براستي چرا روضه خوانها اينقدر با آه و ناله روي اين قضيه پافشاري کرده و می‌گويند: «نگذاشتند پيامبر آخرين وصيت خود را انجام داده و جانشين تعيين کند؟» چرا شما مردم را اينقدر احمق فرض کرده‌ايد؟ مگر شما معتقد نيستيد پيامبر اکرم 70 روز قبل در غدير جلوي 120 هزار نفر علي را به عنوان جانشين معرفي کرد؟
  + ما می‌دانيم پيامبر اكرم در طول عمر گهربار خود هر تصميم يا سخن را بر مبناي اشارات الهي انجام می‌دادند و هيچگاه بنا به ميل خود چيزي نمي‌گفتند[[347]](#footnote-347) و دقيقاً به همين علت هيچگاه هيچ چيزي مانع ايشان در بيان حقيقت نشد. به عبارتي ديگر ايشان حتي اجازه نداشتند در گفتن حق - نعوذبالله- كوتاهي كنند. يا موضوعي را مسكوت بگذارند. اكنون چرا فقط در همين يك مورد (آن هم به اين مهمي) فقط به خاطر سخن يك نفر سكوت می‌كنند؟
  + نويسنده و گوينده شيعه از هر طرف يک چيزي را می‌چيند تا بر عليه حضرت عمر به کار ببرد! آنجا که در صحيح بخاري نام حضرت عمر آمده او گفته: درد بر او چيره شده و آنجا که نام شخص نيامده گوينده گفته: اين مرد هذيان مي‌گويد. حالا از کجا آن سخن را حضرت عمر گفته و اين سخن را يک نفر ديگر؟ تازه هجر به خودي خود معناي دور شده را می‌دهد (هجران، مهاجرت) چرا نبايد هجر را دوري و فراغ ترجه کنيم به خصوص که گوينده در ادامه گفته عزيمت بخوانيد؟ البته کار به همينجا ختم نمي‌شود برادران من در ادامه باز هم به صورت چينشي و نيمه جويده عمل می‌کنند آنها در تحليل قضيه می‌گويند: مگر مي‌شود پيامبر هذيان بگويد؟ مگر قرآن درباره او نگفته: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ او از روي هوي و هوس سخن نمي‌گويد. ولي برادران من ادامه آيه را هم بخوانيد: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4]. او از روي هوي و از پيش خودش چيزي نمي‌گويد بلکه اين قرآن از جانب وحي الهي است. اين يعني آنکه وقتي پيامبر در مقام ابلاغ آيات الهي است از خودش چيزي نمي‌گويد يا چيزي بر مطالب الهي کم و اضافه نمي‌کند. ولي در ساير موارد: ­﴿إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ است «بگو من نيز بشري مانند شما هستم» و داراي رغبات شخصي. آيات‌ بي‌شماري مانند: آزادي اسراي بدر در مقابل فديه، عبئس شدن در برابر كور، و.. مويد سخن ماست که ايشان چه بسا سخناني مطابق طبيعت بشري خود می‌گفته‌اند. شيعه در تحليل شان نزول آيه اکمال مي‌گويد طبق حديث ابن عباس تا 81 روز بعد که پيامبر وفات کردند ديگر آيه‌اي نازل نشد. خوب آيا در خواست پيامبر جهت نوشتن وصيت به الزام وحي و دستوري از ناحيه خداوند بوده يا نه؟ اگر طبق وحي بوده چرا 81 روز اين امر به اين مهمي را به تعويق انداختند؟ و چرا ابلاغ نکردند؟ و آيا با عدم ابلاغ فرمان خداوند نعوذبالله مرتکب معصيتي نشدند؟ و اگر اين مورد از رغبات شخصي ايشان بوده که پيش از اين نيز اصحاب می‌دانسته‌اند که مي‌شود با نظرات شخصي ايشان مخالفت کرد (اصل شوري که در قرآن آنهمه پيرامون آن آيه آمده يعني مخالفت. موافقت که نيازي به شوري ندارد) مانند خروج از مدينه براي نبرد احد که اکثريت جوانان انصار موافق خروج بوده و پيامبر و ساير افراد مسن مخالف بودند ولي نظر اکثريت غلبه می‌کند و مسلمان‌ها شکست می‌خورند و 70 نفر کشته مي‌شوند ولي کسي مورد لعن و نفرين واقع نمي‌شود. به هر حال شما می‌گوييد پيامبر دو مورد از اين سه مورد را به صورت شفاهي ايراد فرمودند ولي در مورد سوم سکوت کردند. چرا؟ آيا سکوت ايشان به اشاره وحي بوده يا تصميم شخصي ايشان بوده؟ اگر شما معتقديد آیه: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم: 3]. «او از روي هوي سخن نمي‌گويد». مسلما سکوت او نيز از روي هوي نيست!!! و به اشاره وحي فقط دو مورد را بيان كرده‌اند.
  + آيا به عقيده شيعه داستان‌هايي مانند وجود سايه بان در جنگ احد يا بدر يا وجود اشخاصي در تاريخ مانند ابن سباء موهوم و افسانه نيست؟ در تاريخ هم آمده در كتب اهل سنت نيز موجود است؟ ولي آيا همه اينها دليل بر صحت است يا اينكه انسان بايد به عقل و شعورش رجوع كند؟ حتي اساتيدي مانند دكتر شهيدي داستان‌هايي مانند قطام (در تحريك ابن ملجم) را دروغ می‌دانند. در صورتيكه اين داستان هيچ نفع و ضرري براي كسي نداشته ولي با اينحال قطعاً همانطور كه آقاي شهيدي فرموده‌اند دروغ محض است. چرا نبايد چنين داستان‌هايي دروغ باشد؟
  + نويسنده روماني کنستان ويرژيل گئورگيو كه نمي‌توان او را به سني بودن متهم كرد در كتاب: محمد پيامبري كه از نو بايد شناخت (ترجمه ذبيح الله منصوري) در رابطه با اين افسانه مي‌گويد[[348]](#footnote-348):

برخي از تذکره نويسان گفته‌اند که چند ساعت قبل از مرگ، محمد درخواست کرد که کاتبي بيايد تا اينکه آخرين وصاياي او را بنويسد و قصد داشته است که جانشين خود را تعيين کند. اما نتوانست! ولي اين روايت خيلي ضعيف است براي اينکه محمد قوي‌تر و بااراده‌تر از آن بود که در مورد مساله‌اي مانند موضوع تعيين جانشين خود که براي دنياي اسلام اهميت حياتي داشته دچار ترديد شود و نتواند نظريه خود را بگويد با توجه به اينکه محمد طوري در اطرافيان نفوذ کلام داشت که هرچه می‌گفت از طرف آنها پذيرفته می‌شد. محمد که در هشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهي آن جنگ‌ها را به عهده داشت دليرتر از آن بود که نتواند جانشين خود را تعيين نمايد و دچار رودربايستي شود و لذا اين روايت قابل قبول نيست.

* + بياييد با كمك قوة تخيل خود را به آن زمان ببريم و فرض كنيم چنين اتفاق افتاده است. اكنون نگاه كنيد چه كساني در كنار پيامبر حضور دارند. مانند هميشه: عايشه، فاطمه، علي، ‌عمر، ابوبكر، عمار، عثمان، ابوذر، سلمان، طلحه، زبير و... خوب به جز عمر از هيچيك از اين افراد سابقه مخالفت سراغ نداريم (نق زدنهاي عايشه هميشه مربوط به مسائل خانوادگي بوده است) ولي در داستان وصيت، می‌خوانيم كه در حضور پيامبر، غائله و بلوا به پا شد. يعني دست کم نيمي از افراد مخالفت کردند! آيا نبايد در اين قصه شك كرد؟
  + حتي اگر اين داستان درست هم باشد دقيقاً نشان دهنده اين موضوع است كه پيامبر اكرم در غدير يا قبل از آن براي مردم جانشيني تعيين نكرده است. و براي يك محقق بي طرف خيلي تيز بين غير متعصب که شيعه يا سني نيست، بسيار دشوار است كه حدس بزند پيامبر قصد داشته علي را معرفي كند يا ابوبكر را.
  + از كجا معلوم، سخن حضرت عمر از ديد ما و از فرهنگ ما يك سخن ناپسند است و از كجا معلوم اين سخن، رمزي بين حضرت عمر و پيامبر نبوده باشد؟
  + از كجا معلوم، قصد پيامبر معرفي ابوبكر نبوده است؟[[349]](#footnote-349) (دقت كنيد كه جانشين بايد تا حدود زيادي مانند شخص قبلي بوده باشد. ابوبكر تقريبا همسن پيامبر بوده، وضعيت ظاهري او نيز تا حدودي شبيه پيامبر بوده، مصلحت بين و دورانديش بوده، مانند پيامبر كه هميشه تسليم اوامر خدا بوده تا زمان رحلت پيامبر حتي يك مورد مخالفت از ابوبكر با پيامبر در تاريخ ثبت نشده است و...)
  + هميشه اطرافيان يک نفر وقتي او دارد از دنيا می‌رود عنايت و توجه بيشتري به او دارند چگونه مي‌شود باور کرد که افراد حاضر که در زمان حيات پيامبر براي او آنهمه جانفشاني کردند در آن لحظات غمبار حتي يک نفر بلند نشد تا دستور او را عملي کند؟

منافقان مدينه

برخي از محققين شيعه[[350]](#footnote-350) می‌پرسند چرا پس از خلافت ابوبكر، خبري از منافقان نيست و به طور تلويحي می‌خواهند بگويند كه ايشان نعوذبالله، جزو دار و دسته منافقان بوده است.

**پاسخ:**

* + هدف و نيت منافقان چه بود؟ از آيات قرآن و روايات و داستان‌هاي تاريخي متوجه می‌شويم كه هدف آنها نابودي اسلام بوده آن هم به طرق مختلف، از رها كردن دسته جمعي سپاه اسلام (توسط عبداله ابن ابي در بدر و...) تا همدستي با يهوديان مدينه و كفار مكه. و ابوبكر نه تنها در زمان حيات پيامبر هيچگاه از رفتار آنها تبعيت نكرد بلكه پس از خلافت، به تاييد تمام مورخين بي‌طرف، شورش اهل رده و مدعيان پيامبري و... را سركوب كرد. و اسلام را از خطر فروپاشي حتمي نجات داد. و چنان ثباتي در شبه جزيره ايجاد كرد كه پس از 3 سال، حضرت عمرابن خطاب حكومت را به دست گرفته و دو ابرقدرت آن زمان يعني ايران و روم به زانو درآمدند. پس اهداف آنها با منافقان، در يك راستا نبوده است.
  + در تفسير نمونه آيت الله مكارم شيرازي ذيل آيه تبليغ می‌خوانيم:... و آيا اين آيه مربوط به منافقان بوده. در حاليكه می‌دانيم پس از فتح مكه و سيطره و نفوذ اسلام در سراسر شبه جزيره عربستان، منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند و نيروهاي آنها در هم شكسته شد و هر چه داشتند در باطن بود[[351]](#footnote-351). يعني اينكه منافقان تضعيف شده و رو به نابودي می‌رفتند.
  + ما می‌دانيم كه مسلمين و حتي شخص پيامبر، منافقان را نمي‌شناخته و حتي وجود آنها مشخص نبوده تا اين كه آيات قرآن از سوي خدا خبر از وجود چنين اشخاصي می‌دهد. خوب آيا -نعوذ بالله- به ابوبكر وحي می‌شده تا ما از چهره باطني منافقان و نيات شوم آنها در زمان خلافت او خبري داشته باشيم.
  + اگر حضرت عمر و حضرت ابوبكر (نعوذ بالله) منافق بودند چه تفاوتي ميان آنها با ساير منافقان مدينه است كه اين دو نفر مرتب در راه اسلام پول خرج می‌كردند ولي منافقان نه! اين دو نفر در تمام جنگها شركت می‌كردند ولي منافقان گاه و بيگاه، ابوبكر هميشه مطيع محض دستورات پيامبر بوده (حتي در مورد امكان طلاق دخترش، عايشه) ولي منافقان نه! پيامبر هيچ سمتي به منافقان نمي‌دادند ولي ابوبكر در حيات پيامبر داراي سمتهاي مختلفي بوده و...
  + در دو سال آخر حيات پيامبر نيز تحرك و فعاليت و خبري از منافقان نيست.
  + تقريباً تمامي منافقان از اهالي مدينه (در بين انصار) بوده‌اند ولي ابوبكر از مهاجرين مكه بوده. كساني كه روابط قبيله‌اي در آن روزگاران را مطالعه كرده‌اند منظور من را بهتر می‌فهمند.
  + شورش رده و پس از آن حمله به سه امپراطوري فرصتي براي ظهور صنف منافق را نمي‌داده است.
  + در تاريخ حتي يك مورد هم ثبت نشده كه عمر و ابوبكر كاري كرده باشند كه به نفع منافقان بوده (تا آنها راضي و ساكت شوند)[[352]](#footnote-352) نه به كسي منصبي دادند نه بيت‌المالي و نه سخني كه آنها را راضي نگهدارند. پس محقق (!) شيعه بنا به چه مداركي به اين نتايج علمي يقيني رسيده؟
  + ايکاش می‌توانستم از نويسنده محترم سئوال کنم: منافقان در زمان حضرت علي چه كساني بوده‌اند؟ خوارج كه به قول حضرت علي نيتشان خوب بوده ولي راه را اشتباه رفتند. و مخالفتشان نيز روشن و آشكار. افرادي مانند معاويه و طلحه و زبير نيز كه شمشير از رو كشيده و با آن حضرت نبرد كردند (كار منافق، پنهاني و در خفا و با توطئه همراه است) زيرا اگر اينها را منافق بدانيم بنابر اولي، می‌توانيم اهل رده در زمان حضرت ابوبكر را هم منافق بدانيم پس براستي چرا در زمان حضرت علي نيز از منافقان خبري نيست؟(به جز يک نفر به نام اشعث که البته مخالفت و دشمني او با حضرت علي اظهر من الشمس بوده و همه مردم کوفه اين نکته را می‌دانستند).

ماجراي ابلاغ سوره برائت

شيعه معتقد است كه پيامبر ابتدا سوره برائت را به ابوبكر داد ولي بعد وحي نازل شد و جبرييل گفت اين سوره را فقط مردي از خاندان تو بايد بر مشركين بخواند (جالب است كه زمين و زمان براي خرد كردن شخصيت ابوبكر همكاري می‌كرده‌اند و جبرييل زودتر نمي‌توانسته اين نكته را به پيامبر بگويد و خداوند نعوذبالله از روي قصد چنين کرده تا شخصيت يک نفر را خرد کند و او کينه علي را به دل بگيرد تا در سقيفه تلافي کند پس نعوذبالله خداوند اولين بذر تفرقه را پاشيده است و دهها نكته خنده دار ديگر) ولي اصل داستان كه در سيره ابن هشام به آن اشاره شده اينگونه است: ابوبكر در سال هشتم به عنوان امير حجاج از سوي پيامبر انتخاب و حجاج قبايل مسلمان تحت امر او رهسپار حج شدند بعد از اينكه قافله ابوبكر حركت كرد آيات سوره توبه بر پيامبر نازل شد و جبرييل گفت شخصي از خاندان خودت بايد آنرا بر مشركين بخواند. وقتي حضرت علي به ابوبكر رسيد ابوبكر پرسيد آمده‌اي امير باشي يا مامور؟ حضرت علي می‌فرمايد: من مامورم ولي بايداين سوره را خودم بر مشركين بخوانم. اكنون نگاه كنيد معنا يكي است ولي نحوه بيان كردن آن چقدر متفاوت است و مشخص است كه اين داستان، طي قرون بعدي بر مبناي تمايلات فرقه‌اي اين چنين تحريف شده است. اكنون چرا حضرت علي (و نه ابوبكر) بايد اين سوره را ابلاغ كند:

* + حضرت ابوبكر مسن بوده و داراي صدايي ملايم و زيبا و هميشه هنگام خواندن قرآن گريه‌اش می‌گرفته ولي روح سوره توبه بدون بسم الله، خشن، حاكي از كشتن مشركين در هر نقطه‌اي كه يافت شوند. تعيين ضرب الاجل و ممنوعيت ورود مشركين به مكه و... است. بهترين شخصيت براي ابلاغ چنين پيامهاي قاطع و برنده‌اي شخصيت مشرك كش و جوان و پهلوان حضرت علي بوده است. كه ضرب شست او را اكثر قبايل پيش از آن به صورت عيني و عملي درك كرده و به همين دليل، پيام زباني وحي را با مصداق عيني و عملي آن يعني حضرت علي بهتر درك مي‌كرده‌اند.
  + پيامبر اكرم، بسيار بزرگوارتر از آن بوده‌اند كه شخصيت كسي را خرد كنند. حتي يك مورد هم سراغ نداريم كه ايشان شخصيت دشمنان خودشان را هم خرد كرده باشند چه برسد به ابوبكر كه پدر همسر و رفيق دوران كودكي و بزرگسالي ايشان بوده‌اند.
  + به گواهي تاريخ، ابوبکر هميشه قرآن را به صورت بسيار حزين و غمگيني می‌خوانده به نحويکه هر کس از کنار خانه او رد می‌شده(به خصوص در مکه) بي اختيار می‌ايستاده و گوش می‌کرده است. ولي در اينجا ماهیت سورت توبه چيزي جز اين را می‌طلبد. سوره‌اي که بدون (بسم الله الرحمن الرحيم) شروع شده معلوم است که در آن خبري از مهرباني و بخشندگي نيست. پس شخصيت ملايمي مانند ابوبکر نبايد آنرا بخواند.

آيات قرآن

در ستايش اصحاب اوليه (مهاجر و انصار) كه عمر و ابوبكر نيز جزو آنها بوده‌اند:

* + آيات قرآن به قدري دقيق و كامل مطالب را بيان مي‌كند كه جايي براي ايراد باقي نمي‌گذارد. مثلا به آتشي كه ابراهيم در آن بوده مي‌گويد سرد و سلامت شو كه اگر سلامت را نمي‌گفت آتش به قدري سرد می‌شد كه حضرت ابراهيم يخ می‌زد.
  + ما بايد مسائل فقهي خود را كه در قرآن آمده از ديگران بياموزيم. آيا روايات تاريخي و ساير موارد موجود در قرآن را نيز بايد مطابق سليقه ديگران بفهميم، پس تفاوت ما با حيوانات چيست؟[[353]](#footnote-353) زيرا تفاوت انسان با حيوان در قدرت تفكر و انتخاب است. حتي در حيوانات نيز درجه پاييني از تفكر و انتخاب وجود دارد. و اگر بنا شود ديگري به جاي ما فكر كند و به جاي ما انتخاب كند پس بهتر نيست ما بميريم تا همان ديگري زندگي كند؟ [[354]](#footnote-354)
  + سوره تحريم: ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾ [التحریم: 3]. برخي مفسران قديمي معتقدند: پيامبر سخني درباره خلافت بعدي ابوبكر و حضرت عمر به ميان آورده بوده ابوالفتح می‌نويسد: سعيد جبير گفت از عبدالله عباس كه سر آن بود كه: رسول يك روز عايشه را گفت من با تو سري دارم خواهم گفت نگر تا با كس نگويي و اين امانت است مرا به نزديك تو. و عايشه گفت: آن چيست؟ فرمود پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت خواهند كرد. و پس ايشان عثمان. در حال كه رسول از خانه بيرون رفت او ديوار حفصه بكوفت و او را خبر داد و او ديگري را خبر داد تا اين منتشر شد و گفتند عايشه با پدر گفت بر سبيل بشارت [تفسير ابوالفتح].
  + در بيعت رضوان آيه‌اي نازل مي‌شود كه خدا از تمامي مومنان حاضر راضي است و آنها را به بهشت می‌برد شيعه در پاسخ مي‌گويد آنها مومن نبودند ولي ما در آيه‌اي ديگر می‌خوانيم كه: فقط مومنان حق آباداني مساجد خدا را دارند و طبق مدارك محكم تاريخي ابوبكر نه تنها هزينه زمين مسجد مدينه را پرداخت كرد بلكه در ساخت آن نيز كمك كرد. باز ممكن است پاسخ داده شود كه معاويه نيز مسجد ساخت. ولي ابوبكر ـ بر خلاف معاويه ـ در حضور شخص پيامبر بود و همانطور كه پيامبر در هيچ برحه‌اي از زندگي خود با كسي تعارف نداشت می‌توانست حضرت عمر و حضرت ابوبكر را منع كند و... (نمونه‌هاي فراواني از اينكه پيامبر اكرم با كسي تعارف نداشته‌اند در تاريخ ثبت است: اول سخن ايشان به ام سلمه در شب زفاف عايشه كه تعارف را نوعي دروغ می‌نامند. دوم دادن پرچم لشكر در روز سوم حمله به خيبر به علي. سوم دادن آيات سوره برائت به حضرت علي و...) ضمن اينكه مناسبات بيشماري كه بين پيامبر و ابوبكر بوده و در فوق به آن اشاره شد -با تحليل ما- مخالف آيات قرآن است كه به مومنين مي‌گويد: با كافران و... دوست و همنشين نشويد.
  + ممکن است آقايان اين ايراد را وارد کنند که حضرت عمر و ابوبکر مومن نبودند ولي آقاي تيجاني آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾ [الحجرات: 2]. را در خصوص حضرت ابوبكر و عمر می‌داند و در صدر اين آيه خطاب به اين دو نفر آمده: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد.
  + پيامبر فرموده اند: عاقل را يك اشاره كفايت مي‌كند. ما می‌بينيم پيامبر براي ابوجهل، شق القمر كرد و هزار و يك معجزه ديگر، ولي او ايمان نياورد ولي ابوبكر همينكه از در وارد شد و پيامبر اسلام را بر او عرضه كرد ابوبكر، پذيرفت و با پيامبر دست داد[[355]](#footnote-355) آيا ابوبكر عاقل نبود؟[[356]](#footnote-356) و آيا طبق احاديث، انسان مومن، عاقل نيست؟[[357]](#footnote-357) نكته‌اي كه ذكرش در اينجا خالي از لطف نيست آنكه: من در اين كتاب با هزار و يك دليل عقلي و منطقي و تاريخي و آيه قرآن و حديث و...[[358]](#footnote-358) مسائل زيادي را ثابت كردم ولي اطمينان دارم خوارج زمان و ابوجهل‌هاي نادان، چشم را بسته و فقط به انكار و عناد می‌پردازند[[359]](#footnote-359). هرچند اگر اين گروه، تصديق كنند براي من جاي تاسف دارد و انكار آنها بسي مايه خوشوقتي من خواهد بود. تنها دليل من نيز از نوشتن اين مطالب، اتمام حجت بر عموم مردم است تا در آن دنيا نگويند ما نمي‌دانستيم. و ديگر عهدي است كه خداوند از عالمان گرفته كه در برابر جهل نادانان، ساكت ننشينند. آن كس كه نمي‌داند شايد معذور باشد ولي آن كس كه می‌داند و نمي‌گويد، جنايتكار است.
  + هجرت (آن هم با پيامبر در صورتيكه می‌دانسته اگر دست مشركين به پيامبر برسد او و تمام همراهانش را قتل عام می‌كنند)‌ بنا به قول تمام مورخين، هدف كفار بازگرداندن پيامبر به مكه نبوده بلكه هدف، كشتن ايشان بوده است. و بعيد است فقط حضرت ابوبكر از اين ماجرا بي خبر بوده باشد. فقط ابوبکر اجازه داشته در خانه‌اش را به سمت مسجد مدينه باز بگذارد.[[360]](#footnote-360).

شيعه مي‌گويد: ابوبکر ترسيده ولي او براي جان پيامبر ترسيده و نه براي خودش، مگر اينکه بگوييد از افکار مغز او خبر داريد! روايتي ديگر سخن ما را تصديق می‌کند که ابوبکر زودتر از پيامبر به داخل غار رفت تا مطمئن شود حيوان خطرناکي داخل غار نباشد (اين غار به داشتن مار معروف بوده است) ضمنا لاتحزن در آيه به معناي غم و اندوه است و با ترس فرق دارد و از همه گذشته خداوند در قرآن به پيامبر هم فرموده: ﴿لَا تَحۡزَنۡ﴾ مثل سوره [النحل: 127].

* + بذل مال و خريدن برده‌هاي تازه مسلمان از جمله بلال و فروختن تمامي اموال خود براي تامين مخارج جنگ تبوك و هنگاميكه پيامبر از ايشان می‌پرسد پس براي خانواده ات چه گذاشتي می‌فرمايد: الله ورسوله.
  + هجرت به مدينه: دقت كنيد كه كفار قصد دستگيري يا برگرداندن پيامبر را نداشتند بلكه می‌خواستند او و همراهانش را بكشند.
  + اميرالحاجي در سال هفتم هجرت.
  + علمداري لشكر در جنگ تبوك.
  + برگزاري نماز جماعت در ايام بيماري پيامبر: شيعه طبق داستاني واهي معتقد است كه پيامبر وارد مسجد شد و ابوبكر را كنار زد و خودشان نماز را ادامه دادند ولي 1- با توجه به اينكه نمازها به صورت جداگانه و در هر روز 5 مرتبه برگزار می‌شده و پيامبر حدود7 يا 13 روز در بستر بيماري بوده‌اند يعني حدود 65 مرتبه نماز جماعت در ايام بيماري پيامبر برگزار شده است آيا پيامبر اكرم 65 مرتبه وارد مسجد شده و 65 مرتبه ابوبكر را كنار زده[[361]](#footnote-361) و به جاي ايشان امام جماعت شده‌اند!!! البته طبق استدلال برادران محقق شيعه 2- از ادب و بزرگواري پيامبر هيچگاه چنين مواردي را حتي عليه دشمنان سراغ نداريم. 3- چگونه است كه در جريان سقيفه بني ساعده كه فقط چند روز پس از اين واقعه بوده حتي يكي از مخالفان ابوبكر به اين واقعه اشاره نمي‌كند كه: تو حتي لياقت امام جماعت شدن را هم نداشتي و پيامبر آمد و تو را كنار زد حالا می‌خواهي خليفه شوي!!! در صورتيکه بر عکس يکي از استدلالات حضرت عمر خطاب به انصار همين موضوع بوده که پيامبر ابوبکر را در اقامه نماز بر همه مقدم داشت.

نيات و عملكردها

حضرت ابوبکر پس از خلافت در مسجد به منبر رفت و گفت: اي مردم خلافت من بر شما دليل فضيلت من بر شما نيست بلکه من مهمتر شما هستم نه بهتر شما. در هر کاري از شما مشورت و کمک می‌خواهم. و طبق سنت پيامبر رفتار می‌کنم.اگر ملاحظه کرديد که من از طريق انصاف منحرف گشتم شما می‌توانيد از من کناره گرفته و با ديگري بيعت کنيد و اگر هم بعدالت و انصاف رفتار کردم پشتيبان من باشيد[[362]](#footnote-362).

نيت ابوبكر و حضرت عمر از قبول اسلام و پس از رحلت پيامبر و پذيرفتن خلافت چه بوده است؟ پي‌بردن به نيات واقعي انسانها بسيار دشوار است[[363]](#footnote-363) ولي از روي عملكردها و روابط بين افراد و سخناني كه مي‌گويند تا حدودي می‌توان به نيات واقعي آنها پي برد. ما در قسمت علي بهترين ميزان، از روابط بين آن حضرت با خلفاء سخن گفتيم و در اينجا عملكرد اين دو نفر قبل و پس از رحلت پيامبر را بررسي می‌كنيم تا ببينيم آيا تفاوتي در نوع سخنان و انديشه‌ها و رفتار آنها قبل و بعد از رحلت پيامبر به چشم می‌خورد و يا آنچنان هدفي داشته‌اند كه به خاطر آن 23 سال سختي و فداكاري مالي و جاني در كنار پيامبر، رسيدن به سعادت و بهشت ابدي را به خاطر آن از دست داده باشند؟ و تمام سوابق خود را با سوء نيتي پايمال كرده باشند كه هيچ فايده مادي براي آنها نداشته است؟!!! برخي از شيعيان، بنا به دلايلي بسيار واهي و پوچ، خلفاء را لعن و نفرين مي‌كنند ولي مگر خداوند در قرآن به موسي نمي‌گويد با فرعون به نرمي سخن بگو... با اينكه می‌دانسته او هدايت نخواهد شد. پس چرا ما با اينگونه رفتارها برادران سني را از خود می‌رنجانيم من به طور قاطع به اين نتيجه رسيده‌ام كه حداقل لعني كه در زيارت عاشورا آمده جعلي است[[364]](#footnote-364) و يا منظور، عمر و ابوبكر نيستند زيرا به طور كامل با روح اسلام و آيات قرآن و دستورات دين و روش و سيره تمام امامان ما منافات دارد. اگر علماء از بيان حقايق می‌ترسند مرا از گفتن آن باكي نيست.

خوب، با اين توصيفات آيا ابوبكر پس از رحلت پيامبر با نيت سوء مرتكب برخي رفتارها شد؟ يا اينكه نيت او خوب بوده ولي در برخي موارد اشتباه كرده است؟ يا اينكه حتي اشتباه هم نكرده و اين ما هستيم كه طبق فرهنگ و رسوم زمانة خودمان وقايع 1400 سال پيش را تجزيه و تحليل می‌كنيم و مرتكب اشتباه می‌شويم. خدا داناتر است. ولي به احتمال فراوان از آنجا كه او معصوم نبوده در برخي موارد بدون هيچ قصد سوئي مرتكب خطاهايي شده است[[365]](#footnote-365). ولي آيا اين خطاها مي‌تواند روي تمام سوابق او را بپوشاند؟ باز هم تعيين آن با ميزان عدالت خداوند در روز قيامت است. و آيا بهتر نيست ما در اموري كه در آن شك و شبهه داريم سكوت كنيم و به قول عطار: نامه اعمال خود را سياه‌تر از اين نكنيم.[[366]](#footnote-366) البته براي هموطنان عزيز من كه از كودكي با بغض و کينه نسبت به حضرت عمر و ابوبكر بزرگ می‌شوند و ورد زبان آنها لعنت است درك حقيقت بسيار دشوار است و شايد يكي از دلايل آن اين است كه ترور شخصيت (بر خلاف ترور واقعي كه يك لحظه است و همه مردم را طرفدار شخص ترور شده مي‌كند) به مرور و ذره ذره صورت گرفته و با تخريب وجهه يك نفر او را خرد می‌كنند به نحوي كه باور چيزي خلاف آن به هيچ وجه براي ديگران، ممكن نشود. اين كار در طول تاريخ توسط مورخين مغرض و به خصوص پس از دوران صفويه به نحو گسترده‌اي در سطح جامعه ايران شكل گرفته و اكنون به اين مرحله رسيده است كه می‌بينيم[[367]](#footnote-367).

سب و لعن

رسوايان آلوده، پخش و شيوع عيب‌هاي مردم را دوست دارند تا براي بدنامي‌هاي خود زمينه عذر تراشي داشته باشند[[368]](#footnote-368). [حضرت علي].

«من اگر پاکم و گر بد تو برو خود را باش که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت» [حافظ].

* + امام باقر: رسول خدا روزي براي مردم خطبه می‌خواند و فرمود: بدترين شما را به شما خبر ندهم. گفتند چرا يا رسول الله. فرمود: کسي که از صله و بخشش دريغ کند و بنده خود را بزند و تنها بخورد. آنها گمان کردند خدا مخلوقي را بدتر از او نيافريده. سپس فرمود: بدتر از اين را به شما خبر ندهم. گفتند چرا يا رسول الله. فرمود: کسي که به خيرش اميد نيست و از شرش ايمني نباشد. آنها گمان کردند خدا مخلوقي را بدتر از او نيافريده و سپس فرمود: شما را خبر ندهم به بدتر از اين. عرض کردند: چرا يا رسول الله. فرمود: کسي که زياد فحش دهد و لعنت کند. چون مومنين را نزدش نام برند آنها را لعنت کند و چون آنها يادش کنند لعنتش کنند[[369]](#footnote-369).
  + از امام صادق نيز نقل شده هر کس فحش می‌دهد يا زنا زاده است يا شيطان در نطفه‌اش شريک بوده[[370]](#footnote-370).
  + حضرت علي: رسوايان آلوده پخش و شيوع عيبهاي مردم را دوست دارند تا براي بدنامي‌هاي خود زمينه عذر تراشي داشته باشند[[371]](#footnote-371).
  + حضرت علي در خطبه‌اي می‌فرمايند: اين امت پس از من هفتاد و سه فرقه مي‌شود بدانيد بدترين آنها کساني هستند که ادعاي دوستداري مرا دارند ولي رفتارشان مانند من نيست.
  + خداوند در قرآن کريم می‌فرمايد: بگو می‌خواهيد شما را از زيانبارترين اعمال، آگاه کنم؟ کساني که نهايت تلاش خود را در زندگاني دنيا به کار می‌برند و پيش خود حساب می‌کنند که بهترين عملکرد را داشته‌اند!.
  + به عنوان يک تمرين عملي از خواننده عزيز می‌خواهم آيات و احاديث فوق را با ذهن خود مورد تجزيه و تحليل قرار داده و ببيند آيا مي‌تواند مصداقها و نمونه‌هايي براي آن در اطراف خود پيدا کند؟ آنگاه در مرحله بعد ببيند چه کساني امروزه واقعا سزاوار لعن و نفرينند؟

براستي من در قرن بيستم و در ميان مردمي كه ادعاي هوش و هنر آنها گوش فلك را پر كرده، شرم دارم كه چنين بحثي را باز كنم ولي از باب نهي از منكر و اينكه نگويند نمي‌دانستيم، مجبورم.

* + يك روز يكي از روحانيون مشهد كه مسئوليت مهمي را نيز دارا بود در پاسخ مشكل يكي از شاگردانش گفته بود: يك بار شتر، ارزن لعنت بر.... بفرست تا مشكلت حل شود! تعجب من از حماقت كسي نيست كه به اين روحاني مقام و منصب داده، از ناداني اين روحاني نيز تعجب نمي‌كنم زيرا بالاخره در بين تمام صنوف، آدم خر فراوان يافت مي‌شود. تعجب و افسوس من از افراد بي‌شماري است كه پاي منبر او مي‌نشينند! همكار سني همين آقاي روحاني چند قرن قبل در حكومت عثماني، بالاي منبر دستش را داخل عسل كرده و سپس داخل كيسه ارزن فرو كرده بود و به گوسفندهايي كه پاي منبرش نشسته بودند گفته بود چقدر ارزن به دست من هست؟ همينقدر ثواب براي كسي نوشته مي‌شود كه يك نفر شيعه را بكشد!!! البته از كساني كه عقلشان اندازه يك ارزن است، بهتر از اين پاسخهاي ارزني انتظاري وجود ندارد. (اين يعني نگاه مرغي به مسائل! درست مانند خوارج که چشمشان فقط قرآن سر نيزه را ديد. يا به قول برناردشاو: ديد گنجشکي! نگاه ارزني).

حضرت فاطمه

نه تنها قبر بقيه دختران پيامبر هم نامشخص است بلکه در قبرستان بقيع، قبر هيچ کسي معلوم و مشخص نيست! ضمن اينكه اهميت و ارزش حضرت فاطمه در قرون بعدي نزد افراد زيادي از عاشقان اهل بيت بوجود آمد. براي همين در همان زمان، تفاوتي بين حضرت فاطمه و ساير فرزندان پيامبر وجود نداشته كه قياس ما را باطل بدانيد. قبر حضرت علي نيز تا ساليان دراز، مخفي بوده است آيا ايشان نيز با حضرت عمر و ابوبكر قهر بوده‌اند؟

شما معتقديد كه حضرت فاطمه خواست تابوتي براي او بسازند كه بدن ايشان پيدا نباشد. اگر بنا بوده ايشان در نيمه شب دفن شوند و كسي نداند و در مراسم هم شركت نكند اين درخواست چه معنايي می‌دهد؟ پاسخ از دو حال خارج نيست يا به خاكسپاري پنهاني ايشان مانند دهها داستان دروغين ديگر دروغي بيش نيست و يا ايشان از شدت عفت و رعايت حجاب و عصمت و... درخواست چنين كاري را داشته‌اند و تشييع جنازه در روز بوده و موضوع هم، دخلي به عمر و ابوبكر ندارد. (حتي طبق برخي روايات حضرت عمر و ابوبکر نيز بر جنازه آن حضرت حاضر شده و نماز خواندند) براستي اگر هدف حضرت فاطمه رسوا كردن عمر و ابوبكر در تاريخ و رسوا كردن سني‌ها و... بوده كه ما می‌دانيم حكومت در اين 1400 سال از اول تا كنون در عربستان در دست آنها بوده آيا آنها نمي‌توانستند براي خنثي كردن اين هدف از همان اول قبري دروغين بسازند و بگويند اين قبر قاطمه است تا رسوا نشوند؟ پس چون چنين كاري نكردند آيا نمي‌توان فهميد چنين هدفي در كار نبوده است؟

* + اسماء به احتمال فراوان از محل دفن حضرت فاطمه با خبر بوده آيا ممكن است به همسرش: ابوبكر نگفته باشد؟
  + شما می‌گوييد بقيه امامان نيز با خلفاي جور همعصر بوده و حتي آن خلفاء موجب شهادت آن امامان شده‌اند. از قول امام زمان نيز حديثي را نقل می‌كنيد كه براي من در فاطمه بهترين سرمشق و الگوست. چرا ساير امامان به حضرت فاطمه تاسي نكرده و براي رسوا كردن خلفاء وصيت نكردند مخفيانه و پنهاني دفن شده و محل قبرشان معلوم نباشد.
  + اين يك اصل مسلم تاريخي و تجربي است كه هر گاه انسان رازش را به ديگري گفت آن راز بين مردم پخش مي‌شود. شيعه معتقد است كه در تشييع شبانه حضرت فاطمه حضرت علي و سلمان فارسي و زبير و اسماء و ابن عباس حاضر بوده‌اند چگونه ممكن است كه اين افراد محل دفن را به هيچكس نگفته باشند؟ با اينكه بعضاً روابط خوبي هم با خلفاء داشته‌اند! يا اينكه بعدها با علي دشمن شدند بايد محل قبر را فاش می‌كردند!.
  + شيعه مي‌گويد حضرت فاطمه پس از هر نماز عمر و ابوبكر را نفرين می‌كرده است ولي مگر خداوند در جريان واقعه بئر معونه (واقعه‌اي كه 40 نفر از ياران پيامبر اكرم را به شهادت رساندند) به پيامبر خطاب نمي‌كند كه نفرين نكن و ما تو را لعن كننده و نفرين كننده نفرستاديم. و مگر همه مسلمين از جمله حضرت فاطمه نبايد از پيامبر اكرم الگو بگيرند.
  + آيا امكان ندارد حضرت فاطمه پس از مشاهده تدفين پدرشان شاهد جرياناتي خرافي و... بوده‌اند و ايشان نخواسته‌اند چنين اتفاقي تكرار شود؟
  + مي‌گويند اين نشانه و حامل پيامي است كه آن حضرت خواسته‌اند قبرشان مخفي باشد. تا مايه رسوايي و ايجاد سئوال براي مردمان در طول تاريخ باشد و... با اين حساب آيا اينكه اسماء همسر ابوبكر هميشه و تا آخرين لحظات كنار حضرت فاطمه بوده‌اند نمي‌تواند نشانه چيزي باشد. (نشانه عدم عداوت بين ابوبكر با حضرت فاطمه) به خصوص با عنايت به اين نكته كه پس از رحلت ابوبكر حضرت علي با اسماء ازدواج مي‌كند. و آيا ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم نمي‌تواند نشانه چيزي باشد و آيا نام سه فرزند علي که حضرت عمر و ابوبکر و عثمان است نمي‌تواند نشانه چيزي باشد و....

خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدينه

* + در زمان ابوبكر زنها تابع شوهران خود بوده‌اند. به خصوص اگر آن شوهر، سالخورده و خليفه هم بوده باشد. اگر حضرت فاطمه(س‌) چنين سخنان تندي را در مسجد در حضور همه به ابوبكر گفته بود آيا امكان داشت ابوبكر اجازه دهد همسرش اسماء پس از ايراد چنين سخناني همه جا تا آخرين لحظات در كنار حضرت فاطمه باشد‌؟ با عنايت به اينکه شما اين افراد را ديکتاتور و حسود و منافق معرفي کرده‌ايد.
  + در اين خطبه تلويحاً به حوادث شوم آينده اشاره شده است و همين موضوع، ظن انسان را تقويت می‌کند که اين خطبه ساخته ابوالعيناء است. مگر طبق صريح آيات قرآن فقط خدا علام الغيوب و داناي رازها و آنچه در آينده واقع مي‌شود نيست؟ (پاسخ علي به آن مرد که علم غيب منحصر در اين موارد است: آيات آخر سوره لقمان و مخصوص خداوند).
  + حضرت ابوبکر به تصديق تاريخ، يکي از فداکارترين ياران پيامبر بوده و حتي در موقع عروسي پيامبر با خديجه و يا عروسي حضرت فاطمه با حضرت علي تلاش زيادي می‌کند. در موارد متعددي نيز گفته که فاطمه را بيش از دختر خودش، عايشه دوست دارد آيا امکان دارد حضرت فاطمه به جاي تشکر، چنين سخناني را عليه او ايراد کرده باشند؟
  + جز در كتاب بلاغاه النساء در كتب و منابع دست اول (سيره ابن هشام و...) اشاره‌اي به اين خطبه نشده است؟ و حتي اينکه حضرت فاطمه در مسجد سخنراني کرده‌اند زيرا واقعه واقعه مهمي بوده: سخنران دختر پيامبر و طرف مقابل: ابوبکر!.
  + چرا واقعه غدير توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده ولي اين خطبه اصلاً راوي ندارد؟
  + اولين كسي كه اين خطبه را مطرح كرده و پس از او بقيه نويسندگان از قول او در كتابهاي خودشان نقل قول كرده‌اند نويسنده كتاب بلاغاه النساء بوده است اين شخص در كتابش نوشته (من به ابوالحسن زيد ابن علي ابن حسين ابن ابي طالب گفتم) در حاليكه زيد بن علي در سال 122 شهيد شده و نويسنده كتاب يعني: احمد ابن ابي طاهر، در سال 204 به دنيا آمده است‌!!!‌ نگاه كنيد كه اين خطبه‌اي كه اينهمه در همه جا به آن اشاره مي‌شود و به در و ديوار زده شده و... داراي چه سند محكمي است! البته ما اصراري نداريم که نويسنده دروغ گفته، آري شايد نويسنده يا کاتبان بنا به قول دکتر شهيدي اشتباه کرده باشند ولي بالاخره ما بايد بدانيم راوي کيست؟ مگر نبايد بررسي کرد و فهميد که آيا راوي دروغگو بوده يا راستگو از چه کسي شنيده و چه کساني از او شنيده و براي ابي طاهر (نويسنده كتاب بلاغاه النساء) تعريف کرده‌اند؟ ضمن اينكه بعيد است اين سلسله طولاني كه او نقل كرده يعني: ابوالحسن زيد ابن علي ابن حسين ابن علي ابن ابي طالب، اشتباه كاتبان باشد. (بر خلاف نظر دكتر شهيدي)
  + اين خطبه پر از صنايع لفظي و ادبي است ما تا آن زمان[[372]](#footnote-372) سراغ نداريم كسي در مقام دادخواهي از آرايشهاي لفظي (به خصوص سجع) چنين استفاده فراواني كرده باشد. حتي اگر اين را هم قبول كنيم چرا حضرت فاطمه (س) پس از بازگشت از مسجد در داخل خانه باز هم با حضرت علي با نثر مسجع سخن می‌گويند؟ آيا مي‌خواسته‌اند قدرت ادبي خود را به رخ شوهرشان بكشند؟ مگر علي خودش، خداي سخن نبوده و آيا امكان دارد فاطمه‌اي كه ما او را معصوم می‌دانيم چنين سخنان تند و سبكي به همسرش گفته باشد؟ در آخر اين سئوال پيش می‌آيد كه به فرض اينكه در مسجد افرادي حاضر بوده‌اند و سخنان حضرت فاطمه را حفظ كرده‌اند در خانه چه كسي بوده كه آن سخنان را حفظ کرده باشد؟ تا پس از گذشت 240 سال مانند خطبه داخل مسجد ايشان، يک نفر بيايد و آنرا مكتوب كند؟
  + سخناني كه در اين خطبه ايراد شده بسيار تند و گزنده است و گوينده آن نيز تنها بازمانده پيامبر اكرم و تعداد زيادي از مردم در مسجد مدينه حاضر بوده و آنرا شنيده‌اند ولي بسيار جاي تعجب است كه بازتاب چنين اتفاق مهمي را در گفتگوهاي آن زمان كه در كتب و منابع دست اول ضبط شده نمي‌بينيم! يعني حتي يك اشاره ديگر كه قرينه‌اي باشد و ما را مطمئن كند كه چنين سخنراني ايراد شده پيدا نمي‌كنيم. البته گفتگوهايي بين حضرت فاطمه و ابوبكر رد و بدل شده ولي ايراد سخنراني...!.
  + حضرت فاطمه در جايي فرموده‌اند بهترين چيز براي يک زن آن است که نه ديده شود و نه او را ببينند (علاوه بر اينکه صداي زن محرم است) چرا حضرت علي براي احقاق حق خودشان براي تظلم به مسجد نرفتند؟ قياس سخنراني حضرت فاطمه با سخنراني حضرت زينب در بارگاه يزيد قياس بسيار بچه‌گانه‌اي است زيرا:
    1. جو مدينه پس از رحلت پيامبر با جو قصر يزيد در شام يكي نبوده. يعني هر كسي می‌توانسته در مسجد مدينه حتي به خليفه اعتراض كند. همانطور كه آن عرب بدوي به حضرت عمر مي‌گويد: اگر خواستي كج شوي با اين شمشير تو را راست می‌كنيم!.
    2. حضرت زينب به جز امام سجاد مردي را همراه خود نداشته‌اند و حتي امام سجاد با وجود بيماري آن سخنان تند را در حضور يزيد، بيان می‌كنند. ولي حضرت علي، زبير و سلمان و ابوذر و عمار و به قول سيد شرف الدين 250 نفر طرفدار ايشان در آن لحظه كجا بودند؟
    3. آيا تاثير سخنان حضرت علي (با توجه به واقعه غدير كه دو ماه قبل از آن اتفاق افتاده بوده[[373]](#footnote-373)) می‌توانسته بيشتر باشد يا تاثير سخنان حضرت فاطمه با عنايت به اينكه حضرت علي مرد بوده، خداي سخن بوده، داماد و برادر و پسرعمو و وصي پيامبر بوده و... (وحتي به قول شما جانشين پيامبر بوده و 2 ماه قبل 120 هزار نفر با ايشان بيعت كرده بودند).
    4. مردم حاضر در مدينه با مردم حاضر در شام كه زير بمباران تبليغاتي حتي از شنيدن خبر شهادت علي در مسجد (كه مگر او نماز هم می‌خوانده) تعجب می‌كنند، از زمين تا آسمان تفاوت داشته‌اند.
    5. شرايطي كه ايجاب كرد حضرت زينب سخنراني كنند: شهادت امام حسين و اسارت خاندان ايشان و... بود.
  + شما معتقديد حضرت فاطمه بر اثر ضربه‌اي كه از ناحيه در، چند روز قبل از ايراد اين خطبه به ايشان خورد 40 روز يا سه ماه يا شش ماه بعد شهيد شدند (حتي جنين ايشان سقط و شهيد شد) چگونه ممكن است كه: زني چنين ضربه‌اي خورده كه منجر به شهادت او و حتي سقط جنينش شده ولي مي‌تواند چند روز بعد وارد مسجد شود و چنين سخنراني طولاني را ايراد كند؟!!!.
  + ما طبق دلايل محكم تاريخي می‌دانيم در همين ايامي كه شما می‌گوييد حضرت فاطمه چنين خطبة جنجالي را ايراد كرده‌اند شهر مدينه هر لحظه در خطر سقوط و حمله قبايل راهزن قرار داشته است و هر لحظه بيم سقوط مدينه و نابودي اسلام مي‌رفته است. اكنون در چنين شرايطي چگونه امكان دارد حضرت فاطمه به جاي دعوت به اتحاد و ايجاد آرامش چنين خطبه‌اي ايراد كرده و به همه از انصار گرفته تا ابوبكر، توهين كنند؟ مگر ابوسفيان كه مي‌خواسته با علي بيعت كند چنين نيتي در سر نداشته است: ايجاد آشوب و فتنه در مدينه!.

خفقان، ديكتاتوري و اختناق

* + يكي از اتهامات بسيار مسخره‌اي كه از سوي برخي محققين شيعه به حضرت عمر و حضرت ابوبكر وارد مي‌شود وجود خفقان و اختناق در زمان آنهاست. آنها در اين راستا قصد دارند بگويند كه: احاديثي كه به نفع شيعه بوده توسط اين افراد سوزانده يا مسكوت گذاشته شده - كسي جرات دفاع از حقانيت حضرت علي و اهل بيت را پيدا نكرده- و آنها با زور سرنيزه به حكومت رسيدند ولي:
  + در جو مساوات و برادري و برابري كه پيامبر در مدينه و بين اصحاب بوجود آورده بود تمامي تفاخرات قبيله‌اي (لااقل براي دوره‌اي) فراموش شده بود. ما می‌دانيم كه ابوبكر و حضرت عمر از كم‌اهميت‌ترين تيره‌هاي قريش بودند و همين به قدرت رسيدن آنها دليل وجود آزادي و دموكراسي كامل در آن شرايط است.
  + با اين حساب چگونه است که واقعه غدير توسط 110 نفر از اصحاب روايت شده و به دست ما رسيده است؟
  + اگر سري به تاريخ بزنيد كمتر حكومتي را پيدا می‌كنيد كه در اولين ثانيه‌ها و روزهاي به قدرت رسيدن مرتكب اختناق و ديكتاتوري شده باشد زيرا نه هنوز دستگاه و سازماني بوجود آورده و نه هنوز جاي پاي خود را سفت كرده. اكنون در هول و لاي حمله قبايل راهزن به مدينه و ارتداد گسترده قبايل چه جاي ديكتاتوري و اعمال خشونت با مردم بوده؟ (اگر هم شدت عملي در تاريخ در اين روزها به چشم مي‌خورد دقيقا به خاطر وجود خطراتي است كه برشمرده شد).
  + مثال‌هاي زيادي از اين خفقان و ديكتاتوري در تاريخ وجود دارد!!!: روزي حضرت عمر در زمان خلافتش در مسجد گفت اگر من خواستم كج شوم مرا راست كنيد. ناگهان يك عرب بدوي بلند مي‌شود و مي‌گويد اگر خواستي كج شوي تو را با اين شمشير راست می‌كنيم!‌ - روزي ديگر حضرت عمر مشغول سخنراني بوده يك نفر بلند مي‌شود و مي‌گويد: صداي تو شنيده نمي‌شود. حضرت عمر می‌پرسد چرا. جواب می‌دهد: چون سهم بيشتري از پارچه بيت المال براي خودت برداشته‌اي (قد حضرت عمر بلند بوده) حضرت عمر مجبور مي‌شود فرزندش را بياورد تا شهادت دهد كه او پارچه سهم خودش را براي تهيه لباس به پدرش داده - حضرت عمر فدك را در زمان حكومتش پس می‌دهد ولي به علت اختلاف ميان حضرت علي و عباس موضوع همچنان لاينحل باقي می‌ماند - به حضرت عمر خبر می‌رسد فرزندت شراب خورده دستور می‌دهد به او شلاق بزنند وسط كار به او خبر می‌رسد كه فرزندت در جريان اجراي حد مرد. حضرت عمر مي‌گويد بقيه‌اش را به جسدش بزنيد - حتي به شهادت متعصب‌ترين نويسندگان شيعه: حضرت عمر ذره‌اي از بيت المال را براي خود برنداشت، حتي يك منصب كوچك به يكي از افراد قبيله‌اش نداد - كاخ و حرمسرايي نساخت، سالم بنده آزاد شده مي‌گويد: هنگام خلافت، سراپاي لباس حضرت عمر از كلاه و عمامه گرفته تا كفش، بيش از 14 درهم ارزش نداشت در صورتي كه قبل از خلافت، لباس 40 ديناري به تن مي‌كرد.
  + پيامبر طي 10 سال، جوي روشنفكرانه و حق طلبانه مبتني بر مشورت و آزادي در مدينه ايجاد كرد چگونه دو نفر ناگهان می‌توانند بيايند و اين جو را يك شبه بر هم بريزند؟!!! و در كجاي تاريخ يك يا دو نفر به تنهايي بدون لشگري و بدون برنامه ريزي از قبل توانسته‌اند يك شبه جو را بر هم بريزند و همه چيز را وارونه كنند؟
  + محققين ما، تمام شواهدي كه دال بر ديكتاتوري خلفاء وجود دارد را از روز پرآشوب و پرحادثه سقيفه گرفته‌اند در صورتيكه حوادث يك روز (آنهم با آن شرايط) نمي‌تواند ملاك معتبري براي تجزيه و تحليل يك دوره حكومتي باشد. براستي به جز روز سقيفه آيا دليلي بر ديکتاتوري سراغ داريد؟ البته اگر سرکوب ياغيان و کساني که مخل نظم بوده‌اند را ديکتاتوري بدانيد ما در زمان پيامبر اکرم و حضرت علي نيز نمونه‌هاي بسيار بيشتري را می‌توانيم براي شما پيدا کنيم.
  + اين چه ديكتاتوري بوده كه 70 بار گفته اگر علي نبود عمر هلاك مي‌شد!!!‌.
  + چگونه اين ديكتاتور پس از آنكه ابولوء لوء او را تهديد به قتل كرد و او هم متوجه مي‌شود هيچ كاري در اين زمينه صورت نداد تا او بيايد و نقشه‌اش را عملي كند؟ لااقل چرا براي خودش محافظ و بادي گارد نگذاشته؟ زيرا اصولا تمامي ديكتاتورهاي تاريخ به خاطر زورگويي و ترس از مردم محافظ و... داشته‌اند!!!.
  + اين چه ديكتاتوري است كه وقتي می‌خواهد به فلسطين برود مدينه را به دست مخالفش (علي) می‌سپارد!!! (البته اگر مخالفتي در كار بوده باشد!!!).
  + اين چه ديكتاتوري است كه با دختر سردسته مخالفين (حضرت علي) ازدواج مي‌كند. (آن هم در زمان خلافت و هنگاميكه در اوج قدرت بوده؟) ايكاش همه مخالفت‌ها و همه مخالفين، اينگونه بودند، دنيا بهشت مي‌شد.
  + اين چه خفقاني بوده كه حضرت علي مي‌تواند تا 6 ماه از بيعت خودداري‌كند‌؟ همسرش (يعني يك زن) به مسجد برود و هر چه دلش می‌خواهد به خليفه مي‌گويد‌![[374]](#footnote-374)‌ (البته اين خطبه جعلي است و شكي هم در جعلي بودن آن وجود ندارد).
  + اين چه حكومت خفقان زايي بوده كه سردسته مخالفين شب‌ها همراه همسر و دو فرزندش براي جلب حمايت انصار به در خانه آنها مي‌رفته؟ (چيزي شبيه به اغتشاش و شورش و تحريك ديگران در حكومت‌هاي حال حاضر).

سب و لعن

نفس خودت را براي خودت محاسبه كن چرا كه براي ديگران، حسابرسي جز تو وجود دارد. [امام علي].

نظر شعراء و حكماء پيرامون بدگويي از ديگران:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مــا نگوييم بـد و ميـــل بـه نـاحـق نكنيـم |  | جامة كس سيـــه و دلـق خود ازرق نكنيـم |
| عيب درويش وتوانگر به كم و بيش بد است |  | كار بد مصلحت آن است كه مطـــلق نكنيم |
| گر بدي گفت حسـودي و رفيقــي رنجيــد |  | گو توخوش باش كه ماگوش به احمق نكنيم |
| حافـظ ار خصم خطا گفــــت نگيريم بر او |  | ور بـه حـق گفـت جـدل باسخن حق نكنيم |

[حافظ شيرازي]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تـو بـا دشمــن نفـس همخـانـه‌اي |  | چـه در بنـد پيـكار بيگانـه‌اي |
| تو خود را چو كودك ادب كن به چوب |  | بـه گـرز گران مغز مردم مكوب |
| تـرا شهوت و حـرص و كين و حس |  | چو خون در رگانند و جان در جسد |
| بـود خـار و گل بـا هم اي هوشمند |  | چه در بند خاري تو گل دسته بند |
| كسـي را كـه زشتي بود در سرشت |  | نبيند ز طـاووس جز پاي زشت |
| صفايي به دست آور اي خيره روي |  | كـه ننمايـد آيينـه تيـره روي |
| طـريقي طلب كـز عقوبـت رهـي |  | نه حرفي كه انگشت بر وي نهي |
| منه عيب خلق اي فرومايه پيش |  | كه چشمت فرو دوزد از عيب خويش |
| چـرا دامـن آلـوده را حد زنـم |  | چـو در خـود شنـاسم كـه تـر دامنم |
| چـو بد ناپسند آيدت خود مكن |  | پس آنگـه بـه همسايـه گـو بد مكن |
| تـو خـاموش اگر من بهم يا بدم |  | كــه حمـال سـود و زيــان خـودم |
| نكـوكـاري از مـردم نيـكـراي |  | يكـي را بـه ده می‌نـويسد ثــواب |
| تو نيز اي عجب هر كرا يك هنر |  | ببينــي ز ده عيبـش انـدر گــذر |
| نه يك عيب او را بر انگشت پيچ |  | جهـانـي فضيـلت بــرآور به هيچ |
| چو دشمن كه در شعر سعدي نگاه |  | بـه نفـرت كنـد ز انــدرون سيـاه |
| نه هر چشم و ابرو كه بيني نكوست |  | بخـور پستـه مغـز و بينـداز پوست |

[بوستان سعدي]

تو خود آن کن که به ديگران می‌آموزي؛ نخست خود را خوب به فرمان آر و سپس ديگران را.

درشت مگو تا نشنوي. به راستي که سخن خشم آلود رنج آورد و به تو نيز همان رسد.

تندرستي بزرگ‌ترين نعمت‌هاست و خرسندي بزرگترين دارايي‌ها.

هيچ آتشي چون آرزو و هيچ بدي چو کينه نيست، هيچ شادماني برتر از آرامش نيست.

آن کس که شادي‌اش را در رنجه داشتن ديگران آرزو کند، گرفتار بندهاي نفرت است و از نفرت آزاد نيست.

خشم را به دور افکن، منيت را رها کن، به همه بندها چيره شو، دلبسته نام و شکلمباش و چيزي را از خود مدان، پس در اين حال، تو را رنجي نخواهد بود.

* + در مواخذات و ايراد‌جويي‌هاي ما از گنه كاران،‌نخوت همواره نقش مهم‌تري از همدردي بازي مي‌كند. ملامت‌هاي ما بيش از آنكه قصد اصلاح كردن ايشان را داشته باشند بدين منظور ادا می‌شوند كه ما را از خطاها و كاستي‌هاي آنان بري نشان دهند. (لاروشفوكو - تفكرات).

شعر عيبجو (از پروين اعتصامي)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاغی به طَرف باغ ، به طاووس طعنه زد |  | کاین مرغ زشت روی چه خودخواه وخودنماست |
| این خط و خال را نتوان گفت دلکش است |  | این زیب و رنگ را نتوان گفت دلرباست |
| پایش کج است و زشت ، ازان کج رود به راه |  | دمش چو دم روبه و رنگش چو کهرباست |
| نوکش چو نوک بوم سیه کار ، منحنی است |  | پشت سرش برامده گردنش دو تاست |
| از فرط عجب و جهل گمان می‌برد که اوست |  | تنها پرنده‌ای که در این عرصه و فضاست |
| این جانور نه لایق باغ است و بوستان |  | این بی‌هنر نه در خور این مِدحَت و ثناست |
| رسم و رهیش نیست بجز حرص و خودسری |  | از پا فتاده‌ی هوس و کشته‌ی هوی ست |
| اووس خنده کرد که رای تو باطل است |  | هرگز نگفته است بداندیش حرف راست |
| مردم همیشه نقش خوش ما ستوده‌اند |  | هرگز دلیل را نتوان گفت ادعاست |
| بدگویی تو این همه از فرط بد دلی است |  | از قلب پاک نیت آلوده بر نخاست |
| ما عیب خود هنر نشمردیم هیچ‌گاه |  | در عیب خویش ننگرد آن کس که خودستاست |
| گاه خرام و جلوه به نزهتگه چمن |  | چشمم ز راه شرم و  تاسف به سوی پاست |
| ما جز نصیب خویش نخوردیم ، لیک زاغ |  | دزدی کند به هر گذر و باز ناشتاست |
| در من چه عیب دیده کسی غیر پای زشت |  | نقص و خرابی و کژی دیگرم کجاست؟ |
| پیرایه‌ای به عمد نبستم به بال و پر |  | آرایش وجود من ای دوست بی ریاست ض |
| ما بهر زیب و رنگ نکردیم گفتگو |  | چیزی نخواستیم ، فلک داد آنچه خواست |
| کار آگهی که آب و گِل ما به هم سرشت |  | بر من فزود، آنچه که از خلقت تو کاست |
| در هر قبیله، بیش و کم و خوب و زشت هست |  | مرغی کلاغِ لاشخور و دیگری هماست |
| صد سال اگر به دجله بشویند زاغ را |  | چون بنگری، همان سیه زشت بی نواست |
| هرگز پر تو را چو پر من نمی‌کَنند |  | مرغی که چون منش پر زیباست ، مبتلاست |
| آزادی تو را نگرفت از تو هیچ کس |  | ما را همیشه دیده‌ی صیاد در قفاست |
| فرمانده سپهر ، چو حکمی نوشت و داد |  | کس دم نمی‌زند که صواب است یا خطاست |
| ما را برای مشورت اینجا نخوانده‌اند |  | از ما و فکر ما، فلک پیر را غناست |
| احمق، کتاب دید و گمان کرد عالم است |  | خودبین به کشتی آمد و پنداشت نا خداست |
| ما زشت نیستیم تو صاحبنظر نه ای |  | این خورده‌گیری از نظر کوته شماست |
| طاووس را چه جرم ، اگر زاغ زشت روست |  | این رمز ها به دفتر مستوفی قضاست |

* تصويري كه روحاني و مداح شيعه از حضرت عمر در مغز شيعيان ساخته است تصوير مردي عصباني و خودراي و خودكامه است كه پس از رسول اكرم هر كاري دلش خواسته كرده و احدي هم جرات مخالفت نداشته است: جلوي وصيت پيامبر را می‌گيرد. دختر او را می‌كشد. قرآن را تحريف مي‌كند. خلافت را غصب مي‌كند. به زور با دختر علي ازدواج مي‌كند. احاديث پيامبر را می‌سوزاند و... ولي وقتي در متون تاريخي عميق می‌شوي به تواتر به اين مساله برخورد می‌كني كه او حتي نمي‌توانسته يك واو از قرآن كم يا زياد كند! و حتي يك وجب پارچه از سهم غنايم جنگي از پسرش بگيرد!.
* من عقيده ندارم يك نفر بتواند مسير تاريخ را عوض كند ولي مطمئنم اگر ابوبكر و حضرت عمر نبودند اكنون نه قرآني داشتيم و نه اسلامي و اگر هم بود با تحريف و غلط به دست ما رسيده بود.
* يكصد آيه از قرآن در تعريف و ستايش اصحاب (انصار و مهاجرين) نازل شده است، بدون هيچگونه ابهام و تاويلي به صورتي بسيار واضح و روشن. بسيار بعيد است اين افراد به محض وفات پيامبر اكرم، آنقدر بي هميت و بي غيرت شده باشند كه كسي بيايد و در گوش دختر پيامبر سيلي بزند و جنين او سقط شود و در نهايت مسبب مرگ او باشد و هيچكس حتي اعتراضي هم نكرده باشد. ممكن است بگوييد از اين اتفاق كسي خبر نداشته! پس چگونه در قرن چهارم و پس از گذشت 350 سال با پيدا شدن كتاب سليم ابن قيس در آنجا چنين افسانه‌هايي را می‌بينيم؟ حتي در زمان خلافت حضرت علي نه ايشان و نه هيچ شخص ديگري به چنين اتفاق مهمي حتي اشاره هم نكرده است. زيرا موضوع بسيار مهم است: قتل نوه پيامبر (محسن) و دختر او! و بعيد است فكر كنيم مردم مدينه در همان زمان از اين مسائل بي‌اطلاع بوده‌اند و اكنون شيعه در سرزمين ايران پس از 1400 سال از اين وقايع مطلع شده است! جالب است كه اصحاب بزرگواري مانند ابن عباس يا زيد يا عبد الله ابن مسعود و سلمان فارسي و عمار ياسر و... به جاي اعتراض با حضرت عمر همكاري می‌كرده اند! و حتي ابن مسعود مدت‌ها پس از شهادت حضرت عمر با شنيدن نام او به گريه می‌افتد (با شنيدن نام قاتل دختر پيامبر!) پس همكاري همه جانبه اصحاب و حتي حضرت علي با عمر و ابوبكر باعث مي‌شود چنين نتيجه قاطعي بگيريم كه كسي دختر پيامبر را نكشته است و با بدترين تحليل‌ها مي‌توانيم بگوييم فقط به خاطر طبع بشري كدورتي بين حضرت فاطمه و عمر و ابوبكر پيش آمده است كه به خاطر رحلت زودهنگام حضرت فاطمه، شايد فرصتي نشد تا اين كدورت به آشتي بدل شود و اين بهانه‌اي شد تا افسانه سرايان در تاريخ، بكنند آنچه كردند.
* خداوند در آيه‌اي از قرآن فرموده: ما شما را به آنچه در دل داريد مواخذه می‌كنيم و نه به آنچه از روي لغو بر زبان می‌آوريد. شيطان ظاهر بين از آدم فقط خاك را ديد (و به نوعي درست هم ديد) و گفت من به او سجده نمي‌كنم. شياطين انسان نما نيز از حضرت عمر، فقط تند و تيزي زبان او را ديده‌اند در حاليكه در اطرافيان پيامبر اكرم، بي غل و غش‌تر و صاف و صادق‌تر از حضرت عمر وجود نداشته است.
* در تاريخ در ارتباط با شخصيتهاي مطرح همواره دو جريان وجود داشته است. افرادي مانند چنگيز و هيتلر و نرون و... كه گذشت زمان و وجدان عمومي جامعه جهاني پس از گذشت اندك زماني چهره آنها را نشان داده و نام آنها به بدي در تاريخ بشري ثبت شده است. ولي جريان دومي هم بوده كه سعي در تخطئه و ترور شخصيت افرادي داشته كه نيت آنها خوب بوده و بسياري از عملكردهاي آنان نيز خوب بوده ولي به خاطر سرشت و ماهيت بشري مرتكب برخي خطاها و اشتباهات شده‌اند به همين دليل، پاره‌اي از انسانهاي شيطان صفت براي رسيدن به پاره‌اي اهداف و اغراض سياسي سعي در ترور شخصيت آنها داشته‌اند نمونة بارز آن در زمان نزديك به ما افرادي مانند دكتر مصدق يا دكتر فاطمي بوده‌اند كه حتي جان بر سر عقايد خود گذاشته و به دست عوامل شاه محكوم و اعدام شده (دكتر فاطمي) يا در دادگاه محكوم و تبعيد شدند (دكتر مصدق) شايد آنها خطاها و اشتباهات زيادي هم داشته بودند ولي به جز انسانهاي احمق و نادان كسي در نيت آنها شك نمي‌كند (حتي شاه به ثريا مي‌گويد من كه می‌دانم نيت مصدق خوب است و او وطن پرست است!‌) دقيقاً همين اتفاق در ارتباط با حضرت عمر و حضرت ابوبكر نيز افتاده است هرچند تاريخ، خود بهترين قاضي است و اكنون جز نامي نيك از اين افراد بر جاي نگذاشته است.
* قرار و شيوة ما در اين تحقيق بر آن است كه براي تحليل درست هر واقعه‌اي خود را به همان محيط و همان زمان ببريم اكنون به دور از هر گونه جنجال تعصبي بايد علت سفارش پيامبر به اهل بيت را بررسي كنيم:

در فرهنگ اعراب آن روزگار، نزديك‌ترين افراد به يك نفر به ترتيب و اهميت زير بوده‌اند[[375]](#footnote-375):

1- پدر و جد پدري 2- عمو 3- پسر 4- برادر و پسر عمو 5- همسر و دختر كه در حاشيه بوده و به صورت نيم بند آنها را از نزديكان فرد به شمار مي‌آورده‌اند. شايد هيچ نيازي به توضيح نباشد (اظهر من الشمس) كه در آن زمان، زن هيچ جايگاه سياسي و اجتماعي نداشته است. اكنون پيامبر می‌داند كه دشمنان زيادي دارد و تقريباً همه قبايل را داغدار كرده است و انتقام گيري شيوه هميشگي اعراب بوده آيا ايشان نبايد سفارش خانواده خود را به ديگران بكنند؟ همان عقده‌اي كه در كربلا دهن باز كرد و باعث شد يزيد بگويد: امروز تلافي احد شد؟ و براي اينكه نقش دختر در جايگاه اهل بيت يك نفر، بسيار كمرنگ و بي‌اهميت بوده (آن هم دختري با سني بسيار كم زيرا سن كم نيز در بي‌اهميت شدن يك شخص، مهم بوده است) پيامبر اكرم مجبور بوده‌اند سفارش تنها دخترشان را مشخصاً بيشتر بكنند تا مردم او را نيز جزو اهل بيت بدانند (جدا از اخبار واحد و عجيب و غريب و جعلي مانند حديث كساء كه بوي پارتي بازي و عدم عدالت و افسانه سرايي و بيهودگي از سر و روي آن می‌بارد) اكنون علاوه بر اين مورد بسيار مهم، علت سفارش فاطمه به ديگران از قرار زير است:

* + 1. آخرين فرزند هميشه عزيزترين است. (البته پيامبر پس از فاطمه صاحب ابراهيم می‌شوند كه نسبت به او نيز بسيار عشق و علاقه نشان می‌دادند كه او در كودكي می‌ميرد و چه بسا اين مصلحت خدا بوده و گرنه مسلماً شيعه يا به او مقام خدايي می‌داد يا مقام نبوت يا مقام امامت).
    2. فوت ساير فرزندان و باقي ماندن فقط فاطمه.
    3. زنده به گور كردن دختران و بي اهميت بودن فرزند دختر و خوار و بي مقدار كردن زنان باعث می‌شده پيامبر به عنوان الگويي عملي اين اصول را در ابراز محبت به عايشه[[376]](#footnote-376) و فاطمه نقض كنند.
    4. نسل پيامبر از جانب فاطمه باقي ماند.
    5. فقر و آسيب‌هاي سه ساله در محاصره اقتصادي و ساير صدمات هجرت به مدينه و از دست دادن مادر (خديجه).
    6. علاقه شديد اعراب به عمو و پسر عموي خود و اينكه علي پسر عموي ايشان همسر فاطمه بوده است.
    7. پاكي و پاكدامني و بزرگ شدن فاطمه تحت تعاليم اسلامي از همان اوان كودكي و معرفي ايشان به عنوان الگوي يك زن پاكدامن و قانع براي ساير زنان.

با عنايت به موارد فوق و اينكه طبق نص صريح و روشن قرآن كريم پيامبر اكرم بشري بوده مانند سايرين ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ «بگو من انساني مانند شما هستم». واقعاً نمي‌دانم يعني انسان هر قدر هم احمق باشد بايد معني اين چند كلمه ساده را بفهمد هرچند اگر كسي خودش را به خواب زده باشد با هيچ زباني نمي‌توان او را بيدار كرد) همه اين موارد باعث شده كه پيامبر، مطابق رغبات شخصي خود، سفارش به فاطمه كرده باشند و براستي براي من جاي تعجب است كه دست تقدير چگونه تمامي مصالح مورد نياز براي گمراهي شيعيان را در كنار هم قرار داده است! مثلا بايد در غدير چنان اتفاقي بيفتد و بعد علي در سقيفه حاضر نشود و به اينكار معترض شود تا شيعه از دل اين جريانات، خلافت منصوص حضرت علي را بيرون بكشد؟

مختصري از كتاب: ابوبكر، ابرمردي از تبار ابراهيم بت شكن

ابوبكر در كلام پيامبر و صحاب

احاديث نبوي و اقوال صحابه كه دلالت بر افضليت و برتري مقام و منزلت ابوبكر نسبت به ساير اصحاب پيامبر مي‌كنند، جدّاً فراوانند و بسياري از آنها با سند صحيح نقل و در معتبرترين منابع حديث و تاريخ اسلام ثبت شده است. ذيلاً چند نمونه از اين احاديث را از نظر مي‌گذرانيم:

به تواتر از امام علي، ابن عبّاس، ابن عمر، ابوسعيد خدري، جابر بن عبدالله انصاري و انس بن مالك نقل شده است كه گفته اند: در محضر رسول خدا نشسته بودم كه ابوبكر و عمر نزد آن حضرت آمدند. پيامبر فرمود: «اين دو نفر آقاي پيران اهل بهشت هستند، مگر پيامبران و رسولان. اي علي، چيزي را كه گفتم با آنان مگو».

در روايتي از جابر بن عبدالله انصاري آمده است كه چون ابوبكر به مجلس وارد شد، رسول خدا فرمود: «اينك مردي نزد شما ميآيد كه خداوند بعد از من كسي را برتر و بهتر از او نيافريده و برايش شفاعتي همانند شفاعت پيامبران است» هنگامي كه ابوبكر آمد، پيغمبر برخاست و او را بوسيد و در آغوش گرفت.

به تواتر از ابودرداء (صحابي) روايت شده است كه گفت: پيامبر مرا ديد كه جلوتر از ابوبكر راه ميرفتم و به من فرمود: «جلوتر از كسي راه ميروي كه در دنيا و آخرت بهتر و برتر از توست؟ خورشيد طلوع و غروب نكرده بر كسي برتر از ابوبكر، مگر پيامبران و رسولان».

از ابوذر غفّاري نقل شده است كه پيامبر خطاب به عايشه فرمود: «اي عايشه، من سيّد پيامبرانم و پدرت برترين صدّيقان و تو مادر مؤمنان».

با چندين سند از ابوسعيد خدري و جابر بن سمرة روايت شده است كه پيامبر اكرم فرمود: «اهل علّيّين كساني را كه از آنها پائينتر هستند، مي‌بينند، چنانكه شما ستارگان را به هنگام طلوع در افق آسمان ميبينيد. و ابوبكر و عمر از جمله آنها و از بهترين آنها هستند.»

عبدالله بن مسعود از پيامبر روايت كرده است كه فرمود: «هر پيامبري از ميان امّتش خاصاني دارند و خاصان من از اصحابم ابوبكر و عمر هستند».

در حديثي منسوب به پيامبر كه در منابع عرفان و تصوّف به طور گسترده نقل شده، آمده است: «ابوبكر به واسطه نماز خواندن و روزه گرفتن بسيار بر شما برتري نيافت. بلكه به دليل سرّي كه در سينه‌اش قرار دارد، حائز اين مقام شده است».

درباره برتري ايمان ابوبكر، از آن حضرت منقول است كه فرمود: «اگر ايمان ابوبكر را با ايمان اهل زمين بسنجند، ايمان او سنگينتر خواهد بود».

عبادة بن صامت ميگويد: به تنهايي با رسول خدا بودم. از ايشان پرسيدم: «كداميك از اصحابت برايت محبوبترند تا او را آنچنان كه دوست ميداري دوست بدارم؟» فرمود: «ابوبكر، بعد عمر و سپس علي». آنگاه خاموش گشت. پرسيدم: «بعد كه اي پيامبر خدا؟» فرمود: «چه كسي ممكن است بعد از اينها باشد جز زبير و طلحه و سعد و ابوعبيده و معاذ و ابوطلحه و ابوايّوب و تو اي عباده و ابيّ بن كعب و ابودرداء و ابن مسعود و ابن عوف و ابن عفّان. آنگاه اين جماعت بردگان آزاد شده: سلمان و صهيب و بلال و سالم مولي ابوحذيفه. اينها اصحاب خاص منند و همه اصحابم برايم عزيزند و محبوب. گرچه برده‌اي حبشي باشد».

روزي كه عمرو عاص از جنگ ذات السّلاسل پيروزمندانه بازگشت، به خدمت پيامبر رفت و پرسيد: «يا رسول الله، چه كسي را از ميان مردم از همه بيشتر دوست ميداري؟» حضرت فرمود: «عايشه را». عرض كرد: «مقصودم از مردان است.» فرمود: «پدرش ابوبكر را».

انس بن مالك ميگويد: رسول خدا بر منبر رفت و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «چه شده است كه مي‌بينيم شما درباره اصحابم اختلاف مي‌كنيد؟ يقين بدانيد كه خداوند حبّ من و حبّ اهل بيت و اصحابم را تا روز قيامت بر امّتم واجب گردانيده است». سپس فرمود: «ابوبكر كجاست؟» ابوبكر از ميان جمع پاسخ داد: «اينجا هستم يا رسول الله». پيامبر او را نزد خود خواند و او را به سينه خويش چسبانيد و به ميان دو چشمش بوسه زد و ما اشك‌هاي پيامبر را كه بر گونه‌اش جاري شده بود، مي‌ديديم. آنگاه دست ابوبكر را در دست گرفت و با صداي بلند فرمود: «اي مسلمانان. اين ابوبكر صدّيق است. اين شيخ مهاجرين و انصار است. اين دوست من است كه مرا تصديق كرد، هنگامي كه مردم تكذيبم كردند و ياريم داد، زماني كه مردم طردم كردند و از مال خود بلال را به خاطر من آزاد كرد. پس لعنت خداوند و لعنت كنندگان بر مبغض او باد و خداوند از چنين فردي بيزار است و هر كس ميخواهد كه از خداوند و از من برائت جويد، از ابوبكر صدّيق برائت جويد. كساني كه حاضر هستند، اين مطلب را به اطّلاع غايبين برسانند». سپس خطاب به ابوبكر فرمود: «بنشين يا ابابكر، همانا خداوند اين مقام را براي تو شناخته است».

عمر بن خطّاب ميگويد: «ابوبكر آقاي ما و بهترين ما و محبوب‌ترين ما نزد رسول خدا بود».

روزي عمر در زمان خلافتش براي انجام مراسم حج به جانب مكّه ميرفت. در راه پيرمردي در جلوي ايشان ظاهر شد و در ستايش عمر سه مصرع شعر با اين مضمون خواند: «بعد از پيامبر كه قرآن بر او نازل شده است، كسي را خدمتگزارتر به دين و ارزش‌هاي انساني از عمر بن خطّاب نديده‌ام». عمر از اين مدح به شدّت خشمگين شد و با عصبانيت گفت: «واي بر تو، پس ابوبكر صدّيق چه مي‌شود؟» پيرمرد شاعر گفت: «از مقام و منزلت ابوبكر صدّيق بيخبر بودم». عمر گفت: «مطمئن باش اگر ابوبكر را ميشناختي و باز از همچو مني تعريف مي‌كردي، ترا مجازات مي‌كردم!».

در روايات متواتر از علي بن ابيطالب نقل شده است كه ايشان ابوبكر را برترين صحابي پيامبر معرّفي مي‌كرد. محمّد حنفيّه فرزند علي مي‌گويد: از پدرم پرسيدم: «پدر، بهترين فرد پس از رسول خدا كيست؟» گفت: «مگر نميداني؟» گفتم: «نه» گفت: «ابوبكر است». عرض كردم: «پس از وي كه؟» گفت: «مگر نميداني پسرم؟» گفتم: «نه» گفت: «عمر» آنگاه پيشدستي كردم و گفتم: «پدرجان، بعد از او تو! و تو سوّمين نفري» گفت: «پدرت يك تن از مسلمانان است و همان حقوق و تكاليفي را دارد كه ايشان دارند».

از علي نقل است كه مي‌گفت: «مرا بر ابوبكر و عمر برتري ندهيد. هر كس مرا بر ابوبكر و عمر برتري دهد، همانا كه افترا زده است».

اصبغ بن نباتة از بزرگان اصحاب علي ميگويد: از علي پرسيدم: «پس از پيامبر برترين مردمان كيست؟» گفت: «نخست ابوبكر صدّيق است، سپس عمر، سپس عثمان و آنگاه من هستم اي اصبغ. پيامبر را ديدم و از او شنيدم كه مي‌فرمود: خداوند مواودي در اسلام نيافريده است پاكيزه‌تر و پرهيزگارتر و باتقواتر و عادلتر و فاضلتر از ابوبكر صدّيق».

زبير بن عوام گويد: «از نظر ما براي خلافت شايسته‌تر و محقتر از همه ابوبكر صدّيق بود. زيرا او يار غار رسول الله و داراي فضائل عظيمي است كه ما از آن آگاهي داريم و پيامبر در حيات خود او را امام ما (در نماز) قرار داده‌است».

حسّان بن ثابت در ستايش ابوبكر ميسرايد:

«وَكانَ حَبُّ رَسُول الله قَدْ عَلِمُوا مِنَ البَـرِيَّةِ لَمْ يَعـدِلْ بِـهِ رَجُـلاً».

يعني: «او محبوب رسول خدا از ميان همه مردم بود و همگان اين را مي‌دانند و هيچكس با او برابري نتواند كرد».

عبدالله بن عمر مي‌گويد: «ما در زمان رسول خدا نخست ابوبكر و سپس عمر را بر ديگران تفضيل مي‌داديم. پيامبر از اين مطلب آگاهي داشت و انكاري نمي‌فرمود».

از امّ المؤمنين عايشه پرسيدند: «اگر پيامبر ميخواست خليفه‌اي تعيين كند، چه كسي را برميگزيد؟» پاسخ داد: «ابوبكر را». پرسيدند، «پس از او چه كسي؟» گفت: «عمر» گفتند: «و پس از وي كه؟» گفت: «ابوعبيده بن جرّاح»[[377]](#footnote-377).

ابوبكر و عمر در دوران حيات پيامبر اكرم، سمت وزارت آن حضرت را داشتند.

جابر بن عبدالله روايت ميكند كه حضرت رسول درباره ابوبكر فرمود: «او وزير من و قائم در امّت من است».

پيامبر خطاب به آن دو مي‌فرمود: «اگر شما دو نفر درباره موضوعي اتّفاق نظر داشته باشيد، من با شما مخالفتي نخواهم داشت».

در احاديثي منسوب به پيامبر، ابوبكر و عمر به منزله چشم و گوش آن حضرت معرّفي شده‌اند. حذيفة بن يمان نقل ميكند كه روزي پيامبر فرمود: «تصميم دارم كه مرداني را به اين سو و آن سو بفرستم تا كارهاي شايسته و بايسته را به مردم بياموزند». عرض كردند: «با ابوبكر و عمر چه ميكني؟» فرمود: «من از آن دو بي‌نياز نيستم، زيرا آن دو همچون چشم و گوش دين هستند». و جالب توجّه اينكه ابن بابوية قمي معروف به شيخ صدوق -از بزرگ‌ترين علماي شيعي- در حديثي از امام رضا و ايشان از پدران بزرگوارش از امام حسين روايت ميكنند كه رسول خدا فرمود: «ابوبكر به منزله گوش من و عمر به منزله چشم من و عثمان به منزله قلب من مي‌باشند».

عطّار نيشابوري در اين باره مي‌فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چـو پيـغمـــبر ابوبكر و عـمـــــر را |  | بصر خواند اين يك و سمع آن دگر را |
| نبي چون هر دو را سمع و بـصر خواند |  | كسي كاين دو نــدارد كور و كر مـاند |

روايات بسياري بر اين اساس نقل شده است كه پيامبر مسلمانان را درباره امور بعد از مرگش به ابوبكر ارجاع ميداد. جهت نمونه، ابن عبّاس و جبير بن مطعم گويند: زني به حضور پيامبر آمد و با ايشان در موردي گفتگو كرد و ضمن سخن گفت: «اگر روزي به مدينه آمدم و شما را نيافتم، چه كنم؟» حضرت فرمود: «پيش ابوبكر برو».

قتّاده نقل مي‌كند كه پيامبر از مردي شتري خريد و بنا نهاده شد كه قيمت آنرا در آينده بپردازد. آن مرد گفت: «اگر آمدم و شما را نديدم، يعني شما فوت كرده بوديد، چه كنم؟» پيامبر فرمود: «اگر آمدي و مرا نديدي، نزد ابوبكر برو و پول خود را از او بگير». گفت: «اگر آمدم و ابوبكر نبود، يعني فوت كرده بود، چه كنم؟» فرمود: «نزد عمر برو». مرد بهانه‌جويي كرد و گفت: «اگر عمر را هم نديدم و مرده بود، چه كنم؟!» پيامبر از اين همه بيشرمي و گستاخي خشمگين شد و فرمود: «اگر عمر هم مرده بود، آنگاه تو هم اگر توانستي بمير!».

در روايتي از انس بن مالك خادم پيامبر آمده است كه گفت: طايفه بني مصطلق مرا به خدمت رسول الله فرستادند تا از ايشان بپرسم آنها زكات اموالشان را بعد از وفاتش به چه كسي بايد بپردازند؟ آمدم و پرسيدم. فرمود: «به ابوبكر بپردازند».

4. پيامبر در آخرين روزهاي حياتش فرمان داد كه: «همه درهايي را كه به مسجد باز ميشوند، مسدود كنيد، مگر در خانه ابوبكر. كه در ميان يارانم هيچ كس را از او بهتر نمي‌دانم». امام ابن حجر عسقلاني در شرح صحيح بخاري سخن حافظ ابن حبّان را درباره اين حديث نقل ميكند كه: «حديث مزبور دليل است بر اينكه خليفه پس از پيامبر ابوبكر است. زيرا مطلب را تكميل كرد آنگاه كه فرمود: «تمام دربهاي مسجد را ببنديد» و بدين ترتيب طمع ديگران را در رسيدن به خلافت قطع كرد».

احاديث فراواني به دست ما رسيده است كه در ضمن آنها پيامبر مسلمانان را به اطاعت از ابوبكر و اقتدا كردن به او فراميخواند. در روايتي از عبدالله بن عبّاس نقل شده است كه گفت: رسول خدا درباره ابوبكر به پدرم چنين سفارش كرد: «به حرفش گوش دهيد تا رستگار شويد و فرمانش را اطاعت كنيد تا راه سعادت يابيد».

علي بن ابيطالب از رسول خدا نقل ميكند كه فرمود: «نزد من عزيزترين و گرامي‌ترين و محبوب‌ترين افراد، اصحابم هستند. آنها كه به من ايمان آوردند و تصديقم كردند. و عزيزترين و گراميترين و برترين اصحابم در دنيا و آخرت ابوبكر صدّيق است، زيرا هنگاميكه مردم تكذيبم كردند، او مرا تصديق نمود و آنگاه كه مردم به من كافر شدند، او به من ايمان آورد. مردم مرا آزردند و او به من انس ورزيد. مردم مرا ترك كردند و او مصاحبم بود. مردم مرا طرد كردند و او به من زن داد. مردم از من بريدند و او به من گرويد و مرا بر نفس و اهل و مالش ترجيح داد. خداوند از طرف من به او پاداش خير دهد. پس هركس مرا دوست ميدارد، او را دوست داشته باشد و هركه مي‌خواهد به من احترام كند، به او احترام كند و هركه ميخواهد به خداوند تقرّب جويد، از او اطاعت نمايد».

انس بن مالك روايت مي‌كند كه پيامبر فرمود: «من ابوبكر و عمر را مقدّم نكردم، بلكه خداوند با مقدّم كردن آنها بر من منّت نهاد. پس از آنها اطاعت كنيد و كسي كه اراده و گمان بدي نسبت به آنها بكند، گويا اراده بدي نسبت به من كرده است».

و امّا مشهورترين روايتي كه در اين زمينه موجود است، حديثي است كه با اسناد فراوان از ابن مسعود و حذيفة بن يمان و انس بن مالك از پيامبر اكرم نقل شده است كه ميفرمايد: «به كساني كه پس از من هستند، ابوبكر و عمر اقتدا نمائيد».

با اين حال بايد توجّه داشت كه پيامبر اكرم هرگز نمي‌خواست نظر خود را در اين زمينه بر مردم تحميل نمايد و خلافت انتصابي را كه ريشه تمام استبدادها در طول تاريخ بوده است، در اسلام پايه گذارد. و با وجود اينكه در مواضع بسيار فرد مورد نظرش را براي جانشيني پس از خود به مردم معرّفي نمود، آنان را آزاد گذاشت تا پس از وفاتش زمامدارشان را به رأي خود برگزينند. گرچه اطمينان داشت آنچه مدّ نظر اوست، براي توده مسلمانان در اولويت قرار خواهد داشت. روايت زير كه با اسناد صحيح و به تواتر نقل شده است، بهترين دليل بر اين مدّعاست:

امّ المؤمنين عايشه و كعب بن مالك و ابوفكيهه و ابومليكه و محمّد بن منكدر روايت كرده‌اند كه پيامبر در بيماري پيش از وفات خود فرمود: «ابوبكر و پسرش را بخوانيد تا سندي نوشته شود كه مردم درباره جانشيني او اختلاف نكنند.» سپس فرمود: «لازم نيست، زيرا خدا و مسلمانان نخواهند گذاشت».

همچنين در روايت معتبري از بسطام بن قيس آمده است كه پيامبر خطاب به ابوبكر و عمر فرمود: «بعد از من كسي بر شما امير نخواهد شد».

دفاع علي از خلافت ابوبكر

خلافت ابوبكر كه با رأي و بيعت اكثريت قريب به اتّفاق مسلمانان منعقد شده بود، مخالفان سرسختي هم داشت. ابوسفيان يكي از كساني بود كه بر خلافت ابوبكر شديداً اعتراض داشت و مخالفت خود را قولاً و عملاً اعلان مي‌نمود.

ابوسفيان نامش صخر فرزند حرب بن اميّة بن عبدشمس بن عبدمناف بود. با رسول خدا جنگيد تا زماني كه آن حضرت مكّه را فتح كرد و قريش را شكست قطعي داد و ابوسفيان را به شفاعت عموي خود عبّاس محترم شمرد و پيش از وفات خود او را به مأموريتي فرستاد. ابوسفيان هنگام وفات پيامبر در مدينه نبود. وي كه از سفر بازميگشت، در راه با كسي كه از مدينه ميآمد ملاقات كرد و از او پرسيد: «آيا محمّد مرد؟» آن مرد پاسخ داد: «آري». پرسيد: «چه كسي جانشين او شد؟» گفت: «ابوبكر». ابوسفيان دهشتزده شد و گفت: «يعني ابوفُصَيل؟» و سپس پرسيد: «علي و عبّاس اين دو ستمديده چه عكس العملي از خود نشان دادند؟» پاسخ داد: «به خانه رفته‌اند». ابوسفيان با هيجان گفت: «به خدا سوگند اگر زنده بمانم، پاي ايشان را بر فراز بلندي مي‌رسانم!» سپس گفت: «غباري در فضا ميبينم كه جز بارش خون، چيز ديگري آنرا فرو نخواهد نشاند». آنگاه به سرعت خود را به مدينه رساند و در حالي كه در كوچه‌ها قدم مي‌زد، اين اشعار را با صداي بلند مي‌خواند:

«بَني هاشم لاتُطْمِعُوا النّاسُ فيكُم وَلاَ سيُّما تَيْم بن مُرّة أوْ عَدي...».

يعني: «اي بني‌هاشم، مردم را در حق خود به طمع نياندازيد و به ويژه خاندان تيم بن مرّه و عدي (قبايل ابوبكر و عمر) را....».

ابوسفيان مي‌گفت: «اي قريش، انصار را نشايد كه بر مردم برتري جويند، مگر آنكه آنان به برتري ما بر خودشان اقرار كنند. وگرنه درباره ما كار به هر كجا رسد، بسنده است و براي آنها هم كارشان به هر كجا رسد، بسنده خواهد بود. و به خدا سوگند اگر كفران نعمت كنند، ما ايشان را براي حفظ اسلام (!؟) فروميكوبيم، همان گونه كه خودشان براي آن شمشير زدند. امّا به خدا سوگند كه سزاوار و شايسته است علي بن ابيطالب بر قريش سروري كند و انصار هم از او فرمان خواهند برد». وي افزود: «يا آل عبدمناف! ابوبكر را به كارهاي شما چه كار؟ علي و عبّاس آن دو ستمديده خوار شده كجايند؟» سپس نزد علي رفت و گفت: «اي ابوالحسن، دستت را بگشا تا با تو بيعت كنم». علي نپذيرفت و خودداري نمود. ابوسفيان به منظور تهييج احساسات بني‌هاشم اين شعر را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِنَّ الهَـوانَ حمِــار الأهـلِ يَعرَفُهُ |  | وَالحُرُّ ينكرهُ وَالرّسْعَـة الاَجـدِ |
| وَلاَ يَقِيمُ عَــلى ضَيـمٍ يَـراد بِه |  | إِلاَّ الاَذَلانِ غَـيرِ الحَـيّ وَالوَتَدِ |
| هَذا عَلى الخَسفِ مَحيُوسٌ بِرَمته |  | َذَا يَشـجٍ فَـلا يَبْـكِي لَهُ اَحَـد |

يعني: «درازگوش اهلي تن به خواري مي‌دهد، نه مرد آزاده و نيرومند. هيچ چيز در مقابل پستي و خواري طاقت بردباري ندارد، بجز دو چيز كه در نهايت مذلّت هستند. ميخ طويله كه مدام بر سرش ميكوبند و شترهاي قبيله كه مدام تحت آزارند و كسي به حالشان دلسوزي نمي‌كند».

اين شعار «يا آل عبدمناف» كه آن روز از دهان بزرگ امويان، ابوسفيان در محيط آن اجتماع طنين انداز گرديد، كافي بود كه تاريخ را عوض كند. ولي خودداري علي از پذيرش بيعت ابوسفيان، آن را باطل ساخت.

ابوسفيان تا امكانات وقت به او اجازه ميداد، با تمام قواي خود از مخالفت با رسول اكرم باز ننشست و تا آنجا كه مجبور به تبعيّت و قبول آئين اسلام نشده بود، دست از مبارزه برنداشت. امروز چه شده است كه براي همان دشمن ديرينه خود پسرعمويش چنين فداكاري مي‌كند؟ آيا به راستي ابوسفيان يار و ياور علي بود؟ يا اينكه قصد برانگيختن فتنه و آشوب داشت؟

ابوسفيان اصولاً رسول خدا و موقعيّتي را كه آنحضرت در ميان مردم داشت، فقط به حساب مادّي و دنيوي منظور داشته و چنين می‌پنداشت كه رياستي كه نصيب محمّد پسر عمّش شده، همان رياستي است كه پدران آن بزرگوار از دست پدران ابوسفيان به كشمكش برده‌اند. بنابراين ابوسفيان جنگ خود را با پيغمبر، جنگ بر سر اين رياست موروثي كه پسرعمويش از دستش گرفته بود، ميدانست. و در اين ميان چيزي را كه به حساب نمي‌آورد، دين و آئين مقدّس الهي بود تا در مورد ردّ و قبولش نظري داشته باشد. وي دين اسلام را يكي از علل اصلي موفّقيت پيامبر و از دست دادن رياست موروثي خود مي‌دانست. به همين علّت روزي كه رسول خدا شهر مكّه را فتح نمود و ابوسفيان كه تازه اسلام آورده بود، شكوه و جلال لشكريان اسلام را ديد، رو به عبّاس كرده گفت: «اي ابوالفضل! به خدا سوگند كه برادر زادهات امروز زمام پادشاهي نيرومندي را در دست گرفته است». عبّاس به او پاسخ داد: «اي ابوسفيان! اينكه ميبيني نبوّت است نه پادشاهي». ابوسفيان گفت: «چنين باشد!».

چنين مردي كه روزي بزگ قوم خود بود و امروز شكست خورده رياست را از دست داده بود، و اكنون رياست به عموزادههايش رسيده، راضي نمي‌شد از دست عموزادههايش نيز به در رود و در خاندان دوري قرار گيرد. براي فهميدن اين مطلب بايد به اهميّت تعصّب قبيله‌اي ميان عشاير و اقوام زمان جاهليت و پيش از اسلام كه جنبه حياتي داشته و كاملاً بر شؤون زندگي ايشان حكمفرما بوده توجّه داشته باشيم. مجاهدات عميق اسلام در ريشه كن ساختن اين تعصّب جاهلي صد در صد با موفّقيت همراه نبود و پس از گذشت ساليان دراز و به تدريج تاثير خود را برجاي گذاشت. در آن دوران، هرقدر از طرف پيامبر و اصحاب كبار كوشش مي‌شد، باز آتش تعصّب به فاصله‌هاي كم و بيش شعله ور مي‌گرديد، چنانكه با مطالعه و بررسي تاريخ زندگي پيامبر و يارانش اين مطلب كاملاً روشن مي‌شود. و اين تعصّب ميان اولاد عبدمناف كه رياست قريش را داشتند، كم‌تر از ديگران نبود.

همين عامل بود كه پس از رحلت رسول اكرم ابوسفيان را تحت تاثير شديد خود قرار داد كه فرياد مي‌زد: «اي آل عبدمناف، ابوبكر را با كار شما (يعني با رياست) چه كار؟!».

پس ابوسفيان يعني همان كسيكه ديروز با عموزاده خود رسول خدا از هيچ مبارزه و محاربه‌اي خودداري نمي‌كرد، در شعاري كه به نفع بني‌هاشم مي‌داد و مي‌گفت: «به خدا سوگند اگر اجل مهلتم دهد، پاي عبّاس و علي را بر فراز بلندي مي‌رسانم»، سخنش از عاطفه تعصّب سرچشمه ميگرفت و جز حفظ افتخارات قبيله‌اي هرگز منظور ديگري نداشت. زيرا بنا بر مثل معروف عربي: «أنَا عَلي اَخي، واَنَا واَخي عَلي اِبنِ عَمّي، وَاَنَا واَخي وَابنُ عَمّي عَلَي الغَرِيبِ» يعني: «من با برادرم دشمني مي‌كنم، ولي عليه عموزاده‌ام از برادرم پشتيباني مي‌كنم، و اگر طرف دعوي بيگانه باشد، با برادر و پسرعمو دست بدست هم داده و عليه بيگانه قيام مي‌كنيم!».

بنابراين لازم بود در آن روز ابوسفيان از عموزاده خود علي عليه ابوبكر دفاع كند. چه ابوسفيان و علي هر دو از اولاد عبدمناف بودند، ولي ابوبكر اجنبي. و از اينجا بود كه در آن روز ابوسفيان شعار «يا آل عبدمناف...» سرداده بود و اين شعار ابوسفيان جاداشت مسير تاريخ را تغيير دهد. زيرا رياست قريش هميشه بدست افراد قبيله عبدمناف بود و با وجود اختلاف بين دو تيره مهمّ اين قبيله (بني‌هاشم و بني اميّه) كه پيوسته بر سر رياست با يكديگر در كشمكش بودند، اكنون كه خطر از دست رفتن رياست و افتخار قبيله آنان را تهديد مي‌كرد، تمام طوايف عبدمناف (از طايفه ‌هاشم و نوفل و مطّلب و عبدشمس كه تنها عبدشمس شامل عشاير عبلات و ربيعه و عبدالعزّي و حبيبه و اميّه بوده است و اميّه نيز به خانواده‌هايي منشعب مي‌شد كه يكي از آنها خانواده حرب پدر ابوسفيان است) در يك صف قرار مي‌گرفتند. و اگر همه افراد اين قبايل بي‌شمار با عموزادگانشان كه از قبايل قصي بودند، جمع مي‌شدند، آنچنان حزبي قوي و نيرومند تشكيل مي‌شد كه جا داشت ابوسفيان بگويد: «مردي كه قبيله قصي (كه اصل قبيله عبدمناف بود) پشتيبانش باشد، البته نيرومند و پيروز است.» و اين مرد همان علي فرزند نيرومند شيخ الاباطح رئيس مكّه يعني ابوطالب بود. در مقابل چنين مردي، ابوبكر كه از طايفة تيّم بن مرّة بود، هرگز نمي‌توانست از لحاظ سياسي برابري و رقابت كند. چه بطوريكه ابوسفيان طايفه بني‌تيّم را معرّفي كرد، كوچك‌ترين دسته و ضعيف‌ترين طايفه قريش شمرده مي‌شدند. نه داراي عدّه كافي بوده و نه -به استثناي شخص ابوبكر و طلحه- درميان اصحاب بزرگ پيامبر جايي داشتند. و همچنين بود بني عدي طايفه عمر.

هيچيك از اين دو طايفه از قبيله قُصَي كه شريف و بزرگ قبايل قريش محسوب مي‌شد، نبودند. قبيله قصي كه طايفه عبدمناف از آن منشعب ميشد، چنانچه رقابتي پيش مي‌آمد، از علي پشتيباني مي‌كردند، نه ابوبكر. بنابراين قيام ابوسفيان، به ويژه اگر چهره شاخصي چون عبّاس عموي سالخورده پيامبر نيز با او همدست و همصدا مي‌شد، با توجّه به اينكه انصار شكست خورده در خلافت هم طرفدار علي بودند، ترديدي در پيروزي ايشان وجود نداشت. چنانكه عبّاس نيز بعدها به علي مي‌گفت: «اگر در آن روز من و ابوسفيان با تو بيعت ميكرديم، فرزندان عبدمناف با تو مخالفت نمي‌كردند و اگر آنها مخالفت نمي‌كردند، هيچكس از قريش با ما اختلاف نميكرد و همه بيعت مي‌كردند. و اگر قريش با تو بيعت مي‌كردند، هيچكس از عرب با تو مخالفت نمي‌نمود».

و گويا ابوسفيان هم در پيش خود همين حساب را مي‌كرد كه خطاب به آن جناب مي‌گفت: «به خدا قسم اگر اجازه بدهي، برايت شهر مدينه را از لشكريان سواره و پياده پر مي‌سازم!» امّا آن امام همام كه دلش از حبّ دنيا خالي و از تعصّبات قومي وارسته و افق فكرش والاتر و بالاتر از اينها بود و جز به پيشرفت اسلام و تحقّق اهداف عاليه پيامبر به چيز ديگري نمي‌انديشيد، در نهايت آرامش و طمأنينه با همين يك سخن فرياد و جنب و جوش ابوسفيان را خاموش ساخت و همه نقشه‌ها و افكار طلائي او را برهم زد كه: «اي ابوسفيان! عمر درازي را در دشمني اسلام و مسلمانان گذراندي، امّا در نهايت نتوانستي ضرري به پيكر دين وارد سازي. ما ابوبكر را براي اينكار شايسته مي‌بينيم».

چون ابوسفيان از علي مايوس شد و ديد كه نمي‌تواند با او معامله كند، نزد عبّاس بن عبدالمطلب رفت و گفت: «تو به ميراث برادر زادهات از هركسي سزاوارتري! دست بگشاي تا با تو بيعت كنم. زيرا مردم پس از بيعت من با تو مخالفت نخواهند كرد». عبّاس در جواب او گفت: «اي ابوسفيان! كاري را كه علي نميپذيرد و كنار مي‌زند، عبّاس به جست و جوي آن برآيد؟!» 7 ابوسفيان نااميد برگشت.

در روايتي آمده است كه در اين گير و دار، مشاور خليفه، عمر فاروق به وي پيشنهاد كرد كه براي جلوگيري از تفرقه افتادن ميان مسلمين و ايمني از شرّ ابوسفيان، آنچه از صدقات در دست اوست، به ابوسفيان واگذارد.؟ (كاري كه حضرت رسول نيز در قبال برخي مسلمانان سست ايمان براي دفع شرّ آنان انجام داده بود و به قانون مؤلّفة القلوب مشهور است). و چون ابوبكر چنين كرد، ابوسفيان خشنود شده و با وي بيعت نمود. ولي روايت ارجح كه غالب مورّخين درباره بيعت ابوسفيان ذكر كرده‌اند، اينست كه وي هنگامي كه شنيد پسرش يزيد الخير از جانب ابوبكر به فرماندهي يكي از سپاههاي عازم براي جنگ با روميان منصوب شده، فوراً نزد ابوبكر شتافت و با او بيعت كرد!.

ابوسفيان كه اينقدر رجزخواني ميكرد كه هر آينه آنان را ميكوبم و مدينه را از خيل سواران و پيادگان پر ميكنم و چنين و چنان مي‌كنم، به اندازهاي گفتهايش با عملش تفاوت داشت كه مورّخين جرياني را نقل ميكنند كه عيناً چيزي جز ضعف و حقارت و ذلّت ابوسفيان را نشان نمي‌دهد. گويند روزي ابوبكر ابوسفيان را احضار كرد و درباره موضوعي از او مؤاخذه و بازخواست نمود و با او به تندي سخن گفت و ابوسفيان تملّق خليفه را مي‌نمود و نسبت به وي خشوع و ذلّت نشان مي‌داد. در اين هنگام پدر ابوبكر ابوقحافه كه صداي پرخاش فرزندش را شنيد، از غلامش پرسيد: «پسرم بر سر چه كسي فرياد مي‌كند؟» گفت: «بر سر ابوسفيان». ابوقحافه به نزد ابوبكر آمد و بدو گفت: «آيا در مقابل ابوسفيان -سيّد و بزرگ قريش در زمان جاهليت- تندي و پرخاش مي‌كني؟» ابوبكر پاسخ داد: «خداوند به واسطه اسلام، برخي را سربلند و برخي ديگر را خوار و ذليل كرده است».

عتبه فرزند ابولهب نيز از كساني بود كه همچون ابوسفيان از خلافت ابوبكر اكراه داشت و براي براندازي آن فعّاليت مي‌كرد. وي به مسجد رفته و با هدف تهييج مردم اين اشعار را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مَا كُنْتُ أحْسَبُ أنَّ الاَمرَ مًنْصَرِفٌ |  | عَنْ هَاشِمِ ثمَّ مِنْـهَا عَـنْ اَبيالحَسَنِ |
| ألَيْـسَ أوَّلَ مَـنْ صَـلّي لِقِبْـلَتِـكُمْ |  | وَأعْلَـمَ النَّـاسِ بِالْقُرآنِ وَالسُّـنَنِ |
| وَأقْرَبُ النّـَاسِ عَهْداً بِالنَّبيّ وَمَنْ |  | جِبريلُ عَـوَّنَ لَهُ في الغُسلِ وَالكَفَنِ |

يعني: «گمان نمي‌كردم امر خلافت از بني‌هاشم بيرون رود، چه رسد از ابوالحسن. مگر او نخستين كسي نبود كه بر قبله شما نماز گزارد و داناترين مردم به قرآن و سنّت نيست؟ مگر او نزديك‌ترين مردم به پيامبر نبود كه در لحظات مرگ او جبرئيل در غسل و كفنش او را ياري مي‌كرد؟».

چون علي از اقدام عتبه آگاهي يافت، براي او پيام فرستاد و او را از اين كار منع كرد و دستور داد ديگر چنين نگويد، زيرا سلامت دين براي ما از هر چيز ديگري بهتر است.

تبليغات و كارشكنيهاي امثال ابوسفيان و عتبة بن ابي‌لهب، موجب نگراني علي از پيدايش تفرقه و دودستگي ميان مسلمين گرديد. لذا با هدف جلوگيري از اين خطر، به مسجد رفت و موضع خود را به صراحت براي مسلمانان اعلام نمود و با صداي بلند گفت: «اي مردم، امواج فتنه‌ها را با كشتيهاي نجات بشكافيد و از روش‌هاي تفرقه‌انگيز و نفرت خيز سربتابيد و تاج‌هاي افتخارات جاهليت را برافكنيد. رستگار كسي است كه با بال و پر نيرومندي از جاي برخيزد يا تسليم شود تا خود دل آسوده داشته و ديگران را آسودگي بخشد. آن كس كه ميوه را پيش از موعد بچيند، همچون كسي است كه در زمين نامساعد كشت كند».

آنگاه خالد بن وليد برخاست و خطابه بليغ خود را در حمايت از ابوبكر ايراد كرد و گفت: «اي مردم، ما در آغاز اين دين گرفتار مشكلي بوديم كه قبول و پذيرش آن بر ما سخت و سنگين بود كه گويا كينههاي خونخواهي داريم. و به خدا سوگند چيزي نگذشت كه سنگيني آن بر ما سبك شد و دشواري آن بر ما آسان گرديد و با اينكه در ابتدا از ايمان آوردن مردم تعجّب مي‌كرديم، آن روز از هركسي كه درباره حق بودن آن شكّ و ترديدي به خود راه ميداد دچار شگفتي مي‌شديم و سرانجام به همان چيزي از آن نهي مي‌كرديم، گرويديم و از چيزهايي كه به آن فرمان مي‌داديم، دوري كرديم. به خدا سوگند چنان نبود كه در پناه عقل و انديشه مسلمان شويم، بلكه در اثر عنايت و توفيق الهي بود. همانا وحي تا استوار نشد، قطع نگرديد و پيامبر از ميان ما نرفته است كه پس از او پيامبر ديگري را عوض بگيريم و پس از انقطاع وحي منتظر وحي ديگر باشيم. امروز شمار ما از ديروز بيشتر است، در حالي كه در گذشته بهتر از امروز بوديم و به خدا سوگند اين صاحب امر يعني ابوبكر كسي نيست كه مورد بازخواست قرار گيرد يا در مورد او اختلافي باشد. عظمت و شخصيت و فضايل او بر كسي پوشيده نيست و نيزهاش كژ و خميده نيست».

بيانات علي و خالد تأثير عميقي روي مردم گذاشت و حزن بن ابيوهب خالد را ستود و اشعاري با اين مضمون در تحسين و تمجيد او خواند: «مردان بسياري از قريش به پا خاستند ولي هيچ يك از آنان خالد نبود...».

گفتني است علي در دوران سه خليفه نخستين مسئووليت‌هاي كليدي و مهمّي را نيز بر عهده داشته است. در يك مورد ابوبكر، علي و سه تن ديگر را بر دروازه‌هاي مدينه گذاشت تا به حفاظت از شهر در برابر مرتدان بپردازد. وي هرگاه از مدينه بيرون مي‌رفت، معمولاً علي را بعنوان خليفه خود درمدينه مي‌گذاشت. مورّخين سه مورد را گزارش كرده‌اند كه عمر در زمان خلافت خود هنگامي كه از مدينه بيرون مي‌رفت، علي را به جانشيني خود گماشته است. وي در دوران ابوبكر در تقسيم خمس اختيار تام داشت. عمر امورات باغ‌هاي مدينه (معروف به حوائط سبعه) را به علي و عبّاس اختصاص داد و نيز امور صدقات مدينه را به آن دو محوّل نمود. نام علي بر تارك مشاوران ويژه ابوبكر و عمر بچشم مي‌خورد و در دوران خليفه سوّم عثمان نيز سمت وزارت او را داشت. هر سه خليفه او را براي امر قضاوت و اجراي حدود موكّل كرده بودند. در دوران ابوبكر از جمله كاتبان دارالخلافه بود.

خصوصيات فردي حضرت ابوبكر

نويسندگان و مورّخين اسلامي قرنهاست كه با افتخار و سربلندي تمام، پيرامون بركات و مواهب ذهني و فكري و مكارم اخلاقي كه خداوند به نخستين خليفه جهان اسلام اعطا كرده بود، بحث مي‌كنند. احترام وي به بزرگ، تواضعش نسبت به كوچك، فرط تحمّلش در مقابل افراد گستاخ و مغرور و محبّتش نسبت به عموم مردم، تكريم و تمجيد همه را نسبت به او جلب كرده است. در اين فصل مروري داريم بر خصوصيات فردي ابوبكر صدّيق كه بيمبالغه، نمونهاي تمام عيار از خصوصيات يك انسان كامل را به نمايش ميگذارد و مي‌توان آنرا مظهر كمال بشريّت و آرمان جامعه انساني به شمار آورد.

در روايات آمده است كه روزي پيامبر اكرم در جمع ياران خود فرمود: «خصلت‌هاي نيكو سيصد و شصت خصلت هستند. هرگاه خداوند براي يكي از بندگان خود اراده خير كند، يكي از اين خصلت‌ها را در او مينهد و به واسطه آن، او را وارد بهشت مي‌كند». ابوبكر پرسيد: «آيا هيچ كدام از اين خصلتها در من وجود دارد؟» پيامبر لبخندي زد و فرمود: «همه آنها در تو هست، پس خوشا به سعادت تو يا ابابكر!».

رأفت و مهرباني ابوبكر

بارزترين ويژگي فردي ابوبكر، روحيه عاطفي و مهر و شفقّت نسبت به همه موجودات بود و موفّقيت وي را در اداره امور و حلّ مشكلات، ميتوان معلول پيوند دادن بين دو مؤلّفه انساني «عقل» و «احساس» دانست. انسان اگرچه جزئي كوچك از يك كلّيت است كه كائنات ناميده ميشود، ولي به طور معمول عادات خود و افكار و احساسات خويش را به عنوان پديدهاي مستقل و جدا از بقيه مي‌شناسد. اين ناشي از خطاي ديد در آگاهي و فريب ذهن اوست. اين فريب ذهني براي ما زنداني مي‌آفريند كه ما را در چهارديواري تمايلات شخصي و علاقه و محبّت تنها براي چند تن از نزديكان خود محبوس و محدود ميسازد. ولي انسان‌هاي بزرگ و متعالي، با بسط افق ديد خويشتن را از اين زندان آزاد و مهر و شفقّت خود را براي همه موجودات زنده گسترش مي‌دهند و به يك عشق عمومي دست مييابند. ابوبكر از جمله اين انسانها بود و عطوفتش نسبت به مردم تا به حدّي بود كه حتّي براي زنان بيوه يهودي كه كارگر نداشتند كار مي‌كرد و بزهايشان را مي‌دوشيد و برايشان نخلكاري مي‌كرد. پيامبر اكرم ابوبكر را از باب تكريم و تمجيد، مهربانترين فرد امّت خود خوانده و او را از حيث نرمخويي و رأفت به حضرت عيسي و حضرت ابراهيم و ميكائيل (فرشته رحمت) تشبيه فرموده است. به گفته علي بن ابيطالب، ابوبكر از لحاظ مهرباني و رقّت قلب از همه بيشتر مشابه رسول خدا بوده است. همچنين علي از وي با تعبير «أعطفهم وأشفقهم وأحدبهم على الـمسلمين» ياد مي‌كند. حسن بصري درباره او مي‌گويد: «خلق و خوي آن بزرگوار به قدري نرم و گشاده بود كه مردم او را براي خود همچون پدري مهربان مي‌دانستند.» درباره رحم و شفقّت او نسبت به عموم مردم، آوردهاند كه روزي پيامبر به ابوبكر فرمود: «به چه فكر مي‌كني؟» پاسخ داد: «يا رسول الله، چون به احوال و اهوال قيامت مي‌انديشم و انواع عقوبت‌هايي را كه خداوند براي عاصيان و مجرمان در نظر گرفته است، به ياد مي‌آورم، آرزو مي‌كنم كه اي كاش خداوند به جاي همه مردم مرا عذاب مي‌داد و اين بدبختان و بيچارگان را از آتش و عقوبت مي‌رهانيد!» پيامبر فرمود: «يا ابابكر، انديشه تو از هفتاد سال عبادت برتر و باارزشتر است».

ابوبكر و كودكان

ابوبكر صداقت و سادگي اطفال را داشت و كودكان در نظر او جزو بهترين دوستان بودند. بر كودك يتيم شفقّت مي‌كرد و بر سر او دست نوازش مي‌كشيد. آن قدر با كودكان رئوف و مهربان بود كه هرگاه از خانه بيرون مي‌آمد، دختران و پسران محلّه «بابا، بابا» گويان اطراف او را محاصره مي‌كردند.

در روايات آمده است كه روزي ابوبكر در مسجد پيامبر بر منبر نشسته بود كه در همين اثنا حسن بن علي نواده پيامبر كه در آن روز هفت سال داشت، وارد مسجد شده و يك راست به طرف ابوبكر رفت و او را با اين جمله مورد خطاب قرار داد: «از منبر پدر من پائين بيا و برو روي منبر پدر خودت بنشين!» ابوبكر از شنيدن اين سخن به گريه درآمد و فرزند پيامبر را بر روي زانوي خود نشاند و گفت: «به خدا سوگند راست ميگويي. اين منبر پدر توست نه منبر پدر من.» و علي كه حضور داشت از ابوبكر عذرخواهي كرد.و نقل است كه روزي ابوبكر پس از اينكه نماز عصر را در مسجد خواند، با اصحاب پيامبر از مسجد بيرون آمد و حسن بن علي را ديد كه با كودكان بازي ميكند. او را برداشت و بر دوش خود گذاشت و گفت: «بِأَبي شبيهٌ بالنّبي - لَيسَ شبيهٌ بعلي» پدر من فداي تو باد كه شبيه پيامبر هستي نه شبيه علي! و علي مي‌خنديد. درباره حمايت ابوبكر از كودكان نقل مي‌كنند كه يك وقت عمر فاروق از همسر خود جدا شد و مي‌خواست كودك خردسالش عاصم را نزد خود نگهداري نمايد و پس از مشاجراتي، جريان را براي داوري نزد ابوبكر بردند. او در قضاوت خود به نفع كودكان حكم صادر كرد و به عمر گفت: «محبّت و بوي مادرش براي او لذّت بخشتر از لطف و محبّت شماست».

مروي است كه ابوبكر مهمان بشير بن سعد انصاري بود و ديد كه او يكي از پسرانش را روي زانوي خود نشانده مرتّباً او را مي‌بوسد و مينوازد و به فرزند ديگرش بيتوجّه است. ابوبكر بدو گفت: «چرا به هر دو مانند هم مهرباني نكردي؟ بدانكه بهتر است كه در ميان فرزندان تفاوتي قرار ندهي. مگر اينكه يكي عالم‌تر و صالح‌تر باشد و بدين سبب بر ديگري فضيلت داشته باشد».

زهد و تواضع حضرت ابوبكر

«زهد» در اصل به معناي بيميلي در برابر «رغبت» به معناي تمايل و علاقه شديد است. بررسي متون حديثي نشان ميدهد كه زهد يك معني سازنده و مثبت دارد كه كاملاً در جهت حمايت از مردم و منافع تودههاي اجتماع مي‌باشد. بر خلاف برداشت و تفسيري كه افراد دور افتاده از مذهب درباره زهد مي‌كنند، زهد به معناي بيگانگي از دنيا و مظاهر مادّه نيست، بلكه به معناي عدم وابستگي و عدم اسارت در چنگال مادّه است. از ديدگاه اسلام، زاهد كسي نيست كه فقير و بينوا باشد، بلكه زاهد آن كسي است كه در عين برخورداري از نعمات الهي، اسير شهوت و مال و ثروت و جاه و مقام خود نباشد و هنگامي كه آزادگي و شخصيت و هدف خود را در برابر حفظ مظاهر دنيوي در خطر ميبيند، به دوّمي بياعتنايي مي‌كند و اوّلي را حفظ مي‌نمايد.

ترك وابستگي و عدم اسارت در چنگال مال و مقام مادّي يك نوع آزادگي به انسان ميدهد كه هيچكس -مخصوصاً رهبران اجتماع- قادر نخواهد بود بدون آن اهداف خويش را پيش ببرد. زيرا يكي از خطراتي كه همه رهبران سياسي و مذهبي را در نيمه راههاي زندگي تهديد مي‌كند، اين است كه در مسير نهضتهاي در نيمه راه، غالباً با يك سلسله امكانات مادّي براي شخص خود برخورد مي‌كنند كه اگر روح دنيا پرستي بر آنها غلبه كند، همانجا متوقّف مي‌شوند و همه چيز براي آنها خاتمه يافته است و تمام اهداف آنها عقيم مي‌ماند. امّا اگر بياعتنا و وارسته و پارسا باشند، به سرعت بر تمايلات و وساوس نفساني فائق آمده و به پيش مي‌روند.

زهد هميشه با نفي تجمّل پرستي همراه است و همين امر موجب مي‌شود كه منابع و ثروت‌هاي جامعه در مسير زندگي اشرافي و تجمّل پرستي و هوسهاي كاذب عدّهاي محدود به كار گرفته نشود و به جاي آن در مسير عمران و آبادي و منافع تودههاي اجتماع به كار رود. همچنين در جوامعي كه هنوز به رشد اقتصادي ايده آل نرسيدهاند، زهد و وارستگي پيشوايان سبب ميشود كه محرومان دچار احساس حقارت نشده و زندگي خود را شبيه زندگي پيشوايان احساس كنند و خود را در كنار آنها و آنها را در كنار خود ببينند و شخصيت معنوي آنها نابود نشود و در نتيجه بتوانند به حقوق واقعي خود برسند.

ابوبكر در دوراني خلافت را برعهده داشت كه در پي وقايع ردّه و جنگ‌هاي ايران و روم، سيل غنايم جنگي به طرف مدينه سرازير بود. مع الوصف زهد و ساده زيستي را پيشه خود كرده بود و پيراهنش از كرباس خشن و كهنه و وصله زده و نعلين او از ليف خرما بود. و گاهي تاسومه (نوعي كفش كه از پوست و دوال چرمي ساخته مي‌شود) بر پا مي‌كرد و با همين وضع مانند ساير مردم در كوچه و بازار رهسپار مي‌شد و خوراك او از نوع پستترين خوراك رعيّتش بود.

مسعودي مورّخ مشهور جهان اسلام در اين زمينه مينويسد: ابوبكر بي‌اعتناترين مردم نسبت به دنيا بود و بيش از همه كس فروتن بود و در اخلاق و رفتارش با مردم بسيار متواضع و مهربان بود. از طعام لذيذ و لباس گرانبها پرهيز ميكرد. لباسش در عهد خلافت ردائي بود و عبائي. پيشوايان قبايل و پادشاهان اشراف عرب نزد او رفتند، در حالي كه لباس‌هاي فاخر و زيبا پوشيده و تاج‌هاي مرصّع و زرّين با نگينهاي پربها بر سر نهاده بودند. آنها ديدند كه ابوبكر با آنكه خليفه مسلمين است و عظمت و جلال خلافت را دارد و در مقامي خيلي برتر از آنها ميباشد، بسيار فروتن و از ظاهرسازي و خودنمايي بيزار است و نظري به زر و زيور دنيا ندارد و مانند مردم عادّي لباس ساده مي‌پوشد. لهذا آنها به خود آمده به او اقتدا نمودند و به راه او رفتند و آنچه را كه پوشيده بودند، از تن به در آورده، لباس ساده پوشيدند. يكي از اين پادشاهان، ذوالكلاع پادشاه حمير يمن بود كه با جلال سلطنت به مدينه آمده و علاوه بر اقوام و خويشانش، هزار غلام همراه داشت. او با همه لباس گرانبها و تاج زرّين به حضور ابوبكر رسيد، ولي چون او را با لباس ساده ديد، از لباس پادشاهي برون آمد و مانند ابوبكر لباس ساده پوشيد. گويا بعضي از همراهانش او را در اين باب سرزنش كردند. ذوالكلاع در پاسخ آنان گفت: «مگر مي‌خواهيد اكنون كه مسلمان شدهام، مانند زمان كفرم پادشاهي متكبّر و خودخواه باشم؟ خير چنين نخواهد بود. به خدا سوگند هرگز نميشود به درستي فرمان خدا را اجرا كرد، مگر در حال تواضع و چشم‌پوشي از زر و زيور دنيا» مسعودي گويد: «آري، پادشاهان و زعماء قبايل كه نزد ابوبكر ميآمدند، با آنكه قبلاً متكبّر بودند، متواضع مي‌گشتند و پس از اينكه قبلاً خودخواه بودند، فروتن ميشدند.» اينجاست كه لسان الغيب مي‌فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكـه پيشـش بنهــد تـاج تـكبّر |  | خورشيـد كبريائي است كه در حشمت درويان |

استالكساندر مازاس دانشمند فرانسوي مي‌نويسد: «ابوبكر درميان مسلمين از اين جهت مورد تكريم و احترام بود كه زندگاني ساده داشت و مانند رهبانان مسيحي به قناعت مي‌گذرانيد. اين مرد با آنكه صاحب اختيار مطلق ملّتي بود كه قدرتش به اين سرعت بسط و گسترش مييافت، جز پولي كه كفاف نگهداري يك كارگزار و يك شتر او را ميداد، چيزي از خزانه نميگرفت. به طوري كه چون بدرود حيات گفت، جز سه درهم چيزي نداشت».

ويل دورانت در مورد او ميگويد: «در زندگي ساده و زاهد مآب بود. نرمخو و در عين حال مصمّم بود و به همه كارهاي اداره و قضا از كوچك و بزرگ شخصاً مي‌رسيد و تا كار به عدالت نمي‌شد، خاطرش آرام نمي‌گرفت».

كارل گريمبرگ مي‌نويسد: «ابوبكر در زمان خلافت نيز سادگي معتاد خويش را حفظ كرد. او همواره از به كار بردن علائم ظاهري مقام عالي خويش خودداري ورزيد. ولي نشان داد كه سياستمداري شايسته و بزرگ است. بدون شك بدون پيشتكار استثنايي او، اسلام بعد از محمّد به سختي به ضعف مي‌گرائيد».

حضرت ابوبكر در ايّام حيات پيامبر در محلّه «سُنح» در خارج از مدينه خانهاي محقّر داشت. وقتي هم كه خليفه شد، همچنان در آن خانه مي‌زيست. برنامه روزانه او چنين بود كه هر روز گاه سواره و گاه پياده به شهر مي‌آمد، مراسم نماز را به جا مي‌آورد، به كار مردم رسيدگي ميكرد، به بازار مي‌رفت و خريد و فروش مي‌كرد و شب هنگام به سنح بازمي‌گشت.

ابوبكر كه در اوج قدرت و فرمانرواي مملكت وسيع عربستان بود و با امپراطوري‌ها و ابرقدرت‌هاي جهان پنجه ميانداخت، و از طرفي دوران جوانيش را در ناز و نعمت و ثروت بيكران به سر برده بود، در دوران خلافتش به چوپاني مي‌پرداخت و گوسفندان خود و مردم را به چرا ميبرد! در سُنح پيش از خلافت شتران و گوسفندان اهل محلّه را مي‌دوشيد. وقتي خليفه شد، از كوچه كه مي‌گذشت، كنيزكي گفت: «ابوبكر ديگر براي ما شير نخواهد دوشيد». ابوبكر برگشت و گفت: «به جان خودم كه باز هم براي شما شير خواهم دوشيد و اميدوارم كه از اين پس مسئوليتي كه بر عهده گرفته‌ام، مرا از سيره و روشي كه قبلاً داشتم بازندارد».

هرگاه دختري را در كوچه مي‌ديد كه گوسفنداني همراه دارد، به او مي‌گفت: «دخترك، مي‌خواهي كه گوسفندانت را بچرانم يا بدوشم؟» دختر گاه مي‌گفت: «بچران». و گاه مي‌گفت: «بدوش». و هر فرماني كه ميداد، خليفه جهان اسلام اطاعت مي‌كرد. و گاهي از زناني كه برايشان شير ميدوشيد، مي‌پرسيد: «خانم، آيا دوست داري كه براي تو سرشير هم بگيرم؟» گاهي زن سرشير مي‌خواست و گاهي نمي‌خوست و ابوبكر به آنچه مي‌شنيد، عمل مي‌كرد.

روزي در خانه يكي از همسايگان خود را زد. دختركي در را به روي او باز كرد و همين كه ابوبكر را ديد، فرياد زد: «مادر، مرد بزچران آمد!» آن زن در همين حال با خليفه مسلمين رو در رو شد و در حالي كه عرق شرم بر رويش نشسته بود، بر سر دخترك فرياد زد: «واي بر تو، اين خليفه پيغمبر است!» ابوبكر خنديد و گفت: «رهايش كن، او مرا به محبوبترين اعمالم نزد خدا توصيف كرد».

با اين همه ادامه اقامت در سنح با كثرت مشغل‌هاي كه برايش پيش آمد، ممكن نشد. مدّتي بعد هم سنح را رها كرد و هم از خريد و فروش دست كشيد. به شهر آمد و با مقرّري ساليانهاي كه از بيت المال ميگرفت، معيشت كرد و تا پايان عمر هم در مدينه ماند. در روايتي آمده است كه روزي ابوبكر پارچه‌هايي را به دوش انداخته بود و براي خريد و فروش به بازار ميرفت. چند نفر از اصحاب او را ديدند و پرسيدند: «كجا مي‌روي؟» گفت: «براي خريد و فروش به بازار مي‌روم». گفتند: «تو خليفه مسلميني!» گفت: «پس به خانواده‌ام چه بخورانم؟» آنگاه براي او حقوق و مستمرّي تعيين كردند.

طبق روايت ديگر، روزي ابوبكر با خود گفت: «به خدا كار مردم را با خريد و فروش نمي‌توانم سامان دهم. بايد با فراغت به امور آنها بپردازم». لذا خريد و فروش را رها كرد و منزلش را به مدينه انتقال داد و اصحاب براي او از بيت المال حقوقي وضع كردند.

در باب مقداري حقوقي كه ابوبكر ميگرفت، روايات اختلاف دارند. گفته‌اند كه براي وي چيزي در حدّ يكي از مهاجرين مقرّر شده بود، يعني نيمي يا پارهاي از يك گوسفند براي خوراك روزانه و جامه تابستاني و زمستاني. همچنين سخن از 2500 و 3000 و 6000 درهم در سال نيز به ميان آمده است.

به هر صورت وي در هنگام وفات وصيّت كرد تا پاره‌اي زمين را كه از آن وي بود، بفروشند و به جاي آنچه در مدّت خلافت گرفته بود، به بيت المال پس دهند. گفته مي‌شود كه حتّي بستري را كه بر روي آن مي‌خوابيد و چادري را كه بر روي او مي‌انداختند به بيت المال دادند.

در پايان حيات از مال دنيا تنها شتري داشت كه از شير آن استفاده مي‌كرد و قطيفه‌اي كه پنج درهم بيش نميارزيد. ابوبكر در بستر مرگ وصيّت كرد كه اينها را به خليفه بعد از خودش بدهند. وقتي اينها را نزد عمر بردند، گريست و گفت: «خدا ابوبكر را رحمت كند، كسي را كه بعد از وي آمد به سختي انداخت». به گمان نگارنده اين وصيّت ابوبكر تذكاري بود براي خليفه بعد از خودش كه وي نيز بايد به روش و منش ابوبكر زندگي كند.

آري، به راستي كه او ابرمردي بود از تبار ابراهيم بت شكن... و شايد هزاران سال ديگر بگذرد و از مام تاريخ فرزندي مانند صدّيق اكبر پا به عرصه وجود نگذارد.

مختصري از زندگي حضرت عمرابن خطاب از ابن ابي‌الحديد

(شارح بزرگ نهج البلاغه مطالب از كتاب: جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد - ج 5 ترجمه و تحشيه دکتر محمود مهدوي دامغاني)

ايشان اموال حارث بن وهب، يكي از افراد خاندان ليث بكر بن كنانه، را هم مصادره كرد و به او گفت: شتران تنومند و بردگاني كه به صد دينار فروخته‌اي چيست؟ گفت: مالي برداشتم كه افزون از هزينه ام بود و بازرگاني كردم عمر گفت: به خدا سوگند، ما تو را براي بازرگاني گسيل نداشتيم، آن را پرداخت كن حارث گفت به خدا سوگند از اين پس براي تو هيچ كاري را عهده دار نخواهم شد. عمر گفت: به خدا سوگند من از اين پس تو را به كاري نخواهم گماشت. سپس به منبر رفت و گفت: اي گروه اميران! اگر از ما تصرف در اين اموال را براي خود حلال می‌دانستيم آن را براي شما حلال می‌كرديم ولي اكنون كه آن را براي خود حلال نمي‌دانيم و خويشتن را باز می‌داريم شما هم خود را از آن بازداريد. به خدا سوگند، تنها مثلي كه براي شما يافتم شخص تشنه‌يي است كه وارد گرداب مي‌شود و به آبشخور و راه خروج آن نمي‌نگرد و همين كه سيراب شود غرق می‌گردد.

زبير بن بكار در كتاب الموفقيات از قول عبدالله بن عباس نقل مي‌كند كه می‌گفته است: به قصد ديدن عمر بن خطاب از خانه بيرون آمدم، او را ديدم كه بر خري سوار است و قطعه ريسمان سياهي را لگام آن قرار داده بود، كفش‌هاي پينه‌زده بر پاي داشت و ازار و پيراهني كوچك بر تن داشت به گونه‌يي كه پاهايش تا زانوانش برهنه بود. من كنار او پياده راه افتادم و شروع به صاف كردن و كشيدن ازار كردم ولي هر قسمت را می‌پوشاندم بخش ديگري آشكار می‌شد، او می‌خنديد و می‌گفت: اين جامه از تو اطاعت نمي‌كند. آن گاه به منطقه بالاي مدينه رسيديم، نماز گزارديم يكي از اهالي براي ما خوراكي آورد كه نان و گوشت بود، معلوم شد عمر روزه است، او گوشت‌هاي خوب را به‌سوي من می‌انداخت و مي‌گفت: براي من و خودت بخور.

سپس به نخلستاني رفتيم عمر ردايش را به من داد و گفت اين را بشوي و پيراهنش را خود مي‌شست من هم ردايش را شستم و هر دو را خشك كرديم و نماز عصر گزارديم. او سوار شد و من هم پياده كنارش راه افتادم، شخص سومي هم با ما نبود.

من گفتم: اي اميرالمومنين، من در حال خواستگاري زني هستم مرا راهنمايي كن. گفت: از چه كسي خواستگاري كرده‌اي؟ گفتم فلان دختر فلان كس. گفت: نسب آنان همان‌گونه است كه دوست می‌داري و چنان است كه می‌داني ولي در اخلاق خويشاوندانش نوعي پستي ديده مي‌شود و ممكن است آن را در فرزندانت بيايي.

گفتم: در اين صورت مرا به آن زن نيازي نيست و او را نمي‌خواهم گفت: چرا از دختران پسرعمويت يعني علي خواستگاري نمي‌كني؟ گفتم در اين مورد كه تو بر من پيشي گرفتي(يعني ام كلثوم دخت علی بن ابی طالب را به زنی گرفته‌اید) گفت: آن دختر ديگر. گفتم: او نامزد برادرزاده علي است. عمر سپس گفت: اي ابن عباس، اگر اين سالار شما علي عهده دار حكومت شود از شيفتگي او به خودش می‌ترسم كه گرفتارش سازد و اي كاش مي‌توانستم پس از خودم شما را ببينم.

گفتم: اي اميرالمومنين! تا آنجا كه می‌دانم سالار ما هيچ تبديل و دگرگوني پيدا نكرده و در تمام مدت مصاحبت با رسول خدا آن حضرت را ناراحت و خشمگين نساخته است. عمر فوري سخن مرا قطع كرد و گفت: حتي در آن مورد كه می‌خواست دختر ابوجهل را به همسري بگيرد و بر سر فاطمه بياورد![[378]](#footnote-378) گفتم: خداوند متعال می‌فرمايد و ما براي آدم عزم استواري نيافتيم[[379]](#footnote-379) سالار ما هم در اين مورد قصد خشمگين ساختن پيامبر را نداشت و اين گونه امور احساساتي است كه هيچ كس نمي‌تواند از خود بروز ندهد و گاهي ممكن است از كسي كه در دين خدا فقيه و به فرمان خدا دانا و عمل كننده هم هست بروز كند.

عمر گفت: اي ابن عباس، هركس گمان كند كه مي‌تواند در درياي شما پا نهد و همراه شما در آن فرو رود تا به ژرفاي آن برسد گماني ياوه دارد. براي خودم و تو از خداوند آمرزش می‌خواهم، به سخن ديگري بپرداز. عمر آن گاه شروع به پرسيدن از مسائل و فتواهايي كرد و من پاسخ می‌دادم و می‌گفت: درست گفتي، خدايت پاداش نيك دهاد! به خدا سوگند، تو سزاوارتري كه از تو پيروي شود.

عبدالملك به ياران خود سركشيد و نگريست و آنان درباره روش عمر سخن می‌گفتند. اين موضوع عبدالملك را خشمگين ساخت و گفت: خاموش باشيد درباره روش عمر سخن مگوييد كه مايه نقصان منزلت واليان و موجب تباهي رعيت است.

عمر در گفتگویی با ابن عباس می‌گوید: اي ابن عباس، براي خلافت شايسته نيست جز مردي استوار عزم كه كم شيفته و مغرور شود و در راه خدا سرزنش، سرزنش كننده او را فرو نگيرد.

وانگهي بدون زورگويي محكم و استوار و در عين حال بدون سستي و ناتواني نرم و بدون اسراف بخشنده و بدون آنكه در حد عيب برسد ممسك باشد.

ابن عباس مي‌گويد: به خدا سوگند كه اين صفات خود عمر بود. او سپس ادامه مي‌دهد:

عمر پس از اندكي سكوت روي به من كرد و گفت: به خدا سوگند پرجراءت‌ترين اين گروه كه بتواند مردم را به احكام خدايشان و سنت پيامبرشان راه ببرد سالار توست. همانا اگر او عهده دار حكومت ايشان شود آنان را به راه راست و شاهراه روشن می‌برد.

شبي در حالي كه عمر شبگردي می‌كرد از پشت بامي صداي زني را شنيد كه اين اشعار را می‌خواند.

اين شب چه دراز و گسترده دامن است و دوستي كنار من نيست كه با او شوخي كنم به خدا سوگند اگر حرمت خداوند و بيم از عواقب نباشد اركان اين سرير لرزان مي‌شود آري بيم از خدا و آزرم مرا از ارتكاب گناه باز مي‌دارد..

عمر گفت: لا حول ولا قوة إلا بالله، اي عمر نسبت به زنان مدينه چه كردي؟ هماندم بر در خانه حفصه آمد و در زد، حفصه گفت: چه چيزي تو را در اين ساعت بر در خانه‌ام آورده است؟ گفت: دخترم به من خبر بده زن چه مدتي مي‌تواند دوري شوهر غايب خود را تحمل كند؟ گفت: حداكثر چهار ماه است. عمر همين كه بامداد كرد براي همه فرماندهان نظامي نوشت سپاهيان را در جنگ بيش از چهار ماه نگه ندارند و هيچ كس از زن خويش بيش از آن مدت غايب نباشد.

اسلم روايت مي‌كند و مي‌گويد: شبي همراه عمر بودم كه در مدينه شبگردي می‌كرد ناگاه شنيد زني به دخترش مي‌گويد دخترم برخيز و پس از طلوع آفتاب اندكي آب با اين شير بياميز. دختر گفت: مگر نمي‌داني اميرالمومنين عمر ديروز چه تصميمي گرفته است؟ مادر پرسيد: چه تصميم و دستوري است؟ دختر گفت: عمر ديروز به منادي خود فرمان داد ندا دهد كه شير را با آب نياميزند. گفت: تو جايي هستي كه نه اميرالمومنين تو را می‌بيند و نه منادي او. گفت: به خدا سوگند، من چنان نيستم كه از خليفه در ظاهر اطاعت و در باطن سرپيچي كنم. عمر اين سخنان را می‌شنيد، به من گفت: اي اسلم اين در و خانه را درست شناسايي كن و به شبگردي خود ادامه داد و چون شب را به صبح آورد و به من گفت برو و ببين آن دو زن كه گفتگو می‌كردند كيستند و آيا شوهر دارند. اسلم مي‌گويد: آنجا رفتم معلوم شد زن بيوه‌يي همراه دخترش هستند و آن كس كه سخن می‌گفته دختر او بوده است و مردي در آن خانه ندارند.

گويد: من پيش عمر آمدم و به او خبر دادم. عمر پسران خود را جمع كرد و گفت: آيا كسي از ميان شما مي‌خواهد زن بگيرد كه دوشيزه يي نيكوكار را به ازدواج او درآورد و بدانيد اگر پدرتان را علاقه و كششي براي زن گرفتن بود كسي در اين مورد بر او پيشي نمي‌گرفت. عاصم پسر عمر گفت: من آماده‌ام. عمر فرستاد و آن دختر را به ازدواج پسرش عاصم درآوردند و آن زن براي عاصم دختري می‌زايد كه كنيه‌اش ام عاصم و مادر عمر بن عبدالعزيز مروان است.

عمر حج گزارد و چون به ضجنان رسيد، گفت: پروردگاري جز خداي بلند مرتبه بزرگ نيست و هركس هرچه بخواهد عنايت مي‌كند، به يادم می‌آورم كه من با عبايي مويين در اين وادي شتران پدرم خطاب را می‌چراندم او تندخو بود، هرگاه كار مي‌كردم مرا به زحمت مي‌انداخت و اگر كوتاهي می‌كردم مرا می‌زد و حال آنكه امروز در حالي به شام می‌رسانم كه ميان من و خدا كسي نيست و سپس به اين ابيات تمثل جست.

هيچ چيز از چيزهايي كه ديده مي‌شود بشاش باقي نمي‌ماند، فقط خداوند جاودانه و باقي است و مال و فرزند هلاك مي‌شود، گنجينه‌هاي هرمز و باغ‌هاي جاويدان قوم عاد كه فراهم آورده بودند براي ايشان كاري نساخت و جاودانه نماندند...

عبدالله بن بريده مي‌گويد: گاهي عمر دست كودكي را می‌گرفت و می‌گفت براي من دعا كن كه تو هنوز گناه نكرده‌اي؟

عمر بسيار رايزني می‌كرد و در امور مسلمانان حتي با زنان مشورت می‌كرد.

يحيي بن سعيد روايت مي‌كند كه عمر فرمان داد حسين بن علي پيش او برود كه كاري داشت. حسين عبدالله بن عمر را ديد و پرسيد از كجا مي‌آيي؟ گفت رفتم از پدرم اجازه بگيرم كه پيش او بروم اجازه نداد.

حسين هم برگشت. فرداي آن روز عمر حسين را ديد و گفت: ديروز چه چيزي تو را از آمدن پيش من بازداشت؟ فرمود: من آمدم ولي پسرت عبدالله گفت به او براي آمدن پيش تو اجازه نداده‌اند، بدان سبب من هم برگشتم. عمر گفت: مگر منزلت تو پيش من همچون اوست و مگر براي غير شما چنين افتخاري هست.

بعضي از سخنان عمر

گفت: از آسايش برحذر باش كه مايه غفلت است.

گفت: همت خود را اندك مداريد كه من هيچ چيزي را براي فرونشاندن مرد از كرامت چون ضعف همت نمي‌بينم.

و گفت: سه خصلت است كه در هر كس نباشد ايمان او را سودي نمي‌بخشد، حلم و بردباري كه با آن ناداني نادان را كنار زند، پارسايي كه او را از ارتكاب كارهاي حرام باز دارد و اخلاقي پسنديده كه با مردم مدارا كند.

خبر عمر با عمرو بن معدي كرب

ابوعبيده معمر بن مثني در كتاب مقاتل الفرسان چنين آورده است كه سعد بن ابي وقاص پس از فتح قادسيه عمرو بن معدي كرب را پيش عمر فرستاد. عمر از او پرسيد: سعد را چگونه و در چه حالي ترك كردي و رضايت مردم از او چگونه است؟

گفت: اي اميرالمومنين او براي ایشان همچون پدر است و براي آنان همچون مورچه همه چيز جمع مي‌كند، گاه مردي عرب در جامه پشمي خويش و گاه شيري در كنار خود و نبطي‌اي در جمع خراج، او به تساوي تقسيم مي‌كند و در قضاوت عدالت مي‌كند و در جنگ پيروز است.

سعد بن ابي وقاص هم نامه نوشته و عمرو بن معدي كرب را ستوده بود. عمر به او گفت: گويا تو و سعد ستايش را به يكديگر وام می‌دهيد. او نامه می‌نويسد بر تو ثنا مي‌گويد و اينك تو آمده‌اي او را می‌ستايي. عمرو گفت: من جز در مورد آنچه ديده‌ام ستايش نمي‌كنم. عمر گفت: اينك سخن سعد را رها كن و درباره قوم خودت مذحج به من خبر بده.

عمرو بن معدي كرب گفت: در همه‌شان خير و فضيلتي است. گفت: در مورد تيره عله بن خالد چه می‌گويي؟ گفت: آنان سواركاران مايه آبرومندي مايند، از همه ما بيشتر دشمن را تعقيب می‌كنند و از همگان كمتر مي‌گريزند. پرسيد درباره تيره سعد العشيره چه می‌گويي؟ گفت: بزرگترين لشكرداران ما و گرانقدرترين سالارهاي ما هستند و از همه ما تندخوترند. پرسيد: تيره حارث بن كعب چگونه اند؟ گفت: خردمنداني كه غفلت نمي‌كنند. پرسيد: تيره مراد چگونه اند؟ گفت: نيكوكاران پرهيزگار و برافروزندگان جنگ، قرارشان از همه ما بيشتر و آثارشان دورتر است.

عمر گفت: اينك از جنگ به من خبر بده. گفت: آن‌گاه كه دامن بر كمر زند تلخ است هر كس در جنگ پايداري كند مشهور و شناخته مي‌شود هر كس در آن سستي كند نابود مي‌شود و همانگونه است كه شاعر گفته است:

جنگ در آغاز همچون دوشيزه جواني است كه براي هر ناداني با زينت خويش راه می‌رود ولي همين كه آتش آن برافروخته و شعله ور مي‌شود به صورت پيرزني بيوه در می‌آيد كه موهاي سپيد و سياه سرش را فرو پوشانده و براي بوييدن و بوسيدن ناخوشايند است.

عمر گفت: در مورد اسلحه به من خبر بده. گفت از هر چه می‌خواهي بپرس.

گفت: نيزه؟ عمرو گفت: برادر توست گاهي هم به تو خيانت مي‌كند. پرسيد: تير؟ گفت: همچون نشانه‌هاي مرگ است، گاه خطا مي‌كند و گاه به هدف می‌خورد.

پرسيد: سپر چگونه است؟ گفت: ابزار حفاظت است و دوائر جنگ بر آن می‌گردد.

پرسيد: زره چگونه است؟ گفت: مايه سنگيني سواركار و مايه زحمت پياده و در عين حال دژي استوار است. پرسيد: گفت: آنجاست كه فرزندمردگي در خانه مادرت را می‌كوبد. گفت مادر خوبت را. گفت: باشد، مادر خودم را، آري قدرت اسلام مرا براي تو زبون و دست و پا بسته كرده است.

سليمان بن ربيعة باهلي در ارمنستان خود را سان ديد و فقط اسب‌هاي نژاده را مي‌پسنديد و اجازه شركت در جنگ می‌داد. عمروبن معدي كرب سوار بر اسبي درشت و تنومند بود، چون از برابر سليمان گذشت او را برگرداند و گفت اين اسب نژاده نيست كه پست و كم ارزش است. عمرو گفت: چنان نيست ولي درشت و تنومند بود، چون از برابر سليمان گذشت او را برگرداند و گفت اين اسب نژاده نيست كه پست و كم ارزش است. عمرو گفت: چنان نيست ولي درشت و و تنومند است. سليمان گفت: نه، پست و فرومايه است. عمرو گفت: آري فرومايه به خوبي فرومايه را می‌شناسد. اين سخن او را براي عمر نوشتند. عمر براي او نوشت: اما بعد، اي پسر معدي كرب! تو به امير خود آن سخن را گفته‌اي، به من خبر رسيده است شمشيري داري كه آن را صمصامة مي‌نامي، و مرا شمشيري است كه آن را مصمم می‌نامم و به خدا سوگند می‌خورم كه اگر آن را ميان دو گوش تو نهم برداشته نمي‌شود تا به مغز و فرق سرت برسد.

عمر براي سليمان بن ربيعة هم نامه نوشت و او را در مورد بردباري نسبت به عمرو بن معدي كرب سرزنش كرد.

چون عمرو بن معدي كرب آن نامه را خواند، گفت: خيال می‌كنيد عمر چه كسي را در نظر داشته (كه از او به شمشير مصمم تعبير كرده) است؟ گفتند: تو خود داناتري گفت: به خدا سوگند، مرا به علي تهديد كرده است. و چنان بود كه عمرو بن معدي كرب به روزگار رسول خدا يك بار گرفتار آتش خشم علي شده بود و پس از آنكه مشرف به مرگ شد توانسته بود از چنگ او بگريزد و جان به در برد. اين موضوع هنگامي بود كه قبيله مذحج از دين برگشته بود و چنان بود كه پيامبر قروة بن مسيك مرادي را بر آن قبيله امارت داده بود و او بدرفتاري كرد، عمرو بن معدي كرب به او اعلان جنگ كرد و با گروهي بسيار از افراد قبيله مذحج از طاعت او بيرون شد. فروه از پيامبر براي جنگ با ايشان استمداد و تقاضاي فرستادن لشكر كرد. پيامبر نخست خالد بن سعيد بن عاص را همراه گروهي روانه فرمود و پس از او خالد بن وليد را همراه گروهي ديگر فرستاد و براي بار سوم علي بن ابي طالب را گسيل فرمود و براي همگان فرماني نوشته شد كه هر يك از شما امير گروهي است كه همراه اوست و چون همگان با هم جمع شديد علي امير همگان خواهد بود. آنان در منطقه‌يي از يمن كه كسر نام داشت جمع و با دشمن روياروي شدند و جنگ كردند، عمروبن معدي كرب كه می‌پنداشت هيچيك از شجاعان عرب در مقابلش پايداري نخواهد كرد آهنگ علي كرد. علي پايداري كرد و بر او برتري يافت عمرو چيزي را كه تصور نمي‌كرد ديد از برابر علي گريخت و پيش از آنكه كشته شود توانست نيمه جاني به در برد. همه سران مذحج هم با او گريختند و مسلمانان اموال آنان را تاراج كردند و در آن روز ريحانه دختر معدي كرب و خواهر عمرو اسير شدند. خالد بن سعيد بن عاص فديه او را از اموال خود پرداخت، عمرو هم شمشير صمصامه خود را به خالد بن سعيد داد، آن شمشير همواره ميان بني اميه بود و از يكي به ديگري می‌رسيد تا آنكه به روزگار مهدي عباسي كه نامش محمد و پسر منصور دوانيقي است در اختيار بني عباس قرار گرفت.

احاديثي كه در فضيلت عمر وارد شده است

احاديثي كه در مورد فضائل عمر آمده است برخي در كتابهاي صحاح آمده و برخي در آن كتابها مذكور نيست، از جمله آنچه در مسايند صحيح مذكور است حديثي است كه عايشه آن را روايت كرده و گفته است كه پيامبر فرمودند در امت‌هاي گذشته افرادي بودند كه فرشتگان با آنان سخن می‌گفتند اگر ميان امت من چنان كسي باشد عمر است كه بخاري و مسلم هر دو در صحيح خود آن را آورده‌اند.

سعد بن ابي وقاص روايت مي‌كند كه گروهي از زنان قريش حضور پيامبر بودند و با صداي بلند گفتگو مي‌كردند، عمر اجازه ورود خواست آنان برخاستند و پشت پرده رفتند، عمر در حالي وارد شد كه پيامبر لبخند می‌زدند. عمر گفت: اي رسول خدا، خداوند لبت را خندان دارد! فرمود: از اين زناني كه پيش من بودند تعجب می‌كنم كه چون صداي تو را شنيدند پس پرده و در حجاب شدند. عمر گفت: تو سزاوارتري كه از تو هيبت بدارند. سپس گفت: اي زناني كه با خويشتن دشمنيد آيا مرا هيبت مي‌داريد و از رسول خدا هيبت نمي‌داريد؟ گفتند: آري، تو سنگدل‌تر و خشن‌تري. پيامبر فرمودند سوگند به كسي كه جان من در دست اوست هرگز شيطان تو را در راهي نديده است مگر آنكه راهي جز راه تو را پيموده است اين را هم مسلم و بخاري در كتاب‌هاي صحيح خود نقل كرده‌اند.

در غير كتاب‌هاي صحيح هم احاديثي در فضيلت عمر نقل شده است كه از آن جمله است:

آرامش و سكينه بر زبان عمر سخن مي‌گويد.

خداوند متعال حق را بر دل و زبان عمر نهاده است.

همانا ميان دو چشم عمر فرشته يي است كه او را موفق و به راه راست می‌دارد.

اگر من ميان شما به پيامبري مبعوث نمي‌شدم همانا كه عمر مبعوث می‌شد.

اگر پس از من پيامبري می‌بود هر آينه عمر بود.

اگر بر زمين عذاب نازل می‌شد كسي جز عمر از آن رهايي نمي‌يافت.

هرگاه جبريل در آمدن پيش من تاءخير می‌كرد فقط می‌پنداشتم كه به‌سوي عمر مبعوث شده است.

عمر چراغ اهل بهشت است.

از جمله آن احاديث اين است كه پيامبر فرموده است مرا با امتم سنجيدند بر آنان برتري داشتم. ابوبكر را سنجيدند برتري داشت، عمر را سنجيدند برتري داشت و برتري داشت و برتري.

اما فرار از جنگ، عمر فقط به اين منظور گريخته كه به گروهي از لشكر بپيوندد (!) و خداوند خود اين را استثناء فرموده است و بدين گونه او از گناه بيرون است.

اما در مورد بقيه اخبار گذشته، مقصود از فرشته بيان صحت انديشه و زيركي عمر است و اين سخن مَثل گونه است و آنچه (در اعتراض به آن) گفته‌اند دليل بر عيبي نمي‌تواند باشد.

اين گفتار پيامبر كه فرموده است اگر بر زمين عذاب نازل شود كسي جز عمر از آن رهايي نمي‌يابد سخني است كه پيامبر آن را پس از گرفتن فديه از اسيران بدر فرموده است كه عمر نه تنها با گرفتن فديه موافق نبود كه از آن نهي كرده بود و خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود اگر نبود نوشته و فرماني از خدا كه پيشي گرفت همانا در مورد آنچه گرفتيد شما را عذابي بزرگ می‌رسيد و چون قرآن در اين مورد سخن مي‌گويد و گواهي می‌دهد به طعنه كسي كه در اين خبر طعنه زند توجهي نمي‌شود.

اما سخن پيامبر كه عمر چراغ اهل بهشت است معناي آن چنين است كه چراغ قومي از اهل دنياست كه به سبب استفاده از پرتوافشاني و علم عمر از او بهره‌مند و مستحق بهشت شده‌اند.

اما حديث بازداشتن شاعر از ادامه شعر چنين است كه پيامبر بيم آن داشت كه او در شعر خودش سخني منكر گفته باشد و عمر كه خشن بود بر او خشونت كند و مقصود پيامبر آن بود كه در آن صورت خودش با محبت به شاعر متذكر شود كه پيامبر مهربان و رئوف بوده است و خداوند متعال در مورد آن حضرت فرموده است نسبت به مومنان رئوف و مهربان است.

اما در حديث رجحان، مراد از آن گشودن و به تصرف آوردن سرزمين‌هاست و تاءويل اين گفتار آن است كه در خواب به رسول خدا چنين نشان داده شد كه خداوند برخي از سرزمين‌ها را براي او و نظير آنرا براي ابوبكر خواهد گشود و براي عمر چند برابرش را خواهد گشود و همان گونه صورت گرفت.

بدان هركس به عيب گرفتن همت بگمارد آن را می‌يابد و هر كس همت خود را در طعن بر مردم قرار دهد درهاي بسياري براي او گشوده مي‌شود سعادتمند كسي است با خويشتن انصاف دهد و هوس را دور افكند و توشه تقوا براي خود فراهم سازد. و توفيق از خداوند بايد طلب كرد.

اخباري كه درباره چگونگي مسلمان شدن عمر رسيده است

اما مسلمان شدن عمر، در بيشترين و استوارترين روايات آمده است كه چون عمر مسلمان شد شمار مسلمانان به چهل رسيد و مسلمان شدن او در سال ششم بعثت و در بيست و شش سالگي بوده است و پسرش عبدالله در آن هنگام شش ساله بود.

صحيح‌ترين روايتي كه درباره مسلمان شدن حضرت عمر نقل شده روايت انس بن مالك، از خود حضرت عمر است كه می‌گفته است: در حالي كه شمشيرم را بر دوش داشتم از خانه بيرون آمدم، مردي از بني زهره را ديدم پرسيد كجا می‌روي؟ گفتم: می‌روم محمد را بكشم. گفت: چگونه از بني‌هاشم و بني زهره در امان خواهي بود؟ به او گفتم تو را چنين می‌بينم كه مسلمان شده‌اي و از آيين خود برگشته اي. گفت: آيا تو را به چيز شگفت‌تري راهنمايي كنم؟ همانا خواهرت و شوهرش مسلمان شده‌اند.

عمر حركت كرد و خروشان وارد خانه آن دو شد يكي از ياران پيامبر كه نامش خباب بن ارت بود پيش آن دو حضور داشت كه چون هياهوي عمر را شنيد خود را پنهان ساخت عمر گفت: اين آوايي كه در خانه شما شنيدم چه بود؟ آنان سوره طه را پيش خباب می‌خواندند شوهرخواهرش گفت: چيزي پيش ما نبود، با خود سخني مي‌گفتيم. عمر گفت: شايد شما دو نفر مسلمان شده ايد؟ شوهرخواهرش گفت: اي عمر، آيا تصور نمي‌كني كه حق در غير آيين تو باشد؟ عمر برجست و شوهرخواهر خود را سخت بر زمين كوبيد، خواهرش آمد او را از شوهرش كنار زد. عمر با دست خود بر او سيلي زد و چهره خواهر خود را خونين كرد، خواهرش با صداي بلند گفت حق در آيين توست و من گواهي می‌دهم كه پروردگاري جز خداي يگانه نيست و محمد فرستاده اوست، هر كاري می‌خواهي انجام بده، عمر همين كه نوميد شد، گفت: اين نامه را كه پيش شماست بدهيد بخوانم عمر خط می‌خواند، خواهرش به او گفت: تو ناپاكي و اين كتاب را جز پاكان دست نمي‌زنند، برخيز وضو بساز. او برخاست و بر خود آب ريخت و آن نامه را در دست گرفت و شروع به خواندن كرد طه. قرآن را بر تو فرو نفرستاديم كه رنجه گردي، ليكن پند دادني است براي هر كس كه بترسد تا اين گفتار خداوند كه می‌فرمايد همانا كه من خدايم و خدايي جز من نيست مرا بپرست و براي ياد من نماز را برپادار.

عمر گفت: مرا پيش محمد ببريد. چون خباب اين سخن عمر را شنيد و رقت او را احساس كرد از حجره بيرون آمد و گفت: اي عمر، مژده بر تو باد! كه من اميدوارم دعاي شب پنجشنبه رسول خدا درباره تو مستجاب شود و خودم شنيدم كه مي‌فرمود بار خدايا اسلام را با مسلماني عمر بن خطاب يا عمروبن هشام (يعني ابوجهل) عزيز فرماي.

گويد: رسول خدا در آن هنگام در خانه‌يي بود كه كنار كوه صفا قرار داشت. عمر حركت كرد و كنار آن خانه رسيد حمزه بن عبدالمطلب و طلحة بن عبيدالله و تني چند از خويشاوندان رسول خدا بر در خانه بودند. آنان همين كه عمر را ديدند كه می‌آيد گويا ترسيدند و گفتند: اين عمر است كه می‌آيد، حمزه هم گفت: عمر است كه می‌آيد اگر خداوند نسبت به او اراده خير فرموده باشد مسلمان مي‌شود و اگر چيز ديگري اراده كند كشتن او بر ما آسان است. در اين هنگام پيامبر كه درون خانه بود و بر او وحي نازل می‌شد شتابان بيرون آمد و خود را به عمر رساند و گريبان و جلو جامه‌اش را گرفت و حمايل شمشيرش را هم با دست ديگر گرفت و فرمود اي عمر، گويا نمي‌خواهي بس كني تا خداوند بر تو بدبختي و درماندگي فرو فرستد همانگونه كه بر وليد بن مغيره فرو فرستاد سپس فرمود بارخدايا، اين عمر است، پروردگارا، اسلام را با عمر عزت ببخش عمر گفت: گواهي می‌دهم كه پروردگاري جز خداي يگانه نيست و گواهي می‌دهم كه همانا تو فرستاده اويي. ساكنان آن خانه و كساني كه بر در بودند چنان تكبيري گفتند كه مشركاني كه در مسجد بودند شنيدند. همچنين روايت شده است كه پيش از ظهور اسلام به عمر مژده و وعده داده شده بوده است.

در يكي از صفات ابواحمد عسكري كه خدايش رحمت كناد! خواندم كه عمر به صورت مزدور همراه وليد بن مغيره براي بازرگاني كه سرمايه‌اش از وليد بود به شام رفت، عمر در آن هنگام هيجده ساله بود، او شتر وليد را به چرا می‌برد و بارهاي او را بر می‌داشت و از كالاهاي او نگهداري می‌كرد. چون به بلقاء رسيدند يكي از علماي روم عمر را ديد و شروع به نگريستن به او كرد و مدتي طولاني به او نگريست و سپس گفت: اي پسر، گمان می‌كنم نام تو عامر يا عمران يا چيزي نظير اين دو باشد؟ گفت: نامم عمر است. گفت: هر دو رانت را برهنه كن. چنان كرد بر يكي از آنها خال سياهي همچون كف دستي بود. آن مرد از عمر خواست سر خود را هم برهنه كند، او چنان كرد و معلوم شد جلو سرش بدون موست سپس آن عالم از عمر خواست كه با دست خود كاري انجام دهد و متوجه شد چپ دست است. آن گاه به عمر گفت: تو پادشاه عرب خواهي بود و سوگند به حق مريم عذراء كه چنين است. عمر در حالي كه او را استهزاء می‌كرد خنديد. آن مرد گفت: می‌خندي؟ سوگند به حق مريم عذراء كه تو پادشاه عرب و پادشاه روم و پادشاه ايران خواهي بود. عمر در حالي كه سخن او را بي ارزش مي‌شمرد او را رها كرد.

عمر پس از آن می‌گفت: آن مرد رومي در حالي كه سوار بر خري بود از پي می‌آمد تا آنكه وليد كالاهاي خود را فروخت و با بهاي آن عطر و لباس خريد و آهنگ حجاز كرد و آن مرد همچنان از پي من می‌آمد چيزي هم از من نمي‌خواست و همه روز بامداد دست مرا می‌بوسيد همان‌گونه كه دست پادشاهان را می‌بوسند و چون از مرزهاي شام گذشتيم و وارد حجاز شديم و آهنگ رفتن به مكه كرديم او از من وداع كرد و برگشت. وليد هم از من درباره او می‌پرسيد و من چيزي به او نمي‌گفتم، و خيال می‌كنم آن عالم مرده است كه اگر زنده می‌بود پيش ما می‌آمد.

تاريخ وفات حضرت عمر و اخباري كه در اين مورد رسيده است

اما تاريخ مرگ حضرت عمر چنين است كه ابولولؤ روز چهارشنبه چهار روز باقي مانده از ماه ذي حجة سال بيست و سه هجرت او را ضربت زد و روز يكشنبه اول ماه محرم سال بيست و چهار هجرت دفن شد و مدت حكومتش ده سال و شش ماه بود و به هنگام مرگ بنا بر مشهورترين روايات شصت و سه ساله بود عمر روز جمعه يي بر منبر، پس از يادكردن از رسول خدا و ابوبكر، گفت: من خوابي ديده ام كه می‌پندارم مرگم فرا رسيده است. در خواب چنان ديدم كه پنداري خروسي دو بار بر من منقار زد و چون خواب بود خود را براي اسماء بنت عميس نقل كردم گفت: مردي عجم تو را می‌كشد. انديشيدم چه كسي را به جانشيني خود برگزينم سپس چنين ديدم كه خداوند آيين خود و خلافتي كه رسول خدا را براي آن برانگيخته است تباه نخواهد فرمود.

ابن شهاب روايت مي‌كند كه عمر معمولا به پسران غيرعرب كه به حد بلوغ رسيده بودند اجازه ورود به مدينه نمي‌داد، تا آنكه مغيره حاكم كوفه بود از غلامي هنرمند نام برد كه پيش او بود و از عمر اجازه خواست او را به مدينه آورد. مغيره می‌گفت اين غلام هنرهاي بسياري دارد كه در آنها منافعي براي مردم است، نظير: آهنگري، نقاشي و درودگري. عمر به مغيره اجازه داد كه او را به مدينه بفرستد. مغيره براي ابولولؤه پرداخت صد درهم خراج ماهيانه را مقرر داشت. ابولولؤ ة پيش عمر آمد و از زيادي خراج خويش گله كرد. عمر پرسيد: تو چه كارهايي را پسنديده انجام می‌دهي؟ ابولولؤه كارهايي را كه بخوبي از عهده آنها بر می‌آمد براي عمر شمرد. عمر گفت: در قبال اين كارهاي تو خراج تو زياد نيست.

اين چيزي است كه بيشتر مردم از گفتگوي آن دو نقل كرده‌اند. برخي از مردم مي‌گويند: عمر فرياد كشيد و سخنان درشتي گفت و همگي متفق‌اند كه ابولولؤه روزي از كنار عمر می‌گذشت، عمر او را فرا خواند و گفت: براي من گفته‌اند كه می‌گويي اگر بخواهم می‌توانم آسيابي بسازم كه با باد بگردد و آرد كند، گروهي هم با عمر بودند. آن برده خشمگين و ترشروي به عمر نگريست و گفت: براي تو آسيابي خواهم نهاد كه مردم درباره‌اش سخن بگويند. همين كه رفت عمر روي به آن گروه كرد و گفت: شنيديد اين برده چه گفت؟ خيال می‌كنم هم اكنون مرا تهديد كرد.

چند شبي گذشت، ابولولوه به خنجري دو سر كه دسته‌اش ميان آن قرار داشت مسلح شد و در تاريكي سحر در گوشه يي از گوشه‌هاي مسجد به كمين ايستاد و همانجا منتظر ماند تا عمر به عادت هميشگي براي بيداركردن مردم براي نماز صبح آمد و همين كه نزديك او رسيد برجست و سه ضربه بر او زد كه يكي از آنها به زير ناف او خورد آهنگ مردمي كه در مسجد بودند كرد و هركس را كه سر راهش بود زخمي كرد آن چنان كه غير از عمر يازده مرد ديگر را نيز زخمي كرد و سپس با خنجر خويش خودكشي كرد كه عمر همين كه احساس كرد بي هوش خواهد شد گفت: به عبدالرحمان بن عوف بگوييد با مردم نماز بگزارد. سپس بيهوشي بر او غلبه كرد و از هوش رفت و او را برداشتند و به خانه بردند و عبدالرحمان بن عوف با مردم نماز گزارد.

ابن عباس مي‌گويد من همچنان در خانه عمر ماندم و او همچنان در بيهوشي بود تا آنكه هوا روشن شد همين كه هوا روشن شد به هوش آمد و به چهره كساني كه گرد او بودند نگريست و پرسيد: آيا مردم نماز خواندند گفته شد: آري. گفت: هر كس نماز را ترك كند او را اسلامي نيست. آن گاه آب وضو خواست وضو گرفت و نماز گزارد. سپس گفت: اي ابن عباس، بيرون رو بپرس چه كسي مرا كشته است من بيرون آمدم و چون در خانه را گشودم ديدم مردم جمع شده‌اند پرسيدم: چه كسي اميرالمومنين را ضربت زده است؟ گفتند: ابولولوه برده مغيره. ابن عباس مي‌گويد: به درون خانه برگشتم ديدم عمر بر در خانه می‌نگرد و لحظه شماري مي‌كند تا خبري را كه مرا براي آن فرستاده است بشنود. گفتم: اي اميرالمومنين، چنين نقل می‌كنند و می‌پندارند كه دشمن خدا ابولولوه غلام مغيره بن شعبه بوده است و او گروهي ديگر را هم خنجر زده و سپس خودكشي كرده است. عمر گفت: سپاس خداوندي را كه قاتل مرا چنان قرار نداد كه بتواند در پيشگاه خداوند با يك سجده كه براي او انجام داده باشد، احتجاج كند، عرب چنان نيست كه مرا بكشد عمر سپس گفت: بفرستيد پزشكي بيايد زخم مرا ببيند. فرستادند و پزشكي از اعراب آوردند و او شربتي به عمر آشاماند كه از محل زخم بيرون ريخت و براي آنان كه حضور داشتند خون با آن شربت مشتبه شد. پزشكي ديگر آوردند، او به عمر شير آشاماند كه همچنان به رنگ سپيد و لخته شده از محل زخم بيرون آمد و گفت: اي اميرالمومنين، وصيت خود را انجام بده. عمر گفت: به من راست گفت. و اگر سخني غير از اين می‌گفت دروغ گفته بود. كساني كه حضور داشتند چنان بر او گريستند كه صداي آنان را كساني كه بيرون از خانه بودند شنيدند. عمر گفت: بر ما گريه مكنيد و هر كس گريان است از خانه بيرون رود كه پيامبر فرموده است ميت با گريه اهلش بر او شكنجه مي‌شود.

از عبدالله بن عمر روايت است كه گفته است شنيدم پدرم می‌گفت: ابولؤلؤه نخست دو ضربه بر من زد كه پنداشتم سگي است تا آنكه ضربه سوم را زد.

همچنين روايت شده است كه عبدالرحمان بن عوف پس از آنكه ابولؤلؤه مردم را زخمي كرد، عباي پشمي سياه خود را روي او انداخت و ابولؤ لؤ ه چون ميان آن عبا گير كرد خود را كشت و عبدالرحمان سرش را بريد. در اين هنگام سران مهاجران و انصار و شركت كنندگان در جنگ بدر بر در خانه جمع شدند، عمر به ابن عباس گفت: پيش ايشان برو و بپرس آيا اين كسي كه مرا زخم زد باطلاع شما چنين كرد. ابن عباس بيرون آمد و از ايشان پرسيد گفتند: نه به خدا سوگند، و دوست می‌داشتيم خداوند از عمر ما بكاهد و بر عمر بيفزايد.

عبدالله بن عمر مي‌گويد! پدرم براي فرماندهان لشكر می‌نوشت كه هيچيك از گبركاني را كه به حد بلوغ رسيده‌اند پيش ما گسيل مداريد، و همينكه ابولولوه او را زخم زد گفت: چه كسي با من چنين كرد؟ گفتند: غلام مغيره گفت: نگفته بودم هيچيك از گبركان را پيش ما مي‌اوريد ولي شما در اين مورد بر من غلبه كرديد.

محمد بن اسماعيل بخاري در كتاب صحيح خود از عمرو بن ميمون نقل مي‌كند كه مي‌گفته است: من براي نماز ايستاده بودم و سپيده دمي كه عمر مضروب شد ميان من و عمر فقط عبدلله بن عباس قرار داشت. عمر هنگامي كه از ميان صف‌ها عبور می‌كرد می‌گفت: مستقيم و در يك خط بايستيد و چون ميان ما فاصله و كژي نمي‌ديد پيش می‌رفت و تكبيرة الاحرام می‌گفت و گاهي در ركعت اول همچنين در ركعت دوم براي اينكه مردم جمع شوند به جماعت برسند سوره يوسف يا سوره نحل را مي‌خواند. در آن روز همين كه عمر تكبيرة الاحرام گفت شنيدم [25](http://www.ghadeer.org/nahj/j_taix_5/footnt01.htm#link279) مي‌گويد: اين سگ مرا كشت يا اين سگ مرا خورد، و اين همان وقتي بود كه آن گبرك با دشنه يي دو سر او را زخم زد، او همان طور كه می‌گريخت بر اشخاص سمت چپ و راست خود زخم می‌زد آن چنان كه سيزده مرد را زخمي كرد كه شش تن از ايشان كشته شدند. مردي از مسلمانان كه چنين ديد گليمي را روي او انداخت و چون گبرگ پنداشت او را گرفته‌اند خود را كشت. عمر با دست خود دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و او را براي ادامه امامت نماز پيش برد. كساني كه نزديك عمر بودند متوجه موضوع شدند ولي كساني كه در نواحي مسجد بودند متوجه نشدند و همين قدر كه صداي عمر قطع شد آنان شروع به گفتن سبحان الله كردند. عبدالرحمان نماز مختصري گزارد و چون از مسجد برگشتند عمر گفت: اي ابن عباس، بنگر چه كسي مرا ضربت زده است. او ساعتي بيرون رفت و گشت زد و برگشت و گفت: غلام مغيره. عمر پرسيد: همان چند پيشه و صنعتگر؟ گفت: آري. عمر گفت: خدايش بكشد! كه دستور دادم نسبت به او پسنديده رفتار كنند. خدا را شكر كه مرگ مرا به دست كسي كه مدعي اسلام باشد قرار نداده است. تو و پدرت دوست داشتيد كه گبركان بسيار شوند عباس بيشتر از همگان بردگان گبر داشت. ابن عباس گفت: اگر می‌خواهي آنان را تبعيد و بيرون كنم؟ عمر گفت: دروغ می‌گويي آن هم پس از اينكه با زبان شما سخن می‌گويند و به قبله شما نماز مي‌گزارند و همراه شما مراسم حج بجا می‌آورند.

ابن عباس مي‌گويد: عمر را به خانه‌اش بردند ما هم همراهش رفتيم و مردم در چنان شوري بودند كه گويي پيش از آن روز سوگي به آنان نرسيده بود. يكي می‌گفت: بر عمر باكي نيست. ديگري می‌گفت: براي او مي‌ترسم. براي او شربتي آوردند، آن را آشاميد از محل زخم بيرون ريخت، سپس شير برايش آوردند، آن را هم آشاميد از شكمش بيرون ريخت، دانستند كه خواهد مرد، مردم پيش او می‌آمدند و او را مي‌ستودند. مردي جوان وارد شد و گفت: اي اميرالمومنين، تو را از سوي خداوند مژده باد، كه افتخار مصاحبت رسول خدا را داشتي و همان‌گونه كه می‌داني از پيشگامان اسلامي و سپس به حكومت رسيدي و دادگري كردي سرانجام هم شهادت بهره تو شد. عمر گفت: با همه اينها دوست می‌دارم سر و تن بيرون برم نه به سود من باشد و نه زيانم، و چون آن جوان پشت كرد كه برود ردايش بر زمين كشيده می‌شد؛ عمر گفت: اين جوان را پيش من برگردانيد و چون برگرداندند گفت: اي برادرزاده، رداي خود را جمع كن كه براي حفظ آن بهتر و در پيشگاه پروردگارت مايه پرهيزگاري بيشتري است. آن‌گاه عمر خطاب به پسرش عبدلله گفت بنگر كه چه مقدار وام بر عهده من است. بررسي كردند و هشتاد و شش هزار درهم يا چيزي نزديك آن بود. عمر به عبدلله گفت: اگر اموال خاندان عمر آن را كفايت كرد كه از اموالشان ايشان پرداخت كن، اگر كفايت نكرد از خاندان عدي بن كعب كمك بگير و اگر اموال ايشان هم كفايت نكرد از قريش كمك بخواه و به ديگران وامگذار و به هر حال از جانب من اين مال را پرداخت كن. اينك پيش عايشه برو و بگو عمر به تو سلام مي‌رساند و مگو اميرالمومنين كه من از امروز ديگر اميرمومنان نيستم آن گاه به او بگو عمر از تو اجازه می‌گيرد كه كنار دو سالار خويش به خاك سپرده شود. او رفت و سلام داد و اجازه خواست و پيش او رفت، عايشه را ديد كه نشسته است و می‌گريد. عبدالله بن عايشه گفت: عمر سلامت می‌رساند و اجازه می‌خواهد كنار دو سالارش به خاك سپرده شود. عايشه گفت: هر چند اين جايگاه را براي خود می‌خواستم ولي اينك او را بر خود ترجيح مي‌دهم.

چون عبدلله برگشت حاضران گفتند: عبدالله آمد. عمر گفت: بلندم كنيد او را نشاندند و به مردي تكيه داد و به عبدالله گفت: چه خبر داري؟ گفت: اي اميرالمومنين همان چيزي كه دوست می‌داري، عايشه اجازه داد. عمر گفت: سپاس خداي را، هيچ چيزي براي من به اين اهميت نبود. چون جانم گرفته شد جنازه‌ام را ببر و باز بر عايشه سلام بده و بگو عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد؛ اگر اجازه داد مرا وارد خانه‌اش كنيد و اگر جنازه مرا نپذيرفت مرا به گورستان ديگر مسلمانان ببريد و ميان آنان به خاك سپاريد.

در اين هنگام حفصه دختر عمر در حالي كه زنان همراهش بودند وارد شد همين كه او را ديديم برخاستيم. او خود را كنار پدر رساند و ساعتي بر بالين او گريست، سپس مردان ديگري اجازه ورود خواستند. حفصه به حجره ديگري رفت و ما صداي گريه‌اش را از آن خانه می‌شنيديم.

مردان گفتند: اي اميرالمومنين، وصيت كن و كسي را به جانشيني خويش بگمار. گفت: من براي حكومت هيچ كس از اين چند تن يا از اين گروه را سزاوارتر نمي‌بينم كه پيامبر رحلت فرمود در حالي كه از ايشان راضي بود و علي و عثمان و زبير و طلحه و عبدالرحمان بن عوف و سعد (بن ابي وقاص) را نام برد و گفت: عبدلله بن عمر هم در جلسات شما شركت مي‌كند ولي او را رايي نخواهد بود گويا عمر اين را براي تسليت و تسكين او می‌گفت اگر امارت به سعدبن ابي وقاص رسيد كه شايسته آن است و گرنه هر كدامتان امير شديد از انديشه او ياري بخواهيد كه من او را نه به سبب ناتواني و نه به سبب خيانت كنار گذاشتم. عمر سپس گفت: به خليفه پس از خودم درباره مهاجران نخستين به خير و نيكي سفارش می‌كنم كه حق ايشان را بشناسد و حرمت آنان را بدارد و او را درباره انصار سفارش می‌كنم، كه آنان پيش از هجرت ايشان ايمان آوردند و مدينه را خانه ايمان دادند. بايد كارهاي پسنديده نيكان را پذيرا باشد و از خطاكاري ايشان در گذرد، و او را نسبت به ساكنان شهرها به نيكي سفارش می‌كنم كه آنان مايه حفظ اسلام و پرداخت كنندگان اموال و سبب خشم دشمن‌اند و نبايد از ايشان چيزي جز افزوني از حد نصاب اموالشان را آن هم با رضايت ايشان بگيرد و او را به اعراب سفارش می‌كنم كه ايشان اصل و ريشه عرب‌اند و ماده اسلام شمرده می‌شوند و بايد چيزي از افزوني اموال ايشان گرفته شود و به بينوايان و مستمندان آنان پرداخت گردد و او را در مورد كساني كه ذمي هستند و در پناه پيمان خداوند و رسول خدا قرار دارند سفارش می‌كنم كه به پيمان آنان وفا كند و با كساني كه در صدد جنگ با اهل ذمه‌اند جنگ كند و چيزي بيشتر از طاقت و توان بر آنان تكليف نكند.

گويد: چون عمر درگذشت جنازه‌اش را بيرون آورديم و حركت كرديم.

عبدالله بن عمر بر در حجره رسول خدا بر عايشه سلام داد و گفت: عمر بن خطاب اجازه ورود مي‌خواهد. عايشه گفت: در آوريدش. جنازه را داخل بردند و كنار دو سالارش دفن كردند.

ابن عباس مي‌گويد: من نخستين كس بودم كه پس از زخمي شدن عمر پيش او رفتم، گفت: اين سه سخن را از من حفظ كن و به خاطر بسپار كه بيم آن دارم مردم مرا زنده نبينند: من در مورد احكام كلاله حكمي نمي‌دهم، كسي را بر مردم خليفه نمي‌سازم و همه بردگان من آزادند. من به او گفتم: تو را به بهشت مژده باد كه افتخار مصاحبت پيامبر را آن هم براي مدتي طولاني داشته‌اي و عهده دار كار مسلمانان شدي و با قدرت از عهده آن برآمدي و امامت را ادا كردي.

عمر گفت: اما اينكه مرا به بهشت مژده می‌دهي سوگند به خداوندي كه جز او نيست اگر دنيا و هر چه در آن است از من باشد حاضرم در قبال ترس از آنچه در پيش است فدا كنم، مگر آنكه خبر قطعي را در مورد خود بدانم و آنچه درباره زمامداري مسلمانان گفتي بسيار دوست دارم كه از آن سر و تن بيرون روم نه به سود من باشد نه به زيانم، آري آنچه در مورد مصاحبت رسول خدا گفتي فقط همان مايه اميد است.

معمر، از زهري، از سالم، از عبدالله بن عمر نقل مي‌كند كه می‌گفته است: پيش پدرم رفتم و گفتم شنيدم مردم سخني می‌گويند، خواستم آن را براي تو بگويم، آنان چنين می‌پندارند كه تو كسي را به جانشيني خود نمي‌گماري و حال آنكه اگر خودت ساربان و شباني براي شتر و گوسپند داشته باشي كه آن را رها كند و پيش تو آيد چنين خواهي دانست كه تباه شده هستند و حال آنكه چوپاني مردم شديدتر است، گويد: نخست سر خود را بر بالين نهاد و سپس برداشت و گفت: خداوند متعال دين خود را حفظ خواهد فرمود اگر من جانشيني تعيين نكنم پيامبر هم جانشين تعيين نفرمود و اگر جانشين تعيين كنم ابوبكر جانشين معين كرد. به خدا سوگند، همين كه پدرم نام پيامبر و ابوبكر را ميان آورد دانستم كه او كار هيچ كس را با كار رسول خدا عوض نخواهد كرد و كسي را به جانشيني نمي‌گمارد.

روايت شده است با آنكه عايشه اجازه داده بود كه عمر در خانه‌اش دفن شود عمر گفت: پس از اينكه مردم او براي بار دوم اجازه بگيريد اگر اجازه داد چه بهتر و گرنه او را به حال خودش بگذاريد، چرا كه بيم آن دارم مبادا از بيم قدرت من اجازه داده باشد. اين بود كه پس از مرگ او هم از عايشه اجازه گرفتند و اجازه داد.

عمرو بن ميمون نقل مي‌كند كه چون عمر زخمي شد كعب الاحبار پيش او آمد و اين آيه را تلاوت كرد همانا حق از پروردگارت توست و هرگز از شك كنندگان مباش من پيش از اين به تو خبر دادم كه شهيد خواهي شد، و می‌گفتي از كجا براي من كه در جزيرة العرب هستم شهادت نصيب خواهد شد.

ابن عباس روايت مي‌كند كه چون عمر زخمي شد و من رفتم و باخبر ابولؤلؤه برگشتم، حجره عمر آكنده از مردم بود و من نسبتا جوان بودم خوش نمي‌داشتم سر و گردن مردم را زير پا نهم و خودم را نزديك برسانم، ناچار نشستم عمر هم بر خود ملافه‌يي پيچيده و سر خود را پوشانده بود، كعب الاحبار آمد و گفت چه مناسب است اميرالمومنين دعا كند تا خداوند او را براي اين امت باقي بدارد تا كارهايي را انجام دهد و از جمله نام منافقان را گفت كه عمر بتواند آنان را ريشه كن سازد من به كعب الاحبار گفتم آنچه را گفتي خودت به او ابلاغ كن. گفت: من اين سخنان را گفتم كه تو به او ابلاغ كني. من جراءت پيدا كردم، برخاستم و از روي دوش و شانه مردم گذشتم و كنار سر عمر نشستم و گفتم: تو مرا براي اين كار گسيل كرده بودي كه چه كسي تو را ضربت زده، او غلام مغيره بوده و همراه تو سيزده تن ديگر را زخمي كرده است و اينك كعب الاحبار اينجاست و در اين موارد سوگند می‌خورد.

عمر گفت: كعب را پيش من فرا خوانيد. او را فرا خواندند. گفت: چه می‌گويي؟ كعب گفت: چنين مي‌گويم عمر گفت: به خدا سوگند، دعا نخواهم كرد ولي اگر خداوند عمر را نيامرزد عمر بدبخت خواهد شد.

مسور بن مخرمة مي‌گويد: چون عمر زخمي شد براي مدتي طولاني مدهوش بود، گفته شد اگر او زنده باشد با هيچ چيز مثل تذكردادن نماز نمي‌توانيد او را به هوش آوريد. گفتند: نماز، نماز اي اميرالمومنين و نماز گزارده شده است، عمر به هوش آمد و گفت نماز، خدا نكند كه آن را ترك كنم، براي كسي كه نماز را رها كند بهره‌يي در اسلام نيست، عمر در حالي كه از زخمش خون می‌تراويد نماز گزارد.

همچنين مسور بن مخرمه مي‌گويد: چون عمر زخم خورد شروع به بيتابي و دردمندي كرد. ابن عباس گفت: اي اميرالمومنين، چنين نيست كه تو افتخار مصاحبت رسول خدا را داشتي و نيكو از عهده برآمدي و گرفتار فراق آن حضرت شدي و او از تو خشنود بود و با ابوبكر مصاحبت كردي و حق صحبت او را نيكو داشتي و از تو جدا شد در حالي كه از تو خشنود بود، سپس با مسلمانان مصاحبت و نسبت به آنان نيكي كردي و از آنان جدا می‌شوي در حالي كه از تو خشنودند.

عمر گفت: اما آنچه در مورد مصاحبت پيامبر و ابوبكر گفتي آري، اين از چيزهايي است كه خداوند بر من منت نهاده است، اما آنچه از بيتابي من می‌بيني به خدا سوگند، از اين جهت است كه حاضرم اگر تمام طلا‌هاي زمين از من باشد فديه دهم پيش از آنكه عذاب خدا را ببينم در روايتي ديگر چنين است: كه گفت حاضرم در قبال هول مطلع فديه دهم، و در روايت ديگري آمده است كه گفت: مغرور كسي است كه شما او را فريفته باشيد، اگر هر چه طلا و نقره كه بر روي زمين است از من باشد حاضرم در قبال هول مطلع فديه دهم. در روايت ديگري است كه گفت: اي ابن عباس آيا در مورد اميري بر من ثنا می‌گويي؟

مي‌گويم: در روايت ديگري آمده است كه عمر گفت: سوگند به كسي كه جان من در دست اوست بسيار دوست می‌دارم همان گونه كه به امارت وارد شدم از آن بيرون روم و بر من گناه و گرفتاري نباشد. در روايتي ديگر آنچه آفتاب بر آن می‌افتد از من باشد حاضرم در قبال نجات از اندوه قيامت و مرگ بپردازم، و چگونه كه هنوز به صحراي و جمع مردم نرسيده ام همچنين در روايتي ديگر آمده است: اگر دنيا و آنچه در آن است از من باشد حاضرم پيش از آنكه از سرانجام خود آگاه شوم در قبال بيمي كه پيش روي من است بپردازم.

ابن عباس مي‌گويد: در اين هنگام صداي ام كلثوم را شنيديم كه می‌گفت: افسوس بر از دست دادن عمر! و زناني همراه او می‌گريستند، صداي گريه فضاي خانه را انباشته كرده و به لرزه درآورد، عمر گفت: اي واي مادر عمر، كه خداي او را نبخشد و نيامرزد! من گفتم: به خدا سوگند: اميدوارم كه عذاب را فقط همان اندازه ببيني كه خداوند متعال می‌فرمايد و هيچ كس از شما نيست جز آنكه به دوزخ وارد مي‌شود [29](http://www.ghadeer.org/nahj/j_taix_5/footnt01.htm#link284) و تا آنجا كه ما می‌دانيم تو اميرمومنان و سرور مسلماناني كه به حكم قرآن قضاوت و به طور مساوي تقسيم می‌كني.

ابن عباس مي‌گويد: اين سخن من عمر را خوش آمد، نشست و گفت: اي ابن عباس، آيا در اين باره براي من گواهي می‌دهي؟ من ترسيدم چيزي بگويم، علي ميان شانه ام زد و گفت گواهي بده.

در روايت ديگري آمده است كه ابن عباس گفت: اي اميرالمومنين، چرا بيتابي مي‌كني كه به خدا سوگند، اسلام تو مايه عزت و حكومت تو مايه پيروزي بود و دنيا را انباشته از عدل و داد كردي. عمر گفت: اي ابن عباس، آيا در اين باره براي من گواهي می‌دهي؟

راوي مي‌گويد: مثل اينكه ابن عباس خوش نداشت شهادت دهد و توقف كرد، علي به ابن عباس فرمود: بگو آري، من هم با تو هستم. ابن عباس گفت: آري.

در روايت ديگري آمده است كه ابن عباس گفته است: همچنان كه عمر بر پشت افتاده بود دست بر پوستش كشيدم و گفتم اين پوستي است كه آتش هرگز آن را لمس نخواهد كرد. عمر نگاهي به من افكند كه بر او رحمت آوردم و گفت: از كجا اين را می‌داني؟ گفتم: با پيامبر مصاحبت كردي و حق صحبت را نيكو پنداشتي... تا آخر حديث. عمر گفت: اگر همه آنچه بر زمين است از من باشد حاضرم پيش از آنكه به عذاب خداوند برسم و آن را ببينم بپردازم تا از آن در امان بمانم.

در روايت ديگري است كه ديديم صداي امام جماعت را نمي‌شناسيم، ناگاه متوجه شديم كه عبدالرحمان بن عوف است و گفته شد: اميرالمومنين زخمي شد.

مردم برگشتند و عمر كه هنوز نماز صبح نگزارده بود همچنان در خون خود بود، گفتند: اي اميرالمومنين، نماز! سرش را بلند كرد و گفت: ترك نماز هرگز خدا نياورد، هر كس نماز خويش را تباه سازد او را حظي در اسلام نيست. حركتي كرد كه برخيزد از زخمش خون جاري شد، گفت: برايم عمامه يي بياوريد، آوردند، زخم خود را با آن بست و نماز گزارد و ذكر گفت و سپس به پسرش عبدالله نگريست و گفت گونه‌ام را بر خاك بنه. عبدالله مي‌گويد: من به سخن او توجه نكردم و پنداشتم حواسش پرت است. براي بار دوم گفت: پسرجانم، گونه‌ام را بر خاك بنه من انجام ندادم براي بار سوم گفت: اي بي‌مادر! گونه‌ام را بر خاك بنه. فهميدم كه عقل او بر جاي است و فقط از شدت درد نمي‌تواند خودش آن كار را انجام دهد. گونه‌اش را بر خاك نهادم ديدم اطراف موهاي ريش او بر خاك است و چندان گريست كه ديدم به گوشه چشمش گل چشبيده است گوش خود را تيز كردم تا بشنوم چه مي‌گويد! شنيدم مي‌گويد: اي واي بر مادر عمر و واي بر مادر عمر! اگر خداوند از او گذشت نفرمايد.

در روايتي آمده است كه علي آمد و كنار بالين عمر ايستاد و فرمود: هيچ كس براي اينكه با كارنامه او با خداوند ديدار كنم محبوب‌تر از اين جسد پيچيده در پارچه نيست.

از ام المومنين حفصه روايت شده است كه می‌گفته است: شنيدم پدرم در دعايش مي‌گفت: پروردگارا، كشته شدن در راه خودت و مرگي در شهر پيامبرت (را نصيب من كن)! من گفتم: از كجا چنين چيزي ممكن است؟ گفت: اگر خدا بخواهد خودش فراهم می‌فرمايد.

روايت شده كه كعب الاحبار به عمر می‌گفته است: ما در كتابهاي خود در مورد تو چنين يافته ايم كه شهيد خواهي شد، و عمر می‌گفته: چگونه براي من كه ساكن جزيرة العرب هستم وصول به شهادت ممكن است.

مقدام بن معدي كرب مي‌گويد: چون عمر زخمي شد دخترش حفصه پيش او آمد و بانگ برداشت كه اي صحابي رسول خدا و اي پدر همسر رسول خدا و اي اميرالمومنين! عمر به پسر خود عبدالله گفت: مرا بنشان كه مرا ياري شنيدن آنچه را كه می‌شنوم نيست. عبدالله او را به سينه خود تكيه داد و نشاند. عمر به حفصه گفت: تو را به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم كه از اين پس بر من مويه گري و نوحه خواني نكني، البته در مورد اشك ريختن چشمان تو هرگز اختيار ندارم، و هيچ مرده يي نيست كه او را بر صفاتي كه در او نيست ستايش كنند مگر اينكه فرشتگان بر او خشم می‌گيرند.

احنف مي‌گويد: شنيدم عمر می‌گفت: افراد قريش سالارهاي مردم‌اند هر يك از ايشان به هر كاري دست زند گروهي از مردم از او پيروي می‌كنند. چون عمر در گذشت و فرمان داده بود صهيب سه روز با مردم نماز بگزارد و به مردم خوراك داده شود تا افراد شورا بر خلافت يك تن هماهنگ شوند، هنگامي كه سفره گستردند مردم از اينكه به سوي غذا دست دراز كنند خودداري كردند.

عباس بن عبدالمطلب گفت: اي مردم، رسول خدا رحلت فرمود و ما پس از او غذا خورديم، ابوبكر مرد پس از او غذا خورديم و آدمي را از خوردن چاره يي نيست و سپس دست دراز كرد و خوراك خورد (ديگران پيروي كردند) و من درستي سخن عمر را دانستم.

بسياري از مردم شعري را كه در حماسه ابوتمام آمده است نقل كرده و پنداشته‌اند كه سروشي از جنيان آن در مرثيه عمر سروده است و آن ابيات چنين است.

از سوي اسلام پاداش پسنديده بهره ات شد و دست خداوند در آن پهنه از هم دريده شده بركت دهاد.

هركس هر اندازه تيزرو باشد و بر فرض كه بر بالهاي شترمرغ سوار شود و بخواهد به آنچه در گذشته انجام داده‌اي برسد باز هم عقب می‌ماند...

آيا پس از كشته شده در مدينه كه زمين در سوگ او تيره و تار شد و درختان سترگ بر خود لرزيدند...

بيشتر مورخان اين ابيات را از مزرد برادر شماخ و برخي هم از خود شماخ می‌دانند.

«در انتهاي اين بخش بيان توضيحي را لازم می‌دانم و شيعه براي تخطئه حضرت عمر و ابوبكر به احاديثي از نبي اكرم اشاره می‌كند كه هر كس فاطمه را بيازارد مرا آزرده است و احاديثي ديگر از اين نوع. ولي: 1- در اينكه حضرت فاطمه از اين دو نفر آزرده شده و بعد هم آنها را نبخشيده باشند جاي حرف و حديث بسيار است 2- حتي اگر اين احاديث منتسب به نبي اكرم صحت داشته باشد شان بيان آن بنا به عللي بوده و به عبارت ديگر بنا به موقعيت و مناسبتي نبي اكرم اين سخنان را فرموده‌اند. ممكن است شيعه بگويد حديث‌شان بيان ندارد. ولي چگونه آيات قرآن كه مهمتر است شان نزول دارد؟ به عنوان مثال شما مي‌گوييد‌شان نزول آيه ولايت در خصوص خاتم بخشي علي بوده و مراد از الذين (كساني كه) فقط حضرت علي می‌باشد و اين آيه را نمي‌توان به زمان‌هاي ديگر و اشخاصي ديگر تعميم داد. پس سخن نبي اكرم در خصوص آزردن فاطمه نيز به مناسبتي خاص و مربوط به زمان و افرادي خاص بوده است!» آري: انسان‌هاي پست سرگرم اشخاص می‌شوند. انسان‌هاي عادي سرگرم حوادث مي‌شوند ولي انسان‌هاي بزرگ به ايده‌ها فكر می‌كنند.

**پایان**

1. - حتي يك نفر را در تاريخ نمي‌توانيد پيدا كنيد كه به تنهايي و بدون كمك يك عده فراوان در هيچ زمينه‌اي پيروز شده باشد ولي شيعه معتقد است تمامي اصحاب مرتد و منافق بودند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - دين تو را رد پي آرايشند در پي آرايش و پيرايشند بس كه ببستند بر او برگ و ساز گر تو ببيني نشناسيش باز. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ﴿سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا ٧٧﴾ [الإسراء: 77]. [↑](#footnote-ref-3)
4. - نمونه روشن آن عقيده به استحباب قمه زني حتي در ميان علماء و روحانيون است پس تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل! . [↑](#footnote-ref-4)
5. - نكته جالب آنكه در خلال همين داستان‌هاست که عمر و ابوبكر را متهم به خفقان می‌كنند!!!. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ﴾ [الزخرف: 22]. معني: «گويند پدرانمان را بر اين طريقت يافتيم». [↑](#footnote-ref-6)
7. - ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: 67]. «و دوزخيان می‌گويند ما سادات و بزرگانمان را پيروي كرديم پس ما را گمراه كردند. اگر تقليد بودي شيوه‌اي خوب پيمبر هم ره اجداد رفتي». (اقبال لاهوري) [↑](#footnote-ref-7)
8. - و متاسفانه همين امر بهانه خوبي به دست روحانيون داده تا هر نغمه ناسازي را با چماق تكفير و التقاط در نطفه خفه كنند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - شايد براي همين، اصول دين را تحقيقي می‌دانند و نه تقليدي. [↑](#footnote-ref-9)
10. - خواننده عزيز به زودي متوجه مي‌شود که اگر کلمه‌هاي تقيه و مصلحت و علم غيب نبود روحاني صفوي در پاسخ بسياري از سئوالات جوابي جز سرافکندگي نداشت. [↑](#footnote-ref-10)
11. - به قول يك نويسنده: هر چه را تكرار كني به صورت عادت درمي‌آيد و هر عادتي پس از مدتي جزء شخصيت تو مي‌شود و شخصيت است كه سرنوشت تو را می‌سازد. [↑](#footnote-ref-11)
12. - فرقي نمي‌كند كه نويسنده شيعه باشد يا سني. [↑](#footnote-ref-12)
13. - مانند كتبي كه در عهد صفويه و در نزاع ميان ايران شيعي و عثماني سني نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. - براي مثال محقق شيعه كه از كودكي با جمله لعنت بر عمر، مشغول ذمه عمر و... كه ورد زبان همه بوده بزرگ شده بسيار سخت است بخواهد منصفانه قضاوت كند. [↑](#footnote-ref-14)
15. - حتي راويان يا كاتبان اخبار ائمه نيز با وجود صداقت و به فرض دوري از تاثيرات فرهنگي و مذهبي و... ممكن است تحت تاثير شرايط رواني و شخصيتي، برداشت اشتباه از نقل قولها داشته و يا برخي كلمات را با اندكي تغيير ثبت نمايند تا ماهيت قضيه بسيار متفاوت جلوه كند (مثل كلمات‌: بفرماييد، ‌بنشينيد و... كه هر سه با اينكه داراي يك معني است ولي در سه حالت روحي متفاوت بر زبان می‌آيد). [↑](#footnote-ref-15)
16. - حضرت علي: انظر الي ما قال و لا تنظر الي من قال: به سخن بنگر و نه به شخص گوينده. يا جاي ديگر كه می‌فرمايند: حكمت را فرابگير حتي از منافق، يا: چون خبري را شنيديد -همانند ژرف انديشان و نه چون ظاهر بينان- ژرف در آن بينديشيد و تنها به شنيده خود بسنده نكنيد زيرا كه روايت گران دانش بسيارند و رعايت كنندگانش اندك. نهج البلاغه الكلمات: 98 و امان از ما كه حتي بر سر مسايل ديني و آن هم نسبت به كساني كه مرده‌اند (و مطالبي را فقط تحت عنوان گردآوري نوشته‌اند) رودربايستي می‌كنيم! پيروي كور كورانه از بزرگان نيز هيچ جايگاهي نزد خدا ندارد زيرا در قرآن از زبان دوزخيان می‌شنويم كه: ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: 67]. «ما بزرگانمان را اطاعت كرديم پس گمراه شديم». [↑](#footnote-ref-16)
17. - البته در اينباره ابتدا بايد با رجوع به منابع معتبر از صحت آن مطمئن شد و سپس آن جملة خاص را با مطالعه كل متن درك كرد و از تفسير گزينشي جملات بر مبناي سليقه‌هاي شخصي و معيارهاي زمان و فرهنگ حاضر دوري كرد. و حتي تمام سخنان آن فرد در طول حياتش پيرامون آن موضوع خاص را بررسي كنيم و فقط به يك سخن در يك موقعيت خاص بسنده نكنيم. (مانند جهنمي دانستن حضرت عمر و ابوبكر فقط با استناد به خطبة جعلي شقشقيه). [↑](#footnote-ref-17)
18. - علت اينكه اين موضوع را به عنوان مهمترين عامل آورده ايم شرايط حساس روز در لزوم اتحاد بين كشورهاي همسايه و همچنين تاكيد حضرت علي در آخرين لحظات عمر خود بر لزوم دوري از تفرقه و پيوند ميان مسلمين می‌باشد. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نمونه بارز آن:‌ تقابل دول سني مذهب عثماني و شيعي مذهب صفويه و بهره برداريهاي سياسي از داستانهاي تاريخي براي تهييج عوام به نبرد. [↑](#footnote-ref-19)
20. - حتي حضرت علي در نهروان به خوارج می‌فرمايند: «همينكه خداي ما، پيامبر ما،‌كتاب ما، قبله ما يكي است براي شما كافي نيست تا دست از برادر كشي برداريد؟» و من سئوال می‌كنم آيا سني‌ها از خوارج بدترند و براستي اگر علي زنده بود به ما چه می‌گفت؟ البته او زنده است و مرده حقيقي مائيم!. [↑](#footnote-ref-20)
21. - مانند برخي پادشاهان صفوي و يا... [↑](#footnote-ref-21)
22. - مداحان، سخنرانان، نويسندگان، مفتي‌ها و روحانيون، هنرمندان و... [↑](#footnote-ref-22)
23. - حضرت علي: حب الشيء يعمي ويصم: دوستي چيزي انسان را كور و كر مي‌كند. [↑](#footnote-ref-23)
24. - مردم پست سرگرم اشخاص می‌شوند افراد عادي به حوادث فكر می‌كنند و انسان‌هاي بزرگ به ايده‌ها!. [↑](#footnote-ref-24)
25. - پاسخ آن حضرت به ابن عباس در ماجراي سقيفه كه می‌فرمايند: «إني أكره عن اختلاف». [↑](#footnote-ref-25)
26. - مانند خطبه حضرت علي در كتب نهج البلاغه پيش از انقلاب كه از قول شيخ رضي نوشته‌اند منظور حضرت شخص عمر بوده است ولي در كتب بعد از انقلاب يا نام عمر را حذف كرده‌اند و موضوع به سكوت برگزار شده و يا مانند آقاي دشتي با يك استدلال بسيار بچه گانه نوشته‌اند منظور سلمان فارسي بوده است! [↑](#footnote-ref-26)
27. - (به قول معروف شاه بخشيده وزير نمي‌بخشد!) براي نمونه به نامة امام حسين به مردم بصره مراجعه كنيد. البته در فيلمي كه ايراني‌ها در اين خصوص ساخته بودند اين قسمت از نامه سانسور شده بود. براستي يعني از امام حسين هم خجالت نمي‌كشيد؟ [↑](#footnote-ref-27)
28. - البته حضرت علي يكبار به واقعه غدير اشاره می‌كنند (اگر اين حديث صحيح باشد زيرا قرائن جعل در آن به خوبي آشكار است) ولي حتي در همين موضوع نيز منظور ايشان التفات و توجه پيامبر به ايشان بوده و نه موضوع خلافت. [↑](#footnote-ref-28)
29. - هر دوي اين روايت‌ها از 80 طريق نقل شده‌اند!!!. [↑](#footnote-ref-29)
30. - به اين روايت از تاريخ طبري دقت كنيد تا متوجه شويد فقط در عرض چند سال روحيه مردم كوفه چفدر خراب شده است: گويد: دينار (يكي از سران ايراني كه با مسلمين صلح مي‌كند) در ايام امارت معاويه به كوفه آمد و با مردم به سخن ايستاد گفت: اي گروه مردم كوفه شما اول بار كه بر ما گذشتيد مردمي نيك بوديد و به روزگار عمر و عثمان نيز چنين بوديد آنگاه دگر شديد و چهار خصلت در شما رواج يافت: بخل و گيجي و نامردي و كم حوصله گي. هيچيك از اين خصلتها در شما نبود و چون دقت كردم از مادران شما آمده و بدانستم بليه از كجاست. گيجي از نبطيان است و بخل از پارسيان و نامردي از خراسان است و كم حوصله گي از اهواز. تاريخ طبري ص 1958. [↑](#footnote-ref-30)
31. - اين حديث به وضوح باطل است علاقه مندان به كتاب شاهراه اتحاد حيدرعلي قلمداران شيعه مراجعه كنند كه اين احاديث را بررسي و همگي را رد كرده است. به طور خلاصه از اهم ايرادات اين روايات: 1- چرا امام صادق كه از اين حديث و نام امام بعدي اطلاع داشته ابتدا اسماعيل را به عنوان جانشين اعلام مي‌كند ولي بعد می‌فرمايند در خصوص ايشان از جانب خداوند بدا حاصل شد 2- چرا بسياري از سرشناسان شيعه از نام امام بعدي بي اطلاع بوده و از امام زنده در اين خصوص سئوال می‌كردند؟ 3- چرا بيشتر راويان اين روايت، افراد غالي و يا فاسدالمذهب و واقفي و... بوده‌اند و در تاريخ می‌خوانيم كه برخي از آنها پس از رحلت يك امام از جانشين او بي خبر بوده و دچار سردرگمي می‌شده‌ا‌ند. 4- چرا سرسلسله اكثر اين روايات به نام جابر ابن عبدالله انصاري ختم مي‌شود.كه موضوع به اين مهمي بايد به تواتر و توسط بسيار از اصحاب مانند واقعه غدير نقل شود و... [↑](#footnote-ref-31)
32. - مراجعه كنيد به كتاب تشيع صفوي و علوی از دكتر شريعتي. [↑](#footnote-ref-32)
33. - البته بعيد نيست چنين رواياتي در زمان حكومت خلفاي بني عباس ساخته شده باشد تا نوعي مشروعيت و وجهه تاريخي به حكومت خود بدهند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نهج البلاغه: خطبه 127. [↑](#footnote-ref-34)
35. - نهج البلاغه: حكمت 469. [↑](#footnote-ref-35)
36. - پروفسور ژاك برك (به نقل از كتاب اسلام شناسي دكتر شريعتي ص 456). [↑](#footnote-ref-36)
37. - اوژن يونسكو ـ بديهه گويي. [↑](#footnote-ref-37)
38. - عقل محض يعني عقل منهاي هر گونه پيش داوري، تعصب، سليقه، تقليد، پس زمينه فرهنگي و مذهبي و حتي اعتقادي، ارثي و... [↑](#footnote-ref-38)
39. - علت اينكه قبل از نام علي و عمر و ابوبكر حضرت و پس از نام آنها يا نوشته‌ام نيز به خاطر رعايت همين اصل بي‌طرفي كامل بوده است. [↑](#footnote-ref-39)
40. - واقعا جاي تاسف است که چه چيزهايي را بايد براي هموطنانم ثابت کنم. [↑](#footnote-ref-40)
41. - اسلام شناسي، دكتر شريعتي ص512. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مذهب عليه مذهب،‌دكتر شريعتي، پاورقي ص 72. [↑](#footnote-ref-42)
43. - مذهب عليه مذهب. دكتر شريعتي. ص 316. [↑](#footnote-ref-43)
44. - البته در طول اين تحقيق در برخي موارد به شما نشان خواهم داد كه بسياري از اين افراد برخي از عقايد يكديگر را قبول نداشته و بعضا دچار اشتباهاتي بسيار بچه گانه نيز می‌شده‌اند. [↑](#footnote-ref-44)
45. - در تحقيق حاضر نمونه‌هاي فراوان آنرا که موجب درگيري‌هاي بيهوده ميان شيعه و سني شده را خواهيد ديد. [↑](#footnote-ref-45)
46. - پاسخ به ايوب -يونگ- فصل 16 ص 192. [↑](#footnote-ref-46)
47. - پازل: قطعات مقوايي يا پلاستيکي از يک نقاشي يا تصوير که کودکان با سر هم کردن و چيدن درست هر قطعه به تصوير نهايي دست پيدا مي‌کنند. [↑](#footnote-ref-47)
48. - گرچه پذيرش همين نکته نيز او را دچار تناقض می‌کند زيرا وقتي سئوال می‌کني چرا آيات اکمال و ابلاغ که شما عقيده داريد در مورد جانشيني حضرت علي است با سياق آيات قبل و بعد از خودش هماهنگي و تناسب ندارد می‌گويد اين دستکاري، کار خلفا بوده!!! گر چه من در اين کتاب تناقضات فراواني مانند اين مورد را به شما نشان خواهيم داد. [↑](#footnote-ref-48)
49. - براي مثال: خواننده عزيز دقت کند که من در تمام اين کتاب چند صد صفحه‌اي فقط به تجزيه و تحليل اين نکته پرداخته ام که غصب خلافتي در کار نبوده است ولي روحاني صفوي در تاييد وجود نص بر انتخاب حضرت علي فقط يک جمله را ياد گرفته است: چرا پيامبر در گرماي شديد غدير خم مردم را نگه داشت!!! [↑](#footnote-ref-49)
50. - البته امامت و عدل جزو اصول مذهب شيعه است و به زودي درباره آن مطالب فراوان تازه‌اي را خواهيد دانست. [↑](#footnote-ref-50)
51. - مذهب عليه مذهب. دكتر شريعتي. ص‌108 «جالب است كه اين سئوال به ذهن دشمنان هم می‌رسد. كتاب مستر همفر جاسوس انگليس را بخوانيد كه از دشمني شيعه و سني به خاطر مسائل 14 قرن قبل اظهار تعجب كرده است». [↑](#footnote-ref-51)
52. - مذهب عليه مذهب. دكتر شريعتي ص 138. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مذهب عليه مذهب. دكتر علي شريعتي. پاورقي ص 155 تا 158. [↑](#footnote-ref-53)
54. - (مذهب عليه مذهب. دكتر شريعتي. ص 62). [↑](#footnote-ref-54)
55. - جرج برنارد شاو. كاهش هزينه‌ها. سازمان بهره‌وري هند. ص 29. [↑](#footnote-ref-55)
56. - نهج البلاغه. الكلمات: 98. [↑](#footnote-ref-56)
57. - نقل از ص 10 روزنامه جام جم شنبه 31 شهريور 1383 سال پنجم شماره 1225 پونه شيرازي، جملات داخل پرانتز از اينجانب است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - البته بنده خدا فراموش كرده بود كه در چنين مواردي، براحتي می‌توان از كلمات: مصلحت، تقيه، توريه، مماشات و... استفاده كرد. چماق‌هايي كه هميشه بر سر حقيقت برافراشته بوده است. [↑](#footnote-ref-58)
59. - به زودي اين نكته را تحليل می‌كنيم كه لازمه اصل خاتميت، بلوغ فكري بشر در پذيرش و حفظ ميراث وحي بوده و اينكه بالاخره بشر پس از رسيدن به سن بلوغ، خودش بايد مستقل روي پاي خود بايستد و تصميم بگيرد مانند يك نوجوان كه اگر پدر و مادر مرتب از او حمايت بي شائبه به عمل آورند او هيچگاه قادر به استقلال در زندگي خود نيست حتي در بين حيوانات اين اصل (يعني راندن و بيرون كردن فرزند) مشاهده مي‌شود... [↑](#footnote-ref-59)
60. - دقيقاً به همين علت قبول خلافت ابوبكر منافاتي با قبول امامت حضرت علي نداشته و ما ابوبكر را به عنوان خليفه اول و حضرت علي را به عنوان امام اول خود قبول داريم. زيرا لازمه اصلي خلافت: قبول اكثريت جامعه و تطابق فرهنگي ميان جامعه و شخص خليفه است. ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59]. دقت كنيد منكم يعني از ميان خودتان و...). [↑](#footnote-ref-60)
61. - همانگونه كه اينك با حضور حكومت در دست ديگران است. (اگر چنين چيزي صحت داشته باشد كه متاسفانه من آن را قبول ندارم) [↑](#footnote-ref-61)
62. - ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: 67]. [↑](#footnote-ref-62)
63. - جالب است كه بدانيد همانطور كه در تاريخ براي شيعه مصالحي مبني بر شرابخوار بودن عمر وجود دارد داستان‌هاي پوچي نيز مبني بر شرابخوار بودن حمزه نيز وجود دارد. [↑](#footnote-ref-63)
64. - تفسير نوين.محمدتقي شريعتي. ص 2. [↑](#footnote-ref-64)
65. - ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «ما قرآن را فرو فرستاديم و خودما نگهدار آن هستيم». [↑](#footnote-ref-65)
66. - مذهب عليه مذهب دكتر شريعتي ص 126 [↑](#footnote-ref-66)
67. - دكتر ناصر كرمي -روزنامه همشهري- شماره 4171. [↑](#footnote-ref-67)
68. - حتي اگر در يك خانواده، زن و مرد با ديدي احساسي به مسائل نگاه كنند كارشان به اختلاف و در نهايت، ‌طلاق كشيده مي‌شود، چه برسد بررسي مسائل مغشوش تاريخي 1400 سال پيش!. [↑](#footnote-ref-68)
69. - دقيقا كاري كه اكثر محققين و وعاظ و مداحان شيعه در رابطه با خلفا انجام می‌دهند!!!. [↑](#footnote-ref-69)
70. - البته دكتر شريعتي آبروداري كرده است زيرا شيعه اصولا ماخذ دست اول ندارد و 90 درصد مآخذ دست اول مال سني‌هاست!!!. [↑](#footnote-ref-70)
71. - تنها جانبداري من در اين تحقيق گذاشتن حرف جلوي نام حضرت علي می‌باشد كه اميدوارم آن حضرت بر من ببخشايند زيرا در جايي خواندم كه وقتي ايشان باتفاق آن فرد مسيحي به نزد قاضي می‌روند و قاضي جلوي پاي ايشان بر خاسته و با كنيه ايشان را خطاب می‌كنند حضرت علي قاضي را به خاطر اين تبعيض و برخورد دوگانه سرزنش می‌نمايند. [↑](#footnote-ref-71)
72. - زيرا اين گذشت زمان بوده كه تضادها را شديد و شديدتر كرده و مسلما در گذر زمان به تحريفات و دروغها و بهتانها دامن زده است [↑](#footnote-ref-72)
73. - تاريخ سياسي اسلام، سيره رسول خدا، رسول جعفريان، ص 73. [↑](#footnote-ref-73)
74. - توضيح بيشتر اين مطلب را مي‌توانيد در كتاب تشيع صفوي و تشيع علوي، دكتر شريعتي مطالعه كنيد. [↑](#footnote-ref-74)
75. - تاريخ سياسي اسلام، سيره رسول خدا، رسول جعفريان، ص 68. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ماسينيون استاد دكتر شريعتي بوده و شريعتي در كتاب كوير علاقه وافر خود را به او بيان كرده است. ماسينيون كتب بسيار علمي و تحقيقي دقيق و عميقي پيرامون سلمان (سلمان پاك) و حلاج نوشته او چندين هزار فيش در رابطه با زندگاني حضرت فاطمه تهيه كرده ولي متاسفانه به علت مرگ، موفق به تدوين آن نشد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - اكثر محققين می‌دانند كه ماسينيون و گلدزهير از محققين بي‌طرف و به نام در روايات شيعي هستند. البته علاقه آنها به شيعه از لابه لاي تحقيقات آنها پيداست. [↑](#footnote-ref-77)
78. - جالب است كه بدانيم اين دو نفر يعني ماسينيون و گلدزيهر تحقيقات جالب و علمي و كارشناسانه و عميقي در برخي مباحث تشيع انجام داده و مسلماً به علت مسيحي بودن به دور از تعصبات فرقه‌اي و بي‌طرفانه قضاوت كرده‌اند. نكته ديگر اينكه تمايل و علاقه خاص آنها به شخصيت‌هاي تشيع از لابه‌لاي متون آنها به روشني مشهود است. [↑](#footnote-ref-78)
79. - نه آن بيماري كه منجر به مرگ ابوذر در ربذه شد. [↑](#footnote-ref-79)
80. - البته به عقيده شيعه زيرا مانند هميشه عوام شيعه مسائل را بهتر از امام می‌فهمند!!! (دقيقا مانند خوارج). [↑](#footnote-ref-80)
81. - تاريخ سياسي صدر اسلام. ترجمه و تدوين دكتر محمود رضا افتخار‌زاده ص 15 تا 23 انتشارات رسالت قم. [↑](#footnote-ref-81)
82. - تعجب من از مردم عامي نيست كه در اكثر مساجد اين كتاب موهوم را مطالعه می‌كنند تعجب من از استاد دانشگاه آقاي دكتر محمود رضا افتخار‌زاده است كه با چه شور و حرارتي اين كتاب را چاپ و منتشر كرده‌اند براستي كه تعصب، دكتر و بيسواد نمي‌شناسد. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بسياري از علماي شيعه ضعفهاي وارده به راويان توسط ابن غضايري را قبول ندارند و دليل آن هم مشخص است و نيازي به توضيح ندارد هر راوي حتي غالي و دروغگو اگر باب ميل ما روايتي كرده بايد تاييد شود. [↑](#footnote-ref-83)
84. - اين جمله: نشانگر صداقت و بي طرفي و روحيه علمي ابن غضائري است. [↑](#footnote-ref-84)
85. - برخي محققين سني و غربي معتقدند بسياري از دروغها‌ی مورد استناد شيعه توسط اين فرد كه يهودي تازه مسلمان بوده، ‌جعل شده و شورش عليه عثمان نيز به تحريك او بوده است. احتمال فراوان وجود دارد كه اين شخصيت ساخته ذهن داستانسرايان تاريخي باشد ولي: 1- داستانسرايان در طول تاريخ بين تمام فرق وجود داشته و سني و شيعه نمي‌شناخته‌اند براي همين در بين هر دو مذهب تشيع و تسنن به مواردي از اين دست بر می‌خوريم 2- مسلماً افكار ابن سبايي وجود داشته حتي اگر وجود چنين شخصي موهوم بوده باشد. [↑](#footnote-ref-85)
86. -الخلى: الخلاصة ص 83 [↑](#footnote-ref-86)
87. - الـمفيد: اوائل الـمقالات وشرح الاعتقادات ص 247 [↑](#footnote-ref-87)
88. - الـمفيد: اوائل الـمقالات وشرح الاعتقادات ص 242 [↑](#footnote-ref-88)
89. - معجم رجال الحديث: چاپ قم، ج8،ص219. [↑](#footnote-ref-89)
90. - گزيده تاريخ بلعمي ص 273 دكتر جعفر شعار و سيد محمود طباطبايي چاپ و نشر بنياد چاپ صنوبر تهران 1366. [↑](#footnote-ref-90)
91. - گزيده تاريخ بلعمي ص277دكتر جعفر شعار و سيد محمود طباطبايي چاپ و نشر بنياد چاپ صنوبر تهران 1366. [↑](#footnote-ref-91)
92. - گزيده تاريخ بلعمي ص 284 دكتر جعفر شعار و سيد محمود طباطبايي چاپ و نشر بنياد چاپ صنوبر تهران 1366. [↑](#footnote-ref-92)
93. - گزيده تاريخ بلعمي ص 286 دكتر جعفر شعار و سيد محمود طباطبايي چاپ و نشر بنياد چاپ صنوبر تهران 1366. [↑](#footnote-ref-93)
94. - گزيده تاريخ بلعمي ص 288 دكتر جعفر شعار و سيد محمود طباطبايي چاپ و نشر بنياد چاپ صنوبر تهران 1366. [↑](#footnote-ref-94)
95. - گفته‌ها و نكته‌ها نوشته محمد شريفي و بارانه عماديان نشر توتيا تهران 1381 ص 238. [↑](#footnote-ref-95)
96. - ابوذر و ابوبکر و عمر و عمارياسر و... اگر مانند ابوجهل در عقايدشان شک نمي‌کردند هم اکنون مانند ابوجهل در قعر دوزخ بودند. [↑](#footnote-ref-96)
97. - براي درک بهتر ايمان واقعي و جريان اين تناقض، کتاب ترس و لرز اثر کيگارد را بخوانيد. [↑](#footnote-ref-97)
98. - حتي اگر ابوبكر، عمر و عثمان را شهيد حساب نكينم. با عنايت به حديث اذكروا امواتكم بالخير. [↑](#footnote-ref-98)
99. - اگر شركت در جنگ‌ها، بريدن از اقوام، بذل مال و تحمل تمام سختي‌ها (شعب ابيطالب،‌ هجرت و...) را نقش كوچك بدانيم. [↑](#footnote-ref-99)
100. - [↑](#footnote-ref-100)
101. - ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: 67]. «ما سروران و بزرگانمان را پيروي كرديم پس آنها ما را گمراه كردند». [↑](#footnote-ref-101)
102. - ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الاسراء: 36]. «و آنچه را علم نداري پيروي نكن همانا گوش و چشم و دلها همگي در پيشگاه خداوند مسئوولند». [↑](#footnote-ref-102)
103. - به عنوان مثال بسياري سوزاندن 5 ميليون يهودي در 50 سال قبل توسط هيتلر را دروغ می‌دانند آنگاه 1400 سال قبل وسط بيابان‌هاي عربستان... [↑](#footnote-ref-103)
104. - 14 معصوم، حسين عماد زاده، نشريه مكتب قرآن [↑](#footnote-ref-104)
105. - متاسفانه نتوانستم نيت خود را از نوشتن اين مطالب قربه الي الله کنم و بيشتر از روي تنفري که نسبت به دروغگويان و حقه بازها داشتم دست به قلم شدم و به همين دليل فکر نمي‌کنم با وجود صرف وقت فراواني که براي نوشتن اين مطالب کردم ثوابي نصيبم شود. [↑](#footnote-ref-105)
106. - تذکرة الأولياء: -عطار نيشابوري- ص 448. [↑](#footnote-ref-106)
107. - مانند علامه‌هاي درباري پادشاهان صفويه. [↑](#footnote-ref-107)
108. - مجددا متذكر می‌شوم منظور من شيعه شاه عباسي است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - به زودي با دليل و مدرك به شما ثابت می‌كنم كه چهار پيشواي اهل سنت جزو عاشقان واقعي اهل بيت بوده‌اند و در اين راه متحمل شكنجه‌هاي فراواني نيز شده‌اند. براي نمونه اين يك دليل را داشته باشيد كه شافعي می‌گويد من نمازي كه در آن صلوات بر آل محمد نباشد را باطل می‌دانم!!!. [↑](#footnote-ref-109)
110. - البته به اين كتابها نيز اعتقادي ندارند و مثلا هر جا ستايشي از حضرت عمر و حضرت ابوبكرب از زبان امامان شده است را حمل بر تقيه كرده‌اند!. [↑](#footnote-ref-110)
111. - اين نكته حتي يك استثناء هم ندارد! يعني حتي يك آيه هم در قرآن وجود ندارد كه شيعه بتواند با توجه به آيات قبلي و بعدي آنرا به نفع خو بكار بگيرد. [↑](#footnote-ref-111)
112. - موقوفي بودن آيات قرآن يعني اينكه ترتيب آيات قرآن به همين نحوي كه هم اكنون در دست ماست توسط پيامبر اكرم تعيين و مشخص شده است. [↑](#footnote-ref-112)
113. - البته خرد و خراب كردن يك چيزي كار بچه‌هاي خردسال است و سرهم كردن و ساختن يك چيز كار جوانان با استعداد!. [↑](#footnote-ref-113)
114. - البته در اين مورد حتي اصول قياس نيز رعايت نشده است زيرا در اينكه بايد وضو گرفت و در وجوب وضو هيچ اختلافي بين مسلمان‌ها نيست بلكه در شيوة وضو گرفتن اختلاف است ولي در مورد اصل جانشيني نبي اكرم اختلاف اساسي وجود دارد. [↑](#footnote-ref-114)
115. - استدلال شيعه اين است كه خداوند از باب تكريم، خطاب را به صورت جمع آورده است. البته در مقام هدايت ديگران و از قرآني كه خودش را واضح و مفصل و نور و وسيله هدايت و... معرفي كرده است بسيار بعيد است اين چنين مبهم و گنگ سخن بگويد. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نگاهي به كتاب الغدير نوشته علامه اميني بيندازيد. [↑](#footnote-ref-116)
117. - البته تمامي اين موارد زاده اوهام و خيالات تاريخ نويسان و مداحان است. [↑](#footnote-ref-117)
118. - البه بعضي كه از ريشه منكر اين قضيه حتمي شده و می‌گويند ام كلثوم دختر حضرت ابوبكر بوده است. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نعوذ بالله، يعني پيامبر و حضرت علي در ساير موارد به دلخواه و ميل خود عمل می‌كرده‌اند. و در برخي موارد ديگر به اذن خداوند. [↑](#footnote-ref-119)
120. - البته با عنايت به اينكه بنا به عقيده شيعه اين انصار بودند كه ابتدا در سقيفه جمع شدند و سنگ اول انحراف را گذاشتند و بعد هم با حضرت ابوبكر بيعت كردند پس آنها نيز از شمول اين آيات خارج می‌شوند و تنها كساني كه مشمول اين آيه می‌شوند عمار و سلمان فارسي هستند. [↑](#footnote-ref-120)
121. - جالب است كه ما ايراني‌ها مسائلي را می‌فهميم كه خود اعراب در 1400 سال پيش نفهميدند و تازه دختر آنها را گرفته به آنها دختر داده اجازه داده‌اند كه زمين مسجد را بخرند و در راه اسلام پول خرج كنند و... [↑](#footnote-ref-121)
122. - اين هم می‌تواند به نوبه خود يك شاخه جديد در علوم امروزي باشد: روانشناسي بر اساس متون تاريخي!!!. [↑](#footnote-ref-122)
123. - شايد يكي از مصاديق آيه: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ...﴾ [الإسراء: 36] همين مورد باشد. [↑](#footnote-ref-123)
124. - تفسير نوين محمد تقي شريعتي ص 19 و مقدمه تفسير آيت اله طالقاني ص 17 [↑](#footnote-ref-124)
125. - البته پاره‌اي معلومات در زمينه ادبيات عربي و مفاهيم و معاني كلمات و.... نياز است كه با مطالعه و علاقه براي هر شخصي امكان پذير است. در زمان پيامبر - تا چند قرن بعد- نيز قشر خاصي كه مردم دين خود را از كانال آنها فراگرفته و خداي خود و پيامبر و ساير اصول دين را از طريق آنها بياموزند وجود نداشته است. بيشتر اين بازيها مربوط به بعد از زمان صفويه است. [↑](#footnote-ref-125)
126. - به خصوص اگر نام آن قبيله: بني‌هاشم باشد. [↑](#footnote-ref-126)
127. - با درگيري ميان سه قبيله قريش و اوس و خزرج [↑](#footnote-ref-127)
128. - به خاطر شيوه انتخاب خليفه كه آنها در سقيفه حضور نداشته‌اند نه اصل انتخاب رهبر [↑](#footnote-ref-128)
129. - حضور قنفذ و خالد بن وليد تقريبا قطعي است ولي حضور عمر در اين تهاجم، مشكوك است ضمن اينكه مهاجمين قرار بوده حضرت علي را به بيعت با حضرت ابوبكر فرا بخوانند (نه اينكه به قول معروف كه می‌گويند اگر به فلاني بگويي فلان شخص را بياور می‌رود سر او را می‌آورد!) و حضرت ابوبكر با ديدن دستهاي بسته شده حضرت علي خشمگين شده و دستور می‌دهد دست ايشان را باز كنند. [↑](#footnote-ref-129)
130. - انگار هدف اصلي از ازدواج، رابطه زناشويي است حتي اگر اين تز آبگوشتي درست باشد. [↑](#footnote-ref-130)
131. - البته برخي از آيات قرآن ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه می‌باشد ولي آيا اين دليلي براي توجيه نظريات فرقه‌اي مي‌شود؟ [↑](#footnote-ref-131)
132. - الغريق يتبعث بكل حشيش. [↑](#footnote-ref-132)
133. - در قسمت مربوطه با دلايل محكم و كافي، دروغ بودن اين موارد را ثابت می‌كنيم. [↑](#footnote-ref-133)
134. - در صورتيكه چه بسا ممكن است يك نفر آدم بد حرف درستي را نقل كرده باشد الله اكبر به تفكر بالاي علوي كه 1400 سال پيش می‌فرمايد به سخن نگاه كن و نه به گوينده ولي در طول اين 1400 سال همه فقط به گويندگان نظر دارند. [↑](#footnote-ref-134)
135. - عجيب است پس تكليف اين حديث چه مي‌شود: حق را بگو اگر چه هلاك تو در آن باشد كه در حقيقت نجات تو در آن است و باطل را رها كن هر چند نجات تو در آن باشد كه در حقيقت هلاك تو در آن است. اين حديث يعني حتي اگر بنا باشد هلاك هم شوي بايد حق را بگويي و دست به دامان تقيه و توريه و... نشوي. تازه اين دستور براي ما شيعيان است چگونه ممكن است خود امامان بهتر از اين حديث عمل نكنند؟ [↑](#footnote-ref-135)
136. - مانند آقاي فضل الله كمپاني كه در كتابشان براي تاييد نظرات خود، مسايل پيچيده رياضي طرح كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-136)
137. - دقيقاً مثل سخن جرج بوش كه گفت: هر كس با ما نيست با تروريست‌هاست. [↑](#footnote-ref-137)
138. - مانند: صحيح بخاري و صحيح مسلم و... [↑](#footnote-ref-138)
139. - استاد مطهّري مي‌گويد: «چند سال پيش در مؤسّسه حسينيه ارشاد دو سخنراني ايراد كردم كه عنوانش «كتابسوزي اسكندريه» بود و بي پايگي آنرا روشن كردم. يادم هست كه بعد از پايان اين سخنراني‌ها، از مؤمن مقدّسي نامه‌اي دريافتم به اين مضمون كه تو چه داعي داري كه دروغ بودن اين قصّه را اثبات كني؟! بگذار اگر دروغ هم هست، مردم بگويند. زيرا دروغي است به مصلحت، و تبليغي است بر عليه عمر بن الخطّاب و عمرو بن العاص!!». [↑](#footnote-ref-139)
140. - طرفه آنكه برخي علما و عوام شيعه سيره ابن هشام را رد می‌كنند در حاليكه قديمي‌ترين و معتبرترين سيره‌اي است كه ابن هشام آنرا از روي مطالب ابن اسحاق شيعه، جمع‌آوري كرده ابن اسحاقي كه نسل دوم اسلام را درك كرده است. تمامي محققين غربي و سني صحت سيره ابن هشام را پذيرفته‌اند ولي چون در آن، خلفاء لعن نشده‌اند مورد تاييد علماء واقع نمي‌شود بر عكس كتاب جعلي سليم ابن قيس. آري به زودي مشخص مي‌شود جايگاه كدام‌يك از اين دو كتاب در آتش است... [↑](#footnote-ref-140)
141. - در قسمت علي بهترين ميزان خطبه آن حضرت را در ستايش از عمر مورد تجزيه و تحليل قرار می‌دهيم. [↑](#footnote-ref-141)
142. - بعيد نيست سازنده اين احاديث يهوياني بوده باشند كه به وجود اختلاف ميان شيعه و سني پي برده بودند. [↑](#footnote-ref-142)
143. - البته به غير از افرادي مانند علامه اميني كه در كتاب الغدير نوشته: نشناختن حق حضرت ابوبكر، جنايت فاحشي به شمار می‌آيد. [↑](#footnote-ref-143)
144. - دکتر شهيدي در کتاب علي از زبان علي با ترس و لرز عنوان می‌کند که: اين ماجرا دروغ است ولي چه کسي جرات عنوان آنرا دارد؟ [↑](#footnote-ref-144)
145. - به عنوان مثال شيخ صدوق در اين كتاب، غالياني كه أشهد أن عليًا ولي الله را در اذان اضافه كرده‌اند لعنت كرده است!. [↑](#footnote-ref-145)
146. - که اگر از طريق وحي دروغ بودن آن اعلام نمي‌شد همين نيز توسط شيعه باعث داستانسرايي‌هايي عليه عايشه می‌شد. [↑](#footnote-ref-146)
147. - البته روحاني صفوي ممكن است بگويد پيامبر اكرم خودشان با دختر ابوسفيان ازدواج كردند چرا بايد علي را از ازدواج با دختر ابوجهل منع كنند. پاسخ: 1- دشمني و عداوت ابوجهل و ابوسفيان مانند هم نبوده 2- قياس، عملي شيطاني و در مذهب شيعه باطل است (يعني نمي‌توان علي را با حضرت محمد قياس كرد 3- پيامبر اكرم می‌توانسته‌اند در آن واحد بيش از 4 زن انتخاب كنند ولي ديگران از جمله حضرت علي شرعاً چنين اجازه‌اي نداشته‌اند پس در اينجا نيز قياس كنيد و بگوييد علي می‌تواند بيش از 4 زن بگيرد 4- بيشتر ازدواجهاي پيامبر جنبه سياسي داشته و هدفي در پشت آن پنهان بوده ولي ازدواج حضرت علي با دختر ابوجهل هيچ نتيجه‌اي در بر نداشته است. 5- پيامبر اكرم حضرت علي را از ازدواج با دختر ابوجهل منع نكرده‌اند بلكه نظر شخصي خود را گفته و فرموده‌اند هر كه فاطمه را آزار دهد مرا آزرده است 6- قرينه آنكه تا حضرت فاطمه زنده بودند حضرت علي ازدواج نكردند (بر خلاف رسم اكثر اعراب كه در آن واحد چند زن داشته‌اند) ولي پس از رحلت حضرت فاطمه با چندين زن ازدواج می‌كنند؟ [↑](#footnote-ref-147)
148. - به عنوان يك مثال خنده دار ديگر، كه متوجه شويد با چه انسانهاي احمقي طرف هستيم در كتاب يكي از اساتيد دانشگاه درباره عمر و حضرت ابوبكر نوشته بود: عناصر نفوذي!!! ولي شما كه اين دو نفر را نادان و كم شعور نشان می‌دهيد چطور اينقدر باهوش بوده‌اند كه در مكه فهميدند مي‌شود 23 سال بعد در مدينه خليفه شد!!! من از حماقت نويسندگان تعجب نمي‌كنم تعجب من از خريت خوانندگان اين كتابهاست. [↑](#footnote-ref-148)
149. - دقت داشته باشيد كه زمان امام صادق از انجا كه مصادف با سقوط بني اميه و روي كار امدن بني عباس بوده است فضاي سياسي نسبتاً بازي بوجود آمده كه به همين دليل امام صادق می‌توانند اينهمه در نشر علم تلاش كرده و شاگردان فراواني را به جهان اسلام معرفي كنند در كنار اين بايد دانست كه بني عباس از قبيله بني‌هاشم بوده و با خاندان اهل بيت رابطه خويشاوندي نزديكتري داشته‌اند تا با قبيله‌هاي عمر و حضرت ابوبكر كه امام به جاي بيان حقيقت تقيه كنند... [↑](#footnote-ref-149)
150. - در بخش سقيفه و غدير به اين شبهه پاسخ داده‌ايم. [↑](#footnote-ref-150)
151. - فريسيان، خوارج زمان حضرت عيسي، انسانهاي نادان احمق سطحي نگر قشري متعصب، در زمان ما افراد گروههاي كاوه و ابوذر و انصار به اصطلاح حزب الله. كساني كه از نزديك افتخار آشنايي با اين حضرات را دارند با تمام وجود می‌فهمند كه من چه می‌گويم. (يا بهتر است بگويم چه مي‌كشم!). [↑](#footnote-ref-151)
152. - مطالب انتهايي اين بحث (آيات انجيل) را از روي اينترنت برداشت كرده‌ام و از نويسنده اين سطور نيست. [↑](#footnote-ref-152)
153. - شايد اين هم يکي از سنن الهي است که مردم آينده هميشه در تحليل وقايع گذشته دچار کج فکري و سوء تفاهم و اشتباه می‌شوند. [↑](#footnote-ref-153)
154. - قبل از ورود به اين بحث بايد متذكر اين نكته شوم كه براي رعايت احترام اشخاص مورد علاقه شيعه و سني، اينجانب نام تمامي اين افراد را با واژة حضرت و با احترام ياد می‌كنم زيرا قوياً معتقدم همين بي احترامي‌ها كه باب شد باعث شده غربي‌ها در روزنامه‌هاي خود به پيامبر اسلام توهين كنند. [↑](#footnote-ref-154)
155. - منشاء اختلافات حقوقي و فقهي بين شيعه و سني، اين سخن حضرت علي بود كه در انتخابات شورا به عبدالرحمن بن عوف گفت: نه ولي در حد توانم. که صد البته منظور ايشان چيزي نيست که در نظر شيعه است. [↑](#footnote-ref-155)
156. - حضرت عمر از واقعه سقيفه به عنوان فلته ياد می‌كند يعني امري عجولانه و شتابزده، نويسندگان شيعه اين كلمه يا حادثه را كودتاي سياسي می‌داند يا دسيسه‌اي براي محروميت حضرت علي از خلافت. با مطالعه همه جانبه و به دور از تعصب، گفته حضرت عمر -با توجه به شرايط سقيفه- قابل قبول‌تر است [↑](#footnote-ref-156)
157. - جالب است كه بدانيم اشاره به واقعه غدير توسط حضرت علي (و حتي افراد مخالف مانند عمر و عاص) پس از اين دوره صورت مي‌گيرد و تا هنگام شهادت حضرت عمر، هيچ اشاره‌اي به اين واقعه در هيچ سند تاريخي وجود ندارد. اولين اشاره در شوراي انتخاب خليفه است که حضرت علي قصد دارد مقام والا و عنايت خاص پيامبر به خودش را به آنها يادآوري کنند و نه موضوع خلافت را. [↑](#footnote-ref-157)
158. - كه در بين آنها با نامهايي مانند: عمار ياسر، حذيفه، ابوعبيده الجراح، زيد بن ثابت، سالم مولي ابي حذيفه نيز برخورد می‌كنيم. [↑](#footnote-ref-158)
159. - بيش از يكصد آيه در تمجيد و تعريف از اصحاب پيامبر در قرآن كريم وجود دارد!!!. [↑](#footnote-ref-159)
160. - اصحاب نبي اکرم وقت وضو آب وضوي دست ايشان را به تبرک می‌ربودند!. [↑](#footnote-ref-160)
161. - دقت کنيد ايشان يکي دو بار به واقعه غدير اشاره کرده‌اند ولي به بيعت شکني نه! و منظور ايشان از اشاره به غدير، توجه نبي اکرم و سفارش ايشان به دوستي علي بوده و نه خلافت منصوص. در ادامه اين موضوع به خوبي تشريح می‌شود. [↑](#footnote-ref-161)
162. - البته بسيار كم اتفاق می‌افتد كه فقط يك پاسخ منفي يا مثبت براي سئوالي وجود داشته باشد كه اين مورد يكي از آن موارد است. شايد يكي از دلايل وجود اختلاف شديد و لا ينحل ماندن پاسخ پس از 14 قرن، همين نكته باشد. [↑](#footnote-ref-162)
163. - البته در ادامه بحثي تحت عنوان دنياي فازي خواهيم داشته و طي آن ثابت می‌كنيم كه پاسخ قاطع مثبت و يا منفي در مورد پديده‌هاي مختلف واقعي به ميزان بسيار كمي صادق بوده و در بيشتر موارد پاسخها بين اين دو حالت قرار دارند.(مانند: لا جبر و لا تفويض بل الامر بين الامرين) و شايد براي همين در روز قيامت جهت سنجش اعمال، ميزان نهاده می‌شود و عده كمي كه يكپارچه بودند بدون حساب به دوزخ و عده كمي كه يكپارچه خوبند بدون حساب به بهشت می‌روند. گرچه از ديدگاه برخي نويسندگان ما شخصيت‌هاي تاريخي يا ديوكامل بوده‌اند و يا فرشته كامل!. [↑](#footnote-ref-163)
164. - حتي حضرت عمر نيز با واقع بيني و صراحت لهجه خاص هميشگي خودش، می‌گويد اين امر فلته بود يعني كاري عجولانه ولي خدا ما را از شر آن حفظ كرد‌. [↑](#footnote-ref-164)
165. - شيعه معتقد است اكثريت با ابوبكر بيعت نكرده و بيعت اقليت نيز با اجبار و اكراه بوده است. سئوال اينجاست: پس ابوبكر چگونه توانست به خوبي از پس آن همه مشكلات پس از خلافت بر آيد. علم غيب داشت يا قواي آسماني به او كمك می‌كردند؟!!! يا اين از لياقت ذاتي خود او بود؟ هر پاسخي بدهيد به ضرر شيعه تمام می‌شود!. [↑](#footnote-ref-165)
166. - جالب است كه قياس در مذهب تشيع جايگاه چنداني ندارد. [↑](#footnote-ref-166)
167. - استاد گرانقدر شيعه ايراني حيدرعلي قلمداران در كتاب شاهراه اتحاد تمامي اين احاديث را نقد و رد كرده است. البته متاسفانه مانند دهها جلد از كتاب ديگر علماي ايراني اجازه چاپ به آنها نداده و حتي نويسنده آن را ترور كردند!. [↑](#footnote-ref-167)
168. - البته اينجانب، تحقيقي در اين خصوص، انجام داده و متوجه شده‌ام که به طور يقين روز غدير روز 29 اسفندماه بوده است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - لازم به ذکر است که پيامبر اکرم در غدير خم خطبه‌اي طولاني ايراد می‌فرمايند و در طول خطبه هيچ صحبتي از خلافت نبوده و در انتهاي خطبه آن جمله معروف را د باره حضرت علي بيان می‌کنند. [↑](#footnote-ref-169)
170. - البته زماني كه كميت اين اشعار را می‌سرايد سال‌ها از واقعه غدير گذشته بوده و سوء تفاهم خلافت منصوص حضرت علي جاي خودش را در بين جامعه باز كرده بوده است. علاوه بر اينكه علائق شديد مذهبي و سياسي كميت نسبت به تشيع رانبايد فراموش كنيم. [↑](#footnote-ref-170)
171. - جملات داخل پرانتز از نويسنده تحقيق حاضر است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - سقيفه سايه بان باغي در مدينه بوده است متعلق به خاندان بني ساعده. [↑](#footnote-ref-172)
173. - «لا نبايع الا عليا» «ما بيعت نمي‌كنيم مگر با علي». (ولي حتي يك نفر اشاره‌اي به غدير نمي‌كند و نمي‌گويد ما بيعت خود با علي را نمي‌شكنيم!!!). [↑](#footnote-ref-173)
174. - منظور در خانه عايشه است نه خانه فاطمه و از آنجا كه دري وجود نداشته شايد منظور از قفل كردند جلوگيري از ورود افراد متفرقه به داخل اتاق بوده است. والله اعلم [↑](#footnote-ref-174)
175. - اين سخنان، دقيقا همان سخناني است که در نامه‌هاي حضرت علي به معاويه در نهج البلاغه به عنوان دليلي بر صحت انتخاب حضرت علي به خلافت ، مشاهده می‌کنيم. [↑](#footnote-ref-175)
176. - تشيع در مسير تاريخ ص 65 تا 67 - اين نتيجه‌گيري يک استاد دانشگاه شيعه مذهب بدون تعصب است. توجه کنيد که نه کودتايي در کار بوده و نه غصب خلافتي و نه دسيسه چيني عليه خاندان پيامبر اکرم بلكه فقط و فقط موضوع، حادثه محيط بوده است. [↑](#footnote-ref-176)
177. - چون در آن زمان راه‌هاي مواصلاتي يا هلي كوپتر و همچنين تلگراف يا بي سيم وجود نداشته كه به او خبر بدهند احتمال حضور ابوبكر در همان لحظه وفات پيامبر از سنح به مدينه بسيار بعيد است.پس او در سنح نبوده، وجود او در سپاه اسامه نيز بعيد است زيرا اين سئوال پيش می‌آيد كه در آن 13 روز بيماري پيامبر اكرم چه كسي امام جماعت بوده است؟ زيرا در كتب تاريخي به جز ابوبكر نام شخص ديگري در مقام امام جماعت وجود ندارد. پس به احتمال فراوان، قولي كه می‌گويد: ابوبكر در ايام بيماري پيامبر، امام جماعت بوده و در مدينه حضور داشته به صحت نزديكتر است. با اينهمه‌: ‌الله اعلم. [↑](#footnote-ref-177)
178. - در صورتيكه واقعه غدير را قبول كنيم ولي منظور از سخنان پيامبر را خلافت بلافصل حضرت علي ندانيم يعني اعتقاد به اينكه منظور پيامبر تعيين جانشين نبوده است. هيچيك سئوالات اين مبحث پيش نمي‌آيد. [↑](#footnote-ref-178)
179. - تفسير نوين محمد تقي شريعتي ص 20 و مقدمه المباني ص 58 [↑](#footnote-ref-179)
180. - دکتر محمد جواد مشکور (شيعه و استاد دانشگاه تهران) در کتاب تاريخ شيعه و فرقه‌هاي اسلامي تا قرن چهارم انتشارات اشراقي تهران خ جمهوري اسلامي چاپ سوم 1362 ص 13 می‌نويسد: مطلبي که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقيفه کسي از مهاجر و انصار سخني از حديث غدير با وجود مسلميت آن به ميان نياورده است. اگر طرفداران علي به آن حديث ذکري می‌کردند سرنوشت اسلام طور ديگري می‌شد!. [↑](#footnote-ref-180)
181. - البته در برخي متون تاريخي از قول حضرت علي و ديگران به اين حادثه اشاره شده است ولي اين اشاره:1- جهت تعيين برتري و مقام والاي آن حضرت بوده (در برابر معاويه و...) 2- فقط از زمان شورايي كه منجر به انتخاب عثمان شد اين واقعه نقل شده و حتي يك نفر در جريان سقيفه تا زمان انتخاب عثمان به اين واقعه اشاره نكرده است.(يا لااقل اينجانب موفق به يافتن آن نشدم). به هر حال در اصل واقعه شكي نيست ولي با توجه به قرائن و شواهد بي شمار موجود، به احتمال قريب به يقين برداشت شيعه از اين واقعه اشتباه است. [↑](#footnote-ref-181)
182. - البته به زودي ثابت می‌كنيم كه بسياري از اين موارد مانند نزول عذاب و اشعار حسان و... ساخته و پرداخته ذهن مورخان در سده‌هاي بعدي است. [↑](#footnote-ref-182)
183. - البته در جاي خود به اين موضوع اشاره می‌كنيم كه بيعت شكني در عرب مربوط به دهه‌هاي بعدي بوده و در ابتدا اعراب به هيچ وجه بيعت خود را نمي‌شكستند. و اين موضوع حتي بنا به گفته حضرت علي يكي از معدود صفات پسنديده اعراب جاهلي بوده است. و اگر هم مردم بيعت خود را با عثمان شكستند ظلم و ستم واليان او بوده و دلايل متعدد اين بيعت شكني (كه توسط عده كمي هم صورت گرفته) در تاريخ ثبت است. [↑](#footnote-ref-183)
184. - من كمال احترام را براي شخصيت ايشان قائلم ولي معتقدم در اين زمينه راه بر خطا رفته‌اند. [↑](#footnote-ref-184)
185. - البته همه اينها بازي با كلمات و بازي با تاريخ است پيامبر اكرم طبق تمام متون معتبر روز دوشنبه وفات كرده و روز چهارشنبه يعني سه روز بعد دفن شده و تمام مردم مدينه بر ايشان نماز خوانده و ابوعبيده الجراح (كه در سقيفه نقش مهمي را در خلافت حضرت ابوبكر ايفا كرده قبر پيامبر را حفر می‌كند و..). [↑](#footnote-ref-185)
186. - البته در مورد فردي که اعتراض کرد و از آسمان سنگي به سر او فرود آمد و متعاقب آن سوره سال سائل بعذاب واقع نازل شد با عرض شرمندگي بايد بگويم: اين سوره مکي است!. [↑](#footnote-ref-186)
187. - البته اگر چنين اغراقي صحت داشته باشد كه در اين زمينه جاي حرف و نقل بسيار زياد است. مردم مدينه به محمد يتيم فقير رانده شده از شهر و قبيله خالصانه ايمان می‌آورند و تا آخرين لحظه و در تمامي شرايط دشوار در كنار او می‌مانند (كه آنهمه آيات و روايات در ستايش ايشان نازل می‌شود) در حاليكه قبل از آن هيچ آيه‌اي از سوي خدا و هيچ حديثي از هيچ پيامبري در تاييد حضرت محمد نشنيده بودند ولي ناگهان در سقيفه همين افراد هزاران حديث و آيه در حق علي را شنيده و بدون هيچ دليلي اولين سنگ مخالفت را در آنجا بنا می‌گذارند؟!!!! آيا تحليل‌هاي شيعه، تاريخ را تبديل به طنزي مسخره نكرده است؟ [↑](#footnote-ref-187)
188. - تفاسير مختلفي از اين ماجرا را در اين كتاب‌ها می‌توان يافت: بلاذري،1،صص585 / يعقوبي،2ص126/ طبري،1،ص1818/ عقد،4، ص: 259 در تمامي اين ماجراها سخنان تندي بين طرفين درگير ماجرا رد و بدل شده ولي در هيچكدام اشاره‌اي به واقعه غدير كه 2ماه قبل اتفاق افتاده و يا آيه قرآن نشده است!!!. [↑](#footnote-ref-188)
189. - البته به زودي اثبات می‌كنيم كه چنين اتفاقي اصولا روي نداده است. [↑](#footnote-ref-189)
190. - البته به زودي ثابت می‌كنيم داستان فدك و دهها داستان ديگر مانند آن در طول تاريخ شاخ و برگ داده شده و موضوع از اصل چيز ديگري بوده است. [↑](#footnote-ref-190)
191. - دکتر شريعتي در کتاب استحمار اين نکته را به خوبي تشريح می‌کند که علت اصلي پيروزي سپاه اسلام در زمان خلافت حضرت عمر، هوشياري مردم و نظارت دقيق آنها در امور حکومتي بوده است. [↑](#footnote-ref-191)
192. - بنا به اعتراف تمام مورخين اولين نوشته‌هاي مکتوب متعلق به 2 قرن پس از هجرت است (دکتر شهيدي) [↑](#footnote-ref-192)
193. - - نوشتن احاديث در زمان پيامبر به شکل خیلی محدود بود ولی وضع و ساختن احاديث دروغين بعدها بوجود آمد. [↑](#footnote-ref-193)
194. - تشيع در مسير تاريخ. دكتر سيدحسين محمد جعفري. دفتر نشر فرهنگ اسلامي. ص 85 و طبري، 1، ص 2769. [↑](#footnote-ref-194)
195. - طبري،1، صص2770. [↑](#footnote-ref-195)
196. - مجددا متذكر می‌شويم استناد به كتب جعلي مانند كتاب سليم ابن قيس كه حتي علماي شيعه نيز آنرا رد كرده‌اند در اينجا بي فايده است. [↑](#footnote-ref-196)
197. - حضرت عمر و ابوبكر از كم اهيت‌ترين تيره‌هاي قريش بوده كه قبايل آنها هيچگاه در منازعات سياسي نقشي نداشته‌اند. [↑](#footnote-ref-197)
198. - پيامبر اكرم مرتب سفارش اهل بيت خود را به مردم می‌كرده‌اند ولي سفارش به نيكي و دوست داشتن اهل بيت با لزوم تبعيت و پيروي و خلافت يك نفر شخص معين، بسيار متفاوت است. و من بسيار متاسفم كه بايد در جاي جاي اين كتاب به جاي پرداختن به بحثهاي علمي و آكادميك خودم را درگير مشاجرات كلامي و اصول سفسطه‌اي روحانيون كنم. عيبي ندارد بگذار هيچ جاي بهانه‌اي باقي نماند. [↑](#footnote-ref-198)
199. - برخي می‌گويند مردم كوفه هم بيعت شكستند و مردم كوفه را (كه ثلث آنها ايراني و بقيه از طوايف ناهمگون عرب بودند) با مردم مدينه و 50 سال بعد را با 50 سال قبل و عراق را با حجاز و يزيد را با ابوبكر و... مقايسه می‌كنند. [↑](#footnote-ref-199)
200. - منظور بيعت با ابوبكر است كه بدون نص قرآن و خدا و فرمان پيامبر هم بوده است. چه برسد بيعتي كه طبق فرمان خدا و سفارش پيامبر بوده و تمام قبايل هم در آن حضور داشته‌اند. [↑](#footnote-ref-200)
201. - در مورد اينكه جرا مردم بيعت خود را با عثمان شكستند يا چرا كوفيان، پيمان شكن شدند در صفحات بعدي به تفصيل سخن می‌گوييم. [↑](#footnote-ref-201)
202. - نهج البلاغه خطبه 73 [↑](#footnote-ref-202)
203. - به بيان ديگر: در بني‌هاشم فقط نبوت است و نمي‌تواند خلافت هم باشد. [↑](#footnote-ref-203)
204. - با عنايت به اين موضوع كه حضرت علي در سقيفه حضور نداشته‌اند.كه نيازي به جعل حديث در آن لحظه باشد. [↑](#footnote-ref-204)
205. - می‌بينيد ايده آليست چگونه سر از توهمات ماليخوليايي رومانتيسيسم در می‌آورد. [↑](#footnote-ref-205)
206. - تشيع در مسير تاريخ. دكتر سيدحسين محمد جعفري. دفتر نشر فرهنگ اسلامي. ص 85 و طبري، 1، ص 2769. [↑](#footnote-ref-206)
207. - كه اين خود

     جاي تعجب دارد. زيرا اين افراد طرفدار حضرت علي بودند و در آن لحظه كه هر كس براي تاييد نفر مورد نظر خود دليل و شاهد می‌آورد چه دليلي محكمتر از واقعه غدير. براي همين انسان شك می‌كند كه موضوع غدير چيز ديگري بوده است. [↑](#footnote-ref-207)
208. - براي درك بهتر اين موضوع و چگونگي پيدايش هسته اوليه گرايشهاي شيعي به كتاب بسيار علمي و گرانقدر تشيع در مسير تاريخ نوشته دكتر سيد حسين محمد جعفري. انشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي مراجعه كنيد. جالب است كه بدانيد ساير طرفداران حضرت علي نيز مانند سلمان و عمار از فرهنگهايي بوده‌اند كه اعتقاد به خانداني بودن حكومت داشته‌اند!. [↑](#footnote-ref-208)
209. - نهج البلاغه ترجمه مرحوم فيض الاسلام. [↑](#footnote-ref-209)
210. - سرنخ جالب و آساني به خوانندگان ايراني می‌دهم: بنا بر تحقيق و تاييد تمامي اساتيد تاريخ اولين باري كه اصطلاح اميرالمومنين ساخته و رايج شد در زمان خلافت حضرت عمر ابن خطاب بوده و اولين كسي كه به او چنين خطابي شده نيز حضرت عمر بوده است. ولي در بسياري از احاديث جعل شده توسط غاليان و رافضيان می‌خوانيم كه پيامبر به عمر و ابوبكر گفت به حضرت علي به عنوان اميرالمومنين سلام كنند! و مواردي از اين دست سرنخ‌هاي بسيار خوبي براي درك جعلي بودن احاديث و افسانه‌هاي شيعه است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - با عنايت به اين كه بيعت شكني كوفيان (بيعت شكيني هم نه بلكه سستي و كاهلي) علت داشته ولي بيعت شكني غدير بدون عليت بوده!!!. [↑](#footnote-ref-211)
212. - نهج البلاغه خطبه 3. [↑](#footnote-ref-212)
213. - ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ [النمل: 16]. [↑](#footnote-ref-213)
214. - نه به آيه تبليغ بلكه به هيچ آيه ديگري نيز اشاره نمي‌كنند. زيرا شيعه معتقد است 300 آيه قرآن مستقيما به علي اشاره دارد!. [↑](#footnote-ref-214)
215. - توجه كنيد اگر گفته شود كه پاسخ داده شده ولي در تاريخ ثبت نشده. پس چرا پاسخ حضرت فاطمه و هجوم به‌سوي خانه حضرت علي و... در تاريخ ثبت شده است. حتي در كتاب جعلي سليم نيز چنين نكته‌اي وجود ندارد!!!. [↑](#footnote-ref-215)
216. - مگر اينكه از باب سفسطه بگوييد پيامبر از آينده خبر داشته كه باز اين سئوال مطرح می‌شود. [↑](#footnote-ref-216)
217. - صحيح مسلم جزء 7 باب فضايل علي ابن ابي طالب ط مصر، ص 122 و 123 – شيعه پاسخ می‌دهد سيد رضا حسيني نسب ص 179. [↑](#footnote-ref-217)
218. - حتي اگر قبل از غدير هم بيان شده باشد با روايات شيعه كه می‌گويد پيامبر اكرم مرتبا در هر موقعي حضرت علي را به عنوان جانشين خود معرفي می‌كرده، جور در می‌آيد. [↑](#footnote-ref-218)
219. - علي كيست؟ نوشته فضل الله كمپاني ص 96 جالب است كه همين سخن را مردم مدينه وقتي حضرت علي به همراه حضرت فاطمه شبانه به در خانه آنها می‌روند بيان می‌كنند: اگر زودتر اين مطالب را گفته بودي با تو بيعت می‌كرديم. اين سخنان با عقايد شيعه به نحو عجيبي در تضاد است؟ [↑](#footnote-ref-219)
220. - به خدا پناه می‌برم از اين اراجيفي كه علامكها در كتابكهاي خود براي عوامكها می‌نويسند. [↑](#footnote-ref-220)
221. - به خصوص اگر مانند انصار از سر صدق و اخلاص ايمان آورده و اقوام و نزديكانشان در اين راه شهيد شده باشند. [↑](#footnote-ref-221)
222. - آن هم از طريق 110 نفر از صحابه. [↑](#footnote-ref-222)
223. - كه ظاهرا تعداد بسيار اندكي آنرا تاييد كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-223)
224. - مورخين می‌گويند مردم از شدت علاقه به پيامبر اين حديث را پذيرفتند. [↑](#footnote-ref-224)
225. - يعني آية قرآن (يا ايهالرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و...) و بيعت 120 هزار نفر، كمتر از يك حديث است؟!!!. [↑](#footnote-ref-225)
226. - به خصوص آن عده معدود از انصار كه خواهان خلافت حضرت علي بودند. و در آن جمع حضور داشتند. [↑](#footnote-ref-226)
227. - مجسم كنيد نماز نمي‌خواندند شراب می‌خوردند ربا، قمار، بت پرستي و.... [↑](#footnote-ref-227)
228. - عجب مرتداني كه توانستند شورش اهل رده را سركوب و دو ابرقدرت آن زمان را به زانو درآورند!!!. [↑](#footnote-ref-228)
229. - البته اگر بيعت روز غدير، بيعت خلافت و حكومت بوده باشد و نه بيعت دوستي، گو اينكه انصار در غدير حضور نداشته و در جحفه از پيامبر جدا شده بودند. [↑](#footnote-ref-229)
230. - و چگونه اسلامي كه فرامين قرآن و پيامبرش به اين سرعت و با اين آساني زير پا گذاشته می‌شده توانسته 1400 سال دوام بياورد و ابرقدرتهاي آنز‌مان را به زانو در آورد؟ [↑](#footnote-ref-230)
231. - كه قبيله مهم قريش در آنجا حضور داشته و مجبور به بيعت و عدم مخالفت می‌شده (چون هميشه اكثر كارشكني‌ها و دشمني‌ها توسط قريش انجام گرفته است حتي پس از به خلافت رسيدن حضرت علي) و جنبه قداستي بيشتري هم به قضيه می‌داده است. [↑](#footnote-ref-231)
232. - پاسخ اين پرسش ساده است: مردم مدينه با حضرت علي خصومتي نداشته‌اند. حضرت علي كسي از آنها را در جنگ نكشته كه بخواهند با او دست بيعت دوستي داده و يا سفارش پيامبر مبني بر لزوم دوستي با او را بشنوند. بلكه اين ساير قبايل حاضر بوده‌اند كه ممكن بوده از حضرت علي، كينه و نفرت داشته باشند. و حتي علت اينكه بيرون مكه اين بيعت صورت گرفته شايد اين است كه بعدها سوء تفاهم نشود كه حضرت علي فقط در حرم امنيت داشته‌اند و يا ساير خرافات و ابهامات ديگر. [↑](#footnote-ref-232)
233. - زيرا قاريان قرآن و حافظان و انصار و مهاجر و خاندان پيامبر و... در آنجا بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-233)
234. - البته شيعه اين اعتقاد را ندارد براي درک بهتر قضيه به تفسير نوين جزء 30 نوشته محمد تقي شريعتي مراجعه کنيد. [↑](#footnote-ref-234)
235. - نمونه‌اي از نرم افزار تبديل تاريخ در سايت www.andishe.net موجود است. سايت هواشناسي عربستان: www.pme.qov.sa البته اگر مشاهده كرديد اين دو سايت، فيلتر شده است بدانيد كه ريگي به كفش آخوندهاست زيرا اين دو سايت نه مطالب اخلاقي دارد و نه مطالب ديني. البته كلك جديد آن است كه اينگونه سايتها را به سمت سايتي ديگر، منحرف می‌كنند كه بعضا سايتهاي خلاف اخلاق و عفت عمومي است. عجيب است كه حاضرند مردم اخلاقشان فاسد بشود ولي اعتقاداتشان اصلاح نشود!. [↑](#footnote-ref-235)
236. - با عنيات به اين سخن حضرت علي كه می‌فرمايند: حوادث جهان مشابه همند و از روي حوادث گذشته می‌توان حوادث آينده را پيش بيني كرد. [↑](#footnote-ref-236)
237. - منكم: از -ميان- خودتان. تفسير ديگر: منتخب توسط خودتان. [↑](#footnote-ref-237)
238. - در چندين جاي قراننام محمد آمده مثلا فرموده: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. «على الكفار رحماء بينهم» چرا در ادامه محمد رسول الله به اين موضوع بسيار مهم كه حتي از مقام نبوت نيز بالاتر است! اشاره نشده و نگفته: «محمد رسول الله و علي ولي الله»!!!. [↑](#footnote-ref-238)
239. - بارزترين آن را در جريان مشورت پيامبر براي مبارزه احد می‌خوانيم. [↑](#footnote-ref-239)
240. - جالب است كه براي مثال: متوكل خليفه عباسي در يكي از نامه‌هاي مهم خود كه به همه ولايات می‌فرستد به اين آيه اشاره می‌كند كه اگر اين آيه مربوط به خلافت حضرت علي بود بعيد بود متوكل چنين بهانه‌اي به دست بني علي بدهد!. [↑](#footnote-ref-240)
241. - كه نويسنده آن: هم شيعه بوده، هم به عصر پيامبر نزديك بوده، وهم‌ عرب و متعلق به همان فرهنگ بوده است. [↑](#footnote-ref-241)
242. - كه حتي بسيار واجب‌تر از نماز و روزه و حج و جهاد بوده است. [↑](#footnote-ref-242)
243. - حتي در سوره كهف، خداوند سگي كه در پي اصحاب كهف براه افتاده بوده را ذكر می‌كند. [↑](#footnote-ref-243)
244. - و نه اينكه تازه خودش مايه اختلاف شود آنگونه كه شيعه با تفسيري كه روي آيات می‌گذارد در پي آن است. [↑](#footnote-ref-244)
245. - البته براي كساني كه می‌فهمند و نه كساني كه خود را به خواب زده‌اند... [↑](#footnote-ref-245)
246. - از اين سئوال می‌گذريم كه حضرت علي چگونه پشت سر غاصب و كافر و ظالم و... نماز می‌خوانده‌اند!!!!. [↑](#footnote-ref-246)
247. - نقد و بررسي از دو كتاب تمدن اسلام و عرب نوشته جرجي زيدان و گوستاو لوبون -هادي خاتمي- انتشارات كتابخانه صدر ص 309. [↑](#footnote-ref-247)
248. - آن هم بيعتي كه بر مبناي وحي و توسط پيامبر گرفته شده؟ اگر گناه تحريف اخلاق در جامعه اسلامي در قرون و نسلهاي بعدي را به گردن حضرت عمر و ابوبكر بيندازيم گناه اين بيعت شكني كه فقط 2 ماه بعد صورت گرفته به گردن كيست؟ حتما ابوجهل!!!. [↑](#footnote-ref-248)
249. - گرچه در اين مورد نيز سني‌ها خلافت حضرت علي را قبول دارند و حتي 12 امام بعدي را به عنوان افراد متقي و شايسته و عالم قبول كرده‌اند و فقط شيعه است كه خلافت حضرت عمر و ابوبكر را ظالمانه و غاصبانه می‌داند. [↑](#footnote-ref-249)
250. - با توجه به آيات و احاديث بيشماري كه آخرين رسول و فرستاده را حضرت محمد می‌داند. [↑](#footnote-ref-250)
251. - با عنايت به اين نكته بسيار ظريف كه پيامبر فرزند پسر نداشته و حضرت علي نيز پسر عموي ايشان بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-251)
252. - از اين مساله می‌گذريم كه شيعه معتقد است پيامبر از امور آينده توسط جبرييل خبردار می‌شده زيرا در اينصورت جبرييل حتماً به ايشان گفته كه نگران آينده نباشد زيرا با خلافت حضرت عمر و ابوبكر، اسلام تحكيم می‌شود و اتفاقي نمي‌افتد. [↑](#footnote-ref-252)
253. - البته امامت و عدل از اصول مذهب است و نه از اصول دين. همانطور كه تولي و تبري در زمان صفويه وارد فروع دين شد. من تعجب می‌كنم كه بدعت گزار و منحرف كننده اصلي در اسلام كساني ديگرند و دست به سينه ايستادن در نماز يا وضوي سربالايي و يا ممنوعيت صيغه كردن زنان نمي‌تواند انحراف در دين باشد. [↑](#footnote-ref-253)
254. - ضمن اينكه خداوند در قرآن می‌فرمايد ما در اين كتاب از هيچ چيز فروگذار نكرديم و هر چيز را به تفصيل و روشني بيان كرديم و اين كتاب مايه راهنمايي مومنان است. آيا اگر آيات قرآن، سربسته و موجز و در پرده ابهام و... باشد می‌تواند روشنگر و مايه هدايت باشد؟ [↑](#footnote-ref-254)
255. - شايد هم همه راست می‌گفته‌اند ولي پيامبر هر سخني را در موقعيتي بيان كرده ولي آنها با فراموش كردن علت و موقعيت سخن پيامبر فقط به ذكر سخن می‌پرداخته‌اند و هزار و يك دليل ديگر. [↑](#footnote-ref-255)
256. - نمونه ساده‌اش اعتقاد عبدالله ابن مسعود به حذف برخي آيات كه چون شاهدي نداشته آن آيات را ثبت نمي‌كنند!!! در صورتيكه بيشتر علماي طراز اول شيعه و تمام سني‌ها معتقدند از قرآن حاضر نه يك كلمه كم شده و نه يك كلمه اضافه. در غير اين صورت اينهمه سفارش به پيروي و قرائت قرآن نمي‌شد. [↑](#footnote-ref-256)
257. - به جز جنگ تبوك كه ابوبكر علمدار لشكر بوده است. [↑](#footnote-ref-257)
258. - يكي از آقايان می‌گفت حضرت علي بنابر دستور پيامبر اين كارها را انجام داده و بنابر طريق اولي اگر منظور حمايت بوده بايد براي خودشان در برابر اين خطرات، جلب حمايت می‌كردند و نه براي حضرت علي. ولي پيامبر مگر نفرمودند كه اين آخرين حج من است و مرتب به اين موضوع كه بزودي به ديدار خداوند می‌روند اشاره نمي‌كردند. پس نيازي به حمايت و... نداشتند برعكس حضرت علي كه جوان بوده و فقير و... [↑](#footnote-ref-258)
259. - در اينجا دوشبهه بچه گانه وارد می‌كنند: 1- «چرا پيامبر براي تامين جاني خودشان بيعت نگرفتند؟!» اول پيامبري ايشان به تاييد همه رسيده و در آن سن و موقعيت ايشان نيازي به اينكار نداشتند ضمن اينكه مرتبا اعلام می‌كردند به زودي به ديدار خدا خواهند رفت پس از مرگ واهمه‌اي نداشتند 2- «حضرت علي به فرمان خدا و پيامبراكرم، كفار را می‌كشته!» جالب است ولي اين نكته ساده را اقوام مقتولين درك نمي‌كرده‌اند. زيرا اگر اينرا قبول داشتند ديگر نيازي به جنگ و كشت و كشتار نبود. [↑](#footnote-ref-259)
260. - طبق ضرب المثل ايراني: اول پدريش را ثابت كنيد بعد... [↑](#footnote-ref-260)
261. - در بيشتر كتب تاريخي نام اين شخص به عنوان يهودي كه به ظاهر اسلام آورده و با نيت آشوب و اختلاف در اواخر حكومت عثمان سخناني گفته (‌مانند: همانطور كه محمد خاتم انبياست علي هم خاتم اوصياست و...) و به شهرهاي مختلف سفر و مردم را به طرفداري حضرت علي دعوت مي‌كرده است. برخي از محققين در عصر حاضر وجود وي را جعلي و ساخته ذهن مورخين می‌دانند. در رابطه با او در اين كتاب‌ها سخن رفته است: البداية والنهاية: ابن كثير ج 7 ص 167 / روضة الصفا: ميرخواند، ط جديد (1379ﻫ ج 2) ص 721 / دائرة المعارف بستاني: بستاني ج 11 ص 506 ط لبنان / تاريخ العربي: پروفسور نيكلسن ص 125/ عقيدة الشيعة: دوايت.م. دونلد سن ط عربي ص 85/ الفصل في الـملل والنحل: ابن حزم ظاهري اندلسي، ط 1 مصر ج 2 ص 33 و ج 4 ص 138 / شب‌هاي پيشاور تاليف: سلطان الواعظين شيرازي ط 3ص 171 به بعد. [↑](#footnote-ref-261)
262. - البته در اين زمينه مثال‌هاي فراواني در تاريخ وجود دارد: اختلاف در شيوه وضو گرفتن. داستان قطام. داستان سايه بان پيامبر در جنگ بدر و... [↑](#footnote-ref-262)
263. - تشيع در مسير تاريخ دكتر سيد حسين محمد جعفري، دفتر نشر فرهنگ اسلامي ص 40: اكثر هواداران علي در مخالفت اوليه بر عليه خلافت ابوبكر اصلا از عربستان جنوبي بودند و در دفاع از حقوق علي نقطه نظر كاملا روشن مذهبي داشتند. [↑](#footnote-ref-263)
264. - به خصوص كه مايه نزاع و تفرقه ميان مسلين نيز باشد. [↑](#footnote-ref-264)
265. - البته به قول آن عرب: خلافت از علي زينت يافت و اين خلافت نبود كه علي را زينت داد. عجيب است كه شعور يك عرب بدوي 1400 سال قبل بيشتر از برخي انسان‌هاي درسخوانده و مكتب رفته كنوني است. [↑](#footnote-ref-265)
266. - اين ابوجعفر طبري همان است كه افسانه قلم و دوات را از قول سعيد ابن جبير دقيقاً قبل از اين داستان، گفته است. اگر دروغگو است هر دوي اين داستانها دروغ است و اگر راستگوست داستان فوق نيز راست است. منبع ديگر: روايت 2374 جزء رابع مسند امام احمد (امام احمد در قبول احاديث بسيار سخت‌گير بوده است). [↑](#footnote-ref-266)
267. - البته به غير از كتب موهوم و جعلي مانند كتاب سليم ابن قيس. [↑](#footnote-ref-267)
268. - بر خلاف تصور واهي شيعه حضرت ابوبكر حضرت عمر را منسوب نكرد بلكه اصحاب پس از رحلت او و چون ايشان حضرت عمر را نامزد اين كار كرده بود با او بيعت كردند و هيچگونه مخالفتي در اين خصوص از هيچكس در تاريخ ثبت نشده است. [↑](#footnote-ref-268)
269. - نقش عايشه در تاريخ اسلام سيد مرتضي عسكري 1368 ج 3 ص 181. [↑](#footnote-ref-269)
270. - تاريخ طبري و تاريخ يعقوبي. [↑](#footnote-ref-270)
271. - نهج البلاغه. الخطبه 3. [↑](#footnote-ref-271)
272. - دقيقاً به خاطر گير نيفتادن در چنين تناقضاتي است كه متكلمين و محدثين شيعه مجبور شدند تئوري امامت منصوص اثني عشريه و عصمت و محدثه بودن ائمه و... را مطرح كنند و به ناچار از دروغي به دروغي ديگر و از اشتباهي به اشتباهي ديگر دچار شوند. [↑](#footnote-ref-272)
273. - علماي شيعه در اينكه چرا نام حضرت علي به صراحت در قرآن نيامده به يكي دو حديث (احتمالا جعلي) از امام صادق و امام باقر اشاره مي‌كنند كه طريقه انجام حج يا وضو يا خواندن نماز نيز در قرآن نيامده و پيامبر گرامي اسلام آنها را براي مردم توضيح دادند (در طي 23 سال رسالت خود) خوب سئوال اينجاست: به قول شما پيامبر اكرم 70 روز مانده به رحلت خود در غدير از طرف خداوند مامور به نصب حضرت علي به خلافت شدند. ولي به جاي تفسير و توضيح منظور خداوند (كه در آيه ابلاغ به هيچ وجه معلوم و مشخص نيست) از كلمه مولي با 27 معني مختلف استفاده می‌كنند كه هيچيك از آنها نيز معني خليفه و امام و جانشين نمي‌دهد!!! پس اين چگونه تفسير و توضيحي است؟ پس از آن در طي آن 70 روز نيز حتي يك حديث و روايت در كتب شيعه و سني مبني بر معرفي مجدد حضرت علي و تاكيد بر تبعيت مردم از ايشان از سوي پيامبر اكرم در هيچ كجاي تاريخ ثبت نشده است!!! البته نكتة جالب ديگري نيز در اين زمينه وجود دارد كه همان شيوه نماز و وضو كه شما می‌گوييد نيز با اينكه پيامبر اكر م 23 سال هر شبانه روز آنرا انجام می‌دادند پس از رحلت ايشان دچار اختلاف شدند!!! (به عنوان مثال به محض رحلت نبي اكرم در تعداد دفعات تكبير بر ميت بين تمام اصحاب اختلاف شد!‌) گذشته از اينكه اين مثال قياس است و قياس در مذهب شيعه باطل می‌باشد و... [↑](#footnote-ref-273)
274. - نهج البلاغه و... اكثر متون معتبر تاريخي. [↑](#footnote-ref-274)
275. - مگر اينكه از باب سفسطه بگوييد پيامبر از آينده خبر داشته كه باز اين سئوال مطرح می‌شود كه مردم كه علم غيب نداشتند چرا آنها سئوال نمي‌كنند يا اظهار تعجب!. [↑](#footnote-ref-275)
276. - صحيح مسلم جزء 7 باب فضايل علي ابن ابي طالب ط مصر، ص 122 و 123 – شيعه پاسخ می‌دهد سيد رضا حسيني نسب ص 179. [↑](#footnote-ref-276)
277. - هر چند شيعه انتصاب حضرت علي را در يوم الانذار و در آيه ولايت و... نيز می‌دانند كه خود اين موضوع را براي شيعه پيچيده‌تر می‌كند. [↑](#footnote-ref-277)
278. - من مطمئنم حتي اگر در آينده دوربيني ساخته شود كه بتواند از گذشته فيلمبرداري كند و مطالب مبحث ما را ثابت كند (گر چه در اين تحقيق، حتي مطمئن‌تر از دوربين فيلمبرداري براي شما موضوعات مورد اختلاف را ثابت كرديم) بازهم عده‌اي كه انباشته از جهلند و كينه‌ها و تعصبات و آموزه‌هاي ارثي، آري اين افراد باز هم نمي‌توانند زير بار حرف حق بروند. در حاليكه روزي يكي از دوستانم حسب اتفاق از من پرسيد: آيا موضوع غدير خلافت بوده؟ من گفتم نه او پرسيد چرا؟ و من فقط در جواب او گفتم: براي اينكه مولي معاني مختلفي دارد ولي هيچ كدام از اين معاني معني خليفه، ‌امام، امير و جانشين نمي‌دهد. آنگاه در كمال تعجب ديدم آن شخص كه شيعه هم بود، قبول كرد و گفت: راست می‌گويي. ولي اكنون شما تمام اين تحقيق را بده به دست يكي از ابوجهل‌هاي زمانه. محال است جز خشم و كينه چيزي عايدت شود. [↑](#footnote-ref-278)
279. - در كتب شيعه از اين دو نفر به تعابیر: فلان و فلان، ‌آن دو نفر، شيخين، غاصبین خلافت، و در كتب اخير با عنوان: عناصر نفوذي ياد مي‌كنند! (‌خدا همه ما را ببخشد). [↑](#footnote-ref-279)
280. - جج

     |  |  |  |
     | --- | --- | --- |
     | گنه كرد در بلخ آهنگري |  | به شوشتر زدند گردن مسگري |

     ج [↑](#footnote-ref-280)
281. - در يک سريال جنايي، مامور به رييس گفت: «پرونده تحقيقات در مسير خودش است» رييس پاسخ داد: نه بلكه پرونده و مسير تحقيقات به سمتي می‌رود كه تو مي‌خواهي‌! تحقيقات محققين گرانقدر و فاضل شيعه نيز بر همين منوال است يعني مسير تحقيق به سمتي می‌رود که آنها مي‌خواهند برود و نه به سمتي که بايد برود!!!. [↑](#footnote-ref-281)
282. - مگر اينكه مانند ابوسفيان نقشه‌هايي در سر داشته باشند. [↑](#footnote-ref-282)
283. - در قبیله قريش (كه ابوبكر از تيره بني تميم بود) تعارض اصلي بر سر قدرت هميشه بین بني‌هاشم و بني اميه در جريان بوده و شايد براي همين بر سر ابوبكر مصالحه بعمل آمد. درست مانند نقطه مقابل كه بین انصار تعارض بر سر قدرت بین قوم خزرج و اوس بوده است. تاريخ فقط 25 سال بعد و هنگام خلافت حضرت علي و دردسرها و نبردهاي خونين بین ايشان و معاويه، اين نكته را به روشني ثابت مي‌كند. تاريخ قبل از ورود پيامبر نيز جنگ‌ها و كشمكش‌هاي فراوان بیم اوس و خزرج را ثبت كرده است. [↑](#footnote-ref-283)
284. - تفصيل مطلب را در کتاب شهيد دکتر علي شريعتي: تاريخ و شناخت اديان ج 1 ص 331 مطالعه کنيد. [↑](#footnote-ref-284)
285. - تاريخ يعقوبی (ضمنا مجددا متذکر می‌شوم که يعقوبی شيعه است و نه سني) و تاريخ طبري (اين دو كتاب از قديمي‌ترين و معتبرترين كتب منبع تاريخي است). [↑](#footnote-ref-285)
286. - شيطان پس از رانده شدن از درگاه خداوند به خدا می‌گويد: براي اغواي بني آدم انچه روي زمين است را براي آنها زينت می‌دهم و تزيين و آباداني قبور نيز از همين دست است. [↑](#footnote-ref-286)
287. - البته عمر گفته در را آتش می‌زنم ولي او در زمان پيامبر نيز گردن خيلي‌ها را زده ولي واقعا آيا زد؟ [↑](#footnote-ref-287)
288. - اين تنها موردي است كه من در اين تحقيق چند صد صفحه‌اي مانند مداحان و روحانيون صفوي خيال پردازي كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-288)
289. - عليرغم انديشه‌هاي قشري و ظاهربین همين عنوان بشر و انسانيت بالاترين تمجيد و ستايش از يک نفر است. اگر کسي فرشته و يا به هر طريق مافوق بشر باشد و بعد در ظاهر يک انسان تکامل پيدا کند هنر کرده يا اينکه کسي با همين انديشه و گوشت و پوست و استخوان بیايد و از ديگران گوي سبقت بربايد؟ که عدالت خداوند نيز همين را ايجاب می‌کند. واقعا متاسفم که براي هموطنانم چه نکات ساده‌اي را بايد توضيح داد!. [↑](#footnote-ref-289)
290. - اشاره به آيه وورث سليمان داوود بیهوده است. عجيب نيست چرا فقط داوود بايد از سليمان ارث ببرد؟ و بقيه فرزندان سليمان ارث نبرند؟ پس اين نشان می‌دهد كه حضرت داوود، نبوت و حكمت و علم فهم منطق حيوانات و... را از سليمان به ارث برده است و... [↑](#footnote-ref-290)
291. - تشيع در مسير تاريخ. دكتر سيد حسين محمد جعفري دفتر نشر فرهنگ اسلامي ص82. [↑](#footnote-ref-291)
292. - كنز العمال: جلد 3 ص 183. [↑](#footnote-ref-292)
293. - حتي همين نكته كه عمر را انساني دو رو و يا ترسو يا بدعت گزار و... می‌دانند نيز به خاطر همان نگاه شيطاني يعني ظاهر بیني و ديدن ظاهر قضايا است ولي مني كه سالها روي شخصيت و طرز تفكر اصحاب پيامبر تفكر و تفحص كرده ام به خوبی می‌دانم كه عمر ابن خطاب چه روحيه ساده و بی‌غل و غش و كودكانه و رك و صريح و با هوش و بی آلايشي داشته است. خداوند نيز نظر خاصي به اين انسان‌ها داشته و شانس و موفقيت نيز بیشتر دور سر اينگونه آدمها می‌چرخد شكست سه امپراطوري عظيم و جمع‌آوري قرآن و بالاخره شهادت عمر در مسجد دلايل خوبی بر اين مدعا هستند. بگذار روحاني صفوي هرچه می‌خواهد كينه‌توزي كند و حرص بخورد و ناله و نفرين سر دهد. [↑](#footnote-ref-293)
294. - ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: 29]. [↑](#footnote-ref-294)
295. - وقتي براي يكي از آقايان اين آيه را خواندم فرمودند اين آيه را روز قيامت در پاسخ امت‌هاي گنهكار می‌گويند. گفتم واقعا كه شما علماي عظام چه تصوير جالبی از قرآن درست كرده ايد. تعداد فراواني از آيات قرآن درباره معاد است بقيه هم كه مربوط به اين جهان است را هروقت كم می‌آوريد مربوط به معاد می‌كنيد بقيه آيات هم كه يا ناسخ و منسوخ است و يا آيات احكام است و... پس كدام آيات به كار ما می‌آيد. [↑](#footnote-ref-295)
296. - مطمئنا اين آيه مربوط به روز قيامت نيست. جزو آيات احكام يا آيات متشابه يا منسوخ و... نيست. گرچه ذهن خلاق برادران من در پتروشيمي روحانيت صفوي مي‌تواند اين آيه را هم براحتي توجيه و تفسير و تاويل و... تحريف كند. [↑](#footnote-ref-296)
297. - شخصي از حضرت علي می‌پرسد چرا يكي از اين اتفاقاتي كه در زمان خلافت تو افتاد در زمان خلفاي قبلي نمي‌افتاد حضرت پاسخ می‌دهند: براي اينكه آنها بر چون مني حكومت می‌كردند و من بر چون تويي!!!. [↑](#footnote-ref-297)
298. - ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [آل‌عمران: 140]. [↑](#footnote-ref-298)
299. - البته اين نظر شيعه است و انصار بسيار درست و به جا عمل كردند زيرا آنها بهتر از ما شرايط خطرناك حمله قبايل راهزن به مدينه و شورش اهل رده و نقشه‌هاي ابوسفيان و عادات بد قومي و قبیله‌اي جاهليت را می‌دانستند. ايكاش محقق شيعه در تجزيه و تحليلها يي كه مي‌كند خودش را به همان زمان و همان فرهنگ می‌برد. [↑](#footnote-ref-299)
300. - پيداست كه سليم ابن قيس از آقايان امروزي زرنگتر بوده كه در كتابش نوشته پس از رحلت پيامبر اكرم همه مرتد شدند به جز 4 نفر!!! البته آقايان می‌دانند احاديثي كه در ستايش عمر و ابوبكر است را با هر دوز و كلكلي مي‌شود انكار كرد ولي با احاديث بی شماري كه در ستايش اصحاب وارد شده چه كنند؟ [↑](#footnote-ref-300)
301. - دقت كنيد: اگر طلحه و زبیر، چهره واقعي خود را در جنگ جمل نشان نمي‌دادند اكنون شيعه آنها را نيز مانند مالك و عمار تقديس می‌كرد... [↑](#footnote-ref-301)
302. - اگر داماد پيامبر بودن، شرف و عزت است عثمان دو دختر پيامبر را به همسري داشته طرفه آنكه يكي از آقايان می‌گفت: عثمان دختر اول پيامبر را آزار و اذيت كرد تا او را كشت و پس از آن دختر دوم پيامبر را گرفت ومن هم به ايشان گفتم: مگر پيامبر نفرموده‌اند آدم عاقل از يك سوراخ دو بار گزيده نمي‌شود. پس چرا دختر دومشان را هم به عثمان داد تا او را بكشد؟ ضمن اينكه روحيه ملايم و نرم عثمان چيزي نيست كه مورد شك و ترديد كسي باشد و حتي همين سستي او باعث مرگش شد و چطور ام كلثوم همسر عمر (با آن خشونتش تا سال‌ها پس از مرگ عمر زنده بوده ولي عثمان... و چرا عثمان نائله را نكشت و...) فبهت الذي كفر. [↑](#footnote-ref-302)
303. - چه روضه جالبی می‌توان در اين رابطه ساخت و ضمن آن افراد زيادي را دوزخي كرد!!!. [↑](#footnote-ref-303)
304. - نهج البلاغه خطبه 30. [↑](#footnote-ref-304)
305. - البته نكته ظريف ديگري نيز در اين سخن حضرت علي وجود دارد. عمر و ابوبكر حتي يكي از ستمها و كارهاي خلاف و مقام دادن به نزديكان و زندگي خوش و... را انجام ندادند با اينهمه حضرت علي درباره حضرت عثمان می‌فرمايد او به ستم كشته شد و در جايي ديگر می‌فرمايد من هم دوست دارم قاتلين او را مجازات كنم و... آنگاه ما با چه مجوزي عمر و ابوبكر را لعن می‌كنيم؟ به شرافتم قسم مي‌خورم اگر حضرت علي در قيد حيات بودند ما را شديداً توبیخ می‌كردند. هرچند ايشان زنده حقيقي‌اند و اين ماييم كه در لنجنزار انديشه‌هاي باطل و پوسيدة خود در حال خفه شدنيم. و صد افسوس كه داريم دين و مذهب را هم با خودمان به زير می‌كشيم... [↑](#footnote-ref-305)
306. - طبري: ج 6 ص 3141. [↑](#footnote-ref-306)
307. - البته من مانند انسان‌هاي ظاهربین و قشري گناه اين موارد را به گردن روحانيون نمي‌اندازم. اين حالت مردم ايران است. ورود به عصر اينترنت و دهكده جهاني و صدها عامل ديگر در پيدايش اين عوامل نقش داشته و سستي و اشتباه برخي از روحانيون يكي از چندين عامل ضعف مباني اسلامي در سطح جامعه می‌باشد. [↑](#footnote-ref-307)
308. - 2 ماه پس از بیعت غدير. [↑](#footnote-ref-308)
309. - البته اگر طبق عقيده نويسندگان شيعه منظور پيامبر در غدير انتخاب حضرت علي به خلافت بوده باشد. [↑](#footnote-ref-309)
310. - به يكي از آقايان گفتم مگر خداوند در آياتي كه مربوط به بیعت رضوان و جنگ بدر و... است از اصحاب پيامبر تجليل نكرده و از آنها اعلام رضايت ننموده و به بهشت وعده نداده. ايشان فرمودند: در اين آيات گفته: مومنين و عمر و ابوبكر منافق بوده‌اند. اكنون در اين بحث متوجه می‌شويم كه تمام انصار، گنهكار بوده و باعث تحريف اصلي اسلام اينها هستند در نتيجه تمام آيات مذكور كان لم يكن مي‌شود. [↑](#footnote-ref-310)
311. - جالب است كه در اينجا پاسخ می‌دهند كه اين عمر نبود كه باعث اسلام آوردن ايراني‌ها شد بلكه روحيه جنگجو وشهادت طلبانه مسلمانان بود. ولي مگر همين مسلمانها با ابوبكر بیعت نكرده و تحت فرمان عمر و ابوبكر عمل نمي‌كردند؟ [↑](#footnote-ref-311)
312. - ابوبكر: با سركوب شورش گسترده اهل رده. [↑](#footnote-ref-312)
313. - با اسلام آوردن ايران و ساير كشورهاي آسيايي و آفريقايي در زمان او. [↑](#footnote-ref-313)
314. - «من له الغنم فعليه الغرم» قاعده اصولي: هركسي غنيمت را برد غرامت هم بر اوست. [↑](#footnote-ref-314)
315. - اين موارد نه جزو اصول دين است و نه جزو فروع دين و ايكاش عده‌اي در تاريخ دولت صفويه تحقيق می‌كردند و نشان می‌دادند كه چقدر از مفاهيم والاي دين كه جزو اصول دين است مانند: توحيد، امامت و كلمات والايي چون: شهادت، و مكان‌هاي مقدسي چون مسجد دستخوش تحريف و پوچي شد. ضمن اينكه در زمان پيامبر مثلا مواردي مانند اشهد ان علي وليه الله در اذان نبوده و سني‌ها نيز می‌توانند به ما سر اين جمله گير بدهند. [↑](#footnote-ref-315)
316. - البته من طرفدار غرب و آمريكا نيستم (بدبخت نويسنده ايراني كه به چه جيزهايي بايد اعتراف كند زيرا هر لحظه ممكن است از گوشه‌اي انگي و تهمتي وارد شود) باكي نيست عدالت بهترين قاضي است و فردا مشخص ميشود چه كسي دروغگو بوده و چه كسي راستگو. [↑](#footnote-ref-316)
317. - از قول پيامبر نقل شده كه تنها كسي كه بدون تامل و فكر دست بیعت داد و اسلام را قبول كرد ابوبكر بود. [↑](#footnote-ref-317)
318. - دقت داشته باشيد كه حضور هريك از اين افراد در مكه و مدينه بسيار مهم بوده. سعد مردي رزمي. عثمان از نظر مالي، طلحه و زبیر از نظر مالي و قبیله‌اي و شخص ابوبكر از نظر مشورتي و فكري و وجهه اجتماعي. [↑](#footnote-ref-318)
319. - از جمله بلال حبشي [↑](#footnote-ref-319)
320. - به خصوص در جنگ تبوك [↑](#footnote-ref-320)
321. - اگر معتقد باشيم كه اكثريت با خلافت ابوبكر مخالف بوده‌اند!. [↑](#footnote-ref-321)
322. - طبق برخي متون ضعيف، حضرت فاطمه ايشان را می‌بخشد. البته يكي از دلايل ضعف اين متون را وصيت حضرت فاطمه مبني بر تدفين مخفيانه ايشان می‌دانند ولي ما در جاي خود به اين نكته اشاره می‌كنيم كه به احتمال فراوان علت وصيت آن حضرت چيز ديگري بوده. والله اعلم. [↑](#footnote-ref-322)
323. - طبق برخي متون حضرت فاطمه آنها را می‌بخشد. البته احتمال ضعيف بودن اين متون وجود دارد. والله اعلم. [↑](#footnote-ref-323)
324. - مثلاً آزار و اذيت‌هاي بدتر و طولاني‌تري كه كفار نسبت به شخص برتر يعني پيامبر روا می‌داشتند و يا... [↑](#footnote-ref-324)
325. - وقتي شعار ايراني‌ها كه می‌گويند ما اهل كوفه نيستيم را می‌شنوم خنده ام می‌گيرد زيرا بیعت شكني از اعراب بسيار بعيد است.آري روحيه ايراني‌ها دمدمي و متلون بوده و اعراب كوفه را هم مثل خود‌شان كرده و به عمر گير می‌دهند كه در ثبات عقيده و عمل كردن به حرفي كه می‌زده نمونه بوده است. چرا كوفيان در اين زمينه (يعني ثبات راي و عقيده) به عمر و ابوبكر اقتدا نكرده‌اند؟ [↑](#footnote-ref-325)
326. - كوفه را عمر تاسيس مي‌كند و در زمان ابوبكر حتي وجود خارجي هم نداشته است. [↑](#footnote-ref-326)
327. - آيا نمي‌توان تصور كرد برخي از مردم و روساي قبايل از ترس اينكه امام حسين بخواهند مانند پدرشان آرامش آنها را بر هم زده و مرتب با شام درگيري ايجاد كنند، كنار كشيدند؟ [↑](#footnote-ref-327)
328. - يا در حقيقت خودش!. [↑](#footnote-ref-328)
329. - من نمي‌دانم عمر و ابوبكر عرب وسط بیابانهاي عربستان در 1400 سال پيش بیشتر مسئولند يا علما و پادشاهان صفوي ايراني شيعه مذهب ساكن در قلب ايران متعلق به 300 و 200 سال پيش؟ براي درك بهتر و مفصلتر قضايا به كتاب تشيع علوي و تشيع صفوي، شهيد دكتر علي شريعتي مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-329)
330. - به خصوص اگر جزو قضاياي اجتماعي و فرهنگي، آن هم متعلق به 14 قرن قبل و آن مورد اختلاف ميان دانشمندان دو طرف و... باشد. [↑](#footnote-ref-330)
331. - من در اينجا با شهامت تمام به اين موضوع اعتراف می‌كنم كه ممكن است تمام تحليلها و نقطه نظرات من نيز مورد تاييد خداوند نباشد زيرا من از ديد عقل بشري به موضوع نگاه كرده ام. البته دقيقاً به همين علت، قوياً معتقدم كه: تحليلهاي برادران محقق من نيز مورد تاييد خداوند نيست زيرا آنها نه تنها بر مبناي عقل بشري قضاوت نمي‌‌كنند بلمه از ديد احساسات مذهبی و تعصبات فرقه‌اي و پيش زمينه‌هاي فرهنگي جامعه و تقليد از پدر و مادر و استاد و... به قضاوت مي‌نشينند. و مسلما اگر در عربستان به دنيا می‌آمدند دست تمام وهابی‌ها را از پشت می‌بستند... [↑](#footnote-ref-331)
332. - مانند شاه سلطان حسين كه ايران را دو دستي تقديم محمود افغان كرد فقط براي اينكه نمي‌خواست از پاي منقل بلند شود. [↑](#footnote-ref-332)
333. - خاطرات مستر همفر جاسوس انگليسي در ممالك اسلامي – ترجمه دكتر محسن مويدي – ص 72 و 77 و 78 بند 5 دستورالعمل – (انتشارات امير كبیر – تهران – 1362). [↑](#footnote-ref-333)
334. - جالب است اگر به قول شيعه 300 آيه قرآن درباره علي است. عمر نبايد نگران نابودي قرآن می‌بود زيرا شما علت سوزاندن احاديث توسط عمر را کتمان فضايل علي می‌دانيد!!!. [↑](#footnote-ref-334)
335. - البته مردم مدينه از اهالي عربستان جنوبی بوده كه معتقد به اصل شرافت خانوادگي و قداست الهي و... در تعيين رهبر بوده‌اند شايد يكي از علل تمايل آنها به انتخاب حضرت علي ريشه در همين عقيده داشته باشد. [↑](#footnote-ref-335)
336. - اولين بیعت شكني به 25 سال بعد و به دورة عثمان بر می‌گردد كه علاوه بر اينكه علل فراواني داشته توسط عده معدودي بیعت شكسته شد و يكي دو نفر با چهره نقاب زده و به صورت مخفيانه وارد خانه عثمان شده و او را كشتند و گرنه حتي آن عده معدود بیرون خانه نيز قصد كشتن عثمان را نداشتند. در مورد بیعت شكني كوفيان با امام حسين نيز بايد گفت نيمي از جمعيت كوفه را موالي ايراني تشكيل می‌دادند و اصولا كوفه شهر جديدالتاسيسي بوده كه از حالت قبیله‌اي خارج شده و زمان نيز 50 سال پس از جريانات مورد بحث بوده ضمن اينكه كوفيان با امام حسين بیعت نكرده وفقط به ايشان نامه نوشته بودند و... [↑](#footnote-ref-336)
337. - كه صددرصد حضرت علي هم از آن بی خبر نبوده‌اند. [↑](#footnote-ref-337)
338. - اكثر مورخين در اين رابطه متفق القولند و اين از نكاتي است كه جاي هيچ شكي ندارد پيامدهاي بعدي آنرا خودتان حدس بزنيد. [↑](#footnote-ref-338)
339. - نكته جالب توجه ديگر اينكه حجره كوچك عايشه گنجايش بیش از چند نفر را نداشته است كه ما از همه انصار و مهاجر انتظار داريم در مراسم تدفين پيامبر اكردم شركت كرده باشند. حضرت علي و هيچ يك از بني‌هاشم نيز آنها را در آن زمان به خاطر اينكار مورد شماتت قرار ندادند. [↑](#footnote-ref-339)
340. - نقد و بررسي دو كتاب تمدن اسلام و عرب - جرجي زيدان و گوستاو لوبون -هادي خاتمي- انتشارات كتابخانه صدر ص 341. [↑](#footnote-ref-340)
341. - و حتي در تحقيقات علمي محققين روانشناس تاريخ شناس جامعه شناس دين شناس قرآن شناس غير متعصب!!!. [↑](#footnote-ref-341)
342. - جالب است كه 25 سال همنشيني با پيامبر چه نتايج جالبی در بر داشته است و پيامبر نيز نه تنها نتوانسته آنها را تغيير دهد بلكه به آنها دختر داده و از آنها دختر گرفته و آنها را از كنار خود نرانده است. [↑](#footnote-ref-342)
343. - طبق تحقيق استادان بی‌طرف، بسياري از موارد در متون شيعه و سني صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-343)
344. - حتي در برخي متون قديمي مانند ابن سعد آمده كه پيامبر فرمودند قلم و دوات بیاوريد تا ابوبكر را به عنوان جانشين بنويسم. ولي ما حتي همين قضيه را هم نمي‌توانيم قبول كنيم چون ايشان امي بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-344)
345. - مراجعه كنيد به كتاب پيامبر امي از مرتضي مطهری. [↑](#footnote-ref-345)
346. - بلكه خداوند در قرآن سعادت يك ملت را اينگونه بیان می‌فرمايد: «إنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأنْفُسِهِمْ». «خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمي‌دهد مگر اينكه آنها خودشان را تغيير دهند». [↑](#footnote-ref-346)
347. - ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم: 3]. [↑](#footnote-ref-347)
348. - جالب است که بدانيد اين نويسنده مانند نويسندگان ما گوشه خانه ننشسته و طبق خواب و خيالات خود و يا مطابق احساسات مذهبی خود، اين کتاب را ننوشته بلکه تمام متون اسلامي را مطالعه کرده و حتي دررابطه با ابوذر غفاري به عربستان رفته و منطقه‌اي که قبیله ابوذر در آن زندگي می‌کرده است را از نزديک ديده و بعد دست به قلم برده است!. [↑](#footnote-ref-348)
349. - براي درك بهتر اين جمله به قسمت غدير و سقيفه بخش جمع بندي مراجعه كنيد. زيرا پذيرفتن چنين جمله‌اي براي يك نفر شيعه كه عمري را با لعن و نفرين عمر و ابوبكر گذرانده است بسيار سخت و حتي مضحك است. [↑](#footnote-ref-349)
350. - رجوع كنيد به تفسير نمونه ذيل آيه ابلاغ. [↑](#footnote-ref-350)
351. - اين هم يك نمونه ديگر از تحليل‌هاي گزينشي و از روي احساسات. وقتي می‌خواهند ابوبكر را بكوبند می‌گويند چرا در زمان او خبري از منافقان نيست و وقتي می‌خواهند صحت آيه تبليغ را ثابت كنند می‌گويند در اواخر عمر پيامبر، منافقان قلع و قمع شده بودند... به قول دكتر شريعتي ايول... [↑](#footnote-ref-351)
352. - حتي به شهادت تاريخ يكي از سرسخت‌ترين دشمنان منافقان،‌ شخص عمر بوده كه حتي پيامبر را از خواندن نماز ميت بالاي سر جنازه‌هاي آنها منع می‌كرده. [↑](#footnote-ref-352)
353. - اين معناي دقيق اين آيه قرآن است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ﴾ [الاعراف: 179]. «ايشان مانند حيواناتند بلكه بدتر». [↑](#footnote-ref-353)
354. - روز قيامت گنهكاران می‌گويند: ﴿إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: 67]. «همانا ما بزرگانمان را پيروي كرديم پس ما را گمراه كردند». [↑](#footnote-ref-354)
355. - پيامبر در جايي فرموده اند: تنها كسي كه بدون لحظه‌اي ترديد به من ايمان آورد ابوبكر بود. [↑](#footnote-ref-355)
356. - به تصديق تاريخ قريش هميشه در امور تجارتي با ابوبكر مشورت می‌كرده است. [↑](#footnote-ref-356)
357. - رجوع كنيد به فصل اول: عقل در اصول كافي. [↑](#footnote-ref-357)
358. - بدون اينكه مانند علامه‌ها با كلمات كلنجار بروم و بازي كنم. [↑](#footnote-ref-358)
359. - شايد براي اينكه من عنوان علامه نداشته و معروف و مشهور نيستم. [↑](#footnote-ref-359)
360. - تفصيل و توضيح بیشتر: تاريخ و شناخت اديان ج 1 ص 330 شهيد دکتر علي شريعتی (سيره ابن هشام نيز بر اين نکته، تاکيد دارد). [↑](#footnote-ref-360)
361. - پيامبر اكرم در تمام زندگي خود حتي نسبت به كافران و منافقان، بسيار مودب و خوش برخورد بوده‌اند ولي طبق روايات شيعه از هر فرصتي براي خوار و خفيف كردن ابوبكر و عمر استفاده می‌كرده است در حاليكه ابوبكر پدر زن ايشان و يار غار و حامي مالي و.... بوده است. پس آنها چقدر خوب بوده‌اند كه با اينهمه از كنار پيامبر دور نمي‌شده‌اند. [↑](#footnote-ref-361)
362. - علي کيست. ص 78 فضل الله کمپانی. [↑](#footnote-ref-362)
363. - البته براي افراد خنگي مانند من مشكل است وگرنه محققين غيب بین و داناي شيعه از تمامي انديشه‌هاي پيدا و پنهان افراد 1400 سال پيش، مطلعند. [↑](#footnote-ref-363)
364. - چرا نبايد اولين ظلمي «اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد» كه به محمد و خانواده‌اش شده را توسط ابوجهل و ابولهب ندانيم؟ با وجود آنهمه روايات و آيات قطعي معتبر كه وجود آزار و اذيت انها نسبت به پيامبر و خانواده‌اش را تاييد مي‌كند. (مانند مرگ حضرت خديجه در شعب ابیطالب و...). [↑](#footnote-ref-364)
365. - اظهار پشيماني او در انتهاي عمر از قبول خلافت و حمله به سوي خانه حضرت فاطمه دليلي بر عدم سوء نيت اوست. [↑](#footnote-ref-365)
366. - و اگر هم عطار سني است به قول خداوند: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الاسراء: 36]. يا نکند می‌گوييد نعوذ بالله خداوند هم سني است يا تقيه کرده!!!. [↑](#footnote-ref-366)
367. - البته من فكر می‌كنم به جز شمشير امام زمان (عج) هيچ چيزي نتواند حقيقت را در كله‌هاي ابوجهل‌هاي زمانه فرو كند. [↑](#footnote-ref-367)
368. - غررالحكم 1: 407 فصل 32 ح 37. [↑](#footnote-ref-368)
369. - اصول کافي کتاب ايمان و کفر. [↑](#footnote-ref-369)
370. - اصول کافي. [↑](#footnote-ref-370)
371. - غررالحكم 1: 407 فصل 32 ح 37. [↑](#footnote-ref-371)
372. - دقت کنيد که من گفتم تا آن زمان پس از آن (40 سال بعد) حضرت زينب در بارگاه يزيد به تبع پدرشان از اين صنايع لفظي استفاده کردند. [↑](#footnote-ref-372)
373. - با هر برداشتي كه از سخنان پيامبر داشته باشيم چه منظور پيامبر اعلام خلافت حضرت علي بوده باشد و چه سفارش مردم به دوستي با او. [↑](#footnote-ref-373)
374. - البته اين موضوع به احتمال زياد ساخته گي و جعلي است و ما در اينجا فقط از باب محاجه آورديم وگرنه اصلا وقوع چنين اتفاق بسيار بعيد است [↑](#footnote-ref-374)
375. - چنانچه كسي در طبقات ارث و ميزان سهم الارث، تحقيقي انجام دهد اين اصل براي او مسلم‌تر مي‌شود. [↑](#footnote-ref-375)
376. - اگر پيامبر عايشه را دوست نمي‌داشت از ساير زنان خود نمي‌خواست اجازه دهند ايشان در آخرين روزهاي عمر خود در اتاق او باشند. [↑](#footnote-ref-376)
377. - ممكن است اين شبهه وارد شود كه نعوذ بالله حضرت عايشه دروغ گفته‌اند ولي اگر بنا بود دروغ بگويند در جريان جنگ جمل دروغ می‌گفتند قبل از شروع جنگ يك نفر از سران قبايل از ايشان سئوال مي‌كند آيا در اين خصوص دستوري از شخص پيامبر داري؟ حضرت عايشه پاسخ مي‌دهند: خير. [↑](#footnote-ref-377)
378. - ابن ابى الحديد قبلا در اين مورد به تفصيل سخن گفته است. م [↑](#footnote-ref-378)
379. - طه: 115. [↑](#footnote-ref-379)